بحوا لله التي يوم ... حکایت عتاب ... و تجلیل ... اکبر هفتاد و سالم رحمت رسول در مرض الموت در رشد ... من مناجات
الهی ... امت ... مالک الموت الخ حدیث نبوی یا علی لا یلی غسلی و تکفینی غیرک الخ و قول علی ع یوم شورا اهل
فیکم احد بعث الله الیه بالتعزیة حیث قبض رسول الله ص فاطمة
زهرا گریست تا آنکه مدهوش شد تا آخر حکایت
فهرست کتاب مختص شد

هذا کتاب مجالس المتقین

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین اما بعد چنین گوید خادم الشریعة المطهرة محمد تقی ابن محمد البرغانی الساکن فی مدینة القزوین بعد آنکه بنا بینات الهیه فارغ شدیم از تالیف جلدین عیون الاصول و بیست و چهار مجلد منهج الاجتهاد در فقه استدلالی و شرح شرایع الاسلام بتاریخ سنه ۱۲۵۸ حضرت ملک الملوک بمقتضای تؤتی الملک من تشاء سلطنت این دنیای فانی و نواحی عتبات عالیات را تفویض فرموده بقبضه اقتدار بغیاث الاسلام و المسلمین کهف الملوک و السلاطین حامی شریعت حضرت خاتم النبیین و ماحی رایات اهل ضلال و مخالفین السلطان ابن السلطان ابن السلطان سمی حضرت سید المرسلین محمد شاه الغازی فی اصلاح الدین المفضل علی غالب السلاطین کما فضل المجاهدین علی القاعدین ادام ظلال اجلاله علی العالمین بر عبث بیست فرمان فرمایش و فر شکوه شهنشاهیش شعله نیران اشرار منطفی و اهل ایمان در مهد راحت غنوده و بر فراش امن آسوده و چندین مجلد و منابر ازین پیوسته در ایام جمعه و جماعات و شغل خطبه و مواعظه شافیه مزین گردیده و عباد الله دائم مقام تحصیل غایت الغایات ممکنات که تجلی بمعارف الهیه اصلیه و فرعیه است برآمدند لهذا در ایام شریفه شهر رمضان المبارک بوعظ تام اشتغال یافته از آنکه جمعا بمجلس هر یومی صنوف مختلفه بودند از طلاب مطالب عرفان و احکام شرعیه اسلام و ایمان و اصول دینیه و مذهبیه و فرعیه و مواعظ شافیه و اخبار تعزیه سید الانس و الجان و مواعظ را دعا از عین ... المجالس هر یومی بجواهر جمیع اشارات و اشعارات بر طبق ملتمس ایشان تقریر میشد و بعد اجتماع آنها مجالس دیگر کمال مبالغه ... گردید با وجود تفرق حواس و موانع شدیده ... و سانحات دهر به پنجاه مجلس بتوفیقات الهیه مرقوم و مشتمل بود به مجالس المتقین ... از رب رئوف آنکه توفیق کرامت فرموده موجب اجر جزیل گرداند فی الدنیا و الآخرة بمحمد و عترته الطاهرین

المجلس الاول من شهر رمضان المبارک قال الله تعالی و من شهد منکم الشهر فلیصمه فیه اشارات لطیفه و احتمالات عدیده یکی آنکه مراد از شهد حضر باشد و دیگر آنکه اشعار است بوجوب صوم بر حاضر نه مسافر دویم آنکه مراد مشاهده هلال باشد و دیگر آنکه اشعار است باینکه رویة هلال از موضوعات احکام شرعیه است و در آن علم معتبر است پس باید صایم خود رویت و مشاهده هلال نماید و در حکم آنست بنص و اجماع شیاع علمی و شهادت عدلین هر چند مشهود له عالم باشد و حکم مجتهد جامع الشرایط زیرا که قائم مقام نبی و امام است چنانچه حکم نبی و امام نافذ است در هلال هم چنین حکم مجتهد چنانچه در توقیع بخط جناب صاحب الامر که در روایت از کتاب احتجاج از محمد بن عثمان العمری وارد است و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله و عموم روایت در مشهوره العلماء ورثة الانبیاء واضح است که مراد وراثت مالی نیست بلکه در احکام است سیم در تعبیر بلفظ منکم اشاره لطیفه است باینکه صوم صحیح که عبادت منتفع میشود بان مؤمنین و شیعیان صاحب اعتقاد صحیح میباشد هر چند اقوی آنکه کفار نیز مکلف بفروع میباشند پس اول مرتبه واجب است که مکلف تصحیح نماید اعتقاد خود را در اصول دین و اصول مذهب بلکه اصول عملیه مثل اجتهاد در اینکه آیا تکلیف او در احکام فرعیه عبادات و معاملات تحصیل علم است یا ظن اجتهادی یا آنکه ... باید مجتهد باشد یا اخباری و عادل باشد و آیا عدالت ملکه معتبر است یا کفایت میشود حسن ظاهر ... تقلید حی شرط است یا تقلید میت هم کافیست و آیا واجبست تقلید اعلم یا مطلق مجتهد کافیست در ... الهیه فرعیه نافعه شود خصوصا صوم که ترک شهوات طبیعیه است از اکل و شرب و جماع و غیرها چنانچه بمقتضای ... انصاف بحقیقت واجبست که فوق المجردات ... و متخلص است که طبیعه حیوانیه انسانیه مسلم شهوات نفسانیه

 بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم القدیر القدیم الابد الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر والصلوة علی اشرف العارفین وفخر النبیین محمد وعترته الطاهرین الذین فازوا بالقدح المعلی من الفضل والعلم والیقین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین

اما بعد چنین گوید خامه شکسته زبان وبیان ابکم نشان تراب اقدام ارباب یقین وخادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاکرمین بر صحایف قلوب وصفایح الواح طالبان منهاج حق ویقین مصور ومحرر مینماید که چون بدلائل عقلیه ونقلیه ظاهر وهویدا گردیده که حق تعالی این جهان فانی را عبث نیافریده وانسان را که چشم وچراغ این جهان وعلت غائی آفریدن آنست برای معرفت وعبادت خلق کرده است که باین دو قدم روحانی عروج بر معارج بهشت جاودانی نماید وبلذات فانیه این دار غرور مغرور نگردیده بواسطه این دو حبل متین خود را بسعادات باقیه آخرت رساند واز آیات واخبار بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از آنست صحیح ومقبول نیست پس اول چیزی که بر مکلف در ابتدای تکلیف واجبست تحصیل ایمانست واکثر خلق از این معنی غافلند وارکان دین را نمیدانند وقلیلی را که از زنادقه چند امثال خود فرا گرفته اند بنظر تحقیق در آن نظر نکرده اند وبمحض تقلید اکتفا نموده اند وقدم از درکه سافله گمان بدرجه عالیه یقین نگذاشته اند اگرچه این فقیر در کتب مبسوطه عربی وفارسی این مطالب عالیه را به بیانات وافیه ودلائل کافیه ایراد نموده ام اما اکثر خلق یا باعتبار عدم اعتنا واهتمام در امور دین یا قلت بضاعت یا وفور اشتغال باطله یا عدم قابلیت ادراک آنها از آنها انتفاع بسیاری نمی یابند لهذا فقیر اراده نمود که در این رساله مختصره کافیه عمده مطالب عالیه را به بیانی واضح قریب بافهام ایراد نماید بتوفیق الله سبحانه فی الجمله بر وفق مرام بانجام رسید ومسمی بحق الیقین گردید وچون از برکات عهد واوان وثمرات امن وامان ایام سعادت فرجام دولت عظمی وسلطنت کبری اعلیحضرت شاهنشاه ملایک سپاه ظل الله سید وسرور سلاطین جهان باسط مهاد امن وامان مظهر الطاف ربانی مهبط فیوضات سبحانی وارث ملک سلیمانی ملجأ سلاطین کامکار وملاذ خواقین جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی نونهال گلستان مرتضوی انجمن افروز محفل عدل وداد شعله جانسوز نهال جور وبیداد ممهد اساس عدل وتمکین مشید بنای والای شرع مبین سلطان ستاره سپاه گردون بارگاه مصدوقه السلطان العادل ظل الله فایز بدرجه علیه نوع در جاتٍ من نشاء مصداق آیه کریمه یختص برحمته من یشاء اعنی السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان سمی ثالث اجداده الاکرمین الشاه سلطان حسین بهادر خان مد الله ظلال جلاله علی رؤس العالمین وشیع المؤمنین ببقائه الی ظهور دولت خاتم الوصیین صلوات الله علیه وآله وعلی آبائه الطیبین بود بنظر الهام منظر اشرف رسانید امید که مقبول طبع اقدس گردد ومثوبات آن بروزگار فرخنده آثار وعاید گردد شرف چون ایمان عبارتست از تصدیق بوجود حق تعالی وصفات کمالیه وتنزیه واقرار بحقیت انبیائی که از جانب حق تعالی برای تکمیل خلق بسوی ایشان مبعوث گردیده اند خصوصا پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبدالله واقرار بانچه آنحضرت از جانب خدا آورده است

ضروریات دین را بتفصیل و آنچه ضروری نیست باجمال و اقرار بحقیت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصاً دوازده امام که اوصیای پیغمبر آخر الزمان اند و اقرار بعدالت حق تعالی و منزه بودن او از افعال قبیحه و اقرار بحشر و معاد و توابع آن پس تحقیق این مطالب غالبه در چند باب میشود

باب اول در اقرار بوجود حق تعالی و صفات کمالیهٔ او و مشتمل است بر چند فصل

فصل اول در اقرار بوجود صانع عالم است و آن از همه چیز هویدا تر است زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمان و زمین و آفتاب و ماه و ستارها و بادها و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات و خلقت بدن و روح خود و غرایب صنعی که در هر یک از اینها بکار برده بیقین میداند که اینها خود بی صانعی بهم نرسیده اند کسیکه اینها را آفریده مثل اینها نیست و کامل بالذات است و هیچ گونه نقص در ذات و صفات او نیست و این دلیل اجمالیست که برای اکثر خلق کافیست و از دلایل تفصیلیه بچند دلیل قریب بفهم اکتفا مینمائیم **دلیل اول** آنکه هر مفهومی که آدمی تعقل آن مینماید یا آنست که نظر بذات و بدون ملاحظهٔ امر خارجی و علتی بودن او در خارج واجبست و او را واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او بودن او محالست و او را ممتنع الوجود گویند یا نظر بذات او نه واجبست بودن او و نه ممتنع است بودن او و او را ممکن الوجود گویند که بودن و نبودن هر دو بذات او روا است اگر علتی بهم رساند موجود میشود و الا معدوم خواهد بود پس گوئیم شک نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات منحصر باشند در ممکنات و واجب الوجودی در میان آنها نباشد پس همه را با هم که ملاحظه کنی بمنزلهٔ یک شخص اند و عدم بر مجموع اینها روا است هم چنانچه زید بی علت محالست که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم میاید و آن ببدیههٔ عقل محالست هم چنین موجود شدن این مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد محالست و آن علت باید موجود باشد زیرا که بدیهیست چیزیکه خود موجود نباشد علت وجود دیگری نمیتواند بود و موجودیکه خارج از جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است و اگر گویند که هر یک از اجزای علت وجود دیگریست الی غیر النهایه و علت مجموع مجموع علل اجزا است جواب گوئیم که هر یک بشرط وجود علت واجبست وجودش اما عدم او یا عدم جمیع عللش ممکن است هرگاه واجب الوجودی نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم میاید **دلیل دوم** بعضی از محققین گفته اند هم چنانکه تواتر در محسوسات افادهٔ علم میکند از برای آنکه محالست عادةً که این عدد کثیر اتفاق کنند بر کذب یا صدق و همه غلط کنند پس هرگاه جمیع انبیا و اوصیا و اولیا و عقلا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم و حدوث آن و آنکه او کامل است من جمیع الجهات و نقص بر او روا نیست البته ازین نیز علم بهم میرسد که این حق است و این جماعت بسیار اتفاق بر کذب نکرده اند و باین عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده اند ایضاً اتفاق ایشان دلیل بر اینست که این مقدمات بدیهی اند یا اگر نظری اند دلایل آنها واضح است بحیثیتی که راه خطا در اینها نیست و این دلیل در نهایت متانت است **دلیل سیم** معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیای ایشان ظاهر گردیده مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن و مرده را زنده کردن و کور را روشن کردن و ماه را دو نیم کردن و آب بسیار از میان انگشتان یا از سنگ کوچک جاری ساختن و امثال اینها چه بر هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس باید که خدائی باشد که اینها را برای اظهار حقیت ایشان بر دست ایشان جاری گردانیده و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی که از تفکر در غرایب صنع الهی در آفاق و انفس ظاهر میگردد و حق تعالی در اکثر قرآن مجید اشاره بآن فرموده کافیست بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهی است و همه عقول بر آن مفطورند چنانچه حق تعالی فرموده است که اگر از کافران سؤال کنی که کی آفریده است آسمانها و زمین را هر آینه گویند که خدا آفریده است و باز فرموده است اَفِی اللّٰهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّمٰوٰاتِ وَالاَرْضِ یا در خدا شکی هست که آفرینندهٔ آسمانها و زمین است ایضاً فرموده است که دین حق فطرت خدا است که مردم را بر آن مفطور و مخلوق گردانیده است لهذا پیغمبران که مبعوث گردیدند مردم را امر بتوحید و یگانه پرستی و گفتن کلمهٔ لا اله الا الله نمودند نه اقرار بصانع و بنا بر این معنی اینست که همه خلق در وقت الجا و اضطرار که دست ایشان از وسایل ظاهره کوتاه میگردد البته پناه بصانع خود میبرند و اقرار می نمایند که خدای یگانه دارند چنانچه این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است یکی از عارفان گفته است که اکثر کفار و جهال اگرچه در ظاهر خیال منکر وجود مبدء اند اما باطناً بحقیقت و ثبوت وجودش مقر و معترف اند و لهذا اختلاف در وجود مبدء از هیچ عاقل معتد به نقل نشده نیست و توضیح کلام در این مقام آنکه باتفاق شرع و عقل و تعاضد برهان و نقل حضرت حق تعالی از آن برتر و برتر است که او را توان

بلکه ذات محاط عقل غیر کردد اما بواسطه رابطه اضافی که میان مالک و عبید متحقق است بجهت علاقه افاضه رحمت بقا که زلال نوال از ینابیع علم و قدرت و مجاری حکمت او ارادت پیوسته جاری و روانست جبلت و طبیعت مخلوقات مفطور است بر اذعان و قبول صانع و از این جهت در هنگام صدمت وقوع وقایع و وقت اضطرار بی سبق رویت روی استغاثت و فزع بدرگاه دارنده خود می آورند بتوجه طبیعی که تامل و تکلفی در آن نیست و از این جهة این حالت مظهر استجابت دعا میباشد چنانچه آیه کریمه امن یجیب المضطر اذا دعاه بان ناطق است و از غایت حیوانات عجم در گاه عروض خوف و کرب از ایشان در حال استیلای وهم و هراس بحقیقت از این قبیل است و لهذا طوایف مختلفه و امم متخالفه که در هر عهد و اوان در هر دیار زاده و بوده اند خلاف در وجود مبدأ از هیچ عاقلی مروی نیست بلکه بحال الخلاف احوال و اوصاف اوست و فخر الرازی از شخصی نقل کرده است که در بعضی از ازمنه خشکسالی عظیم و قحط شدید بهمرسید مردم از برای استسقا بصحرا رفتند و دعا کردند دعای ایشان مستجاب نشد آن شخص گفت در آن وقت بسوی بعضی از کوهها رفتم آهوئی را مشاهده کردم که از شدت عطش بسوی غدیر آبی میدوید و چون بغدیر رسید آنرا خشک دید حیران شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد و سر را حرکت داد ناگاه ابری پیدا آمد و آنقدر بارید که غدیر مملو گردید و آهو آب خورد و سیراب شد و برگردید و صاحب رسالة اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده اند که حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند میکنند و طلب باران میکنند از صیادی نقل کرده اند که گفت گاو کوهی را دیدم که بچه خود را شیر میداد من چون متوجه او شدم بچه را گذاشت و گریخت من بچه او را گرفتم چون نظر کرد بچه را بدست من دید مضطرب شد و روی بآسمان کرد چنانکه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه گودالی پیش آمد و من در آن گودال افتادم و بچه از دست من رها شد مادرش آمد و او را برد و آنچه از احادیث شریفه در این باب وارد شده ذکر آنها در این مقام مناسب نیست پس معلوم شد که وجود مبدأ در وضوح و ظهور بمرتبه ایست که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست

فصل دوم آنکه حق تعالی قدیم و ازلی و ابدیست و عدم بر او محالست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد و عدم و فنا بر او روا باشد هر آینه محتاج بصانع دیگر خواهد بود و واجب الوجود و صانع عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجبست و لازم ذات اوست و محالست که از او منفک شود و جمیع ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر آنکه او کامل [illegible] الیها نیست عجز و نقص و فنا بر او محالست

فصل سیم آنکه حق تعالی قادر مختار است و هیچ ممکن از تحت قدرت و [illegible] چنان نیست که زیاده بر آنچه آفریده است نتواند آفرید بلکه مصلحت در خلق اینها بوده و اگر خواهد اضعاف آنچه آفریده [illegible] از آسمان و زمین و غیر اینها ایجاد میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا را معدوم میتواند کرد و فاعل مختار است و آنچه [illegible] اراده و اختیار میکند مجبور نیست در کارها و چنان نیست که تاثیر او در اشیا بدون اراده او باشد مانند سوختن آتش [illegible] بلکه اراده حق تعالی بایجاد او تعلق گیرد البته موجود میشود چنانچه خود فرموده که انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و این منافات ندارد با آنکه اراده حق تعالی تعلق بامور قبیحه نگیرد و تکذیب دلیل بر این مضامین آنستکه مذکور شد که اتفاق کرده اند ارباب عقول با قوال مختلفه بر آنکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست و چنین امری یا بدیهی است یا نظری است که در مقدمات آن شبهه نیست

فصل چهارم آنکه خداوند عالم عالمست بهر معلومی و هیچ در علم او نیست و علم او باشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود آنها و در ازل مبدأ نسبت بهمه در ابد الآباد هم میرسد و جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریاها و عدد مثقال کوهها و برگ درختان و ریگ بیابان و نفسهای جانوران نزد علم او هویداست زیرا که خالق همه چیز اوست یا بواسطه یا بی واسطه و هر که باراده و اختیار و از روی حکمت چیزی را بیافریند البته بان چیز و صفات و آثار آن علم دارد با اندک تاملی این مقدمه بنهایت ظهور دارد و دیگر آنکه مجرد است و نسبت مجرد بهمه چیز مساوی است دیگر آنکه هم چنانکه همه ممکنات اثر وجود او بند علم آنها و جمیع کمالات آنها باو منتهی میشود و کسیکه همه علمها از او باشد جاهل بچیزی نمیباشد و جناب مقدس او اشاره بهمه دلایل در سه کلمه قرآن مجید فرموده الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر یعنی آیا نمیداند همه اشیا را آنکسی که همه چیزها را آفریده است و اوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمت شامل نسبت بجمیع موجودات خبیر و خالق و مربی همه اوست و همه را بمنتهای مراتب کمال او میرساند و او داناست بخفایای امور و کسیکه نیک تامل کند در غرایب صنع خالق عالم در آفتاب و ماه و ستارگان و حرکات مختلفه آنها بر قانون حکمت و در تربیت جمادات و نباتات و رسانیدن هر یک بکمال

کمال آن و در تشریح بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضای آنها بیکدیگر و آلات و ادوات تغذیه و تنمیه و ادراکات حواس خمسهٔ
ظاهره و باطنه که چندین هزار رسائل حکما در آنها فکر کرده اند و کتابها در هر باب نوشته اند و بعشری از اعشار آنها پی نبرده اند
بعین الیقین میدانند که چنین خداوندی هیچ امری بر او مخفی نیست و از هیچ امری عاجز نیست و بر همه چیز قادر است و آیهٔ کریمه
اشاره باین معنی است همه دارد و باید دانست که علم او ازلی و ابدی است و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی در او نمیباشد
و خواب و پینکی که مقدمهٔ خوابست در او محالست زیرا که اینها همه عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهات است چنانچه در آیه
و هرگاه عموم علم و قدرت و تنزه او از ارتکاب امور قبیحه ثابت شد معجزهٔ حقیقت پیغمبران و اوصیای ایشان ثابت میشود چنانکه
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی پس سایر صفات کمالیه باخبار ایشان میشود و احتیاج بدانستن دلایل عقلیه نیست لهذا
در این مقام کلام را بسط دادیم **پنجم** آنکه حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم با آنچه شنیدنی است از آوازها و آنچه دیدنی است
بی آنکه او را آلت شنیدن و گوشی بوده باشد و بدون آنکه او را آلت دیدن و چشم بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم
مرکب خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال خود محتاج بغیر خواهد بود و او کامل بذات خود است و علم او باینها موقوف
بر وجود آنها نیست بلکه پیش از وجود آنها و بعد از برطرف شدن آنها میداند بهمان نحو که در وقت وجود آنها میداند و این دو صفت
بعلم برمیگردند چون حق تعالی خود را باین دو صفت ستوده جدا ذکر کرده اند شاید حکمتش این باشد که در ضمن اینها رد بر حکمائی شود
که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند یا چون اکثر اعمال عباد که مورد تکلیف الهی است از قبیل مسموعات و مبصرات است این دو صفت را
از مطلق علم تخصیص بذکر فرموده که داخل در زجر ایشان در معاصی و ترغیب ایشان بطاعت بوده باشد و بعضی این صفت را ورای
صفت علم میدانند و ذکر آن ثمره ندارد **ششم** آنکه حق تعالی حی است یعنی زنده است و مراد از حیات صفتی است که از آن
توانائی و دانائی آید چون معلوم شد که حق تعالی عالم و قادر است پس صفت حیات نیز او را خواهد بود اما حیات در ممکنات بعارض
شدن صفتی میباشد و در جناب مقدس الهی بذات خود زنده است بدون آنکه صفت موجودی عارض او گردد در حقیقت این صفت
بعلم و قدرت برمیگردد **هفتم** آنکه حق تعالی مرید است یعنی کارها از او باراده و اختیار صادر میشود نه مانند افعال غیر ارادیه
که بدون اراده و اختیار صادر میشود مثل سوختن آتش و فرود آمدن سنگ از هوا و از ما فعلی که باختیار میشود اول تصور آن فعل
میکنیم و بعد از آن فائده از برای آن تخیل میکنیم و آن [illegible] شود تا بحد عزم و جزم میرسد پس آن فعل از ما صادر میشود و
در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض نمیباشد پس [illegible] علمی که حق تعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای
نظام عالم اصلح است سبب وجود آن میشود در آن وقت لهذا متکلمین [illegible] گفته اند که اراده بعلم برمیگردد و علم باصلح اراده است
و در احادیث وارد شده است که اراده همان ایجاد است و از صفات [illegible] و حادث است و در این باب سخن بسیار است و از
برای مکلف همین بس است که بداند که افعال از حق تعالی باراده و اختیار موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و در افعال مجبور
نیست **هشتم** آنکه حق تعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات مینماید در جسمی بی آنکه او را عضوی و دهانی و زبانی بوده
باشد چنانچه بقدرت کامله ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی شنید و ایجاد کلام در آسمان میکند و ملائکه میشنوند و وحی
میآورند یا ایجاد نقوش میکند در الواح آسمان و ملائکه میخوانند و وحی میآورند و ایجاد آنها در قلوب ملائکه و انبیا و اوصیا مینماید
و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات فعل است و حادث است زیرا که آنچه کمال حق تعالی است علم بآن معانی و
حروف است و قدرت بر ایجاد حروف و اصوات در هر چه خواهد و این دو صفت قدیمند و عین ذاتند و این صفات را جدا ذکر کرده اند برای
آنکه بنای بعثت انبیا و تکالیف حق تعالی و انزال کتب و وحیهای الهی بر اینست و کلامهای خدا که در قرآن مجید و سایر کتب آسمانی است
همه حادث اند و علم حق تعالی بمضامین آنها قدیمست و این غیر کلام است و کلام نفسی که اشاعره قایلند باطل است **نهم** باید دانست که حق تعالی
صادق است و کذب و دروغ مطلقا بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و او از قبایح منزه است و دروغ مصلحت
آمیز که ما را روا است باعتبار ارتکاب عمل قبیحی است و این از عجز ماست که قادر نیستیم که مفسدهٔ کلام راست را دفع کنیم و خدا بعجز
موصوف نمیشود و ایضا اجماع ملیین و ارباب عقول منعقد است بر آنکه حق تعالی صادق است در جمیع افعال و اقوال و کتب الهیه
مشحون است بآن و از جملهٔ ضروریات دین است **دهم** آنکه صفات کمالیهٔ الهی عین ذات مقدس او است باین معنی که او را صفتی نبوده که

نیست که قایم بذات مقدس او باشد بلکه ذات او قایم مقام جمیع صفاتست چنانچه در ما ذاتی هست و صفت قدرت موجود نیست که عارض آن ذات شده است و در حق تعالی ذات مقدس او قایم مقام آن صفت است و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات قایم مقام همه است و بغیر ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو محالست زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی بغیر از خدا نمیباشد پس آن نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم آید که واجب الوجود محل حوادث باشد و آن محالست چنانچه انشاء الله مذکور خواهد شد و ایضا لازم آید که حق تعالی در کمال خود محتاج بغیر باشد و آن مستلزم نقص و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع فرموده است که من وصفه فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزاه ومن جزاه فقد جهله یعنی هر که وصف کند خدا را بصفات زائده پس بتحقیق که مقارن کرده باشد او را با صفات دهر و هر که وصف کرد خدا را با صفات دهر پس اعتقاد بدو خدا کرده و یا دوئی در ذات خدا قائل شده و هر که این اعتقاد کرد خدا را صاحب جزوها دانسته و هر که این اعتقاد دارد خدا را نشناخته است و ایضا فرموده است که اول دین شناختن خداست و کمال شناختن خدا آنستکه او را یگانه دانند و کمال یگانه دانستن او آنست که صفات زایده را از او نفی کنند و در عدد صفات کمالیه الهی خلاف کرده اند بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و حیوة و اراده و کراهت و سمع و بصر و کلام و صدق و ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی از این دو وصف تعبیر بسرمد کرده اند پس باید دانست که حق تعالی عالم است و قادر است و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی چون بعضی از صفات بعضی دیگر بر میگردد و بعضی داخل صفات تنزیهیه است در عدد آنها خلاف کرده اند و همه بر میگردد بآنچه مذکور شد

باب دویم در بیان صفاتی است که از حق تعالی نفی باید کرد و در آن چند مبحث است **اول** آنستکه او یگانه است و شریکی ندارد نه در خدائی و نه در خلق اشیا چنانچه مجوس یزدان و اهرمن و نور و ظلمت قائل شده اند و نه در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانکه کفار مکه بتها را با خدا شریک کرده بودند در پرستیدن و سجده کردن و این مطلب باخبار جمیع انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است و ببدیهه عقل معلوم است که نظام عالم وجود و انتظام احوال آن بدون وحدت الهی میسر نمیشود هر گاه تعدد دو کدخدا در خانه و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در مملکتی باعث اختلال اوضاع آنها گردد چون تواند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانه ایجاد باین وسعت بدو اله منتظم تواند شد بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط آن باجزای یکدیگر بمنزله یک شخص است و همچنانکه عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند که دو اله مدبر عالم باشد محقق دوانی گفته است که اگر کسی دیده تبصر و اعتبار بگشاید و گرد سراپای عالم بر آید از مفتتح آنکه عالم روحانیاتست تا منتهی آنکه عالم جسمانیاتست همه را یک سلسله مشبک منتظم بیند بعضی در بعضی فرو رفته و هر یک بتالی خود مرتبط چنانچه پنداری یک خانه است و بر اصحاب بصیرت نافذه مخفی نیست که مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت صانع صورت انتظام نپذیرد چنانچه از ملاحظه صنایع صناع متعدده متبصر تیز هوش را این معنی منکشف گردد که با وجود آنکه بحقیقت موجود همه یکیست چه نزد محققان اهل دانش و بینش مقرر است که مؤثر حقیقی در همه اشیا جز واحد احد نیست بواسطه آنکه مصور صور مختلف است و بسبب منافرت و مناکرت میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظه این معنی و اختفات آن متفطن هوشمند را معلوم گردد که این چنین وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقع است جز بوحدت صانع آن نمیتواند بود چنانچه مضمون آیه کریمه لَوْ کَانَ فِیهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا مبنی از آنست و اهل اعتبار را ادنی تنبیهی کافیست که إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لَآیَاتٍ لِأُولِی الْأَلْبَابِ تمام شد سخن محقق دوانی و از تحقیقات سابقه معلوم شد که همچنانچه وجود صانع بدیهی و فطریست وحدت او نیز بدیهی و فطریست و همگی روی بیک اله دارند و مقیم یکدرگاهند و اتفاق عقول مستقیمه بر این معنی واقع است و اکثر ثنویه نیز مبدأ اصلی را یکی میدانند و میگویند نور و یزدان قدیم است و ظلمت و اهرمن از او بهم رسیده حادث است و قلیلی از ایشان بظاهر اظهار قدیم هر دو میکنند و در تامل اندک اذعان بوحدت می نمایند و نزهات واهیه ایشان را هر جاهلی بشنود بطلان آنها را ببدیهه میداند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که اگر خدای دیگر میبود بایست که رسولان او نیز نزد تو بیایند و این برهانیست قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد هر گاه [illegible]

و چون او هر او پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند اگر العیاذ بالله خدای دیگر میبود او نیز البته پیغمبری برای شناسانیدن خود و عبادت خود بفرستد پس یا قادر نیست و عاجز است یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچ یک از این صفات بر واجب الوجود روا نیست و بر این مطلب دلائل بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آنکه بتها که جمادی چند اند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند که مقهور و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند از آن واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد و نفی این ضروری دین اسلام است **دویم** آنکه حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست و او را مکانی و جهتی نیست بدانکه موجود یا مرکب است یا بسیط و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است از اعضا و اخلاط بدنی و عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنست که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است و او را جزوی نیست زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج باین جزو خواهد بود در وجود و ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است و او واجب الوجود بالذات است و عرض نیست مانند سفیدی و سیاهی زیرا که عرض محتاج است بمحل و هر محتاج ممکن است و جسم نیست زیرا که جسم مرکب است از اجزا و مرکب محتاج است باجزا و در مکان و جهت نیست زیرا که هرچه در مکان و جهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا منزه است از هر دو و حرکت و انتقال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی بر او محال است زیرا که اینها از لوازم جسم و جسمانی است **سیم** آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانکه فرموده است لیس کمثله شیء و شبیه و نظیری ندارد که در حقیقت ذات و کنه صفات با او شریک باشد و ضدی ندارد که با او معارضه تواند کرد و در آفریدن اشیا معینی و یاوری نداشته و اعتقادی که بعضی از غلاة دارند که حق تعالی رسول و ائمه هدی را آفرید و خلق عالم را با ایشان گذاشت کفر است و خالق همه چیز بغیر از افعال بندگان او است **چهارم** آنستکه صانع عالم دیدنی نیست و بدیده سر ادراک او نتوان کرد نه در دنیا و نه در آخرت و این ضروری دین شیعه است و آیات و احادیث بسیار بر این معنی وارد شده است آنچه توهم میکنند بر خلاف این وارد شده است مأول است بادراک بدیده دل چنانکه حضرت امیر المؤمنین فرموده نمی‌بینند او را دیدها بمشاهده دیدن و لیکن دیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و بباید دانست که کنه ذات و صفات کمالیه خدای عالم بغیر او کسی نمیداند و پیغمبر آخر الزمان که اشرف مکونات و افضل عارفانست اقرار بعجز نموده و فرموده است که ما عرفناك حق معرفتك یعنی نشناختیم ترا چنانچه سزاوار شناختن تو است و حق تعالی فرموده است که و ما قدروا الله حق قدره یعنی قدر نکرده اند خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار اوست و فرموده است لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار یعنی ادراک نمیکنند او را دیدها و او ادراک میکند دیدها را و در احادیث وارد شده است که یعنی دیدهٔ دلها ادراک کنه او نمیکند چه جای دیدهٔ سر و همچنانکه بحواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوئیدن و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم و خیال **پنجم** آنستکه جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب و دلتنگی و ماندگی و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل هیچ مقوله از مقولات عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حق تعالی از احتیاج مبرا است و مجمل سخن در این باب آنستکه آنچه از صفات کمالیه الهی است حادث نتواند بود و از او منفک نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشد حق تعالی پیش از عروض این صفات ناقص و عاجز و جاهل خواهد بود و اگر از او منفک شوند بعد از آن ناقص خواهد بود و هیچ حال نقص بر او روا نیست که آنچه حادث میشود و صفت نقص باشد عروض آن محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا که حق تعالی در ازل خالق نبوده و الا باید که عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حق تعالی نیست که از عدم او نقص او لازم آید بلکه آنچه صفت کمال است قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که مصلحت داند ایجاد نماید و آن قدیم است و هرگز از حق تعالی منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص حق تعالی باشد مثل آنکه هر گاه مصلحت در ایجاد زید در این روز بوده باشد اگر پیش از این روز او را ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است و همچنین زید را تا نگاه دارد هر گاه خلاف مصلحت باشد و بعد از آن فنا او را خواهد بود نه کمال او چنانچه گفته اند که صفت ذات آنستکه حق تعالی را [illegible] و بضد آن موصوف

نتواند بود صفت فعلی آنستکه باین صفت و ضد آن موصوف نتواند بود اما ازلی مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است
و بجهل مطلقا موصوف نتواند بود و همچنین قدرت جناب حق تعالی قادر بر هر ممکن هست و عجز را هیچ وجه باو نسبت نتوان
دادن و دویم مثل خلق میتوان گفت که خدا هفت آسمان آفریده و زیاده از هفت آسمان چون مصلحت نبوده خلق نکرده است
و زید را خلق کرد و پسر او را خلق نکرده و بزنده کردن موصوف گردیده و بمیرانیدن موصوف گردیده و یکی را غنی و دیگری را
فقیر گردانیده هیچیک از اینها موجب تغییر در ذات مقدس او و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او قدرت کامل و علم
سابق و خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مواد ممکنات است و هر چیز را در خور قابلیت ماده و مصلحت نظام کل
بهره از فیض شامل خود داده است اگر زیاده از آن عطا فرماید مخالف علم شامل او خواهد بود بکل مصالح و مصالح کل
بلا تشبیه از باب باران رحمت که چون میبارد بر همه چیز بیک نحو میبارد اما باعتبار اختلاف مواد و قابلیات در یکجا از
گل و سنبل میروید و در یک زمین خار بیمعنی ظاهر میگرداند و در یک زمین اشجار و اثمار رو در دیگری بیخها و انهار بعمل می‌آید
و بیت خانه را آبادان میگرداند و دیگری را ویران و همه از یک باران است هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست و در این رساله زیاده از این بیان مناسب نیست **ششم** آنکه جناب حق
نامهای بسیار هست چنانکه فرموده وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو هست پس بخوانید
او را باین نامها و اسماء بسیار در آیات و اخبار و ادعیه وارد شده است و احوط آنستکه خدا را بغیر نامها که در آیات و اخبار
وارد شده است نخوانند حق آنست که نامهای خدا حرفی چند اند و مخلوقند و حادثند و بعضی از سنیان قائل شده اند که نامهای
خدا عین او است و این سخن بهذیان شبیه است و در اخبار وارد شده است که هر که باین قول قائل شود کافر است و هر که عبادت
نام کند بی معنی کافر است و هر که عبادت نام و معنی هر دو کند با خدا شریک قرار داده و هر که عبادت کند ذاتی را که این نامها را بر او
اطلاق میکنند خدا را بیگانگی پرستیده است **هفتم** آنکه حق تعالی با چیزی متحد نمیشود زیرا که اتحاد اثنین محالست و او را
زن و فرزند نمی باشد و در چیزی حلول نمیکند چنانکه نصاری میگویند که حضرت عیسیٰ فرزند خدا است یا خدا در او حلول کرده است
یا با او متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص حق تعالی است و عین کفر است و آنچه بعضی از صوفیه میگویند که حق تعالی
عین اشیا است یا آنکه ماهیات ممکنات امور اعتباریه اند و عارض ذات حق شده اند یا آنکه خدا در عارف حلول میکند و با او متحد
میشود همه این اقوال عین کفر و زندقه است و همچنین آنچه بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا و ائمه هدی
حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه از ایشان تبرا کرده اند و ایشان را
لعنت کرده اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت امیر المؤمنین جمعی از ایشان را بدود هلاک کرد **هشتم** آنکه حق تعالی
در قدیم بودن شریک ندارد و هر چه غیر ذات آن جناب مقدس او است حادث است و جمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده اند و اگر
حدوث و قدم را در عرف حکما بر چند معنی اطلاق میکنند اما آنچه اتفاقی ارباب ملل است آنستکه آنچه غیر حق تعالی است وجودش
ابتدائی دارد و ازمنه وجودش از طرف ازل متناهی است و بغیر حق تعالی وجودش ازلی نیست و این معنی اجماعی مسلمانان
جمیع اهل ادیان است و آیات و اخبار که دلالت صریح بر این معنی دارد بسیار است و فقیر در کتاب بحار قریب بدویست
کتب معتبره خاصه و عامه در این باب ایراد نموده ام با دله عقلیه جواب شبهه فلاسفه در احادیث معتبره وارد
قائل شود بقدیمی غیر از حق تعالی کافر است **باب سیم** در بیان صفاتی است که متعلق است بافعال حق
چند بحث است **بحث اول** آنکه مذهب امامیه آنستکه حسن و قبح افعال عقلی است و مراد از حسن آنستکه فاعل
اگر آن فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبح آنستکه فاعل قادر اگر آنرا بکند مستحق مذمت و عقاب باشد و فعل را
فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسنی و قبحی میباشد که مستحق مدح یا ثواب و مذمت یا عقاب گردد و آن جهت را گاه
هست بدیهه عقل همه کس میدانند مانند نیکی راست گفتنی که نفع رساند و قباحت دروغ گفتنی که ضرر رساند و گاه هست
که بتفکر معلوم میشود مانند راستیکه ضرر بکسی رساند یا دروغیکه نفع رساند تا بکه علم بحسن و قبح آنها محتاج بنظر و فکر است
و گاه هست که عقول اکثر عاجز است از فهم آنها ولیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح آنها را میدانند مثل حسن روزه روز آخر ماه رمضان

وقبح وقتی و روز اول ماه شوال است و اشاعره از اهل سنت میگویند که حسن و قبح افعال بامر و نهی شارع است هرچه را شارع امر کرده حسن میشود و هرچه را نهی از آن کرده قبیح میشود پس اگر مردم را اگر امر بزنا میکرد حسن میشد و اگر نهی از عبادت میکرد قبیح میشد و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل بآیات و روایات و احادیث و اخبار بسیار ظاهر است **بحث دوم**

آنکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند و محالست که از او صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح آن فعل نیست یا هست اما قادر بر ترک آن نیست یا محتاج است بآن فعل قبیح یا قادر بر ترک آن هست و احتیاج بآن ندارد اما بعبث آن فعل را میکند بنابر اول جهل خدا لازم میآید و بنابر دوم عجز و بنابر سیم احتیاج و بنابر چهارم سفاهت و هر چهار بر حق سبحانه تعالی محالست پس قبح از او صادر نمیتواند شد **بحث سیم**

آنکه حق تعالی بندگان را ای تعالی که اختیاری ایشان نیست تکلیف نمیکند بان نه بر فعل آنها و نه بر ترک آنها و بندگان در فعل خود مختارند و فاعل فعل خودند خواه طاعت باشد و خواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله باین قول قائلند و اشاعره که اکثر اهل سنت اند میگویند که فاعل همه افعال بندگان خداست و بندگان مطلقا قدرت بر آنها و اختیار ندارند بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری میکند و در آن فعل مجبورند اما بعضی از ایشان میگویند که اراده از بنده و مقارن آن فعل میباشد اما آن اراده مطلقا دخلی در وجود آن فعل ندارد و این مذهب باطل است بچند وجه **وجه اول**

آنکه ما ببدیهه عقل و وجدان خود میبابیم که فرقست در افعال ما میان حرکت رعشه که بی اختیار ماست و حرکتی که باختیار خود میکنیم و هم چنین فرق میبابیم میان آنکه کسی از بام بزیر افتد یا کسی از بام بزیر آید و اگر هیچ فعل باختیار ما نباشد باید که اصلا فرقی نباشد میان این افعال ما **وجه دوم**

آنکه حق تعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب بر آن کرده است و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب بر آن نموده است پس اگر افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد و تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد و بگوید که برو و فلان چیز را بیاور و او را بزند که چرا نیاوردی یا بگوید که باسمان برو و بزند که چرا نرفتی و در استی که فعل قبیح بر خدا روا نیست و کسیت ظالم تر از کسیکه کفر و معصیت را بر دست و دل و زبان کسی بی اختیار او جاری کند و او را ابد الآباد بسبب آن در جهنم بسوزاند و خود در بسیار جای از قرآن میفرماید که خدا ظلم کننده نیست بر بندگان **وجه سیم** آنکه حق تعالی در مواضع بیشمار از قرآن مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بر طاعت و ذم مرده و دان دو کافر و غرب نموده است بر کفر و معصیت پس اگر ایشان فاعل خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاهت و بی خردی خواهد بود و بر خدا محالست و با آنکه در احادیث بسیار وارد شده است که نه جبر است که ایشان را بر افعال جبر کرده باشند و نه تفویض است که ایشان را مهمل و واگذاشته باشند بلکه امریست میان این دو امر و اکثر گفته اند مراد است که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده باراده خود کرده است اما اسباب همه از خداست مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و روحانی و آلات و ادوات و آنکه در فعل دخیل و کار است از جانب خداست و امر بین الامرین که در حدیث وارد شده است اینست **مؤلف گوید** که ظاهر است که مدخلیت حق تعالی در اعمال عبد زیاده از اینست زیرا که هدایات خاصه و توفیقات خدا برای کسی که مستحق آنها باشد بسبب اعمال حسنه او مدخلیت در فعل طاعات و خذلان خدا و واگذاشتن او بخود مدخلیت در فعل معاصی اما هیچیک بحدی نمیرسد که سلب اختیار از او بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترک مانند آنکه کسی را بکاری بفرستد مثل آنکه بمرد و بگوید که فردا برو و فلان متاع را از برای من بخر بیاور هرچند که این کار را بکند صد دینار با و میدهم و هرگاه نکند ده تازیانه میزنم اگر بهمین اکتفا کند در باب هر دو یکی بکند و یکی نکند آنکه کرده است مستحق صد دینار است و آنکه نکرده است مستحق ده تازیانه است و اگر یک غلام فرمان برداری است و خدمات بسیار کرده بعد از وعده و وعید و بعد از آنکه بمرد و آن تکلیف را کرد و حجت را تمام کرد او را بتنهائی میطلبد و ملاطفتها و مهربانیها میکند و تاکید میکند که البته فردا این خدمت را بکن و بسیار از برای او طعام میفرستد و الطاف زیاده نسبت باین غلام میکند و غلام این غلام خدمت را میکند و او نمیکند اگر این را صد دینار بدهد و او را ده تازیانه بزند کسی او را مذمت نمیکند زیرا که این غلام نه در کردن مجبور شده است و نه او در نکردن و هر دو باختیار خود کرده اند و حجت الهی بر هر دو تمام است این قدر مدخلیت حق سبحانه تعالی در اعمال عباد از آیات و اخبار معلوم میشود و بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار در این مسئله نباید کردن که در غایت اشکال و محل لغزش اقدام است و نهی بسیار در اخبار از تفکر در

درا

در این مسئله وارد شده است **وجه چهارم** آنست که لطف بر حق تعالی واجبست بحسب عقل و لطف امریست که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعد و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها **وجه پنجم** آنکه حق تعالی حکیم است و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل عبث و بیفایده از او صادر نمیشود و او را در افعال اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد ولیکن غرض در افعال الهی عاید به بندگان میگردد و غرض او تحصیل نفع از برای خود نیست و بر این قول اتفاق کرده اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره گفته اند افعال خدا معلل باغراض نیست و آیات و احادیث بسیار بر بطلان این قول دلالت میکنند و اکثر امامیه را اعتقاد آنست که آنچه اصلح باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالی واجبست و بعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که میباید افعال الهی متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور نیست و ظاهرا تفکر در این مسئله نیز ضرور نیست **باب چهارم** در مباحث نبوتست و در آن چند مقصد است **اول** آنکه امامیه را اعتقاد آنست که بعثت پیغمبران بر حق تعالی واجبست عقلا زیرا که لطف بر خدا واجبست باجماع شیعه و نصوص متواتره وارد شده بر آنکه جمیع انبیاء از اول عمر تا آخر عمر معصومند از گناهان کبیره و صغیره عمدا و سهوا و در این باب ادله عقلیه و نقلیه قائم است و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت و وحی البته جایز نیست و الا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد و اما در غیر از امور عادیه و عبادات باز مشهور میان علمای امامیه آنست که جایز نیست و بعضی دعوی اجماع بر این کرده اند و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته اند که سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حق تعالی ایشان را بسهو بدارد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول در نماز عصر یا ظهر سهو کرد و در تشهد اول سلام گفت چون بخاطر آن حضرت آوردند برخاست و دو رکعت دیگر کرد و گفته اند برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و دیگر آنکه در ایشان گمان خدائی نکنند و اکثر علما این سهو را واقع نمیدانند و احادیثی که در این باب واقع شده است حمل بر تقیه کرده اند و باید دانست که معصوم بر ترک گناه مجبور نیست ولیکن حق تعالی لطفی چند نسبت باو میکند که او باختیار خود ترک معصیت کند بسبب قوت عقل و فطانت و ذکاء و کمال اهتمام در طاعت حق تعالی و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیه آن باخلاق حسنه بمرتبه رسد که محبت جناب اقدس الهی در دل او مستقر گردد و از قید شهوات نفسانی و خیالات جسمانی رهائی یابد و پیوسته مشغول مطالعه جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی بر دل او جلوه کند پس بسبب کمال معرفت پیوسته خود را منظور نظر پروردگار خود داند و غیر از رضای محبوب را دوست ندارد و بر خاطرش نگردد و اگر نادرا خیال معصیتی در خاطر او در آید بملاحظه جلال الهی نگذارد که پیرامون آن گردد و اصلا شرم کند از آنکه بحضور چنین خداوند جلیلی که پیوسته مراقب او است مرتکب معصیت گردد و با این اسباب معصیت از او صادر نتواند شد و اگر چنان باشد که جمعی گمان کرده اند که حق تعالی او را مجبور میسازد بر ترک معصیت هر آینه عصمت برای او کمال نخواهد بود و بر ترک آن ثوابی نخواهد داشت و بدانکه آیات و اخباری که موهم صدور معصیت است از انبیاء که متضمن خطای ایشان است ماول است بارتکاب مکروه و ترک اولی چون نسبت بجلال مرتبه ایشان این نیز عظیم است تعبیر از آن بمعصیت نموده اند و وجوه دیگر دارد که در حیوة القلوب ذکر کرده ام و آنچه در تفاسیر و تواریخ ذکر کرده اند از قصص انبیاء متضمن خطای ایشان اکثر از موضوعات و مفتریات سنیان است که از کتب یهود برداشته از برای آنکه خطاهای خلفاء جور خود را هموار کنند در کتب خود ایراد نموده اند و جمعی از ناقصان شیعه نیز آنها را در کتب خود ذکر کرده اند و احادیث در رد آنها از طرق اهل بیت بسیار است که در کتب عربی و فارسی ایراد نموده ام این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد پس بآنها اعتماد و اعتقاد نباید کرد **مقصد دوم** طریق دانستن حقیقت پیغمبران معجزاتست زیرا که هر که دعوی مرتبه بلندی میکند بمحض دعوی ثابت و درست نمیتواند کرد چنانکه گفته اند ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست چنانکه شخصی دعوی کند من از جانب پادشاه بر شما حاکم باید اطاعت من کنید بمحض گفته او کسی او را قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه داشته باشد مانند نشانی که مخصوص پادشاه باشد نداشته باشد و معجزه مثل آنست زیرا که معجزه فعلی است که بشر از اتیان آن عاجز باشند و بر خلاف مجری عادت باشد و مقارن دعوی پیغمبری صادر شود پس اگر فعلی باشد که [illegible] ظاهر شود این معجزه

نیست مثل آنکه گوید در وقت طلوع آفتاب معجزه من اینست که آفتاب الحال طلوع میکند و اگر مقارن دعوی پیغمبری نباشد آنرا کرامه گویند نه معجزه و مثل مائده حضرت مریم ع و هرگاه شخصی دعوی پیغمبری کند و گوید که خدا مرا برای ریاست دین و دنیای خلق فرستاده و دلیل من اینست که حق تعالی باشاره من ماه را بدو نیم میکند یا این مرده را زنده میکند و در همان ساعت آن امر واقع شود ما البته میدانیم که آن راست میگوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانکه بیان کردیم پس اگر این مرد کاذب باشد دعوی او قبیح خواهد بود و اطاعت او را قبیح است پس خدا اغرای همه بر قبیح کرده خواهد بود و این قبیح است و قبیح بر خدا محالست چنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق مدعا باشد تا دلالت بر صدق پیغمبر کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانکه نقل کرده اند که مسیلمه کذاب دعوی پیغمبری میکرد با او گفتند که محمد برای کوری دعا کرد روشن شد و کسی را طلبید که یک چشمش کور بود دعا کرد آن چشم روشنش کور شد گفتند که محمد صلعم آب دهان مبارکش را در چاهی که خشک شده بود انداخت آن چاه پر آب شد آن ملعون در چاه کم آبی آب دهن انداخت خشک شد و اینرا معجزه مکذبه خوانند

مقصد سیم

باید که پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد و اعلم از همه باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیح است و باید که عالم باشد بجمیع علومی که امت باو محتاج شوند و باید بصفات کمال موصوف باشد مانند کمال عقل و زیرکی و فطانت و قوه رای و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران بر خود و عزت در دین و رأفت و رحم و مروت و تواضع و زهد و مدارا و ترک دنیا و رعایت صحبت علما و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا و حب مال و کج خلقی و حیران از امراضی که موجب نفرت خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کری و گنگی و امثال اینها و از قدح در نسب که از ولد الزنا نباشد و شبهه نباشد و پدران او دنی نباشند بلکه صنعتهای دنی نداشته باشند مثل جولاهی و حجامی و حمامی و بیطاری و کارهائی که منافی مروت باشد از او صادر نشود مانند چیزی خوردن در میان بازارها و در حال راه رفتن و امثال اینها و ایمان پدران را بعضی از علما ذکر کرده اند و در بعضی سخن میرود و پدران پیغمبرانی که از اجداد حضرت رسول صلعم بوده اند همه مسلمان بوده اند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد اما باید همه پیغمبران اگرچه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند اما نزد بنده ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بر آن قائم نشده و بعضی از اخبار که در باب احوال حضرت خضر ع و عزیر وارد شده دلالت بر خلاف آن دارد و توقف در این باب اولی است

مقصد چهارم

آنکه علمای امامیه اتفاق کرده اند بر آنکه انبیاء و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین افضل اند از جمیع ملائکه و بر این مضمون احادیث بسیار است و ادله عقلیه نیز بسیار گفته اند و میان مخالفان خلاف بسیار در این مسئله هست و عدد انبیاء ثابت نیست و مشهور صد و بیست و چهار هزار است باید مجملا اقرار کرد که جمیع انبیا و اوصیاء ایشان بر حق اند و آنچه در قرآن مجید واقع شده و نبوت ایشان ضروری دین اسلام شده مانند حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و شعیب و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسماعیل و اسحق و یوسف و داود و سلیمان و ایوب و یونس و الیاس علیهم السلام اقرار بنبوت و حقیت ایشان واجب است و هر که انکار یکی از ایشان کند کافر است و تفاوت در مراتب فضل ایشان بسیار است و افضل از همه پنج نفرند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلعم و ایشان اولو العزم پیغمبرانند و شریعت ایشان ناسخ شریعت پیش است و افضل از همه حضرت رسالت صلعم است و بعد از آن حضرت ابراهیم ع از سایر انبیا افضل است و فرق میانه نبی و رسول بوجوه مختلفه ذکر کرده اند بعضی گفته اند که رسول آنست که ملک در بیداری بر او نازل شود و نبی شامل آن هست که در خواب بر او نازل شود و بعضی گفته اند رسول آنست که مبعوث شود بر جماعتی و نبی شامل آن هست که بر کسی که مبعوث نباشد و بعضی گفته اند رسول آنست که کتابی یا شریعتی داشته باشد و نبی شامل آن هست که حافظ شریعت دیگری باشد و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران بر چهار قسم اند پیغمبری بود که بر خود مبعوث بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده است و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده است و صدای ملک را میشنیده و در بیداری ملک را نمی دیده و مبعوث بر احدی نبوده است و بر او امامی بوده است یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل لوط یونس ع و آنکه در خواب ببیند و صدا بشنود و ملک را در بیداری نبیند و خود صاحب شریعت باشد او امام است و در احادیث معتبره وارد شده است که نبی آنست که در خواب می بیند و صدای ملک را میشنود اما ملک را نمی بیند و رسول آنست که صدا را میشنود و در خواب ملک را می بیند و در بیداری ملک را می بیند و امام صدای ملک را میشنود

ناورا

و او را امی می‌نامید بدانکه خلاف کرده‌اند در آنکه آیا از جن پیغمبری مبعوث شده یا نه و اکثر انکار کرده‌اند و بعضی گفته‌اند پیغمبری
یوسف نام بر ایشان مبعوث گردید و آن ثابت نیست و توقف در این باب اولی است **مقصد پنجم** در بیان حقیقت
پیغمبری محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف است و دلیل پیغمبری او اینست که دعوی نبوت نمود و معجزه
باهره بسیار بر طبق دعوای خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوی پیغمبری پس همه ارباب ملل و نحل نقل کرده‌اند که او دعوی
پیغمبری کرد و اما معجزه پس معجزات آن حضرت زیاده از حد و احصاست بلکه جمیع اقوال و افعال و اخلاق آن حضرت معجزه بود و
معجزات آن حضرت دو نوع است اول قرآن مجید است و آن متواترترین معجزات آن حضرت است که تا روز قیامت باقی است
و در هر زمان که پیغمبری مبعوث می‌شد غالب معجزه او از جنس آن فنی بود که در آن زمان شایع‌تر بود و اهل آن زمان در آن
ماهرتر بودند تا آنکه حجت بر ایشان تمامتر باشد چنانکه در زمان حضرت موسی چون مدار بر سحر بود حق تعالی ید و عصا و
ید بیضا و امثال اینها را داد که قوم او از اتیان بمثل آنها عاجز شدند با آنکه در آن جنس ماهر بودند و در زمانی که حضرت عیسی مبعوث
شد چون امراض مزمنه بسیار بود و طبیبان حاذق مثل جالینوس و امثال او بودند پس حضرت عیسی را معجزه مرده زنده کردن و کور
روشن کردن و جذام و پیسی را شفا دادن و امثال اینها داد و در که شبیه بعمل ایشان بود اما از نوع معجز بشر بود و در
زمانی که حضرت رسالت پناه محمد صلعم مبعوث گردید در میان عرب چون مدار بر فن فصاحت و بلاغت بود و استادان سخن فصیح
و بلیغ میاوردند و بر کعبه می‌آویختند و بآن فخر میکردند حضرت قرآن مجید را آورد و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری
من شک دارید مثل این قرآن بیاورید و ایشان عاجز شدند و نتوانستند آوردن پس فرمود که ده سوره مثل این قرآن را
بیاورید و نتوانستند پس فرمود که یک سوره مثل این قرآن را بیاورید و ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند و مثل سوره
کوچکی نیاوردند با آن حرصی که در تکذیب آن حضرت داشتند و ارتکاب جنگهای عظیم و کشته شدن و اسیر شدن کردند
و آنچه از ایشان خواسته بود نیاوردند اگر قادر می‌بودند البته میاوردند با وفور فصحا در میان عرب و علما و دانایان
در میان اهل کتاب و در زمانهای بعد از آن تا حال با آنکه در همه اعصار دشمنان آن حضرت اضعاف دوستان
آن حضرت بوده‌اند نیاوردند و نتوانستند آوردن پس معلوم شد که از جنس فعل بشر نیست و فعل خالق عالم است اگر آن حضرت
پیغمبر نبود حق تعالی چنین امری را بر زبان او جاری نمیکرد و الا اغرای بر کذب و دروغ و اضلال خلق و انواع قبایح لازم می‌آمد
و آن قبیح است و بر حق تعالی اتیان بقبیح محال است و در وجه اعجاز قرآن مجید خلاف است که آیا از غایت فصاحت و بلاغت است
یا آنکه هر گاه اراده معارضه میکردند حق تعالی صرف قلوب و سلب اذهان ایشان مینمود که ایشان نمیتوانستند نمود اگرچه اعجاز
بهر دو وجه حاصل میشود لیکن حق آنست که اعجاز از چندین وجه بود **وجه اول** از جهت فصاحت و بلاغت و طلاقت که
هر کسی که قرآن را میشنود امتیاز آن را از سخنان دیگری میفهمد و هر فقره از آن که در میان کلام فصیح واقع شود مانند
یاقوت [illegible] و لعل بدخشانی میدرخشد و جمیع فصحای عدنان و بلغای قحطان از عنان فصاحت و بلاغت آن
[illegible] که هرگاه سخن بسیار با تجرید شعر فصیح می‌گفت برای مفاخرت بر کعبه مشرفه میاویخت و چون آیه
[illegible] ابلعی ماءك و یا سماء اقلعی نازل شد همه از بیم رسوائی در شب آمدند و نوشته‌های خود را برگرفتند
[illegible] کردند **وجه دویم** از جهت غرابت اسلوب که هرچند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نماید قریب باین
[illegible] اسلوب عجیب نمییابد و جمیع بلغای آن زمان از غرابت آن متعجب و حیران بودند **وجه سیم**
[illegible] آنکه حق تعالی فرموده است و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا یعنی اگر قرآن از نزد غیر
خدا می‌بود [illegible] اختلاف بسیار زیرا که از بشر هر گاه کلامی باین طول صادر شود میشود که مشتمل بر تناقض
و [illegible] وجه یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا وقتی که انشا کننده آن سخن صاحب حظ و سود
[illegible] سوره سوره نویسند و اکثر نویسندگان منافق و دشمنان او باشند و دیگر اختلاف در فصاحت
[illegible] فصحا اگر یک فقره‌اش فصیح است فقره دیگر فصیح نیست اگر یک بیت عالی است بیت دیگر واهیست
[illegible] جزو یکی لغو و باطل و ترویج است و کلامی که از اول تا آخر همه در اعلا درجات بلاغت
[illegible] مشتمل باشد صادر نمیشود مگر از کسیکه هیچ گونه اختلاف در ذات و صفات و

افعال و احوال بشر نیست **وجه چهارم** از جهت اشتمال بر معارف ربانی و آنکه در آن وقت در میان عرب خصوصا
در اهل مکه علم بر طرف شده بود و آن حضرت پیش از بعثت با هیچ یک از علماء اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت ننموده و
مسافرت ببلاد دیگر بسیار ننمود که طلب علم کند و آنچه حکما در چندین هزار سال در معارف الهی فکر کرده اند در
هر سوره و آیه با حسن وجوه بیان فرموده و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد مطلقا در آن نیست و چون
آن حضرت طایفه عرب که بعدم فهم و علم و ادب مشهور آفاق بودند از نور علم و محاسن آداب و مکارم اخلاق مقبول
ساکنان سبع طباق گردیدند و علماء جهان در اکتساب علم و ایمان محتاج بایشان شدند **وجه پنجم**
از جهت اشتمال بر آداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که در مکارم اخلاق آنچه حکماء و علما در سالها فکر کرده بودند در هر یک
اضعاف آن بیان شده و در شریعت قانونی چند برای انتظام احوال عباد و دفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و
معاشرات و حدود و احکام و حلال و حرام مقرر گردانیده که در هر باب هر چند علماء زمان و عقلاء جهان تفکر نمایند خلل
در آن نمیتوانستند یافت و در هیچ امر قاعده بهتر از آنچه در کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه و علی آله السلام مقرر گردیده
نمیتوانند ساخت و اگر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند که این معجز عظیم ترین معجزات باشد **وجه ششم**
از جهت اشتمال بر قصص انبیاء سالفه و قرون ماضیه که در آن زمان مخصوص اهل کتاب بوده و دیگران را خصوصا
اهل کتاب نتوانستند که تکذیب آن حضرت نمایند در هیچ جزوی از اجزای آن قصه ها و آنچه مخالف مشهور میان ایشان بود
حقیت آن از برای ایشان ظاهر گردانیده مانند کشتن و بردار کشیدن حضرت عیسی ع و آنچه در کتب ایشان بود و برای
مصلحتی مخفی میداشتند بر ایشان ثابت گردانیده مانند قصه سنگسار و حلال بودن گوشت شتر و غیر اینها که به تفصیل
در حیوة القلوب ایراد نموده ام **وجه هفتم** از جهت خواص سور و آیات کریمه آنست که شفای جمیع
دردهای جسمانی و روحانی و دفع تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی و امن از مخاوف ظاهری و باطنی
و دشمنان اندرونی و بیرونی در آیات و سور قرآنی هست و بتجارب صادقه معلوم گردیده و تاثیرات قرآن مجید
در جلاء قلوب و شفاء صدور و ربط بجناب مقدس ربانی و نجات از ضرر شبهات نفسانی زیاده از آنست که صاحب
دینی انکار آن نماید یا عاقلی را مجال تامل باشد **وجه هشتم** از جهت اشتمال قرآن مجید است بر اخبار
مغیبه که غیر حق تعالی را بر اینها اطلاعی نیست و اینها زیاده بر آنست که احصا توان کرد و آن بر دو قسم است **قسم
اول** آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بآنچه کافران و منافقان در خانهای خود میگفتند و با یکدیگر
براز و پنهان مذکور میساختند و یا در خاطرهای خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب آن حضرت نمی
کردند و اظهار ندامت و انابت میکردند چون سخنی میگفتند خائف میشدند و میگفتند در این ساعت
جبرئیل بآن حضرت خبر خواهد داد و از این نوع بسیار است و اکثر را در حیوة القلوب ذکر کرده ام
قسم دوم آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بامور آینده که غیر خدا را بر اینها
اطلاعی نیست پیش از وقوع اینها مکرر بوحی و الهام الهی مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب و جمعی
دیگر و خبر دادن از مذلت یهود تا روز قیامت و چنان شد و تا حال پادشاهی در میان ایشان بهم نرسیده
است و در هر شهر و دیار ذلیل تر از اهل دو نکاوند و بمذلت ایشان مثل میزنند و خبر دادن از فتح بلاد برای
اهل اسلام و خبر دادن دخول مکه معظمه برای عمره و از فتح مکه معظمه برگشتن آن حضرت بسوی مدینه طیبه و خبر
دادن از عصمت حضرت رسول از شر مردم و خبر دادن از غلبه روم بر گبران عجم و خبر دادن بسوره
کوثر از انتشار اولاد آن حضرت و بر افتادن بنی امیه و نسل اینها که حضرت را ابتر گفتند و خبر دادن از عدم آرزوی
یهود مرگ را و چنان شد و اکثر در حیوة القلوب مذکور است **قسم اول در بیان مجملی از**
سایر معجزات آن حضرت بدانکه حق تعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرده مگر آنکه مثل آنرا و زیاده بر آن بآن حضرت
عطا کرده است و معجزات آن حضرت را احصا نمیتوان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده ام و قریب
بمعجزات آن حضرت چند قسم است **معجزه اول** آنکه پیوسته نور از جبین نور افشانش ساطع بود و چون

ماه شعاع جبین مبین آن مخدرات از او بر در و دیوار می‌تابید و گاه دست مبارک را بلند میکرد انگشتان منورش
مانند شمع روشنی میداد معجزهٔ دوم بوی خوش آنجناب بود چنانچه هر وقت آنجناب از راهی میگذشت
تا دو روز و زیاده هر که از آن راه میرفت می‌یافت که حضرت از آن راه رفته است از عطر او و عرق آنجناب جمع می
کردند و بهترین عطرها بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و دلو آبی نزد آن حضرت آوردند و کفی آبی در دهان
مبارک کرد و مضمضه کرد و در دلو ریخت آن آب از مشک خوشبوتر شد معجزهٔ سیم آنکه چون در آفتاب می‌ایستاد
یا راه میرفت او را سایه نبود معجزهٔ چهارم آنکه با هر که آنجناب راه میرفت هر چند او بلندتر بود حضرت بلندتر
از او بلندتر مینمود معجزهٔ پنجم آنکه پیوسته ابر در آفتاب بر سر او سایه می‌افکند و با او حرکت میکرد معجزهٔ
ششم آنکه مرغی از بالای سر مبارکش پرواز نمیکرد و جانوری مانند مگس و پشه و غیر اینها بر آنحضرت نمی‌نشست معجزهٔ
هفتم آنکه از عقب میدید چنانکه از پیش روی میدید معجزهٔ هشتم آنکه خواب و بیداری او یکسان بود و خواب
نوی او را از ادراک معطل نمیکرد و سخن ملائکه را میشنید و دیگران نمیشنیدند و ملائکه را میدید و دیگران نمی
دیدند و هر چه در خاطرها میگذشت میدانست معجزهٔ نهم آنکه هرگز بوی بد بمشام آن حضرت نمیرسید معجزهٔ
دهم آنکه آب دهان بهر چاهی که می‌افکند در آن برکت بهم میرسید و پر آب میشد و بهر صاحب دردی که میمالید
شفا می‌یافت و دست مبارک بهر طعامی که میرسانید در آن برکت بهم میرسید و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد
چنانچه از بزغاله و یک صاع جو جابر هفتصد نفر را سیر کرد معجزهٔ یازدهم آنکه جمیع لغتها را میفهمید و بجمیع
لغات سخن میگفت معجزهٔ دوازدهم آنکه در محاسن شریفش هفده موی سفید بهم رسیده بود که مانند آفتاب میدر
خشید سیزدهم مهر نبوت بر پشت مبارکش جا گرفته بود و نور آن بر نور آفتاب زیادتی میکرد چهاردهم آنکه آب از
میان انگشتان مبارکش جاری شد بقدری که جماعت کثیر سیراب شدند پانزدهم آنکه باشارهٔ انگشت ماه را
بدو نیم کرد معجزهٔ شانزدهم آنکه سنگریزه در دست حق پرستش تسبیح میگفت و مردم میشنیدند معجزهٔ
هفدهم آنکه ختنه کرده و ناف بریده و پاک از آلایش خون و غیره متولد شد و در وقت ولادت از پا بزیر آمد
تا سر چون بزمین آمد بوئی بهتر از بوی مشک اذفر از او ساطع گردید و جهان را معطر کرد پس رو بکعبه بسجده افتاد
چون سر از سجده برداشت دست بسوی آسمان بلند کرد و اقرار نمود بوحدانیت حق تعالی و برسالت خود پس نوری
از او ساطع گردید که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد معجزهٔ هیجدهم آنکه هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی
ندید معجزهٔ نوزدهم آنکه فضله که از آن حضرت جدا میشد بوی مشک از آن می‌آمد و کسی اثر آن نمیدید بلکه زمین
مأمور بود که آن را فرو برد معجزهٔ بیستم آنکه چهارپائی که آن حضرت بر آن سوار میشد رهوار میشد و پیر نمیشد
معجزهٔ بیست و یکم آنکه در قوت کسی با آن حضرت مقاومت نمیتوانست کرد معجزهٔ بیست و دوم آنکه جمیع مخلوقات
رعایت حرمت آن حضرت میکردند و بر هر سنگ و درخت که میگذشت خم میشدند از برای تعظیم و بر آن حضرت سلام می
کردند و در طفولیت ماه گهوارهٔ آنحضرت را می‌جنبانید بیست و سیم آنکه بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمی‌ماند
و گاه بر سنگ سخت راه میرفت و اثر پایش میماند بیست و چهارم آنکه حق تعالی از آن حضرت مهابتی در دلها افکنده بود
که با آن تواضع و شکستگی و شفقت و مرحمت که داشت کسی بروی مبارکش درست نظر نمیتوانست کرد و هر کافر و منافقی
که آن حضرت را میدید بی آنکه بر خود میلرزید و از دو ماه راه رعب او در دلهای کافران اثر میکرد و اما معجزات دیگر آن حضرت
پر چند قسم است قسم اول معجزات ولادت با سعادت آن حضرت است خاصه و عامه بطرق متکاثره
روایت کرده‌اند که در شب ولادت کثیر الاسعاد آن جناب شیاطین را از صعود باسمانها منع کردند و باین
سبب شهبها از آسمان ظاهر شد حتی آنکه مردم ترسیدند که قیامت برپا خواهد شد و علم کاهنان بر
طرف شد و سحر ساحران ضعیف شد و هر بتی که در عالم بود برو در افتاد و طاق کسری که پادشاه عجم با
نهایت استحکام بنا کرده بود و هنوز باقی است لرزید و چهارده کنگره‌اش ریخت و
از میانش شکست و تا زمین دو حصه شد و تا حال شکستگی بغیر اینها ندارد و قصری که

تعبیر آنها ندارد و قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و آب در آن جاری گردید و دریاچه ساوه که تا امیر رسید
خشک شد والحال بجای آن نمکی است که نزدیک کاشان است و آتشکده فارس که هزار سال بود که میرسید
آن شب خاموش شد و رود خانه ساوه که سالها خشک بود آب در آن جاری شد و نوری در آن شب از طرف حجاز ساطع
شد و در تمام عالم منتشر گردید و تخت هر پادشاهی سرنگون شد و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نمیتوانستند
گفت و ملائکه مقربان و ارواح اصفیای پیغمبران در هنگام ولادت وافر السعادة آن منبع سعادات حاضر شدند و رضوان
خازن بهشت با حوریان نازل شدند و ابریقها و طشتها از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند و برای حضرت آمنه شربتها
از بهشت آوردند که او آشامید و آنحضرت را بعد از ولادت با بهای بهشت غسل دادند و از عطرهای فردوس معطر
کردانیدند و مهر نبوت را بر پشت آنحضرت زدند که نقش گرفت و در حریر سفیدی که از بهشت آورده بودند پیچیدند
و او را بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخدمت آنحضرت رسیدند و بر او سلام کردند و در ساعت
ولادت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شد و بجانب حجره مقدسه بسجده افتاد و غرایب ولادت و معجزاتی که در اثنای
و بعد از آن در ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده از حد عد و احصاء است و برخی در حیوة القلوب مذکور است قسم دوم
معجزاتیستکه متعلق باموری سماویه و آثار علویه است و آن بسیار است اول از آنها شق قمر که حق تعالی فرموده است
اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته اند که این آیه وقتی نازل شد
که قریش از آنحضرت معجزه طلب کردند حضرت با انگشت مبارک اشاره بماه کرد بقدرت الهی دو نیم شد چون از اهل بلاد
دیگر پرسیدند ایشان نیز خبر دادند که ماه را در آن شب چنین دیدیم که دو نیم شد و باز بهم پیوست و بعضی روایت کرده اند
که نیمی بر پشت کعبه افتاد و نیم دیگر بر کوه ابو قبیس دویم برگردانیدن آفتاب است خاصه و عامه بسندهای بسیار از
اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که روزی حضرت رسول حضرت امیرالمؤمنین را برای کاری فرستاده بود و بعد
از آنکه حضرت رسول الله از نماز عصر فارغ شد حضرت امیرالمؤمنین مراجعت نمود و حضرت رسول سر مبارک خود را در دامن
آنحضرت گذاشت و خوابید و در آنحال وحی بر آنجناب نازل شد تا آنکه نزدیک شد که آفتاب غروب کند چون وحی منقطع
شد حضرت فرمود که یا علی نماز کردهٔ عرض کرد نه یا رسول الله نتوانستم سر مبارک تو را بر زمین گذارم پس حضرت دعا کرد که
خداوندا علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود آفتاب را برای او برگردان اسماء گفت والله دیدم که آفتاب برگشت و بلند
شد و بجائی رسید که بر زمینها تابید و وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد پس باز آفتاب بیکدفعه فرو رفت
و مثل این معجزه از برای امیرالمؤمنین بعد از وفات حضرت رسول الله واقع شد سیم ریختن ستارگان و بسیاری شهب
در هنگام ولادت با سعادت آنحضرت چنانکه مذکور شد چهارم نازل شدن مائده برای اهل بیت از آسمان پنجم
صواعق و عقوباتیکه بر بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد ششم اطاعت جمادات و نباتات آنحضرت را و سایر آنچه
در آنها ظاهر شد مانند نالکردن چوب خرمائیکه حضرت بر آن تکیه میداد چون منبر را ساختند از مفارقت آنحضرت و طلبیدن
آنحضرت درخت را و اجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت و برو افتادن بتها باشارهٔ آنحضرت و سبز شدن و میوه دادن
درخت خشک در یکساعت و سلام کردن درخت و سنگ بر آنجناب و کشتن درختان خرما برای مسلمانان و در ساعت
بلند شدن و میوه دادن و فرو بردن زمین پاهای اسب سراقه را و این قسم از معجزات زیاده از حد عد و احصاء است
قسم سیم از معجزات سخن گفتن حیوانات است با آنحضرت مانند سخن گفتن آهوان و شیر و گرگ و سوسمار و بزغاله بریان
و ناقه آنحضرت در شب عقبه و دلالت کردن شیر سفینه مولای آنحضرت را براه و گواهی دادن انواع حیوانات برسالت آن
جناب و از این نوع بسیار است قسم چهارم مستجاب شدن دعای آنحضرت در زنده شدن مردگان و بینا شدن
کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از آنست که حصر توان کرد قسم پنجم از معجزات استیلاء آنجناب است
بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از آسمان برای یاری نمودن آنجناب چنانکه در جنگ بدر و احد و غیر آنها
شد و آثارش بر مردم ظاهر گشت قسم ششم استیلای آنحضرت است بر شیاطین و جنیان و ایمان آوردن جنیان

بر آنجناب چنانکه قرآن مجید بآن ناطق است و در احادیث بسیار وارد است و منع شیاطین از آسمان و دفع ایشان بشهب در کلام مجید مذکور است **قسم هفتم** خبر دادن از امور پنهان و امور آینده است مانند خبر دادن از دولت بنی امیه و آنکه ایشان هزار ماه پادشاهی خواهند کرد و از دولت بنی عباس و مظلوم شدن اهل بیت رسالت ع و شهید شدن جناب امیر المؤمنین ع و حسین ع و کیفیت شهادت هر یک و انقراض ملک پادشاهان عجم و بقای دولت نصاری و خبر دادن از شهادت امام رضا ع و مدفون شدن آن حضرت در خراسان و خبر دادن از شهادت عمار و دیگران و کیفیت آنها و جنگ کردن امیر المؤمنین علیه السلام با عایشه و طلحه و زبیر و با معاویه و با خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر و بیرون نمودن او از مدینه بلکه آنچه بر اکثر اهل بیت و صحابه واقع شد و خبر دادن از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت فوت او و از شهادت جعفر طیار و زید و عبد الله بن رواحه در ساعت شهادت ایشان در جنگ تبوک و از شهادت حبیب ابن عدی و از مالی که عباس در مکه پنهان کرده بود و خبر دادن آن حضرت از آنچه منافقان در خانهای خود میگفتند و آنچه صحابه در خانهای خود میکردند و اکثر مردمی که نزد آنحضرت میآمدند پیش از آنکه سخن بگویند حاجت ایشان را میفرمودند و کم سخنی از آن جناب صادر میشد که از معجزه خالی باشد و کسیکه تفاصیل این معجزات را خواهد بکتاب حیات القلوب رجوع نماید **قسم هشتم از اقسام معجزات** در بیان معراج حضرت رسالت پناه ص است و بنصوص صریحه قرآن مجید بر آن دلالت کرده است و از جمله ضروریات دین اسلام است و منکران کافرست و خلافی که بعضی از قاصران در خصوصیات آن کرده اند ناشی از عدم تتبع است یا از قلة تدبر زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده اند که در خواب بود یا بیداری یا جسم بود یا بروح تنها بود یا ببدن با روح باهم و تا مسجد اقصی بود یا تا آسمان و بعضی از متاخرین متکلمین شیعه در ذکر بعضی از این خلافها متابعت ایشان کرده اند یکی از دو جهت که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که حق تعالی حضرت رسول را در یک شب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است برد و از آنجا باسمانها تا سدرة المنتهی و عرش اعلا سیر فرمود و عجایب خلق سموات را بآنحضرت نمود و رازهای پنهانی و معارف نامتناهی بر آن حضرت القا فرمود و آن حضرت در بیت المعمور و تحت عرش الهی بعبادت حق تعالی قیام نمود و با ارواح انبیاء ع با اجساد ایشان ملاقات کرد و داخل بهشت عنبر سرشت شد و منازل اهل بهشت را مشاهده کرد و احادیث متواتره خاصه و عامه دلالت میکند بر آنکه عروج آنحضرت ببدن بود نه بروح بی بدن و در بیداری بود نه در خواب و میان قدماء علماء شیعه در این معانی خلاف نبوده چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسی و غیر ایشان تصریح کرده اند باین مطالب و اتفاقیست که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شد و محتمل است که بعد از هجرت بمدینه طیبه نیز واقع شده باشد چنانکه جمعی قائل شده اند که معراج مکرر واقع شد ابن بابویه و صفار و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حق تعالی حضرت رسول ص را صد و بیست مرتبه باسمان برد و در هر مرتبه آنحضرت را در باب ولایت و امامت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه کرد و از حضرت صادق ع منقولست که از ما نیست کسی که یکی از چهار چیز را قبول نکند معراج و سؤال قبر و مخلوق شدن بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا ع منقولست که هر که ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسول ص را **قسم نهم** در بیان قلیلی از فضایل و مناقب آنحضرت است باید دانست که آنحضرت مبعوث بود بر کافه بشر از عرب و عجم و جمیع ادیان و ایضا مبعوث بود بر جنیان بنص قرآن و دین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبران است و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت اشرف است از جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و انس و از حضرت امیر المؤمنین ع و سایر ائمه افضل بود و آنچه بعضی از غلات میگویند که امیر المؤمنین ع افضل از آن جناب بود کفر است و آن حضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه بشریه بود و یک معجزه از معجزات آن حضرت این بود که در میان گروهی نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت و عناد و فساد و نزاع و تغایر و تحاسد بود و در جهالت مانند حیوانات عریان میشدند و بر دور کعبه دست بهم میزدند و صفیر میکشیدند و نام آنرا عبادت میدانستند عبادت ایشان چنین بود و از این معلوم است که سایر اطوار ایشان چگونه خواهد بود و الحال که زیاده از هزار سال از بعثت آنحضرت گذشته است شریعت مقدسه ایشان را طوعا و کرها باصلاح آورده است کسی که در صحرای مکه ایشان را مشاهده میکند می بیند که بهره بیشتری از انعام ندارند در میان

گروهی آنجناب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه و اطوار حمیده از علم و حلم و حیا و کرم و عفت و سخاوت و شجاعت و مروت
و سایر صفات کمال که علمای خاصه و عامه کتابها در این باب نوشته‌اند و عشری از اعشار آنرا احصاء نکرده‌اند و بعجز
اعتراف نموده‌اند و قلیلی از آنرا در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده‌ام ایضا اجماع امامیه منعقد است بر آنکه پدران پیغمبر
رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین همه مسلمان بوده‌اند تا آدم بلکه همه انبیاء و اوصیا بوده‌اند و هیچیک
کافر نبوده‌اند و آذر که کافر بود پدر حضرت ابرهیم نبود بلکه عموی او بود چون او را تربیت کرده بود او را پدر میگفت بلکه
تارخ بود و مسلمان بود و احادیثی که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه است و عبدالله و آمنه هر دو مسلمان بودند
و عبدالمطلب از اوصیاء حضرت ابرهیم بود و همچنین پدرانش تا اسمعیل همه اوصیاء بودند و حضرت ابوطالب پدر امیر
المؤمنین بعد از عبدالمطلب وصی بود و هرگز بت نپرستیده بود و کافر نبود و لیکن ایمان خود را برای مصلحت از قوم خود مخفی
میداشت که رعایت حضرت رسول برای او بکنند و اعانت آنجناب بیشتر توانند کرد و وصایا و ودایع و کتب ابرهیم و اسمعیل
و سایر انبیاء و اوصیاء نزد او بود و بحضرت رسول در وقت معین تسلیم کرد و در آنوقت اظهار اسلام نمود و لهذا در احادیث
وارد شده است که مثل او مثل اصحاب کهف بود که ایمان را پنهان داشتند و کفر را ظاهر کردند برای تقیه پس حق تعالی ثواب
ایشانرا مضاعف گردانید و براین مضامین احادیث متواتره از اهل بیت وارد شده است و اسلام ابوطالب و آباء و اجداد
آنحضرت از ضروریات دین شیعه است و در احادیث معتبره وارد شده است که شیعه ما نیست هر که باسلام ابوطالب
قائل نباشد باید اعتقاد کرد که جدات آنجناب و مادران ائمه همه عفایف و نجیبات مکرمات بوده و آلوده بتهمتی نبوده‌اند
در هنگامیکه نطفه ایشان یا آباء ایشان در رحم آنها قرار گرفته مسلمان بوده‌اند اما لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند
مانند شهربانویه مادر علی بن الحسین و مادرهای اکثر ائمه که کنیزان بوده‌اند زیرا که در وقت کفر نطفه ایشان در رحم آنها نبوده
بخلاف پدران و اجداد ایشان چون پیوسته نطفه‌های کریمه در صلب ایشان بوده باید که هرگز کافر نبوده باشند و این مضامین
از ادله عقلیه و نقلیه ظاهر و مبرهن است اما اکثر متفطن و متعرض نشده‌اند والله الموفق **فصل هشتم** خلافست که آیا
آنحضرت بر ملائکه مبعوث بود یا نه و توقف اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که میثاق ولایت آنجناب و اوصیا
او را از جمیع ملائکه گرفتند و جمیع ملائکه مطیع و منقاد ایشانند و ملائکه از انوار مقدسه ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حق
تعالی را آموختند و هیچ ملکی برای امری بزمین نمی‌آید مگر آنکه اول بخدمت امام می‌آید و بعد از آن پی کار میرود و جبرئیل
بی‌رخصت داخل خانه حضرت رسول نمیشد چون داخل میشد مانند بندگان با ادب در خدمت آنجناب می‌نشست و ایضا خلاف
است که حضرت رسالت پیش از بعثت بشریعتی عمل میکرد یا نه بعضی بر آنند که بشریعتی متعبد نبود و بعضی گفته‌اند بود و بعضی
توقف کرده‌اند و فرقه دویم نیز خلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند بشرع نوح عمل میکرد و بعضی گفته‌اند بشریعت ابرهیم و بعضی
بشرع موسی و بعضی بشرع عیسی و بعضی بهمه شرایع و حق نزد فقیر آنست که بعد از بعثت آنجناب بهیچ شرعی غیر شرع
خود عمل ننمود و شریعت آنجناب ناسخ جمیع شرایع بود و لهذا آنچه از آنجناب سؤال میکردند تا وحی نازل نمیشد جواب نمیفرمود
و هرگز در هیچ امری متمسک بکتب سابقه نمیگردید و در حکم سنگسار زناکار که خبر از تورات داد برای اتمام حجت بر یهود
تکذیب قول ایشان بود و اظهار علم خود بکتب ایشان و آیاتی که اشعار بر متابعت انبیاء دارد محمول بر اصول دین است که
متفق علیه جمیع ادیانست و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و صبر بر تحمل مشاق است و اما پیش از بعثت مدلول اخبار و ادله
عقلیه بسیار آنست که آنجناب اهتمام در عبادات و تتبع مکارم اخلاق و اجتناب از محرمات و مساوی داشت زیاده از همه کس
میفرمود چون تواند بود که سایر خلق در حداثت سن مکلف بشرایع باشند و عبادت حق تعالی کنند و اشرف مخلوقات تا چهل
سال مطلقا مکلف بعبادتی نبوده باشد و راه دین خود را ندانند با آنکه متفق است که آنحضرت انواع عبادت میکرد و بیست
حج پیش از هجرت پنهان بجا آورد و آداب حسنه از تسبیح و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و مکروهات و روزه و انواع عبادات
از آنجناب صادر میشد و نمیتواند بود که اینها تابع شریعت دیگران باشد بچند وجه **وجه اول** آنکه اگر عمل بشریعت
پیغمبر دیگر نماید رعیت او خواهد بود و باید که آن پیغمبر افضل از او باشد و این خلاف ضرورت دین است **وجه دوم**

انکه شریعت آن پیغمبر را بایست بدانند تا بشرع او عمل نمایند اگر وحی ندانست پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع خود کرده
خواهد بود که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد و اگر بغیر وحی دانست پس بایست از علماء آن ملت اخذ کرده باشد و از جملهٔ
معجزات آنجناب این بود که خط و سواد نداشت و با علماء اهل کتاب معاشرت نکرد و قصص انبیاء را بنحوی که در کتب ایشان
بود بیان کرد پس چگونه از ایشان فرا گرفت و ایضاً اکثر علماء اهل کتاب در آن عصر فاسق و فاجر بودند چگونه اعتماد بر گفته
ایشان میتوان کرد **وجه سیم** انکه در احادیث بسیار وارد شده است که هیچ زمان دنیا از حجت خدا خالی نمیباشد
اگر حضرت رسالت در ابتداء تکلیف پیغمبر نبود بایست یا وصی عیسی یا وصی ابرهیم را تبعیت نماید و با و ایمان بیاورد و تابع
او گردد و بایست این معنی را اکثر اهل مکه بدانند و نقل کنند قطع نظر از انکه لازم می آید که آنحضرت مرتبه اش پست تر از آن وصی
باشد و اصلیت آنحضرت بر سایر خلق ضروری دین اسلام است پس گوئیم که پیغمبری آنجناب همیشه بوده پیوسته بوحی و الهام
الهی پیش از بعثت خود عمل مینمود و بعد از چهل سال رسول شد و مامور گردید که مردم را بسوی خدا دعوت نماید بچند وجه
اوّل انکه عامّه و خاصّه از آنجناب روایت کرده اند که فرمود که من پیغمبر بودم در وقتیکه آدم در میان آب و گل بود و احادیث بسیار
وارد شده است که روح آنجناب را در عالم ارواح بروح انبیاء مبعوث کرده اند و همه با و ایمان آوردند و ملائکه تسبیح
و تقدیس الهی را از ارواح مقدسهٔ او و اهلبیتش آموختند **وجه دوم** انکه امیر المؤمنین در خطبهٔ قاصعه فرمود که
حق تعالی مقرون کرده بود به پیغمبر خود در هنگامیکه او را از شیر باز گرفتند تا زدیک بان بزرگترین ملکی از ملائکه خود را که دلالت
میکرد او را براه مکارم افعال و محاسن اخلاق اهل عالم در شب و روز و همین است معنی پیغمبری معلوم شد که شرایع دین خود را
از ملک فرا میگرفت **وجه سیم** انکه در احادیث صحیحه وارد شده است که حق تعالی حضرت ابرهیم را بندهٔ خاص خود کرد
پیش از انکه او را پیغمبر کند و پیغمبر کرد او را پیش از انکه رسول کند و رسول کرد او را پیش از انکه خلیل کند و
خلیل کرد او را پیش از انکه امام کند و در حدیث صحیح وارد شده است که نبی آنست که در خواب میبیند مانند خواب ابرهیم
و مانند آنچه میدید رسول خدا از اسباب پیغمبری پیش از انکه جبرئیل وحی بیاورد از برای او برسالت پس معلوم شد که پیغمبر
قبل از رسالت بوده است **وجه چهارم** در احادیث صحیحهٔ بسیار وارد شده است که رسول خدا و ائمهٔ هدی صلوات الله
علیهم از اول عمر تا آخر سن مؤید اند بروح القدس که ایشان را تعلیم و تسدید مینماید و از سهو و خطا و نسیان نگاه میدارد
وجه پنجم بنص قرآن و احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول افضل انبیاء است و هر فضیلتی و کرامتی
که بهر پیغمبری داده اند بآنحضرت زیاده از آن عطا کرده اند چون تواند بود که حضرت عیسی در گهواره پیغمبر باشد و حضرت یحیی
در سن صبی بشرف نبوت فایز گردد و حضرت رسالت با آن جلالت تا چهل سال خلعت نبوت نپوشد ایضاً در احادیث بسیار
وارد شده است که از ائمه صلوات الله علیهم در وقت طفولیت بلکه در هنگام ولادت آثار علم و کمال ظاهر میشد و حضرت قائم
در کودکی در زمان پدر از مسائل مشکله عامضه جواب فرمود و حضرت جواد در سن نه سالگی در سه روز سی هزار مسئله غریبه را
بیان فرمود چون تواند بود که حضرت رسالت از ایشان کمتر باشد **وجه ششم** خلافست که حق تعالی آنحضرت را چرا امّی
نامید اکثر گفته اند برای آن بود که آنحضرت خط و سواد نداشت و در اخبار وارد شده است که نسبت بام القری که مکه معظمه
است داده شده است و در این خلافی نیست که آنحضرت پیش از بعثت تعلم خط و سواد از کسی ننموده بود چنانچه نص قرآن بران
دلالت کرده است و خلاف در اینست که آیا بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه حق آنست که قادر بود بر خواندن و نوشتن
چنانچه بوحی الهی همه چیز را میدانست و بقدرت الهی کارهائی که دیگران از آن عاجز بودند میتوانست اما برای مصلحت خود نمی
نوشت و وحی را دیگران مینوشتند و غالب آن بود که دیگران را امر بخواندن نامها میفرمود و از حضرت صادق منقولست که حضرت
رسول نامه را میخواند و نمینوشت و بسند صحیح منقولست که شخصی از امام محمد تقی پرسید که چرا حضرت را امّی نامیدند آنجناب
فرمود که سنیان چه میگویند گفت میگویند زیرا که نمیتوانست چیزی نوشت فرمود که دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان باد
والله که آنحضرت میخواند و مینوشت بهفتاد و سه زبان بلکه خدا او را امّی نامید برای انکه از اهل مکه است و یک نام مکه ام
القری است **فصل دویم** آنحضرت را خصایص بسیار بود که دیگران در آنها با حضرت شریک نبودند **خاصّهٔ اوّل** انکه نماز شب

و نماز وتر بر آنحضرت واجب بود دوم قربانی بر آنحضرت واجب بود سیم بعضی گفته اند که مسواک بر آنحضرت واجب بود چهارم مشورت کردن با اصحاب بعضی گفته اند بر آنحضرت واجب بود پنجم هر بدی که میدید بایست البته انکار کند ششم مخیر گردانیدن زنان که در کتاب طلاق مذکور است هفتم حرام بودن زکوة واجب بر او و ذریت او و در حرمت زکوة سنت و تصدقات سنت خلافست هشتم واجب بودن اداء دین کسیکه بمیرد و فقیر باشد نهم آنکه گفته اند که آنحضرت سیر و پیاز میل نمیفرمود و بعضی گفته اند حرام بود بر او دهم آنکه بر پهلو تکیه کرده طعام میل نمیفرمود و بعضی گفته اند که بر آنحضرت حرام بود یازدهم بعضی گفته اند که خط نوشتن و شعر گفتن بر آنحضرت حرام بود و ثابت نیست دوازدهم وصال در روزه برای آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرام است و وصال آنست که دو روز روزه بدارد و در میان افطار نکند یا افطار را تا سحر تاخیر نماید با قصد سیزدهم بر آنحضرت زیاده از چهار زن بعقد دائم جایز بود و بر دیگران حرام است چهاردهم بر آنحضرت حلال میشد زنیکه خود را باو می بخشید بدون عقد پانزدهم آنکه نکاح زنان آنحضرت خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد در حال حیوة آنحضرت و بعد از وفات هر دو بر دیگران حرام بود شانزدهم حرام بود که آنحضرت را بنام ندا کنند که یا محمد و یا احمد بگویند و حق تعالی نیز در قرآن در هیچ موضع آنحضرت را بنام ندا نفرموده است بلکه یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر فرموده هفدهم حرام بود مردم را که صدا را در سخن گفتن بلندتر از صدای آنحضرت کنند هیجدهم حرام بود که از پشت حجرها آنحضرت را ندا کنند و خصائص بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر آنها نزد فقیر ثابت نیست و ذکر آنها مناسب این رساله نبود لهذا حواله بکتاب حیوة القلوب نمودیم

باب پنجم در امامت

و مراد از امام کسی است که مقتدا و پیشوای امت باشد در جمیع امور دنیا و دین بنحویکه پیغمبر میکرد بنیابت و جانشینی پیغمبر نه بر سبیل استقلال و در آن چند مقصد است

مقصد اول در وجوب نصب امام است بدانکه امت خلاف کرده اند در آنکه امام بمعنی که مذکور شد نصب کردن او ضرور و واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب بر حق تعالی واجبست یا بر امت ایضا خلافست که عقل حکم میکند بوجوبش یا بشرع معلوم شده است و ذکر خلافهای ایشان ثمره ندارد و آنچه فرقه ناجیه امامیه بر آن اتفاق کرده اند آنست که واجبست بر پروردگار عالم عقلا و سمعا نصب کردن امام عقلا بچند وجه **وجه اول** آنکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند بر نصب امام نیز میکند چه معلوم است که مردم را در انتظام امور دین و دنیای ایشان ناچار است از رئیسی و سرکرده که در امور مختلفه ایشان را براه راست هدایت نماید و رفع مخاصمه و منازعه و مجادله و مغالبه ایشان را که بالضروره در معاملات و معاشرات ایشان رو میدهد بر وجه حق و صواب از ایشان بکند و همه عقول بر این معنی مفطور اند و چنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین اوست خصوصا بعد از حضرت رسالت که خاتم پیغمبران است و بعد از او امید بعثت پیغمبر دیگر نیست **وجه دوم** آنکه نصب امام لطف است و لطف بر خدا واجبست عقلا ایضا اصلح بر حق تعالی واجبست و شک نیست در آنکه اصلح بحال عباد در جمیع احوال و ازمان وجود رئیس و حاکمی است علی الاطلاق که اختیار دین و دنیای ایشان بدست او باشد و چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام و در زمانیکه پیغمبر نباشد منحصر است در امام **وجه سیم** آنکه چون بعثت حضرت رسول مخصوص زمان آنحضرت نبود بلکه مبعوث است بر کافه خلق تا روز قیامت از برای ایشان کتابی آورد و شریعتی از جانب خدا مقرر شد و آداب و سنن در هر امری حتی خوردن و آشامیدن و جماع کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرد و در فرایض و مواریث و قضایا و معاملات و احکام و اقضیه حقه بوحی الهی مقرر نمود و مدت بعثت آنحضرت مدت قلیلی بود و در آن مدت جمع قلیلی ظاهرا اذعان کردند که اکثر آنها نیز در باطن منافق بودند پس هیچ عاقل تجویز این میکند که خدا و رسول امر عظیم چنین را ناتمام بگذارند و حافظی برای ملت و شریعت و کتاب و سنت که معصوم و مامون از کذب و سهو و تغییر و تبدیل باشد مقرر نکنند و کتاب مجمل غامض ذو وجوه و محتملی در میان ایشان بگذارند که هنوز آن کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و آنچه در آن باشد در غایت اجمال باشد و هر کس بنحوی فهمد و مفسری از برای آن تعیین نفرمایند یا آنکه از هزاران احکام ضروریه در ظاهر آن نباشد و احادیث سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و نو مسلمانی چند را که هر یک انواع اغراض فاسده

داشته باشند صاحب اختیار امت گردانند که هر باطلی را که خواهند برای خود تعیین نمایند و آن جاهل یا ظالم هر امری که در دهد صحابه را جمع کند و خود مانند خر در گل مانده باشد و از این و از آن پرسد تا بمقتضای اغراض باطله خود یکی را ترجیح دهند هر که بهره قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را بر خدا و رسول روا نمیدارد و خداوند با آن لطف و رحمت نسبت بعباد خصوصا با این امت پیغمبری با آن مهربانی و شفقت در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت بایشان بشوند پیغمبر بزرگواری که آن آزارها بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد چون شد که یکمرتبه دست از ایشان برداشت و رئیسی برای ایشان قرار نداد و دهقانی که در دهی بیمار میشود برای شفقت بر رعیت خود و مزارع خود یک کسی را تعیین میکند و وصیت برای ایشان میکند و ضابطی برای متروکات خود تعیین مینماید پیغمبر آخر الزمان از دنیا میرود در امر دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی را تعیین نمیکند اگر در این باب عقل حکم نکند در هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد **وجه چهارم** آنکه مخالفان نیز معترفند که عادت مقرره حق تعالی در جمیع انبیاء از آدم تا خاتم آن بود که تا خلیفه از برای ایشان تعیین نمیکردند ایشان از دنیا رحلت نمیفرمودند و سنت حضرت رسالت در جمیع غزوات و سفرهای جزئی که آن جناب از مدینه مشرفه میفرمود آن بود که تعیین رئیس و خلیفه میفرمود و در جمیع بلاد و قرای اسلام نیز البته حاکمی نصب مینمود و امر ایشان را بخود نمیگذاشت پس چون در این مفارقت کبری و سفر بی منتها احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل میگذاشت **وجه پنجم** آنکه مرتبه امامت چنانکه دانستی نظیر منصب جلیل نبوت است اگر امام را مردم اختیار توانند کرد باید که مردم نبی را نیز اختیار توانند کرد و این باطل است باتفاق ایضا بر مصالح عامه عباد عقول ناقصه امت کی حکم میتوانند کرد و عقلاء صاحب تدبیر بسیار است که کسی را از برای نسق قریه یا حکومتی تعیین مینمایند و در اندک وقت ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغییر میدهند پس بر پا ساختن دین و دنیای عامه خلق چگونه بقول مردم وفا کند ایضا عصمت در آن شرط است چنانچه معلوم خواهد شد و کسی بغیر حق تعالی بر آن مطلع نمیتواند شد و ادله عقلیه در این باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آیاتی که دلالت میکند بر آنکه امام از جانب حق تعالی منصوب است بسیار است و ما در این رساله بچند آیه اکتفا مینمائیم **اول** آیه وافی هدایه اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام گردانیدم بر شما نعمت خود را و شک نیست در آنکه امام از معظم ارکان دین است و هیچ نعمتی برای صلاح دین و دنیای امت اعظم از امام نیست پس باید که حق تعالی نصب امام از برای امت کرده باشد با آنکه احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه شریفه بعد از نصب امیر المؤمنین در غدیر خم نازل شد **دلیل دوم** در آیه کریمه وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ مفسران خاصه و عامه گفته اند که یعنی کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قرآن بر دو مرد عظیم از اهل مکه و طایف مانند ولید بن مغیره که در مکه بود و عروة بن مسعود که در طایف بود که ایشان اموال و اسباب بسیار داشتند حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار تو را یعنی پیغمبری تو را و بهر کس خواهند میدهند ما قسمت کردیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بعضی را بلند تر کردیم از بعضی بحسب دنیا در درجات بسیار تا آنکه بیکدیگر محتاج باشند و بعضی از ایشان را بکارهای خود بدارند و باین سبب امور عالم منتظم گردد و حال آنکه رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا یعنی هرگاه ما قسمت اموال و زخارف دنیا را که نزد ما قدری و اعتباری ندارد با ایشان نگذاریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را با این رفعت شان باختیار ایشان گذاریم و هرگاه دانستی که مرتبه امامت نظیر درجه نبوت است و بعد از نبوت هیچ رحمت و نعمتی بامامت نمیرسد پس باید که آن را نیز باختیار مردم نگذارد و خود نصب و تعیین نماید و این معنی نهایت وضوح دارد از این آیه کریمه اگر رمد تعصب و عناد دیده بصیرت مخالفان را نپوشاند **دلیل سوم** حق تعالی میفرماید که وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی پروردگار تو می آفریند هر چه را میخواهد و بر میگزیند هر کرا میخواهد نبوده است ایشان را

اختیاری منزه است خدا از آنچه ایشان شریک او میگردانند و دلالت این آیه نیز ظاهر است بر آنکه برگزیننده برای امور دینی
و دنیا خدا است نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این آیه در رد آنها نازل شد که گفتند اند چرا خدا پیغمبری را بدیگری نداد .
دلیل چهارم آیات بسیار هست که دلالت میکند بر آنکه خدا همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده است مثل ما فرطنا
فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکردیم در کتاب از هیچ چیز و کل شیء فصلناه تفصیلا و هر چیز را تفصیل داده ایم تفصیل
دادنی و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کننده هست پس هرگاه حق تعالی
همه چیز را در قرآن مجید ذکر فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد پنجم حق تعالی
فرموده است که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و آنها که صاحبان
امر اند از شما و چنانکه اطاعت خدا و رسول عام است باید که اطاعت اولی الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعالی امر
نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر صاحب امری و صاحب حکمی بکنند پس باید که اولی الامر نیز مثل رسول باشند تا آنکه خطا
و غلط و دروغ و گناه و سهو از او صادر نشود و الا لازم می آید که حق تعالی مردم را امر کند بچیزی چند از آنها که نهی کرده است و
چنین کسی امام است که حق تعالی نصب کرده است و معصوم است و باتفاق غیر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه
نیستند مقصد دوم در بیان شرایط امامت بنا بر قول متکلمین و مشهور آنست که در آن سه شرط معتبر است شرط
اول آنکه باید امام افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصا در علم و الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم می آید و آن
بحسب عقل قبیح است ایضا حق تعالی میفرماید افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی
آیا کسیکه هدایت میکند بسوی حق تعالی سزاوار تر است باینکه مردم پیروی او کنند یا کسیکه خود هم هدایت نمیتواند یافت
مگر آنکه دیگری او را هدایت کند پس چه میشود شما را که نمی فهمید و چگونه حکم میکنید بتجویز عدم افضلیت امام و باز فرموده است
که هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی آیا مساوی میباشند با هم آنها که صاحب علم و دانا
اند و آنها که صاحب علم نیستند متذکر نمیشوند این را مگر صاحبان عقلها و ایضا فرموده است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا
تعلمون یعنی سؤال کنید از اهل علم و اهل قرآن اگر نمیدانید و چون حق تعالی خطاب کرد بملائکه که انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی بدرستی
که من میخواهم در زمین خلیفه و جانشینی قرار دهم ملائکه گفتند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد کنند در زمین و بریزند خونهای
مردم را و ما تسبیح و تقدیس میکنیم تو را حق تعالی فرمود من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی اسما را تعلیم آدم نمود و
بآن حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است بخلافت سزاوار تر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافت است
و ایضا چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمیکردند حق تعالی فرمود که او را تفضیل داده ام بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که
مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت است دوم از شرایط امامت عصمت است و اجماع علمای امامیه
منعقد است بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره و احادیث متواتره بر این مضمون
وارد شده است و ایضا امام امین خدا است بر دین و دنیای مردم پس هرگاه خود در احکام الهی خیانت کند کی قابل امامت
خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول خدا که فرموده است اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون
الکتاب افلا تعقلون یعنی آیا امر میکنید مردم را به نیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با آنکه کتاب خدا را میخوانید آیا
عقل ندارید و قباحت این امر را نمی فهمید و باز فرموده است بگروه مؤمنان چرا میگوئید چیزی را که نمیکنید حق تعالی بسیار
دشمن میدارد که بگوئید چیزی را که نکنید و معلوم است کسی که مستحق این ملامتها باشد قابل خلافت و امامت نیست و ایضا چون
حق تعالی خطاب کرد با براهیم که من گردانیدم تو را امام از برای مردم خلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب کرد و
گفت از ذریه من نیز امام قرار ده حق تعالی فرمود لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب
معصیتی ستمکار است بر نفس خود و در وقتی از اوقات عمر خود که معصیت کند بر او صادق خواهد بود که عهد امامت باو نمیرسد
و ایضا عمده فائده در منصب امام آنست که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد هرگاه معصیت و خطا بر او روا باشد
امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطا یکه از او صادر شود ظاهر سازد پس او امام کل خواهد بود و ایضا بر امت

ابراهیم علیه السلام

واجبست که اطاعت امام بکنند در قول و فعل چنانچه در آیهٔ اولی الامر معلوم شد پس اگر اطاعت نکنند باید امر هم باید واجب باشد
هم حرام اینها نهی از منکر بر ایشان واجبست اگر بکنند مخالفت با اطاعت و رعایت امام دارد و اگر نکنند ترک واجب کرده
خواهند بود و اگر وجوب طاعت در غیر حرام باشد پس باید ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام را از او اخذ کنند پس
محتاج بدیگر امام خواهند بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج بامام دیگر خواهند بود پس تسلسل لازم آید یا منتهی شود بامام
معصوم و این دلیل بچند دلیل بر میگردد و بعد از تأمل معلوم میشود. **شرط سیم** از شرایط امامت نزد امامیه
هاشمی بودن امام است و آن بنصوصیکه بر خصوص هر یک از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد
شد انشاء الله تعالی و سنیان هیچیک از این سه شرط را قابل نیستند و این سه صفت را متکلمان ذکر کرده اند و گفته اند
باید صفاتیکه در پیغمبر مذکور شد در او باشد یا آنکه شبهه در نسبش نباشد و پدر ایشان دنی و مادر ایشان غیر عفیفه
نباشد و از عیوبی که موجب تنفر خلق است بری باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کنگی و درشتخوئی و کج خلقی و بخل و دنائت
صنعت مانند جولائی و حجامی و افعالیکه دلالت بر ضعف عقل کند و امثال اینها و سلطان المحققین نصیر الملة والدین رحمه الله
در بعضی از رسائل خود گفته است که در امام هشت شرط معتبر است **شرط اول** معصوم بودن او از گناهان کبیره و صغیره
بمعنی که مذکور شد **شرط دوم** آنکه عالم باشد بهرچه در امامت بآن محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه
و سیاسات مدنیه و آداب حسنه و دفع دشمنان دین و دفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود
سیم شجاعت برای دفع دشمنان و فتنها و برانداختن اهل باطل و غالب گردانیدن حق زیرا که اگر او که سرکرده است بگریزد
ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا **چهارم** آنکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت
و کرم و علم و هرچه از صفات کمال باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد و الا تفضیل مفضول لازم آید و آن قبیح است عقلا
پنجم آنکه پاک باشد از عیوبی که باعث تنفر مردم گردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پیسی و خواه در خلق مانند بخل
و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند دنائت نسب و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب و یا پدر زنا و خواه در فرع مثل صنعتهای
پست و افعال رکیکه که اینها منافات با لطف دارند **ششم** آنکه قرب و منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد و زهد
و عبادت و اطاعت او از همه کس بیشتر باشد. **هفتم** آنکه معجزها از او ظاهر شود که دیگران از آن عاجز باشند تا آنکه در وقت
ضرورت دلیل حقیت او باشد **هشتم** آنکه امام مالک و عام باشد و امامت منحصر در او باشد و الا موجب فساد میانهٔ
رعیت گردد و اثبات این مدعا باجماع و احادیث متواتره اولیست **مقصد سیم** در بیان صفات و خصائص امام است
که از احادیث معتبره ظاهر میشود و اکثر آنها در احادیث باب اسباب است و در حیوة القلوب مذکور است و در این رساله ببعضی
ایراد مینمائیم کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر روایت کرده است که امام را ده علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه
کرده متولد میشود و چون از شکم مادر بزیر آید دستها را بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود
و خباثت جنابت در او بهم نمیرسد و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود یعنی آنچه واقع میشود در آنحال میداند
و خمیازه و کش نمیکند و از پشت سر می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و فضله که از او جدا میشود بوی مشک از او
میآید و زمین را خدا موکل کرده است که او را بپوشاند و فرو برد و چون زره حضرت رسول را بپوشد بر قامتش درست
میآید و هر کس دیگر که بپوشد خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از قامتش زیاد میآید و ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام
عمرش و ابن بابویه از حضرت امام رضا روایت کرده است که امام داناترین مردم است و در حکمت و علم بدقایق امور از همه
در پیش است و پرهیزکارتر و بردبارتر و سخی تر و شجاعتر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و دوشانه
که مردان باشد که گاهی چنین است و از حضرت رسول دائمی باشد و بول و غایط او را کسی نمی بیند و زمین موکل است بآنچه
از او بیرون آید فرو میبرد که بر مردم ظاهر نشود و بوی او از مشک خوشبوتر است و اولی است بمردم از جان ایشان که باید
او را مقدم دارند بر نفس خود در هر باب و جان خود را فدای او کنند با آنکه مردم بی اختیار این حالت را نسبت باو بهم میرسانند
و مشفق‌تر و مهربانتر است بر ایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه

مردم را بان امر میکند خود زیاد از دیگران بان عمل مینماید و انچه مردم را از ان نهی میکند بیش از دیگران اهتمام در ترک ان می
نماید و دعای او مستجاب است حتی انکه اگر بر سنگی دعا کند هر اینه دو نیم میشود و حربها و اسلحه حضرت رسول نزد او است
خصوصا شمشیر ذوالفقار که از اسمان بزیر امد و نزد او نامه هست که نامهای جمیع شیعیان اهل بیت تا روز قیامت در ان
نوشته است و نامه دیگر نزد او هست که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در ان نوشته است و نزد امام میباشد
جامعه و ان نامه ایست که طول ان هفتاد ذراع است و در عرض پوست گوسفندی و چون پیچیده میشود بکلفتی ران شتر
میشود و در ان نوشته است هر حکمی که فرزندان ادم بان محتاج شوند و نزد او میباشد جفر بزرگ و جفر کوچک یکی از پوست بز است
و دیگری از پوست گوسفند و در انها احکام حدود و غیر انها هست حتی ارش خراشی که در بدن کسی بکنند و گناهی که تعزیر
ان یک تازیانه یا نیم تازیانه یا ثلث تازیانه است و ان را حضرت رسول املا فرموده و امیرالمؤمنین بخط خود نوشته است
و مصحف حضرت فاطمه نزد امام است و در ان نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است و از برای این برا بان
حضرت نسبت میدهند که چون حضرت رسول از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه را اندوه عظیمی از مفارقت انحضرت و
جفاهای منافقان امت عارض شد حق تعالی جبرئیل را برای تسلی انحضرت فرستاد که خبرهای اینده را برای انحضرت ذکر
میکرد و حضرت امیرالمؤمنین مینوشت و در ان کتاب خبرهای اینده هست تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که میان
امام و حق تعالی عمودی از نور هست که در ان عمود احوال بندگان خدا را می بیند و انچه بر او مشتبه شود در ان نظر میکند و میداند
بسند معتبر از حضرت امام موسی منقولست که امام را بچند خصلت میتوان شناخت **خصلت اول** انکه امام پیش از او
نص امامت بر او میکند چنانچه حضرت رسول نص بر خلافت حضرت امیرالمؤمنین کرد **خصلت دوم** انکه هرچه از او
پرسند جواب شافی میفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید **خصلت سیم** خبر میدهد مردم را باینده **خصلت چهارم**
انکه جمیع لغتها و زبانها را میداند و هر کس را بلغت خود جواب میفرماید **خصلت پنجم** انکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او
مخفی نیست و همه را می فهمد و از احادیث مستفیضه بلکه متواتره ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتیکه مصلحت
بوده است مرده زنده میکردند چنانکه حضرت امیرالمؤمنین مکرر مرده را زنده کرد و حضرت باقر و صادق ابو بصیر را بینا کردند
و صاحب خوره و پیسی را شفا دادند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی بهر پیغمبری داده بود همه را بر
رسول خدا و ائمه هدی عطا کرده است و قادر بوده اند بر طی الارض که مسافت بسیار بعید را در زمان قلیلی طی میکرده اند بلکه
در یک روز و کمتر چند مرتبه بر دور دنیا بگردند و کتابهای جمیع پیغمبران را مانند تورات و انجیل و زبور و صحف ادم و صحف شیث و
ادریس و ابرهیم و الواح موسی همه در نزد ایشان بود و اثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن ابرهیم و یوسف و سنگ
موسی که دوازده چشمه از ان جاری میشد و انگشتر سلیمان و بساط و سایر اثار انبیا نزد ایشان بود و اکنون همه نزد حضرت
صاحب الامر است و حق تعالی ابر را مسخر ایشان کرده بود که بر ان سوار توانند شد که ملکوت اسمان و زمین را بگردند و هفتاد
و دو اسم اعظم حق تعالی را میدانستند که برای هرچه میخواندند البته مستجاب میشد و یکی از ان اسماء را اصف بن برخیا میدانست
که بان اسم تخت بلقیس را از دو ماهه راه بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چند نوع بود گاهی صدای
ملک میشنیدند و گاهی روح القدس که خلقیست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهه با ایشان القا میکرد و گاهی بالهام حق تعالی
در دل ایشان نقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که بر طشتی فرود اید و در احادیث
بسیار وارد شده است که عمده علم ما علمی است که در هر ان و هر ساعت از دریای نامتناهی علم الهی بر ما فایض میشود و ملائکه
و روح که اعظم از ملائکه است در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند و بر انحضرت سلام میکنند و انچه از امور انسال در ان
شب مقرر شده است بر او عرض میکنند و علوم گذشته و اینده همه نزد ایشان هست و هر علمی که از اسمان بزمین امده نزد ایشان
هست و وارث علوم جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسمانند که هر کس نظر میکنند از جبین او ایمان و کفر و نفاق را میدانند و در
هر درختی و برگی و ریگی و سنگی که امام نظر میکند از ان علمی بر او ظاهر میشود و تمام قران و علم ظاهر و باطن ان تا هفتاد
بطن مخصوص امام است و جامها و حربها و زرهها و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول بحضرت

امیر و سید و نزد سایر ائمه مضبوط است و صندوقی از پوست نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته
همه در آن مضبوط است و آن را جفر ابیض میگویند و صندوقی دیگر نزد ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت رسول در آن
مضبوط است و آن را جفر احمر میگویند و حضرت صاحب الامر آن را خواهد گشود و در احادیث معتبره بسیار منقول است که
در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پرفتوح امام زمان را رخصت میدهند
که با آسمانها عروج نمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند و بر دور آن هفت شوط طواف میکنند و نزد هر قائمه از قوائم عرش
دو رکعت نماز میکنند پس بسوی بدنهای شریف خود بر میگردند با سرور فراوان و علوم بی پایان و اعمال هر یک از
این امت را از نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته و ماه عرض میکنند بر روح حضرت رسول و ارواح ائمه گذشته
و بر امام زمان و درها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشود و آنچه در مشرق و مغرب عالم واقع میشود بر آن
مطلع میگردند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه در هنگام وفات جمیع علوم خود را با میر المؤمنین تسلیم کرد و
حضرت امیر المؤمنین فرمود که در آن وقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود که چون
مرا غسل دهی و کفن و حنوط کنی مرا بنشان و از هر چه خواهی سؤال کن من چنان کردم و در آن وقت نیز هزار باب از علم تعلیم
من کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشد و همچنین هر امامی در وقت وفات جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تسلیم
و تعلیم مینماید و امام را بغیر امام دفن و کفن و نماز نمیکند و اگر امامی در مشرق از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب باشد
البته در آن وقت باعجاز امامت و طی الارض نزد او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او مینماید بنحوی که
اکثر مردم مطلع نمیشوند چنانکه حضرت امام رضا در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی در خراسان حاضر شد و بتفصیل
در جلاء العیون ایراد نموده ام و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق
شده است و بدنها و طینتهای ایشان از طینت عرش آفریده شده است چون حق تعالی میخواهد که امام را خلق کند ملکی را
امر میکند که شربتی از زیر عرش بر میدارد و نزد پدر امام می آورد که او می آشامد و آن از آب رقیق تر است و از مسکه نرم
تر است و از عسل شیرین تر است و از شیر سفید تر است و از برف سرد تر است پس امر میکند او را بجماع و نطفه امام از آن
آب منعقد میشود چون چهل روز میگذرد در رحم روح بر او دمیده میشود و بروایت دیگر بعد از چهار ماه پس سخن کردن مردم را
میشنود و میفهمد پس ملکی بر بازوی او مینویسد این آیه را وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ و در شکم مادر ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر آیات مینماید چون متولد میشود مربع نشسته
از جانب پائین بزمین میآید چون بزمین میآید رو بقبله میکند و دستها را بر زمین میگذارد و سر بجانب آسمان میکند و صدا
بکلمه شهادتین بلند میکند پس در میان دو دیده اش و کتفش همان آیه را نقش میکند پس ندائی از میان عرش باو میرسد که
ثابت باش بر حق که ترا برای امر عظیمی خلق کرده ام تو برگزیده منی از خلق من و محل راز منی و صندوق علم منی و امین منی بر وحی
من و خلیفه منی در زمین من من از برای تو و هر که دوست میدارد ترا واجب کرده ام رحمت خود را و بخشیده ام بهشت خود را
باو و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را بدترین عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را
فراخ کرده ام چون ندای منادی تمام شود آیه شهد الله را تا آخر در جواب منادی بخواند پس در آن وقت حق تعالی علوم اولین و آخرین را
باو عطا کند و مستحق آن شود که روح القدس در شب قدر و غیر آن او را زیارت کند چون برتبه جلیل امامت فائز گردد حق تعالی
در هر شهری مناری و علمی از نور برای او بلند کند که اعمال بندگان خدا در آن ببیند و بروایتی در آن شب که متولد شود نوری در آن
خانه ساطع گردد که پدر و مادر شان آن را مشاهده نمایند چون بزمین آید روی بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت بتحمید
بلند کند و ناف بریده و ختنه کرده بیاید و دندانهای پیش همه روییده باشد و یکشبانه روز نور زردی مانند طلا از دستهای او
ساطع باشد و در احادیث بسیار وارد شده است که خانهای ایشان محل نزول ملائکه است و در خانهای ایشان مکرر نازل
میشوند و حضرت صادق فرمود که ملائکه با اطفال ما مهربان تر اند از ما و دست زد حضرت بیالشهای خانه خود و فرمود
که بسیار تکیه کرده اند بر اینها ملائکه و بسیار میباشد که ما پرهای ایشان را برمیچینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود مینمائیم

و ایشان حجت خدا اند بر جمیع جن و افواج جنیان بخدمت ایشان می آیند و حلال و حرام و احکام دین خود را از ایشان فرا میگیرند و ائمه ایشان را از خدمات میفرموده اند و بسا آنها را سفیر ساخته اند و یکی از جن بصورت اژدهای عظیمی در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمد در وقتیکه آنحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد پرسید که کیستی گفت منم عمرو بن عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودید و او در این وقت فوت شده به پیغمبر ثانی حضرت او را بجای پدر خود خلیفه کردانیدند اینها مجملی است از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق آن میتوانند رسید و غرایب احوال و خفایای اسرار ایشان را نمیدانند و تاب شنیدن آنها ندارد مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا مؤمن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور کردانیده باشد و در اخبار وارد شده است که ما را شریك خدا مگردانید و پروردگاری از برای ما قایل مشوید و غیر اینها آنچه از فضائل و کمالات از برای ما اثبات کنید کم گفته خواهید بود و حق تعالی فرموده است قُل لَو كانَ البَحرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبّي لَنَفِدَ البَحرُ قَبلَ اَن تَنفَدَ كَلِماتُ رَبّي وَلَو جِئنا بِمِثلِهِ مَدَداً یعنی بگو یا محمد اگر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردگار من هر آینه آخر شود دریا پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من هرچند بیاوریم بمثل آن دریا مداد و در احادیث وارد شده است که مائیم کلمات پروردگار که فضائل ما را احصاء نمیتوان کرد و چنانکه گفته اند کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری مقصد چهارم در طریق شناختن امام است و آن بچند وجه میتواند شد وجه اول که از همه ظاهرتر و آسان تر است و مناسب لطف و حکمت الهی است نص است چنانچه دانستی نص حضرت رسول است بر امامت احدی از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانکه معلوم خواهد شد که ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم همه منصوص اند بامامت از جانب خدا و رسول و امام سابق وجه دوم افضل بودن امام است از جمیع امت یا از جمعی که مدعی امامت بوده اند و باجماع امت امامت از ایشان بیرون نیست وجه سیم معجزه که مقارن دعوی امامت باشد و آنچه سنیان دعوی میکنند که امامت به بیعت معدود قلیلی حاصل میشود اگرچه یک کس باشد چنانچه ابی بکر به بیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند میباید پنج کس بیعت کنند چنانچه عمر به شوری باجماع پنج نفر اکتفا کرده و زیاده از پنج نگفته اند و این امریست که هیچ عاقل منصف تجویز آن نمیکند که با وجود اغراض باطله و خیالات فاسده همین که پنج نفر یا یک نفر با جاهلی بیعت کند باید که جمیع خلق در امور دین و دنیا اطاعت او بکنند و اگر نکنند قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد اگرچه ایشان مخالفت کننده علی بن ابی طالب یا امام حسن یا امام حسین باشند و بگردن مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد و قتل حسین بن علی جگر گوشه رسول خدا که سید جوانان بهشت برای مخالفت ظالم جابر ولد الزناء شارب الخمر بانواع عیوب آلوده جایز بلکه واجب باشد و چنین بیعتی که خفیه در سقیفه بنی ساعده باتفاق چند منافق دشمن امیر المؤمنین واقع شود بدون حضور حضرت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام و احدی از بنی هاشم و بدون خبر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سایر صحابه واقع شود آنرا اجماع نام کنند و بجبر امیر المؤمنین و سایر صحابه را کشند و به بیعت او و غیر او این را اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود نویسند آیا عقل عاقلی تجویز میکند که حق تعالی ریاست عامه دین و دنیا را که تالی رتبه نبوت است بر چنین بازیچه بنا گذارد و اگر شیعی در دهی خواهند تعیین نمایند تا اکثر اهل آن قریه بر کسی اتفاق نکنند تعیین او را عقلا نمی پسندند و تفصیل این انشاء الله بعد از این مذکور میشود پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از این سه امر است که مذکور شد و هر یک از این سه امر در باب هر یک از ائمه صلوات الله علیهم باخبار متواتره از ثقات و معتمدین روات شیعه امامیه که علم بصدق و صلاح و دیانت ایشان داریم بر ما ثابت شده است و بعین الیقین حقیقت آنها را میدانیم و اما اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام کنیم باید احادیث کتب معتبره ایشان را بر ایشان حجت کردانیم لهذا علماء ما رحمهم الله پیوسته از احادیث کتب معتبره ایشان حجت ها ورده اند بر ایشان پس اگر ما اخبار کتب خود بر ایشان حجت کردانیم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان حدیث موضوعه کتب خود را که در زمان استیلای خلفاء جور منافقان صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند بر ما حجت کردانند بر ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما از احادیثی که متواتر و مقبول الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان

مذکور است بر حقیت مذهب حق خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که متواتر است یا در کتب معتبرهٔ ما مذکور است
استدلال کنند نه از احادیث موضوعه که مخصوص کتب ایشانست و بلکه جمعی از علماء ایشان نیز حکم کرده اند که موضوع
است استدلال کنند و چون از شدت تعصب ایشان در این زمانها اکثر کتبی که در اعصار سابقه میانهٔ ایشان متداول
بوده و بر فضایل اهل بیت و مطاعن و مثالب خلفاء ایشان بوده است در میان ایشان متروک است فقیر در این رساله
از کتب معتبرهٔ متداوله میان ایشان ایراد مینمایم که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری و مسلم که تالی قرآن مجید
میدانند و جامع الاصول ابن الاثیر که از اعاظم علماء ایشانست و جمیع احادیث صحاح ستهٔ ایشان را که عبارتست از
صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود سجستانی است در آن کتاب
جمع کرده است و مثل مشکوة که مؤلفش از مشاهیر علماء ایشانست و طیبی و دیگران شرحها بر آن نوشته اند
و الحال در جمیع بلاد ایشان متداولست و میخوانند در اول کتابش میگوید که من هر حدیثی از کتابی چند نقل کرده ام
که هرگاه حدیث را با ایشان نسبت دهم چنانست که بحضرت رسول نسبت داده ام و کتاب استیعاب ابن عبد البر که از
مشاهیر علماء ایشانست و کتابش در میان ایشان متداولست و کتاب شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه که از اعاظم
علماء ایشانست و کتاب درّ منثور سیوطی که از مشاهیر فضلاء ایشانست و تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان بر نقل
از اوست و تفسیر فخر رازی که امام ایشانست و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی و واحدی و امثال اینها از کتبی
که نزد ما موجود است و نزد ایشان متداول و معتمد است و احادیث اهل بیت علیهم السلام را در کتاب حیوة القلوب
ایراد نموده ام و بدانکه مذهب فرقهٔ ناجیه آنست که خلیفه بلا فاصله بعد از حضرت رسالت پناه بنص خدا و رسول
صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب است و سنیان میگویند که مردم ابوبکر را بعد از حضرت رسول نصب کرده اند و خلیفهٔ
اول اوست و ابوبکر عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفهٔ دویم اوست و عمر در وقت مردن امر شوری میان شش کس
قرار داد و امیر المؤمنین را داخل آن شش نفر کرد و تدبیر کرد که یا امیر المؤمنین کشته شود یا بناچار با عثمان بیعت کند
زیرا که امیر المؤمنین را با عثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص ضم کرد و گفت اگر همه بیک کس
اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک بیشتر باشد کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند دو نفر
یک کس را اختیار کنند و دو نفر دیگر بر آن سه نفری که عبد الرحمن در میان آنهاست اختیار کنند و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند
آنها را بکشند و چون بیرون آمدند حضرت امیر فرمود که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر
عم سعد است و عثمان داماد عبد الرحمن است که این سه نفر از هم جدا نمیشوند نهایتش آنست که طلحه و زبیر با من باشند چون عبد
الرحمن در آن طرف است باید یا من کشته شوم یا با یکی از آنها بیعت کنم و آخر چنان شد و در روز شوری بعد از آنکه حضرت امیر
جمیع مناقب خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با وجود آن عبد الرحمن بحضرت امیر المؤمنین گفت با تو بیعت میکنیم
بشرطیکه عمل کنی بکتاب و سنت و سیرت ابوبکر و عمر و حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول عمل میکنم و بسیرت
شیخین عمل نمیکنم و برای آن این سخن را گفت که میدانست که حضرت سیرت آن دو مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را
با عثمان لعین گفت او قبول کرد پس عبد الرحمن و سعد هر دو با عثمان بیعت کردند و مردم نیز بجبر بیعت کردند پس خلیفهٔ سیم
او را میدانند بمحض تدبیر عمر ملعون و چون فسوق و ظلمها و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند و او را کشتند و
بخلیفهٔ بر حق امیر المؤمنین بیعت کردند و لهذا آنحضرت را خلیفهٔ چهارم میدانند و قول دیگر بعضی از منافقان مجوس
آمد خلفای عباسی اختراع کرده اند که بعد از حضرت رسول عباس عم حضرت دعوی خلافت کرد و او خلیفه است و بطلان
این قول بسی ظاهر است و اصحاب آن بحمد الله منقرض شده اند و کسی نمانده است و با ثبات خلافت حضرت امیر المؤمنین
بطلان این قول نیز ظاهر است **مقصد پنجم** در بیان بعضی از آیاتست که دلالت بر امامت و فضیلت امیر المؤمنین
میکند اول آیهٔ وافی هدایه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَهُمْ
رَاكِعُونَ یعنی نیست صاحب اختیار و اولی بامور شما مگر خدا و رسول او و آنها که ایمان آورده اند آنها که برپا میدارند

نماز را و میدهند زکوة را در حالتیکه در رکوع اند عامه و خاصه اتفاق کرده اند بر آنکه این آیه در شان آن حضرت نازل
شده است حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن سلام که آمدم بخدمت رسول
و گفتم چون ما تصدیق خدا و رسول کرده ایم مردم از ما کناره میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده اند
که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیه را فرستاد و بلال از برای نماز ظهر اذان گفت و مردم برخواستند و مشغول نماز
شدند و بعضی در سجود و بعضی در رکوع بودند و بعضی سؤال میکردند ناگاه سائلی سؤال کرد پس علی علیه السلام
در رکوع انگشتر خود را باو داد و سائل برسول خدا خبر داد که علی در رکوع این انگشتر را بمن داد حضرت رسول این
آیه را با آیه بعد بر ما خواند و ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است که روزی ابن عباس بر کنار چاه زمزم نشسته بود و
حدیث نقل میکرد ناگاه ابوذر رضی الله حاضر شد و گفت یا ایها الناس منم ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا باین
دو گوش و الا هر دو کر شود و باین دو چشم و الا هر دو کور شود که میفرمود علی قاید و پیشوای نیکوکاران است و کشنده
کافران است یاری کرده شده است هر که او را یاری کند و مخذول است هر که او را یاری نکند بدرستیکه من نماز کردم
در روزی از روزها با رسول خدا نماز ظهر پس سائلی در مسجد سؤال کرد کسی باو چیزی نداد سائل دست بسوی آسمان
بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش که من سؤال کردم در مسجد رسول خدا و کسی چیزی بمن نداد و علی در رکوع بود پس
اشاره کرد بسوی سائل با انگشت کوچک دست راستش و پیوسته انگشتر را در آن دست میکرد و سائل آمد و انگشتر را
از انگشت آن حضرت گرفت و حضرت رسول نیز در نماز بود و او را مشاهده کرد چون فارغ شد سر بسوی آسمان بلند
کرد و گفت خداوندا برادرم موسی از تو سؤال کرد و گفت پروردگارا سینه مرا گشاده گردان و آسان گردان برای من کار
مرا و بگشا گرهی از زبان من که بفهمند سخن مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که آن هرونست محکم گردان باو بازوی
مرا و شریک گردان او را در کار من پس تو دعای او را مستجاب گردانیدی و باو خطاب کردی که بزودی محکم گردانیم بازوی
ترا ببرادر تو و برای شما هر دو سلطنتی و استیلائی بدهیم خداوندا منم محمد پیغمبر تو و برگزیده تو پس بگشای برای من سینه
مرا و آسان کن برای من کار مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که او علی است محکم گردان باو پشت مرا ابوذر گفت
هنوز سخن آن حضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلیل و گفت یا محمد بخوان پس این آیه را بر آن حضرت
خواند و سیوطی بسندهای بسیار و فخر رازی بدو سند و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و ابن البیع و واحدی و سمعانی
و بیهقی و نطنزی و صاحب مشکوة و مؤلف مصابیح و سایر مفسران و محدثان از خاصه و عامه از سدی و مجاهد و حسن
بصری و اعمش و عتبه بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن الربیع و عبایه بن ربعی و ابن عباس و ابوذر و جابر و غیر ایشان
روایت کرده اند و حسان شاعر و غیر او بنظم آورده اند آنچه وجه دلالت بر امامت آنحضرتست آنست که انما کلمه حصر است
و ولی در لغت بچند معنی آمده است یار و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف و دو معنی اخر زیادتست بلکه یکی دو
معنی اول معلوم است که در این آیه مراد نیست زیرا که یاری و دوستی مؤمنان مخصوص خدا و رسول و بعضی از مؤمنان
که موصوف باین صفت باشند نیست بلکه همه مؤمنان یار و دوست یکدیگر اند چنانچه حق تعالی فرموده است که
وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ و ملائکه نیز محب و یار مؤمنانند چنانچه فرموده است نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ
فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا بلکه بعضی از کفار محب و یار بعضی از مؤمنان میباشند اگر گویند که این آیه بلفظ جمع وارد شده چگونه
مخصوص آن حضرت باشد جواب گوئیم که در عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر و در
آیات کریمه نیز بسیار است با آنکه ما دعوی اختصاص نمیکنیم زیرا که در احادیث ما وارد شده است که سایر ائمه نیز در
این آیه داخلند و هر امامی در وقت امامت البته باین فضیلت فایز میگردد و صاحب کشاف گفته مراد از این آیه هر چند آن
حضرتست اما بلفظ جمع آورده که دیگران نیز متابعت آنحضرت بکنند و مؤید آنکه این آیه در شان آنحضرتست مراد بولایت
امامتست آنکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده اند که حضرت رسول لشکری فرستاد و حضرت
امیر المؤمنین را امیر آن لشکر گردانید چون حضرت فتح کرد یک کنیز را از غنیمت برای خود برداشت لشکر این معنی خوش

بیامد و چهار نفر از صحابه باتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول برسند این را بآنحضرت عرض کنند و قاعده چنان بود که مسلمانان چون از جنگ برمیگشتند اول بخدمت آنحضرت میآمدند و سلام میکردند و بعد از آن بجاهای خود میرفتند چون بخدمت آنحضرت رسیدند و سلام کردند یکی از این چهار نفر برخواست و گفت علی چنین کرد حضرت روی از او گردانید دوم برخواست و همان سخن را گفت باز حضرت رو گردانید سیم نیز گفت و حضرت روی از او گردانید چون چهارم نیز گفت حضرت روی بایشان کرد و غضب از روی مبارکش ظاهر بود سه مرتبه فرمود چه میخواهید از علی بدرستیکه علی از منست و من از اویم و او ولی هر مؤمنیست بعد از من و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول بعلی بن ابی طالب گفت که تو ولی هر مؤمنی بعد از من پس معلوم شد که ولایت امریست که مخصوص باوست و ولی که در آیه است در شان اوست و از فقرهٔ اول در حدیث اول معلوم است که اختصاصی که حضرت را بآنجناب بوده دیگری را نبوده و ایضاً تخصیص بولی بودن بعد از خود در هر دو حدیث دلیل بر خلافتست زیرا که محبت و نصرت در حال حیوة نیز بود و هر عاقلی میداند که چنین کسی رعیت ابو بکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمیتواند بود دوم آنکه آیهٔ کریمهٔ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ یعنی ای گروهی که ایمان آورده‌اید بترسید از خدا و باشید با صادقان و راستگویان در همه چیز خصوصاً در دعوی ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد بودن با ایشان متابعت ایشانست در گفتار و کردار نه آنکه ببدن و جسد با ایشان باشند زیرا که آن محالست و بیفایده و معنی امامت همین است و چون خطابهای قرآن مجید عام است و شامل جمیع امت و همه زمانهاست باتفاق امت پس باید که در جمیع زمانها چنین صادقی بوده باشد که امت با او باشند و معلوم است که صادق فی الجمله مراد این نیست و الا لازم آید هر کس راست بگوید متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطل است پس باید که صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان و باتفاق غیر حضرت رسول و دوازده امام معصوم نیستند پس حقیقت مذاهب ایشان و امامت ائمهٔ ایشان ثابت شد با آنکه سیوطی در تفسیر منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت باقر روایت کرده است که مراد از صادقین در آیه حضرت علی بن ابی طالب است و از ابرهیم بن محمد ثقفی و خرکوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند او از حضرت باقر روایت کرده است که مراد از صادقین محمد و علی است و از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده‌اند که فرمود صادقون مائیم و از حضرت صادق منقولست که فرمود که صادقین آل محمداند و در بعضی از روایات وارد شده است که مراد از صادقین آنهایند که خدا فرموده است در شان ایشان مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِیلًا یعنی از جملهٔ مؤمنان مردانی چند هستند که راست گفتند آنچه را که با خدا عهد و پیمان بر آن بسته بودند که با رسول امین ثبات قدم بورزند و با دشمنان دین قتال بکنند و تکبر بنمایند تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان وفا بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکشند و تبدیل نکردند عهد خود را و دین خود را هیچ بدل کردنی و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان اهل بیت نازل شده است مراد حمزه و جعفر و امیر المؤمنین اند که عهد کرده بودند که تا کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول برندارند و وفا باین عهد کردند و آنها که کشته شدند حمزه و جعفر بودند و آنکه انتظار شهادت میکشید امیر المؤمنین بود و از جنگ نگریختند مانند ابو بکر و عثمان و امثال ایشان و تغییر و تبدیل در دین خدا نکردند مثل ایشان و در اسباب النزول از طرق عامه روایت کرده‌اند که حضرت امیر المؤمنین فرمود منم آنکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل نکرده‌ام عهد خود را با خدا تبدیل کردنی و در استدلال در این آیه نقل میکنم برای استدلال بر مدعا یکی از مشاهیر علمای عامه و یکی از اعاظم علمای خاصه اول شیخ فخر رازی که امام سنیانست در تفسیر خود ذکر کرده است که حق تعالی در این آیه امر کرده است مؤمنان را که با صادقان باشند پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروط است ببودن آن چیز پس ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماعی بر باطل نکنند و این دلیل است بر آنکه اجماع حجت است و این مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است که خطابهای قرآن متوجه

جمیع مکلفین است تا روز قیامت و ایضاً لفظ آیه شامل جمیع اوقات هست و تخصیص ببعضی از ازمنه که از آیه معلوم نیست
موجب تعطیل حکم آیه است و ایضاً حق تعالی امر کرده است ایشانرا بتقوی و این امر شامل هر کسی هست که تواند بود که متقی
نباشد و خطا بر او جایز باشد پس آیهٔ کریمه دلالت میکند بر آنکه هر گاه کسی جایز الخطا است واجبست که پیروی کند کسی را که
عصمت او از خطا واجب باشد و آنها باید که خدا حکم کرده است بآنکه صادق اند و ترتیب حکم در این باب دلالت کند بر آنکه از برای
این واجبست جایز الخطا که اقتدا و پیروی کند صادق را که مانع باشد او را از خطای او و این معنی در همهٔ زمانها هست
پس باید که معصوم نیز در همهٔ زمانها بوده باشد و ما این را قبول داریم اما میگوئیم که معصوم جمیع امتست و شیعه
میگویند که یک شخص از امتست و ما میگوئیم که این قول باطل است زیرا که اگر چنین بود بایست که ما بشناسیم که
آن شخص کیست تا متابعت او کنیم و ما که نمیشناسیم چنین کسی را در میان امت تا اینجا ترجمهٔ کلام پیشوای اهل ضلالت است حق
تعالی بر دست و زبان او جاری کرده و بعد از تمام دلیل بنهایت اتقان چنین جواب سستی گفته که عصبیت و عناد خود
بر عالمیان ظاهر گردانیده و اگر چه بر هیچ عاقل ضعیفی این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح بچند وجه او را
جواب میگوئیم اول آنکه هرگاه بتصریح کرد که در هر زمانی احتیاج بمعصوم هست از برای تحفظ از خطا هیچ عاقل تجویز میکند که
در این اعصار که ملت حضرت رسالت پناه مشرق و مغرب عالم را فرو گرفته است احدی را ممکن باشد که علم باقوال جمیع علمای
امت بهم رساند که هیچ کس در مسئله مخالفت نکرده است خصوصاً باین تشتت آراء و اهوا که در میان امت بهم رسیده است همین
فاضل که دعوی میکند که تبحر او از همهٔ علما بیشتر است معلوم نیست که دو مسئلهٔ مذهب امامیه را داند چه جای مسائل
سایر فرق و اگر بر فرض محال همه را ببیند و از همه بشنود از کجا معلوم شود که اعتقاد واقعی خود را باو گفته اند گاه باشد
که تقیه کرده باشند چنانکه در مذهب امامیه جایز است و ایضاً از کجا معلوم میتواند شد که تا مردن بر این مذهب باقی
مانده اند و این نیز بنا بر قول اکثر شرط است در تحقق اجماع دوم بر تقدیر تسلیم که چنین اجماعی ممکن است و علم بتحقق آن
بهم میتواند رساند در قلیلی از مسائل خواهد بود پس رفع خطا بالکلیه کی میشود سیم آنکه ظاهر آیه بلکه صریح آنستکه مامورین
بکونوا مع الصادقین غیر صادقین باشند و از این ظاهر میشود که غیر یکدیگر اند چهارم آنکه آنچه در نفی مذهب شیعه گفته
که اگر معبود میبایست ما بدانیم که کیست مثل آنستکه اهل کتاب گویند که نبوت رسول باطل است زیرا که اگر حق بود بایست
ما او را بشناسیم و حقیت او را بدانیم یا یهود گویند که اگر عیسی پیغمبر بود بایست که ما حقیت او را بدانیم و حق آنستکه
این راجع بتقصیر ایشانست باید تعصب را بر کنار گذارند و رجوع بدلایل و اخبار و آثار بکنند از روی انصاف تا بمقتضای و
الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا حق بر ایشان ظاهر شود اگر راست گویند که حق بر ایشان ظاهر نگردیده و مظنون بظن صادق
آنستکه حق بر ایشان ظاهر گردیده از برای حب دنیا و متابعت هوای نفسانی اغفال میکنند و اگر گویند وجوهی که در عدم
تحقق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد میاید جواب میگوئیم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر
دو نفر اتفاق کنند که میدانند یکی از آنها معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار کس اتفاق کنند که معصوم در میان
آنها داخل نباشد حجت نمیدانند زیرا که چنانچه بر هر یک خطا و غلط جایز است بر مجموع نیز جایز است و علم بدخول معصوم
در اقوال علماء شیعه در اعصار ائمه علیهم السلام و قریب بآن ممکن است زیرا که ایشان حاصل شده باشد و این رساله محل
تحقیق این سخن نیست دوم از آنها از شیخ سدید مفید سؤال کردند از تفسیر این آیهٔ کریمه و آنکه در شان کی نازل شده است
شیخ سدید قدس الله روحه در جواب فرمود که این آیهٔ جلیل الدلاله در شان حضرت امیر المؤمنین نازل شد و حکمش در
اولاد امجاد او که پیشوایان دین و ائمهٔ صادقین اند جاری شده و در این باب احادیث بسیار وارد شده است و از سیاق
آیه نیز ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس الهی در این آیه مردم را امر کرده است که متابعت نمایند صادقانرا و از ایشان جدا نشوند
و باید آنها را که ندا کرده و امر فرموده اند غیر آنها باشند که ایشانرا مامور ساخته که با آنها باشند زیرا که محالست که کسی را
امر کنند با خود باشد و متابعت امر خود کند پس گوئیم که مراد از صادقان یا جمیع راستگویانند یا بعضی از ایشان اول باطلست
زیرا که هر مؤمنی باعتبار ایمان صادق است و در ان دعوی راستگوست پس لازم آید که همهٔ مؤمنان مامور باشند بمتابعت

خود و این محالست و اگر بعضی از ایشان مراد است یا بعضی معهود و معلومی مراد است که الف و لام از برای عهد خارجی باشد یا
نکره بعض غیر معهودی مراد است بنابر اول باید که جماعت معلوم و معروف باشند و مخاطبان ایشان را شناسند و آیات باسم
و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند احدی را بغیر جماعت که ما دعوی میکنیم باطل است
زیرا که معلوم است که در حق دیگری این مراتب متحقق نشده است و معهود نبوده اند و خود معترف اند که در زمان حضرت
رسول تعیین ایشان بخلافت نشده و بنابر دویم که بعض غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از آن البته تعیین و تخصیص
آن بعض بشود و الا تکلیف بامر مجهول خواهد بود که ایشان را نتوانند کرد و آن محالست و معلوم است که در غیر ائمه ما
کسی ادعای تخصیص و تعیین نکرده و نتوانند کرد پس ثابت شد که مراد ایشانند ایضاً دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند
اما دلیل عقلی زیرا که در این آیه کریمه امر شده است که امت متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری
نشده است پس باید که ایشان معصوم باشند و الا لازم آید که امت مامور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان
کنند و آن محالست چون عصمت امریست باطنی که کسی بغیر حق تعالی بر آن اطلاع ندارد پس باید که نص بر امامت و عصمت ایشان
شده باشد و باتفاق نص بر غیر ایشان نشده است پس ثابت شد که ایشان مرادند و اما دلیل نقلی آنست که حق تعالی در قرآن
صادقان را باوصافی چند ستوده که در غیر حضرت امیرالمؤمنین آن اوصاف جمع نگردیده زیرا که فرموده است لَیْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا
وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ یعنی نیست نیکی اینکه بگردانند روهای خود را بجانب مشرق و مغرب وَلٰکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ
الْیَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلٰائِکَةِ وَالْکِتٰابِ وَالنَّبِیِّینَ و لیکن نیکوکار کسی است که ایمان بیاورد بخدا و روز قیامت و بملائکه و کتابهای
خدا و پیغمبران وَآتَی الْمٰالَ عَلیٰ حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبیٰ وَالْیَتٰامیٰ وَالْمَسٰاکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ وَفِی الرِّقٰابِ و عطا کند مال را با محبت مال
یعنی احتیاج بآن یا محبت عطا یا محبت خدا یا بخویشان خود یا خویشان رسول و یتیمان بی پدر و بمسکینان محتاج و بمسافران
که بخانه خود نتوانند برگشت و بگدایان سؤال کننده و آزاد کردن بندگان وَاَقٰامَ الصَّلٰوةَ وَآتَی الزَّکٰوةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ اِذٰا
عٰاهَدُوا وَالصّٰابِرِینَ فِی الْبَأْسٰاءِ وَالضَّرّٰاءِ وَحِینَ الْبَأْسِ اُولٰئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَاُولٰئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و برپا دارند نماز را در وقت
و فضیلت باداب و شرایط و ادا کنند زکوة را و آنها اند که وفا میکنند بعهد خود که با خدا و مردم کرده اند و آنها اند که صبر
میکنند بر فقر و بدحالی و در مرض و درد و آزار و در وقت جهاد دشمنان دین ایشانند که راست گفته اند و صادق اند در دعوی ایمان
و وفای بعهود و ایشانند پرهیزکاران پس شیخ رحمه الله گفته است که حق تعالی در این آیه شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس
شهادت داده است برای کسی که اینها در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است صدق و تقوی را در
ایشان بجهات شتی که در علم معانی و بیان مقرر است پس آیه اولی را که باین ضم میکنند مفاد سان این میشود که متابعت کنید
صادقانی را که این خصلتها در ایشان مجتمع و کامل گردیده است و ما در میانه صحابه حضرت رسول بغیر امیرالمؤمنین کسی را نمی
یابیم که این خصلتها در او مجتمع شده باشد پس باید که مراد از صادقین در آیه اولی او باشد و جمیع امت مامور باشند بمتابعت او
در جمیع امور زیرا که در آیه تخصیص بامری دون امری نشده است و اما بیان اجتماع و کمال این اوصاف در آنحضرت آنست که در اول
ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در آنکه آنحضرت پیش از همه کس ایمان
بآنها آورده و باخبار متواتره میان خاصه و عامه اول کسی بود از مردان که اجابت دعوت آنحضرت کرد چنانکه حضرت رسول
بفاطمه گفت که تو را تزویج کردم بکسی که از همه صحابه قدیم تر است در اسلام و از همه کس بیشتر است و متواتر است که امیر
المؤمنین فرمود که منم بنده خالص خدا و برادر پیغمبر او و نگفته است این سخن را پیش از من احدی و نخواهد گفت
بعد از من مگر کسی که دروغگوی افترا کننده و نماز کردم پیش از دیگران هفت سال و میفرمود که خداوندا من اقرار نمیکنم بر
احدی از این امت که عبادت کرده باشد تو را پیش از من و گفت در وقتیکه سخن از خوارج بآنحضرت رسید آیا میگویند که علی
دروغ میگوید من کی دروغ میبندم بر خدا دروغ میگویم و حال آنکه من اول کسی ام که خدا را عبادت کرده ام و بر رسول او
کی افترا بسته ام و حال آنکه من پیش از همه کس باو ایمان آوردم و تصدیق او کردم و یاری او نمودم و حضرت امام حسن فرمود
در صبح آن شبی که حضرت از دنیا رفت در این شب کسی از دنیا رفته است که پیشینیان بر او پیشی نگرفته اند و آیندگان در کمالات بآن

نیز بسند و دلایل بر این بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام میگردد پس حق تعالی بعد از ایمان دادن اموال و تصدق را
فرموده و بنصوص قرآنی و احادیث متواتره آنحضرت در این صفت از همه در پیش است حق تعالی در سورهٔ هل اتی میفرماید
وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا یعنی میخورانند طعام را با گرسنگی و محتاج بودن یا از برای محبت خدا
بمسکین و یتیم و اسیر و اتفاق کرده اند مفسران و راویان عامه و خاصه بر آنکه این آیه بلکه مجموع این سوره در شان علی
و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است و باز فرموده است الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ
أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آنها که انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکارا
پس از برای ایشانست اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک میشوند یعنی در آخرت
شیخ گفته است روایات مستفیضه وارد شده است که این آیه در شان امیر المؤمنین نازل شده و خلافی نیست در آنکه
آنحضرت بکد ید خود جمع کثیری از غلامان را آزاد کرد که احصاء نتوان کرد و وقف نمود مزارع و بساتین و باغهای بسیار
که بدست حق پرست خود احیا کرده بود پس حق تعالی بعد از برپا داشتن نماز و دادن زکوة را فرموده و آن نیز در شان
آنحضرتست بدلالت آیهٔ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ که اتفاق کرده اند اهل نقل بر آنکه چون آنحضرت در حال رکوع زکوة داد این آیه
نازل شد مؤلف گوید که تواند بود که شیخ این آیه را حمل بر این معنی کرده باشد یا آنکه واو وآتی الزکوة را واو حالیه گرفته باشد
بقرینهٔ این آیه و قرینهٔ آنکه ایتاء مال سابقا در این آیه مذکور شده و تاسیس اولی است از تاکید پس شیخ گفته است که بعد
از این حق تعالی فرموده وفاء بعهد را و هیچ کس از صحابه نیست که نقض عهد ظاهر نکرده باشد یا نسبت این باو نداده باشد
مگر آنحضرت که کسی احتمال نمیدهد که نقض کرده باشد عهدی را که با حضرت رسول کرده باشد در یاری و جانفشانی
و حمایت آنحضرت پس این صفت نیز مخصوص اوست پس حق تعالی صبر بر بلاها و شدائد جنگها را فرموده و معلوم است کسی
بغیر آنحضرت در جنگها و شدتها صبر نکرد و اوست که باتفاق دوست و دشمن در هیچ جنگی پشت نکرد و نگریخت و از هیچ
خصمی نترسید پس بعد از آنکه حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر کرد فرمود که ایشانند که صادق بوده اند و گویند غیر ایشان
و ایشانند که پرهیزگارانند یعنی آن صادقی که ما امر بمتابعت او کرده ایم آنست که صفات همه در او مجتمع باشد و او امیر
المؤمنین است و تعبیر از او بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف اوست زیرا که عرب بلفظ جمع بر واحد اطلاق میکنند در وقتی
که خواهند اشاره برفعت و علو منزلت او کنند و گاه هست که بلفظ جمع میآورند از برای اشاره باینکه جمع دیگر نیز با او در این
امر شریکند و در اینجا نیز مراد میتواند بود زیرا که سایر ائمه در مرتبه و در این صفات جلیله با آنحضرت شریکند مؤلف
گوید که ثعلبی در تفسیرش از مجاهد از ابن عباس روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین چهار درهم داشت و مالک چیزی بغیر آن
نبود پس یک درهم را پنهان و یک درهم را علانیه و یک درهم را روز و یک درهم را شب تصدق کرد پس این آیه در شان او نازل شد
الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ تا آخر آیه که در کلام شیخ مذکور گذشت و از زید بن رومان روایت کرده است که در
شان هیچ کس آیات قرآن نازل نشده که در شان حضرت علی نازل شد سیم در احادیث بسیار از طرق مؤالف و
مخالف تفسیر آیات تصدق و تصدیق بآن حضرت شده است چنانچه ابن مردویه و حافظ نعیم در حلیه و سیوطی در در منثور
و دیگران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ
الْمُتَّقُونَ یعنی آنکسی که راستی را آورد و تصدیق بآن کرد ایشانند پرهیزگاران گفته اند آنکسی که صدق را آورد حضرت رسول
است و آنکه تصدیق بآن کرد علی بن ابی طالب است و بنا بر این موصول دو است و صدق مقرر است و گویا آن از اهل
عربیت تجویز حذف موصول کرده اند و باز حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ
وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ احمد بن حنبل و جمعی دیگر از ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شان امیر
المؤمنین نازل شده است و بروایت دیگر ابن عباس گفته که در شان علی و حمزه و جعفر نازل شده است یعنی آنها که ایمان
آورده اند بخدا و رسولان او ایشانند بسیار راستگویان و تصدیق کنندگان و گواهان بر پیغمبران بر آنکه ایشان تبلیغ رسالت
کرده اند از برای ایشانست مزد ایشان بر تصدیق حضرت رسول و نور ایشان بر صراط و باز حق تعالی فرموده است وَمَنْ

يُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَاُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ اَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ اُولٰئِكَ
رَفِيقًا يعنى آنها كه اطاعت كنند خدا و رسول را پس ايشان در قيامت با آنهايند كه خدا انعام كرده است بر ايشان از پيغمبران
و صديقان و شهيدان و صالحان و نيكو رفيقانند ايشان پس معلوم شد كه صديقان بعد از پيغمبران در درجه ايشان از
شهيدان و صالحان بلندتر است و اين مصداق امامت و عصمت است و خاصه و عامه بطرق متواتره روايت كرده اند
كه على بن ابى طالب صديق اين امت است و فخر رازى و ثعلبى و احمد بن حنبل در مسند و ابن شيرويه در فردوس و ابن مغازلى
و ديگران از حضرت رسول روايت كرده اند كه صديقان سه نفرند حبيب نجار كه مؤمن آل يس است و حزقيل كه مؤمن آل
فرعون است و على بن ابى طالب كه او افضل ايشانست و ثعلبى بسند ديگر روايت كرده است كه سبقت گيرندگان امتها
سه نفرند كه كافر نبودند بخدا يك چشم زدن على بن ابى طالب و صاحب آل يس و مؤمن آل فرعون پس ايشانند صديقان
و على بن ابى طالب افضل است از ايشان و حافظ ابو نعيم روايت كرده است از عباد بن عبد الله كه شنيدم كه امير المؤمنين
ميفرمود منم صديق اكبر نميگويد اين سخن را بعد از من مگر دروغگوئى و هفت سال پيش از ديگران نماز كردم و صديق
در لغت و عرف مرادف معصوم است يا نزديك باو و صاحب صحاح گفته است كه صديق دائم التصديق است و كسى است كه
تصديق كند گفتار خود را بكردار خود و حق تعالى پيغمبران را باين وصف كرده است و در شان حضرت ادريس گفته است اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا
نَبِيًّا و در حق يوسف فرموده است يُوسُفُ اَيُّهَا الصِّدِّيقُ و كسيكه مصداق اين آيات و صاحب اين صفات باشد البته بامامت
و خلافت احق است از كسيكه هرگز از اينها نداشته باشد و او را بافتراء صديق گويند چنانكه بر عكس هند نام زنگى كافور
چهارم حق تعالى ميفرمايد اَفَمَنْ كَانَ عَلٰى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ يعنى آيا پس كسيكه بر حجتى و برهانى از جانب
پروردگار خود باشد و از پى او باشد گواهى از او مثل كسى است كه چنين نباشد آنكه بر بينه است حضرت رسول است و در شاهد
خلافست و در احاديث معتبره وارد شده است كه مراد از شاهد حضرت امير المؤمنين است كه گواه بر حقيت آنحضرتست
و ابن ابى الحديد و مغازلى و سيوطى در در منثور و غير ايشان و اكثر عامه بطرق متعدده روايت كرده اند از عباد بن عبد الله
و عبد الله بن الحارث روزى حضرت امير المؤمنين فرمود كه كسى از قريش نيست مگر آنكه آيه يا دو آيه در مدح او يا مذمت
او نازل نشده است پس مردى پرسيد كه در شان تو كدام آيه نازل شده است حضرت در غضب شد و فرمود كه در سوره
هود نخوانده اين آيه را كه رسول خدا بر بينه است از جانب پروردگار خود و من گواه اويم و فخر رازى چون اين روايت را ذكر
كرده است گفته است كه حق تعالى از براى شرافت اين گواه فرموده است كه از او است يعنى مخصوص او است و بمنزله پاره تن
او است و بنابراين تفسير بايد كه حضرت امير تالى حضرت رسول باشد و بعد از او و بلا فاصله خليفه باشد و اگر تالى در فضل
مراد باشد باز دلالت بر امامت دارد زيرا كه تفضيل مفضول قبيح است ايضا دلالت بر عصمت آنحضرت نيز ميكند زيرا كه
بگواهى بلكس هرگاه معصوم نباشد مدعا ثابت نميشود پنجم اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ يعنى نيستى تو يا محمد
مگر ترساننده اين گروه از عذاب الهى و از براى هر قومى هدايت كننده هست و بعضى گفته اند يعنى تو هدايت كننده هر
گروهى هستى و كسيكه در سياق آيه تفكر ميكند ميداند كه معنى اول ظاهرتر است و بر آن احاديث مستفيضه از طرق شيعه
وارد شده است و عامه نيز بطرق متعدده روايت كرده اند چنانچه در شواهد التنزيل از ابى برده اسلمى روايت كرده اند كه
روزى حضرت رسول آب وضو طلبيد چون از وضو فارغ شد دست على را گرفت و بسينه حضرت خود چسبانيد پس گفت
اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ پس دست بر سينه پاك على گذاشت و گفت وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ پس گفت توئى نور بخش خلايق و علامت
راه هدايت و امير قاريان قرآن گواهى ميدهم كه تو چنينى و حافظ ابو نعيم اصفهانى كه از مشاهير محدثان عامه است در كتاب
ما نزل من القرآن فى على بچند سند از ابن عباس روايت كرده است كه چون اين آيه نازل شد حضرت رسول دست مبارك
خود را بر دوش حضرت امير گذاشت و گفت توئى يا على هادى و بتو هدايت مى يابند هدايت يافتگان بعد از من و ثعلبى نيز در
تفسير از ابن عباس روايت كرده است و ابو نعيم بسند ديگر از حضرت رسول روايت كرده است كه حضرت فرمود منم منذر
و على هادى است يا على بتو هدايت مى يابند هدايت يافتگان و بروايت ديگر از حضرت امير روايت است كه منذر حضرت رسول است

وهادی مرشد است بنی هاشم را معلوم است که خود را اراده فرموده چنانچه ثعلبی بعد از آنکه این روایت را بسند آن
حضرت امیر روایت نموده است تفسیر فی نفسه یعنی حضرت مردی از بنی هاشم خود را اراده کرده است و عبد الله بن احمد
وابن حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است این حدیث را و این آیه کریمه بنا بر تفسیری که در روایات مستفیضه
خاصه و عامه وارد شده است دلالت میکند بر آنچه فرقه ناجیه امامیه رضوان الله علیهم قائل اند که هیچ عصری
خالی نمیباشد از حجتی از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبر یا وصی پیغمبر یا امامی که هدایت نماید مردم را بسوی خدا
و طریق بندگی و نگاه دارد مردم را از ضلالت و گمراهی چنانچه عسکری نیز بر این شاهد عدل است وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا
لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللّٰهُ **ششم** وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ رَؤُوفٌ
بِالْعِبَادِ یعنی از جمله مردم کسی است که میفروشد جان خود را برای طلب خوشنودی خدا و خدا مهربان است بر بندگان خود
و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان مولای مؤمنان نازل شد
در شبیکه کفار قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول و آنحضرت از جانب خدا مامور شد که از ایشان پنهان شود و بغار
رود و کفار قریش در آنشب بر گرد خانه آنحضرت بر آمدند و انتظار صبح میکشیدند و امر حق تعالی شد که حضرت امیر
المؤمنین را در جای خواب خود بخواباند که کفار گمان کنند که حضرت رسول است و حضرت بیرون رود و چون حضرت
رسول این بشارت را بحضرت امیر داد شاد شد و بشکر این نعمت که جان شریف خود را فدای جان سرور عالمیان میکند
سجده شکر بجا آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صدمه شمشیر برهنه مشرکان را بر جان مکرم خود خرید و در آن وقت این آیه
کریمه نازل شد و نزول این آیه را در شان آنحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر خود بطرق متعدده روایت کرده اند مانند فخر
رازی در تفسیر و نیشابوری و ثعلبی و حافظ ابو نعیم در نزول آیات و احمد در مسند و سمعانی در فضایل و غزالی در احیا
و سایر مورخین و محدثین و شعرا و ملا در این رساله بچند روایت ثعلبی و ابو نعیم اکتفا می نمایم و ثعلبی در تفسیر مشهور خود
از سدی از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان علی نازل شد در شبیکه حضرت رسول بغار رفت و علی بن ابی طالب
در فراش آنحضرت خوابید و ایضا روایت کرده است که چون حضرت رسول اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر را
در مکه گذاشت که قرضهای آنحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را که نزد آنحضرت بود بایشان رد کند و در شبیکه خواست
بغار رود مشرکان بخانه آنحضرت احاطه کرده بودند امر کرد علی بن ابی طالب را که بر فراش آنحضرت بخوابد و فرمود که برد
حضرمی سبز که من بر خود میپوشم در شبها بر خود بپوش و در میان رخت خواب من بخواب اگر خدا خواهد مکروهی
بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر چنین کرد و حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل که من میان شما برادری قرار
داده ام و عمر یکی از شما را دراز تر از دیگری کرده ام کدام یک از شما دیگری را بر خود اختیار میکنید بطول زندگانی
خود بر ندا شنیدند و اختیار طول حیوة دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی کرد بایشان که چرا شما مثل علی بن ابی طالب
نبودید که من او را با محمد برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او کردانید و زندگانی محمد را بر زندگانی خود
اختیار کرد اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر دشمنان محافظت نمائید پس هر دو بزمین آمدند و جبرئیل نزد بالای
سر حق پرور حضرت امیر نشست و میکائیل نزد پاهای او و جبرئیل ندا کرد که به به کیست مثل تو ای پسر ابو طالب خدا
بتو مباهات میکند بر ملائکه پس حق تعالی این آیه را بر حضرت فرستاد در وقتیکه متوجه مدینه طیبه بود در شان علی
و حافظ ابو نعیم نیز نزول این آیه را در شان آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است **هفتم** آیه کریمه تطهیر است
إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا یعنی اراده نکرده است حق تعالی مگر آنکه برطرف کند
از شما شرک و گناه و شک و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک گرداند شما را پاک کردانیدنی بدانکه احادیث معتبره از طرق
خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین نازل شده و در جمیع صحاح عامه
و تفاسیر معتبره ایشان مذکور است چنانچه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود که این آیه
در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شد ایضا ثعلبی و غیر او از ام سلمه روایت کرده اند که گفت حضرت رسول

در خانهٔ من بود و فاطمه حریره از برای آنحضرت آورد و حضرت در صفّه نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود و در زیرش عبای
خیبری گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول بفاطمه گفت بطلب شوهر خود و پسرهای خود را پس علی
و حسن و حسین آمدند و همه نشستند و مشغول حریره خوردن شدند در این وقت حق تعالی این آیه را فرستاد پس حضرت
رسول زیادتی عبا را گرفت و بر ایشان پوشانید و دست مبارک بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت من و
مخصوصان من اند پس از ایشان رجس را دور گردان و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی ام سلمه گفت پس من سر خود را
داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله دو مرتبه فرمود که عاقبت تو بخیر است و مرا داخل نکرد و ایضاً ثعلبی از
مجمع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتم نزد عایشه مادرم سبب خروج او را بجنگ جمل پرسید گفت امری بود از
قضا و قدر خدا مادرم گفت در باب علی چه میگوئی گفت سؤال میکنی از کسی که محبوب ترین مردان بود نزد حضرت رسول
و شوهر محبوب ترین زنان بود نزد آنحضرت بتحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول ایشان را در زیر
جامهٔ جمع کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت و مخصوصان و دوستان من اند پس از ایشان رجس را دور گردان و پاک گردان
ایشان را پاک گردانیدنی من خواستم داخل شوم گفت دور شو و ایضاً نزول این آیه را در شأن ایشان از عبدالله بن جعفر طیّار
روایت کرده است و آنکه زینب زوجهٔ حضرت خواست داخل شود راضی نشد و از واثلة بن اسقع روایت کرده است آنکه
حضرت فرمود اهل بیت من احقّ اند یعنی سزاوارتر اند بخلافت و هر خیری و ابن عباس نیز روایت کرده است و صاحب جامع
الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که ام سلمه گفت این آیه در خانهٔ من نازل شد و من در پیش در نشسته بودم گفتم من
از اهل بیت نیستم فرمود که عاقبت تو بخیر است و تو از ازواج رسولی و در آنجا در وقت نزول این آیه حضرت رسول و علی و فاطمه و حسن
و حسین بودند و عبا را بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت من اند دور کن از ایشان رجس را و پاک گردان ایشان را
پاک گردانیدنی و در جامع الاصول گفته است بروایت دیگر حضرت فرمود که اینها اهل بیت و مخصوصان من اند پس ام سلمه
استدعا کرد که داخل شود در ایشان حضرت قبول نفرمود گفت عاقبت تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمرو بن ابی سلمه
همین مضمون روایت کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده اند از عایشه ملعونه که روزی
حضرت رسول بیرون آمد و عبای ملوّن سیاهی پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین را داخل عبا کرد و این آیه را خواند
و ثعلبی نیز این حدیث را از عایشه روایت کرده است و ابن حجر که متعصب ترین علمای ایشان است در کتاب صواعق محرقه گفته است
که اکثر مفسران را اعتقاد آنست که این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است باعتبار آنکه ضمیر عنکم ضمیر جمع
مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده است که حصین بن سبره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان آنحضرت
از اهل بیت اند زید گفت نه بخدا سوگند زن مدتی با شوهر میباشد چون طلاقش گفت بخانهٔ پدرش میرود و بقوم خود
ملحق میشود بلکه اهل بیت خویشان اویند که صدقه بر ایشان حرام است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
که انس بن مالک گفت چون آیهٔ تطهیر در شأن اهل بیت نازل شد تا قریب بشش ماه حضرت رسول چون بنماز بیرون می آمد بر در
خانهٔ فاطمه می ایستاد و میگفت الصلوة یا اهل بیتی یعنی بنماز حاضر شوید ای اهل بیت من پس این آیه تطهیر را تلاوت می نمود تا آخر
آیه و خاصّه و عامّه بطرق بسیار از ابوسعید خدری و انس بن مالک و عایشه و ام سلمه و واثلة بن اسقع و غیر ایشان نیز روایت کرده اند
که این آیه در شأن آل عبا نازل شد پس باخبار متواتره خاصّه و عامّه ظاهر شد که این آیه مخصوص این پنج تن است و زنان حضرت
رسول و خویشان آنحضرت داخل نیستند پس این آیه دلالت میکند بر آنکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و هر گناهی معصوم اند
زیرا که اراده در اینجا بر دو معنی اطلاق میکنند اول اراده که بعد از آن مراد بلا فاصله حاصل شود چنانکه حق تعالی فرموده انّما امره اذا
اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی نیست امر خدا مگر آنکه هرگاه اراده کند چیزی را آنکه بگوید مر آنرا باش پس آن میباشد و بهم
میرسد دویم اراده بمعنی عزم است و آن در حق تعالی محالست که بنا شد و آیه سابقه نیز صریح است در آنکه اراده الهی تخلف از
مراد او نمیکند سیم اراده بمعنی تکلیف است و این معنی در این آیه احتمال ندارد بچندین وجه اول آنکه انّما باتفاق اهل
عربیت دلالت بر حصر میکند و تکلیف ذهاب رجس خصوصیتی با اهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلّفین حتی کفّار مکلّف اند باین

وحق تعالی فرموده است من نیافریدم جن وانس را مگر برای آنکه مرا عبادت کنند دوم آنکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است
که نزول این آیه برای مدح وتشریف بود ولهذا حضرت رسول ایشان را مخصوص کردانید وعبا بر روی ایشان پوشانید وفرمود
که ایشان اهل بیت ومخصوصان منند پس آیه مؤکد بتاکیدات عظیمه نازل شد چنانچه فخر رازی با آن تعصب گفته است که لیذهب
عنکم الرجس یعنی جمیع گناهان را از شما زایل کردانید ویطهرکم تطهیرا یعنی خلعتهای کرامت خود را بر شما بپوشاند واگر مراد
تکلیف بترک گناهان باشد که کفار وفساق همه در آن شریکند چه مدحی وچه تشریفی وچه کرامتی در آن خواهد بود سیم آنکه
در اکثر روایات مذکور شد که این آیه بعد از دعا واستدعاء آنحضرت نازل شد وآنحضرت استدعا نمود ذهاب رجس
بود نه اراده که مستتبع حصول نباشد اگر این معنی مراد نباشد آیه متضمن رد دعای آنحضرت خواهد بود نه اجابت آن چهارم
آنکه اگر این معنی مراد بود ام سلمه چرا اینقدر مبالغه میکرد که خود را داخل عبا کند وحضرت چرا امضا نمیفرمود در دخول او
در این معنی که همه کس در آن داخل اند وآنکه بعضی از مخالفان گفته اند که این آیه در میان آیاتیست که در آن آیات خطاب بزنان آنحضرت
شده است پس در این آیه نیز باید ایشان مخاطب باشند باطل است بچند وجه وجه اول آنکه تغییر ضمیر مؤنث بضمیر
مذکر دلیل است بر آنکه خطاب با ایشان نیست وکسیکه تتبع آیات قرآنی مینماید میداند که در آیات از این قبیل بسیار است
که در میان قصه قصه دیگر مذکور میشود وتغییر خطاب بسیار میشود چنانچه در این سوره نیز مثل این واقع شده که در میان
آنها خطاب بازوجات عدول بخطاب مؤمنان شده است وباز امر بمخاطبه ایشان شده است با آنکه در اینجا مناسبت تمام هست
اگر کسی تدبر کند زیرا که در این تغییر کلام تعبیری نسبت بزنان هست که شما واهل بیت آنحضرت محشور باید بلکه معاشرت شما بیشتر است
چرا شما مثل ایشان نمیباشید در طهارت ونزاهت ورعایت آداب معاشرت یا آنکه مبادا کسی توهم کند که زنان با این اختصاص
هرگاه این قسم اعمال از ایشان صادر شود ممکن است که از اهل بیت هم مثل اینها العیاذ بالله صادر شود واز برای بیان طهارت ودلیل
عصمت ایشان این آیه را در میان داخل کرده باشند واین دو وجه که بخاطر فقیر رسیده نسبت بوجوهی که مفسران در ربط ونظم میگویند
واضح تر وآسان تر است دوم آنکه اگر این سخن صورتی داشته باشد وقتی حجت میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد
ومعلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده که بعد از آنکه قرآن را جمع کردیم آیه رجال صدقوا ما عاهدوا
الله علیه با خزیمة بن ثابت یافتیم وملحق کردیم پس ممکن است که آیات بسیار دیگر افتاده باشد در سابق ولاحق این آیه که ملحق
نکرده باشند واز حضرت صادق منقولست که در سورهٔ احزاب فضایح مردان وزنان قریش بسیار بود وبزرگتر از سورهٔ بقره بود
وایشان کم کردند وتحریف دادند سیم آنکه معلوم نیست که نظم قرآن موافق نزول باشد زیرا که در بسیاری از سورهای مکیه
تصریح کرده اند که بعضی از آیاتش مدنی است وبالعکس پس ممکن است که در وقت دیگر نازل شده باشد ودر این موضع
دانسته یا ندانسته الحاق کرده باشند چهارم آنکه هرگاه باحادیث صحیحهٔ متواترهٔ خاصه وعامه معلوم شده باشد که این آیه
مخصوص اهل بیت است اگر جهت ربط آیات بر ما معلوم نباشد ضرری ندارد وجواب اعتراضات دیگر ایشان را در کتب مبسوطه
ایراد نموده ام واین رساله گنجایش ذکر آنها ندارد وهرگاه حق تعالی رجس را از ایشان زایل کردانیده باشد باید جمیع افرادش
منتفی کردد خصوصا هرگاه بعد از مبالغه در تطهیر واقع شده باشد که قرینه واضح بر عموم است پس باید از جمیع گناهان
مطهر باشند پس ثابت شد که معصوم اند واگر کویند که دلالت بر عصمت ابدیه نمیکند کوئیم همینکه عصمت فی الجمله بهم
رسید کافیست زیرا که کسی از امت قایل نیست که در بعضی اوقات معصوم بوده اند ودر بعضی نبوده اند واین خرق اجماع
مرکبیست که از ایشان جایز نمیدانند با آنکه هرجا که در قرآن مجید اراده با این صیغه وارد شده مراد از آن حصول بالفعل ودوام
است مثل یُرِیدُ اللهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ وَیُرِیدُ اللهُ اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ وَیُرِیدُونَ اَنْ یُبَدِّلُوا کَلَامَ اللهِ وَیُرِیدُ الشَّیْطَانُ
اَنْ یُضِلَّهُمْ ومثل این بسیار است وهرگاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود ودر رجال ایشان بدلیلی که در عصمت
امام مذکور شد زیرا که باتفاق امت غیر ایشان معصوم نیستند هشتم آیه مباهله است فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ
مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَاَبْنَاءَکُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَی
الْکَاذِبِینَ یعنی پس کسیکه مجادله کند با تو در امر حضرت عیسی بعد از آنچه آمده است بسوی تو از علم پس بگو بیائید تا بخوانیم پسران ما را

وپسران

و پسران شما را و زنان ما را و زنان شما را و جانهای ما را و جانهای شما را پس مباهله کنیم و تضرع کنیم نزد خدا پس بگردانیم
لعنت خدا را بر دروغگویان و احادیث متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان آل عبا نازل شده است
چنانکه صاحب مشکوة و جامع الاصول و غیر ایشان از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد بن ابی وقاص که چون آیه مباهله نازل شد
رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و گفت اللّهم هؤلاء اهل بیتی و ایضا در مشکوة و صحیح مسلم و جامع الاصول
از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول بامدادی بیرون آمد و بر او عبای مویی بود پس حسن آمد و او را داخل عبا کرد پس حسین
آمد و او را داخل عبا کرد پس فاطمه آمد و او را داخل عبا کرد پس علی آمد و او را داخل عبا کرد پس این آیه را خواند حافظ ابونعیم
و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که چون اهل نجران آمدند و حق تعالی این آیه را فرستاد رسول خدا آمد با علی و فاطمه
و حسن و حسین پس با ایشان گفت هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس اهل نجران ابا کردند از ملاعنه و صلح کردند بر جزیه
و صاحب کشاف روایت کرده است که چون حضرت رسول نصاری را دعوت کرد بسوی مباهله گفتند مهلت ده ما را
تا برگردیم و فکری بکنیم و فردا بیائیم چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند بصاحب رای خود که ای عبد المسیح چه مصلحت می
بینی گفت بخدا سوگند که دانستید ای گروه نصاری که محمد پیغمبر مرسل است و در باب عیسی حجت قاطعه برای شما آورد
بخدا سوگند که مباهله نکرده اند هیچ گروهی با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده بماند و کودک ایشان بزرگ شود و اگر مباهله
کنید همین ساعت همه هلاک میشوید و اگر البته الفت با دین خود دارید و میخواهید از آن جدا نشوید پس با او صلح کنید
و ببلاد خود برگردید پس آمدند بنزد رسول و آنحضرت بامدادی بیرون آمده بود و حضرت امام حسین را در بر داشت و دست
حضرت امام حسن را گرفته بود و حضرت فاطمه در پشت سر او میرفت و حضرت امیر المؤمنین از پشت سر فاطمه میرفت و حضرت
رسول با ایشان میفرمود که هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس اسقف نجرانی گفت ای گروه نصاری من می بینم روئی چند را
که اگر خدا خواهد کوهی را از جای خود بکند با این روها میکند پس مباهله مکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین یک نصرانی
نمی ماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای ابو القاسم رای ما بر آن قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین
خود بگذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود که هرگاه ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بوده
باشد برای شما آنچه از برای مسلمانان است پس ابا کردند حضرت فرمود پس با شما جنگ میکنیم گفتند ما را طاقت جنگ عرب
نیست ولیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و ما را از دین خود برنگردانی بشرط آنکه در هر سال دو هزار
حله بدهیم برای جزیه هزار حله را در ماه صفر و هزار حله را در ماه رجب و سی زره عادی تدیم بدهیم پس حضرت با ایشان
بر این نحو صلح نمود و فرمود که بحق خداوندی که جانم در دست قدرت او است هلاک شدن ایشان نزدیک شده بود و اگر اهل نجران
مباهله میکردند همگی مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان آتش میشد و هر آینه خداوند عالمیان
مستاصل میکرد نجران و اهل آن را حتی مرغان بر سر درختان و پیش از آنکه سال بگردد تمام شود جمیع نصاری هلاک
میشدند و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها نقل کرده است پس صاحب کشاف روایت عایشه را ذکر کرده است و در
آخر گفته است که چون حضرت ایشان را داخل عبا کرد گفت انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس و مضمون قصه مباهله متواتر است
میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین و غیر ایشان هر چند در بعضی از خصوصیات اختلاف کرده اند و خلافی
نیست در اینکه مباهله با آل عبا شد و غیر ایشان کسی داخل عبا نبود و علی ای حال دلالت میکند بر حقیت رسول و امامت علی
مرتضی و فضیلت مجموع آل عبا علیهم الف الف الصلوة والتحیة والثناء بوجوه شتی اول آنکه حضرت رسول اکرم وثوق تمام
بر حقیت خود نمیداشت با این جرئت اقدام بر مباهله نمی نمود و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر دعاء سریع التاثیر کسی که ظن
حقیت ایشان داشتند یا احتمال حقیت ایشان میدادند در نمی آورد دوم آنکه خبر داد که اگر با من مباهله کنند عذاب حق
بر شما نازل میشود و مبالغه مینمود در تحقق مباهله اگر جزم بحقیت خود نمیداشت این مبالغه کردن متضمن سعی در اظهار
کذب خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند با آنکه باتفاق جمیع ارباب ملل آنحضرت اعقل عقلاء هر زمان بود سوم آنکه
نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت آنحضرت نداشتند بایست پروا از نفرین آنحضرت و معدودی چند از اهل

بیت آنحضرت نکنند و حفظ رتبهٔ خود را در میان قوم خود بکنند چنانچه برای این معنی اقدام بر حروب مهلکه مینمودند و زنان و
فرزندان و اموال خود را در معرض اسیر و قتل و نهب بدر می‌آوردند و با نسبت مذلت و خواری جزیه را اختیار نکنند چنانچه
آنکه در اکثر اخبار مذکور است که نصاری یکدیگر را منع از مباهله می‌نمودند و مذکور میساختند که حقیت او بر ما ظاهر کردیده
و معلوم شده است که این پیغمبر موعود است و باین سبب از مباهله امتناع نمودند **پنجم** از این قضیهٔ شریفه ظاهر
میشود که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین بعد از حضرت رسالت اشرف خلق خدا و عزیزترین مردم نزد آنحضرت
بوده‌اند چنانچه جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده‌اند
و زمخشری که از همه متعصب‌تر است در کشاف گفته است که اگر کوئی دعوت کردن خصم بر مباهله برای آن بود که ظاهر شود
که او کاذبست یا خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده داشت ضم کردن پسران و زنان جواب کوئیم که ضم کردن
ایشان در مباهله دلالت بر وثوق و اعتماد بر حقیت و زیاده بود از آنکه خود به تنهائی مباهله نماید زیرا که با ضم کردن ایشان
جرات نمود بر آنکه اعزهٔ خود و پارهای جگر خود را و محبوب‌ترین مردم را نزد خود در معرض نفرین و هلاکت در آورد و اکتفا ننمود
بخود به تنهائی و دلالت کرد بر آنکه اعتماد تمام بر دروغ کو بودن خصم خود داشت که خواست خصم او با اعزه و احبه‌اش هلاک
شوند و مخصوص کردانید برای مباهله پسران و زنان را زیرا که ایشان عزیزترین اهل‌اند و بدل نزدیکتر می‌چسبند و بسا
باشد که آدمی خود را در معرض هلاک در می‌آورد برای آنکه آسیبی بایشان نرسد و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود
میبرده‌اند که نگریزند و باین جهة خدا تعالی در آیه مباهله ایشان را بر نفس خود مقدم داشته تا اعلام نماید که ایشان بر
جان مقدم‌اند پس بعد از این گفته است که آیت دلیلی است که از آن قوی‌تر دلیلی نمیباشد بر فضیلت اصحاب عبا تمام شد کلام
زمخشری پس کوئیم هرگاه معلوم شد که ایشان احب و اعز خلق بوده‌اند نزد آنحضرت پس باید بهترین خلق باشند در آن زمان
و بعد از آن حضرت چه بر هر عاقل مثل این ظاهر است که محبت آنحضرت از باب دیگران از جهت روابط بشریت نبود بلکه هر که
نزد خدا محبوب‌تر بود آنحضرت او را بیشتر دوست میداشت و چون چنین نباشد و حال آنکه در آیات و اخبار بسیار مذمت محبت
اولاد و آباء و عشایر بدون محبت دینی وارد شده است ایضا از سیرت آنحضرت معلوم بود که خویشان نزدیک را از خود
دور میکرد بسبب آنکه دوست خدا نبودند و دوران را رعایت میکرد بجهة آنکه خدا ایشان را دوست میداشت مانند سلمان
و مقداد و احزاب ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین در وصف آنحضرت فرموده است و والی فیک الابعدین و عادی
فیک الاقربین و هرگاه ایشان محبوب‌ترین خلق باشند نزد خدا و بهترین امت باشند تقدیم دیگران بر ایشان عقلا قبیح
خواهد بود **ششم** فخر رازی که از اعاظم علمای اهل سنت است و بتعصب مشهور است گفته است که شیعه از این آیه
استدلال میکنند که علی بن ابی طالب از جمیع پیغمبران بغیر از پیغمبر آخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه افضل است زیرا که حق
فرموده است بخوانیم نفسهای خود را و نفسهای شما را و مراد از نفسها نفس محمد نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت میکند
و آدمی خود را نمیخواند پس باید مراد دیگری باشد و باتفاق مخالف و موالف غیر از زنان و پسران کسی که با نفسنا تعبیر کرده
باشند بغیر علی بن ابی طالب نبود پس معلوم شد که حق تعالی نفس علی را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی میان دو نفس
محالست پس باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول که حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولیست از حمل بر ابعد
و اقرب مجازات استوی در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است مگر آنچه بدلیل بدر رود و آنچه باجماع بیرون رفته است
پیغمبریست که علی با او شریک نیست پس باید که در کمالات دیگر شریک باشد و از جملهٔ کمالات حضرت رسول آنست که او افضل
است از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل از اینها باشد و بعد از آنکه دلیل را بتفصیل تمام نقل
کرده است جواب گفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است که محمد افضل از علی است اجماع منعقد است بر آنکه پیغمبران
افضل‌اند از غیر پیغمبران و در باب افضلیت بر صحابه جوابی نگفته است زیرا که در اینجا جوابی نداشته است و جوابی که در باب
پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارند و میگویند اگر گوید که اهل سنت اجماع
کرده‌اند اجماع ایشان بتنهائی چه اعتبار دارد و اگر میگویند که جمیع امت اجماع کرده مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا

که اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست که حضرت امیر و سایر ائمه افضل اند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه متواتره
از ائمه خود در این باب روایت کرده اند و سایر مقدمات از بس که وضوح داشته است این فاضل که امام المشککین میگویند
او را تصرف در آن نتوانسته است کردن پس امامت حضرت امیر بهمین دلیل ثابت شد زیرا که از جملهٔ کمالات آنحضرت رسول امامت
و وجوب اطاعتست و آن غیر پیغمبریست پس باید آنحضرت امام باشد ایضاً افضل بودن از سایر انبیاء لازم دارد اعلائیت
امامت را قطع نظر از آنکه ترجیح مرجوح قبیح است و اگر معاند متعصبی مناقشه کند و گوید ممکنست دعوت نفس مراد باشد
مجازا و مجازی از مجاز دیگر اولی نیست بچند وجه جواب میتوان گفت و ما در این رساله بدو جواب اکتفا مینمائیم اول آنکه
مجاز در اطلاق نفس شایع تر از مجاز دیگر است و در میان عرب و عجم شایع است که میگویند که تو بمنزلهٔ جان منی و در خصوص
حضرت امیر این معنی در روایات بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه منقولست که حضرت
رسول بحضرت امیر المؤمنین گفت أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است
که گفت علی بمنزلهٔ سر منست از بدن من و بروایت دیگر بمنزلهٔ روح منست از بدن من بگروهی از منافقان خطاب کرد که نماز
کنید و زکوة بدهید یا آنکه میفرستم بسوی شما مردی را که بمنزلهٔ نفس منست یعنی علی و از این باب احادیث بسیار است و اینها همه
قرینهٔ این مجاز است دوم آنکه این آیهٔ کریمه بر هر احتمالی دلالت میکند بر فضیلت و امامت آنحضرت زیرا که ندع که حکی
بصیغهٔ متکلم مع الغیر فرموده است یا باعتبار دخول مخاطبانست یا از برای تعظیم است که در این مقامات شایع است یا از برای
داخل بودن امتست و بنا بر دو احتمال اخیر تقدیر کلام این خواهد بود که ندع ابناءنا و ندع ابناءکم و شك نیست در آنکه
احتمال اول اظهر احتمالاتست و این نیز دو احتمال دارد اول آنکه مراد آن باشد که بخوانیم هر یك از ما و شما فرزندان و زنان و نفس خود را
دوم آنکه هر یك از ما و شما ابناء و نساء و انفس جانبین را بخوانیم و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران تصریح بآن
نموده اند و اگر چه اکثر وجوه دخلی بما نحن فیه ندارد اما از برای استیفای احتمالات مذکور شد و اما جمعیت ابناء و نساء
و انفس محتمل است که از برای تعظیم باشد یا از برای دخول امت یا از برای مخاطبین که تقدیر کلام این باشد که ندع ابناءنا و ابناءکم
که اعادهٔ ابناء از برای رعایت لفظی باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بدون اعادهٔ جار مرجوح است بنابر اهل عربیت یا احتیاط
آن باشد که ابتداء نظر بظاهر حال محتمل بود که اینها صلاحیت دارند که در مباهله داخل باشند از هر صنف جماعتی و چون تا قبل
کسی را که صلاحیت این امر داشته باشد بغیر ایشان این جماعت را آورده اند و تعیین خصوص انجماعت قبل از تحقق مباهله ضرور
نبود و هم چنین جمعیت ضمیر ابناءنا و نساءنا و انفسنا همه احتمالات را دارد بغیر احتمال سیم و آن در اول نیز در نهایت
بعد است زیرا که معلوم است که دعوت هر یك مخصوص جماعت خود بود پس میگوئیم که اگر جمعیت برای تعظیم باشد و مراد نفس آن
شخص باشد که متصدی مباهله شده است و معلوم است که متصدی مباهله از این جانب حضرت رسول بود و باتفاق روایات
و اقوال حضرت امیر المؤمنین در مباهله داخل بود پس دخول آنحضرت بصورت خواهد بود و نصاری میتوانستند گفت که چرا او را
آورده و حال آنکه در شرط ما داخل نبود مگر آنکه گویند که آنحضرت از برای شدت اختصاص و تناسب بمنزلهٔ نفس او بود و گویا هر دو
بمنزلهٔ یك شخص بودند لهذا او را آورد و این وجه با آنکه در این مقام نهایت بعد دارد در مطلوب ما داخل خواهد بود و ضرر
با ایشان نمیرساند خواهد داشت اما وجه دوم میگوئیم که اگر امت با صحابه داخل در مباهله بودند چرا اقلا هر که حاضر بود از
ایشان در مباهله حاضر نساخت مگر آنکه گوئیم حاضر کردن جمیع موجب غوغای عام و اختلاط اصوات میگردید و موهم آن
بود که اعتماد بر حقیت خود ندارد که این گروه انبوه را با خود آورده است که ما را بکثرت ایشان و شوکت خود بترسانند
یا در این باب اعتماد بدعای مردم کرده است چون خود حاضر شد که قایم مقام همه بود و اولی بنفس بود نسبت بهمه و امیر المؤمنین
را آورد از برای آنکه امام و پیشوا و مقتدای ایشان بود ایضا ابنای پیغمبر ابنای او بودند و فاطمه چنانچه دختر
پیغمبر بود زوجهٔ او بود پس باین اسباب آنحضرت را از میان سایر امت خود و صحابه اختصاص باین امر داد و هر دو از جانب
خود و سایر امت بمباهله حاضر شدند چنانچه آنجماعت نیز سر کردهٔ جمیع نصاری بودند و از جانب همه حاضر شده بودند پس
این وجه نیز اصرح خواهد بود در مقصود ما و اقوی خواهد بود در اثبات مطلوب ما و هم چنین وجه رابع نیز دلالت بر خلافت و فضل

آنحضرت

آنحضرت میکند بسبب آنکه هرگاه در میان جمیع امت و صحابه کسیکه اهلیت دخول در مباهله داشته باشد بغیر آنحضرت و
زوجه و اولاد آنحضرت نبوده باشد همین دلیل خواهد بود بر آنکه غیر ایشان صلاحیت امامت ندارند بوجهی که مذکور شد پس
منع ایشان معنی اول را فایده بایشان نمیرساند با آنکه این معنی مؤید باخبار معتبره جانبین بوده باشد چنانچه دانستی و اگر
گویند حمل بر اقرب مجازات و قرب معنی متعین است که معنی دیگر شایع نباشد و این معلوم است که این معنی را در مقام اظهار
نهایت محبت و اختصاص بسیار استعمال مینمایند جواب گوئیم که هرچند آن احادیث که سابقا بآن اشاره کردیم اکثر دلالت
میکند بر آنکه محض همین معنی مراد نیست اما ما را منافاتی در این ضرور نیست و از برای اثبات امامت و احق بودن بخلافت
که مطلب اصلی ما است در این مقام حصول این معنی کافیست بتقریبی که مکرر مذکور شد هفتم وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ
یعنی و ضبط میکند و حفظ مینماید آیات قرآنی و حقایق ربانی را گوشی که حفظ کننده و نگاه دارنده است خاصه و عامه
بطریق مستفیضه روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شد چنانچه ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم
در حلیه و واحدی در اسباب نزول و طبری در خصایص و راغب اصفهانی در محاضرات و ابن مغازلی در مناقب و ابن
مردویه در مناقب و اکثر محدثان و مفسران خاصه و عامه از حضرت امیر المؤمنین ع و ابن عباس و بریده اسلمی و ضحاک و
جماعت بسیار روایت کرده اند و بعضی باین لفظ است که حضرت امیر المؤمنین ع گفت که رسول خدا ص مرا در بر گرفت و
گفت امر کرده است مرا پروردگار من که ترا بخود نزدیک گردانم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازم است که اطاعت
پروردگار خود نمایم در حق تو و ترا سزاوار است که حفظ نمائی و فراموش نکنی پس این آیه نازل شد و بروایت دیگر فرمود
که چون این آیه نازل شد حضرت رسول ص فرمود که از خدا سؤال کردم که این را گوشهای تو گرداند و خدا مستجاب کرد
دعای مرا پس حضرت امیر ع فرمود که بعد از آن انچه از آنحضرت شنیدم هرگز فراموش نکردم چون تواند بود که فراموش کنم
بعد از دعای آنحضرت زمخشری و فخر رازی با نهایت تعصب ایشان این روایت را نقل کرده اند و زمخشری در کشاف
گفته است که مراد باذن واعیه گوشی است که از شأن او این باشد که هرچه را بشنود حفظ کند و ضایع نگرداند بترک
عمل بآن پس این روایت خبر را روایت کرده است که اگر گوئی که چرا خدا اذن را بلفظ مفرد و نکره ادا کرده است جواب
گوئیم که از برای اشعار بآنست که حفظ کننده بسیار کم است و سرزنشی است مردم را بر این امر و از برای دلالت بر آنستکه
یک گوش که حفظ کند بس است و نزد خدا بمنزله گروه بسیار است و پروائی نیست بجماعت دیگر هرچند تمام عالم را پر کند تمام
شد کلام زمخشری و حق تعالی بر قلم او جاری کرده و اعتراف کرده است که فایده بعثت و نزول آیات در خصوص حضرت امیر
المؤمنین ع بعمل آمده است و اوست حافظ علوم الهی چون تواند بود که او محکوم حکم جاهلی چند باشد که در همه احکام
محتاج او بودند و از او استفسار مینمودند و حق تعالی فرموده است هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ با سایر
آیات و ادله که سابقا مذکور شد و مؤید آنکه آنحضرت اعلم ناس بود بلفظ و معنی قرآن آنکه ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه
از ابن سعد روایت کرده است که حضرت امیر ع فرمود بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشده مگر آنکه میدانم در چه امر نازل شده
و در کجا نازل شده است و بر کی نازل شده است بدرستیکه عطا کرده است مرا پروردگار من دلی فهمنده و زبانی گویا
ایضا گفته است که ابن سعد و دیگران روایت کرده اند از ابی الطفیل که علی ع فرمود که سؤال کنید مرا از کتاب خدا بدرستیکه هیچ
آیه نیست مگر آنکه میدانم که در شب نازل شده یا در روز و یا در صحرا نازل شده یا در کوه و گفته است ابن ابی داود از محمد بن
سیرین روایت کرده است که چون حضرت رسول ص بعالم قدس ارتحال نمود علی ع از بیعت ابوبکر حاضر نشد و فرمود که سوگند یاد
کرده ام که ردا بر دوش نیندازم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس میگویند که جمیع قرآن را بترتیبی که نازل شده بود جمع کرد ابن
سیرین میگفت چه بود اگر آن قرآن را می یافتیم که علم در آنجا هست و روایت کرده است طبری از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول
خدا که علی با قرآن است و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند ایضا روایت کرده است که
حضرت رسول ص در مرض موت خود فرمود ایها الناس نزدیکست که روح مرا بزودی قبض نمایند و مرا از میان شما ببرند و بتحقیق
با شما سخن میگویم و عذر خود را بر شما تمام میکنم بدرستیکه من در میان شما میگذارم کتاب پروردگار خود را و عترت خود را

که اهل بیت مسند پس دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت این علی با قرآنست و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض
کوثر بر من وارد شوند پس از ایشان سؤال کنم که چگونه رعایت من در حق آنها کرده اید مؤلف گوید که هرگاه چنین متعصبی که
در اکثر احادیث متواتره قدح کرده است از نهایت تعصب این احادیث را نقل کرده و رد نکرده است همین بس است از برای
علم بامامت و خلافت آنحضرت هرگاه در هنگام رحلت حضرت رسول فرماید که من میروم و بعوض خود دو چیز در میان
شما میگذارم پس دست حضرت امیر را گیرد و فرماید که این با قرآنست و از یکدیگر جدا نمیشوند صریح است در آنکه لفظ
و معنی قرآن با اوست و مفسر قرآن اوست و قرآن شهادت بر حقیت او میدهد و متابعت قرآن بدون متابعت او روا نیست
و بعد از آن بر سبیل تاکید فرماید که در قیامت از ایشان سؤال خواهم کرد که چگونه رعایت ایشان کرده اید هر عاقل که در این
حدیث تامل نماید و تعصب نورزد میداند که این نص صریح است بر خلافت قطع نظر از آنکه اعلمیت ثابت میشود و آن
کافی است از برای اولویت بامامت دیگر إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ وُدًّا یعنی آنانکه ایمان آورده اند
و عملهای شایسته کرده اند بزودی قرار میدهد از برای ایشان خداوند مهربان دوستی را و ثعلبی گفته است که یعنی ایشان را
دوست میدارد و دوستی ایشان را در دل بندگان مؤمن می اندازد از اهل آسمانها و زمینها پس بسند خود روایت کرده از
براء بن عازب که رسول خدا خطاب کرد با علی که بگو خداوندا بگردان از برای من در نزد خود عهدی و بگردان از برای من
در سینهای مؤمنان محبت و مودتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حافظ ابو نعیم همین روایت را در کتاب ما نزل من القرآن
فی علی بسندهای خود از براء بن عازب روایت کرده است ایضا بسند خود از ضحاک از ابن عباس روایت کرده است که این آیه
در شان حضرت امیر نازل شده یعنی محبت او را در دلهای مؤمنان می افکند ایضا روایت کرده است که رسول خدا با علی گفت
که سر بلند کن و از پروردگار خود سؤال کن تا عطا کند تو را آنچه سؤال کنی پس علی دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا
بگردان از برای من نزد خود دوستی پس جبرئیل این آیه را آورد ایضا ابن خبر از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه
که یعنی محبت علی در دل هر مؤمنی هست و از محمد بن حنفیه روایت کرده است که یعنی هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او محبت علی
هست ایضا از ابن عباس روایت کرده است که ما در مکه بودیم حضرت رسول خدا دست علی را گرفت پس چهار رکعت نماز
کرد در کوه بد و پس سر بسوی آسمان بلند کرد و علی را گفت که دستها را بسوی آسمان بلند کن و دعا کن و هر چه خواهی سؤال
کن که تو عطا میکند پس علی دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی
و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حضرت رسول آیه را بر اصحاب خود خواند ایشان از این
واقعه تعجب بسیار کردند حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع است ربعی در شان ما اهل بیت مخصوص نازل
شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما و ربعی در باب حلال و حرام است و ربعی در باب فرایض و احکام است بدرستیکه
حق تعالی بهترین آیات قرآن را در شان علی و مدح او فرستاده است و نزول این آیه در شان آنحضرت اکثر محدثین و مفسرین
روایت کرده اند مانند نیشابوری در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه در مناقب و سجستانی در غریب القرآن و طبری در
خصایص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب خود و اینکه ذکر شد قطع نظر از احادیث مستفیضهٔ شیعه که در این باب
وارد شده است و ما در این رساله آنها را ایراد نمی نمائیم و معلوم است که این مودتی که بعد از دعای آنحضرت نازل شده
باشد و مخصوص او بوده باشد غیر آن مودتی است که سایر مؤمنان با یکدیگر دارند بلکه محبتی است که جزو ایمان است و بر آن
آن نفی و نفاق حاصل میشود و آن از لوازم امامت است ایضا حق تعالی جمع معرف بلام است و افادهٔ عموم میکند پس دلالت
بر عصمت آنحضرت میکند و عصمت ملزوم امامت است ایضا اگر العیاذ بالله او فسقی یا در میشد بغض او لازم بود و
انجه وان منا[illegible]وب دوست و مؤید آنکه مراد مودت عامهٔ مؤمنان نیست و محبتی است که از ارکان دین و ایمان است بلکه
مراد است که او را منزلتی عطا کن که تا بجهت محبت او بر همهٔ مؤمنان واجب باشد محبت و دلیل ایمان ایشان باشد آنستکه
در مشکوة از صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که دوست نمیدارد علی را منافقی
و دشمن نمیدارد او را مؤمنی ایضا از ... روایت کرده است که حضرت رسول خدا فرمود که هر که علی را دشمن دارد مرا

دشنام داده است و ابن عبد البر در استیعاب گفته است که طایفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول با حضرت
امیر گفت دوست نمیدارد ترا مگر مومن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و حضرت امیر خود فرمود بخدا سوگند که
عهد کرد پیغمبر امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مومن و دشمن ندارد مرا مگر منافق و حضرت فرمود که هر که دوست
دارد علی را بتحقیق که مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هر که علی را
آزار کند بتحقیق که مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند بتحقیق که خدا را آزار کرده است و از جابر روایت کرده است که
ما نمیشناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول مگر ببغض علی تا اینجا احادیث ابن عبد البر بود و در جامع الاصول
از صحیح ترمدی روایت کرده است از حضرت امیر که حضرت رسول دست حسن و حسین را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست
دارد و این دو تا را دوست دارد و پدر ایشان را و مادر ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در درجه من در روز قیامت
ایضا از صحیح ترمدی از ابی دجانه روایت کرده است که گفت ما گروه انصار میشناختیم منافقان را ببغض علی و در حدیث
صحیح ترمدی از ام سلمه روایت کرده است ایضا از صحیح مسلم و ترمدی و نسائی روایت کرده است که حضرت امیر گفت
سوگند یاد میکنم بان خداوندی که دانه را شکافته است و گیاه را رویانیده و خلایق را آفریده که عهد کرد نبی امی
بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مومن و دشمن نمیدارد مرا مگر منافق و ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت
رسول روایت کرده است که چون عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر کرد حضرت فرمود که مرا آزار کردی عمرو گفت پناه میبرم
بخدا از آنکه ترا آزار کنم حضرت فرمود که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است ایضا ابن حجر روایت کرده است که
بریده با حضرت امیر بیمن رفته بود چون برگشت با صحابه خود گفت که حضرت امیر جاریه را از خمس تصرف کرد منافقان
صحابه با او گفتند این را بحضرت رسول بگو شاید علی از چشم او بیفتد حضرت رسول این سخنان را از پس در شنید پس
غضبناک شد و بیرون آمد و فرمود که چه باعث شده است جمعی را که با علی دشمنی میکنند یا عیب او میکنند هر که
علی را دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است علی از من است
و من از اویم و او از طینت من خلق شده و من از طینت ابرهیم خلق شده ام و من بهترم از ابرهیم پس این آیه را خواند ذُرِّيَّةً
بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ای بریده مگر نمیدانی که حق علی در خمس زیاده از آن جاریه است که او برداشته است
و این مضمون را در جامع الاصول از صحیح ترمدی و بخاری روایت کرده است ایضا ابن حجر و ابن اثیر و ترمدی و صاحب مشکوة
و دیگران بطرق بسیار از حضرت رسول روایت کرده اند که حضرت فرمود بدرستیکه خدا مرا امر کرده است بمحبت چهار
کس علی و سلمان و ابوذر و مقداد رضی الله عنهم معلوم است که محبت آن سه نفر برای آن بود که در هیچ حال از حضرت
امیر جدا نشدند ایضا ابن حجر بچند سند از حضرت رسول روایت کرده است که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است
ایضا از آنحضرت روایت کرده است که هر که علی را سب کند مرا سب کرده است ایضا از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول
فرمود که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست دارد خدا را دوست داشته است و هر که
علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته است ایضا از انس روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که عنوان صحیفه اعمال مومن محبت علی است ایضا از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علی فرمود که در یکی
از باغهای مدینه در خواب بودم حضرت رسول مرا بیدار کرد و گفت تو برادر منی و پدر فرزندان منی و بعد از من بر سنت من جنگ
خواهی کرد هر که در عهد من بمیرد او در گنج بهشت است و هر که بر عهد تو بمیرد وفا بعهد خود کرده است و هر که بعد از مرگ تو بمحبت
تو بمیرد حق تعالی ختم او را با من و ایمان بکند مادام که آفتاب بطلوع و غروب کند و احادیث بسیار وارد شده است که اگر مردم
جمع میشدند بر محبت علی بن ابی طالب حق تعالی جهنم را خلق نمیکرد و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگر از مخالفین روایت کرده اند
از ابن عمر از حضرت رسول که محبت علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیرساند سیئه و بغض علی سیئه ایست که نفع نمی بخشد با آن حسنه
و ایضا از آنحضرت روایت کرده اند که محبت علی گناهان را میخورد چنانکه آتش هیمه را میخورد و هروی در غریبین روایت کرده است
از عباده بن الصامت که گفت ما امتحان میکردیم اولاد خود را بمحبت علی بن ابی طالب پس هر یک را که میدیدیم که آنحضرت را دوست

نمیدارد

نمیدارد و مبدأ تسنیم که حلال‌زاده نیست و اخبار در این باب از طرق مخالف و موالف فوق حد و احصاء است و از سیاق
اخبار بر هر عاقل بصیر و عالم خبیر معلوم است که مراد از این اخبار یا امامت است یا مرتبه‌ای که فوق امامت باشد و لازم دارد
امامت را زیرا که ممتاز بودن شخصی در میان امت یا آنکه محبتش علامت ایمان و حلال‌زادگی و سعادت ابدی و دخول بهشت
جاودانی و محبت او محبت خدا و رسول باشد و دشمنی او علامت نفاق و حرام‌زادگی و شقاوت ابدی و دخول جهنم
و دشمنی خدا و رسول باشد متصور نمی‌تواند بود مگر آنکه پیشوای خلیفهٔ خدا و جانشین رسول باشد و ولایت جزو ایمان
و اسلام باشد و بلکه مستلزم حصول ارکان اسلام و ایمان باشد و این معنی بدون مرتبهٔ جلیلهٔ امامت که تالی مرتبه نبوت کبری است
متصور نیست و سایر مؤمنان هر چند محبت ایشان از جهت ایمان موروث ثواب است و آن محبت بایمان بر می‌گردد اما چنان
نیست که محبت ایشان فی نفسه واجب و مستلزم حصول ایمان باشد و بغض ایشان نه از جهت معصیت اگر چه بد است اما
نهایتش این است که اگر اظهار کنند گناه کبیره باشد اما موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عذاب ابدی نیست پس
معلوم شد که ولایت آنحضرت تالی شهادتین است و هم چنانچه به انکار توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر می‌روند
به انکار ولایت بلکه ترک محبت آنحضرت از ایمان بلکه از اسلام بدر می‌روند اگر کسی گوید بنا بر آنچه گفتی لازم آید که رتبهٔ
آنحضرت بالاتر از رتبهٔ نبوت باشد زیرا که اگر چه انکار نبوت مستلزم دخول نار می‌شود اما اقرار به آن مستلزم حصول
ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوئیم که هر چند اقرار به نبوت افضل است و آن اصل است اما چون اقرار به امامت
لازم دارد اقرار به نبوت را و اقرار به نبوت لازم ندارد اقرار به امامت را و اقرار به امامت از جملهٔ اجزای ایمان است از این جهت
اقرار به امامت موجب نجات است و اقرار به نبوت به تنهائی موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم تحقق عام است
و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثلاً هر جا که حیوان هست لازم نیست که انسان باشد و هر جا که انسان هست
البته حیوان هست چنانچه اقرار به کلمهٔ توحید اشرف است از اقرار به رسالت اما لازم ندارد اقرار به رسالت را و اقرار به رسالت
لازم دارد اقرار به وجود صانع و توحید او را و اقرار به هر دو به تنهائی موجب نجات نیست تا اقرار به امامت با آنها ضم نشود
و اقرار به امامت امیرالمؤمنین و ولایت او و متابعت او لازم دارد اقرار به شهادتین را و اقرار به سایر ائمه را و اقرار به معاد و سایر
ضروریات دین را زیرا که او مکمل ایمان عالمیان است و به بیان او همه اجزاء ایمان بر خلق ظاهر گردید بعد از این جهت ولایت آنحضرت
موجب نجات و رفع درجات و خلاص از عقوبات است بآن و لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها و لکن
البر من اتقی و اتوا البیوت من ابوابها و اتقوا الله لعلکم تفلحون یعنی نیست نیکی با آنکه بروید به خانه‌ها و داخل آنها شوید
از پشت آنها و لیکن نیکوکار کسی است که پرهیزکاری نماید و داخل شود خانه‌ها را از درهای آنها و بپرهیزید از خدا و عذاب
او شاید رستگار گردید محققان و مفسران گفته‌اند که مراد آنست که امور دنیا و عقبی را از راهش باید طلب کرد و علوم و
حکمت را از معدنش اخذ باید نمود و راه علم و درگاه آن ائمه‌اند چنانکه از حضرت امام محمد باقر منقول است که آل محمد ابواب خدایند
و وسیلهٔ اویند و دعوت کنندگان و کشندگانند بسوی بهشت و دلالت کنندگانند بر راه بهشت تا روز قیامت مؤید
این معنی است آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و در
مشکوة از ترمذی روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود انا دار الحکمة و علی بابها و در استیعاب روایت کرده‌اند انا مدینة
العلم و علی بابها من اراد العلم فلیأت من بابه و در مناقب خوارزمی مثل این را روایت کرده‌اند و مضمونش آنست که منم
شهر علم و حکمت و علی درگاه آنست پس هر که علم خواهد باید بسوی درگاه بیاید و این حدیث متواتر است و شک در این
حدیث راهی بغیر تعصب و شقاوت ندارد و به مقتضای این آیه کریمه باید برای طلب علم و آنچه موقوف بر علم است بسوی آنحضرت
بیاید و عمدهٔ احتیاج به امام از جهت تحصیل علم و معرفت به امری چند است از قضایا و احکام که اجرای آنها موقوف بر علم است
پس معلوم شد که با وجود بودن آنحضرت در میان قوم امامت دیگران عین خطا است و بدانکه این حدیث یک دلیل است از
دلایل اعلم بودن آنحضرت و اعلمیت آنسرور از آفتاب مشهورتر است ابن عبدالبر که از اعاظم علمای مخالفین است در کتاب استیعاب
گفته است که حضرت رسول در حق صحابه گفت اقضاهم علی بن ابی طالب یعنی داناترین صحابه به علم قضا و حکم در میان

مردم انحضرتست وکسی تا در جمیع علوم ماهر نباشد مهارت در این امر نمیباشد واورا ایضاً از ابن عباس روایت کرده است
که عمر گفت اعلم ما بقضا علی است وگفته است که از عطا پرسیدند که آیا در اصحاب محمد کسی از علی دانا تر بود گفت نه والله
کسی را از او داناتر نمیدانم وعطا از اکابر علما ومحدثین ایشانست ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که گفت بخدا سوگند
که داده شده بود بعلی نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یکعشر باقی با سایر مردم شریک بود واز سعید بن مسیب
روایت کرده است که عمر پناه میبرد بخدا از مسئله مشکلی که اورا ضرور شود و علی حاضر نباشد ومکرر میگفت که اگر علی
نبود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفانست در کتاب اربعین گفته است از جانب شیعه که علی اعلم صحابه است اما
اجمالا برای آنکه هیچکس را نزاعی نیست درآنکه در اصل خلقت در غایت ذکا و فطانت واستعداد علم و غایت حرص در طلب علم بود
ورسول افضل فضلا واعلم علما در نهایت حرص در تربیت وارشاد او بود وعلی در طفولیت در حجره تربیت او بود ودر بزرگی
دائما با او بود ودر همه اوقات پیش او میرفت واورا هرگز از خدمت ومانعی نبود ومعلوم است که چنین شاگردی در خدمت
چنین استادی با چنین خصوصیات احوال بانتهاء معارج فضل وکمال میرسد واما ابو بکر در بزرگی بخدمت انحضرت
رسید ودر آنوقت هم شبانه روزی یکمرتبه میرسید واکثر اینها نیز زمانی بیشتر در خدمت نبود ومشهور است که العلم فی الصغر
کالنقش فی الحجر والعلم فی الکبر کالنقش فی المدر یعنی علم در کودکی مانند نقش بر سنگ است که بر طرف نمیشود وعلم در بزرگی
مانند نقش بر کلوخ است که باندک سببی زایل میگردد پس از این مجمل ثابت شد که علی اعلم است مؤلف گوید که موید این
مطلب که او از جانب شیعه تقریر کرده است آنست که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت امیر گفت
که بودم در خدمت حضرت رسول که هرگاه سؤال میکردم از حضرت رسول عطا میکرد یعنی جواب میفرمود واگر ساکت میشدم
ابتدا میفرمود وایضاً از صحیح نسائی روایت کرده است که علی گفت که مرا نسبت بحضرت رسول منزلتی بود که احدی از خلایق را
آن منزلت نبود میرفتم در سحر یا بند یعنی نزدیک صبح بدر خانه آنحضرت ومیگفتم السلام علیک یا نبی اگر تنحنح میکرد برمیگشتم والا
داخل میشدم ودر مشکوة روایت کرده است از صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت حضرت رسول حضرت امیر را بجنگی فرستاد
دیدم که دستهای مبارک را بسوی آسمان بلند کرده بود ودعا میکرد که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن نمائی واز این نوع
احادیث که دلالت بر کثرت ملاقات وشدت اختصاص آن دو بزرگوار با یکدیگر وشدت اهتمام حضرت رسول در تربیت حضرت
امیر میکند بسیار است پس فخر گفته است واما تفصیل از چند دلیل میشود اول وتعیها اذن واعیه که در شان علی نازل شده
وهرگاه مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود بزیادتی علم دلیل دوم آنکه حضرت رسول فرمود که اقضاکم علی وقضا
محتاج است بجمیع علوم پس هرگاه او در قضا بر همه کس راجح باشد در همه علوم بر همه فایق خواهد بود سیم آنکه عمر چندین
مرتبه در حکم غلط نمود و انحضرت او را هدایت فرمود واز این باب چند قضیه را داند نمود که ذکر آنها موجب تطویل است پس گفته
است وامثال این قضایا وخطایا غیر علی را بسیار بود واز انحضرت هرگز مثل اینها اتفاق نیفتاد چهارم آنکه انحضرت خود
فرمود بخدا سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهیا شود ومسند حکومت برای من آماده کرده شود هر آینه حکم کنم برای اهل تورات
بتوریة ایشان ومیان اهل انجیل بانجیل ایشان ومیان اهل زبور بزبور ایشان ومیان اهل فرقان بفرقان ایشان والله که هیچ آیه
نازل نشده در صحرا ودریا ودشت وکوه و آسمان وزمین ودر شب وروز مگر آنکه همه را میدانم که در شان کی آمده وبرای چه
آمده پنجم آنکه افضل علوم علم اصول دین ومعرفت خداست وخطب وکلمات انحضرت مشتمل است بر اسرار توحید وعدل
ونبوت وقضا وقدر واحوال معاد نقد که در کلام هیچیک از صحابه شمه از آن یافت نمیشود ایضاً همه فرقه متکلمین منسوبند
باو در این علم اما شیعه انتساب ایشان بانحضرت ظاهر است واما خوارج با کمال دوری که از او دارند همه پیرو اکابر خود اند
وایشان شاگردان اویند پس ثابت شد که همه فرقهای متکلمین که افضل فرق اسلامند شاگرد اویند واما علم تفسیر ابن عباس
که رئیس مفسرانست شاگرد انحضرتست واما علم فقه در این علم بدرجه رسیده بود که پیغمبر در شان او فرموده اقضاکم
علی واز انجمله علم فصاحتست ومعلوم است که هیچیک از فصحا نیست که بعد از او بوده باندکی از درجه او رسیده اند واز انجمله
علم نحو است ومعلوم است که ابو الاسود مدون این علم بارشاد او بوده وبنای این علم نموده واز انجمله علم تصفیه باطن است ومعلوم که

که نسبت

که نسبت این علم با و منتهی است پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر او اوستاد همه عالم است در همه صفات رضیه و مقامات شریفه و چون ثابت شد که او اعلم است از همه عالم پس واجبست که افضل باشد از همه عالم چنانچه حق تعالی فرموده است هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ایضاً فرموده است يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ مؤلف گوید پس از این دو آیه کریمه با سایر آیاتی که گذشت معلوم شد که مناط شرف و کمال و رفع درجات با ایمان و علم است و زیادتی آنحضرت در این دو صفت معلوم شد و بعد از این نیز بوضوح خواهد پیوست **دوازدهم** فَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی اگر عایشه و حفصه معاونت یکدیگر کنند در ایذاء و آزار رسول پس خدا یاور اوست و جبریل و صالح مومنان یعنی شایسته ایشان خاصه و عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که صالح مومنین امیر المؤمنین است در شواهد التنزیل از حضرت باقر روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول دست علی را گرفت و گفت ایها الناس اینست صالح مومنین و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه در مناقب از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که صالح مومنان علی است و فخر رازی در اربعین گفته است که مفسران گفته اند که صالح مومنان علی بن ابی طالب است و مراد بمولا اینجا یاور است زیرا که معنی که مشترک باشد میان خدا و جبرئیل و صالح مومنین بغیر از این نمیتواند بود پس این آیه دلالت میکند بر فضیلت آنحضرت بدو وجه اول آنکه لفظ هو دلالت بر حصر میکند پس معنی آن این خواهد بود که محمد را یاوری نیست بغیر خدا و جبرئیل و صالح مومنین یعنی علی و معلوم است که نصرت محمد اعظم مراتب طاعاتست دوم آنکه ابتدا اگر خدا بذکر خود و بعد از آن جبرئیل را ذکر کرد و بعد از آن علی را ذکر کرد و این منصبی است بسیار بلند تمام شد کلام رازی و گوئیم از جهت دیگر نیز دلالت بر فضل آنحضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مومنین در آن زمان منحصر در آنحضرت بود و این خود معلوم است که صلحاء دیگر در میان صحابه بودند پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد بود یا صلاحیت امامت یا صلاح در هر امری از امور و هر کدام از جمله اینها باشد مثبت و این معنی نهایت وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب تنزل کنیم در اثبات فضل آنحضرت بر سایر صحابه شکی نیست **سیزدهم** أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ یعنی آیا میگردانید آب دادن حاجیان را از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسیکه ایمان آورده است بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا مساوی نیستند ایشان در فضل و خدا هدایت نمیکند براه بهشت گروه ستمکاران آنها که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند بدار اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بمالهای خود و جانهای خود بزرگتر است درجه ایشان نزد خدا و ایشانند رستگاران و رسیده اند بمقصود خود بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیات در شان حضرت امیر نازل شده حتی صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی با نهایت تعصب انکار نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است از حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب قرظی که این آیات نازل شده در باب علی بن ابی طالب و عباس و طلحه بن شیبه در هنگامیکه ایشان مفاخرت میکردند طلحه گفت من صاحب خانه کعبه ام و کلیدش در دست من است و اگر خواهم شب در میان کعبه میتوانم خوابید و عباس گفت زمزم و آب دادن حاجیان با منست و اگر خواهم در مسجد میخوابم حضرت امیر گفت نمیدانم شما چه میگوئید من شش ماه پیش از همه کس رو بقبله نماز میکردم و در راه خدا جهاد میکردم پس این آیه نازل شد و در جامع الاصول همین روایت را از سنن نسائی روایت کرده است از محمد بن کعب قرظی و سیوطی در در منثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد بن جریر و ابن مردویه و جماعت بسیار دیگر از شعبی و ابن عباس که میان علی و عباس منازعه شد عباس گفت من عم پیغمبرم و تو پسر عم اوئی سقایه حاج و عمارت مسجد الحرام با من است پس حق تعالی این آیه را فرستاد و ایضاً روایت کرده است از حافظ ابو نعیم در کتاب فضائل الصحابه و ابن عباس و ابن عساکر از انس بن مالک که عباس و شیبه با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت من اشرفم از تو و من عم حضرت رسولم و وصی او و ساقی حاجیانم شیبه گفت من از تو اشرفم و امین خدایم بر خانه او و خزینه دار خدایم چنانچه مرا امین کرده ترا امین نکرده است پس

حضرت امیر(ع) حاضر شد و ایشان این سخنان را مذکور ساختند حضرت فرمود که من اشرفم از شما هر دو و من اول کسی ام که ایمان
آورده و هجرت کرده و جهاد کرده پس هر سه رفتند نزد حضرت رسول و این سخنان را ذکر کردند حضرت جوابی نفرمود و برگشتند
پس بعد از چند روز این آیه نازل شد و حضرت بر ایشان خواند و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچند
طریق از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که در مفاخرت علی و عباس و شیبه نازل شد تا حتی یاتی الله بامره و ابو
القاسم حسکانی از بریده روایت کرده است که روزی شیبه و عباس با یکدیگر تفاخر میکردند پس علی بر ایشان گذشت
و فرمود به چه چیز فخر میکنید عباس گفت مرا فضیلتی بمن داده است که بدیگری نداده است و آن آب دادن حاجیان است
شیبه گفت عمارت مسجد الحرام بمن داده شده است امیر المؤمنین(ع) گفت که خدا بمن داده در طفولیت آنچه بشما نداده است
گفتند کدامست که بتو داده شده است فرمود شمشیر زدم بر بینی شما تا ایمان آوردید بخدا و رسول و پس عباس غضبناک
برخواست و دامن خود را بر زمین میکشید و بشکایت آمد نزد رسول خدا(ص) و گفت نمی بینی که علی بر روی من چه سخنی گفت
حضرت فرمود علی را بطلبید چون حاضر شد فرمود که باعث چه شد که چنین سخنی بر روی عم خود گفتی گفت که یا رسول الله
حق را بدرشتی گفتم هر که خواهد بغضب آید و هر که خواهد راضی شود پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت
سلام میرساند و میفرماید این آیات را بر ایشان بخوان چون بر ایشان خوانده شد عباس سه مرتبه گفت ما راضی شدیم و
مؤید آنکه این آیات در شأن آنحضرت است آنستکه در آنجا حق تعالی فرموده است ایشانند فائزون و سمعانی از علمای عامه
در کتاب فضائل الصحابه از حضرت امام محمد باقر(ع) روایت کرده است که از ام سلمه زوجه حضرت رسول(ص) پرسیدند از حال علی(ع)
گفت شنیدم از حضرت رسول(ص) که میگفت بدرستیکه علی و شیعیانش و ایشانند فائزون در روز قیامت منه غیر ایشان مؤلف
گوید که چون بنقل موالف و مخالف معلوم شد که این آیات در شأن حضرت امیر نازل شده است پس معلوم شد که او اولی
و احق است بامامت زیرا که از این آیات بوضوح پیوست که مناط فخر و فضل و فوز و سعادت داریست ایمان و هجرت و جهاد
و باتفاق کل آنحضرت در این صفات بر همه صحابه بحسب زمان و رتبه سبقت داشت چنانچه ابن عبد البر در استیعاب روایت
کرده است که سلمان و ابوذر و مقداد و حباب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم که علی(ع) اول کسی بود که اسلام آورد و
همه این جماعت تفضیل میدادند او را بر سایر صحابه و از محمد بن اسحق نقل کرده است که اول کسیکه ایمان بخدا و رسول آورد
از مردان علی بود و ابن شهاب نیز چنین گفته است از مردان او بود و بعد از او خدیجه ایضا گفته است که روایت شده است
بسند بسیار از سلمان که رسول خدا(ص) گفت که اول شما در وارد شدن بر من در حوض کوثر کسی است که پیش از همه بمن ایمان
آورده است و او علی(ع) است و گفته است که بود دعوات بسیار مذکور است و ایضا از ابن عباس روایت کرده است
که علی(ع) را چهار خصلت بود که احدی غیر او را نبود او اول عرب و عجمی بود که با رسول خدا(ص) نماز کرد و در هر جنگی علم حضرت رسول(ص)
با او بود و در روز احد هر که غیر او بود گریخت و او ثابت قدم ماند و او حضرت رسول را غسل داد و او را داخل قبر کرد و ابو المظفر
سمعانی در فضائل الصحابه و دیلمی در فردوس و دیگران از ابو ذر و ابو ایوب انصاری روایت کرده اند که رسول خدا(ص) فرمود
که صلوات فرستادند ملائکه بر علی(ع) هفت سال زیرا که غیر او کسی با من نماز نمیکرد و بروایت دیگر پیش از آنکه بشری مسلمان
شود و در فردوس روایت کرده است که اول کسیکه با من نماز کرد علی(ع) بود و سبق ایمان آنحضرت متواتر است و عبد الله بن
احمد بن حنبل در مسند خود بسندهای بسیار سبق ایمان آنحضرت را ذکر کرده و ذکر آنها موجب تطویل است و احادیث
بعد از این نیز خواهد آمد و کمال ایمان آنحضرت بر هر که بهره از ایمان دارد ظاهر است چنانچه حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من
القرآن فی علی از ابن عباس روایت کرده است که خدا نفرستاده است سوره از قرآن را مگر آنکه علی(ع) امیر و شریف آن سوره است
و بتحقیق که حق تعالی عتاب کرده است اصحاب محمد(ص) را در مواضع بسیار از قرآن و نگفته از برای علی مگر خیر و نیکی و ایضا روایت
کرده است که جمعی از مردم میگفتند که یا ایها الذین آمنوا خطاب با اصحاب محمد(ص) است حذیفه گفت هر جا یا ایها الذین آمنوا در قرآن وارد
شده است لب و لباب آن برای علی است و ایضا از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که نازل نشد
یا ایها الذین آمنوا در هیچ آیه مگر آنکه علی سر کرده و امیر آنست و بروایت دیگر مگر آنکه علی سید و امیر و شریف آن آیه است

و بروایت دیگر مگر آنکه علی رئیس و قاید ما است و بروایت دیگر سید و شریف ما است و ابن مغازلی و حافظ و دیگران
بسندهای بسیار از اعمش و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد آنستکه کسی که ولایت
او ندارد داخل مؤمنان نیست و آنکه علی بان آیه پیش از همه کرده است و آنکه کمال ایمان و سبقت باسلام مخصوص
او است چنانکه حافظ و دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع در قرآن یا ایها الذین آمنوا نیست مگر آنکه
سابقه آن از برای علی است زیرا که او سبقت گرفت بر همه بسوی اسلام و مؤید اینست آنکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه
و عامه مانند ثعلبی و واحدی و ابن مردویه و حافظ ابو نعیم و غیر ایشان بسندهای بسیار روایت کرده اند که میان علی
و ولید بن عقبه برادر مادری عثمان نزاعی شد ولید بحضرت امیر گفت که ساکت شو بدرستیکه تو کودکی و من والله
زبانم از تو کشاده تر و نیزه ام تند تر و در جنگ شجاع ترم حضرت فرمود که ساکت شو ای فاسق پس حق تعالی تصدیق گفتار
آنحضرت را فرستاد اَفَمَن کانَ مُؤمِناً کَمَن کانَ فاسِقاً لا یَستَوُونَ یعنی آیا کسیکه مؤمن باشد مانند کسی است که فاسق
باشد مساوی نیستند پس فرمود اما آنها که ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند پس از برای ایشا است بهشتهائی که
ماوای دایمی مؤمنان است بسبب آنچه کردند از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق بودند پس ماوای ایشان جهنم است
و بسندهای بسیار حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که مؤمن علی بن ابی طالب
است و فاسق ولید بن عقبه است و در دلالت این آیه بر کمال ایمان آنحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند
چون در برابر فاسق واقع شده و جزم بدخول جنت او شده است و اگر در این سخن بود دلالت بر فضل ایمان آنحضرت او را
در این مقام کافی است **دلیل چهارم** اِنَّ الَّذینَ آمَنوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولئِکَ هُم خَیرُ البَرِیَّة یعنی آنها که ایمان آورده اند
و عمل شایسته کرده اند ایشانند بهترین خلایق پس بعد از آن فرموده است جَزاؤُهُم عِندَ رَبِّهِم جَنّاتُ عَدنٍ تَجری مِن
تَحتِهَا الاَنهارُ خالِدینَ فیها اَبَداً رَضِیَ اللهُ عَنهُم وَرَضُوا عَنهُ ذلِکَ لِمَن خَشِیَ رَبَّهُ یعنی جزاء ایشان نزد پروردگار ایشان
باغستانهای اقامت است که جاری میشود در زیر آنها نهرها که همیشه ابد الآباد در آنها خواهند بود خدا راضی است
از ایشان و ایشان راضی اند از خدا این از برای کسی است که ترسد از پروردگار خود بدانکه در احادیث معتبره بسیار از
طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیات در شان حضرت امیر و شیعیان آنحضرت نازل شده است چنانکه حافظ
ابو نعیم بسند خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول بحضرت
امیر گفت که مصداق این آیه توئی و شیعیان تو در روز قیامت خواهید آمد تو و شیعیان تو راضی و پسندیده و خدا از
شما راضی و خواهند آمد دشمنان تو غضبناک و غل در گردن و ایضا بسند خود از حارث اعور روایت کرده است که حضرت
امیر فرمود که ما اهل بیتیم که کسی را بما قیاس نتوان کرد مردی نزد ابن عباس رفت و این سخن را بر سبیل استغراب باو
نقل کرد ابن عباس گفت مگر علی مثل پیغمبر نیست در آنکه او را بدیگران قیاس نتوان کرد پس گفت این آیه در شان علی نازل
شده است که اولئک هم خیر البریه و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل روایت کرده است از یزید بن شراحیل کاتب امیر
المؤمنین که گفت شنیدم از آنحضرت که فرمود رسول خدا قبض روح شد در حالتیکه بر سینه من تکیه کرده بود پس در آن
حالت گفت یا علی نشنیدی قول خدا را که اِنَّ الَّذینَ آمَنوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولئِکَ هُم خَیرُ البَرِیَّة پس فرمود که ایشان شیعیان
تو اند و موعد من و شما در نزد حوض کوثر است هرگاه جمع شوند امتها برای حساب و خواهند طلبید شما را با روهای
سفید و نورانی ایضا از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان علی و اهل بیت او نازل شده است و ابن مردویه و
سایر محدثین عامه بطرق متعدده این مضمون را روایت کرده اند و مؤید اینستکه فخر رازی و غیر او از ابن مسعود روایت
کرده اند که حضرت رسول فرمود عَلِیٌّ خَیرُ البَشَرِ وَمَن اَبی فَقَد کَفَر یعنی علی بهترین بشر است و هر که ابا کند کافر است و ایضا
فخر رازی و غیر او از مخالفان روایت کرده اند که رسول خدا در جواب ذو الثدیه فرمود که میکشد او را بهترین خلق و در روایت
دیگر میکشد او را بهترین این امت و ابن مردویه از ابی البشر انصاری از پدرش روایت کرده که گفت رفتم نزد عایشه پرسید
کی کشت ایشان را یعنی خوارج را گفتم علی کشت ایشان را گفت مانع نمیشود مرا آن عداوتی که در نفس منست بر علی آنکه حق را

بگویم شنیدم از رسول خدا که میفرمود میکشد ایشانرا بهترین امت من بعد از من و شنیدم که میفرمود حق با علی است
و علی با حق است و ایضا از مسروق روایت کرده است که گفت عایشه را سوگند دادم که آنچه شنیده در باب ایشان بگو
گفت شنیدم که رسول خدا میفرمود که ایشان بدترین خلق و خلیقه اند و میکشد ایشانرا بهترین خلق خدا و خلیقه و
بزرگترین ایشان نزد خدا از جهت قرب و وسیله و در بعضی روایت چنین است که میکشد ایشانرا بهترین خلق و کسیکه در
قیامت وسیله او نزد خدا از همه نزدیکتر است و در بعضی روایت میکشد ایشانرا بهترین امت و از مسند ابن حنبل نیز
مثل روایت دویم روایت کرده است پس از این احادیث که متفق علیه خاصه و عامه است ظاهر شد که آنحضرت و
شیعیانش بهترین خلایق اند پس اولی و احق است بامامت و اما سبقت آنحضرت در جهاد احتیاج ببیان ندارد و برق
شمشیر آتشبار حیدر کرار تا قیامت روشنی بخش دلهای مؤمنان و لهیب جانسوز منافقانست و تجلی بیان خواهد
شد آیهٔ نهم قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ یعنی بگو یا محمد بس است خدا گواه میان
من و شما و آنکه نزد او است علم کتاب یعنی قرآن یا لوح محفوظ و احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است
که مراد بآن کسیکه نزد او است علم کتاب امیرالمؤمنین است و فرزندان او است چنانچه عامه روایت کرده اند از شعبی که
گفت هیچکس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسول خدا از علی بن ابی طالب و عاصم از ابو عبد الرحمن سلمی روایت کرده است
که گفت ندیدم کسی را که قرائت کند قرآنرا بهتر از علی و ایضا ابو عبد الرحمن روایت کرده است از ابن مسعود که گفت
اگر کسی را دانا تر بکتاب خدا از خود میدانستم البته نزد او میرفتم گفتم علی از تو اعلم نبود گفت نزد او رفتم یعنی چون او
اعلم بود نزد او رفتم و ثعلبی بسند خود از عبد الله بن عطا روایت کرده است که گفت در خدمت امام محمد باقر در
مسجد نشسته بودم پسر عبد الله بن سلام را دیدم که در ناحیه از مسجد نشسته بود پس بحضرت گفتم ستیان گمان
میکنند که آن کسیکه علم کتاب نزد او بود عبد الله بن سلام حضرت فرمود که حضرت امیر بود که علم کتاب نزد او بود
و ایضا ثعلبی و ابو نعیم بسندهای خود از محمد حنفیه روایت کرده اند که من عنده علم الکتاب علی بود و سیوطی روایت
کرده است که از ابن جبیر پرسیدند که من عنده علم الکتاب آیا عبد الله بن سلام است گفت چگونه او باشد و حال آنکه
این سوره در مکه نازل شد و ابن سلام در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد که آنحضرت بعلم قرآن مجید اعلم است از
دیگران و حق تعالی میفرماید که هیچ تر و خشک نیست مگر آنکه علم آن در قرآنست پس آنحضرت اعلم از جمیع امت بلکه انبیاء
نیز خواهد بود پس این آیه از سه جهت دلالت بر فضیلت و امامت آنحضرت میکند اول از جهت اعلم بودن چنانکه مکرر
مذکور شد دویم از جهت آنکه آنحضرت را در شهادت بر حقیقت رسول قرین خود کردانید و از مرتبه بالاتر نمیباشد سیم اکتفا
بشهادت آنحضرت بتنهایی دلالت میکند بر عصمت آنحضرت زیرا که بشهادت غیر معصوم بیک گواه مدعا ثابت
نمیشود و عصمت دلیل امامت چنانکه گذشت شانزدهم آیه نجوی است که مفسران و محدثان خاصه و عامه
روایت کرده اند که چون اصحاب از حضرت رسالت پناه سؤال بسیار مینمودند و سبب ملال آنحضرت میگردید حق تعالی
باین سبب و برای امتحان صحابه که ظاهر گردد که کدام یک در مقام اخلاص و بذل جان و مال ثابت قدم اند این آیه را
فرستاد یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً یعنی ای مؤمنان هرگاه با رسول سر
سخن گوئید پس پیش از راز گفتن تصدقی بکنید پس کسی از صحابه تا ده روز که بیضاوی و سایر مفسران گفته اند راز گفت
و مطلبی عرض نکرد بغیر حضرت امیر باتفاق موالف و مخالف تا آنکه منسوخ شد و حق تعالی فرموده أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا
بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ
وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ یعنی آیا ترسیدید از آنکه پیش از حرف گفتن با رسول صدقها بدهید چون نکردید و خدا شما را
بخشید پس برپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و اطاعت کنید خدا و رسول او را و خدا عالم است بآنچه شما میکنید
پس معلوم شد که معاتبات این آیات متوجه همه صحابه شد بغیر آنحضرت که عمل باین نموده باتفاق مفسران و حافظ
ابو نعیم و سایر مفسران از مجاهد روایت کرده اند که حضرت امیر فرمود که آیه در قرآن هست که عمل بآن نکرده است کسی

پیش

پیش از من و عمل بآن نخواهد کرد احدی بعد از من و آن آیه نجوی است و من یک دینار داشتم و بده درهم فروختم و هرگاه
خواستم راز بگویم یک درهم تصدق نمودم تا آنکه آیه منسوخ شد و در روایت دیگر فرمود که ببرکت من خدا تخفیف داد این
حکم را از این امت و سدی روایت کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت رسول راز میگفتند هرگاه حاجتی
داشتند و این امر بر حضرت دشوار شد پس حق تعالی واجب کرد اینرا بر هر کس که خواهد در پنهان راز بگوید آنکه
تصدق کند بصدقه پس مردم دست از راز گفتن برداشتند و بر ایشان دشوار شد و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من
القرآن فی علی بچند سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد کسی قدرت نداشت که با حضرت
راز گوید تا آنکه پیشتر تصدق بکند پس اول کسیکه تصدق کرد علی بود دیناری را بده درهم فروخت و ده راز با حضرت
رسول گفت و در هر رازی یک درهم تصدق کرد و بروایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است که چون آیه نازل
شد مردم ترک کردند راز گفتن با آنحضرت را و بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر تصدق کرد و راز گفت
و کسی غیر او از مسلمانان تصدق نکرد پس منافقان گفتند علی این کار را نکرد مگر برای آنکه کار پسر عمش را رواج دهد
بدانکه اختصاص آنحضرت باین فضیلت منقبت عظیمی است از مناقب آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که آنچه مخالفان وضع
کرده اند از احادیث باطله که خلفای جور ایشان بذل اموال عظیمه در راه دین کرده اند محض افترا است و معلوم است که
اگر اعتنائی بامر دین میداشتند در عرض ده روز عاجز نبودند از آنکه یک درهم بلکه یکدانه خرما تصدق کنند تا مورد این
معاتبات نگردند هشتم وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا یعنی چنگ زنید در ریسمان خدا همگی و
پراکنده مشوید حبل خدا کنایه است از چیزیکه حق تعالی سبب نجات این امت گردانیده بود و احادیث بسیار
وارد شده است که مراد اهل بیت رسول اند چنانچه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از ابان بن تغلب از امام
جعفر صادق که فرمود مائیم حبل الله که حق تعالی در این آیه فرموده است و حافظ ابو نعیم نیز این مضمون را از
ابو حفص صایغ از آن حضرت روایت کرده است و ایضا از ابو سعید خدری روایت کرده اند که رسول خدا
فرمود ایها الناس من در میان شما دو حبل گذاشته ام که اگر متمسک شوید بآنها هرگز گمراه نمیشوید بعد از
من یکی بزرگتر از دیگری کتاب خدا ریسمانی است کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من و اهل بیت من بدرستیکه
این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بمن وارد شوند هیجدهم قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللّٰهِ عَلَىٰ
بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي یعنی بگو یا محمد اینست راه من میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و بینائی من و کسیکه
متابعت من کرده است احادیث بسیار از اهل بیت منقول است که مراد آنکسی است که پیش از همه کس متابعت آنحضرت
کرده است که او علی بن ابی طالب است و ابن مردویه از محمد بن عامه از حضرت باقر نیز روایت کرده است و در روایت دیگر
از امام محمد باقر منقول است که مراد آل محمد است و ایضا حق تعالی فرموده است هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ
یعنی خدا آنکسی است که تقویت کرده است ترا بیاری خود و بمؤمنین در اخبار معتبره جانبین وارد شده است که مراد
بمؤمنین علی است یا مراد بنصرت خدا نصرتیست که خدا بر دست امیر المؤمنین جاری کرده است و بنا بر اول مراد آنستکه
عمده و سرکرده آنها علی است یا مراد بمؤمنان آنهایند که ایمان بعلی آورده اند چنانچه سیوطی در در منثور بسند خود
از ابو هریره روایت کرده است که بر عرش نوشته شده است لا اله الا انا وحدی لا شریک لی محمد عبدی و رسولی ایدته
بعلی و اینست آنچه حق تعالی فرموده است هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ و حافظ ابو نعیم در حلیه و غیر آن از کلبی از
ابو صالح از ابو هریره همین مضمون را روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابن جبیر از ابو الحمراء خادم حضرت رسول روایت
کرده است که از آنحضرت شنیدم که گفت در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته
بعلی ونصرته به یعنی تقویت کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را باو و حافظ ابو نعیم بدو سند از امام محمد باقر روایت
کرده است که این آیه در شان علی نازل شده است يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللّٰهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی ای پیغمبر بزرگوار
بس است ترا خدا و آنکه متابعت تو کرده از مؤمنان و او علی است که پیش از همه کس او را متابعت کرده و عز محدث حنبلی

کفته است وعلی است که سرکرده مومنانست مولف کوید که از این آیات واخبار مقبوله الطرفین مبرهن کردید که حضرت
امیر مخصوص است بعتابت حقیقی و یاری کامل واقعی حضرت رسول و همین بس است از برای استحقاق تقدیم آنحضرت
وایضا ظاهر شد که دعوت برای خدا بعد از حضرت رسول مخصوص آنحضرتست پس امامت مخصوص اوست ترجمه
وَقِفُوهُم اِنَّهُم مَسئُولُونَ یعنی باز دارید کافران را که ایشان سؤال کرده میشوند حافظ ابو نعیم در حلیه و چند کتاب
دیکر وابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل وابن شیرویه در فردوس الاخبار وابن مردویه در مناقب وغیر ایشان
بسندهای بسیار از ابن عباس وابو سعید خدری روایت کرده اند که سؤال کرده میشوند ایشان از محبت علی و حافظ
ابو نعیم در کتاب منقبة المطهرین بچند سند از بریده وغیر او روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت رسول
بودیم فرمود که بحق خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که از جای خود حرکت نمیکند دو پای بنده در روز قیامت
تا آنکه سؤال میکنند از او از چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است واز بدنش که در چه عمل کهنه کرده است واز
مالش که از کجا کسب کرده است ودر چه مصرف صرف کرده است واز محبت ما اهل بیت پس عمر کفت ای پیغمبر خدا چیست
علامت محبت شما بعد از تو پس دست خود را بر سر علی کذاشت و کفت علامت محبت ما اهل بیت محبت اینست هر که
او را دوست دارد ما را دوست داشته است و هر که او را دشمن دارد ما را دشمن داشته است ووجه استدلال از
این احادیث کذشت پنجم قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلّا المَوَدَّةَ فِی القُربی وَمَن یَقتَرِف حَسَنَةً نَزِد لَهُ فِیها حُسناً
موافق احادیث خاصه و عامه معنی آیه اینست که بکو یا محمد من سؤال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی مکر مودت
خویشان من و هر که اکتساب حسنه کند در مودت ما زیاد میکردانیم از برای او در آن نیکی و ثواب خود را و در جای دیکر
فرموده است قُل ما سَئَلتُکُم مِن اَجرٍ فَهُوَ لَکُم یعنی بکو یا محمد آنچه سؤال میکنم از مزد آن پس از برای شما است و نفعش
بشما عاید میکردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است که قربی در این آیه قرابت آل محمد است وابو حمزه ثمالی در
تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت رسول بمدینه طیبه هجرت فرمود انصار بخدمت آنحضرت آمدند
و عرض کردند که بر شما خرجها وارد میشود در اموال ما هر حکمی که میفرمائی رواست پس این آیه نازل شد وایضا از
ابو حمزه ثمالی از سدی و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند که اقتراف حسنه مودت آل محمد است و بروایت خاصه و عامه از
حضرت امام حسن مجتبی منقولست که در خطبه خود فرمود که ما از اهل بیتیم که خدا مودت ایشان را بر هر مسلمانی واجب
کرده است در این آیه که قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلّا المَوَدَّةَ فِی القُربی واقتراف حسنه مودت ما اهل بیت است وابو
القاسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد صحابه کفتند یا رسول
الله کیستند آنها که ما مامور شده ایم بمودت ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشانند و بروایت ابو نعیم و تفسیر ایشان
و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس این مضمون را روایت کرده است وایضا در شواهد التنزیل از ابو امامه باهلی روایت کرده است
که رسول خدا فرمود که حق تعالی پیغمبران را از درختهای متفرق خلق کرده است و من و علی از یک درخت خلق شده ایم من اصل
آن درختم و علی فرع است و حسن و حسین میوههای آنند و شیعیان ما برکهای آنند هر که در یکشاخی از شاخهای آن چنک زند
نجات یابد و هر که از آن میل بجانب دیکر کند در جهنم افتد واکر بنده عبادت کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال پس
هزار سال تا آنکه مثل مشک پوسیده شود و محبت ما را در نیابد خدا او را برو در جهنم اندازد پس این آیه را خواند حافظ ابو
نعیم بسندهای بسیار از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا بسوی خانه فاطمه رفت و فاطمه و حسن و حسین در آنجا
بودند پس دو عضاده در را کرفت و کفت من جنکم با هر که با شما جنک کند و صلحم با هر که با شما صلح کند وایضا این مضمون را
از ام سلمه وابو سعید خدری روایت کرده است وایضا از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا نظر کرد بسوی علی و حسن
و حسین و این سخن را کفت و از جابر روایت کرده است که رسول خدا در عرفات بود و علی برابر او بود پس کفت یا علی نزدیک
من بیا پس دست او را بدست کرفت و کفت من و تو از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و تو فرع آنی و حسن و حسین
شاخهای آنند هر که بیک شاخ آن بچسبد خدا او را داخل بهشت کرداند و ثعلبی در تفسیر و علمای منصف اهل سنت روایت کرده اند

کفتم

که قبرش فریادی که میکنند میگویند خداوندا لعنت کن بر دشمنان آل محمد و ثعلبی و صاحب کشاف و فخر رازی از جریر بن
عبدالله روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود که هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد
آمرزیده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است
و هر که بر محبت آل محمد بمیرد بشارت دهد او را ملک موت و منکر و نکیر به بهشت و هر که بمحبت محمد بمیرد او را بسوی
بهشت برند مانند عروسی که بخانهٔ داماد برند هر که بمحبت آل محمد بمیرد از قبرش بسوی بهشت دو در بگشایند هر که
بر محبت آل محمد بمیرد حق تعالی ملائکه رحمت بزیارت قبر او بفرستد هر که بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است
هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد چون در قیامت حاضر شود در میان دو دیده‌اش نوشته باشد که نا امید است از رحمت حق
هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است هر که بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه از مسند ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول خطبه خواند و فرمود ایها الناس وصیت میکنم
شما را بمحبت برادرم و ابن عمم علی بن ابی طالب دوست او نمیدارد مگر مؤمن و دشمن او نمیدارد مگر منافق دوست او
دوست من است و دشمن او دشمن من است و هر که دشمن من باشد جزای او عذاب جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت
کرده است که در شب معراج ملکی از جانب حق تعالی آمد بحضرت رسول گفت که از پیغمبران سؤال نما که شما برچه
مبعوث گشتید گفتند بر ولایت تو و ولایت علی و اخبار درین مطلب زیاده از آنست که احصا توان نمود و فخر رازی
در تفسیرش گفته است که آل محمد آنها اند که امر ایشان بآن حضرت راجع میشود و هر که اکمل شد امرش بآنحضرت
بیشتر باشد ایشان آل آنحضرت اند و شک نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین تعلق میان ایشان و آنحضرت
اشد تعلقات بود و این مانند معلوم متواتر است پس واجبست که ایشان آل باشند و ایضا خلاف کرده‌اند در آل
بعضی گفته‌اند اقارب آنحضرت و بعضی گفته‌اند امت اند اگر حمل بر قرابت کنیم ایشان آل اند و اگر حمل کنیم بر امتی که قبول
دعوت آنحضرت کرده‌اند ایشان آل اند پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان آل اند و اما دخول غیر ایشان مختلف فیه است
پس از صاحب کشاف روایت کرده‌اند که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند این قرابت تو که واجب است
بر ما مودت ایشان فرمود علی و فاطمه و دو پسر ایشان پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبر اند پس واجبست که
مخصوص باشند بمزید تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول نزول این آیه در شان ایشان دوم آنکه چون ثابت شده است
که رسول خدا فاطمه را دوست میداشت و گفت فاطمه پاره تن من است ایذا میکند مرا آنچه او را ایذا میکند و ثابت شده است
بنقل متواتر از محمد که دوست میداشت علی و حسن و حسین را پس واجبست بر همه امت که ایشان را دوست دارند زیرا
که حق تعالی فرموده است که فَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي
يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ و این آیات همه دلالت میکند بر وجوب تاسی و متابعت آنحضرت
سیم آنکه دعا کردن از برای آل منصب عظیم است و از این جهت خاتمه تشهد گردانیده اند در نمازها و این تعظیم
در حق غیر آل وارد نشده است پس اینها همه دلالت میکند بر آنکه محبت آل محمد واجبست و ایضا صاحب کشاف از سدی
روایت کرده است که اقتراف حسنه مودت آل محمد است و ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول
بفاطمه گفت بیاور شوهرت را و دو پسرت را چون ایشان را آورد عبائی بر روی ایشان انداخت پس دست را بر داشت بر روی
ایشان و گفت خداوندا اینها آل محمد اند پس بگردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد بدرستیکه تو حمید مجیدی ام سلمه
گفت من عبا را بر داشتم که داخل شوم با ایشان از دست من کشید و گفت عاقبت تو بخیر است بیست و یکم إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ یعنی آنها که ایمان آورده اند و اعمال شایسته کرده اند طوبی از برای
ایشانست و نیکی بازگشت ایشان باخرت ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که طوبی درختی است که اصلش در خانه
علی است در بهشت و در خانه هر مؤمن شاخی از آن درخت است و ایضا از جابر روایت کرده است از حضرت امام محمد
باقر که از حضرت رسول سؤال کردند از طوبی فرمود درختی است که اصلش در خانه من است و فرعش بر اهل بهشت

مرتبهٔ دیگر از آنحضرت پرسیدند حضرت فرمود که درختی است در بهشت که اصلش در خانهٔ علی است و فرعش بر اهل
بهشت است پرسیدند که شما یکمرتبه فرمودید که اصلش در خانهٔ من است و بار دیگر فرمودید که اصلش در خانهٔ
علی است فرمود که خانهٔ من و خانهٔ علی در بهشت یکی است و در یک مکانست و بدانکه آیاتی که امامیه از متکلمان
روایت کرده‌اند در شأن حضرت امیر و سایر اهل بیت بسیار است و در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده‌ام و در این
رساله بهمین اکتفا مینمائیم **مقصد ششم** در بیان احادیث متواتره است از جانبین که دلالت بر امامت
خلافت و فضیلت و جلالت آنحضرت میکند و معایب و مثالب اعدای آنحضرت و در آن چند فصل است **فصل اول**
در حدیث غدیر خم است و نص صریح امامت که در آن روز حضرت رسول بر حضرت امیر و امامت آنحضرت نموده‌اند بدانکه
قصهٔ غدیر از متواترات است و کسیکه انکار تواتر آن نماید انکار تواتر وجود مکه میتواند نمود زیرا که چنانکه وجود مکه
و مدینه متواتر است وجود مسجد غدیر در میان مکه و مدینه متواتر است و تا حال آثار آن مسجد باقیست و اهل آن محل
و اطراف و نواحی آن همه این قصه را نقل میکنند از پدران خود و محل قیام حضرت رسول را نشان میدهند هم چنانکه حجة
الوداع و سایر غزوات حضرت رسول متواتر است نزول آنحضرت در غدیر و از برای بیان منزلت جلیلهٔ از منازل حضرت
امیرالمؤمنین اصحاب خود را جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است و کسی در این امور خلاف نکرده است و خلافی که
کرده‌اند در بعضی از خصوصیات واقعه و خطبه و دلالت بر خلافت است چون احادیث این مطلب زیاده از آنستکه در
مختصرات احصا توان نمود مجملی از این قصه را با احادیثیکه در صحاح مشهورهٔ عامه مذکور است ایراد مینمائیم سید بن
طاوس در کتاب اقبال گفته است که نص حضرت رسول بر حضرت امیر در روز غدیر بامامت از آن واضح تر است که احتیاج
ببیان داشته باشد ولیکن ذکر میکنیم اسماء جماعتی را که در این باب تصانیف کرده‌اند و احادیث این مطلب را ایراد نموده‌اند
از آنجمله مسعود بن ناصر سجستانی است که از ثقات علماء مخالفان است در کتاب ولایت که هفده جزو است حدیث غدیر را
از صد و بیست نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب رد علی الحرقوصیه هفتاد و پنج طریق
روایت کرده است و ابوالقاسم حسکانی بطرق بسیار روایت کرده است و ابن عقدهٔ حافظ در کتاب الولایه بصد و پنج
طریق روایت کرده است پس تفصیل این قصه را از مؤلف کتاب النشر و الطی نقل کرده است و او از کتب معتبرهٔ مخالفان
روایت کرده است از حذیفة بن الیمان که گفت حق تعالی فرستاد بر پیغمبر این آیه را النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ
أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان
از جانهای ایشان و زنهای او مادرهای ایشانست و خویشان رحمی بعضی از ایشان اولی‌اند ببعضی در کتاب خدا از مؤمنان
و مهاجران پس صحابه گفتند چیست این ولایتی که شما بآن احقید از ما بجانهای ما فرمود که شنیدن و اطاعت کردن نسبت بآنچه
خواهید و نخواهید ما گفتیم شنیدیم و اطاعت کردیم پس حق تعالی این آیه را فرستاد که وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ
الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا یعنی یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانی که محکم کرده بر شما در وقتیکه گفتید
شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها در مدینه بود پس بیرون رفتیم بسوی مکه در خدمت حضرت رسول برای حجة الوداع
پس جبرئیل نازل شد و گفت پروردگار سلام میرساند ترا که علی را نصب کن که هادی مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت
انقدر گریست که ریش مبارکش تر شد و گفت یا جبرئیل قوم من عهدشان بجاهلیت و کفر نزدیک است و بضرب شمشیر
خواهی نخواهی ایشان را بدین در آوردم تا اطاعت من کردند پس حال ایشان چگونه خواهد بود اگر دیگری را بر ایشان مسلط
گردانم پس جبرئیل بالا رفت و پیش از حج وداع حضرت رسول حضرت امیر را بیمن فرستاده بود و در مکه بآن حضرت ملحق
گردید روزی علی در نزدیک مکه نماز میکرد چون برکوع رفت سائلی سؤال کرد حضرت در رکوع انگشتر خود را باو داد
پس آیهٔ انما ولیکم الله نازل شد چنانکه در سیاق آیات در شأن او گذشت پس حضرت رسول الله اکبر گفت و آیه را بر ما
خواند و گفت برخیزید تا ببینیم که این صفاتی که خدا فرموده در کی ظاهر گردیده است چون حضرت رسول داخل مسجد شد
سائلی از مسجد بیرون میرفت پرسید از کجا میائی گفت از نزد این مرد که نماز میکند این انگشتر را در رکوع نماز بمن داد پس

حضرت الله اکبر گفت و بجانب حضرت امیر روانه شد و گفت امروز چه کار خیر کردی علی تصدق انگشتر را ذکر کرد حضرت
مرتبه سیم الله اکبر گفت پس منافقان بیکدیگر نظر کردند و گفتند دل ما تاب این نمیآورد که او بر ما مسلط باشد
میرویم و سؤال میکنیم که او را بدیگری بدل کند چون این سخن را بحضرت رسول اظهار کردند حق تعالی این آیه را فرستاد
قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي و مضمون این آیه بنا بر این تفسیر اینست که چون بر ایشان خوانده شود آیات واضحات
ما گویند آنها که اعتقاد بقیامت ندارند بیاور قرآنی غیر این قرآن یا بدل کن ذکر علی را از آن بگو یا محمد نمیتواند بود از برای
من آنکه بدل کنم آنرا از پیش خود متابعت نمیکنم مگر آنچه وحی کرده است بسوی من بدرستیکه من میترسم اگر معصیت
کنم پروردگار خود را از عذاب روز بزرگ پس جبرئیل آمد و گفت یا محمد تمام کن امر خلافت علی را و حضرت فرمود ای جبرئیل
آیا شنیدی تدبیرهای منافقان را در این باب پس جبرئیل بالا رفت و برآمد پس حضرت رسول در منا بر
منبر برآمد و گفت ای گروه مردمان من بعد از خود در میان شما دو چیز میگذارم اگر متابعت آنها بکنید هرگز گمراه نشوید
کتاب خدا و اهل بیت من بدرستیکه خداوند لطیف خبیر خبر داد مرا که اینها از هم جدا نمیشوند تا در کوثر بر من وارد شوند
مانند این دو انگشت و دو سبابه خود را بیکدیگر چسبانید و هر که چنگ زند در اینها نجات می یابد و هر که مخالفت ایشان
کند هلاک میشود ایها الناس آیا من تبلیغ رسالت خود کردم گفتند بلی یا رسول فرمود خداوندا گواه باش چون
آخر ایام تشریق شد که سیزدهم ماه ذی الحجه باشد الله تعالی سوره اذا جاء را فرستاد و حضرت فرمود که این خبر مرگ
من است که بمن داده اند چون دلالت میکند بر آنکه کار دین را تمام کردم باید متوجه عالم قدس شد پس در منا داخل
مسجد خیف شد و فرمود که ندا کنند مردم را که حاضر شوند چون حاضر شدند خطبه خواند و فرمود ایها الناس
من در میان شما دو چیز بزرگ سنگین میگذارم یکی بزرگتر است از یکی آن یکی کتاب خدا است که یک طرفش بدست خدا است
و طرف دیگر آن بدست شما است پس چنگ زنید در آن و کوچکتر آن عترت منست که اهل بیت منند و بتحقیق که خبر
داد مرا خداوند صاحب لطف و دانائی که این دو از یکدیگر جدا نمیشوند تا در کوثر بر من وارد شوند مانند این دو
انگشت من و جمع کرد میان دو انگشت شهادت خود نمیگویم مانند این دو و جمع کرد میان انگشت میان و انگشت
شهادت که یکی بر دیگری زیاده باشد پس گروهی از منافقان جمع شدند و گفتند محمد میخواهد که امامت را در میان
اهل بیت خود قرار دهد پس چهارده نفر ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند و نامه در میان خود
نوشتند و با یکدیگر عهد کردند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که خلافت باهل بیت او برسد پس حق تعالی
این آیات را فرستاد أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَى وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ
یعنی آیا محکم کردند امر خود را پس ما نیز محکم میکنیم کار خود را بلکه گمان میکنند که ما نمیشنویم سر ایشان را بلکه می
شنویم و رسولان ما از ملائکه نزد ایشانند و مینویسند گفتنها و کردهای ایشان را حذیفه در حدیث خود گفت پس
رخصت داد رسول خدا مردم را که بار کنند و متوجه مدینه شوند چون بضجنان رسیدند حق تعالی امر کرد حضرت
رسول را که امامت علی را اعلام نماید بمردم بگوید پس در جحفه فرود آمد و چون مردم بجاهای خود قرار گرفتند جبرئیل
نازل شد و گفت امامت علی را ظاهر گردان حضرت گفت پروردگارا بدرستیکه قوم من نو مسلمانند اگر این امر را ظاهر
کردانم نخواهند گفت و روایت عیاشی کرده و مسعود بن ناصر سجستانی در کتاب ولایت روایت کرده است از ابن عباس که
چون در جحفه جبرئیل نازل شد حضرت بمردم گفت که آیا من اولی نیستم بمؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی یا رسول الله
حضرت فرمود که هر که من مولای اویم علی مولای او است خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که
او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و اعانت کن هر که او را اعانت کند ابن عباس گفت بخدا سوگند که اطاعت
او در گردن مردم واجب شد پس در روایت اول گفت که چون بار کردند جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد که
يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ یعنی ای رسول
خدا برسان بمردم آنچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردگار تو و اگر نکنی پس نرسانیده رسالت او را

وخدا نگاه میدارد ترا از شر مردم حذیفه گفت و چون این آیه نازل شد که بغدیر خم رسیده بودیم و هوا بمرتبه گرم
بود که اگر گوشت را بر زمین می افکندند بریان میشد پس فرمود ندا کنند که مردم جمع شوند و مقداد و سلمان
و ابوذر و عمار را امر کرد که زیر درختان خار را برو بند و سنگها بر روی یکدیگر بگذارند بشکل منبر بقدر قامت
رسول الله پس ساختند منبر را و جامه بر رویش افکندند و جناب رسول بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی در نهایت
فصاحت و بلاغت ادا نمود تا آنکه گفت اقرار میکنم از برای خدا بر نفس خود به بندگی و گواهی میدهم از برای او بخدائی
و ادا میکنم آنچه وحی کرده است بسوی من از ترس آنکه اگر نکنم بلاء عظیمی بر من نازل گردد وحی کرده است خدا
بسوی من یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا آخر آیه پس گفت ایگروه مردم من تقصیر نکردم در رسانیدن آنچه خدا
بسوی من فرستاده است و بیان میکنم از برای شما سبب نزول این آیه را بدرستیکه جبرئیل مکرر بر من نازل شد
و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بگویم در محضر مردم و اعلام کنم هر سفید و سیاه را که علی بن ابی طالب برادر
منست و خلیفه منست و امام است بعد از من ایها الناس علم من احاطه کرده است بر منافقانی که میگویند بزبانها
خود آنچه نیست در دلهای ایشان و این را سهل و آسان می انگارند و نزد خدا عظیم است و مرا آزار کردند در باب
علی آزار بسیار بمرتبه گفتند او گوش است یعنی هرچه میگویند قبول میکند بسبب آنکه میدیدند که علی همیشه
با من است و من پیوسته متوجه او بودم تا آنکه حق تعالی فرستاد ومنهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن یعنی از
جمله منافقان جمعی هستند که آزار پیغمبر میکنند و میگویند که او گوش بحرف مردم است بگو یا محمد او گوش نیکی است
از برای شما ایمان می آورد از برای خدا و ایمان می آورد از برای مؤمنان پس آنجناب فرمود که گویندگان را اگر خواهم نام
ببرم میتوانم گفت و بدانید که حق تعالی نصب کرده است علی را از برای شما ولی و صاحب اختیار و امامی که واجب کرده
است طاعت او بر مهاجر و انصار و تابعان و بر صحرا نشینان و شهریان و هر عجمی و عربی و بر آزاد و بنده و بر بزرگ و کوچک
و بر سفید و سیاه و بر هر که اقرار بیگانگی خدا دارد پس او حکمش بر همه روا است و گفتارش بر همه نافذ است و امرش جاری
ملعون است هر که مخالفت او کند و مرحوم است هر که تصدیق او کند ایگروه مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات محکمات
آنرا و عمل کنید بآنها و تتبع مکنید متشابهات آنرا پس بخدا سوگند که واضح نمیکردانند تفسیر قرآن را مگر علی ایگروه مردم
بدرستیکه علی و طیبین از فرزندان من که از صلب اویند ثقل کوچک ترانند و قرآن ثقل بزرگتر است از هم جدا نمی
شوند تا در حوض کوثر نزد من آیند و حلال نیست امارت و پادشاهی مؤمنان از برای احدی بعد از من بغیر او پس دست
زد و بازوی علی را گرفت و بالا برد و یکدرجه پائین تر از خود باز داشت مایل بجانب راست خود پس دست او را بلند کرد
و گفت ایها الناس کیست ولی شما از جانهای شما صحابه گفتند خدا و رسول او پس گفت هر که من مولای اویم علی مولای
اوست خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی میکند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی میکند و یاری کن هر که او را یاری
کند خداوندا واگذار هر که او را واگذارد بدرستیکه کامل کرد خدا از برای شما دین شما را بولایت و امامت او و هیچ آیه
نازل نشده است که خطاب بمؤمنان کرده باشد مگر آنکه ابتدا باو کرده است و شهادت نداده است در سوره هل اتی
مگر از برای او و نفرستاده است سوره هل اتی را مگر برای او و ذریه هر پیغمبری از صلب خودش است و ذریه من از صلب
علی است دشمن نمیدارد علی را مگر شقی و بدبخت و دوست نمیدارد علی را مگر متقی و پرهیزکاری و سوره عصر در شان
علی نازل شده است و تفسیرش اینست که سوگند یاد میکنم بعصر قیامت که انسان یعنی دشمنان آل محمد در زیانکاری اند
مگر آنها که ایمان آورده اند بولایت علی و اعمال صالحه کرده اند و رعایت برادران خود و وصیت کرده اند یکدیگر را بحفظ دین
حق که ولایت علی و اولاد او است و وصیت کرده اند یکدیگر را بصبر بر فتنها و شدتها در غیبت قایم آل محمد ایگروه مردم
ایمان بیاورید بخدا و رسول او و نوری که خدا فرستاده است در قرآن یاد کرده است آن نور امامت است که در علی است
و در امامان فرزندان او تا مهدی که حق خدا را از مردم خواهد گرفت و حقهای همه ما اهل بیت را ای معاشر ناس منم
رسول خدا بسوی شما و پیش از من پیغمبران گذشته اند و من پیرو سنت و طریقه ایشانم بدرستیکه علی موصوف است بصبر
وشکر

و شکر کنید و بعد از او امامان از صلب او وهم میرسند ایشما شما را بس گمراه شدند پیش از شما اکثر گذشتگان منم صراط مستقیم
و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سورهٔ حمد که سؤال کنید از خدا هدایت بسوی او پس بعد از من علی و
بعد از او پسران من از صلب او امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و راستی بدرستیکه من بیان کردم از برای شما
و فهمانیدم حق را بشما و علی بعد از من بشما میفهماند و من بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من
بر بیعت علی و اقرار کنید برای او بامامت و بدانید که من بیعت میکنم از برای خدا و علی بیعت میکند از برای من و من بیعت
میکنم از برای [illegible] جانب خدا فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا
عَظِيمًا یعنی پس هر که بشکند این بیعت را پس بر خود شکسته است و ضررش باو عاید میگردد و هر که وفا کند بآنچه
با خدا عهد کرده است بر آن پس بزودی خدا مزد بزرگ باو عطا میکند ای گروه مردم شما زیاده از آنید که همه با کف
خود با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا مرا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بگیرم که اعتقاد کرده اید بامارت علی
و امامان که بعد از من میآیند که از نسل من و نسل اویند چنانچه گفتم که ذریهٔ من از صلب او بهم میرسند پس حاضران
بغایبان برسانید پس بگوئید که ما شنیدیم و اطاعت کردیم و راضییم بآنچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت
میکنیم با تو برای این امر بدلهای خود و با زبانها و دستهای ما بر این عقیده زندگانی میکنیم و بر این اعتقاد میمیریم و بر این
حال در قیامت مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شک و ریب نداریم و داده ایم بخدا و بتو و بعلی و حسن و حسین
و امامانی که یاد کردی هر عهد و پیمانی که گرفتی از دلهای خود و بدل این پیمان و اعتقاد امر دیگر طلب نمیکنیم و آنچه
فرمودی خواهیم رسانید بهر که ببینیم پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند بلی بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر
خدا و امر رسول او را و ایمان آوردیم بآن بدلهای خود پس هجوم آوردند بر حضرت رسول و حضرت امیر و دست
گشودند به بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را در یکوقت بجا آورد و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز
شام و خفتن را نیز در یکوقت ادا فرمودند از کثرت شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبه مختصر بسیار از آنچه علمای امامیه
و مخالفان از حضرت امام محمد باقر و غیر او روایت کرده اند و در بحار الانوار ایراد نموده ام و این خطبه مشتمل است بر
اکثر آیاتیکه در شان آنحضرت نازل شده است و در آن روایت مذکور است که چون حضرت رسول جمیع شرایع دین را
بمردم رسانید بغیر حج و ولایت در سال دهم هجرت جبرئیل آمد بنزد آنحضرت و گفت خداوند عالم ترا سلام میرساند
و میگوید که من هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا نبرده ام مگر بعد از آنکه دین او را تمام کرده ام و حجت او را بر خلق لازم
کرده ام و از دین تو دو امر عظیم مانده است که بمردم نرسانیده یکی فریضهٔ حج و دیگری فریضهٔ ولایت و خلافت
بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حجت خود خالی نکرده ام و بعد از این خالی نخواهم گذاشت و خدا ترا امر میکند
که جمیع مردم را خبر کنی از اهل شهرها و اطراف و بادیه نشینان که با تو بحج بیایند و شرایع و فرایض حج را از تو فرا
گیرند و مقصود اصلی آن بود که از برای حج حاضر شوند از همه طرف و حجت ولایت و امامت را همه بشنوند پس همه
با آن حضرت متوجه حج شدند و عدد ایشان زیاده از هفتاد هزار کس بود مثل عدد اصحاب موسی که بیعت هرون را
از ایشان گرفت و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت گوساله و سامری کردند و همچنین
حضرت رسول از مثل این عدد بیعت خلافت حضرت امیر را گرفت و ایشان بیعت را بعد از آنحضرت شکستند و
برگشتند و متابعت ابوبکر گوساله و عمر سامری کردند پس متصل شد صدای تلبیه از ما بین مکه و مدینه و چون
رسیدند بعرفات جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند عز و جلیل ترا سلام میرساند و میگوید اجل تو نزدیک آمده
و عمرت باخر رسیده است و من ترا تکلیف مینمایم بامری که چاره از آن نیست والبته ضرور است مقدم دار
وصیت خود را و آنچه نزد تو است از علم الهی و میراث علوم پیغمبران پیش از تو و سلاح و تابوت و جمیع آنچه نزد تو است
از علامات و معجزات پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی خود و خلیفهٔ بعد از خود که حجت کاملهٔ منست بر خلق من که او علی است
پس او را برپا دار از برای خلق که نشانهٔ راه هدایت باشد و تازه کن عهد و پیمان و بیعت را و بیاد ایشان بیاور پیمانها

کند در روز الست از او و ارواح خلایق که منم بود دم که ولایت ولی من و مولای ایشان و مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه است
یعنی علی زیرا که هیچ پیغمبری را از دنیا نبرده ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود به دوستی دوستان
خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال یگانه پرستی منست و تمام نعمت منست بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت
نمایند ولی مرا پس امروز کامل میکردانم از برای شما دین شما را و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای
شما دین اسلام را بولی خود و مولای هر مؤمن و مؤمنه که او علی است بنده خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفه من بعد
از او و حجت بالغه من بر خلق من مقرونست طاعتش بطاعت محمد پیغمبر من و مقرونست طاعت هر دو بطاعت من هر که
علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است و او را نشانه قرار داده ام
میان خود و میان خلق من هر که او را بامامت بشناسد مؤمن است و هر که امامت او را انکار کند کافر است و هر که در
امامت دیگری را شریک گرداند مشرک است و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت شود و هر که با عداوت
او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود پس یا محمد علی را بمردم بشناسان و عهد و پیمان مرا بر ایشان تازه گردان که تو را
و او را نزد من بهم بسوی خود پس آنجناب ترسید از منافقان که کفر خود را اظهار کنند و پراکنده شوند زیرا که کینهای ایشان
نسبت بامیر المؤمنین میدانست و سؤال کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان نگاه دارد پس تاخیر کرد اظهار امامت
آنجناب را تا مسجد خیف باز جبرئیل آمد و تاکید کرد اما خبر نگاه داشتن از شر ایشان را نیاورد چون بمابین مکه و مدینه
بکراع الغمیم رسید باز جبرئیل آمد و مبالغه کرد آنجناب فرمود ای جبرئیل میترسم که تکذیب من کنند و سخن مرا در حق علی
قبول نکنند چون بار دیگر بعد بر خم رسید که بفرسخ پیش از جحفه است جبرئیل نازل شد در هنگامی که پنج ساعت از روز
گذشته بود با شدت و تندی و خطاب مقرون بعتاب و ضامن شدن عصمت او از شر منافقان اصحاب و گفت یا محمد
خدا ترا سلام میرساند و میفرماید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و ان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس و از احادیث عامه و خاصه ظاهر میشود که فی علی را در آیه بوده است و در آن
وقت اول قافله نزدیک بجحفه رسیده بود پس فرمود که پیش قافله را برگردانند و عقب قافله را نگاه داشتند
و بجانب راست راه میل کرد و بر سر غدیر فرود آمد و خطبه طولانی که در رسالت مذکور است خواند پس مردم
هجوم آوردند بر رسول خدا و علی بن ابی طالب از برای بیعت و اول کسی که بیعت کرد ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و
زبیر بود تا سه روز متوالی بیعت میکردند و اکثر محدثان اجزای این قصه و خطبه را ذکر کرده اند و متعصبان ایشان
چون دیده اند که انکار این قصه بالکلیه نهایت بیحیائی دارد مجملی از این واقعه را با چند کلمه از خطبه که باعتقاد
باطل ایشان صریح در امامت نیست نقل کرده اند و هر عاقلی میداند که در قضیه که اینقدر اهتمام و تاکیدات در آن نازل
شده باشد و مردم را در چنین وقتی در چنین جائی فرود آورند اکتفا باین مطلب که ایشان فهمیده اند و باین دو سه
کلمه نمیکنند و اکنون قلیلی از آنچه در صحاح ایشان و کتب معتبره مشهوره ایشان در این باب مذکور شده ایراد مینمایم
زیرا که این رساله گنجایش ذکر همه ندارد و در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از یزید بن حیان از زید بن ارقم که
گفت روزی رسول خدا در میان ما ایستاد و خطبه خواند بر سر آبی که آنرا خم میگفتند در میان مکه و مدینه پس حمد و
ثنای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را بیاد ما آورد پس گفت ایها الناس من نیستم مگر بشری و نزدیکست که بیاید بسوی
من رسول پروردگار من و مرا بخواند و من او را اجابت کنم و بروم بعالم قدس و من دو چیز بزرگ در میان شما میگذارم اول
آنها کتاب خدا است که در آن هدایت و نور هست پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک شوید بآن پس ترغیب و تحریص نمود در
باب کتاب خدا پس گفت و اهل بیت من خدا را بیاد شما می آورم در حق اهل بیت من دو مرتبه این را فرمود پس حصین بن
سبره از زید پرسید که کیستند اهل بیت او از زید آیا زنان او از اهل بیت او نیستند گفت زنان او از اهل خانه او هستند
ولیکن اهل بیت در اینجا آنهایند که بعد از آنجناب تصدق بر ایشان حرام است مانند آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس
گفت بایشان همه صدقه حرام است گفت بلی و در جامع الاصول گفته است که در روایت دیگر زیاد کرده است این را که کتاب

خدا

خدا و آن هدایت و نور هست هر که چنگ زند در آن و عمل کند بآن بر هدایت است و هر که از آن تجاوز کند گمراه است و در
روایت دیگر گفته است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا که آن ریسمان خدا است هر که متابعت آن کند
بر هدایت است و هر که ترک کند آنرا بر ضلالت است و اهل بیت من گفتند کیستند اهل بیت او زنان اویند گفت نه
بخدا سوگند زن چندگاهی با شوهر میباشد و طلاقش میگوید و بخانه پدرش و قومش میرود و اهل بیت او خویشان
و عصبه اویند که حرام است برایشان صدقه مؤلف گوید که معنی اهل بیت را سابقا بیان کردیم که مخصوص آل عبا است
و آنچه زید گفته است از پیش خود گفته است و اعتباری ندارد یا آنکه متضمن مطلب ما هست زیرا که خلفای ثلثه
البته خارجند و خویشان آنجناب کسی در آن زمان دعوی امامت نکرد و همه اتفاق بر خلافت آنحضرت داشتند
و اگر کسی دعوی کرده باشد قائلان بآن منقرض شده اند و باتفاق مذهب حق میباید در میان امت باشد تا روز قیامت
ثعلبی در تفسیر وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِیعًا وَلَا تَفَرَّقُوا روایت کرده است از ابو سعید خدری که گفت شنیدم از رسول
خدا که گفت ایها الناس من در میان شما دو ثقل عظیم میگذارم یعنی دو امر سنگین بزرگ که خلیفه منند اگر اخذ کنید بآنها
گمراه نشوید بعد از من هر یکی از آنها بزرگتر است از دیگری کتاب خدا است و آن ریسمانیست کشیده از آسمان
بسوی زمین و عترت من اهل بیت منند بدرستیکه از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ابن مغازلی
و دیگران نیز این مضمون را بسندهای بسیار روایت کرده اند و در آخرش ذکر کرده اند که نظر کنید چگونه خلافت من
در حق ایشان میکنید و همین مضمون را در صحیح ابی داود سجستانی و صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده اند و
عبد الله بن احمد حنبل در مسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که گفت با رسول خدا بودیم در سفری پس در
غدیر خم فرود آمدیم و ندا کردند در میان مردم الصلوة جامعة و میان دو درخت را برای آنجناب روفتند پس نماز
ظهر را ادا کرد پس دست علی را گرفت و گفت آیا نمیدانید که من اولی ام بمؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت
آیا نمیدانید که من اولی ام بهر مؤمنی از نفس او گفتند بلی پس دست علی را گرفت و گفت هر که من مولای اویم علی مولای او است
پس گفت خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند پس عمر گفت یا علی گوارا
باد ترا ای پسر ابو طالب که گردیدی مولای هر مؤمن و مؤمنه ایضا از زید بن ارقم روایت کرده است که فرود آمدیم
با رسول خدا در وادیی که آنرا وادی خم میگفتند پس نماز کرد و خطبه خواند از برای ما و جامه را بر روی درخت انداختند
که آفتاب اذیت بآنحضرت نرساند پس فرمود که آیا گواهی نمیدهید که من اولایم بهر مؤمنی از جانش گفتند بلی گفت
مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ و ایضا در مسند ابن حنبل و کتاب حافظ ابو نعیم
روایت کرده اند از ابو الطفیل که حضرت امیر مردم را جمع کرد در رحبه کوفه و سوگند داد ایشان را بخدا که هر که در
غدیر خم از حضرت رسول شنیده باشد که در حق من چه گفت بگوید سی نفر از صحابه در آن مجمع شهادت دادند بر مضمون این
حدیث تا عاد من عاداه دادند و در مسند از سندهای بسیار از جماعت کثیری از صحابه این مضمون را روایت
کرده اند و ثعلبی و ابن مغازلی روایت کرده اند که در روز غدیر خم متفرق شدند مردم و دوری از آنحضرت اختیار کردند
حضرت رسول امیر المؤمنین را امر کرد که ایشان را جمع کند چون جمع شدند ایستاد و تکیه داد بر دست علی و گفت ایها
الناس مکروه من گردید تخلفی که از من کردید تا آنکه گمان کردم که هیچ شجره را دشمن نمیدارید مانند خویشان من و لیکن
خدا علی را گردانیده است نسبت بمن بمنزله که من نسبت بخدا دارم و خدا از او راضی است چنانچه من از او راضیم زیرا که او
بر قرب من و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستها را بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای او است
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس مردم گریه و تضرع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو دور شدیم برای آنکه
مبادا بر خاطر تو گران باشیم و پناه میبریم بخدا از غضب رسول پس حضرت از ایشان راضی شد و ابن عبد البر در کتاب
استیعاب گفته که بریده و ابو هریره و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم همه از حضرت رسول حدیث غدیر را روایت
کرده اند و در مشکوة از صحیح ترمذی از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را بنحوی که سابقا گذشت

پس گفته است

پس گفته است بعد از آن عمر علی را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا این منزلت صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای
هر مؤمن و مؤمنه و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از اعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد
بر رسول خدا در شان علی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا آخر آیه و واحدی در کتاب اسباب نزول هم چنین حدیث را
از ابو سعید خدری روایت کرده است و ابوبکر شیرازی و مرزبانی از ابن عباس روایت کرده اند و ثعلبی نیز
در تفسیر خود روایت کرده است و در مناقب خوارزمی از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که
گفت رسول خدا علم را در روز خیبر بعلی داد و بر دست او خدا فتح را روزی کرد و در روز غدیر او را بازداشت و اعلام
کرد مردم را که او مولای هر مؤمن و مؤمنه است و با او گفت تو از منی و من از توام و با او گفت تو بر تاویل قرآن جنگ
خواهی کرد چنانچه من بر تنزیل قرآن جنگ کردم و گفت با او که تو از من بمنزله هرونی از موسی و من صلحم با هر که با تو
صلح است و جنگم با هر که با تو جنگ است و گفت با او که تو بیان میکنی از برای مردم آنچه مشتبه شود بر ایشان بعد از
من و گفت توئی عروة الوثقی و گفت با او توئی امام هر مؤمن و مؤمنه و ولی هر مرد مؤمن و زن مؤمنه بعد از من و
گفت با او توئی آنکه در شان او نازل شده است وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ و تو آن آیات را
بر مردم خواندی و گفت با او که توئی که سنت من اخذ خواهی کرد و دفع ضرر از ملت من خواهی کرد و گفت با او که من
اول کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و گفت با او که من نزد حوض کوثر حاضر خواهم بود و تو با من
خواهی بود و من اول کسی ام که داخل بهشت میشوم و تو با من خواهی بود و بعد از من حسن و حسین و فاطمه داخل خواهند
شد و گفت با او که خدا وحی فرستاد بسوی من که بایستم در میان مردم و فضل ترا بیان کنم و کردم و آنچه خدا در شان
تو گفته بود که بیان کنم بیان کردم و فرمود که بترس و بپرهیز از کینها که در سینه جماعتی هست از تو و ظاهر نخواهند
کرد مگر بعد از مردن من لعنت میکنند ایشان را خدا و لعنت میکنند ایشان را لعنت کنندگان پس حضرت گریست گفتند چرا
میگریی یا رسول الله گفت خبر داد مرا جبرئیل که اصحاب من بر او ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او
جنگ خواهند کرد و فرزندان او را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد بعد از او و خبر داد مرا جبرئیل که
ظلم از فرزندان ایشان وقتی زایل میشود که قایم ایشان ظاهر گردد و کلمه ایشان بلند شود و امت بر محبت ایشان اتفاق
کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسیکه ایشان را نخواهد ذلیل باشد و مدح کننده ایشان بسیار باشد این امور وقتی
ظاهر میشود که بیش از آن شهرها متغیر شده باشد و بندگان خدا ضعیف شده باشند و از فرج نا امید گردیده باشند
پس در آن وقت قایم ظاهر میشود در میان ایشان و حضرت رسول فرمود نام او نام منست و از فرزندان فاطمه
دختر منست خدا حق را با ایشان ظاهر خواهد کرد و بشمشیرهای ایشان آتش باطل خاموش خواهد شد و مردم
متابعت ایشان خواهند کرد و بعضی از روی رغبت و بعضی از ترس پس گریه حضرت ساکن شد و فرمود بشارت باد
شما را بفرج زیرا که وعده خدا خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و اوست حکیم دانا بدرستیکه فتح خدا نزدیک است
پس گفت خداوندا ایشان اهل بیت من اند زایل گردان از ایشان رجس و بدی را و پاک گردان ایشان را پاک کردنی خداوندا
ایشان را محافظت کن و رعایت کن و یاری کن و عزیز گردان ایشان را و ذلیل مکن ایشان را و خلیفه من باش در میان ایشان
بدرستیکه تو بر آنچه خواهی قادری و در تفسیر ثعلبی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک یعنی در فضل علی و از حضرت صادق روایت کرده است که آیه چنین نازل شده است بلغ ما انزل
الیک من ربک فی علی چون آیه نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و ایضا ثعلبی روایت کرده است
که از صفیان بن عیینه پرسیدند از تفسیر قول خداوند عزوجل که سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ
اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ یعنی سؤال کرد سؤال کننده عذابی را که واقع است از برای کافران و آن را دفع کننده نیست از جانب
خداوند بلکه صاحب معارج است این آیه در باب کی نازل شده است گفت از حضرت امام جعفر صادق شنیدم که از
پدرانش روایت کرد که چون حضرت رسول بغدیر خم وارد شد ندا کرد مردم را و چون جمع شدند دست علی را گرفت

وگفت

و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و این امر شایع شد و خبر بشهرها رسید حارث بن نعمان فهری آمد نزد رسول خدا در وقتی
که آنحضرت در میان صحابه بود و از ناقهٔ خود فرود آمد و ناقه را خوابانید و پایش را بست و بخدمت حضرت آمد
و گفت یا محمد امر کردی ما را از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو پس قبول کردیم از تو و
و امر کردی ما را که پنج نماز بکنیم پس قبول کردیم و امر کردی که روزهٔ ماه رمضان بداریم قبول کردیم و امر کردی که
حج خانهٔ کعبه بکنیم قبول کردیم پس باینها راضی نشدی تا دست پسر عم خود را گرفتی و بر ما زیادتی دادی او را و گفتی هر که
من مولای اویم پس علی مولای اوست بگو این از جانب تو است یا از جانب خدا حضرت فرمود که سوگند یاد میکنم
بحق آنخدائیکه بجز او خدائی نیست که تفضیل او بر شما از جانب خدا است پس روانه شد حارث رو براحلهٔ خود
گفت خداوندا اگر آنچه میگوید حق است پس سنگی از آسمان بر ما بباران یا بیاور بسوی ما عذابی دردناک و هنوز
براحلهٔ خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و از دبرش بیرون رفت و او را کشت پس حق تعالی این آیه را
فرستاد و حسکانی نیز که از مشاهیر علمای مخالفین است این حدیث را در کتاب خود از حذیفة بن الیمان روایت کرده است
و در اکثر کتب مخالفین ابو القاسم حسکانی و غیر او از ابو سعید خدری روایت کرده اند که از مجمع روز غدیر برگشته
بودیم که این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل
کردم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین
شما باشد پس حضرت رسول فرمود حمد میکنم خدا را بر کامل گردانیدن دین و تمام کردن نعمت و راضی شدن
پروردگار برسالت من و ولایت علی و بروایت دیگر فرمود الله اکبر بر کامل گردانیدن دین تا آخر و این
آیه نیز نازل شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون یعنی امروز ناامید شدند کافران از
باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان و بترسید از من و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که کافران
ناامید شدند و ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از
طارق بن شهاب که جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر بر ما گروه یهود چنین آیه نازل میشد الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر آیه
و میدانستیم که در چه روز نازل شده است هر آینه آن روز را عید خود قرار میدادیم و سیوطی در در منثور از ابن مردویه
و ابن عساکر روایت کرده است از ابو سعید خدری که چون حضرت رسول علی را نصب کرد در روز غدیر خم و صدا بلند
کرد از برای او بولایت جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و این آیه را آورد الیوم اکملت لکم دینکم و ایضا روایت کرده است
از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر بسندهای ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خم شد که هیجدهم ماه ذیحجه است
رسول خدا گفت من کنت مولاه فعلی مولاه پس این آیه نازل شد و روایت کرده است از ابن جریر بسندها و از ابن عباس که آیه
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی آنچه نازل شد بر رسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی و ان لم تفعل
فما بلغت رسالته یعنی اگر کتمان کنی این آیه را و ایضا روایت کرده است از ابن مردویه باسنادها و از ابن مسعود که گفت در عهد
رسول خدا این آیه را چنین میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما
بلغت رسالته والله یعصمک من الناس تا آخر آیه و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است من کنت مولاه
فعلی مولاه را روایت کرده ترمذی و نسائی و سندهای این حدیث بسیار است و همه را ذکر کرده ابن عقده حافظ در
کتاب جداگانه و بسیاری از سندهایش صحیح و حسن است و صاحب جمهره از کتب مشهورهٔ لغت است گفته است خم اسم موضعی است
که در آن موضع نص کرد رسول خدا بر علی و اکثر ارباب مناقب نقل کرده اند که ابن عقده در کتاب ولایت حدیث غدیر را
بصد و بیست و پنج طریق روایت کرده است از صد و بیست و پنج نفر از صحابه و محمد بن جریر طبری از هفتاد و پنج طریق
روایت کرده است و ابیات حسان بن ثابت که بامر رسول خدا در قصهٔ غدیر گفته متواتر است و در جمیع کتب مذکور است
و از حضرت صادق روایت کرده اند که فرمود عجب دارم از آنچه رسید بعلی هر کس حق خود را بدو گواه میگیرد و از برای علی
ده هزار گواه در مدینه حاضر بودند که همه در غدیر خم این را از آنحضرت شنیده بودند و حق خود را نتوانست گرفت

وازابوسعید همدانی روایت کرده است که شیطان بصورت مرد پیری در روز غدیر نزد حضرت رسول آمد و گفت چه
بسیار کم است کسیکه متابعت تو کند در آنچه گفتی در حق پسر عمت پس حق تعالی این آیه فرستاد وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ
إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی بتحقیق که راست کرد شیطان بر مردم گمان خود را پس متابعت کردند
او را مگر گروهی از مومنان پس جمع شدند جماعتی از منافقان که عهد آنحضرت را شکستند و گفتند دیروز محمد
در مسجد خیف گفت آنچه گفت و در اینجا گفت هرچه گفت و اگر بمدینه برگردد تاکید این بیعت خواهد کرد و مصلحت
در اینستکه او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه در کمین
آنحضرت نشستند که او را هلاک کنند و آن عقبه بود در میان جحفه و ابواء پس هفت نفر از جانب راست عقبه و هفت
نفر از جانب چپ نشستند که چون حضرت بآنجا رسد ناقه را رم دهند چون شام شد و حضرت نماز کرد بار کرد و اصحاب حضرت
پیش رفتند و حضرت بر ناقه نشسته و روی سوار بود و چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد آنحضرت را که یا محمد این جماعت
در کمین تو نشسته اند که ترا بخیر هلاک کنند پس حضرت بعقب نگاه کرد و گفت کیست اینکه در عقب من است حذیفه
گفت منم حذیفه گفت که شنیدی آنچه من شنیدم حذیفه گفت بلی یا رسول الله گفت پنهان کن چون نزد ایشان رسید ندا
کرد ایشان را بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان چون ندای حضرت را شنیدند بر ور رفتند و داخل قافله شدند
و شترهای خود را که عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند و مردم بحضرت ملحق شدند و حضرت شتران ایشان
رسید و شناخت که شتران کدام جماعتست چون از عقبه بزیر آمد فرمود که چه جهت دارد که جماعتی در کعبه هم سوگند
شده اند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که امر خلافت باهل بیت او برسد پس بعد از چنین قصدی نسبت
بمن میکنند چون این را شنیدند بخدمت آنحضرت آمدند و سوگند یاد کردند که این اراده نکرده اند پس حق تعالی این آیه را
فرستاد يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ
اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ
وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که نگفته اند آنچه بایشان نسبت داده اند والبته گفتند کلمه کفر را و کافر شدند
بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند امری را که بآن نرسیده اند کلبی و مجاهد از مفسران عامه گفته اند که مراد آنستکه
قصد کردند که شتر آنحضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند عیبی نتوانستند کرد دین اسلام را مگر آنکه غنی کرده اند
ایشان را خدا و رسول از فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود از برای ایشان و اگر پشت بگردانند بر حق عذاب
خواهد کرد خدا ایشان را عذابی دردآورنده در دنیا و آخرت و نخواهد بود ایشان را در زمین دوستی و نه یاری و در حدیث
طولانی حذیفه مذکور است که آن عقبه مسمی بود بهرشی و حضرت مرا و عمار را طلبید و مرا امر کرد که مهار ناقه را بکشم
و عمار را امر کرد که ناقه را از عقب براند چون بسر گردنه رسیدیم آن چهارده نفر منافق دبه‌ها را پر از ریگ کرده بودند
از عقب ناقه آمدند و دبه‌ها را از زیر پای ناقه انداختند و نزدیک بود که رم کند حضرت صدا زد باو که ساکن باش بر تو باکی
نیست پس خدا ناقه را بسخن آورد و بزبان عربی ظاهر کننده فصیح عرض کرد بخدا سوگند یا رسول الله که حرکت نمیدهم
دست را از جای دست و پا را از جای پا تا تو بر پشت منی چون دیدند که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که ناقه را بیندازند
پس من و عمار شمشیر برکشیدیم و رو بایشان رفتیم و شب تاری بود پس ایشان نا امید شدند از آنچه اراده کرده بودند پس
برقی ساطع شد و حذیفه همه را شناخت و حذیفه گفت نه نفر از قریش بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبدالرحمن بن
عوف و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیده جراح و معویة بن ابی سفیان و عمرو بن عاص و پنج نفر دیگر ابوموسی اشعری بود و مغیرة
بن شعبه و اوس بن حدثان و ابوهریره و ابوطلحه انصاری مؤلف گوید که حدیث حذیفه اگرچه فواید بسیار دارد اما
بسیار طولانی است و مناسب این رساله نیست و سایر احادیث در این باب نیز بسیار است و آنچه ایراد نمودیم از
برای مصنف کافی است و ابن کثیر شافعی در احوال الطبری گفته است که من کتابی از او دیدم که احادیث غدیر را در آن
جمع کرده بود دو جلد بزرگی بود و کتاب دیگر که در آن طرق حدیث طیر را جمع کرده است و از ابوالمعالی جوینی نقل کرده است

کذا و تعجب

که او تعجب میکرده و میگفته در بغداد در دکان صحافی کتابی دیدم که روایات حدیث غدیر را در آن جمع کرده بود و بر پشتش
نوشته بودند که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و بعد از این جلد بیست و نهم است و نیز بسیاری
از علماء مخالفین اقرار بتواتر این حدیث نموده اند و سید مرتضی در کتاب شافی گفته است که ما هیچ فرقه از فرق اسلام
ندیده ایم که انکار اصل حدیث غدیر کرده باشند بلکه اختلاف در دلالت بر خلافت کرده اند پس اکنون بعون الله تعالی
اثبات دلالت بر امامت مینمائیم بدو امر اول آنکه مولی بمعنی اولی بامر و اولی بتصرف که مطاع باشد در هرچه کند
آمده است دوم آنکه در این مقام این معنی مراد است اول آنکه ما معنی الفاظ را باطلاق اکابر عربیت و بیان ایشان
میدانیم و همه این معنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند و ابو عبیده که در لغت مدار بر سخن او است در تفسیر قول
حق تعالی که مأویکم النار هی مولیکم گفته است که معنی مولیکم آنست که آتش جهنم اولی است بشما و بیضاوی و زمخشری
و سایر مفسران در این معنی این را گفته اند و اتفاق کرده اند مفسران در قول حق تعالی وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ
وَالْأَقْرَبُونَ مراد آنست که ایشان اولی و احقند بمیراث و فقراء و سایر اهل عربیت تصریح کرده اند بآنکه مولی و اولی
بیک معنی مستعمل میشود و اکابر بلغاء و شعراء در اشعار بسیار باین معنی استعمال کرده اند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است
و ابو القاسم انباری از برای مولی هشت معنی گفته است و از جمله آنها اولی بشیء است و ابن اثیر در نهایه گفته است که اسم
مولی در حدیث مکرر واقع شده است و آن اسمی است که بر جماعت بسیار اطلاق میکنند برب و مالک و منعم و آزاد
کننده و یاور و دوست و تابع و پسر عم و هم سوگند و کسیکه همسایه باو بسته باشند و بنده و آزاد شده و کسیکه انعام کرده
براو شده باشد و هر که متولی امری شود و قیام بآن نماید و مولی و ولی از امر است و از جمله اینست حدیث من کنت
مولاه فعلی مولاه بر اکثر این معانی محمول میشود و از جمله حدیثها اینست که هر زنی که نکاح کند بی رخصت مولای خود
نکاح او باطل است و بروایت دیگر ولیها وارد شده است یعنی کسیکه متولی امر اوست و صاحب کشاف گفته است که در
انت مولنا یعنی آقای مائی و ما بندگان توایم یا یاور مائی یا متولی امور مائی و اما دوم که مراد اولی در این مقام صاحب
اختیار کل و اولی بتصرف و تدبیر امت مراد است بچند وجه اثبات مینمائیم اول آنکه گوئیم که آزاد شده و هم سوگند معلوم
که مراد نیست زیرا که این دو صفت در آنحضرت نبود اول ظاهر است و ثانی از برای آنکه آنحضرت هم سوگند احدی نمیشد
که باو عزت بیابد و بعضی از معانی هست که همه کس را معلوم است که مراد نیست زیرا که فی نفسه باطل است مانند آزاد
کننده و مالک و همسایه و داماد و پشت سر و پیش رو و بعضی هست که معلوم است که مراد نیست برای آنکه بیفایده است
مانند پسر عم و قسم دیگر آنست که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست مانند ولایت و محبت و یاری در دین و ولای
عتق زیرا که بر همه کس معلوم است وجوب ولایت و نصرت مؤمنان و قرآن مجید ناطق است بآن پس برای چنین امر واضحی
گنجایش نداشت که مردم را در چنین وقتی باین اهتمام جمع کند و هم چنین اگر مراد ولای عتق بود تعلق آن به پسر عم امر معلوم
بود در جاهلیت و در اسلام و احتیاج باین اهتمام نداشت و ایضا گفتن عمر اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة منافی
این احتمالست پس میباید که مراد اولی بتدبیر امور امت و امر و نهی ایشان باشد و این معنی امامت این وجهی است که سید
مرتضی ذکر کرده است و فقیر را چند تقریر دیگر بخاطر قاصر میرسد اول آنکه اکثر مخالفین مانند قوشچی و غیر او احتمالی که داده
اند از روی اضطرار آنست که مراد ناصر و محب باشد و بر هیچ عاقل پوشیده نیست که بیان این معانی موقوف نبود بر جمع کردن
مردم در چنین وقتی و در میان راه فرود آمدن و بسیاری از احکام از این ضروری تر بود که حضرت این اهتمام در بیان آنها
نفرمود و این حکم را بمردم گفتن ضرور نبود بلکه بایست که حضرت امیر المؤمنین را وصیت کند که یاری کن هر که مرا اورا
یاری میکرده و دوست بدار هر که مرا دوست میداشته و خبر دادن مردم باین امر فایده معتد به نبود مگر آنکه
مراد باین نوعی از محبت و نصرت باشد که امر آن نسبت برعایا میباشد یا مراد جلب محبت ایشان باشد نسبت بآنحضرت
و واجب بودن متابعت ایشان آنحضرت را چون یاری میکند ایشان را در جمیع مواطن و دوست میدارد ایشان را بجهة ایمان
پس این معنی راجع بمعنای ما ثابت است دوم آنکه بر تقدیری که محب و ناصر مراد باشد بقرینه خصوصیات این واقعه هر عاقلی که باشد

علیهم میرسانند که مقصود اصلی امامت وخلافت است چنانچه اگر فرض کنیم که یکی از پادشاهان نزدیک وفاتش جمیع لشکر خود را جمع کند و دست شخصی را بگیرد که اقرب اقارب و مخصوص ترین خلق باشد باو وبگوید هر که من دوست ویار او بودم این دوست ویاور او است بعد از آن دعا کند یاور او را ولعنت کند خاذل او را واین سخن را نسبت بدیگری نگوید وخلیفهٔ دیگر از برای خود تعیین ننماید گمان ندارم احدی از رعایای او شک کند در آنکه مراد خلافت او است وتطمیع مردم در نصرت ومحبت وترغیب ایشان در اطاعت وستم آنکه هرگاه پادشاه نافذ الحکمی در حق مرد ضعیف بیمعاونی بگوید که هر که من یاور او بودم فلان یاور او است قبیح مینماید چه ظاهر است که از پادشاه یاری همه کس میآید واز ان مرد ضعیف که اعانتی بیاید اعانت جماعت قلیلی خواهد بود پس این سخن بحسب عرف وعادت دلالت میکند بر آنکه باید که آن شخص که حضرت رسول این سخن را در حق او گوید مرتبه اش بحسب دین ودنیا نزدیک بمرتبهٔ آنحضرت باشد واقلا ولایتی ونفاذ حکمی داشته باشد ودر محبت نیز مثل این سخن را میتوان گفت پس بر هر تقدیر این عبارت دلالت بر امامت دارد وجه دوم از وجوهیکه دلالت میکند بر آنکه مراد بمولی اولی بتصرف وامامت است آنستکه در اکثر احادیث که مشتمل بر قرینه هست بر آنکه مراد امامت است زیرا که در اول کلام فرمود آیا نیستم اولی بشما از جانهای شما وبعد از آن فرمود پس هر که من مولای اویم علی مولای او است وهر که عارف باسالیب کلام است میداند که آن سؤال اول قرینهٔ واضحه است بر آنکه مراد بمولی اولی است که پیشتر گذشته است وچون اولی در کلام سابق مقید بچیزی وبحالی از احوال نیست پس افادهٔ عموم میکند زیرا که اهل عربیت گفته اند که حذف متعلق افادهٔ عموم میکند که قرینه بر خصوص وتعیین خاصی نبوده باشد والا الغاء در کلام لازم میآید خصوصاً که در اینجا من انفسکم مذکور شده وادنی آنهست که هر تصرف مشروع که خواهد بشود پس هرگاه اولی از نفس باشد پس رسد او را که هر امری که خواهد نسبت بایشان بکند وهر تدبیری که مصلحت داند در امور دین ودنیای ایشان بعمل آورد وایشان را با او اختیاری نباشد ومعنی امامت همین است وایضاً معلوم است که آنچه حضرت اول از ایشان سؤال نمود وطلب اقرار ایشان فرمود معنی است که حق تعالی در قرآن مجید برای آنحضرت اثبات فرموده است که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ومفسران اجماع کرده اند بر آنکه مراد از آیه آنستکه بیان کردیم چنانچه زمخشری در کشاف گفته است که اولی است بمؤمنان در هر چیزی از امور دین ودنیا از نفس ایشان ولهذا مطلق فرمود ومقید بقیدی نکرد پس واجبست بر ایشان که آنحضرت احب باشد بسوی ایشان از جانهای ایشان وحکم او نافذتر باشد بر ایشان از حکم ایشان وحق او لازم تر باشد بر ایشان از حق جانهای ایشان وشفقت ایشان بر آنحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود وآنکه جان خود را بذل کنند نزد او وفدای او گردانند هرگاه امر عظیمی رو دهد وجان خود را وقایهٔ او گردانند در جنگها وآنکه متابعت نکنند امری را که نفسهای ایشان دعوت میکنند بسوی آن یا منع میکنند از آن ومتابعت کنند هر امری را که حضرت ایشان را بآن بخواند وترک کنند آنچه ایشان را از آن منع فرماید ودیگر مفسران نیز چنین گفته اند پس از سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات اولویتیست که حضرت رسول داشت از برای حضرت امیر وآنچه بعضی از متعصبان عامه مثل ملا علی قوشچی وغیر او گفته اند که اللهم وال من والاه قرینهٔ اینستکه مراد از مولی محب یا ناصر است باطل است بلکه قرینهٔ معنی اولویت بچند وجه اول آنکه چون از برای آنحضرت اثبات ریاست عامه وامامت کبری نمود تمشیت آن محتاج بود بعساکر واعوان ناصح خیرخواه واثبات چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعت بسیار موجب هیجان حسد وعداوت بود که مظنهٔ ترک نصرت واعانت است خصوصاً با وجود آنچه میدانست از کینهای دیرینه که در سینهای منافقان حاضر بود تاکید آن نمود بدعا کردن از برای اعوان ولعن کردن بر کسی که تقصیر در شان او نماید وایضا معلوم است که این قسم دعاها مخصوص امرا واصحاب ولایات است ومناسب آحاد رعیت نیست دوم آنکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم امامت است زیرا که اگر معصیتی از او صادر شود واجب خواهد بود بر کسیکه علم بهم رساند که منعش کند وترک موالاة بلکه اظهار معادات نماید پس چنین دعا از آنحضرت برای کسی بدون قیدی دلالت میکند بر آنکه او هرگز بر حالی نخواهد بود که مستحق ترک موالات ونصرت

گردد

کرده سیما آنکه اگر مراد بمولی اولی باشد چنانچه ما میگوئیم مقصود ازین کلام طلب موالاة و متابعت و نصرت خواهد بود از قوم و اگر مراد ناصر و محب باشد چنانچه ایشان میگویند مقصود بیان آن خواهد بود که آنحضرت ناصر و محب ایشان است پس دعا از برای کسی که موالاة و نصرت او کند باول انسب خواهد بود از ثانی چنانکه بر متامل ظاهر است وجه سیم آنستکه از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که آیه الیوم اکملت لکم دینکم در روز غدیر نازل شد و سیوطی که از اکابر متاخرین مخالفین است در کتاب اتقان از ابو سعید خدری و ابو هریره روایت کرده است که این آیه در روز عید غدیر نازل شد و این دلیل است بر آنکه مراد بمولی معنی است که بامامت کبری بر میگردد زیرا که امری که سبب کمال دین و تمام شدن نعمت بر مسلمین باشد بلکه اعظم متممات آنها باشد آن امامتست که بآن تمام میشود نظام دنیا و دین و باعتقاد بآن قبول میشود اعمال مسلمین وجه چهارم آنستکه در اخبار مستفیضه عامه و خاصه وارد شده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا آخر در این واقعه نازل شد چنانچه بعضی گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله محتملات نزول این آیه کریمه گفته است که این آیه نازل شد در فضل علی و چون نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس عمر او را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب صبح کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه پس گفته است این قول ابن عباس است و براء بن عازب و محمد بن علی و ثعلبی در تفسیر و حسکانی در شواهد التنزیل و جماعت بسیار روایت کرده‌اند که این آیه در امر غدیر نازل شد و این صریح است در آنکه مراد بمولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن بآنکه اگر تبلیغ نکند هیچ رسالت را تبلیغ نکرده است و خوف حضرت از تبلیغ که مبادا موجب اثارهٔ فتنه شود با آنکه حق تعالی ضامن شد که او را از شر منافقان نگاه دارد اینها همه دلیل است بر آنکه آن امری که مامور بتبلیغ او گردیده بود باید امری باشد که ابلاغ آن موجب صلاح امور دین و دنیای مردم گردد و بآن برای مردم تا روز قیامت حلال و حرام ظاهر گردد و شرایع دین بآن محفوظ ماند از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول آن بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالاتی که ایشان در لفظ مولی گفته‌اند هیچ یک مظنهٔ این قسم امور نیست مگر خلافت و امامت آنحضرت که بآن باقی میماند آنچه حضرت رسول تبلیغ آن نموده بود از احکام دین و ایمان بآن منتظم میگردد امور مسلمانان و از جهت کینها که از آن حضرت در سینه داشتند مظنهٔ ثوران فتنها بود از منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد نگاه داشتن آنحضرت را از شر ایشان وجه پنجم آنستکه اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص صریح در این واقعه نزد کسیکه اندک انصافی داشته باشد متواتر بالمعنی است و اگر از این تنزل کنیم لا اقل قرینه میتواند شد بر اینکه مراد بمولی معنی است که متضمن امامتست خصوصا هرگاه ضم شود با آنکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا بر آنکه نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین میکردند و در اکثر اخبار مذکور است که نزدیک شده است که من از میان شما بروم بآن قرائن دیگر که سابقا مذکور شد وجه ششم آنستکه از نظم و نثر جماعتیکه در آن مجمع حاضر بودند ظاهر میشود که همه معنی خلافت فهمیده‌اند از این کلام مانند حسان بن ثابت که در کتب سیر و غیر آن مذکور است که از حضرت رسول رخصت شد و در این باب قصیده گفت و حضرت او را تحسین کردند و سایر شعراء صحابه و تابعین مثل حارث بن نعمان فهری که این معنی را فهمیده بود و حضرت تصدیق او کرد چنانکه گذشت و امثال این بسیار است و این اقوی دلایل است بر آنکه مراد آنحضرت این بوده و عجب دارم از بیشرمی علماء مخالفین که در مقامات دیگر بنقل یک راوی یا دو راوی اکتفا مینمایند و باندک ایماء و اشاره در کلام بر مطالب عظیمه استدلال میکنند و چون بمسئله امامت میرسند قناع حیا را از سر میکشند و در حصار منع میگریزند عصمنا الله و ایاهم من العصبیة و العناد و هدینا الی سبیل الرشاد فصل دویم در حدیث منزلتست و آن از طرق عامه و خاصه متواتر است و بنابر الاشتراک همه آنستکه حضرت رسول در مواطن بسیار بحضرت امیر فرمود که انت منی بمنزلة هرون من موسی و در اکثر روایات این تتمه را دارد الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و ما در این مقام اکتفا مینمائیم بچند حدیث که در صحاح ایشان موجود است

چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح ترمذی روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص که حضرت رسول
در غزوه تبوک علی را در مدینه گذاشت علی گفت یا رسول الله مرا در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت رسول فرمود
که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی و در روایت ترمذی گفت غیر آنکه نیست پیغمبری بعد از من و در
صحیح مسلم نیز روایت کرده است مجموع این روایت را و از ابن مسیب روایت کرده است که روایت این حدیث از سعد
بمن رسید خواستم که مشافهه این حدیث را از سعد بشنوم رفتم بنزد سعد و گفتم تو این حدیث را از رسول خدا شنیدی
پس انگشتهای خود را در گوشهای خود گذاشت و گفت بلی اگر نشنیده باشم هر دو گوش من کر شود و ایضا در جامع
الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از جابر انصاری مجموع این حدیث را و ایضا از حدیث صحیح مسلم و صحیح
ترمذی روایت کرده است که معاویة بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را امیر کرد و با او گفت چه مانع است ترا از آنکه
سب کنی و دشنام دهی ابو تراب را سعد گفت تا در خاطر من هست آن سه چیز که در حق علی شنیده‌ام هرگز او را سب
نخواهم کرد و اگر یکی از آنها از برای من میبود دوستر میداشتم از آنکه شتران سرخ موی عالم از من باشد شنیدم از
رسول خدا که با او میگفت در وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت و علی گفت مرا با زنان گذاشتی
و ذکر کرده همانرا که در حدیث سابق مذکور شد اما در اینجا گفت الا انه لا نبوة بعدی یعنی مگر آنکه نبوت و پیغمبری
بعد از من نیست پس سعد گفت شنیدم که در روز خیبر میگفت البته خواهم داد علم را فردا بمردی که دوست میدارد
خدا و رسول او را و دوست میدارد او خدا و رسول را همه ما گردن کشیدیم که شاید بما دهد پس گفت علی را طلبید
چون علی حاضر شد دیده‌اش رمد داشت و درد میکرد آب دهان مبارک خود را بر دیده او مالید و علم را باو داد
پس خدا بر دست او فتح کرد و چون آیه مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و گفت خداوندا اینها
اهل منند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب که معتبرترین کتب ایشانست گفته است که حضرت امیر در همه غزوات
که حضرت رسول در آن حاضر بود تخلف ننمود تا بمدینه هجرت فرمود مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول او را برای
حراست مدینه و محافظت عیال خود در مدینه گذاشت و گفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی
و گفته است این حدیث را جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند و ثابت ترین روایات و صحیح ترین آنهاست روایت
کرده است آنرا از رسول خدا سعد بن ابی وقاص و طریقهای حدیث سعد بسیار است و روایت کرده است این حدیث را از
ابن عباس و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله و جماعت بسیار که ذکر آنها بطول
می انجامد و فاطمه دختر علی روایت کرده است از اسماء بنت عمیس که گفت شنیدم رسول خدا با علی میگفت انت منی
بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس بعدی نبی و در روایت ابن عباس بعد از آن گفت تو برادر منی و صاحب منی یعنی مصاحب
منی و ابن عقده حافظ که جمیع طوایف او را ثقه میدانند کتاب بزرگی تصنیف کرده است از برای خصوص سندهای
این حدیث و ابن حنبل در مسند خود که بمنزله صحاح ایشانست این حدیث را بسندهای بسیار از جمع کثیری از صحابه
روایت کرده است و ابن اثیر در تاریخ کامل از محمد بن اسحق و دیلمی در فردوس الاخبار از عمر بن الخطاب روایت کرده است که
رسول خدا با علی گفت تو اول مسلمانی در اسلام و اول مؤمنانی در ایمان و تو از من بمنزله هرونی از موسی و قاضی علی بن
محسن تنوخی که از علماء عامه است این حدیث را از امیر المؤمنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر
انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری و جابر بن سمره و مالک بن الحویرث و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو رافع و عبد
الله بن اوفی و برادرش زید و ابو سریحه و حذیفة بن اسید و انس بن مالک و ابو بریده اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل بن
ابی طالب و حبشی بن جناده و معاویة بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن المسیب و امام محمد باقر و حبیب بن
ابی ثابت و فاطمه بنت علی و شرحبیل بن سعد روایت کرده است و گفته است همه از حضرت رسول روایت کرده اند و ابن
حجر در کتاب فتح الباری و صحیح بخاری گفته است در شرح این حدیث که در روایت ابن مسیب از سعد زیادتی هست که بعد از آنکه حضرت
رسول این سخن را با حضرت امیر گفت حضرت امیر دو مرتبه گفت راضی شدم و گفته است که در اول روایت براء بن عازب و زید بن

ارقم و زیادتی هست که حضرت رسول با علی گفت یا من میباید در مدینه بمانم یا تو بمانی چون حضرت امیر این را شنید در مدینه
ماند پس شنید که جمعی از منافقان میگویند که علی را از برای این در مدینه گذاشت که از او آزرده بود حضرت امیر از پی
آنحضرت رفت و گفت مردم چنین میگویند حضرت فرمود آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی مگر آنکه
بعد از من پیغمبری نیست پس ابن حجر گفته است که اصل حدیث را غیر سعد از علی و عمر و ابوهریره و ابن عباس و جابر بن
عبدالله و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابوسعید خدری و انس بن مالک و جابر بن سمره و حبشی بن جناده و معاویه و اسماء
بنت عمیس و غیر ایشان روایت کرده اند و جمیع طرقها را ابن عساکر در ترجمه علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و
سید رضی الله عنه در نهج البلاغه که مقبول الطرفین است روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین گفت حضرت رسول
با و گفت تو میشنوی آنچه من میشنوم و تو می بینی آنچه من می بینم مگر آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی و امور تو بخیر راجع است
و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علما و محدثین عامه است در شرح این سخن بعد از آنکه اخبار بسیار مؤید این کلام نقل
کرده گفته است دلیل آنکه آنحضرت وزیر حضرت رسول بوده است از نص کتاب و سنت است که حق تعالی از حضرت
موسی نقل کرده است که گفت وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي و رسول خدا
فرموده در حدیثی که اجماع بر روایت آن کرده اند جمیع فرقه های اسلام که تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه بعد از من
پیغمبری نیست پس ثابت کرد از برای آنحضرت جمیع مراتب و منازل هرون را از موسی پس باید وزیر حضرت رسول
باشد و محکم کننده پشت او باشد و تقویت کننده امر او باشد و اگر نه آن بود که خاتم پیغمبران بود هر آینه شریک در
پیغمبری او هم میبود و ایضا ابن ابی الحدید در موضع دیگر از شرح نهج البلاغه گفته است که حضرت امیر المؤمنین در روز
شوری گفت با آن پنج نفر که عمر با و شریک کرده بود آنها را در میان شما کسی هست بغیر من که حضرت رسول با و گفته باشد
که تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند نه و صاحب صواعق محرقه با آن تعصب
عناد که از اعدای حضرت امیر است و از همه خوارج بدتر است تصحیح این کرده است اما منع تواترش کرده است و
کدام متواتر از این واضح تر و قطعی تر میباشد که هر یک از محدثین ایشان از جماعتی بسیار از صحابه روایت کرده اند که ایشان
قول هر یک از ایشان را در هر امری از اصول و فروع دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقاید
در بسیاری از اصول دین باین حدیث که در یکی از صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث متواتره
که در طرق شیعه که هر یک از ائمه روایت کرده اند اما در وجه استدلال باین حدیث متواتر بر امامت آنحضرت بچند
وجه تقریر آن میتوان کرد اول آنکه ظاهر منزلة عموم است بحسب عرف خصوصا هرگاه بعضی از منازل را استثنا کنند که در
اینصورت تصریح میشود در عموم در بقیه افراد مستثنی منه مثل آنکه اگر کسی گوید که فلان مرد بمنزله من است مگر آنکه بخیل
هر کس چنین میفهمد که در غیر جود در کمال صفات دیگر مثل او است پس این کلام دلالت کرد بر اینکه جمیع نسبتها که در
میان موسی و هرون بود باید که در آنحضرت باشد بغیر پیغمبری و این معلوم است که از جمله نسبتها خلافت بر امت
بود چنانچه گفت اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي پس موسی غایب میشد هرون خلیفه او بود پس باید که این حالت نیز از برای حضرت
امیر ثابت باشد و این غیر معنی پیغمبریست که استثنا شده است اگر گویند که باشد خلافت در حال حیوة مراد
باشد جواب گوییم که استثناء پیغمبری بعد از وفات صریح است در اینکه مراد اعم است والا احتیاج باستثنا نبود
با آنکه خلاف ظاهر لفظ است دوم آنکه از جمله منازل هرون آن بود که او افضل بود از جمیع امت موسی پس باید که حضرت
امیر نیز افضل باشد از جمیع امت آنحضرت و تفضیل مفضول قبیح است عقلا چنانچه دانستی وجه سوم آنکه از احادیث
متواتره معلوم است که حضرت رسول این سخن را در مقامات متعدده فرموده اگر مطلب منزلت مخصوصی بود در وقایع
متباینه منحصر بود مثل آنکه در مسدود کردن درها از مسجد و مفتوح کردن در خانه آنحضرت این را فرمود و در تسمیه
حسن و حسین و محسن باسماء اولاد هرون شبر و شبیر و مبشر این را نیز فرموده و در استخلاف مدینه نیز فرموده و در نصب
غدیر نیز این را فرموده پس معلوم شد که همه منازل مراد است خصوصا منزلت خلافت وجه چهارم آنکه مشهور بلکه متواتر

کذا نیز

که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مثل آن واقع میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند که در اخبار
بسیار وارد شده است لَتَرْكَبُنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ یعنی مرتکب خواهید شد طریقه آنها را
که پیش از شما بودند مانند دو تای نعل که با هم موافقند و مانند پرهای تیر که با هم برابرند و در بعضی از روایات وارد
شده است که اگر داخل سوراخ سوسماری شده باشند شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از نصب
عجل و سامری حادث نشد پس باید که در این امت مثل آن نیز واقع شود و در این امت امری که شبیه آن باشد بغیر آن نبود که
دست از متابعت خلیفه او برداشتند و او را ضعیف کرده اند و منافقان بر او غالب شدند و مؤیدش آنست که
عامه و خاصه روایت کرده اند که چون امیرالمؤمنین را از برای بیعت ابوبکر بمسجد آوردند و بقبر حضرت رسول کرد
آیه را خواند که مشتمل بود بر تظلم هرون نزد موسی و شکایت از قوم خود و گفت یَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا
يَقْتُلُونَنِي یعنی ای فرزند مادر من بدرستیکه قوم مرا ضعیف کرده اند و نزدیک بود مرا بکشند پنجم آنکه جماعتی از مخالفان
نقل کرده اند که وصایت و خلافت موسی منتقل شد باولاد هرون پس از جمله منازل هرون از موسی آنستکه اولاد او
خلیفه و اوصیاء او بودند پس بمقتضای منزلت باید که حسن و حسین که باتفاق عامه و خاصه مسمی بنامهای پسرهای
هرون شدند که خلیفه‌های حضرت رسول باشند پس پدر ایشان نیز باید خلیفه آنحضرت باشد بمقتضای اجماع مرکب
و از جمله آنها که از علمای مخالفین این را ذکر کرده اند محمد شهرستانی است که در کتاب ملل و نحل در اثنای بیان احوال
یهود گفته است که امر پیغمبری مشترک بود میان موسی و برادرش هرون چون موسی گفت اشرکه فی امری پس هرون وصی
موسی بود و چون هرون در حیات موسی فوت شد منتقل شد وصایت بیوشع بامانت که برساند بشبر و شبیر اولاد هرون
بر سبیل استقرار زیرا که وصیت و امامت گاه مستقر میباشد و گاه مستودع ششم آنکه در خصوص غزوه تبوک
حضرت امیر را خلیفه کرد بر مدینه و عزلش معلوم نشد پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر از این منازل و مراتب
همه تنزل کنیم در این شک نیست که دلالت بر نهایت قرب و محبت و اختصاص میکند پس بر صاحب منزلت هرونی و اخوت
روحانی و اختصاص جسمانی و قرابت نسبی با مناقب جلیله که بر عالمیان ظاهر است کسی را که هیچ جهتی از جهات نداشته
باشد بغیر از استیلای در کفر که عین نقص است و شایبه کمالی در او نیست مقدم داشتن عین خطا است و نزد هیچ عاقلی روا
نیست والله الهادی الی سواء السبیل **فصل سیم** در بیان اختصاص آنحضرت بمحبت خدا و رسول و اظهار
این معنی در مواطن متعدده شده است اول آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد
حضرت رسول مرغی آوردند حضرت فرمود اللّهم ائتنی باحب خلقک یاکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور بسوی من
محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که بخورد با من از این مرغ پس علی آمد و با آنحضرت خورد و بعد از آن گفته است که رزین گفته که
در این حدیث قصه هست و در آخرش آنستکه انس با علی گفت که طلب آمرزش کن از برای من و تو را نزد من بشارتی هست پس
این حدیث را نقل کرده و در مسند ابن حنبل از سفینه مولای رسول روایت کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان در میان
دو گرده نان گذاشته برای حضرت رسول هدیه آورد و چون نزد آنحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بیاور بسوی من دوست
ترین خلق خود را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول پرسید که کیست گفتم علی است
فرمود در را بگشا چون گشودم داخل شد و آن مرغها را با یکدیگر تناول فرمودند و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسی
طریق این حدیث را روایت کرده است و از جمله آنها آنستکه از انس بن مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول
مرغ بریانی بهدیه آوردند چون نزدیک آنحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را تا بخورد
با من از این مرغ در خاطر خود گفتم خداوندا او را مردی از انصار گردان پس علی آمد و در را آهسته کوبید گفتم کیست گفت
منم علی گفتم حضرت رسول مشغول حاجتی است حضرت برگشت چون بجانب حضرت رسول رفتم باز دیگر فرمود خداوندا
بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو تا بخورد با من از این مرغ باز در خاطر گذرانیدم که خداوندا بگردان او را
مردی از انصار پس باز علی آمد و در را کوبید گفتم من نگفتم که حضرت مشغول حاجتی است برگشت چون نزد حضرت رسول

برگشتم باز این سخن را گفت پس علی آمد و در را سخت کوبید حضرت سه مرتبه فرمود در را بگشا چون در را گشودم و نظر
حضرت بر او افتاد سه مرتبه فرمود بسوی من بیا پس نشست و از آن مرغ و آن هر دو تناول نمودند و بروایت دیگر از او و ابن حنبل
و دیگران چون حضرت امیر داخل شد حضرت رسول فرمود چرا دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب ترین
خلق را بسوی خود و بسوی من بیاورد که از این مرغ با من بخورد و اگر مرتبه سیم نمی آمدی خدا را بنام تو میخواندم که ترا
بیاورد حضرت امیر گفت یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه انس مرا بر گردانید حضرت با انس گفت چرا چنین کردی
گفت میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم خود را دوست میدارد و بروایت دیگر فرمود مگر در
میان انصار بهتر از علی و فاضلتر از او هست و عامه و خاصه بطریق مستفیضه روایت کرده اند که از جمله مناقبی که حضرت
امیر بر اصحاب شوری احتجاج نمود این منقبت بود و همه اعتراف بحقیقت آن نمودند و حضرت امیر از انس گواهی طلبید
گفت در خاطرم نمانده است حضرت فرمود اگر دروغ گوئی مبتلا شوی بپیسی که نتوان پنهان کرد آنرا از مردم بعمامه
بستن و بعد از آنکه در او پیسی بهم رسید مکرر میگفت بنفرین علی است و ابن مردویه در مناقب از ابو رافع آزاد کرده
عایشه روایت کرده است که چون مرغ را نزد آنحضرت گذاشتند حضرت فرمود کاشکی امیر مؤمنان و سید و آقای مسلمانان
و امام و پیشوای متقیان نزد من بود و با من از این مرغ میخورد پس حضرت امیر آمد و با او از آن مرغ خورد و اخطب خوارزم نیز
این حدیث را بنحو سابق از ابن عباس روایت کرده است و کسیکه اندک انصافی داشته و تتبع کتب مخالفان بکند میداند
که فوق حد تواتر روایت کرده شده است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و بلاذری در
تاریخ و خرکوشی در شرف المصطفی و سمعانی در فضایل الصحابه و طبری در کتاب الولایه و ابن البیع در صحیح و ابو یعلی در
مسند و احمد بن حنبل در فضایل و نطنزی در اختصاص روایت کرده اند و روایت کرده است آنرا از محدثان محمد بن اسحق و
محمد بن یحیی ازدی و مازنی و ابن شاهین و سدی و ابو بکر بیهقی و مالک و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و عبد الملک بن عمیر
و مسعود بن کدام و داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو حاتم رازی بسندهای بسیار از انس و ابن عباس و ام ایمن و ابن بطه
در ابانه بسی طریق روایت کرده است و ابو بکر در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده حافظ کتابی در طرق این حدیث
تصنیف کرده است و سی و پنج نفر از صحابه این حدیث را از انس روایت کرده اند و ده نفر از رسول خدا روایت کرده اند با آن
عداوتی که اکثر ایشان با امیر المؤمنین داشتند و سعی در اخفای فضائل او مینمودند و چون این حدیث ثابت شد دلیل
بر امامت آنحضرت زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر آنکه او در استحقاق ثواب و وفور طاعت و اتصاف بصفات
حسنه از همه در پیش است و ثابت شده است که حق تعالی منزه است از آنکه محل حوادث باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس
او نمی باشد و ایضا معلوم است که ثواب دادن حق تعالی و اکرام او بدون کمال عقاید و اتصاف بصفات حسنه و نیات صحیحه
و اعمال صالحه نمی باشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است و حق تعالی در بسیار جای
از قرآن مجید بیان این معنی فرموده است مثل قوله تعالی قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ یعنی بگو یا محمد اگر
هستید که خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی من کنید تا خدا شما را دوست دارد و قوله تعالی إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ
أَتْقَاكُمْ بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است و فرموده است که خدا تفضیل داده است آنها را که جهاد
میکنند بمالهای خود و جانهای خود بر آنها که نشسته اند و جهاد نمیکنند درجه بزرگ و فرموده است که مساوی نیستند
آنها که انفاق کرده اند و قتال کرده اند پیش از فتح مکه با آنها که بعد از فتح مکه کرده اند و فرموده است فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ
ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر ثواب آنرا می بیند و فرموده است وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ یعنی مساوی نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده اند
و عملهای شایسته کرده اند با بدکردار بسیار کم متذکر میشوند حق را و معلوم است که کوری و بینائی دل مراد است و
اکثر قرآن مجید مشحون گشته باین مضمون و ایضا معلوم است که محبت حضرت رسول از قبیل محبت قرابت و بشریت نیست پس
کسیکه احب خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و حضرت رسول از این حکم بیرون است باجماع و بقرینه

انکه حضرت خود قائل این قول است و با ثبوت افضلیت احق بودن بخلافت معلوم است چنانکه مکرر مذکور شد و متعصبان
مخالفان دو اعتراض بر این دلیل کرده اند اول آنکه اگاه باشد مراد احب خلق الله باشد در خوردن آن مرغ و هر زبان فهمی
که اندک ربطی بسخن داشته باشد میداند که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است و میان اهل عربیت مقرر است که حذف
متعلقات و اطلاق از قیود دلیل عموم است و اکل در کلام جواب امر است و قید احبیت نیست و در بسیاری از روایات قید
اکل مطلقا مذکور نیست یا آنکه احبیت در اکل یا باعتبار فضیلت و کرامت است یا از مطلب ما ثابت میشود یا باعتبار فقر
و استحقاق است و این باطل است زیرا که معلوم است که در میان صحابه پریشان تر از آنحضرت بسیار بوده و شیخ مفید از
این اعتراض جواب متینی فرموده است که اگر این معنی مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس انس چرا اینقدر سعی میکرد
و حضرت را بر میگردانید و خود را مستحق سخط حضرت رسول میکرد که این فضیلت برای انصار حاصل شود و حضرت رسول
تغیر با او بر این فهم کرده و فرمود که هر کس قوم خود را دوست میدارد یا آنکه مکرر در میان انصار از او بهتری هست و اگر این مراد
بود بایست حضرت تغیر ننماید که چه فضیلتی در این سخن بود که تو میخواستی از برای انصار باشد و ایضا اگر این احتمال میبود
چگونه حضرت امیر این را حجت بر افضلیت و احقیت خلافت خود میکرد در شوری و آنها چرا قبول این میکردند بایست در
جواب بگویند که این دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت و خلافت باشد تمام شد کلام مفید قدس سره و ایضا
گوییم که اگر این دلیل افضلیت نمیبود انس چرا از برای رغبات آن منافقان کتمان شهادت میکرد تا مستحق نفرین حضرت امیر
شود و پیس گردد دوم آنکه ممکن است حضرت در آن وقت احب و افضل خلق باشد و بعد از آن بعضی از صحابه افضل شده
باشند و جواب همان است که این مخالف اطلاق و عموم لفظ است زیرا که ظاهر لفظ آنست که او احب جمیع خلق است بغیر حضرت
رسول در جمیع احوال و لزوم منه حتی بر بسیاری از انبیاء و اوصیاء و دلیلی بر تخصیص نه در کلام هست و نه در خارج کلام و جوابهای
سابق اکثر در اینجا جاریست خصوصا قصه شوری و بعضی از فضلا جواب گفته اند که این خرق اجماع مرکب است زیرا که
مجموع امت منحصرند میان دو قول اول تفضیل آنحضرت بر همه در جمیع احوال و اوقات قول دوم تفضیل دیگری بر او در جمیع
احوال و اوقات و این احتمال که تو گفتی هیچ یک از امت بآن قائل نیستند و بدانکه از بعضی احادیث شیعه ظاهر میشود که آن
مرغ بریان را جبرئیل از بهشت آورده بود و قرینه بر آن است که حضرت با آن سخاوت و فتوت انس و غیر او را از حاضران بهره
نکرد و حصه با ایشان نداد باعتبار آنکه طعام بهشت در دنیا بغیر معصومین روا نیست خوردن و بنا بر این افضلیت آنحضرت
در این واقعه مضاعف میگردد و دلیل بر عصمت و امامت هر دو میتواند شد دوم منقبتی است که در غزوه خیبر ظاهر شد
چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را
بمردی که دوست دارد خدا و رسول را و خدا و رسول او را فتح خواهد کرد عمر گفت من دوست نداشتم امارت را مگر در آن روز
و خود را بنظر آنحضرت در آوردم با امید آنکه از برای این امر مرا طلبد پس حضرت رسول علی را طلبید و علم را باو داد و گفت
برو و رو بعقب مکن تا حق تعالی فتح را بر دست تو جاری کند چون حضرت امیر اندک راهی رفت ایستاد و نظر بعقب نکرد و باواز
بلند با حضرت رسول خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود با ایشان قتال کن تا گواهی بدهند بوحدانیت خدا
و رسالت من هرگاه این را بکنند خون و مال خود را از تو حفظ کرده اند و حق و حساب ایشان بر خداست و ایضا صاحب
جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سلمة بن اکوع که علی با حضرت رسول بجنگ خیبر نرفت از برای
آنکه دیده مبارکش رمد داشت و درد میکرد چون حضرت رسول با سایر لشکر روانه شد حضرت امیر با خود گفت که حضرت
رسول بجنگ برود و من با او نروم پس از مدینه بیرون آمد و با آنحضرت ملحق شد چون آن شبی شد که صباحش فتح خیبر شد حضرت
رسول گفت فردا خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را مردی که دوست میدارد او را خدا و رسول او یا گفت دوست میدارد
خدا و رسول را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناگاه دیدیم که علی پیدا شد و امید نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند
علی آمد پس علم را بدست او داد و خدا بر دست او فتح کرد و ایضا در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو از سهل بن سعد
روایت کرده است که رسول خدا در روز خیبر گفت البته میدهم فردا علم را بمردی که خدا فتح کند بر دستهای او و دوست

دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او خدا و رسول را پس مردم در تمام شب در این اندیشه بودند که آیا بکی خواهد داد
علم را چون صبح شد همه صحابه بامداد بخدمت آنحضرت آمدند و هر یک امید آن داشتند که باو بدهد پس حضرت فرمود کجاست
علی بن ابی طالب همه صدا بلند کردند که یا رسول الله چشمهای او درد میکند پس علی را طلبید و درد دیدهای او رمدی بود پس
آب دهان مبارک در دیدهای او انداخت و دعا کرد در ساعت شفا یافت چنانکه گویا هرگز درد دیده نداشته است و علم را
بدست او داد پس علی گفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول فرمود بتانی روانه شو تا نزول کنی بساحت
ایشان پس بخوان ایشان را بسوی اسلام و خبر ده ایشان را با آنچه واجبست بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا سوگند که
اگر هدایت کند خدا بسبب تو یکمرد را بهتر است از برای تو از جمیع شتران سرخ مو که در میان عرب بسیار معتبر است و
روایت سعد بن ابی وقاص که مشتمل بر این منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در تفسیر قول حق تعالی وَ
یَهْدِیَکَ صِرَاطًا مُسْتَقِیمًا روایت کرده است که حضرت رسول اهل خیبر را محاصره نمود تا آنکه بر صحابه گرسنگی شدید
مستولی شد پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه او را بجنگ اهل خیبر فرستاد چون مقابل آنها شدند عمر و اصحابش گریختند
و بسوی حضرت برگشتند او نسبت میداد اصحابش را بجبن و بد دلی و اصحابش نسبت میدادند او را بترس و نامردی
و حضرت را در آن روز درد شقیقه عارض شد و بیرون نیامد و ابوبکر علم را گرفت و رفت و با اصحابش گریخت پس باز عمر
علم را برداشت و رفت و شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت رسول رسید فرمود بخدا سوگند که فردا علم را
میدهم بمردی که دوست میدارد خدا و رسول را و دوست میدارند خدا و رسول او را بقهر خواهد گرفت قلعه را و
علی در آن وقت در میان لشکر نبود چون روز دیگر شد گردن کشیدند بسوی آن ابابکر و عمر و مردانی چند از قریش و هر
یک امیدوار بودند که شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول سلمة بن اکوع را فرستاد و علی را طلبید و بزودی
حاضر شد بر شتری سوار بود و بنزدیک حضرت رسول رسید شتر را خوابانید و دیدهای خود را از شدت وجع بقطعه
از برد سرخ یمنی بسته بود گفت من دست علی را گرفته میکشیدم تا بنزدیک حضرت رسول آوردم حضرت فرمود چه
میشود ترا گفت رمد درد دیدهایم بهم رسیده فرمود نزدیک من بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارک را در دیده
های او انداخت در ساعت شفا یافت و بعد از آن تا در حیوة بود درد چشم ندید پس علم را بدست او داد و روانه کرد
و ابن مغازلی از ابوهریره روایت کرده است که چون علی علم را بدست معجز نما گرفت بسرعت روانه شد و من از عقب او میرفتم
و در هیچ موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعهٔ خیبر نصب کرد پس یکی از علماء یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو
کیستی گفت منم علی بن ابی طالب پس روی باصحاب خود کرد و گفت بحق خدائی که توریة را بموسی فرستاده است که او بر شما
غالب خواهد شد و بروایت ثعلبی و دیگران حضرت خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و حلّهٔ ارغوانی پوشیده بود و چون
بپای قلعهٔ خیبر آمد مرحب بعادت روزهای گذشته از قلعه بیرون آمد و خود مطلائی بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگی را
سوراخ کرده بر بالای خود بر سر گذاشته بود و رجز میخواند و حضرت امیر شروع کرد برجز و پیش رفت و دو ضربت در میان
ایشان رد شد پس حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد که سنگ و خود و سر آن مرد را بدو نیم کرد و شمشیر بدندانهای
او نشست چون یهود این حالت مشاهده کردند بقلعه گریختند و در قلعه را بستند و آن دروازه بود از یک قطعه سنگ و
در میانش سوراخی بود حضرت دست معجز نما را در آن سوراخ کرد و در را بنحوی حرکت داد که تمام قلعه بلرزید و در را کند
و مانند سپری آنرا بر سر دست گرفت و تا صد گام رفت پس آنرا از عقب انداخت که چهل گام دور افتاد و چهل نفر خواستند
که او را حرکت دهند نتوانستند حرکت داد و آن در از عظمت و سنگینی بمرتبهٔ بود که آنرا چهل نفر می بستند و چهل نفر
میگشودند و غرایب معجزات آن ولی خدا در آن غزوه بسیار است که محدثان و مورخان عامه و خاصه بطرق متعدده روایت
کرده اند و فقیر بعضی را در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام و آنچه مشتمل است بر مقصود ما در اینمقام اثبات محبت و
محبوبیت خدا و رسول است نسبت با آنحضرت و آنکه جمعی که غاصب خلافت آنحضرت بودند در این جنگ گریختند و با آن
منقصت از روی بیشرمی باز آرزومند این منزلت عظمی و منقبت کبری بودند و جمیع این مراتب را بخاری و مسلم و ترمذی

بچند طریق و ابن مغازلی بده از ده طریق و احمد بن حنبل در مسند بطرق بسیار و ثعلبی بچند طریق و محمد بن یحیی ازدی
و محمد بن جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق و بیهقی در دلائل النبوة و حافظ ابو نعیم در حلیه و اشهبی در کتاب اعتقاد
و دیلمی در فردوس الاخبار بطرق متعدده روایت کرده اند از علی و عمر و عبد الله بن عمر و سهل بن سعد و سلمة بن اکوع
و ابو سعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا علم را بابو بکر و عمر داد و
ایشان گریختند و بعضی عثمان را نیز گفته اند و اشعار حسان بن ثابت که در این واقعه بامر حضرت رسول در مدح آنحضرت
فرموده مشهور است و هم چنانکه اصل غزوهٔ خیبر متواتر است این خصوصیات نیز متواتر است اما استدلال باین قصه
بر امامت و خلافت آنحضرت پس بدو وجه مبین میتوان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند نمود وجه اول آنکه بر هر
عاقلی معلوم است که اگر مراد اصل محبت باشد که ایشان همه مسلمانان را در آن شریک میدانند تا با آنحضرت هر اینه صحابه
بآن جهتی که اکثر ایشان داشتند و جان خود را عزیز میداشتند نقد را روی نمیکردند که علم باز بایشان داده شود و نفع
حسد بر آنحضرت در این باب نمیبردند و شعراء در مدایح خود ذکر نمیکردند و حضرت امیر در مفاخر خود ذکر نمیکرد
پس معلوم شد که مراد از محبت آنحضرت خدا و رسول را محبتی است که هرگز مخالفت ایشان را اختیار ننماید و جان خود را
بطیب خاطر در راه ایشان بذل کند و مراد بمحبت خدا و رسول آنحضرت آنست که در همه امور و جمیع احوال و از جمیع جهات
محبوب ایشان باشد و این هر دو ملزوم مرتبهٔ عصمت است و عصمت ملزوم امامت است چنانکه مکرر مذکور شد و اگر
بوجه دیگر تقریر کنیم و گوئیم که یا مراد محبت من جمیع الجهات است یا محبت فی الجمله و محبت فی الجمله نسبت بهر مؤمنی من حیث الایمان
هست و اختصاص بوجه است و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را زیرا که هر صفت مرجوحی اتصاف بآن مستلزم
آنست که از آن جهت او را دوست ندارد و اگر از این مرتبه هم تنزل کنیم در آن شکی نیست که البته متضمن فضیلت و منقبت
عظیمی هست برای آنحضرت پس تقدیم غیر او بر آنحضرت ترجیح مرجوح است و بر حکیم علیم محال است وجه دوم آنکه بعد از اندک
تاملی بر عاقلی مخفی نمی ماند که هرگاه اول علم را بابو بکر و بعد از آن بعمر داده باشد و ایشان گریخته باشند از گریختن ایشان
آزرده باشد بعد از آن بفرماید که فردا علم را بشخصی میدهم که صاحب این صفات باشد و بر دست او فتح بشود البته باید
آن شخص مخصوص همهٔ این صفات باشد و این صفات در آنها که منهزم شدند نباشد پس اگر آنحضرت بجای این صفات
میفرمود که فردا علم را بکسی میدهم که از اهل مکه باشد و قرشی باشد با آنکه این دو صفت در آنها که پیشتر علم را گرفته بودند
بود خلاف قانون بلاغت بود پس از اینجا معلوم شد که ابو بکر و عمر دوست خدا و رسول نبوده اند و خدا و رسول ایشان را
دوست نمیداشته اند و شک نیست در آنکه اینها منافی رتبهٔ خلافت و امامت است بلکه منافی ایمانست و چون تواند بود
که کسی مؤمن باشد و خدا و رسول را دوست ندارد و حال آنکه حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ یعنی
آنها که ایمان آورده اند محبت ایشان بخدا بیشتر است از محبت مشرکان ببتها و ایضا فرموده است که اگر خدا را دوست میدارید
پس پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و ایضا لازم دارد که حق تعالی هیچیک از طاعات ایشان را قبول نکرده باشد
زیرا که حق تعالی فرموده است بدرستیکه حق تعالی دوست میدارد آنها را که قتال میکنند در راه او و فرموده است که
دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد متطهران را پس مقبول نشده خواهد بود جهاد ایشان و توبهٔ ایشان
از شرک و تطهیر ایشان بهر معنی که باشد و دیگر میباید که ایشان نه از صابران باشند و نه از پرهیزکاران و نه از توکل کنندگان
و نه از محسنین و نه از مقسطین زیرا که حق تعالی در بسیاری از آیات که محبت خود را نسبت باین جماعت یاد کرده است اگر
ایشان یکی از این جماعت میبودند بایست خدا ایشان را دوست دارد و باید که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود را
بایشان نسبت داده است مثل خائنین و ظالمین و کافرین و فرح کنندگان بدنیا و مستکبرین و مسرفین و از حد تجاوز کنندگان
و افساد کنندگان در زمین و کفار اثیم و مختال فخور و امثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت خود را از ایشان نموده
و کسیکه باین مثابه باشد چگونه استحقاق خلافت رسول و امامت امت دارد و هرگاه اینها استحقاق خلافت نداشته
باشند خلافت منحصر میشود در آنحضرت باجماع مرکب چنانچه مذکور شد و ممکن است که این دو دلیل را یکدلیل تمام کرده ایم

بانکه بگوییم اگر مراد محبت کامله است در جمیع احوال و در جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت آنحضرت چنانکه دانستی
و اگر مراد مطلق محبت است پس دلالت میکند بر خطای معارضان با آنحضرت از جهات شتی چنانکه معلوم شد و بدانکه حق تعالی
فرموده است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین
اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع
علیم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید هر که مرتد شود و برگردد از شما از دین خود پس بعد از این بیاورد خدا گروهی را که
دوست دارد ایشان را و دوست دارند ایشان خدا را و ذلیل و متواضع باشند از برای مؤمنان و شدید و غالب
باشند بر کافران جهاد کننده در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کننده این فضل خدا است میدهد به هر که خواهد
و خدا واسع العطاء و دانا ست و از این احادیث گذشته ظاهر میشود که این گروه که حق تعالی اوصاف ایشان را در این آیه
ساخته حضرت امیر المؤمنین و اصحاب او بوده که با طلحه و زبیر و معاویه و خوارج جنگ کردند زیرا که اوصافی که حضرت
رسول الله امیر المؤمنین را بآنها وصف کرده موافق است با اکثر اوصاف آیه خصوصا یحبهم و یحبونه قطع نظر از آنکه
معلوم است که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبود و هر یک از اینها بمرتبه ای در آنحضرت کامل بود که کسی قدرت بر انکار
آن نمیتواند نمود و در طرق عامه از عمار و حذیفه و ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شأن آنحضرت نازل شد
و مؤید این است آنکه صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از حضرت امیر روایت کرده که در جنگ حدیبیه
بیرون آمدند بسوی ما جماعتی از رؤسا و سرکرده های مشرکان و گفتند بیرون آمده بسوی جمعی از پسران و غلامان ما
و از خدمت گریخته اند پس رد کنید اینها را بسوی ما پس حضرت رسول غضبناک شد و فرمود که ای گروه قریش البته ترک کنید
مخالفت امر خدا را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما گروهی را که گردن شما را بزنند بشمشیر و آن گروهی اند که امتحان کرده است
خدا دل ایشان را برای پرهیزکاری بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند ایشان فرمود که از جمله ایشان است خاصف
النعل یعنی پینه کننده نعل من و چون کارهائی که متعلق بجسد مبارک آنحضرت بود در سفرها حضرت امیر متوجه آنها میشد
در آنوقت حضرت نعل خود را داده بود که حضرت امیر پینه کند و حضرت امیر مشغول آن کار بود و عبدالله بن احمد حنبل
در مسند بطرق بسیار این حدیث را روایت کرده است و در بعضی روایات چنین است که ای گروه قریش ترک این معصیت
بکنید و الا میفرستم بسوی شما مردی از شما را که خدا امتحان کرده باشد دل او را از برای ایمان که بزند گردنهای شما را
از برای دین گفتند یا رسول الله ابوبکر است فرمود نه ولیکن آنست که در حجره نعل مرا پینه میکند و بروایت دیگر از ابوسعید
خدری روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که در میان شما کسی هست که بر تاویل قرآن قتال خواهد کرد مثل آنکه من
بر تنزیل قرآن قتال کردم ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود نه عمر گفت منم فرمود نه ولیکن آنست که نعل مرا پینه میکند و سیم
احادیث متفرقه است که در کتب معتبره عامه در این باب وارد شده است در جامع الاصول روایت کرده است از صحیح ترمذی
از براء بن عازب که حضرت رسول دو لشکر فرستاد بسوی یمن و بر یکی علی را امیر کرد و بر دیگری خالد بن ولید را و فرمود که اگر
بکار روید و مجتمع شوید علی بر همه امیر باشد پس حضرت یک قلعه را فتح کرد و از غنایم آن قلعه جاریه را برای خود برداشت خالد
شکایت علی در برداشتن جاریه را در نامه نوشت و بمن داد که از برای حضرت رسول آوردم چون حضرت نامه را خواند رنگ
مبارکش متغیر شد و فرمود چه میبینی در باب مردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او
من گفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا و رسول او و من تقصیری ندارم بغیر آنکه نامه را آوردم و در صحیح بخاری نیز وارد شده
و در آنجا این زیادتی که حصه او از خمس زیاده از اینست که برداشته است و ابن ابی الحدید این قصه را روایت کرده است
و گفته است که خالد چهار نفر از صحابه را گفت روید و مذمت علی بکنید پس سه نفر از ایشان گفتند و حضرت رو از ایشان
گردانید تا آنکه بریده اسلمی که چهارم ایشان بود شکایت علی کرد و گفت جاریه از غنیمت از برای خود برداشت پس حضرت
رسول بحدی غضبناک شد که رنگ مبارکش سرخ شد و مکرر گفت علی را از برای من بگذارید که علی از من است و من از
علی ام و او ولی هر مؤمن است بعد از من و حصه او از خمس زیاده از آنست که برداشته است پس ابن ابی الحدید گفته است

که این حدیث را احمد در مسند بچند سند روایت کرده است و اکثر محدثین این حدیث را روایت کرده اند و ایضا در
جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که علی از منست و من از علیم و غیر رسانند از
جانب من رسالت را مگر من یا علی و این حدیث صریحست در خلافت نزد کسی که اندک بصیرتی داشته باشد و از کتاب معرفت
ابرهیم بن سعید ثقفی از جابر انصاری روایت کرده که چون حضرت امیر قلعهٔ خیبر را فتح کرد حضرت رسول فرمود که اگر
نه آن بود که خواهند گفت در حق تو آنچه نصاری در حق حضرت عیسی گفتند هر آینه امروز سخنی در باب تو میگفتم که هیچ گروهی
نگذری مگر آنکه خاک کف پای ترا بردارند و بقیهٔ آب دست شستن ترا بگیرند و بآنها طلب شفا کنند ولیکن بس است
ترا آنکه تو از منی و من از توام و تو وارث منی و من وارث توام و تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد
از من و تو بری میکنی ذمهٔ مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من و تو در آخرت نزدیکترین خلق خواهی بود بسوی من و تو بر حوض
کوثر جانشین من خواهی بود و تو پیش از همه کس بر حوض کوثر بر من وارد خواهی شد و اول کسی که حلهٔ بهشت میپوشد با من
تو خواهی بود و اول کسی که داخل بهشت میشود از امت من توئی و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود با روهای سفید
در دور من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت همسایگان من خواهند بود و هر که با تو جنگ است با من جنگ است
و هر که با تو صلح است با من صلح است و راز تو راز منست و آشکار تو آشکار منست و فرزندان تو فرزندان منند و تو وعدهٔ
مرا بعمل خواهی آورد و حق با تو است و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیدهٔ تو است و ایمان مخلوط است با گوشت و
خون تو چنانچه مخلوط است با گوشت و خون من و در حوض کوثر وارد نمیشود بر من دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر
دوست تو و با تو در حوض کوثر وارد خواهند شد پس حضرت امیر سر بسجده گذاشت و گفت حمد میکنم خدا را که منت
گذاشت بر من بایمان و تعلیم کرد بمن قرآن را و مرا محبوب ترین خلایق نزد پیغمبران و سرور مرسلان کرد بمحض احسان
و فضل خود بر من پس حضرت رسول گفت یا علی اگر تو نمیبودی مؤمنان بعد از تو شناخته نمیشدند فصل چهارم در بیان
اختصاص حضرت امیر است بحضرت رسول در اخوت و همراز بودن و سایر امور و در آن چند مطلب است مطلب اول
اخوتست در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که چون حضرت رسول برادری قرار داد در میان صحابه
حضرت امیر گریان نزد حضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله برادری قرار دادی میان اصحاب خود و مرا با کسی برادر نکردی
حضرت رسول گفت تو برادر منی در دنیا و آخرت و ابن عبد البر در استیعاب از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا
با علی گفت از من بمنزلهٔ هرونی از موسی برادر منی و مصاحب منی و از ابی الطفیل روایت کرده است که چون عمر محتضر شد
خلافت را بشوری قرار داد در میان علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت امیر بایشان شما را بخدا سوگند
میدهم که آیا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول برادری در میان او و خود قرار داده باشد در روزی که
مسلمانان را با یکدیگر برادر کرد گفتند نه پس ابن عبد البر گفته است که از وجوه بسیار روایت کرده اند که علی میگفت که
من بندهٔ خدا و برادر رسول اویم و این سخن را بغیر من کسی نمیگوید مگر بسیار دروغگوئی و قصهٔ مواخات از متواترات است
و ابن حنبل در مسند بهشت سند روایت کرده است از جمعی و ابن مغازلی بهشت سند روایت کرده است و ابن صباغ
مالکی در فصول مهمه از ابن عباس روایت کرده است و حاصل همه آنست که حضرت رسول برادر کرد اینها هر یک از مهاجر
و انصار را با کسیکه در سعادت یا شقاوت نظیر او بود چنانکه ابوبکر با عمر و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر
و سلمان را با ابوذر و همچنین سایر صحابه را برادر کرد اینها و حضرت امیر را با کسی برادر نکرد حضرت امیر گریان شد حضرت رسول
فرمود ترا از برای خود گذاشتم پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت علی از منست و من از اویم و او از من بمنزلهٔ هرونست
از موسی و مضامین این اخبار صریحند در آنکه آنحضرت ممتاز بود از میان سایر صحابه و بغیر حضرت رسول نظیری و شبیهی
که شایستهٔ برادری او باشد نبود پس باید در امامت و ریاست نیز شبیه آنحضرت بوده باشد و در مسند احمد بچند سند از
جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول گفت دیدم که بر در بهشت نوشته بود دو هزار سال پیش از آنکه حق تعالی
آسمانها را خلق کند محمد رسول خدا است و علی برادر رسول خدا است مطلب دویم آنکه آنحضرت صاحب اسرار خدا و رسول

بوده ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا گفت صاحب سرّ من علی بن ابی طالب است و در صحیح
ترمذی و مسند ابویعلی و مناقب ابن مردویه و فضایل سمعانی و سایر کتب از جابر روایت کرده اند که در روز فتح طایف حضرت
رسول با علی راز گفت و بسیار طول داد عمر یا ابوبکر گفت چه بسیار طول دادی راز خود را با پسر عم خود و بروایت ترمذی
که صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة است روایت کرده اند مردم گفتند که راز خود دور و دراز شد چون این سخن
بحضرت رسول رسید گفت من با او راز نمیگفتم خدا با او راز میگفت و ابن اثیر در نهایه نیز این حدیث را روایت کرده است
از مسند احمد و در مسند احمد بن حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب خاصه و عامه روایت کرده است که حضرت رسول
در حال احتضار فرمود بخوانید از برای من حبیب مرا و بروایتی دیگر خلیل مرا ابوبکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد
رو از او پوشانید و باز گفت دوست مرا بطلبید عمر را طلبیدند رو از او گردانید و باز گفت یار مرا بطلبید عایشه گفت
علی را میخواهد چون آمد او را در میان جامه داخل کرد و او را در بر گرفت و با او راز میگفت تا بعالم اعلی رحلت نمود سیّم
آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون مهاجران بمدینه آمدند و در دور مسجد خانها بنا کردند و درها
از آن بسوی مسجد گشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند رسول خدا معاذ بن جبل را فرستاد و ندا کرد که رسول خدا امر میکند
شما را که همه درها را مسدود کنید مگر در خانه علی پس در این باب مردم سخنان گفتند چون آن سخنان بحضرت رسید خطبه
خواند و فرمود بخدا سوگند من این درها را نبستم و در خانه علی را نگشودم بلکه خدا مرا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و این
مضمون را احمد بن حنبل و ابو علی در مسند و صاحب خصایص علویه و سمعانی در فضایل و ابو نعیم در حلیه و دیگران از سی
نفر از اکابر صحابه روایت کرده اند و ابن ابی الحدید گفته است که احمد بن حنبل در مسند این مضمون را بسند بسیار روایت
کرده است و ابن حجر نیز از احمد روایت کرده است و ابن اثیر نیز در نهایه در لغت قلاع روایت کرده است که در حدیث
وارد شده است که چون ندا کردند که بیرون روند همه کس از مسجد بغیر از رسول و آل علی بیرون رفتیم از مسجد و رختهای
خود را کشیدیم و بیرون میبردیم و در این فرمان نیز علامت در خانه امیرالمؤمنین که در مسجد مفتوح بوده است و صحیح
و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و صاحب مشکوة از مسند احمد روایت کرده اند از ابن عباس که حضرت رسول
امر کرد که درها را از مسجد بستند مگر در خانه علی و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول
خدا بحضرت امیر گفت که حلال نیست احدی را که جنب شود در این مسجد بغیر من و بغیر تو و این افضلیت و اختصاص منقبتی
که فوق آن متصور نیست چهارم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت رسول خواست که بتهای
قریش را از بام کعبه بزیر اندازد و بشکند حضرت امیر را بر دوش خود برداشت تا آن بتها را بزیر انداخت چنانچه احمد در مسند
و ابو علی موصلی و صاحب تاریخ بغداد و زعفرانی در فضایل و خطیب خوارزمی در اربعین و نطنزی در خصایص و جماعت
بسیار دیگر از جابر روایت کرده اند که گفت با رسول خدا داخل مکه شدیم و سیصد و شصت بت بر دور کعبه گذاشته
بودند حضرت رسول امر کرد که همه را بر رو انداختند و بر بالای خانه بتی بزرگ گذاشته بودند که آن را هبل میگفتند چون نظر
حضرت رسول بر آن افتاد فرمود که یا علی یا میباید تو بر دوش من بالا روی یا من بر دوش تو بالا روم که هبل را از بام کعبه بزیر
بیندازیم علی گفت بلکه تو بر دوش من بالا رو حضرت امیر گفت چون حضرت رسول بر دوش من نشست از برای ثقل رسالت
و جلالت نتوانستم آن حضرت را حرکت دادن پس حضرت تبسم فرمود و بزیر آمد و مرا بر دوش خود سوار کرد و چون برخاست
بحق آن خدا که دانه را شکافته و خلایق را آفریده است چنان بلند شدم که اگر میخواستم آسمان را میتوانستم گرفت پس
هبل را گرفتم و بزیر افکندم و بعد از آن خود را از بام کعبه بزیر افکندم و الحال من زنده ام و این کرامت از همه عظیم تر است
و تا کسی در جلالت محمد و تربیت پیغمبر نباشد پا بر دوش پیغمبر نتواند گذاشت و در کتب مخالفان مذکور است که حضرت رسول
هرگاه اراده برخاستن میکرد دست علی را میگرفت و [illegible] و مینشست تکیه بر آن حضرت میکرد و در خصایص نطنزی
روایت کرده است که چون حضرت رسول عطسه میکرد حضرت امیر میگفت رفع الله ذکرک یعنی خدا ذکر تو را بلند گرداند
پس حضرت رسول در جواب میفرمود [illegible] در جمیع منازل بلند گرداند و چون حضرت رسول

غضبناک میشد بغیر علی کسی جرات نمیکرد که با آنحضرت سخن بگوید و از عایشه روایت کرده اند که گفت دیدم حضرت
رسول علی را در بر گرفت و بوسید و گفت دو مرتبه پدرم فدای تو باد ای یگانه شهید چون علی حاضر نبود پیغمبر میفرمود کجاست
محبوب خدا و محبوب رسول او و ابن حجر در جزو اول این حدیث را از عایشه روایت کرده است و بسندهای بسیار در
صحاح عامه و سایر کتب ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که علی از منست و من از علی ام و ادا نمیکند
از جانب من رسالت را مگر علی و ابن عبد البر در استیعاب گفته که رسول خدا در سال دوم هجرت دختر خود فاطمه
سیده زنان اهل جنت را نظیر مریم دختر عمران تزویج نمود بعلی و با و گفت ترا تزویج کردم بکسی که سید و بزرگ
خلق است در دنیا و آخرت و بدرستیکه اسلام او پیش از همه صحابه بود و علمش از همه بیشتر است و حلمش از همه
عظیم تر است اسماء بنت عمیس گفت دیدم در وقتیکه رسول خدا آن دو برگزیده خدا را بیکدیگر داد دعای بسیار از
برای هر دو کرد و دیگری را در دعا با ایشان شریک نکرد و از برای علی دعا میکرد همچنانکه از برای فاطمه دعا میکرد و ایضا
روایت کرده است از مطلب بن عبد الله که رسول خدا خطاب کرد بگروه ثقیف در وقتیکه بنزد آنحضرت آمدند و گفت
یا مسلمان میشوید یا میفرستم بسوی شما مردی را که از منست یا گفت مثل جان منست پس گردن شما را خواهد زد و در
فرزندان شما را اسیر خواهد کرد و مالهای شما را خواهد گرفت عمر گفت بخدا سوگند که آرزوی امارت نکردم مگر
در آن روز و سینه خود را پیش میکردم که شاید بگوید اینست پس رو بعلی کرد و دستش را گرفت و دو مرتبه گفت این است
مؤلف گوید که این بیان چون اعتقاد بخدا نداشته از قسم دروغ پروا نداشته است زیرا که این سخن را مؤکد بیمین در
جنگ خیبر و مواطن دیگر گفته و البته یکی یا زیاده دروغ خواهد بود و چون شرم نداشته است پروا نداشته است که عرض
از فحوای حال او را بیابد که او دروغ میگوید و از همه کس حریص تر بود بخلافت و اگر گوید مرادش این بوده که اهل بیت
این امر را در خود نمیدیده این را است اما بایست در این مواطن نیز آرزو کند و در جامع الاصول از صحیح نسائی و در
مشکوة از صحیح ترمذی روایت کرده که ابوبکر و عمر فاطمه را از حضرت رسول خواستگاری کردند و حضرت نداد و عذر فرمود
که او کوچک است و علی خواستگاری کرد باو داد و احادیث در باب اختصاص حضرت امیر بحضرت رسول زیاده از آنست که
در این رساله احصاء توان کرد و هر عاقلی که اندک بهره از انصاف داشته باشد میداند که هرگاه پادشاهی یا امیری یک
شخص از اقارب خود را پیوسته مورد عنایت خود گرداند و در امور کلیه و جزئیه باو توسل جوید و پیوسته او را محرم
اسرار خود گرداند و در همه احوال در مجامع خلق مبالغه در مدح او کند البته او را برای خلافت خود مهیا کرده و این
اولی است بامارت و نیابت او از آنکه صریح بگوید که او جانشین منست خصوصا هرگاه این امور از کسی صادر شود که سلوک
است که محبت او تابع محبت خدا است و مبنی بر امور دنیویه و روابط بشریه نیست پس اینها ادل دلایل اند بر امامت و خلافت
آنحضرت فصل پنجم در بیان آنکه بروایات مستفیضه و اخبار صحیحه که عامه تلقی بقبول نموده اند ثابت شده است
که حق همیشه با امیر المؤمنین است و او از حق جدا نمیشود در مناقب خوارزمی از ابو لیلی روایت کرده است که رسول خدا
فرمود بعد از من فتنه خواهد بود چون آن فتنه ظاهر شود بر شما باد ملازمت علی که او جدا کننده حق و باطل است و از ابن
عمر روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است و هر که از من مفارقت کند
از خدا مفارقت کرده است و از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که حضرت رسول بعمار گفت که اگر ببینی علی بوادی
میرود و مردم بوادی دیگر میروند تو با علی برو و مردم را بگذار که او ترا در ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمیبرد
و ابوذر روایت کرده است از ام سلمه که حضرت رسول فرمود علی با حق است و حق با او است و از هم جدا نمیشوند تا در حوض
کوثر بنزد من آیند و ایضا از عایشه روایت کرده است همین مضمون را و ابن ابی الحدید گفته است این حدیث نزد من ثابت است
که حضرت رسول فرمود که حق با علی است و علی با حق است و حق با او میگردد هر جا که او گردد و محمد شهرستانی و جوب
علامه حلی که در کشف الحق استدلال باین حدیث کرده است گفته است که بودن آنحضرت با حق و جدا نشدن او از حق ظاهر
است که کسی را در آن شکی نیست که احتیاج باستدلال داشته باشد و ابن حجر با تعصبی در صواعق محرقه روایت کرده است

از طرانی از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت که علی با قرآنست و قرآن با علی است از هم جدا نمیشوند
تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده از ام سلمه و عایشه روایت کرده است و مؤلف
کتاب فضایل الصحابه نیز از عایشه روایت کرده است و در فردوس الاخبار از حضرت رسول روایت کرده است که گفت
خدا رحمت کند علی را خداوندا حق را با او بگردان هرجا که او بگردد و کسی از مخالفان قدرت بر انکار این مضمون ندارد
و هرگاه مضامین این احادیث ثابت شد امامت آنحضرت ثابت میشود بچند وجه اول آنکه دلالت بر عصمت آنحضرت
میکند و دانستی که عصمت دلیل امامتست دوم آنکه دلالت بر افضلیت آنحضرت میکند و تفضیل مفضول قبیح است
عقلا سیم آنکه از احادیث متواتره و خطب مشهوره حضرت امیرالمؤمنین که عامه و خاصه روایت کرده اند معلوم است
که حضرت امیر تصدیق خلافت خلفای ثلاثه هرگز نکرد و همیشه ایشان را نسبت بجور و ظلم میداد و از ستم ایشان شکایت
میکرد و هرگاه ایشان برخلاف آنحضرت باشند مخالف حق خواهند بود و ظالم و جابر و کافر خواهند بود و شکایت
آنحضرت از ایشان اگرچه احتیاج باثبات ندارد اما چند حدیث از صحاح ایشان ایراد مینمائیم صاحب جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی داود روایت کرده است از مالک بن اوس که علی و عباس آمدند بنزد
عمر و طلب میراث رسول خدا میکردند پس عمر بایشان گفت که چون حضرت رسول از دنیا رفت ابوبکر گفت من ولی
رسول خدایم پس آمدید و تو طلب میراث پسر برادرت میکردی و این طلب میراث زنش از پدرش میکرد پس ابوبکر گفت
که رسول خدا گفت که ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار
و خیانت کننده دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون ابوبکر مرد گفتم من ولی رسول
خدایم و ولی ابوبکرم پس شما مرا دروغگو و گناهکار و مکار و خائن دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و
تابع حقم من خلافت را متصرف شدم الحال هر دو متفق شده آمده میگوئید بما بده میراث را پس از این حدیث که در پنج
صحیح از صحاح ایشان وارد شده است باعتراف امام ایشان معلوم میشود که حضرت امیر این دو منافق را کذاب و غدار
و مکار و گناهکار میدانستند پس چگونه راضی بامامت و بیعت ایشان شده باشد و ایضا شبههٔ که ایشان در باب
خلافت ابوبکر در نظر مردم جلوه داده اند که اجماع بر امامت او شد هرگاه امیرالمؤمنین و عباس در آن داخل نباشند
کی اجماع متحقق شده است و صاحب جامع الاصول روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت فاطمه
دختر رسول و عباس آمدند بنزد ابوبکر و طلب میراث خود از رسول خدا میکردند و طلب فدک میکردند و حصهٔ خود از
خیبر ابوبکر گفت من از رسول خدا شنیدم که گفت ما میراث نمیگذاریم آنچه میگذاریم صدقه است و آل محمد از این مال میخورند
و کاری که پیغمبر کرده است من تغییر آن نمیکنم چون زمان عمر شد صدقه مدینه را عمر بعلی و عباس داد و علی آن را متصرف شد
و حاصل خیبر و فدک را عمر ضبط کرد و بایشان نداد و گفت که [illegible] و در روایت دیگر وارد شده است که فاطمه آزرده شد و هجرت
کرد از ابوبکر و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت و حضرت امیر او را در شب دفن کرد و ابوبکر را برای نماز او خبر نکرد پس عایشه
گفت علی روئی در میان مردم داشت تا فاطمه در حیوة بود و چون فاطمه از دنیا رحلت نمود روی مردم از او گردید و رعایت
او نمیکردند و فاطمه بعد از حضرت رسول شش ماه زنده بود پس زهری از راوی پرسید که پس علی شش ماه با ابوبکر بیعت
نکرد گفت نه والله نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکردند تا علی بیعت کرد چون علی که روی مردم
از او گردید بضرورت میل کرد بصلح با ابوبکر پس پیغام کرد بابوبکر که بیا بسوی ما و کسی را با خود میاور و از برای کراهت عمر را با خود
نیاورد چون شدت عمر را میدانست پس عمر با ابوبکر گفت که تنها نزد ایشان مرو ابوبکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم با من
چه میتوانند کرد پس آمد بخانه علی و جمیع بنی هاشم در آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیر برخاست و خطبه خواند و فضایل
خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد تا آنکه ابوبکر سنگین دل بگریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابوبکر برخاست
و خطبه خواند و عذر ناموجه خود را در باب فدک ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورت بیعت کرد پس هر عاقلی که
در این حدیث تأمل کند میداند که باعتراف خود در مدت شش ماه اجماعی بر خلافت ابوبکر نه طوعا و نه جبرا منعقد نشد و تصرف

ایشان در این مدت در فروج و اموال و ادیان مسلمانان محض جبر و غصب بود و اگر در آخر مصالحه شده باشد به اهل البصره از محض خوف و قلت اعوان و کثرت اعادی بوده و اجماع و عدم چنین در حق هر پادشاه جابری و ظالم قاهری متحقق مشهود و تتمه این بحث انشاء الله تعالی در مطاعن مذکور خواهد شد و احمد بن اعثم کوفی که از معتبرترین مورخین و محدثین عامه است در تاریخ خود نقل کرده است که معاویه بعلی نامه نوشت که مضمونش این است اما بعد حسد ده جزو است نه جزو آن در تو است و یک جزو در سایر مردم زیرا که امور این امت برنگشت با حدی بعد از رسول خدا مگر آنکه حسد بردی بر او و تعدی کردی بر او و ما دانستیم این را از تو از نظر خشم آلود تو و سخنان ناهموار تو و آههای بلند تو و امتناع کردن از بیعت خلفاء ترا میکشیدند بسوی بیعت مانند شتری که مهارش را کشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آخر نامه مشئومه او پس حضرت امیر در جواب نوشت که آمد بنزد من نامه تو در آنجا نوشته بودی حسد مرا بر خلفاء و امتناع مرا از بیعت ایشان و انکار کردن من خلافت ایشان را من عذر نمیخواهم از این امور نه بسوی غیر تو زیرا که چون حضرت رسول از دنیا رفت و امت او اختلاف کردند قریش گفتند میباید امیر از ما باشد و انصار گفتند میباید امیر از ما باشد قریش گفتند محمد از ما است و ما سزاوارتریم بخلافت از شما پس انصار ولایت و سلطنت را بقریش گذاشتند بسبب قرابت محمد پس ما که اهل بیت آنحضرت بودیم احقیم باین امر از غیر و چون مردم با ابو بکر بیعت کردند پدر تو ابو سفیان بنزد من آمد و گفت تو احقی باین امر از غیر تو و من یاری میکنم ترا بر هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پر میکنم مدینه را از سواره و پیادگان بر سر ابو قحافه و من قبول نکردم از ترس آنکه افتراق در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید از کلبی روایت کرده است که چون علی خواست بجانب بصره رود خطبه خواند و بعد از حمد و ثناء و صلوات فرمود بدرستیکه چون حق تعالی پیغمبر خود را بعالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما گرفته متصرف شدند و ما را منع کردند از حقی که ما سزاوارتر بودیم از همه مردم پس دانستیم که صبر کردن بر این ظلم بهتر است از آنکه کلمه مسلمانان را پراکنده کنیم و خونهای مسلمانان را بریزیم و مردم نو مسلمان بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته بود باندک ضعفی فاسد میشد و باندک تاملی متغیر میشد پس گروهی متولی امر خلافت شدند که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند و بدرجه اجر رفتند و ایضا بطرق متعدده روایت کرده است که حضرت امیر گفت خداوندا تو جزا ده قریش را که حق مرا از من منع کردند و غصب کردند امر مرا و بروایت دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش بدرستیکه ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب کردند حق مرا و اجماع کردند بر منازعه من در امری که من اولی بودم بآن از ایشان و هرگاه امیر المؤمنین این شکایتها از ایشان کند معلوم است که ایشان را دوست نمیداشته و ایشان او را دوست نمیداشتند و از ایشان متاذی شده بود و صاحب مشکوة از صحاح ایشان نقل کرده است که دوست نمیدارد آنحضرت را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی و در صحیح ترمذی از ابو سلمه روایت کرده است که ما منافقان را نمیشناختیم مگر ببغض علی و در استیعاب نقل کرده است که رسول خدا فرمود هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که علی را ایذا کند مرا ایذا کرده است و هر که مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده است و حق تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و کسی که خدا او را در دنیا و آخرت لعنت کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد مستحق امامت و خلافت نیست

فصل ششم در بیان افضلیت آنحضرت نسبت بسایر صحابه زیاده بر آنکه سابقا مذکور شد باقرار مخالفان ابن ابی الحدید که از اعاظم علماء مخالفان است گفته است قول بتفضیل امیر المؤمنین قولیست قدیم بسیاری از اصحاب و تابعین قایل بآن بوده اند از جمله صحابه عمار و مقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن عبد الله و ابی بن کعب و حذیفه و بریده و ابو ایوب و سهل بن حنیف و ابو الهیثم و ابن تیهان و خزیمة بن ثابت و ابو الطفیل و عباس بن عبد المطلب و بنی العباس و بنی هاشم و بنی المطلب کافه و زبیر نیز اول قایل بود و بعد از آن برگشت و از بنی امیه جمعی قایل بوده اند از جمله خالد بن سعید بن العاص و عمر بن عبد العزیز و ثعلبی که از اعاظم مفسران ایشانست نقل کرده است که این آیه در مصحف ابن مسعود که از صحابه کبار است چنین بود إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ و ابن حجر ناصبی در صواعق از فخر رازی روایت کرده است که اهل بیت رسول در پنج چیز با آنحضرت مساوی اند در سلام که خدا

فرموده السلام علیک ایها النبی و فرموده سلام علی آل یس و در صلوات با ایشان در تشهد و در طهارت که فرموده طه یعنی
یا طاهر و فرموده و یطهرکم تطهیرا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده فاتبعونی یحببکم الله و فرموده قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی و ابن ابی الحدید گفته اما فضایل آنحضرت از کثرت و شهرت بجائی رسیده که با وجود آن متعرض ذکر و
بیان آن شدن سماجت است و بعد از آن گفته چگویم در شان مردیکه اعدایش اقرار و اذعان بفضلش کرده و خصمانش انکار
و کتمان فضایلش نتوانستند کردن و معلوم است که بنی امیه با آنکه مالک شرق و غرب شدند و نهایت سعی و حیله در اطفای
نور او نمودند و احادیث بسیار در مثالب و معایب وی و اقارب او وضع کردند و بر منابر سب و لعن او کردند و مادحان
و شیعیانش را حبس و قتل و نهب نمودند و مردم را از روایت حدیثیکه دلالت بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند
تا حدیکه بر مردم حرام کردند که نام او را بر زبان جاری گردانند و هر چند ایشان درین امر اهتمام و سعی تمام بیشتر کردند
نام او بلندتر و قدرش رفیع تر شد مانند مشک که هر چند او را پنهان کنند بویش مخفی نماند و مثل آفتاب که بکف دست
پوشیده نشود و بر مثال روز روشن که اگر یک چشم آنرا نه بیند چندین چشم دیگر به بینند و چگویم در شان کسیکه همه
فضایل منسوب باو و سلسله جمیع کمالات باو منتهی میگردد و سرکردهٔ همه فضیلتها و سرچشمه همه مکرمتها و معدن
جمیع فضایل او بوده و گوی سبقت از میدان همه مکارم او ربوده و بعد از او هر کسی که نصیبی از فضیلت داشته از او
داشته و هر که بهره از کمال یافته از او یافته پوشیده نیست که اشرف علوم معرفت الهی و علم خدا شناسی است و هر که
خدا را شناخته از او شناخته و لوای معرفت در ساحت هدایت زبان او افراخته و راه خدا از شمع کلام او روشن گشته
و دست تعلیم او نور علم در دلهای علما سرشته معتزله که از اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل و درین فن استاد مردم اند
شاگردان اویند و اشاعره نیز غاشیه بر دوش این تلک و پیرو هواداران سرکویند زیرا که استاد ایشان ابو الحسن اشعری
و او شاگرد ابو علی جبائیست که یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله واصل بن عطاست و او شاگرد ابو هاشم
عبد الله بن محمد بن الحنفیه است و او شاگرد پدر خویش امیر المؤمنین و امامیه و زیدیه انتساب شان بآنحضرت ظاهر است و از
جمله علوم علم تفسیر قرآنست که تمامی از او ماخوذ است و ابن عباس سرکردهٔ مفسرین است اکثر این علم از او ماخوذ است
شاگرد اوست و از او پرسیدند که علم تو با علم ابن عمت چون است گفت مثل قطره با آن بدریای محیط و از جمله علوم علم
طریقت و حقیقت و احوال تصوف است و معلوم است که ارباب این فن در بلاد اسلام منتهی باو میشوند و شبلی و جنید
و سری و ابو یزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت در روغ فخر میکرده اند و خرقه که شعار ایشانست
بسند متصل باعتقاد خود بآنحضرت میرسانند و از جمله علوم علم نحو و صرفست و همه کس میدانند که اختراع این علم او
کرده و ابو الاسود دئلی استاد این علم بتعلیم او تدوین این علم کرده است و اصول و قواعد آنرا او بیان فرموده از آنجمله
آنستکه اقسام کلام اسم و فعل و حرفست و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم و
فاعل مرفوع است و مفعول منصوب است و مضاف الیه مجرور است و همین قوانین نزدیک است که معجزه باشد و اگر ملاحظه
فضایل نفسانی و خصایص انسانی میدانی که رایت جلالش در رفعت بکجا رسیده و مشارق همتش از کدام مشرق دمیده
اما شجاعتش شجاعت گذشتگان را از یاد مردم برده و نام آیندگان را بر زبانها فسرده مقاماتش در حروب مشهور و حروبش
تا قیامت معروف و مذکور است و شجاعی که هرگز نگریخته و از هیچ لشکر نترسیده و هرگز خصمی برابرش نیامده که از او
نجات یافته باشد و هرگز ضربتی نزده که احتیاج بضربت دیگر باشد شجاعی را که او میکشت قومش افتخار میکردند باینکه
کشنده او است چنانکه بعد از آنکه آنحضرت عمرو بن عبدود را کشت خواهر عمرو در مرثیه او شعری چند گفته که مضمونش اینست
اگر کشنده عمرو دیگری میبود تا زنده بودم برو میگریستم اما چون قاتلش یگانه ایست در شجاعت ممتاز و بکرامت سرافراز
کشتن او را عاری و کشته او را ننگی نیست و پدرش پادشاه مکه بود و شجاعی که لحظهٔ در برابرش ایستاده همیشه بان افتخار
مینمود روزی معویه پلید خبیث بر تخت خوابیده بود بیدار شد دید عبد الله پسر زبیر در برابرش ایستاده عبد الله از روی
[illegible] باو گفت ای امیر اگر میخواستم میتوانستم یعنی ترا بکشم معویه گفت دعوی شجاعت میکنی گفت مگر انکار شجاعت

من میتوانی کرد من در صف قتال برابر علی بن ابی طالب ایستاده ام معویه گفت اگر راست میگفتی ترا و پدر ترا بدست چپ خود کشته بود دست راستش بکار نمانده طلب دیگری مینمود بجهة اینکه شجاعتش در مشرق و مغرب و در اسلام میدانند و بنام او مثل میزنند واما قوت و زورش ضرب المثل است در همه آفاق و هیچکس بقوت او نبوده باتفاق در خیبر را بیک دست ازجا کند و چندین کس نتوانستند که حرکتش دهند و سنگ عظیم را از سرچاهی برگرفت که تمام لشکر از تحریکش عاجز بودند اما سخاوت و جودش از آن مشهورتر است که باید گفت روزها روزه میگرفت و شبها بگرسنگی میگذرانید و قوت خود را بدیگران میداد و سورهٔ هل اتی باین سبب نازل شد و آیهٔ کریمهٔ الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة در شان او آمده و روایت است که برای نخلستانی از یهود بدست خود آب میکشید آنقدر که دست حق پرستش مجروح میشد و اجرتش را تصدق میکرد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم میبست و گفته اند که آنحضرت اسخای ناس بود و در سخاوت و جود بحدی بود که خدا خواسته و پسندیده و هرگز بسائل نه نگفته حتی آنکه منافقی از خدمت آنحضرت رو گردان شده بود بنزد معویه رفت که دشمن ترین مردم بود نسبت با آنحضرت و نهایت سعی در مذمت عیب و منقصت او مینمود گفت از پیش بخیل ترین مردم آمده ام معویه گفت وای بر تو او را بخیل میگوئی و حال آنکه اگر خانه از طلا و خانه از کاه داشته باشد طلا را پیشتر تصدق میدهد تا هیچ از آن نماند و اوست که خانهای اموال را تصدق میکند تا آنکه جاروب نموده بر جایش نماز میگذارد و اوست که بطلاهای دنیا خطاب میکرد و میگفت دیگری را فریب دهید که من شما را طلاق گفته ام که هرگز رجوع ندارد و با اینکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت واما حلم و عفو حلیم ترین و عفو کننده ترین مردم بود از کسیکه با او بدی مینمود و صحت این معلوم است از آنچه کرد با اعادی خود مروان بن الحکم و عبدالله بن الزبیر و سعید بن العاص که در جنگ جمل بر ایشان مسلط شد و بعد از آنکه همه اسیر او شدند همه را رها کرد و متعرضشان نشد و تلافی ننمود با آنکه عبدالله بن زبیر در میان مردم او را دشنام میداد و بلفظ لئیم و احمق نام میبرد وقتیکه او را اسیر کرد او را سر داد و گفت برو تا ترا نه بینم و بیش از این نگفت و از آنچه عایشه با او کرد چون بر او ظفر یافت نهایت مهربانی و شفقت با او فرمود و اهل بصره شمشیر بر او و بر اولادش کشیدند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت و امان داد و اموال و اولادشان را نگذاشت غارت کنند آنچه در جنگ صفین با معویه کرد که اول لشکر او سر آب را گرفته ملازمان آنحضرت را از آب منع کردند بعد از آنکه آنحضرت آب را از تصرف ایشان گرفت و ایشان را بصحرای بی آب راند اصحاب گفتند تو هم آب را از ایشان منع نما تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ نباشد فرمود نه والله آنچه ایشان کردند من نمیکنم و شمشیر تیز مغنی است از این و فرمود طرفی از آب را گشودند تا آنها آب بردارند واما جهاد در راه خدا معلوم است دوست و دشمن را که او سید مجاهدین است بلکه جهاد مخصوص اوست و هیچکس دیگر را بسوی او جهادی نیست و در این باب اطناب بی فایده است زیرا که جهاد آنحضرت از امور ضروریه متواتره است واما فصاحت آنحضرت امام فصحا و سید بلغا و استاد خطباست بلغا گفته اند کلام او را که دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق کسی از خدمت آنحضرت پیش معویه رفت و گفت از پیش عاجزترین مردم در کلام آمده ام گفت وای بر تو او را عاجز میگوئی والله که راه فصاحت و بلاغت را بر قریش کسی غیر او نگشوده و قانون سخنوری را سوای او کسی تعلیم ننموده واما حسن خلق و شگفته روئی ضرب المثل است تا حدیکه اعدایش او را بآن عیب کردند و عمرو بن عاص میگفت بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمرو این را از قول عمر برداشته که او برای عذر اینکه خلافت را بآنحضرت نداد گفت با زیرا است و صعصعه بن صوحان و دیگر شیعیان در وصفش گفتند در میان ما که بود مثل یکی از ما بود هر جانب که میخواندیم میآمد و هرچه میگفتیم میشنید و هر جا که میگفتیم می نشست و با این حال از او میترسیدیم مانند اسیر دست بسته که کسی با شمشیر برهنه بر سرش ایستاده باشد و خواهد گردنش را بزند روزی معویه بقیس بن سعد میگفت خدا رحمت کند ابو الحسن را که بسیار خندان و شگفته و خوش طبع بود قیس گفت بلی چنین بود و رسول خدا هم با صحابه خندان و خوش طبع بود ای معویه تو بظاهر چنین نمودی که مدح او میکنی اما قصد ذمش کردی والله که او با آن شگفتگی و خندانی هیبتش از همه کس بیشتر بود و آن هیبت تقوی بود که او داشت نه مثل هیبتی که ارذال و لئام شام از تو دارند و آن تا امروز از او در میان

دوستان و اولیای او مانده است و همچنین درشتی و ناخوشی و بدخوئی در میان مخالفان او مانده است و اما زهد در
دنیا او سید زهاد بود و همه زهاد روی اخلاص باو دارند هرگز طعامی سیر نخورد و ماکول و ملبوس او از همه کس درشت
تر بود نان ریزهای خشک را میخورد و سر انبان نان را مهر میکرد که مبادا فرزندان از روی مهربانی زیت یا روغن بان بیالایند
و جامه را پینه میکرد گاه بپاره پوستی و گاه بلیف خرمائی و پیراهنش کرباس بسیار درشت بود و اگر آستینش دراز بود میبرید
و نمیدوخت و رشته رشته بر سر آستینش میریخت تا وقتیکه تمام شود و کم بود که نان خورش با نان ضم کند و اگر گاهی میکرد
نمک یا سرکه بود و اگر ترقی میکرد سبزی بود و اگر از این هم ترقی میکرد شیر شتر بود گوشت نمیخورد مگر گاهی و میگفت شکم
خود را مقبرهٔ حیوانات مکنید و با این حال قوت و زورش از همه بیشتر بود از همه بلاد اسلام سوای شام که در دست معویه
بود اموال پیش او می آمد و همه را بر مردم قسمت میکرد و اما عبادت اعبد ناس بود و نمازش از همه کس بیشتر و روزه اش از
همه کس فزونتر مردم از آنحضرت نماز شب و اقامت نوافل را آموختند و شمع یقین در راه دین از مشعل او افروختند چه توان
گفت در عبادت کسیکه یک شمهٔ از آن اینستکه در لیلة الهریر در صفین بین الصفین نطعی برایش گسترده بودند و بر آن نماز
میکرد و تیر از راست و چپ و میگذشت و در پیش او بر زمین میآمد و هیچ پروا نمیکرد تا از ورد خود فارغ شد و پیشانی
نورانیش از طول سجود مانند پای شتر پینه کرده بود و اگر مناجات و دعواتش را تامل کنی و از آن تعظیم و اجلال الهی که در
آنها فرموده و تواضع و تذلل و خضوع که نموده ملاحظه نمائی میتوانی دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل
بیرون آمده و بر کدام زبان جاری گردیده و از علی بن الحسین که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت تو
با عبادت جدت چه نسبت گفت چنانکه عبادت جدم با عبادت حضرت رسالت ص و اما قراءت قرآن او در این باب مرجع همه
بود و همه متفق اند بر اینکه در زمان حضرت رسول تمام قرآن را کسی غیر او نمیدانست و در حفظ نداشت و بعد از آن حضرت
اول کسیکه قرآن را جمع کرد و نوشت او بود و اگر رجوع بکتب قراءت کنی دانی که استادان قراء همه شاگردان او بند و
قراءت همه منتهی باو ست و همه پناه باو میجویند و اما رای و تدبیر رایش از همه صواب تر و تدبیرش از همه صحیح تر بود
و در همه امور هر یک از خلفاء و امراء رجوع باو مینمودند عمر را او از هلاک نگه داشت و عثمان را مخالفت امر او. از این
بلیه نگذاشت اگر اطاعت رای او میکرد جان خود را از این ورطه بدر میبرد و آنکه دشمنانش گفتند که او صاحب رای
نبود سببش این بود که موافقت شریعت مینمود و خلاف حکم دین نمیفرمود چنانکه خود فرمود اگر نه رعایت تقوی بود من
از همه زیرکتر بودمی و خلفای دیگر برای خود هر چه را صلاح میدانستند عمل میکردند خواه موافق شرع بود و خواه
نبود و ظاهر است که کسیکه در اکثر امور رعایت دین کند دنیایش بی نظام تر از کسی است که پروای دین نداشته باشد اما
سیاست و حکومت در حکم الهی سیاستش بغایت بود و رعایت خویشان خود نمی نمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم است
از آنچه با برادرش عقیل و امثال او کرد و آنچه بیان نمودیم خصایص بشریت و واضح شد که در همه آنها او بر همه مقدم بود
و امام همه عالم است و چه توان گفت از وصف کسیکه کفار و دشمنان با تکذیب نبوت و عناد ملت او را دوست میدارند
و پادشاهان بلاد کفر صورتش را در معبد خود میکارند و جمعی از ملوک ترک و آل بربر برای تیمن و تبرک صورت آنحضرت را
بر شمشیرهای خود از جهت ظفر و نصرت نگاشته و با خود میداشتند و چگونه در شأن مردیکه همه کس میخواهد که از
او منسوب باو باشد حتی مردانگی و جوانمردی که مردان عالم او را استاد و بزرگ خود میدانند و خود را منسوب باو
میگردانند تا حدیکه در روز احد از آسمان در شان او در حضور حضرت رسول شنیدند که ملائکه ملأ اعلی میگفتند که
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و چگونه در شأن کسیکه پدرش ابوطالب است سید بطحی و شیخ قریش و رئیس
مکه گفته اند کم است فقیری که با پریشانی بزرگ باشد و ابوطالب با کمال فقر بود و او متکفل حفظ و تربیت حضرت رسول
بود از اول صغر تا ایام کبر و آنحضرت را از مشرکان و کفار محافظت و حمایت مینمود تا او در حیوة بود آنحضرت از وطن
خود محتاج بهجرت و اختیار غربت نشد و بعد از رفتن او از دنیا حق تعالی امر فرمود که از مکه بیرون رو که دیگر تو را
در اینجا ناصری نمانده و آنحضرت با پدری باین رفعت شأن پسر عمش خاتم النبیین و سید الاولین و الآخرین

وبرادرش جعفر طیار با ملائکه اخیار وزوجه اش سیدة النساء عالمیان وپسرانش سید شباب اهل الجنان
پدرانش پدران رسول الله ومادرانش مادران خیر خلق الله گوشت وخونش بگوشت وخون او مقرون ونور روحش
با نوار او متصل ومضموم پیش از خلق آدم تا صلب عبد المطلب وبعد از عبد المطلب در صلب عبد الله وابو طالب از هم
جدا شدند ودو سید عالم بهم رسیدند اول منذر وثانی هادی وچگونه در شان کسیکه بر همه مردم در هدایت سبقت
نموده وبخدا ایمان آورده وقتیکه همه کس مشغول عبادت احجار بودند وهیچکس براو در توحید الهی سبقت نداشته مگر رسول
خدا که رایت سبقت در عالم افراشته اکثر اهل حدیث برآنند که او از همه کس پیشتر متابعت پیغمبر کرده وباو ایمان آورده وخلاف
این نگفته مگر اندکی وشك در این نموده مگر دو کس یا یکی وآنحضرت خود فرموده است انا الصدیق الاکبر وانا الفاروق الاول
اسلمت قبل اسلام الناس وصلیت قبل صلوتهم وهرکسیکه تتبع احادیث نماید انچه گفته شد یقین او میگردد وانچه ما در
این مقام ذکر نمودیم اندکی است از فضایل آنحضرت واگر شرح مناقب وتفصیل کنیم محتاج شویم بکتابی بزرگ غیر این کتاب
تا اینجا ترجمه کلام مجملی از ابن ابی الحدید بود واگرچه علمای ما اضعاف اینها را ذکر کرده اند ما از کلام او ایراد نمودیم که بر مخالفان
حجت تواند شد وثابت ترین مناقب آنست که دشمنان بان شهادت دهند زیرا که این گمراهی با این اهتمام که در ذکر مناقب آن
ولی خدا مینماید باز ان منافق جاهل چند را براو در خلافت مقدم میداند وعداوتی از این بالاتر نمیباشد واز همه عجیب تر
آنست با آنکه خود اقرار میکند که او احق واولی بود بخلافت میگوید خود متعرض خلافت نشد ومردم را در ضلالت و
جهالت گذاشت وترك دنیا کرد وبا آنکه خود نقل کرده است شکایتها را که حضرت از ایشان میکرد ومکرر میفرمود
که غصب حق من کردند وقطع رحم من کردند اگر خود با ایشان گذاشته بود وخلافت ایشان بحق بود چرا چنین بزرگواری عاق بر
ائمه خود میبندد واین افتراها در حق ایشان میگفت وایضا خلافت خدا وامامت کبری که تالی مرتبه نبوت است مگر منصب دنیوی
یا حطام دنیای فانی است که کسی دست از آن بردارد وبدیگری که اهلیت آن نداشته باشد واگذارد پس بر هر عاقلی مانند
آفتاب روشن وواضح است که هر کسی باین جهات ومناقب وکمالات در میان امت باشد ودیگری که بهره از این جهات نداشته
باشد خلافت را متصرف شود اگر خدا ورسول او را خلیفه کرده اند نهایت قباحت دارد که خلافت را بچنین کسی تفویض نماید
ومردم با آن کمالات او را عبث وکردانند که باید اطاعت او را بکنند واگر مردم کرده اند معلوم است که بنای کار را بر سنت
جاهلیت گذاشته اند واز روی تعصب وعناد دست از خلیفه حق برداشته اند واعانت امام خود را اخذ حق خود نکرده اند
تا مخالفان ومنافقان براو غالب شدند چنانکه قوم موسی هرون را ضعیف کردند واطاعت عجل سامری نمودند وسیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **فصل هفتم** در بیان قلیلی از اخبار که مخالفان در کتب معتبره ایراد نموده اند
واکثر نص صریح است بر امامت وایشان تغافل وتجاهل از آنها نموده اند وچون ذکر همه مناسب این رساله نیست از بسیار
باندکی اکتفا مینمائیم ثعلبی که از مشاهیر مفسران عامه است روایت کرده است از ابو الحمراء خادم حضرت رسول که حضرت
فرمود در شب معراج دیدم که بر ساق عرش نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی ونصرته به وایضا از جابر
روایت کرده است که حضرت رسول بعلی گفت که مردم از درختهای مختلفند ومن وتو از یك درختیم وصاحب مشکوة از احمد
بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول با علی گفت در تو مثلی وشباهتی از عیسی هست یهود او را دشمن داشتند بحدی
که مادرش را بهتان زدند ونصاری او را دوست داشتند تا آنکه منزلتی برای او اثبات کردند که او راضی بان نبود یا آنکه او را
خدا وپسر خدا خواندند پس حضرت امیر فرمود که دو مرد در حق من هلاك میشوند دوستی که افراط میکند در دوستی من ودشمنی
که بر من بهتان میزند وایضا از مسند از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا
دشنام داده است وابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر حضرت امیر در مقام مفاخرت در آید وخواهد فضایل
ومناقب خود را بشمارد با ان مرتبه فصاحت که خدا باو عطا کرده واو را مخصوص بان کرده است وجمیع فصحای عرب او را
مساعدت ومعاونت کنند نتوانند وسید بشری از انچه رسول صادق الوعد در شان او گفته است ومراد من اخبار
مشهوره نیست که امامیه بر امامت او استدلال میکنند مانند خبر غدیر وخبر منزلت وقصه برائت وخبر [illegible] وقصه خیبر

وخبر تبلیغ رسالت در هنگامی که عشیرهٔ خود را در مکه جمع کرد و گفت هر که اول بمن ایمان آورد وصی و خلیفهٔ من است و اول علی ایمان آورد و امثال اینها از اخبار مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه چند است که ائمه و پیشوایان حدیث در شأن او روایت کرده اند و اندکی از بسیار و قلیلی از آنها را در حق دیگری روایت نکرده اند من اندکی از آنها را نقل میکنم و روایت کرده اند آنها را علمای حدیث که در حق آنحضرت متهم نیستند که شیعه باشند و اکثر ایشان بعضی از صحابه را بر او تفضیل میدهند زیرا که روایتی که ایشان نقل کنند نفس را مطمئن میگرداند و مثل روایت دیگران نیست پس بیست و چهار حدیث روایت کرده و ما در این رساله بعضی را ایراد مینمائیم اول آنست که حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و احمد بن حنبل در مسند روایت کرده اند که حضرت رسول با علی گفت یا علی بدرستیکه خدا ترا مزین ساخته است بزینتی که زینت نکرده است بندگان را بزینتی که محبوب تر باشد بسوی او از آن و زینت ابرار و نیکوکاران است نزد خدا و آن زهد در دنیا است گردانیده است ترا که چیزی از دنیا کم نمیکنی و دنیا چیزی از تو کم نمیکند و بخشیده است بتو محبت مساکین را پس گردانیده است ترا که راضی هستی که ایشان اتباع تو باشند و ایشان راضی اند که تو امام ایشان باشی و ابن حنبل این را زیاد کرده است پس خوشحال کسی که ترا دوست دارد و تصدیق تو کند و وای بر کسیکه ترا دشمن دارد و تکذیب تو کند دوم از مسند احمد حدیث ثقیف را کسانیکه مذکور شد روایت کرده است که حضرت رسول بگروه ثقیف گفت که مسلمان میشوید یا میفرستم مردی را که از من است یا گفت عدیل نفس من است و او گردن شما را ... نقل کرده است چنانکه گذشت و گفته است یا احمد در کتاب فضائل علی نقل کرده است که مرد را میفرستم که بمنزلهٔ جان من است ابوذر گفت من در این حالت در حجره خود بودم دیدم که عمر آمد و دست بر پشت من گذاشت که برود گفت و را یافتم و از من پرسید که کرا گمان داری که اراده کرده گفتم ترا نمیخواهد آنرا میخواهد که نعل و را پینه میکند یعنی علی سیم حافظ ابو نعیم در حلیه از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول گفت بدرستیکه خدا گرفت در باب علی بسوی من عهدی من گفتم پروردگارا بیان کن آنرا برای من گفت بشنو بدرستیکه علی علامت راه هدایت است و امام اولیای من است و نور کسی است که اطاعت من کند و اوست کلمهٔ که لازم گردانیده ام متقیان را اشاره است بآیهٔ کریمهٔ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است پس بشارت ده او را باین پس گفتم پروردگارا من او را بشارت دادم گفت من بندهٔ خدایم و در قبضهٔ قدرت اویم اگر مرا عذاب کند بگناهان من است و هیچ ستم نکرده است بر من و اگر تمام کند آنچه مرا بان وعده داده است پس او سزاوارتر است باینکه بکند پس حضرت رسول گفت من دعا کردم از برای او و گفتم خداوندا جلا بده دلش را و بهار او را ایمان بخود گردان خدا فرمود کردم اما او را مخصوص گردانیده ام به بلیه و امتحانی که احدی از دوستان خود را بان امتحان نکرده ام گفتم پروردگارا او برادر من و مصاحب من است فرمود که در علم من گذشته است که او مبتلا و ممتحن است و مردم را بان امتحان خواهم کرد و ایضا حافظ ابو نعیم بسند دیگر از انس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود بدرستیکه پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی که او رایت و علامت هدایت است و منار ایمان است و پیشوای دوستان من است و نور جمیع مطیعان من است علی امین من است در قیامت و علم دار من است و بدست علی خواهد بود کلیدهای خزینهای رحمت پروردگار من چهارم روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول خدا که هر که خواهد نظر کند بسوی نوح در عزم او و بسوی ابراهیم در حلم او و بسوی موسی در زیرکی او و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی علی مؤلف گوید فخر رازی این حدیث را در اربعین از احمد بیهقی در فضائل الصحابه بر این نحو روایت کرده است هر که خواهد نظر کند بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در تقوی او و بسوی ابراهیم در خلت او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او نظر کند بسوی علی بن ابی طالب پس از جانب شیعه گفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه علی مساوی آن پیغمبران است در آن صفات و شک نیست که آنها افضل از ابوبکر بوده اند و از سایر صحابه و مساوی افضل افضل است پس علی باید افضل از ایشان باشد پنجم حافظ ابو نعیم در حلیه و ابن حنبل در مسند از حضرت رسول روایت کرده اند که هر که دوست دارد که زندگی

کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و چنگ زند در شاخی از یاقوت سرخ که خدا آنرا بدست قدرت خود خلق کرده است
بآنکه گفت باش آن بهم رسید پس باید که متمسک شود بولایت علی **ششم** از مسند احمد روایت کرده است که حضرت
رسول در پسین روز عرفه بیرون آمد و فرمود بدرستیکه حق تعالی مباهات کرد با ملائکه بهمه شما عموماً و گناهان همه را
آمرزید و مباهات کرد بعلی بخصوص و گناهان او را آمرزید من سخنی میگویم و رعایت خویشی خود نمیکنم بدرستیکه سعادتمند
و کل سعادتمند و حق سعادتمند کسی است که علی را دوست دارد در حیوة او و بعد از موت او **هفتم** حدیث احمد بن حنبل است
که در کتاب فضائل و مسند روایت کرده که حضرت رسول گفت اول کسی را که در قیامت میطلبند منم پس می ایستم در جانب
راست عرش در سایه الهی پس حله بمن میپوشانند پس پیغمبران را یکی بعد از دیگری میطلبند و از جانب راست عرش باز میدارند
و حله ها بایشان میپوشانند پس علی بن ابی طالب را میطلبند برای قرابتی که با من دارد و منزلتی که نزد من دارد و میدهند
بدست او علم مرا که آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از او است همه در زیر آن علم اند بعد از آن با علی خطاب کرد که پس تو
با علم میآئی تا می ایستی میان من و میان ابرهیم خلیل پس حله بر تو میپوشانند پس منادی از عرش ندا میکند که نیکو پدریست
پدر تو ابرهیم و نیکو برادریست برادر تو علی بشارت باد ترا که ترا میخوانند هرگاه مرا میخوانند و ترا خلعت میپوشانند
هرگاه مرا خلعت میپوشانند و بتو عطا میکنند هرگاه بمن عطا میکنند **هشتم** حافظ در حلیه روایت کرده است از
انس بن مالک که حضرت رسول روزی بمن گفت آب برای وضوی من حاضر کن پس برخواست و وضو ساخت و دو رکعت نماز
بجا آورد پس فرمود اول کسیکه بر تو داخل میشود از این در امام متقیان و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مؤمنان یعنی پادشاه
ایشان و خاتم اوصیاء و کشانندهٔ روسفیدان و دست و پا سفیدانست بسوی بهشت انس گفت من گفتم خداوندا او را مردی
از انصار گردان و دعای خود را پنهان کردم پس علی آمد حضرت رسول گفت کی آمد گفتم علی آمد پس برخواست بسوی او
شاد و خندان و دست در گردن او کرد و عرق روی او را پاک میکرد علی گفت یا رسول الله امروزی بینم که نسبت بمن کاری
میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمود چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا
بایشان خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه در آن اختلاف کنند بعد از من **نهم** ایضاً حافظ روایت
کرده است در حلیه از عایشه که حضرت رسول گفت بطلبید از برای من سید عرب را که او علی است من گفتم مگر تو سید
عرب نیستی گفت من سید جمیع فرزندان آدمم و علی سید عرب است چون علی آمد انصار را طلبید و گفت ای گروه انصار میخواهید
دلالت کنم شما را بر چیزیکه اگر متمسک شوید بآن هرگز گمراه نشوید گفتند بلی یا رسول الله گفت آن علی است پس او را دوست
دارید بدوستی من و گرامی دارید بگرامت من بدرستیکه جبرئیل مرا امر کرد از جانب خدا بآنچه گفتم بشما **دهم** ایضاً
حافظ در حلیه روایت کرده است که روزی علی آمد و رسول خدا فرمود مرحبا بسید مؤمنان و امام متقیان گفتند بعلی
چگونه است شکر تو بر این نعمت گفت حمد میکنم خدا را بر آنچه بمن داده است و سؤال میکنم از او که توفیق دهد مرا که شکر کنم او را بر آنچه
بمن عطا کرده است و زیاد کند بر آنچه بمن انعام کرده است **یازدهم** ایضاً در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
که هر که خواهد زندگانی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و ساکن شود در جنت عدن که پروردگار من او را کاشته است
پس باید موالات کند با علی بعد از من و دوستی کند با دوست او و پیروی کند امامان بعد از مرا بدرستیکه ایشان عترت منند
و از طینت من آفریده شده اند و فهم و علم مرا بایشان داده اند پس وای بر آنها که تکذیب ایشان کنند بعد از من از امت من
و قطع کنند در حق ایشان صلهٔ مرا خدا شفاعت مرا بایشان نرساند **دوازدهم** از احمد در مسند و کتاب فضائل و
صاحب فردوس الاخبار روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که بودیم من و علی نوری نزد حق تعالی پیش از آنکه آدم را
خلق کند بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق کرد قسمت کرد آن نور را بدو جزو پس یک جزو من بودم و یک جزو علی بود و در
فردوس زیاده کرده است که پس ما منتقل شدیم در صلبها تا بصلب عبد المطلب رسیدیم پس از برای من نبوت شد
و از برای علی وصیت **سیزدهم** احمد در مسند روایت کرده است که حضرت رسول خطاب کرد با علی که نظر کردن
بر روی تو عبادتست تو سید و سروری در دنیا و آخرت هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته دوست من دوست

خداست و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خداست وای بر کسیکه ترا دشمن دارد **چهارم** ایضاً احمد در
کتاب فضایل روایت کرده است که در شب بدر رسول خدا گفت کیست که آبی از برای ما بیاورد مردم همه امتناع کردند
علی مشکی برداشت و شب بسیار تاریکی بود و آمد بر سر چاه بسیار عمیقی و فرو رفت بقعر چاه پس حق تعالی وحی کرد بسوی
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل که مهیا شوید برای نصرت و یاوری محمد و برادرش علی و لشکرش پس از آسمان بزیر آمدند
با غلغله و صدائیکه هر که میشنید میترسید چون بنزد چاه رسیدند همه با آنکه بر حضرت امیر سلام کردند برای اکرام
و اجلال او و ایضاً این حدیث را احمد بسند دیگر روایت کرده است از انس و در آخرش زیاد کرده است که حضرت رسول
گفت یا علی در روز قیامت ناقه از ناقهای بهشت را برای تو خواهند آورد و بر آن سوار خواهی شد و زانوی تو با زانوی
من و ران تو با ران من خواهد بود تا داخل بهشت شویم **پانزدهم** باز احمد در کتاب فضایل روایت کرده است که رسول
خدا خطبه خواند و در آن خطبه گفت ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت خویش من و برادر من و پسر عم من علی بتحقیق که دوست
نمیدارد او را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی و هر که او را دوست دارد بتحقیق که مرا دوست داشته و
هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن دارد خدا عذاب کند او را باتش **شانزدهم** باز از کتاب
فضایل ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که خدا در حق علی پنج چیز بمن عطا کرده است که محبوب تر است
بسوی من از دنیا و هر چه در دنیا است اول آنکه او متکای من است در پیش خدا تا آنکه خدا فارغ شود از حساب خلایق
دویم آنکه لوای حمد در دست او خواهد بود و آدم و جمیع فرزندانش در زیر آن علم خواهند بود سیم آنکه در کنار حوض
من خواهد ایستاد و هر که را شناسد که از دوستان او است آب خواهد داد از امت من چهارم آنکه او عورت مرا
خواهد پوشانید و مرا دفن خواهد کرد پنجم آنکه بر او نمیترسم که کافر شود بعد از ایمان یا زانی شود بعد از احصان
هفدهم از حلیهٔ حافظ ابو نعیم روایت کرده است که حضرت رسول گفت یا علی من بر تو زیادتی دارم به پیغمبری زیرا که
پیغمبری بعد از من نیست و تو بر سایر مردم مخاصمه میکنی و بر ایشان زیادتی داری بهفت چیز و احدی از قریش در آنها با تو
منازعه نمیتواند کرد تو پیش از همه ایمان آورده بخدا و پیش از همه وفا کننده بعهد خدا و زیاده از همه قیام نماینده تری
بامر خدا و قسمت کننده تری میان مردم بسویه و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت و دانا تری از همه بقضا و حکم
در میان خلق و مزیت و فضیلت تو نزد خدا از همه بیشتر است **هیجدهم** از مسند احمد روایت کرده است که حضرت
فاطمه گفت یا رسول خدا مرا تزویج کردی بمرد فقیری که مال ندارد حضرت فرمود ترا تزویج کردم بکسی که اسلامش از همه
اقدم است و علمش از همه بیشتر است و حلمش از همه بیشتر است مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر اهل زمین و از میان
همه شوهر ترا برگزید **نوزدهم** ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است و در تفسیر مذکور بالفعل موجود است
که چون سورهٔ اذا جاء نازل شد بعد از برگشتن از جنگ حنین بسیار مداومت مینمود حضرت رسول بر گفتن سبحان الله و
استغفر الله پس گفت یا علی آمد آنچه خدا مرا وعده داده بود فتح مکه شد و مردم در دین خدا فوج فوج داخل شدند بتحقیق
که هیچکس از تو سزاوار تر نیست بمقام من برای تقدمیکه در اسلام بر همه داری و قرابتیکه با من داری و دامادی و نزد
تو است بهترین زنان عالمیان و پیش از این بر من ثابت است نعمتهای ابو طالب و حقوق او در وقتیکه قرآن نازل شد و من
حریصم و بسیار میخواهم که رعایت حقوق او در حق فرزندش بکنم پس ابن ابی الحدید بعد از آنکه این حدیث را نقل کرده است
گفته است من این اخبار را در این موضع از برای این نقل کردم که بسیاری از جماعت منحرفند از آنحضرت چون می بینند که
حضرت امیر از برای تحدیث بنعمتهای خدا بر خود در خطبها فضائل و کمالات خود را ذکر میکند آنحضرت نسبت بتکبر و فخر میدهند
و بعضی از صحابه نیز پیشتر این را میگفتند چنانچه بعمر گفتند که امارت لشکر و جنگ را بعلی بگذار گفت و تکبرش زیاده از آنست که
اینرا قبول کند و زید بن ثابت میگفت ما متکبر تر از علی و اسامه ندیده ایم هذا ما این احادیث را برای ذکر کردیم تا بدانند که کسی که
این منزلت نزد حضرت رسالت داشته باشد و آنحضرت در شان او اینها را گفته باشد اگر باسمان بالا رود و با ملائکه د
آنها مفاخرت کند سزاوار است و ملامتش نباید کرد با آنکه آنحضرت هرگز در گفتار و کردارش اظهار تکبر ننمود و لطف

وکرم وخلق وتواضعش از همه بیشتر بود تا آنکه دشمنانش او را بدعابه و مزاح مذمت میکردند وگاهی که این نوع سخنان از انحضرت
صادر میشد از باب جوششی بود که سینه پر دردش از تلاطم امواج هموم میزد بضرورت اظهار مینمود و آه سردی بود که
از دل پر درد میکشید و شکایتی بود که از عدم مساعدت روزگار مینمود یا شکر نعمتهای الهی بود که باو عطا فرموده بود
وتنبیهی بود غافلان را که اقرار بفضل او نداشتند و از باب امر بمعروف و نهی از منکر بود و واجب بود که قدری از فضایل خود را
ظاهر گرداند که مردم اعتقاد باطل در حق او نکنند و دیگران را در فضیلت بر او تقدیم ندهند وحق تعالی نهی کرده است
ازین وگفته است أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ تا اینجا ترجمهٔ کلام ابن
ابی الحدید بود مؤلف گوید که حق تعالی چشم وگوش ودل مخالفان را می بندد و حق را بر زبان ایشان جاری میکند تا حجت شیعه
باشد بر ایشان و بسیار غریبست که امثال این فضیلت این احادیث را نقل کند و تصدیق صحت آنها میکند و قبول میکند
که صد یک این فضایل در حق دیگران وارد نشده است و اقرار بافضلیت آنحضرت از همه جهات میکند و اعتراف بمظلومیت
آنحضرت میکند و بر آنحضرت واجب میداند که بر سبیل نهی از منکر اظهار فضل خود و نقص آنها بکند و استشهاد میکند
باین آیه که صریح است در آنکه با وجود اعلم امامت غیر اعلم جایز نیست و مع ذلک آنها را خلیفه میداند و در بیعت و بحسب ال
آنحضرت را و بیعت آنها میداند و آنها را نسبت با امام واجب الاطاعه میداند ان هذا لشیء عجاب و بدانکه احادیثیکه در این
فصل و فصول سابقه ایراد نمودیم مخالفان نمیتوانند انکار صحت آنها کرد زیرا که اکثر از شش صحیح ایشان نقل کرده ایم متفق
علیه است و انکار صحت آنها نمیتوانند کرد و آنچه از سایر کتب ایشان نقل شده از کتب مشهورهٔ اکابر علمای ایشان نقل
کرده ایم مانند مسند احمد بن حنبل که مؤلف آن از ائمه اربعهٔ ایشانست که یکی از چهار مذهب ایشان باو منتهی میشود و کتب
حافظ ابونعیم است که همه توثیق او کرده اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از مفسرین مشهور ایشانست و در همهٔ
تفاسیر از او نقل میکنند و سایر کتبی که از آنها نقل کرده ایم از کتب مشهورهٔ ایشانست و اکثر فضل و اعتبار ایشان نزد عامه
زیاده از مؤلفین صحاح ایشانست و چون این شش نفر بتعصب ایشان زیاده از دیگرانست آنها را معتبر شمرده اند و احادیثی که
ما بر ایشان حجت میکنیم همه متفق علیه است که علمای ما و ایشان همه روایت کرده اند و آنچه آنها در برابر می آورند حدیث
موضوعی چند است که مطلقا در کتب ما اثری از آن نیست و آثار وضع بر آنها ظاهر است و کسیکه استشمام رایحهٔ از انصاف
کرده باشد میداند که اکثر احادیثی که در این مقام نقل شده و اکابر علمای ایشان حکم بصحت آنها کرده اند صریح است در امامت
زیرا که امامت در عرف حدیث و قرآن صریح است در خلافت و ریاست کبری و کسیکه عدیل نفس رسول باشد در عصمت غیر
نبی نباشد و حدیث بلا صریح است در امامت و غصب خلافت چنین موضع و کسیکه متصف بصفات مشهورهٔ انبیا
باشد و همه در تحت لوای او باشند و درجه اش میان رسول خدا و ابرهیم باشد در عصمت هر شقی لئیم که چنین منافقی با او بیعت
کرده باشند نمیباشد و حدیث وصف نزد منصف عارف بلغات و مصطلحات اکثر فقرات آن دلالت بر امامت میکند خصوصا
امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین زیرا که معلوم است که مراد از وصایت نیابت پیغمبر است
در ریاست امور امت و هدایت ایشان چنانکه وصیت انبیاء دیگر این معنی داشته و الا آنحضرت طفلی نداشته که وصی برای او
تعیین کند و مالی نداشته که در آن وصیت کند خصوصا بنا بر طریقهٔ عامه که میگویند که آنحضرت میراث نمیدارد و احادیث
وصایت آنحضرت متواتر است و ابن ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل کرده است که متضمن وصایتست و ایضا آخر
حدیث صریح است در امامت زیرا که اداء رسالت از جانب رسول و صوت او را با ایشان شنوانیدن یعنی آنچه از او شنوند
باعتبار عصمت بیقین دانند که فرمودهٔ آنحضرتست وگویا صدای او را شنیده اند و ایضا چون بمنزلهٔ نفس و جان اوست
پس صدای او بمنزلهٔ صوت اوست و ایضا بیان حق در اختلاف امت همه کار امام است و ثمرهٔ امامتست و در حدیث نهم سید
و سرور جمیع عرب بودن و محبت او باعث هدایت بدین گردیدن تا الا رتبهٔ امامتست و دهم صریح است در امامت بجهاتی
که مذکور شد و یازدهم صریح است در امامت و امامت اولاد امجاد او و دوازدهم باعتبار وصیت و نهایت اختصاص و
کرامت ظاهر است در امامت و همه دلالت میکنند که افضل است از سایر خلق بغیر از حضرت رسول که حجت کامله است بر امامت

بتقریر

بتصریح که مکرر مذکور شد و حدیث آخر صریح است در آنکه حضرت رسول خلافت برای او تعیین کرده بود و آنحضرت بدون امر
خدا کاری نمیکرد و حق تعالی ترك خواهش رسولش نمیکرد تا آنحضرت مکرر این امر را از خدا نشنیده بود بمردم اظهار نمی نمود
و سایر اخبار صریح است در جلالت و امتیاز آنحضرت و ترجیح غیر بر او تفضیل مفضول است و عقلا قبیح است و اگر متعصبی
در هر یك از اینها مناقشه کند شك نیست که اینها همه باهم موجب علم یقینی است باستحقاق آنحضرت امامت و خلافت را
و کسیکه تعصب و عناد دیده بصیرت او را کور کرده باشد و هدایت نیابد هیچ حقی در دنیا اذعان نخواهد کرد و من لم یجعل
الله له نورا فما له من نور

فصل هشتم

در بیان مطاعن جماعتیکه غصب حق آنحضرت کردند و آنکه اینها قابل
امامت نبودند پس حق منحصر در آنحضرت بود زیرا که باجماع حق منحصر بود در ایشان و آنحضرت و هرگاه خلافت اینها باطل
شد خلافت آنحضرت ثابت میشود و در آن چند مطلب است مطلب اول در مطاعن ابوبکر است و آن بسیار است بقلیلی
در این رساله اکتفا مینمائیم طعن اول آنکه حضرت رسول امور عظیمه که رو میداد بعظمای صحابه تفویض مینمود و هیچ امر را
بابوبکر تفویض ننمود مگر خواندن آیات سوره برائت را بر اهل مکه و چون روانه شد جبرئیل نازل شد و گفت که حق تعالی میفرماید
که ادا نمیکند رسالت ترا مگر تو یا کسیکه از تو باشد پس حضرت امیر رفت و آیات را از ابوبکر گرفت و ابوبکر را برگردانید
و آیات را در موسم باهل مکه خواند و معلوم است که حضرت رسول امری را بدون وحی الهی نمیکرد پس آنکه حق تعالی اول
امر کرد که بابوبکر بدهد و بعد از آن از او بگیرد حکمتی در آن ظاهر نیست بغیر آنکه معلوم شود که او اهلیت امارت و خلافت
ندارد و آنکه بعضی از متعصبان مخالفین نقل کرده اند که ابوبکر از امارت حاج معزول نشد و همراه بود و اگر بود در روایات معتبره
ایشان نیست و خلافش در روایات ایشان هست اگرچه فائده از برای ایشان ندارد و آنکه جمعی دیگر گفته اند که عادت عرب
آن بود که بزرگ ایشان عهد که میکرد و سید ایشان نقض عهد را بزرگان قبیله او نشکنند حرفی است بی اصل و در کتابی از کتب معتبره
قدمای ایشان موجود نیست و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است که این از عادت عرب معروف نیست و این تاویلی است
که متعصبان ابوبکر اختراع کرده اند و ایضا اگر عادت معروف مقرری بود بایست بر حضرت رسول مخفی نباشد و در اول
ابوبکر را نفرستد و اگر بر آنحضرت مخفی بوده بایست بر ابوبکر و عمر و سایر صحابه که عادات جاهلیت را میدانستند مخفی نباشد
و ایشان آنحضرت را متنبه سازند که فرستادن ابوبکر مخالف قاعده است ایضا اگر سبب این بود بایست وقتی که ابوبکر
خائب و محزون برگشت حضرت این عذر را بفرماید و در هیچ روایتی مذکور نیست که حضرت این عذر را فرموده باشد بلکه عذری
که در روایات مذکور است این است که فرمود جبرئیل نازل شد و گفت ادا نمیکند از جانب تو مگر کسیکه از تو باشد و از همه
غریب تر آنست که نیابت پیش نمازی را که ثابت نیست که بگفته رسول باشد بلکه خلافش معلوم است و باعتقاد ایشان هر
فاجری امامت نماز میتواند کرد دلیل خلافت ابوبکر میکنند و عزل ابوبکر و دادن آیات را بامیرالمؤمنین بامر خدا منشاء فضیلت
نمیدانند طعن دوم آنکه حضرت رسول اسامة بن زید را سردار لشکر کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید
کرد که متوجه جنگ روم شوند و ابوبکر و عمر از جمله مامورین بودند و حضرت لعنت کرد بر کسیکه تخلف نماید از لشکر اسامه
و ایشان تخلف کردند برای غصب خلافت و مستحق لعن شدند و بقرینه احوال معلوم است که غرض آنحضرت از نفوذ جیش اسامه
و تاکید و سرعت خروج ایشان آن بود که مدینه از منافقان خالی گردد و خلافت بر وصی او قرار گیرد و این مضامین بطرق متعدده
در تواریخ و سیر و کتب معتبره ایشان مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب احمد بن عبدالعزیز جوهری روایت کرده است
از عبدالله بن عبدالرحمن که رسول خدا در مرض موت خود امیر کرد اسامه را بر لشکری که در آن اکثر مهاجرین و انصار داخل بودند
و از جمله اینها ابوبکر و عمر و ابوعبیده بن جراح و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر بود امر کرد او را که غارت برد بر موته جائیکه موضع
که پدرش در آنجا شهید شده بود و جنگ کند در وادی فلسطین و تغافل مینمود اسامه و لشکرش و حضرت گاه مرضش شدید
میشد و گاه سبك میشد و در همه حال تاکید میفرمود در روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت پدر و مادرم فدای تو باد
رخصت میدهی که چند روزی بمانم تا خدا ترا شفا بدهد فرمود که بیرون رو و برو با برکت خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون روم
و تو با این حال باشی در دلم از برای تو جراحتی خواهد بود فرمود برو بسوی نصرت و عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از آنکه بروم

واحوال

واحوال تو را ازمتردّدین به سه حضرت فرمود برو و اطاعت من بکن پس مرض بر حضرت غالب شد پس اسامه برخواست که
متوجه بیرون رفتن شود چون حضرت بهوش آمد خبر اسامه و لشکر او را پرسید گفتند تهیه میکنند باز مکرر فرمود که
لشکر اسامه را بیرون کنید خدا لعنت کند کسی را که ازو تخلف کند و با او بیرون نرود و مکرر این را میفرمود پس اسامه
علم را بر سر خود بلند کرد و روانه شد و صحابه در پیش او میرفتند تا آنکه در جرف که بیرون مدینه است فرود آمد و با او بود
ابوبکر و عمر و اکثر مهاجرین و روسا و کردهای انصار تا آنکه ام ایمن کسی را فرستاد بنزد اسامه که بیا بمدینه که حضرت
رسول در کار رفتن است اسامه چون این خبر را شنید همان ساعت برخواست و علم را برداشت و داخل مدینه شد و علم را بر در
خانه حضرت نصب کرد و حضرت همان ساعت بعالم قدس ارتحال نمود ابوبکر و عمر تا مردند پیوسته اسامه را بعنوان
امیر خطاب میکردند و واقدی و بلاذری و محمد بن اسحق و زهری و هلال بن عامر و اکثر مورخین و محمد بن عاصم گفته اند
که ابوبکر و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده اند که ابوبکر خبر خلافت خود را برای اسامه فرستاد اسامه گفت
من و لشکر دیگر با منند ترا ولی نکرده اند و حضرت رسول مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد و شما را بر من امیر نکرد تا از دنیا رفت
و تو و مصاحبت عمر بی رخصت من برگشتید و امری بر حضرت رسول مخفی نبود و مرا و شما را میشناخت مرا بر شما امیر کرد و
شما را بر من امیر نکرد و ابوبکر خواست خود را خلع کند از خلافت عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاد
و فریاد زد که عجب دارم از مردی که حضرت رسول مرا بر او امیر کرد او مرا عزل کرده و دعوای امارت بر من میکند و محمد
شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است در بیان اختلافها که در میان صحابه شد در مرض آنحضرت آن بود که حضرت
رسول فرمود که کار سازی کنید اسامه را خدا لعنت کند کسی را که پس ماند از لشکر اسامه پس گروهی گفتند واجبست
بر ما امتثال امر آنحضرت بکنیم و اسامه بامر آنحضرت از مدینه بیرون رفته است و بعضی گفتند مرض آنحضرت صعب شده
و دل ما تاب نمی آورد که آنحضرت را در این حال بگذاریم پس صبر میکنیم تا ببینیم که امر حضرت بکجا منتهی میشود و در هر یک از
این ابواب احادیث بسیار از کتب مخالفان در بحارالانوار ایراد نموده ام پس این واقعه از سه جهة دلیل است بر بطلان خلافت ائمه
غاصب خلافت اول آنکه حضرت رسالت اسامه را بر ایشان امیر کرده اند و معزول نکرده اند تا ایشان در تحت حکومت و امارت او
بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان رعیت و مامور باطاعت اسامه باشند و او باتفاق خلیفه نبود بلکه
واجب بود که هر که خلیفه باشد او اطاعت او بکند پس ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه واجب بود اطاعت خلیفه دیگر بکنند
دوم آنکه از جیش اسامه تخلف نمودند و هر که از جیش اسامه متخلف نمود بقول حضرت رسول ملعونست و ملعون بودن
با خلافت جمع نمیشود سیم آنکه ایشان تولی و اعتراض از امر حضرت کردند و هر که چنین کند مومن نیست بگفته حق تعالی وَ
یَقُولُونَ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالرَّسُولِ وَاَطَعْنَا ثُمَّ یَتَوَلّٰی فَرِیقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ وَمَا اُولٰئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ یعنی میگویند بخدا و
برسول ایمان آورده ایم و اطاعت ایشان کرده ایم و با وجود این فرقه از ایشان رو میگردانند و اطاعت نمیکنند بعد از این و این
جماعت مومن نیستند سیم در بیان جوری که او با عمر و سایر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت نمودند در غصب
خلافت اول مختصری از روایات شیعه که از اهل بیت رسالت و ثقات و متدینین صحابه منقول است نقل مینمائیم و بعد
از آن بر هر جزوی از اجزاء آن روایاتی که در کتب معتبره مخالفین مذکور و مشهور است بر طبق آن ایراد مینمائیم که معلوم شود
که اجماع و بیعتی که مخالفان به آن متمسک شده اند در خلافت منافقین دلیل کفر ایشانست نه خلافت ایشان شیخ طبرسی در
احتجاج باسانید صحیحه روایت کرده است موافق روایات متواتره که در سایر کتب شیعه مذکور است که چون مرض حضرت
رسول شدید شد انصار را طلبید و تکیه کرد بر علی و عباس و از خانه بیرون آمد و تکیه داد بر ستونی از ستونهای مسجد
و خطبه خواند و وصیت در باب اهل بیت خود کرد و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا نرفته است مگر آنکه خلیفه در میان امت
خود گذاشته است و من در میان شما دو امر بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت من هر که ایشان را ضایع کند خدا او را ضایع
کند پس در حق انصار وصیت نمود که از عقاب ایشان بگذرید و بعد از آن اسامه را طلبید و مبالغه نمود در باب بیرون
بردن لشکر چنانچه سابقا مذکور شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را بیرون برد و بکفر سخی مدینه نزول

کرد

کرد و اول کسی که مسارعت کرد در رفتن ابوبکر و عمر و ابوعبیدهٔ جراح بودند رفتند و در میان لشکر فرود آمدند و مرض حضرت شدید شد و سعد بن عباده نیز بیمار شد و چون چاشت روز دوشنبه شد حضرت سید انبیا بعالم بقا رحلت نمود و دو روز از بیرون رفتن لشکر گذشته بود و چون این خبر وحشت اثر بعسکر رسید اکثر ایشان برگشتند و به مدینه برآمدند پس ابوبکر بر ناقهٔ سوار بود و بر در مسجد آمد و فریاد کرد که ایها الناس چرا چنین مضطرب شده اید اگر محمد مرد پروردگار محمد نمرده است پس این آیه را خواند وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ یعنی نیست محمد مگر رسولی که گذشته اند پیش از او رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین بر خواهید گشت و کسیکه از دین برگردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت کردند بر سعد بن عباده و او را بسقیفهٔ بنی ساعده بردند که با او بیعت کنند چون این خبر بعمر رسید ابوبکر را خبر کرد و هر دو بسرعت متوجه سقیفه شدند و ابوعبیده را که هم سوگند ایشان بود با خود برداشتند و در سقیفه جماعت بسیار از انصار جمع شده بودند و سعد بیمار در میان ایشان خوابیده بود و منازعهٔ بسیار در میان این چند نفر و انصار شد تا آنکه ابوبکر با انصار گفت من شما را میخوانم به بیعت یکی از دو نفر یا ابوعبیده یا عمر هر دو را پسندیده ام برای خلافت عمر و ابوعبیده با ابوبکر گفتند سزاوار نیست که ما بر تو تقدم نمائیم تو پیش از ما مسلمان شده و تو مصاحب غار بوده و تو احقی باین امر از ما انصار گفتند میترسیم غالب شود براین امر کسی که نه از ما باشد و نه از شما پس ما از برای خود امیری میگیریم و شما از برای خود امیری قرار دهید ابوبکر فضیلت مهاجران و انصار را هر دو ذکر کرد و گفت مهاجران امراء باشند و شما وزرا باشید حباب بن منذر انصاری برخواست و گفت ای گروه انصار دست نگاه دارید که مهاجران در خانهٔ شما در زیر سایهٔ شما اند و کسی جرأت بر مخالفت شما نمیکند اگر اینها با ما و شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از ایشان امیری عمر گفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف نمیتواند بود و عرب راضی نمیشوند که شما امیر باشید و پیغمبر از غیر شما باشد و راضی اند بآنکه خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر از ایشان است و کی میتواند منازعه کند با ما و حال آنکه ما خویشان و عشیرهٔ اوئیم مگر کسی که خواهد خود را بمهلکه اندازد و فتنه برپا کند باز حباب از این قسم سخنان گفت و گفت بشمشیر شما اینها اطاعت کرده اند و هر که رد قول من میکند شمشیر بر بینی او میزنم پس ابوعبیده برخواست و سخن بسیار گفت بشیر بن سعد که از بزرگان انصار بود چون از قبیلهٔ اوس بود و ایشان خلافت را از برای سعد نمیخواستند و او از قبیلهٔ خزرج بود حسد او را برآن داشت که میل کند بجانب قریش و مردم را ترغیب کرد که راضی شوند به بیعت مهاجران باین سبب اختلاف بهم رسید در میان انصار و مهاجران قوی شدند پس ابوبکر گفت اینک عمر و ابوعبیده دو شیخ قریش اند با هر یک که خواهید بیعت کنید و عمر و ابوعبیده با عثمان تواطؤ کرده با هم کرده بودند گفتند ما با وجود تو اختیار خلافت نمیکنیم دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم بشیر گفت من هم با شما سیم چون قبیلهٔ اوس سخن بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن با ابوبکر و هجوم آوردند و سعد نزدیک شد که در زیر پای مردم هلاک شود گفت مرا کشتید عمر گفت بکشید سعد را خدا او را بکشد قیس پسر سعد برجست و بر ریش عمر چسبید و گفت ای پسر صهاک حبشیهٔ ترسان و گریزان در جنگها و شیر غران در غیر آنها اگر یک مو از پدرم کم میکنی یک دندان از دهانت نگذارم ابوبکر گفت آهسته باش ای عمر که رفق و مدارا نافع تر و بهتر است سعد گفت ای پسر صهاک والله که اگر قوت برخواستن میداشتم هر آینه میشنیدید در کوچهای مدینه صدائی که شما را و اصحاب شما را از مدینه بیرون کنند و ملحق شوید به گروهی که در میان ایشان ذلیل بودید و تابع دیگران بودید ای خال بر من جرأت بهم رسانیده ای ای خزرج مرا از محل فتنه بیرون برید و او را برداشتند و بخانه بردند پس ابوبکر فرستاد که مردم بیعت کردند تو هم بیا و بیعت کن گفت نه والله بیعت نکنم تا هر تیری که در کنانه دارم بسوی شما بیندازم و سر نیزهٔ خود را از خون شما رنگین کنم و شمشیر بکار برم تا دستم قوت گرفتن آن داشته باشد پس من با شما مقاتله میکنم با هر که متابعت من کند از اهل بیت من و عشیرهٔ من و بخدا سوگند که اگر جن و انس جمع شوند من با شما دو عاصی بیعت نکنم تا بنزد پروردگار خود روم چون این جواب را با ایشان گفتند عمر گفت البته از او بیعت باید گرفت بشیر پسر سعد گفت او اباکرده است از بیعت و لجاجت افتاده است و بیعت نمیکند تا کشته شود و او کشته نمیشود تا اوس و خزرج کشته نشوند او را بگذارید و بیعت نکردن او بشما ضرری ندارد پس قبول کردند قول

او را و دست از سعد برداشتند و او بنماز ایشان حاضر نشد و بحکم ایشان قایل نبود و اگر یاوری می یافت با ایشان
جنگ میکرد و پیوسته بر این حالت بود تا ابو بکر مرد و عمر خلافت را متصرف شد و چون از ضرر عمر ایمن نبود در فتنه
بشام رفت و در آنجا مرد و با هیچیک بیعت نکرد و سبب موتش آن بود که در شب تیری بر او زدند و او را کشتند و تهمت بر جن
بستند که جن او را کشت و بعضی گفته اند که خالد برای محمد بن سلمه انصاری قرار داده بود و او سعد را کشت و از حضرت
امیر المؤمنین روایت کرده اند که مغیرة بن شعبه او را کشت و سنان بر انصار و هر چه که در مدینه بود بیعت کردند و حضرت
امیر المؤمنین در این احوال مشغول بتجهیز و تغسیل و تکفین حضرت رسول بود و سلیم بن قیس هلالی گفت از سلمان
شنیدم که چون حضرت بملأ اعلی رحلت نمود و مردم کردند آنچه کردند ابو بکر و عمر و ابو عبیده آمدند و مخاصمه کردند
با انصار و حجتی که علی با ایشان بگوید ایشان گفتند حجت ایشان این بود که ای گروه انصار قریش احق اند بامر خلافت از شما
زیرا که حضرت رسول از قریش است و مهاجران بهتر اند از شما زیرا که خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است
و ایشان را تفضیل داده است و حضرت رسول فرموده که امامان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت حضرت امیر
و او مشغول غسل دادن حضرت رسول بود زیرا که آنحضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او مرتکب غسل او نشود پس گفت
یا رسول الله کی اعانت میکند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضوی که حضرت میخواست بشوید جبرئیل میگردانید
و آن عضو را ظاهر میکرد چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابو ذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین و ما
در عقب او صف بستیم و بر او نماز کردیم و عایشه در آن حجره بود و جبرئیل چشم او را گرفت که نماز را ندید پس رخصت داد
صحابه را که ده نفر ده نفر داخل میشدند و بر دور حضرت می ایستادند و علی آیه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی تا آخر
آیه میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و بیرون میرفتند تا آنکه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات فرستادند و فتنه
و نماز حقیقی همان نماز بود که اول کرده شد و اگر ایشان خبر میشدند طمع میکردند که امامت نماز را ابو بکر بکند پس سلمان
گفت که من خبر دادم امیر المؤمنین را با آنچه منافقان کردند در وقتیکه مشغول بغسل بود و گفتم الحال ابو بکر بر منبر نشسته است
و مردم راضی نمیشوند که بیک دست با او بیعت کنند و با هر دو دست بیعت میکنند حضرت فرمود که یا سلمان دانستی که
اول کسیکه با او بیعت کرد در وقتیکه بر منبر حضرت رسول بالا رفت کی بود گفتم نه ولیکن در سقیفه اول کسیکه با او بیعت
کرد بشیر بن سعد بود پس ابو عبیده پس عمر پس سالم مولی حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود که از اینها نمیگویم از کسی که
میگویم که در منبر با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم مرد پیری که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش
علامت سجده بود و بسیار متعبد مینمود چون ابو بکر بر منبر نشست و اول بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله نمردم تا ترا در
این مکان دیدم دست خود را بگشا او دست را دراز کرد و با او بیعت کرد پس گفت این روز مثل روز آدم است پس از
منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی کی بود گفتم نه ولیکن سخن او بد آمد ما را چنین
مینمود که شماتت میکرد بوفات حضرت رسول فرمود که او شیطان بود و خبر داد مرا رسول الله که ابلیس و سرکردهای
اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولی ام با ایشان
از جانهای ایشان و امر کرد ایشان را که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع آن لعین و متمردان اصحاب او با او گفتند که
این امت مرحوم و معصوم اند و ترا و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود ایشان پناه خود و امام خود را بعد از پیغمبر دانستند
پس شیطان غمگین شد و برگشت و حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا فرمود که چون من از دنیا بروم مردم در سقیفه بنی
ساعده با ابو بکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد و اول کسیکه بر منبر من با او بیعت کند شیطان خواهد بود
بصورت مرد پیری متعبدی و چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس
ایشان او را سجده خواهند کرد و خواهند گفت ای سید ما و ای بزرگ ما توئی که آدم را از بهشت بیرون کردی پس او در
جواب خواهد گفت که کدام امتند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما گمان میکنید که من بر ایشان [illegible]
ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود داشتم اینست که حق تعالی فرموده است ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا

من المؤمنين يعني تحقيق که راست کرد شيطان گمان خود را پس پيروی کردند او را مگر گروهی از مؤمنان سلمان گفت چون شب
شد علی فاطمه را بر دراز گوشی سوار کرد و دست حسنين را گرفت و بخانه هر يك از اهل بدر از مهاجران و انصار رفت
و حق امامت و خلافت خود را بياد ايشان آورد و طلب ياری از ايشان کرد اجابت نکردند مگر چهل و چهار کس و بروايت
ديگر بيست و چهار نفر پس فرمود که اگر راست ميگوئيد سرهای خود را بتراشيد و اسلحه خود را برداريد و بامداد
بيائيد نزد من که با من بيعت کنيد بر موت يعني تا کشته نشويد دست از ياری من بر نداريد چون صبح شد بغير چهار نفر
هيچ کس نيامد سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بروايت ديگر بجای عمار زبير است سه شب حضرت چنين کرد و در روز
بغير اين چهار کس حاضر نشدند چون دانست که ايشان در مقام غدر و مکراند و ياری او نميکنند رفت و در خانه نشست
و مشغول جمع قرآن شد و از خانه بيرون نيامد تا همه را جمع کرد و قرآن متفرق بود در پوستها و چوبها و رقعها و استخوانها
پس ابوبکر فرستاد که بيا و بيعت کن حضرت گفت من سوگند ياد کرده ام که ردا بر دوش نگيرم مگر از برای نماز تا قرآن را
جمع کنم پس چند روز صبر کردند و حضرت مجموع قرآن را جمع کرد و در ميان جامه گذاشت و سرش را مهر کرد پس آن را بمسجد
آورد در وقتيکه ابوبکر و عمر با صحابه در مسجد بودند و ندا کرد باواز بلند که ايها الناس چون حضرت رسول از دنيا
رفت مشغول غسل و تجهيز او گرديدم و بعد از آن مجموع قرآن را در اين جامه جمع کرده ام و هيچ آيه نازل نشده است مگر حضرت
رسول بمن خوانده است و تاويلش را بمن گفته است در قيامت نگوئيد که ما از اين غافل بوديم و نگوئيد که من شما را بياری
خود نخواندم و حق خود را بياد شما نياوردم و شما را بکتاب خود دعوت نکردم عمر گفت آنچه از قرآن با ما هست ما را
بس است و احتياج بقرآن تو نداريم حضرت فرمود که ديگر اين قرآن را نخواهيد ديد تا مهدی از فرزندان من آن را ظاهر گرداند
و بخانه خود برگشت پس عمر با ابوبکر گفت علی را طلب تا بيعت نمايد و تا بيعت نکند ايمن نيستيم ابوبکر فرستاد که اجابت کن
خليفه رسول الله را حضرت فرمود سبحان الله چه زود دروغ بر حضرت رسول بستيد ابوبکر و جمعی که بر دور او بودند همه
ميدانند که خدا و رسول غير من کسی را خليفه نکردند بار ديگر فرستاد که اجابت کن امير المؤمنين ابوبکر را حضرت تعجب نمود
گفت سبحان الله اندک وقتی است که پيغمبر از ميان ايشان رفته است و خود ميدانند که اين نام از برای غير من صلاحيت ندارد
و او هفتم ايشان بود که حضرت رسول ايشان را امر کرد که بر من سلام کنند بامير المؤمنين پس او و رفيقش عمر پرسيدند
که خدا اين را امر کرده است حضرت فرمود که بلی بحق و راستی از جانب خدا و رسول است و او امير مؤمنانست و سيد مسلمين
و صاحب علم غر محجلين است خدا او را در قيامت بر صراط خواهد نشانيد که دوستان خود را بسوی بهشت فرستد و دشمنان
خود را بسوی جهنم چون اين خبر را بردند در آن روز ساکت شدند پس در آن شب باز حضرت امير فاطمه و حسنين را از برای اتمام
حجت بخانه جميع اصحاب رسول برد و از ايشان ياری طلبيد و بغير از آن چهار نفر اجابت نکردند پس عمر با ابوبکر گفت چرا نميفرستی
که علی و اين چند نفر را از برای بيعت بيآورند همه بيعت کرده اند بغير اينها ابوبکر گفت کی را بفرستم عمر گفت قنفذ را ميفرستيم
که او مردی درشت و غليظ بيشرم است از قبيله بنی عدی است پس او را با جمعی از اعوان فرستادند چون رفتند حضرت امير ع
رخصت نداد که داخل شوند اصحاب قنفذ برگشتند و گفتند رخصت نميدهند که داخل شويم عمر گفت که بی رخصت
داخل شويد چون رفتند حضرت فاطمه سوگند داد ايشان را که بی رخصت من داخل خانه من مشويد قنفذ آنجا ماند و اصحابش
برگشتند و خبر آوردند عمر در غضب شد و گفت ما را با گفتگوی زنان چکار است و امر کرد جمعی را که بر دور او بودند که هيزم
بر داشتند و خود نيز هيزم برداشت و بر در خانه اهل بيت گذاشتند و حضرت امير المؤمنين و فاطمه و حسنين با ساير
اهل بيت در آن خانه بودند و فرياد زد يا علی بيرون بيا و بيعت کن با خليفه رسول خدا و الا آتش در خانه ات ميافکنيم
پس حضرت فاطمه برخاست و گفت چه ميخواهی از ما ای عمر گفت در را بگشا و اگر نه خانه شما را با شما ميسوزانم فاطمه
گفت ای عمر از خدا نميترسی و بخانه من ميخواهی در آئی باز چون برنگشت آتش طلبيد و در خانه انداخت فاطمه فرياد زد يا ابتاه
يا رسول الله بلند کرد عمر سر غلاف شمشير را بر پهلوی مطهرش زد و تازيانه را بلند کرد و بر ذراع شريفش زد فاطمه ع
خطاب کرد بپدر بزرگوار خود که بعد از تو چه کردند ابوبکر و عمر در حق اهل بيت تو پس حضرت امير بيتاب شد و برجست

وگریبان آن ملعون را گرفت و بر زمین زد و بینی اش را شکست و گردنش را پیچید و خواست آن ملعون را بکشد بخاطر آورد وصیت حضرت رسول را که او را امر کرد بصبر و طلب از مقاتله ایشان فرموده بود دست برداشت و گفت بحق آن خداوندی که محمد را گرامی داشت به پیغمبری ای پسر صهاک اگر نه تقدیری میبود از خدا که پیش گذشته و عهدی که حضرت رسول در این باب با من کرده هر آینه میدانستی که بی رخصت من داخل خانه من نمیتوانستی شد پس عمر فرستاد در پی گروهی از ملاعین و آن منافقان هجوم آوردند و داخل خانه شدند و حضرت امیر شمشیر خود را برداشت چون قنفذ دید که شمشیر بر داشت ترسید که شمشیر را بکشد و بیرون آید و بکیرا زنده نگذارد و دوید بنزد ابو بکر و قصه را نقل کرد ابوبکر گفت اگر علی اراده بیرون آمدن کند بخانه اش برو زید و او را بگیرید و اگر مانع شود آتش در خانه اش بزنید پس قنفذ ملعون و اصحابش بدون رخصت هجوم آوردند و شمشیر را از دست آنحضرت گرفتند و ریسمان در گلوی حق جوی آن مطیع امر الهی انداختند و کشیدند که از خانه بیرون آورند و بروایت عیاشی خالد شمشیر خود را حواله آنحضرت کرد حضرت همان شمشیر را از دستش گرفت و خواست بر او بزند او حضرت را قسم داد و حضرت شمشیر را انداخت عمر فرستاد بنزد قنفذ که اگر حضرت فاطمه مانع بیرون آوردن علی شود او را مکن و او را بزن و دور کن چون حضرت را بدر خانه رسانیدند حضرت فاطمه بنزدیک در آمد و مانع قنفذ در را بعنف گشود و بر پهلوی فاطمه زد که یک دنده از دنده های پهلوی مبارکش شکست و فرزندی که حضرت رسول او را در شکم محسن نام کرده بود سقط شد و تا زمانی که میفرمود تازیانه بر بازویش زد استخوانش شکست و همین ضربتها شهید شد چون از دنیا رفت در بازویش کره بود که از آن ضربت مانده بود پس حضرت امیر را بانحال بیرون کشیدند تا بنزد ابوبکر آوردند و عمر با شمشیر برهنه بالای سر آنحضرت ایستاده و خالد ولید و ابو عبیده و سالم و معاذ بن جبل و مغیرة بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر منافقان مکمل و مسلح بر دور ابوبکر ایستاده بودند سلیم بن قیس گفت بسلمان گفتم آیا بی رخصت داخل خانه حضرت فاطمه شدند گفت بلی والله مقنعه نیز بر سر نداشت و استغاثه میکرد یا ابتاه و یا رسول الله میگفت تو در بیرون از میان ما رفتی و ابوبکر و عمر با اهل بیت تو چنین میکنند و من دیدم که ابوبکر و آنها که بر دور او بودند همه گریستند بغیر عمر و خالد و مغیره و عمر میگفت ما را کاری نیست بزنان و رایهای ایشان در هیچ امری چون علی را بنزد ابوبکر آوردند فرمود که بخدا سوگند که اگر شمشیر بر دست من میبود شما بر من دست نمی یافتید والله که من ملامت خود نمیکنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند بیعت را نمی شکستند من جماعت شما را پراکنده میکردم ولیکن خدا لعنت کند آنها را که با من بیعت کردند و بیعت را شکستند و چون نظر ابوبکر بر آنحضرت افتاد فریاد زد که دست از او بردارید حضرت گفت ای ابوبکر چه زود بر جستید بر مخالفت رسول خدا و اذیت اهل بیت او بکدام حق و بکدام منزلت مردم را به بیعت خود میخوانی تو دیروز بامر خدا و رسول خدا با من بیعت نکردی عمر گفت این سخنان بگذار دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی فرمود اگر نکنم چه خواهید کرد گفت خواهیم کشت ترا بذلت و خواری حضرت فرمود پس کشته خواهید بود بنده خالص خدا را و برادر رسول خدا را ابوبکر گفت بلی و بروایت عیاشی عمر گفت که بنده خدا را قبول داریم اما برادر رسول خدا را قبول نداریم حضرت فرمود که انکار میکنید که رسول خدا مرا برادر خود کرد ابوبکر گفت بلی پس حضرت خطاب کرد بصحابه که ای گروه مهاجران و انصار شما را بخدا قسم میدهم که شنیدید از رسول خدا در روز غدیر که در حق من چه گفت و در غزوه تبوک چه گفت پس آنچه حضرت رسول علانیه در حق او گفته بود همه را ذکر کرد ایشان همه گفتند که همه اینها را شنیدیم چون ابوبکر ترسید که مردم او را یاری کنند خود مبادرت کرد و گفت آنچه گفتی همه حق است و ما همه را شنیده ایم بگوشهای خود و در خاطر داریم اما شنیدیم از رسول خدا که بعد از آنها گفت که ما اهل بیت را خدا برگزیده است و گرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا و خلافت و پیغمبری را هر دو در ما جمع نکرده است علی گفت آیا کسی هست که با تو این گواهی را بدهد عمر گفت راست گفت خلیفه رسول الله من نیز شنیدم پس ابو عبیده و سالم مولای حذیفه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود که وفا کردید شما

پنج نفر با این صحیفه که در میان خانهٔ کعبه نوشتند که اگر محمد کشته شود یا بمیرد نگذارند که خلافت با اهل بیت او برسد
و این حدیث را در ان روز وضع کردید ابوبکر گفت تو چه دانستی که ما چنین کرده‌ایم حضرت فرمود ای زبیر و ای سلمان
و ای ابوذر و ای مقداد سؤال میکنم از شما بحق خدا و بحق اسلام که شما نشنیدید از حضرت رسول که این پنج نفر را نام
برد و گفت چنین نامه نوشته‌اند و چنین پیمانی با یکدیگر بسته‌اند همه گفتند بلی شنیدیم که حضرت رسول گفت
که ایشان چنین نامه نوشته‌اند و عهد کرده‌اند خلافت را از اهل بیت بگردانند پس تو گفتی پدر و مادرم فدای تو باد
یا رسول الله اگر چنین کنند من چه کنم فرمود اگر یاوری بیابی با ایشان جهاد و قتال بکن و اگر نیابی خود را حفظ کن و خود را
بکشتن مده پس حضرت امیر گفت اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند وفا میکردند جهاد میکردم با ایشان از برای خدا و بخدا
سوگند که این خلافت که ابوبکر و عمر از من غصب کردند با احدی از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت و اما
آنچه تکذیب قول شما میکند در افترائی که بر حضرت رسول بستید این آیه است ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من
فضله فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما یعنی یا حسد میبرند مردم بر آنچه خدا عطا کرده است
ایشان را از فضل خود پس بتحقیق که دادیم آل ابرهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم بایشان ملک و پادشاهی عظیم را حضرت
فرمود کتاب پیغمبریست و حکمت سنت است و ملک عظیم خلافت است و ما ایم آل ابرهیم پس مقداد برخواست و گفت
یا علی چه میفرمائی بخدا سوگند که اگر مرا امر کنی بهمین شمشیر بزنم و اگر فرمائی دست بدارم باز دارم حضرت فرمود که ای مقداد
دست باز دار و عهد حضرت رسالت را و آنچه ترا بان وصیت کرده است بیاد آور و سلمان گفت پس من برخواستم و گفتم
بحق آن خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که اگر دانم که دفع ظلمی میتوانم کرد و دین خدا را عزیز میتوانم کرد هر آینه
شمشیر خود را میکشم و میزنم تا حق غالب شود یا برادر رسول خدا و وصی و خلیفهٔ او در امتش و پدر و فرزندانش را باین
مذلت میکشید و میاورید پس بشارت باد شما را ای بندهای خدا نا امید باشید از نعمت و رجا پس ابوذر برخواست و
گفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود حیران شده اید و بعصیان خود مخذول گردیده اید حق تعالی میفرماید ان الله اصطفی آدم
ونوحا وآل ابرهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم و آل محمد اصلاف نوح اند و آل ابرهیم اند
و برگزیدهٔ سلالهٔ اسمعیل اند و عترت پیغمبر آخر الزمان اند و اهل بیت نبوت اند و موضع رسالت اند و محل آمد و شد ملائکه
اند و ایشان مانند آسمان بلند محل رحمت اله اند و مانند کوههای زمین موجب استقرار زمین اند و مانند کعبهٔ محترمه
قبلهٔ عالمیان اند و مانند چشمهٔ صافیه محل علوم حق اند و مانند ستارهای درخشنده هدایت کنندهٔ خلق اند و شجرهٔ
مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده است محمد خاتم انبیا و سید ولد آدم است و علی وصی اوصیاء و امام
متقیان و قائد غر محجلین است و او است صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و او اولی است بمؤمنین از
انفس ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و زنان او مادران ایشانند و خویشان
او بعضی اولی و احق اند ببعضی در کتاب خدا پس ابوذر گفت مقدم دارید هر که را خدا مقدم داشته است و موخر دارید
هر که را خدا موخر داشته است و ولایت و وراثت پیغمبر را بکسی بدهید که خدا باو داده است پس در این وقت عمر برخواست
و گفت چه عیب بر بالای این منبر نشسته علی با تو در مقام محاربه است و در زیر منبر تو نشسته است و برنمیخیزد که با تو
بیعت کند یا از منبر بزیر آی یا بفرمای که گردنش را بزنیم و حسنین بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند چون
حرف کشتن را شنیدند گریستند و صدا بلند کردند که یا جداه یا رسول الله حضرت امیر ایشان را بسینهٔ خود چسبانید
و فرمود گریه مکنید بخدا قسم که ایشان قادر بر قتل پدر شما نیستند و از ان ذلیل تر و بی مقدارتراند که این جرأت توانند
کرد پس ام ایمن مربیهٔ رسول خدا آمد و گفت ای ابوبکر چه زود ظاهر کردید حسد و نفاق خود را عمر گفت ما را بانجمن زنان
چکار است و گفت او را از مسجد بیرون کردند پس بریدهٔ اسلمی برخواست و گفت تو با برادر رسول خدا و پدر فرزندانش
چنین سلوک میکنی و ترا در میان قریش میشناسیم باین صفاتی که همه کس میدانند یا رسول خدا نگفت بتو و ابوبکر که بروید

بسوی علی و سلام کنید برا او بامارت مؤمنان شما برسید بدیکه بامر خدا و رسول است گفت بلی ... گفت چنین بود اما
پیغمبر بعد از ان گفت از برای اهل من پیغمبری و خلافت جمع نمیشود بدیده گفت بخدا سوگند که این را رسول خدا نگفته است
والله که دروغ گفتی ... که تو امیر باشی من نمیباشم عمر گفت که او را زدند و از مدینه بیرون کردند پس عمر گفت ای پسر ابوطالب
برخیز و بیعت کن حضرت گفت اگر نکنم چه خواهی کرد عمر گفت گردنت را میزنم حضرت سه مرتبه این سخن را گفت و
این جواب را شنید تا حجت را بر ایشان تمام کرد پس عمر دست حضرت را گرفت و بی انکه حضرت دست بگشاید ابوبکر
دست خود را دراز کرد و بر روی دست حضرت گذاشت و بروایت ابن عباس چون عمر گفت گردنت را میزنم حضرت
فرمود بخدا سوگند ای پسر صهاک تو قادر بر ان نیستی و تو لئیم تر و ضعیف تری از انکه این کار را توانی کرد پس خالد
ملعون برجست و شمشیر کشید و گفت والله اگر بیعت نکنی میکشم ترا حضرت برخواست و گریبان خالد را گرفت و او را
تکانی داد که بر پشت افتاد و شمشیر از دستش پرید سلمان گفت چون حضرت را بمسجد اوردند و ریسمان در گردنش بود
میکشیدند رو بجانب قبر حضرت رسول کرد و گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای
برادر بدرستیکه قوم مرا ضعیف کردند و نزدیک شد که مرا بکشند و این خطابیست که هرون بموسی گفت از برای
پرستیدن قوم او گوساله را پس زبیر را گفتند بیعت کن ابا کرد و عمر و خالد و مغیره با جمع دیگر شمشیر را از دست
او گرفتند و شکستند و او را کشیدند تا بجبر بیعت کرد سلمان گفت پس مرا گرفتند و گردن مرا فشردند تا سلعه
در گردن من بهم رسید و بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت فرمودند و امیر المؤمنین و ما چهار
نفر بجبر بیعت کردیم و شدت و اشیاع زبیر از ما همه بیشتر بود و چون بیعت کرد گفت ای پسر صهاک بخدا سوگند که اگر این طاغیان
نبودند که ترا اعانت کردند تو نمیتوانستی مرا جبر کنی در وقتیکه شمشیر در دست من باشد من جبن تو و نامردی ترا
خوب میدانم و لیکن طاغی چند ترا اعانت کرده اند که بقوت ایشان حمله میکنی پس عمر در غضب شد و گفت تو صهاک را
نام میبری زبیر گفت صهاک کیست که من نام او را نتوانم برد صهاک کنیز حبشی بود از جدم عبدالمطلب و او زناکار بود
جد ترا کرد با وجد تو نفیل پس خطاب بهم رسید تو از او بهم رسید و بعد از انکه ان ولد الزنا از او بهم رسید عبدالمطلب صهاک را
بجد تو بخشید و پدر تو غلام جد ما است پس ابوبکر میان ایشان اصلاح کرد و دست از یکدیگر برداشتند سلیم گفت من
بسلمان گفتم تو با ابوبکر بیعت کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاک شدید و ملعون شدید تا قیامت
آیا میدانید چه کردید با خود سنت کافران پیش از خود اختیار کردید و افتراق و اختلاف در میان این امت انداختید و
دست از سنت پیغمبر خود برداشتید تا انکه خلافت را از معدنش بیرون کردید عمر گفت حالا که تو و امامت بیعت کردید
هر چه خواهید بگوئید من گفتم شنیدم از رسول خدا که میگفت بر تو و صاحبت ابوبکر گناه او بیعت کردی مثل گناهان
جمیع امت است تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهد بود عمر گفت هر چه خواهی بگو امامت بیعت کرده و بدیات
روشن نشد بانکه خلافت باو بهم رسد من گفتم گواهی میدهم که در بعضی از کتابهای خدا خوانده ام که دری از درهای جهنم
بنام تو و نسب تو و صفت تو است گفت انچه خواهی بگو خدا دور کرد خلافت را از اهل بیت که شما ایشان را خدایان گرفته
بودید بغیر از خدا من گفتم گواهی میدهم که از حضرت رسول شنیدم در تفسیر این آیه فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا
يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ که این آیه در شان تست یعنی عذاب و بند و از همه کفار شدید تر است پس عمر گفت ساکت شو خدا
صدایت را بگیرد ای غلام فرزند زن کندبیه پس حضرت امیر گفت قسم میدهم ترا ای سلمان که ساکت شوی سلمان گفت بخدا
سوگند که اگر حضرت امیر مرا امر بسکوت نمیکرد هر آیه که در شان او نازل شده بود و هر حدیثیکه از حضرت رسول در حق
او و ابوبکر شنیده بودم میگفتم چون عمر دید که ساکت شدم گفت از روی تهدید بدیکه تو مطیع و منقاد او شدی پس چون ابوذر
و مقداد بیعت کردند و سخنی نگفتند عمر گفت ای سلمان چرا ساکت نمیشوی چنانکه دو مصاحبت بیعت کردند و هیچ نگفتند
محبت تو نسبت باهل بیت و تعظیم تو ایشانرا زیاده از انها نیست ابوذر گفت ای عمر ایا سرزنش میکنی ما را بمحبت آل محمد و
تعظیم ایشان خدا لعنت کند و لعنت کرده است کسی را که ایشانرا دشمن دارد و افترا کند بر ایشان و حق ایشانرا ظلم از ایشان
بگیرد

بگیرد و بعد از آن مردم را بر ایشان مسلط کردند و این امت را از پس پشت از دین برگردانند عمر گفت ای امین خدا لعنت کسی را که ستم کرد در حق ایشان کند ایشان را در خلافت حقی نبود و ایشان و سایر مردم در این امر مساوی بودند ابوذر گفت پس چرا شما حجت کردید بر انصار بقرابت رسول پس حضرت امیر فرمود که ای پسر صهاک ما را در آن حقی نیست و خلافت مخصوص تو و ابوبکر است دنی زاده پسر زن خورده مگس است عمر گفت الحال که بیعت کردی دست از این سخنان بردار عامه مردم بمصاحب من راضی شدند و تو راضی نشدند گناه من چیست حضرت فرمود ولیکن خدا و رسول راضی نیستند مگر بمن پس بشارت باد ترا و مصاحب ترا و آنها که متابعت و معاونت شما کردند بغضب خدا و عذاب و خواری و وای بر تو ای پسر خطاب نمیدانی چه کرده و چه عذاب از برای خود و مصاحب خود مهیا کرده ابوبکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرد و ما از شر و فتنه او ایمن شدیم بگذار او هر چه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر یک سخن نمیگویم خدا را بیاد شما میآورم ای چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر آیا شنیدید از رسول خدا که گفت در جهنم تابوتی هست از آتش که در آن دوازده نفر هستند شش نفر از امم سابقه و شش نفر از این امت و آن تابوت در چاهی است در قعر جهنم و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه حق تعالی خواهد که جهنم را مشتعل گرداند میفرماید آن سنگ را از آن چاه برمیدارند جمیع جهنم از شدت حرارت آن چاه مشتعل میگردد پس علی فرمود من در حضور شماها از حضرت رسول سؤال کردم که آنها کیستند فرمود اما پیشینیان پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل که یکی یهود را گمراه کرد و دیگری نصاری را و ابلیس ششم ایشانست و از این امت دجال است و پنج نفر که اتفاق بر نوشتن آن صحیفه ملعونه کنند و با یکدیگر اتفاق کنند بر عداوت تو ای برادر من و معاونت یکدیگر کنند بر غصب حق تو تا آنکه پنج نفر را نام برد و یک یک ایشان را شمرد پس ما چهار نفر گواهی دادیم که ما در این واقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم در این وقت عثمان گفت که آیا نزد تو و اصحاب تو حدیثی هست که در حق من شنیده باشید علی گفت بلی شنیدیم از رسول خدا که ترا لعنت کرد و بعد از آن لعنت نشنیدم که استغفار کرده باشد عثمان در غضب شد و گفت مرا با تو چکار است در هیچ حال دست از من بر نمیداری نه در حیات رسول خدا و نه بعد از وفات او زبیر گفت بلی خدا بینی ترا بر خاک بمالد عثمان گفت بخدا سوگند که من از رسول خدا شنیدم که میگفت زبیر کشته خواهد شد مرتد از اسلام سلمان گفت حضرت امیر با من گفت که راست میگوید زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد و بیعت مرا خواهد شکست و مرتد کشته خواهد شد سلیم گفت پس سلمان گفت مردم همه مرتد شدند بعد از رسول خدا بغیر از چهار نفر و مردم بعد از رسول خدا بمنزله هرون و اتباع او شدند و بمنزله گوساله و اتباع آن پس علی بمنزله هرون بود و ابوبکر بمنزله گوساله و عمر بمنزله سامری و شنیدم از رسول خدا که گفت گروهی از اصحاب من بیایند از آنها که در ظاهر نزد من قرب و منزلت داشته باشند که بر صراط بگذرند چون ایشان را ببینم و ایشان مرا ببینند و من ایشان را بشناسم و ایشان مرا بشناسند ایشان را از پیش من بربایند پس من گویم پروردگارا اینها اصحاب منند گویند نمیدانی که اینها بعد از تو چه کرده اند چون تو از ایشان مفارقت کردی مرتد شدند و از دین برگشتند پس من گویم دور باشید ایشان را و شنیدم از رسول خدا که گفت ترکیب خواهند شد سنت و طریقه بنی اسرائیل را مانند موافقت دو تای نعل با یکدیگر و پرهای تیر با یکدیگر شبر بشبر و ذراع بذراع و باع بباع زیرا که تورته و قرآن مجید بیک دست و یک قلم و بیک صحیفه نوشته شده است ومثلها و سنتهای این دو امت مساویند و از حضرت صادق منقولست که چون حضرت امیر را از خانه بیرون آوردند از برای بیعت فاطمه بیرون آمد و جمیع زنان بنی هاشم با آن حضرت بیرون آمدند و چون فاطمه نزدیک قبر حضرت رسول رسید گفت دست از پسر عمم بدارید بحق خدا و آنکه محمد را بحق فرستاده است که اگر دست از او برندارید موی سر خود را پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر اندازم و ناله بدرگاه خدا بلند کنم ناقه صالح نزد خدا گرامی تر از من نیست و بچه او گرامی تر از فرزندان من نیست سلمان گفت من نزدیک آنحضرت بودم بخدا سوگند که دیدم دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد و آن قدر بلند شد که اگر کسی میخواست از زیرش بیرون رود میتوانست پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم ای سیده من و مولای من خدا پدر ترا رحمت عالمیان گردانیده بود تو سبب نزول عذاب بر ایشان مشو پس حضرت از مسجد بیرون

رفت و دیوارها بجای خود فرود آمد تا آنکه غبار از زیر آنها بلند گردید و داخل بینیهای ما شد و بروایت دیگر حضرت امیر
دست حسنین را گرفت و متوجه مرقد حضرت رسول گردید که نفرین کند پس حضرت امیر سلمان را گفت برو و دختر محمد را دریاب
که می بینم پهلوهای مدینه را که بحرکت آمده است و اگر او موی سر را بکشاید و گریبان چاک کند و نزد قبر پدر بزرگوارش
برود و فریاد بدرگاه خدا آورد این جماعت مهلت نمی یابند و مدینه بزمین فرو میرود با اهلش پس سلمان خود را بان
حضرت رسانید و گفت حضرت امیر میفرماید که برگرد و صبر کن و باعث عذاب این امت مشو فاطمه فرمود هرگاه او فرموده
است برمیگردم و صبر میکنم و باسانید معتبره روایت کرده اند از حضرت صادق که وقتیکه گریبان حضرت امیرالمؤمنین را
میکشیدند و نیز ابو بکر می آوردند چون بنزدیک مرقد مطهر حضرت رسالت رسیدند این آیه را خواندند که یا ابن ام ان
القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني پس دستی از قبر بیرون آمد بجانب ابو بکر که همه شناختند که دست حضرت
رسول است و صدائی ظاهر شد که شناختند صدای آنحضرت است که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک
رجلا یعنی آیا کافر شدی بان خدائی که ترا آفرید از خاکی پس از نطفه پس درست کرد ترا مردی و ایضا از طرق خاصه از
حضرت صادق و از طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند که دوازده نفر از اکابر مهاجر و انصار انکار کردند
بر ابو بکر خلافت و را و حجتهای شافی بر او تمام کردند از مهاجران خالد بن سعید بن العاص که از بنی امیه بود و سلمان
و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ذو الشهادتین
و خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابو بکر بر سر منبر رفت با یکدیگر مشورت کردند بعضی گفتند
میرویم و او را از منبر بزیر می آوریم و بعضی دیگر گفتند که اگر چنین کنید کشته خواهید شد و حق تعالی فرموده است
خود را بدست خود بتهلکه میندازید پس رای ایشان بر این قرار گرفت که بخدمت حضرت امیر روند و با او مصلحت کنند
پس رفتند و گفتند یا امیرالمؤمنین ترک کردی حقی را که تو اولی و احق بودی بان از ابو بکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول
که میفرمود علی با حق است و حق با علی است هر سو که او میرود حق با او میرود و ما میخواهیم برویم و او را از منبر بزیر آوریم
و آمده ایم که رای ترا در این باب بدانیم حضرت فرمود بخدا سوگند که اگر چنین کنید باید با ایشان محاربه کنید و شما
نسبت با ایشان از باب نمکید در میان طعام و از باب سرمه کرد در چشم کشند و خواهید آمد بسوی من با شمشیرهای
برهنه مستعد قتال و ایشان بنزد من خواهند آمد که بیعت کن و الا ترا میکشیم پس باید من با ایشان قتال کنم و دفع ضرر
ایشان از خود بکنم و این خلاف فرموده رسول خدا است زیرا که آنحضرت پیش از وفات خود بمن گفت که برودی این امت با تو
غدر و مکر خواهند کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست و تو از من بمنزله هرونی از موسی و امت من بعد از من از باب
هرون و اتباع او و سامری و اتباع او خواهند بود من گفتم یا رسول الله هرگاه چنین شود چکنم فرمود اگر یاوران بیابی
مبادرت کن و جهاد کن و اگر یاوری نیابی دست باز دار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم بنزد من آئی و چون حضرت رسول
بملا اعلا ملحق شد و مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس سوگند خوردم که ردا بردوش نگیرم مگر برای نماز تا قرآن را
جمع کنم و کردم پس دست حسنین را گرفتم و گردیدم بخانهای اهل بدر و آنها که در راه دین کارها کرده بودند و سوگند دادم
ایشان را که رعایت حق من بکنند و خواندم ایشان را بیاری خود و اجابت من نکردند از ایشان مگر چهار نفر سلمان و ابوذر و
مقداد و عمار پس از خدا بترسید و ساکت باشید از برای آنچه میدانید از کینهائی که در سینهای این جماعت هست و بغض
و عداوتی که ایشان دارند نسبت بخدا و رسول و اهل بیت او اما همه با هم بروید بنزد این مرد و ظاهر کنید بر او آنچه از حضرت
رسول شنیده اید در حق او تا ایشان را حجت بر او تمام تر شود و او را عذری نماند و حال ایشان نزد حضرت رسالت دورتر
که او را ملاقات میکنند بد تر باشد پس در روز جمعه که آن شقی بر منبر نبی صلی الله علیه و اله بالا رفته بود دور منبر او جمع
شدند و اول کسیکه از مهاجران سخن گفت خالد بن سعید بود چون اعتماد بر اعانه بنی امیه داشت و گفت از خدا بترس ای
ابو بکر میدانی که رسول خدا در روز بنی قریظه گفت ای گروه مهاجران و انصار من شما را وصیتی میکنم حفظ نمائید بدرستیکه
علی امیرالمؤمنین است بعد از من و خلیفه منست در میان شما باین وصیت کرده است مرا پروردگار من و اگر حفظ نکنید

در حق او و وصیت مرا و معاونت و یاری او ترک نمایید مختلف خواهید شد در احکام خود و مضطرب میشود بر شما
دین شما و بدانید شما والی شما خواهد بود . شد باید و مستحق که اهل بیت من وارثان من هستند و عمل کنند کار امامت منند
بعد از من خداوند فهم کتاب خود را بایشان بخشیده از امت و حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا ایشان را محشور گرداند در زمره من
و از برای ایشان بهره کاملی از موافقت من قرار داده که بان در بایند فوز و رستگاری اخرت را و خدا ایشان را امر کرده و بر خلاف
من کنند در اهل بیت من پس محروم گردانیده از بهشتی که عرض ان مانند عرض اسمانها و زمین است پس عمر و معاویه شد
و خالد در حسب و نسب و قبایح اعمال او سخنان بسیار گفت و در اخر گفت مثل تو در این امت مثل شیطانست که حق
تعالی در قران فرموده است که مثل او مانند مثل شیطانست در وقتی که بانسان گفت کافر شو پس کافر شد گفت من بیزارم
از تو پس عاقبت هر دو ان خواهد بود که در جهنم خواهند بود همیشه و اینست جزای ستمکاران پس سلمان گفت من بر
خواستم و اول بفارسی گفتم کردید و نکردید ندانید چکرده اید پس بعربی گفت ای ابو بکر هرگاه مسئله وارد شود که ندانی از کجا
خواهی پرسید و هرگاه امر مشکلی از تو سوال کنند بکی پناه خواهی برد و چه عذر خواهی اورد در انکه تقدم نمایی بر کسی که
از تو داناتر است و از تو قرابتش برسول خدا بیشتر است و بتاویل کتاب خدا و سنت پیغمبر داناتر است و رسول خدا او را مقدم
داشت در حیات خود و وصیت که با او نزد وفات خود پس گفته او را طرح کرده اید و وصیت او را فراموش کرده اید انکار شنیده اید
و وعده او را خلف کرده اید و عهد او را شکسته اید و عقد امارت اسامه را که رسول خدا صلعم او را بر شما امیر کرده که شما را
از مدینه بیرون برد که این فتنه را نکنید و بر امت ظاهر شود که شما در هیچ امری متابعت او نکرده اید بر هم زده اید و در این زودی
عمرت باخر خواهد رسید و با این وزر عظیم بقبر خواهی رفت تا ز و داست توبه کن و این وبال عظیم را باخرت مبر تحقیق
انچه ما در حق علی شنیدیم تو شنیدی و انچه ما دیدیم تو نیز دیدی و اینها ترا مانع نشد از انکه چنین امر عظیمی را بکردن گرفتی
پس ابو ذر بر خاست و گفت ای گروه قریش عجب قباحتی کرده اید و دست از قرابت رسول برداشتید و جماعت بسیاری از
عرب بان سبب مرتد خواهند شد و در دین خدا شک خواهند کرد و اگر با اهل بیت پیغمبر خود مکذاشتید اختلاف در
میان شما بهم نمیرسید اکنون که چنین کردید هر که زودی بهم رسانید خلافت را متصرف خواهد شد و خونهای بسیار
در طلب خلافت ریخته خواهد شد و میدانید و همه نیکان شما میدانند که حضرت رسول صلعم فرمود که خلافت بعد از من از
علی است پس از برای دو پسرم حسن و حسین ع پس از برای طاهران از ذریت من پس طرح کردید گفته پیغمبر خود را و اخرت باقی را بدنیای
فانی فروختید و سنتهای امتهای گذشته را متابعت کردید که بعد از پیغمبران خود کافر شدند و بزودی وبال
کار خود را خواهید چشید و جزای اعمال خود را خواهید دید و خدا ستم کننده نیست بر بندگان خود پس مقداد
بر خاست و او را نصیحت بسیار کرد و گفت میدانی که بیعت علی در گردن تست و حضرت رسول صلی الله علیه و اله
ترا و عمر را در زیر علم اسامه که ازاد کرده حضرت رسول صلعم و امیر المؤمنین است داخل کرد و او را بر شما امیر
کرد و این حیله را ننمود مگر از برای انکه تا بخاطر شما برسد و باز دیگر شما را در زیر علم عمرو عاص داخل کرد بر شقاق و نفاق عمرو بن العاص
داخل کرد در غزوه ذات السلاسل و ان منافق بود که در شان او ان شانئک هو الابتر نازل شد و چنین
منافقی را بر شما امیر کرد و سایر منافقان و عمر و شما را جاووش ان لشکر کرد او چاووشی یکبار ترقی کردی
بخلافت و یقین میدانی که خلافت بعد از رسول حق علی ابن ابیطالب است حق را با او تسلیم کن پس بریده اسلمی بر خاست
و گفت انا لله و انا الیه راجعون چه محنت کشید حق از باطل ای ابو بکر ایا از خاطرت رفته است انکه رسول خدا امر کرد
ما را که علی را امیر المؤمنین بگوییم و سلام کنیم بر او با امارت مومنان و در بسیاری از مواطن گفت که این امیر مومنان
و کشنده قاسطانست از خدا بترس و حق را بکسی که احق است با او بر گردان پس عمار بر خواست و گفت ای گروه قریش و ای گروه مسلمانان
بدانید که اهل بیت پیغمبر شما اولی اند بخلافت و احق اند بمیراث و قیام بامور دین بیشتر از همه میتوانند نمود و حفظ ملت رسول
میتوانند کرد و خیر خواه ترند نسبت با امت از همه کس پس بگویید بصاحب خود که حق را رد کند باهلش پیش از انکه امر بر شما
سست شود و فتنه عظیم شود و دشمنان در شما طمع کنند و میدانید که علی ولی شماست بعهد خدا

و رسول و میدانید که فرق گذاشت حضرت رسول میان شما و او در مواطن بسیار درها را از مسجد مسدود کرد بغیر از
در او و دختر خود فاطمه را باو داد و به شما طلبکاران نداد و گفت من شهرستان حکمتم و علی درگاه آنست هر که حکمت
خواهد از درگاهش بیاید و همه شما در امور دین باو محتاج هستید و او در هیچ امر بشما محتاج نیست با آن سوابق عظیمه
دارد و هیچ یک از شما ندارید پس چرا از او میل بدیگری میکنید و حق او را بغارت میبرید بئس للظالمین بدلا پس ابی بن
کعب برخواست و گفت ای ابوبکر انکار مکن حقی را که خدا برای دیگری قرار داده است حق را باهلش رد کن و ضایع مینما
کرد او را پس خزیمه برخواست و گفت ایها الناس آیا نمیدانید که رسول خدا شهادت مرا تنها قبول کرد گفتند بلی گفت
پس من شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا که میگفت که اهلبیت من جدا میکنند حق را از باطل و ایشانند امامانی
که پیروی ایشان باید کرد و گفتم آنچه میدانستم وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ پس ابو الهیثم برخواست گفت شهادت
میدهم بر پیغمبر ما که علی را باز داشت در روز غدیر خم پس انصار گفتند او را باز نداشت مگر از برای خلافت و بعضی
گفتند او را برای آن باز داشت که مردم بدانند که مولای هر کس است که پیغمبر مولای اوست ما جمعی را فرستادیم که از
آنحضرت سوال کردند حضرت گفت که بگوئید که علی ولی مؤمنانست بعد از من و خیرخواه ترین مردم است برای امت من و
شهادت بآنچه میدانستم دادم پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود در روز قیامت وعده گاه همه است
پس سهل بن حنیف برخواست و بعد از حمد و صلوات گفت ای گروه قریش گواه باشید بر من که گواهی میدهم بر رسول خدا
که دیدم او را در این مکان یعنی در ما بین قبر و منبر و او دست علی را گرفته بود و میگفت ایها الناس این علی امام شما است بعد
از من و وصی منست در حیات من و بعد از وفات من و قضا کننده دین منست و وفا کننده بعهد و وعده منست اول کسی
است که با من مصافحه خواهد کرد بر حوض من پس خوشا حال کسی که متابعت و یاری او کند و وای بر کسی که تخلف نماید از
او و یاری نکند او را پس برادرش عثمان با او برخاست و گفت شنیدم از حضرت رسول که فرمود اهل بیت من ستارهای زمین اند
پس بر ایشان تقدم منمائید و ایشان را مقدم دارید که ایشانند والیان من بعد از من پس ابو مریم برخواست و گفت بترس از
الله که امام اهل بیت تو فرموده علی و طاهران از فرزندان او دیگر مباش ای ابوبکر اول کسی که کافر شود بآن حق و بینا نشنا
باخدا و رسول او و خیانت منما بدل امانتهای خود را و حال آنکه میدانی حق را پس ابو ایوب برخاست و گفت بترسید از خدا
ای بندگان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خود و رد نمائید حق ایشان را که خدا برای ایشان قرار داده بتحقیق که شما شنیدید
مثل آنچه برادران ما شنیده اند که در مقامات متعدده میگفت که اهل بیت من امامان شمایند بعد از من و اشاره بعلی
میکرد و میگفت این امیر نیکوکارانست و کشنده کافرانست مخذولست هر که او را واگذارد و منصورست هر که او را
یاری کند خدا او را پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود بدرستیکه خدا توابست رحیم است حتی ... فرمود
که پس ابوبکر ساکت ماند بر منبر و نتوانست جواب گوید پس گفت من والی شما شدم و بهتر از شما نیستم اقیلونی اقیلونی
مرا و دست از من بردارید پس عمر گفت بزیر بیا از منبر ای احمق هر گاه تو جواب قریش را نمیتوانی گفت چرا خود را در این
مقام باز داشتی والله که من میخواهم ترا خلع کنم و خلافت را با مولای حذیفه بدهم پس ابوبکر از منبر بزیر آمد و دست
عمر را گرفت و بخانهای خود رفتند و تا سه روز داخل مسجد نشدند چون روز چهارم شد خالد بن ولید پیدا شد با هزار
کس آمد و گفت چه نشسته اید بخدا سوگند که بنی هاشم طمع افتاده اند که خلافت را متصرف شوند و سالم با هزار نفر
آمد و معاذ بن جبل با هزار کس آمد و پیوسته لشکر میآمدند تا چهار هزار نفر منافق جمع شدند و بیرون آمدند با شمشیرهای
برهنه و عمر در پیش ایشان میآمد تا داخل مسجد حضرت رسول شد پس عمر گفت بخدا سوگند ای اصحاب علی اگر یکی از شما
سخن میگوید مثل آنچه دیروز گفته گفتند سرش را از بدن جدا میکنم پس خالد بن سعید برخواست و گفت ای پسر صهاک
حبشیه بشمشیرهای خود ما را میترسانی یا بجمعیت خود میخواهید ما را پراکنده کنید بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیز
تر است از شمشیرهای شما و ما با وجود قلت عدد از شما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان ما است بخدا سوگند که اگر نه این بود
که امام ما ما را منع میکرد از قتال و اطاعت امر او بر ما واجبست هر آینه شمشیر میکشیدیم و جهاد میکردیم تا عذر خود را ظاهر

اکنیم پس حضرت امیر فرمود بنشین ای خالد خدا دانست سعی ترا در راه دین و ترا جزای نیکو خواهد داد پس او نشست و سلمان
برخواست و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول خدا و اگر نشنیده باشم گوشهای من کر شوند که میگفت روزی خواهد
بود که برادر من و پسر عم من در مسجد نشسته باشد با نفری چند از اصحاب خود که ناگاه جماعتی از سگان جهنم او را در میان
خواهند گرفت و اراده کشتن او و اصحاب او خواهند نمود و من شک ندارم که شما آنها باشید پس عمر برخواست که بر او حمله کند
حضرت امیر برجست و گریبان او را گرفت و او را بر زمین زد و گفت ای فرزند صهاک حبشیه اگر نه نامه باشد که پیش نوشته
شده و عهدی که از حضرت رسول پیشتر شده هر آینه بتو مینمودم که کی یاورش ضعیف تر است و عددش کمتر است پس
با اصحاب خود خطاب نمود و فرمود برگردید خدا شما را رحمت کند پس بخدا سوگند که بعد از این داخل این مسجد نخواهم شد
مگر بروشی که دو برادرم موسی و هرون داخل شدند در وقتیکه اصحاب موسی با او گفتند برو تو و خدای تو جنگ کنید ما
اینجا نشسته‌ایم و با شما بجنگ نمی‌آییم والله که داخل نخواهم شد مگر برای زیارت رسول خدا یا از برای قضیه که بر مردم
مشتبه شود و حکم بحق در آن میکنم زیرا که جایز نیست از برای حجتی که رسول خدا در میان مردم نصب کرده باشد آنکه مردم را
در حیرت بگذارد بدانکه این مجملی و قلیلی است از آنکه از طرق معتبره شیعه در این قضیه‌ها بلکه وارد شده است و اکثر این
مضامین در کتب سیر و احادیث معتبره مخالفین متفرق وارد خواهد شد و بعضی از آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد
نموده‌ام از آنجمله ابن ابی الحدید گفته که روایات در قصه سقیفه مختلف است و آنچه شیعه میگویند و جمع کثیر از محدثین
روایت کرده‌اند آنست که حضرت امیر امتناع نمود از بیعت تا آنکه او را باکراه آوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت و گفت
من بیعت نمیکنم مگر با علی و همچنین ابوسفیان و خالد بن سعید و عباس عم رسول و پسرهای او و ابوسفیان بن الحارث
و جمیع بنی هاشم و گفته‌اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد و گروهی از انصار و غیر ایشان با او بودند گفت شمشیر
زبیر را بگیرید و بر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند و بر سنگ زدند و شکستند و همه را بجبر بردند بنزد ابوبکر تا بیعت
کردند و کسی بغیر از علی نماند و او را برای رعایت حضرت فاطمه او را بیرون نیاوردند و بعضی گفته‌اند بیرون آوردند و با
ابوبکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری بسیاری از اینها را روایت کرده است و گفته که چون انصار دیدند که خلافت با ایشان
نمیرسد گفتند همه ایشان یا بعضی از ایشان که ما با غیر علی بیعت نمیکنیم و مثل این ذکر کرده است علی بن عبد الکریم معروف
بابن اثیر موصلی در تاریخ خود و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است که علی بعد از وفات حضرت رسول میگفت که اگر چهل نفر
از صاحبان عزم می‌یافتم جهاد میکردم ایضا نصر بن مزاحم در کتاب صفین و بسیاری از اهل سیر نقل کرده‌اند و اما آنچه
اکثر محدثین عامه و اعیان و معتبرین ایشان میگویند آنست که حضرت امیر امتناع نمود از بیعت ابوبکر تا شش ماه و ملازمت
خانه خود را اختیار کرد و بیعت نکرد تا حضرت فاطمه از دار فنا و عنا بعالم راحت و بقا رحلت نمود و چون آنحضرت رحلت نمود
بیعت کرد و در صحیح بخاری و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه در حیوة بود در روی مردم بسوی آنحضرت بود چون فاطمه
وفات یافت روی مردم از او برگردید و از خانه او بیرون رفتند پس بیعت کرد و مدت حیوة فاطمه بعد از پدر شش ماه بود
مؤلف گوید که از جمله غرایب آنست که با آنکه این مرد فاضل از صحاح خود نقل کرده است و در اول گفته است که بعد از فاطمه
طوعا بیعت کرد و حال آنکه عبارت صحیح صریح است در آنکه تا اعوان می‌یافت و ممکن بود او را امتناع قبول بیعت نکرد
و چون روی مردم از او گردید مضطر شد بیعت کرد و ایضا ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن عبد العزیز جوهری که پیوسته
او را توثیق و مدح میکنند نقل کرده است که چون با ابوبکر بیعت کردند زبیر و مقداد با جمعی از صحابه بنزد علی تردد میکردند
و او در خانه فاطمه بود و مشورت میکردند در امور خود بیکدیگر مصلحت میکردند پس عمر آمد و داخل خانه حضرت فاطمه
شد و گفت ای دختر رسول خدا احدی نزد ما از خلق محبوب تر نیست از پدر تو و بعد از پدر تو احدی نزد ما محبوب تر نیست
از تو بخدا سوگند که این مانع من نیست از آنکه اگر این جماعت در خانه تو جمعیت کنند آتش بزنم و خانه را بر ایشان بسوزانم
پس چون عمر بیرون رفت و آنها آمدند فاطمه گفت عمر چنین گفت و میدانم که این کار را خواهد کرد شما دیگر باین خانه
میایید ایشان رفتند و با ابوبکر بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید گفته است که از سخنان مشهور معاویه است که بعلی

نوشته که بر روز بود که زنت را بر درازگوشی سوار کردی و دستهای دو پسر حسن و حسین را گرفتی و [illegible] تا
ابوبکر بیعت کردند و نگذاشتی احدی از اهل بدر و اهل سوابق را مگر آنکه با زن و پسرانت بدر خانه ایشان رفتی
و خواستی که ایشان را جمع کنی از برای قتال با متغلبان منصب رسول خدا و اجابت تو نکردند از ایشان مگر چهار نفر یا پنج نفر
و اگر محق می‌بودی اجابت تو میکردند و اگر من همه چیز را فراموش کنم این را فراموش نمیکنم که با پدرم گفتی در وقتی که
میخواست تو را از جا بدر آورد که اگر چهل نفر می‌یافتم که صاحب عزم بودند قتال میکردم با ابوبکر و ایضاً از کتاب جوهری
روایت کرده است که سلمان و ابوذر و انصار میخواستند بعد از رسول با علی بیعت کنند و سلمان گفت خیر را دریافته
کردید که با نصاری ندادید اما خطا کردید که بمعدنش که علی باشد ندادید و بروایت دیگر گفت که خطا کردید که باهل
بیت پیغمبر ندادید و اگر بایشان میدادید دو کس بر شما اختلاف نمیکردند و برفاهیت زندگانی میکردید و ایضاً جوهری
روایت کرده است از ابی الاسود که غضب کردند مردانی چند از مهاجران در بیعت ابوبکر و بغضب آمدند علی و زبیر
و داخل خانه فاطمه شدند با سلاح پس عمر آمد با گروهی که یکی از آنها اسید بن حضیر بود و سلمة بن سلامه پس حضرت
فریاد زد و ایشان را بخدا سوگند داد فایده نکرد و هجوم آوردند و شمشیرهای علی و زبیر را گرفتند و بر دیوار زدند
و شکستند پس عمر ایشان را بعنف بیرون آورد و کشید تا بیعت کردند پس ابوبکر ایستاد و خطبه خواند و عذر خواست
از مردم که بیعت من امری بود فلته واقع شد و بی تأمل و خدا از شر آن نگاه داشت و ترسیدم که فتنه بشود و بخدا
سوگند که من هیچ روز حرص بر خلافت نداشتم و امر بزرگی بر گردن من انداختند که من طاقت آن ندارم و از دست من بر نمی
آید و میخواستم که قوی‌ترین مردم بجای من می‌بود و از این مقوله عذرها خواست و مهاجران قبول کردند و در روایت
دیگر گفته است که ثابت بن قیس نیز با آنها بود که با عمر داخل خانه فاطمه شدند و بروایت دیگر عبدالرحمن بن عوف نیز
با آنها بود و محمد بن مسلمه نیز با آنها همراه بود و او شمشیر زبیر را شکست و باز از کتاب جوهری از سلمة بن عبدالرحمن روایت
کرده است که چون ابوبکر بر منبر نشست علی و زبیر با گروهی از بنی هاشم در خانه فاطمه بودند پس عمر آمد بسوی ایشان
و گفت بحق آنخدائی که جانم در دست اوست بیرون بیائید بیعت نمائید یا خانه را با شما میسوزانم پس زبیر با شمشیر
برهنه بیرون آمد مردی از انصار او را در برگرفت [illegible] بن لبید و شمشیر از دست زبیر افتاد و ابوبکر بر منبر صدا زد
که شمشیر او را بر سنگ زنید و بشکنید بر سنگ زدند و شکستند پس ابوبکر گفت بگذارید که خدا آورد ایشان را
و جوهری گفته است که در روایات دیگر است که سعد بن ابی وقاص با ایشان بود در خانه فاطمه و مقداد نیز بود و
ایشان جمع شده بودند که با علی بیعت کنند و عمر آمد که آتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر بیرون آمد و حضرت فاطمه
بیرون آمد و میگریست و فریاد میکرد و باز جوهری روایت کرده است که از عبدالله بن موسی حسنی پرسیدند از حال
ابوبکر و عمر گفت جواب میدهم شما را بجوابی که عبدالله بن الحسن گفت در وقتی که از حال این دو کس از او سؤال کردند
گفت فاطمه صدیقه و معصومه بود و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد در حالتی که غضبناک بود بر جماعتی که این دو نفر از آنها بودند ما
نیز غضبناکیم از برای غضب او و ایضاً جوهری از امام محمد باقر روایت کرده است که ابن عباس گفت از عمر شنیدم
که گفت صاحب تو اولای ناس بود بخلافت بعد از رسول خدا مگر آنکه ترسیدم بر او از دو چیز گفتم کدام است آنها
گفت ترسیدم از کمی سال او و محبت او با اولاد عبدالمطلب پس ابن ابی الحدید گفته است اما امتناع علی از بیعت ابوبکر
تا آنکه او را بعنف بیرون آوردند بآن نحو که مذکور شد محققین و راویان سیر و تواریخ روایت کرده‌اند و شنیدی
آنچه جوهری در این باب از رجال حدیث نقل کرده و همه ثقات‌اند و مأمونند و غیر او نیز از نقله ذکر کرده‌اند که احصا
نمیتوان نمود و ایضاً روایت کرده جوهری از ابوبکر باهلی و اسمعیل بن مجاهد از شعبی که ابوبکر بعمر گفت کجاست
خالد بن ولید گفت حاضر است ابوبکر گفت هر دو بروید و علی و زبیر را بیاورید تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه شد
و خالد بر در خانه ایستاد عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت این را مهیا کرده‌ام برای بیعت علی و در خانه کسان
بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر زبیر را کشید و زد بر سنگی که در آنجا بود و شمشیر [illegible]

شکست و دست زبیر را گرفت و بیرون آیند و بیرون آوردند و بدست خالد داد و با خالد جماعت بسیار بودند که ابوبکر بمدد
فرستاده بود پس عمر داخل شد و با حضرت امیر گفت برخیز و بیعت کن حضرت امتناع نمود دست حضرت را گرفت و کشید
و بدست خالد داد و سایر منافقان هجوم آوردند و میکشیدند آنها را بعنف شدید و مردم جمع شدند در شوارع
مدینه و نظر میکردند و حضرت فاطمه با زنان بسیار از بنی هاشم و غیر ایشان بیرون آمدند و صدای ولوله و شیون
بلند شد و حضرت فاطمه ندا کرد ابوبکر را گفت خوش زود غارت آوردید بر خانهٔ اهل بیت رسول خدا بخدا سوگند
که با او حرف نخواهم زد تا خدا ملاقات کنم و چون علی و زبیر بیعت کردند و این فتنه فرو نشست ابوبکر آمد و شفاعت
کرد از برای عمر و فاطمه از او راضی شد و ابن ابی الحدید بعد از آنکه این روایات را نقل کرده است که صحیح نزد من آنست که
فاطمه از دنیا رفت و غضبناک بود بر ابوبکر و عمر و وصیت کرد که آنها بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب ما از جملهٔ
گناهان صغیره بود و امر زیاده شد ندا ولی آن بود که او را گرامی دارند و رعایت حرمت او بکنند و ایضا ابن ابی الحدید
گفته است که من نزد ابوجعفر نقیب سنا خود میخواندم این حدیث را که هبار بن اسود نیزه حواله هودج زینب دختر
رسول الله کرد و او ترسید و فرزندی از شکمش سقط شد و باین سبب حضرت رسول در روز فتح مکه خون او را هدر
کرد چون این حدیث را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا خون هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن زینب و سقط
او ظاهر حال آنست که اگر در حیوة میبود مباح میکرد خون کسی را که فاطمه را ترسانید و فرزند او را هلاک کرد ابن ابی
الحدید گفت نقیب گفتم که من این را از تو روایت بکنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزند محسن نام از او ساقط شد
تقیه کرد و گفت صحت و بطلان آن را هیچیک از من روایت مکن که من در این باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید در بیان
بیعت سقیفه ابهام نحو که سابقا ذکر کردیم از محمد بن جریر طبری که معتمد ترین و بهترین ایشانست روایت کرده است که عمر
آمد با اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم و جماعتی بدر خانهٔ علی و گفت بیرون آیید والا خانه را بر شما میسوزانم و ابن حزابه در
کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده است که گفت من از آنها بودم که با عمر هیزم برداشتیم و بدر خانهٔ فاطمه بردیم در وقتیکه
علی و اصحابش امتناع نمودند از بیعت و عمر بفاطمه گفت بیرون کن هر که در این خانه است والا میسوزانم خانه را با هر که
در این خانه است و در آن وقت علی و فاطمه و حسنین و جماعتی از صحابه در این خانه بودند فاطمه گفت آیا خانه را بر من و فرزندانم
میسوزانی گفت بلی والله تا بیرون آیند و بیعت کنند و ابن عبد ربه که از مشاهیر ایشانست گفته است که علی و عباس و زبیر
در خانهٔ فاطمه نشسته بودند ابوبکر بعمر گفت که اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت و آمد که
خانه را بسوزاند فاطمه گفت ای پسر خطاب آمده خانهٔ ما را بسوزانی گفت بلی و باز ابن ابی الحدید قصهٔ سقیفه را از کتاب
جوهری مبسوطتر از آنچه سابقا مذکور شد بیان نحو روایت کرده است تا آنجا که گفته است بنو هاشم در خانهٔ علی جمع شدند
و زبیر با ایشان بود زیرا که خود را از بنی هاشم میشمرد و حضرت امیر میفرمود که زبیر همیشه با ما اهل بیت بود تا آنکه پسرهایش
بزرگ شدند و او را از ما برگردانیدند پس عمر رفت با گروهی بسوی خانهٔ حضرت فاطمه با اسید و سلمه و گفت بیائید
بیعت کنید و ایشان امتناع نمودند و زبیر شمشیر کشید و بیرون آمد عمر گفت این سگ را بگیرید سلمة بن اسلم شمشیر را
گرفت و بر دیوار زد و او را و علی را کشیدند و بسوی ابوبکر بردند و بنو هاشم همراه بودند و علی میگفت من بندهٔ خدا
و برادر رسول اویم چون آنحضرت را نزد ابوبکر بردند گفتند بیعت کن حضرت فرمود من احقم باین امر از شما و با شما
بیعت نمیکنم و شما اولی آید بآنکه با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید بنسبت قرابت با رسول خدا و من نیز بهمان
حجت با شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا میترسید بحق ما اعتراف کنید چنانچه انصار بحق شما اعتراف
کردند والا معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید عمر گفت دست از تو بر نمیدارم تا بیعت کنی علی گفت بیک باب
دیگر ساخته اید امروز تو برای او میکوشی که فردا او بتو برگرداند بخدا سوگند که قبول نمیکنم سخن ترا و با او بیعت نمیکنم
ابوبکر گفت اگر با من بیعت نکنی من ترا اکراه نمیکنم ابو عبیده گفت ای ابوالحسن تو کم سالی و ایشان پیران قوم تواند و تو
عقل ایشان را نداری و ابوبکر قوت بر این امر بیشتر از تو دارد و تاب برداشتن این امر بیشتر از تو دارد پس با او درستی کن

واگر زنده میمانی و عمر تو دراز شود تو باین امر سزاوارتر خواهی بود باعتبار فضیلت و قرابتی که تو داری و سوابق و جهادها که تو
داری و کرده‌ای علی گفت ای گروه مهاجران از خدا بترسید و سلطنت محمد را از خانه او مبرید بسوی خانه‌های خود و دفع
مکنید اهل او را از مقام او و حق او بخدا سوگند ای گروه مهاجران ما اهل بیت احقیم باین از شما تا در میان ما کسی باشد که
کتاب خدا را خوانده و دانا و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد بسنت رسول خدا صلعم و امر رعیت را برپا تواند بدارد بخدا
سوگند که اینها همه در ما هست پس متابعت نفس خود مکنید که از حق دور میشوید پس بشیر بن سعد گفت یا علی اگر انصار
این سخنان را از تو پیش از بیعت ابوبکر میشنیدند دو کس بر تو خلاف نمیکردند و لیکن ایشان بیعت کرده‌اند پس علی عم بخانه
خود برگشت و ملازم خانه خود شد تا حضرت فاطمه از دنیا رفت با ابوبکر بعد از آن بیعت کرد و باز از کتاب سقیفه نقل کرده است
از امام محمد باقر که علی فاطمه را سوار کرد و شب بخانه‌های انصار رفت و از ایشان طلب یاری کرد و ایشان قبول نکردند و گفتند
ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت کرده‌ایم اگر پسر عم تو پیشتر این سخن میگفت ما از او بدیگری عدول نمیکردیم علی گفت من
رسول خدا را مرده در خانه میگذاشتم و پیش از تجهیز او بطلب خلافت بیرون می‌آمدم فاطمه گفت آنچه علی کرد خوب کرد و آنها کاری
کردند که خدا جزای ایشان را خواهد داد محمد ابن مسلم بن قتیبه که از اعاظم علماء و مورخین عامه است قصه سقیفه را در
تاریخ خود بنحوی که گذشت مبسوط‌تر از آن روایت کرده است تا آنکه گفته است چون خبر با بوبکر رسید که جمعی تخلف از بیعت
او کرده‌اند و در خانه علی جمع شده‌اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و انصار را طلبید چون ابا کردند از آمدن عمر هیزم طلبید
و گفت بحق آنخدائی که جان عمر در دست اوست یا بیرون بیائید یا خانه را با هر که در آن هست میسوزانم مردم گفتند فاطمه در این
خانه است گفت هرچند که او باشد میسوزانم پس همه بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی عم که گفت سوگند یاد کرده‌ام که تا قرآن
را جمع نکنم از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه بر در خانه ایستاد و گفت من قومی بیحیاتر و بدکردارتر از شما ندیده‌ام جنازه
رسول خدا را در پیش ما گذاشتید و بیرون رفتید و مصلحت ما منظور نداشتید و متوجه غارت خلافت شدید پس عمر نزد ابوبکر آمد و گفت علی را که
تخلف از بیعت کرده است چنین در خانه میگذاری ابوبکر قنفذ را گفت برو و علی را بیاور قنفذ رفت و گفت خلیفه رسول الله ترا
میطلبد حضرت گفت چه زود دروغ بر رسول خدا بستید چون این خبر را آورد ابوبکر گریست و گفت برو بگو امیرالمؤمنین ترا
میطلبد چون این را گفت حضرت گفت سبحان الله امری را دعوی میکند که از او نیست چون قنفذ این رسالت را آورد باز ابوبکر گریست
پس عمر برخاست و جمعی را با خود برداشت و بدر خانه فاطمه عم آمد و در را کوبید و چون حضرت فاطمه عم صدای ایشان را شنید
گریان شد و صدا بلند کرد که یا رسول الله ما چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابو قحافه چون مردم صدای گریه آنحضرت را شنیدند
گریان برگشتند و نزدیک بود که دلهای ایشان شکافته و جگرهای ایشان پاره پاره شود و عمر با جمعی ماندند تا علی را بیرون آوردند نزد
ابوبکر رسانیدند پس باو گفتند بیعت کن گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند گردنت را میزنیم علی گفت پس بنده خدا و برادر
رسول او را خواهید کشت عمر گفت بنده خدا و برادر رسول نه و ابوبکر ساکت بود و سخن نمیگفت عمر گفت با ابوبکر که در باب
او چرا امر نمیکنی گفت من او را اکراه نمیکنم بر امری تا فاطمه در پهلوی اوست پس علی علیه السلام نزد مرقد مطهر حضرت رسول
رفت و فریاد کرد که یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی پس عمر با ابوبکر گفت که بیا برویم بخانه فاطمه که او را به
غضب آورده‌ایم چون آمدند و رخصت طلبیدند ایشان را فاطمه رخصت نداد پس بخدمت حضرت امیر عم آمدند و استدعا
کردند که او رخصت بطلبد حضرت امیر از حضرت فاطمه التماس کرد که ایشان را رخصت بدهد و جامه بر روی حضرت انداختند
و چون داخل شدند حضرت فاطمه رو را از ایشان گردانید بجانب دیوار پس سلام کردند و فاطمه جواب نفرمود
ابوبکر گفت ای حبیبه رسول خدا من صله قرابت رسول را دوست‌تر میدارم از صله قرابت خود و من
آرزو میکنم که کاشکی روزی که پدر تو مرد من میمردم و بعد از او نمی‌ماندم آیا گمان داری که
من ترا نشناسم و حق ترا ادا نکنم و میراث ترا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بتو ندهم من شنیدم از
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که ما گروه انبیاء میراث نمیدهیم آنچه از ما میماند صدقه است فاطمه گفت
که من حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کنم آیا اقرار باو میکنید گفتند بلی

تبری بر او انداختند پس او کشته شد پس بوهم مردم انداختند که جن او را کشته و این شعر مشهور را بر زبان جن وضع کردند
نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده فرمیناه بسهمین فلم نخط فؤاده و تظلم حضرت امیر (ع) از ایشان تا آخر ایام حیوتش
متواتر است و آنچه از حضرت در جواب معویه نوشته صریح است در آنکه باختیار خود بیعت نکرد شش ماه که بر تقدیر
تسلیم تحقق بیعت بعد از شش ماه پس پیش از تحقق آن چرا در این مدت مدید بدون حجت تصرف در نفوس و فروج
و دماء و اموال مسلمانان میکردند و لشکرها باطراف و نواحی میفرستادند و ایضا ادنی که ایشان در تعریف اجماع اخذ
کرده اند که اتفاق کنند اهل آن بر یک امر در یک وقت زیرا که اگر در یک وقت نباشد ممکن است متقدم پیش از موافقت
متاخر از آن رای برگردد پس اجماعی نه بر بیعت ابوبکر چه نفع میکند و از جمله غرایب است که اکثر متاخرین ایشان مانند ملا سعد
الدین در مقاصد و صاحب مواقف و سید شریف و دیگران چون دیده اند که تمسک باجماع چنین شد موجب فضیحت
است دست از اجماع برداشته اند و هرگاه ثابت شد حصول امامت باختیار و بیعت احتیاج نیست باجماع جمیع
اهل حل و عقد زیرا که دلیلی بر آن قایم نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت یکی و دو تا از اهل حل و عقد کافیست در ثبوت
امامت و وجوب متابعت امام بر اهل اسلام زیرا که ما میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند اکتفا کردند در
امامت بمثل عمر از برای ابوبکر و عقد عبد الرحمن از برای عثمان و شرط نکردند در عقدش اجماع هر که در مدینه باشد
چه جای اجماع امت از علمای شهرها و کسی بر ایشان انکار نکرده و بر این امر اتفاق کرده اند اهل اعصار بعد از آن تا این زمان
و ملا سعد الدین در شرح مقاصد گفته است که دلیل خلافت ابوبکر چند چیز است اول آنکه اجماع اهل حل و عقد هر چند
از بعضی بعد از تردد و توقفی بود چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و ابوسفیان گفت بفرزندان
عبد مناف راضی شدید که تیم والی شما باشد پر میکنم مدینه را از سواره و پیاده و در صحیح بخاری و مسلم و غیر آن از کتب
اصحاب مذکور است که بیعت علی بعد از توقف بسیار بود و در فرستادن ابوبکر و عمر و ابوعبیده را بسوی علی رسالت
لطیفی هست که ثقات بسندهای بسیار صحیح روایت کرده اند و مشتمل است بر سخنان بسیاری از جانبین و اندک
غلظتی از عمر روایت کرده اند که چون علی آمد و بیعت کرد چون برخواست گفت خدا برکت ندهد شما را در امری که مرا
آزرده کرد و شما را ارشاد کردانید و آنچه روایت کرده اند که با ابوبکر بیعت کردند و علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر
تخلف کردند پس ابوبکر روز دیگر با اصحاب بنزد ایشان آمدند و بیعت کردند محل نظر است پس بعد از آن در باب بیعت مثل سخنان صاحب
مواقف گفته است و فخر رازی در نهایة العقول گفته است که اجماع منعقد نشد در خلافت ابوبکر در زمان خودش بلکه
بعد از فوت او در زمان خلافت عمر که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد ای عاقل متدین نظر کن که شیطان چگونه فضلای
ایشان را همه مسخر گردانیده است که از فضیحت اجماع گریخته اند و خود را ببلای بدتر گرفتار کرده اند بآن مانند که کسی از بالوعه
بگریزد و خود را بکنیفی بیندازد و هرگاه اجماع متحقق نشد پس حجت بودن این بیعت که از اخبار سقیفه معلوم شد که بنای آن بر
تعصب و معاندهٔ قبیلهٔ اوس و خزرج بود و توطیه که میان ابوبکر و عمر شده بود که ابوبکر او را خلیفه کند و ابوبکر بعد از
خود او را خلیفه کند از کجا معلوم شد و هرگاه باعتبار عدم بیعت جماعت اجماع متحقق نشود عدم انکار چون معلوم میشود
و هرگاه ایشان بیعت یک شخص را کافی میدانستند در تحقق امامت چرا معارضه با ابوبکر میکردند با بیعت چندین هزار
کس بلکه میتوان گفت که اجماع بر خلاف امامت ابوبکر و بر عدم اکتفاء به بیعت آحاد امت متحقق بود زیرا که در صحاح ایشان مذکور
که تا شش ماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت همه در میان ایشان داخل بودند و اجماع اهل بیت حجت است باعتبار
حدیث متواتر انی تارک فیکم الثقلین و حدیث مشهور مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح و صاحب کشاف با شدت تعصب روایت
کرده است که رسول خدا فرمود که فاطمه روح دل منست و دو پسرش میوهٔ دل منند و شوهرش نور دیدهٔ منست و
امامان از فرزندان او امینان پروردگار منند و ریسمانی اند کشیده شده میان او و میان خلق او و هر که چنگ زند در
ایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان هلاک شود و در جهنم فرو رود و عجیبتر از آنکه جمعی از فضلاء با دعوای
علم و فطانت و انصاف و دیانت اکتفا نمایند در تحقق ریاست دین و دنیا و وجوب طاعت عامهٔ خلق بآنکه یک شخصی

با کسی بیعت کند هرچند عامه اهل علم و فضل و صلاح در طرف دیگر باشند و اگر یک شخص شهادت دهد که کردم هم زید
از عمر و مبطلند شهادتش را قبول نمیکنند و در تحقق امامت به بیعت و اکتفای تمام بند و با بن سبب تر نه باطلند و به آیت
عنید را که قرآن مجید آنرا بیان کرده خلیفه خدا و واجب الاطاعه خلق میدانند اگر بخواهی در قیامت با بر مضمون
یوم ندعوا کل اناس بامامهم با چنین امامی محشور شوی و در دوزخ و با او ملحق شوی و با او شریک باشی باختیار داری چهارم آنکه
هرگاه باحادیث سابقه و اقرار مشاهیر علمای عامه معلوم شد که در مدت تمام دین که اقلش شش ماه هست نزاع
بود میان حضرت امیر و ابوبکر و عمر در خلافت و آنحضرت تظلم از ایشان در خلافت ایشان میکرد و ایشان را
نسبت بجور و ستم میداد یا باید قایل شوند بآنکه بنای خلافت ایشان بر باطل و جور و ستم بود یا قایل شوند بآنکه
آنحضرت در این مدت بر باطل بود و عاق امام خود بود و از روی تعصب انکار امامت امام بحق میکرد و نیز یکی از
ایشان باید که اهلیت خلافت نداشته باشند و اکثر اعاظم علمای ایشان تصریح کرده اند بصحت این حدیث که
حضرت رسول فرمود که حق با علی است و علی با حق است با او میگردد هر جا که بگردد و غزالی با آن تعصب در کتاب
احیاء العلوم گفته است که هرگز صاحب بصیرتی علی را نسبت بخطا نداده است در هیچ امری و در جمیع صحاح و
اصول خود روایت کرده اند که علی بعد از پیغمبر داناترین این امت است یعنی قاضی و حاکم این امت است چنانکه زمخشری
گفته است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از یحیی بن سعید حنبلی نقل کرده است که گفت من حاضر بودم نزد اسمعیل
بن علی حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود و مردی از حنابله قرضی از مرد اهل کوفه طلب داشت و نیز د اسمعیل
آمد اسمعیل از او پرسید یا عزیزم خود چه کردی طلب خود را از او گرفتی گفت نه بیزار شدم از طلب خود در روز غدیر
رفتم نزد قبر امیرالمؤمنین که شاید طلب خود را از او بگیرم حالتی مشاهده کردم از فضیحتها و اقوال شنیعه و سب
صحابه علانیه بی خوفی و بیمی که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل گفت آنها چه گناه دارند والله که این راه را نگشود
و جرأت نداد ایشان را بر این فضیحتها مگر صاحب آن قبر پرسید گفت صاحب آن قبر کیست گفت علی آن مرد از روی استهزا
گفت و ایشان را جرأت بر این مرد داده است اسمعیل گفت بلی والله آن مرد گفت اگر علی محق بود در این امر پس ما چرا
اعتقاد بامامت ابوبکر و عمر داشته باشیم و اگر مبطل بود چرا او را امام دانیم راوی گفت که چون اسمعیل این سخن را شنید
برجست و کفش پوشید و گفت خدا لعنت کند اسمعیل ولد الزنا را اگر جواب این مسئله را داند و داخل خانه شد پنجم
آنستکه هرگاه دانستی که اجماع عمده دلایل ایشانست بر خلافت خلفای خود ما هم باین احادیث که مستند اجماع ایشان
است اثبات میکنیم عدم استحقاق امامت ایشانرا بلکه کفر و نفاق ایشانرا زیرا که معلوم شد باخبار ما و ایشان که عمر
قصد سوختن خانه اهل بیت رسالت نمود بامر ابوبکر یا برضای او و آن خانه مهبط وحی و محل نزول ملائکه مقربین بود
و حضرت امیر و فاطمه و حسنین در آنخانه بودند و او استخفاف و تهدید و ایذای ایشان نمود و ایشان را بخشم آورد بلکه
از روایات مستفیضه معروفه بغیر این جلیه معلوم شد که حضرت فاطمه را ترسانیدند بلکه تازیانه زدند و سر شمشیر
بر او زدند تا آنکه او را مجروح کردند و فرزندش سقط شد و از ایشان آزرده از دنیا رفت و صاحب جامع الاصول از
صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که حضرت رسول فرمود بس است ترا از زنان عالمیان مریم دختر عمران و خدیجه
دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون و باز از ترمذی از جمیع بن عمیر روایت کرده است که گفت با عمه ام نزد
عایشه رفتم پس عمه ام پرسید که از زنان کی محبوب تر بود بسوی رسول خدا گفت فاطمه گفتند از مردان کی محبوب تر بود
بسوی آنحضرت گفت شوهرش و از بریده نیز این مضمون را روایت کرده است و از جمیع صحاح ایشان نقل نفر بن شهاب
روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که فاطمه پاره تن منست هر که او را آزرده میکند مرا آزرده میکند و هر که او را
بغضب میآورد مرا بغضب می آورد و از ترمذی روایت کرده است که فرمود فاطمه بهترین زنان بهشت است و بروایت
عایشه بهترین زنان مؤمنانست یا زنان این امت و ایضا بروایت ترمذی از عایشه روایت کرده است که گفت ندیدم
کسی را که شبیه تر باشد برسول خدا از فاطمه در سیرت و رفتار در نشستن و برخاستن [illegible] و چون داخل میشد [illegible]

بر میخواست و او را میبوسید و بجای خود مینشانید و ایضا از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول
خدا بعلی و فاطمه و حسنین گفت من جنگم با هر که شما با او جنگید و صلحم با هر که شما با او صلح کنید و باز از ترمذی
روایت کرده است از حذیفه که گفت بمادرم گفتم مرا رخصت بده که بروم بخدمت رسول خدا و نماز مغرب را
با آنحضرت بکنم و از او سؤال کنم که استغفار کند از برای من و از برای تو پس بخدمت آنحضرت رفتم و نماز مغرب و عشا را
با آنحضرت ادا کردم و چون فارغ شد از پی آنحضرت روانه شدم چون صدای مرا شنید گفت تو حذیفه گفتم بلی گفت چه
حاجت داری خدا ترا و مادر ترا بیامرزد ملکی امشب بر من نازل شد که پیش از این بزمین نیامده بود و از پروردگار
خود رخصت طلبیده بود که بیاید و بر من سلام کند و مرا بشارت دهد که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است و حسن
و حسین بهترین جوانان اهل بهشتند و ایضا روایت کرده است که حضرت فرمود که حذیفه برای شما نقل کند
تصدیق او بکنید و ثعلبی از رسول خدا روایت کرده است که حسن و حسین دو گوشواره عرش الهی اند و در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم ترمذی روایت کرده است از براء که دیدم رسول خدا حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود
و میگفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و از جمیع صحاح روایت کرده است از براء که حضرت
رسول حسن و حسین را دید گفت خداوندا من اینها را دوست میدارم تو اینها را دوست دار و از ترمذی روایت کرده
است از انس که پرسیدند از حضرت رسول خدا که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب تر است گفت حسن و حسین و
میگفت بفاطمه که بطلب از برای من دو پسرم را پس ایشان را میبوسید و در بر میگرفت و ایضا از ترمذی از ابوهریره
روایت کرده است که حضرت رسول دست در گردن امام حسن کرد و گفت خداوندا من این را دوست میدارم پس دوست
دار او را و هر که او را دوست دارد و از صحیح بخاری و مسلم نیز این مضمون را روایت کرده است و ایضا از ترمذی از اسامه
روایت کرده است که حضرت رسول حسن و حسین را بر رانهای خود نشانیده بود و میگفت اینها دو پسر من و دو پسر
دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم تو ایشان را دوست دار و دوست دار آنانرا که ایشانرا دوست دارند و ایضا
ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده که حضرت رسول فرمود که حسین از منست و من از حسینم خداوندا دوست دار
کسی را که حسین را دوست دارد حسین سبطی است از اسباط و ایضا ترمذی از ابوسعید خدری روایت کرده است از
حضرت رسول که حسنین دو سید و مهتر جوانان اهل بهشتند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده اند
که رسول خدا فرمود که حسنین دو ریحان منند از دنیا و احادیث فضایل ایشان زیاده از آنست که احصا توان نمود و
در این رساله جمع توان کرد و احادیث متواتره وارد شده است که ایذاء حضرت امیر ایذاء حضرت رسول است و ایذای
رسول ایذاء خداست و خدا تعالی فرموده است آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشانرا
در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده پس معلوم شد که آنها که این اذیتها را بایشان رسانیدند
ملعونند در دنیا و آخرت و محارب خدا و حضرت رسول اند و از اهل کفر و شقاق و نفاقند پس چگونه صلاحیت امامت
داشته باشند [illegible] داهیه کبری است که در غصب فدک از ابوبکر و عمر بر اهل بیت رسالت واقع
شد و اول از روایات شیعه مجملی [illegible] میکنیم و بعد از آن از کتب معتبره مخالفان مؤید آنرا ایراد مینمائیم تا معلوم شود
که [illegible] و مجملی از قصه‌ها آنست که چون ابوبکر غصب خلافت حضرت امیر
نمود [illegible] کرد و کار خود را محکم کرده طمع کرد در فدک که از اهل بیت بگیرد که مبادا بعضی
از مردم بطمع مال بجانب ایشان میل کنند زیرا که هرگاه قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان باشد چیزی که
ممکن است که باعث سلب منافقان از ایشان بجانب ظالمان شود آن خواهد بود که دست ایشان از مال تهی باشد
تا آنکه دنیا پرستان از ناحیه ایشان منحرف گردند و هرگاه قلیلی از مال دنیا با ایشان باشد ممکن است که بعضی از مردم
بسوی ایشان مایل گردند و خلافت باطل ایشان برهم خورد باین سبب در اول حال در وقتیکه صحیفه ملعونه را منعقد نمودند
این حدیث مفترای خبیث را وضع کردند که ما گروه انبیاء میراث نمیگذاریم و هرچه از ما میماند صدقه است و فدک

از جمله بلادی بود که بی جنگ بتصرف حضرت رسول ص درآمده بود زیرا که چون فتح خیبر بدست حضرت امیر ع جاری شد
اهل فدک و سایر قرای نواحی آن دانستند که تاب مقاومت با آنحضرت ندارند آنها را بی جنگ تسلیم کردند و آیات
کریمه نازل شد که چون بی جنگ گرفته اند مال حضرت رسول است بعد از آن این آیه نازل شد وآت ذا القربی حقه
بده بخویشان خود حق او را حضرت از جبرئیل پرسید که ذا القربی کیست و حق او چیست گفت ذا القربی فاطمه است و
حق او فدک است پس حضرت فدک را بامر خدا بفاطمه داد که از او و ذریه او باشد و فرمود که اینها پیغمبران گرفته
شده است و مخصوص منست و بامر خدا بتو دادم بگیر اینها از تو و فرزندان تو است تا روز قیامت پس ابوبکر چون
خلافت غصبی بر او قرار گرفت فرستاد و وکلای حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد و ابن بابویه و شیخ طبرسی و دیگران
بسندهای بسیار معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که چون ابوبکر کار خود را محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجران
و انصار گرفت کسی را فرستاد که وکیل حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد و حضرت فاطمه ع بسوی ابوبکر آمد گفت
بچه سبب منع میکنی میراث پدرم رسول خدا را از من و بچه جهت وکیل مرا از فدک بیرون کردی و حال آنکه رسول خدا
بامر خدا او را بمن داده ابوبکر گفت بر آنچه میگوئی گواه بیاور حضرت فاطمه ام ایمن را آورد و ام ایمن گفت ای ابوبکر
گواهی نمیدهم تا حجت بر تو تمام کنم و بآنچه رسول خدا در حق من گفته است ترا بخدا قسم میدهم نمیدانی که حضرت رسول
گفت ام ایمن زنیست از اهل بهشت ابوبکر گفت بلی میدانم ام ایمن گفت پس من گواهی میدهم که حق تعالی وحی کرد برسول
خود که بده بذی القربی حق او را پس حضرت رسول فدک را بطعمه حضرت فاطمه داد بامر خدا و حضرت امیر ع نیز آمد
و همین نحو گواهی داد و بروایت دیگر حسنین ع نیز شهادت دادند پس ابوبکر نامه نوشت در باب فدک و بفاطمه ع داد
پس عمر حاضر شد و گفت این چه نامه ایست ابوبکر گفت فاطمه دعوی فدک کرد و ام ایمن و علی ع برای او گواهی دادند من
این نامه را نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه گرفت و پاره کرد فاطمه ع گریان شد و بیرون رفت روز دیگر حضرت امیر ع
بنزد ابوبکر آمد در وقتیکه مهاجران و انصار بر دور او مجتمع بودند و گفت ای ابوبکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثیکه
از رسول خدا باو رسیده بود و حال آنکه در حیوة حضرت رسول ص او مالک و متصرف بود ابوبکر گفت این فیء همه مسلمانان
است اگر اقامت شهود بکند بر آنکه او را رسول خدا باو داده و مخصوص او کرده است باو میدهم والا او را در آن
حقی نیست حضرت امیر ع گفت ای ابوبکر آیا در حق ما حکم میکنی بخلاف حکم خدا در همه مسلمانان ابوبکر گفت نه حضرت فرمود
پس بگو اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک و متصرف باشند و بعد از آن من بیایم و دعوی کنم که از منست از
که گواه خواهی طلبید گفت از تو حضرت فرمود پس چرا در فدک از فاطمه گواه طلبیدی بر آنچه در دست او بود در حیوة
رسول خدا و بعد از آن مالک و متصرف بود و از مسلمانان گواه نطلبیدی چنانکه از من طلبیدی بر آن فرضی که کردم
ابوبکر ساکت شد عمر گفت این سخنان را بگذار و ما قوت احتجاج با تو نداریم اگر گواهان عدول بیاوری میدهیم والا تو را و
فاطمه را در آن حقی نیست حضرت فرمود ای ابوبکر قرآن خوانده گفت بلی فرمود خبر ده مرا از قول حق تعالی انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در حق ما نازل شده است یا در حق غیر ما ابوبکر گفت بلکه در حق شما نازل شده است
حضرت گفت پس اگر گواهان نزد تو گواهی دهند که العیاذ بالله فاطمه زنا کرده است چه خواهی کرد ابوبکر گفت بر او اقامه
حد میکنم چنانچه بر سایر مردم میکنم حضرت فرمود اگر چنین کنی نزد خدا از جمله کافران خواهی بود گفت چرا فرمود از برای
آنکه رد کرده شهادت خدا را از برای او بطهارت و قبول کرده شهادت مردم را چنانکه رد کردی حکم خدا را و حکم رسول او را
که فدک را بفاطمه داده اند و در تصرف او بود و قبول کردی شهادت اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول میکند که گواهی داد
که از پیغمبر میراث نمیماند و فدک را از او گرفتی که غنیمت مسلمانانست و بتحقیق که رسول خدا فرمود که گواه بر مدعیست
و قسم بر مدعی علیه تو رد کردی قول رسول خدا را و بر عکس کردی چون سخن باینجا رسید مردم گریستند و صداها بلند
شد و اکثر تصدیق سخن حضرت امیر ع کردند و حضرت بخانه برگشت و فاطمه ع بمسجد آمد و طواف کرد بقبر پدر بزرگوار خود و
شعری چند خواند از شکایت روزگار و جفای منافقان غدار که در و دیوار را بگریه آورد پس ابوبکر و عمر بخانه برگشتند و

ابوبکر عمر را طلبید و گفت دیدی امروز علی با ما چه کرد اگر باز مجلس دیگر چنین معارضه با ما میکند کار ما را برهم میزند
در این چه تدبیر بنظر تو میرسد عمر گفت رای درست آنکه امر کنیم بقتل او ابوبکر گفت این کار از کی می‌آید عمر گفت از خالد
بن ولید پس خالد را طلبیدند و گفتند میخواهیم ترا بامر عظیمی بداریم گفت بهرچه میخواهید بدارید اگرچه بر قتل علی
باشد گفتند ما نیز همین را میخواهیم خالد گفت در چه وقت او را بکشم ابوبکر گفت در وقت نماز در مسجد حاضر شو
و در پهلوی او بایست چون من سلام نماز را بگویم برخیز و گردنش را بزن گفت چنین باشد اسماء بنت عمیس که در آن
وقت زن ابوبکر بود و سابقا زن جعفر طیار و از شیعیان حیدر کرار بود این سخنان را شنید و نتوانست علانیه این
سخن را بحضرت برساند بجاریه خود گفت برو بخانه علی و فاطمه و سلام مرا بایشان برسان و در گذار این آیه را بخوان
که مؤمن آل فرعون بموسی پیغام کرد إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ یعنی اشراف قوم فرعون
مشورت میکنند در باب تو که ترا بکشند پس بیرون رو بدرستیکه من از برای تو از خیرخواهانم و اسماء گفت اگر
متفطن نشوند پس مکرر بخوان پس جاریه آمد و سلام رسانید و برگشت و این آیه را خواند حضرت امیر فرمود که خدا تو را
سلام برسان و بگو خدا نمیگذارد که اراده ایشان بعمل آید و بروایت دیگر فرمود که اگر ایشان مرا بکشند با ناکثان
و قاسطان و مارقان که جنگ خواهد کرد پس حضرت امیر برخواست و مهیای نماز شد و بمسجد آمد و پشت سر ابوبکر
ایستاد از برای تقیه و نماز خود را بتنهائی بعمل آورد و خالد لعین شمشیر بسته و در پهلویش ایستاده چون ابوبکر
بتشهد نشست از آن اراده پشیمان شد و از فتنه ترسید و شدت و سطوت و شجاعت آنحضرت را میدانست و پیوسته
فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواند و از ترس سلام نمیگفت تا آنکه گمان کردند مردم که در نماز سهو کرده است پس ملتفت
شد بسوی خالد و گفت یا خالد مکن آنچه من ترا بآن امر کرده بودم و بروایتی سه مرتبه این سخن را گفت و بعد از آن سلام نماز را
گفت حضرت گفت یا خالد چه بود آنچه ترا بآن امر کرده بود گفت مرا امر کرده بود که گردنت را بزنم حضرت فرمود آیا میکردی
گفت آری بخدا سوگند که اگر پیش از تسلیم مرا نهی نمیکرد هر آینه ترا میکشتم پس حضرت او را گرفت و بلند کرد و بر زمین زد عمر
گفت بخدای کعبه میکشد او را پس مردم جمع شدند و او را بصاحب قبر قسم دادند حضرت دست از آن لعین برداشت و
بگریبان عمر چسبید و گفت ای پسر صهاک اگر نه وصیت رسول خدا و تقدیر الهی بود هر آینه میدانستی که کدام یک
از ما و تو کم یاورتر و کم عددتریم و داخل خانه خود شد و بروایتی ابوبکر در نماز صبح بود و اندر تشهد تا سلول داد
و فکر میکرد که نزدیک شد که آفتاب طالع شود و بروایتی بود حضرت خالد را با انگشت سبابه و میانین گرفت و فشاری
داد و او نعره زد [illegible] نزدیک بود که جان پلیدش برآید و جامه اش را نجس کرد و دست و پا میزد و قدرت بر سخن گفتن نداشت
پس ابوبکر با عمر گفت این از مشورت شوم تو است من میدانستم این حالت را و خدا را شکر کن که متوجه ما نشد و هر که
نزدیک میرفت که خالد را از دست آن حضرت خلاص کند حضرت نگاه تندی باو میکرد که او از ترس برمیگشت پس ابوبکر عباس را طلبید
که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت رفت و قسم داد او را بقبر صاحب قبر و حسنین و مادر ایشان حضرت او را از دست
برداشت عباس پیشانی آنحضرت را بوسید و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فدک حضرت امیر
با ابوبکر نامه [illegible] نوشت شکایت و حجت و تهدید و وعید بسیار در آن درج نمود چون ابوبکر نامه را خواند
بسیار ترسید و خواست [illegible] و خلافت را بحضرت رد کند عمر گفت من از برای تو آب زلال خلافت را صاف کردم [illegible]
که میباشی [illegible] تو میخواهی [illegible] باشی چنانچه همیشه بودی و گردنهای گردنکشان عرب را برای تو ذلیل کرده ام و قدر
آنرا نمیدانی این علی بن ابی طالب است که بزرگان قریش را کشته است و سلسله ها را برانداخته است و من تدبیر
او را [illegible] میکنم و تو از تهدید او پروا مکن ابوبکر گفت ای عمر ترا بخدا سوگند میدهم که دست از این فسون تنها بردار
بخدا سوگند که اگر او اراده کشتن من و تو کند بدست چپ هر دو را میکشد بی آنکه دست راست حرکت دهد و ما را
از او نجات نداده است مگر سه خصلت اول آنکه تنها است و یاوری ندارد دویم آنکه رعایت وصیت رسول خدا ص
میکند که او را امر کرده است که شمشیر نکشد سیم آنکه جمیع قبایل عرب از او کینها در دل دارند اگر تنها نبود الحال

خلافت با و برگشته بود تا فراموش کردی روز احد را که هر دو ما گریختیم و او تنها با شمشیر کشید و علی از آن و شجاعان ایشان را
نجات داد الا اینکه احتمال قریب است که خالد را نبود و تنها او متعرض ما نشود متعرض او مشو موافق او بلکه اگر چه اکثر سنیان
خواسته اند که امر ابو بکر و عمر را بقتل امیر المؤمنین انکار کنند و صحیح ایشان در اکثر کتب خود روایت نکرده اند اما حرف زدن
ابو بکر را در نماز پیش از سلام و خطاب بخالد نقل کرده اند و این قرینه واضح است بر صدق روایات شیعه در این
چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده است که از استاد خود ابو جعفر نقیب پرسیدم که آیا حق است قصه خالد و امر ابو بکر و عمر
او را بقتل علی ع ابو جعفر گفت گروهی از سادات علوی این را روایت کرده اند از انصار و روایت کرده اند که مردی آمد نزد
زفر بن هذیل شاگرد ابو حنیفه و از او سؤال کرد از آنچه ابو حنیفه میگوید جایز است بیرون آمدن از نماز بغیر سلام مانند
سخن گفتن و فعل کثیر و حدث و فرمود جایز است چنانچه ابو بکر در تشهد گفت آنچه گفت آن مرد گفت چه بود آنچه ابو بکر گفت
زفر گفت بر تو نیست که از او سؤال کنی او مکرر پرسید زفر گفت بیرون کنید این مرد را که از اصحاب ابو الخطاب خواهد بود
ابن ابی الحدید از نقیب پرسید که تو چه میگوئی او تقیه کرد و گفت من بعید میدانم اما امامیه روایت کرده اند و فضل بن
شاذان در کتاب ایضاح این قصه را بنحویکه مذکور شد از سفیان ابن عیینه و حسن بن صالح بن حی و ابو بکر بن عیاش
و شریک بن عبد الله و جمعی دیگر از فقهاء عامه روایت کرده است و گفته از سفیان و ابن حی و وکیع پرسیدند که
چه میگوئید در اینکه ابو بکر کرد همه گفتند بدی بود اما تمام نکرد و جمعی دیگر از اهل مدینه گفتند که ضرور نبود که اگر
از برای صلاح امت که متفرق نشوند مردم را بکشند چون علی مردم را از بیعت ابو بکر منع میکرد و هم امر بقتل او نمود و بعضی
هم از روی شناعت این عمل روایت نکرده اند اما اصل قصه ابو بکر را با خالد که چون سلام دهم فلان کار بکن و پشیمان
شدن پیش از سلام گفتن یا خالد مکن آنچه را که گفته بودم حکایت نموده اند و همین فعل دلیل جواز حرف زدن پیش
از سلام کرده اند بعد از آن نقل کرده است که کسی از ابو یوسف قاضی بغداد شاگرد ابو حنیفه پرسید چه بود آنچه ابو بکر
بخالد گفته بود یا ابو یوسف جواب نگفت و گفت خاموش باش تو را با این چه کار است و الله که اگر علی راضی به بیعت ابو بکر و
مطیع او بود و او و اصحابش همه شهادت میدهند که رسول خدا فرمود که علی از اهل جنت است پس جوری در ترود
از این بیشتر میباشد که با این حال امر بقتل او کنند و اگر علی به بیعت راضی نبود این عین مذهب شیعه است که ابو بکر جبر
علی تقدم کرد فالحاصل کلام فضل بود از وجوه باطله که آن استقباح برای او عذر گفته اند و از اخفای بسیاری جماعت علمه سخن
گفتن و اعلم قطعی بهم میرسد که سبب این چنین امر شنیعی بوده است که از خوف فضیحت اظهار آن نمیتوانستند کرد و
کدام مسلمان تجویز این میتواند کرد که کسی که امر بقتل چنین بزرگواری نماید قابلیت خلافت و امامت دارد الا لعنة
الله علی الظالمین و اما احادیثی که از طرق عامه در غصب فدک وارد شده از آنجمله خطبه مشهوره حضرت فاطمه علیها السلام است
که اصل خطبه شهادت و حقیت او میدهد و این قسم سخن از غیر ائمه انام که معصوم و منبع الهام اند از دیگری صادر نمیتواند شد
و ابن ابی الحدید که از اعاظم علماء عامه است در شرح نهج البلاغه در شرح نامه که حضرت امیر بعثمان بن حنیف
نوشته **فصل اول** در آنچه وارد شده است از اخبار و سیر که از دفترهای اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنم نه از
کتب شیعه و راویان ایشان و جمیع آنچه ایراد میکنم در این فصل از کتاب سقیفه ابو بکر احمد بن عبد الرحمن جوهری است
و ابو بکر جوهری مرد عالم محدث کثیر الادب ثقه و صاحب ورعی است که ثنا کرده اند محدثان بر او و روایت کرده اند
از او مصنفات او و غیر مصنفات او و او بسند خود این خطبه را روایت کرده است از زینب دختر امیر المؤمنین ع و از امام
محمد باقر ع و از عبد الله بن حسن و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب جوهری روایت کرده است و مسعودی در کتاب مروج
الذهب که معتبرترین تواریخ است اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی در شافی بسندهای عامه از عایشه روایت
کرده است و سید ابن طاوس از طرق عامه روایت کرده است و سید احمد بن ابی طاهر در کتاب بلاغات النساء بچند
سند روایت کرده است و ابن اثیر در نهایت اکثر الفاظش را روایت کرده است و خطبه با این شهرت را کسی انکار نمیتواند کرد
و خطبه بسیار طولانی است و قریب بدو جزو است و این رساله گنجایش ذکر همه ندارد و فقره چند از آن معلوق با احتجاج

فدک است

فدک است براد میثما بم روایت کرده اند که چون ابوبکر عزم کرد بر انکه منع کند فدک را از فاطمه و این خبر بحضرت فاطمه رسید
مقنعهٔ مطهره را بر سر بست وچادر عصمت را در بر کرد و روانه شد با گروهی از خدمتکاران و زنان خویشان خود و چادرش
بر پایش می پیچید از حیا و رفتارش را از رفتار حضرت رسالت هیچ فرقی نمیتوانست کرد تا در مسجد نزد ابوبکر لعین امد
وا و در میان گروهی از مهاجران و انصار نشسته بود پس پردهٔ سفیدی در پیش روی مبارکش کشیدند و در پس آن پرده
نشست و نالهٔ جانسوزی کشید که خروش از مردم برخواست و صدای گریه و زاری بلند شد پس لحظهٔ صبر فرمود که
صداها فرو نشست و شروع کرد بخطبهٔ غراء و حمد و ثنای الهی کرد بنحوی که همگی حیران شدند پس درود بر حضرت
رسالت پناهی فرستاد و حقوق نعمتهای انحضرت را بر مردم شمرد تا انکه گفت پس حق تعالی روح مقدس او را قبض
کرد از روی رافت و رحمت و رغبت که در راحت اخرت را از برای او پسندید و از تعب دنیا او را راحت بخشید
و او را محفوف کردانید بملائکهٔ ابرار و خوشنودی پروردکار غفار و مجاورت خداوند جبار صلوات فرستد خدا
بر پدرم که پیغمبر او و امین او بود بر وحی او و برگزیدهٔ او بود از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد پس
خطاب نمود باهل مجلس و فرمود که شما ای بندکان خدا محل اوامر و نواهی خدا ئید و حاملان دین و وحی او ئید که بر شما
خوانده شد و خدا شما را امین کردانیده است که خود بدین خدا عمل کنید و بدیکران برسانید و خود را چنین میدانید
و خدا را عهدی در میان شما هست که قران مجید است و بقیهٔ از پیغمبر خود در میان شما کذاشته است که اهل بیت
او یند پس فضایل قران را بابلغ وجوه ذکر کرد و علل اوامر و نواهی حق تعالی را بیان کرد پس از خدا بترسید و اطاعت
کنید خدا را در انچه شما را بان امر کرده است یا نهی از ان فرموده است پس بدرستیکه نمیترسند از خدا مگر علماء پس
کفت ایها الناس بدانید که منم فاطمه و پدرم محمد است انچه میکویم و انچه میکنم در ان تجاوز از حد و عدول از حق نمینمایم
پس این ایه را خواند لقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی بتحقیق که رسولی مبعوث شد بر شما از قوم شما که دشوار بود بر
اغوایت شما و حریص بود بر هدایت شما بمومنان مهربان و رحیم بود اکر نسب او را یاد اورید پدر منست نه پدر شما
و من دختر اویم نه زنان شما و برادر او پسر عم منست نه مردان شما و چه نیکو بزرکواریست که این نسبتها را با او دادم پس
رسالت خدا را بشما رسانید و نبوت خود را ظاهر کردانید و با مشرکان طریق معارضه مسلوک داشت و شمشیر در
میان قبایل ایشان کذاشت و بتهای ایشانرا درهم شکست و سرهای سرکردهای ایشانرا بتیغ بیدریغ شکافت و
راه حجت را بر ایشان بست بحکمت و موعظهٔ نیکو و جمعیتهای ایشانرا پریشان و شجاعان ایشانرا کریزان کردانید
تا صبح صادق دین از ظلمت شب کفر و ضلالت ساطع کردید و چهرهٔ زیبای حق از پردهٔ جهالت رخ نمود و اهل دین
مسند هدایت نشستند و اعوان شیاطین و راه زنان دین لال کشتند و اراذل اهل نفاق هلاک شدند و عقدهای
کفر و شقاق کشوده شد و کلمهٔ اخلاص تمام و دین اسلام عام کردید و شما بسبب کفر و شرک بر کنار کودال جهنم بودید
و خوار و ذلیل اهل عالم بودید هر کس بر شما طمع استیلا داشت و پای توقع بر سر تکبر شما میکذاشت و هلاکت و
استیصال شما را اسان تر از اب خوردن و اتش ربودن میپنداشت اب متعفن ممزوج ببول و سرکین شتر را میخوردید و
پوست و برک درخت را قوت میکردید و با نهایت مذلت و خواری بسر میبردید و میترسیدید که دشمنان از دور شما را
بربایند پس حق تعالی شما را از این مهالک و مذلتها ببرکت محمد نجات داد بعد از انکه ازارها کشیدید و بلاهای کوچک
و بزرک مبتلا کردید و بعد از انکه کرفتار شجاعان و کرکان و دزدان اعراب و سرکشان اهل کتاب شد و هر بار که اتش
حربی افروختند حق تعالی اتش ایشانرا باب لطف خود فرو نشانید و هر مرتبه که شاخی از شیطان ظاهر شد یا فتنهٔ عظیمی
از مشرکان دهن کشود برادرش علی را در کام ایشان انداخت و از جنک رو نکردانید تا فرق جرات ایشانرا پامال قدم
شجاعت خود کردانید و سرهای ایشانرا در زیر پاهای خود دید و اتش فتنهٔ ایشانرا باب تیغ بیدریغ خود فرو نشانید
خود را بتعب میانداخت در اعلاء دین حق تعالی و اهتمام مینمود در امر خدا و نزدیک بود برسول خدا و از او جدا نمیشد
در هیچ حال و سید اولیای خدا بود دامن برزده بود در طاعت خدا و خیرخواه خلق بود و خود بمشقت می افکند و شما در

تحصیل رضای خدا و در این حال شما در رفاهیت عیش ایمن بودید و در مهد امنی متنعم بودید و از برای ما منتظر بلاها
و فتنه‌ها بودید و توقع اخبار موحشه مینمودید و چون جنگی رو میداد پهلو تهی میکردید و در هنگام قتال پشت بدشمن
داده میگریختید چون حق تعالی از برای پیغمبر خود خانهٔ پیغمبران خود را اختیار کرد و او را بدار امکان برد [illegible]
ظاهر شد در سینه‌های شما خار کفر و شقاق و هویدا گردید در شما آثار معصیت و نفاق و کهنه شد جامهٔ دین و بسخن
در آمدند گمراهان که از ترس شمشیر دهان بسته بودند و پیدا شدند گمنامی چند که از همه کس ذلیل تر بودند و شتر اهل
باطل بطلان بصدا آمد و بجولان در آمد در عرصه‌های شما و شیطان سر خود را از آنجا که فرو برده بود بلند کرد و شما را
صدا زد دید که همه استجابت او کردید و چشم بر عزت دنیا دوخته اید و گفت برخیزید سبکبار برخواستید و شما را بغضب
آورد بر اهل حق دید که غضبناک پس بر شتر دیگری داغ ملکیت گذاشتید یعنی خلافت که حق دیگری بود نام خود
کردید و حق دیگری را بجانه خود بردید و هنوز از عهد پیغمبر شما قدری نرفته بود و جراحت مصیبت او مندمل نشده بود
و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده بودید و بهانه کردید که از فتنه ترسیدیم و در عین فتنه افتادید و جهنم محیط است به
کافران هیهات چه دور است از شما و چگونه از شما درست میشود امر ملت و شیطان شما را بکدام جانب
میبرد و حال آنکه کتاب خدا در میان شما است و امور آن ظاهر است و احکام آن واضح است و نشانهای آن پیدا است
و اوامر و نواهی آن لایح و هویدا است انداخته اید آنرا بر پشت سر خود آیا رغبت بقرآن ندارید یا حاکمی بغیر آن میخواهید بد
بدلیست برای ظالمان حکمی که مخالف آن باشد و حق تعالی میفرماید که هر که طلب کند غیر اسلام دینی را پس از او قبول کرده
نمیشود و او در آخرت از زیانکاران است پس اندکی صبر کردید که خلافت باطل خود را بزور محکم کردید آنگاه شروع کردید
در افروختن آتش فتنه‌ها و پیدا کردن بدعتها و هر صدائی که از شیطان گمراه کننده در میان شما بلند شد اجابت کردید
و انوار دین مبین جلی را فرو نشانیدید و سنتهای پیغمبر برگزیده را محو کردید و در پردهٔ مکر و حیله میخواهید که آثار دین را
محو کنید و آهسته آهسته میخواهید در لباس دین داری انوار شریعت را پنهان کنید و کینهای رسول را در اهل بیت او
تدارک کنید و ما صبر میکنیم بر ضربهای شما مانند کسی که بکارد و نیزه او را پاره پاره کنند و چاره نداشته باشد و از جمله
آنها آنست که گمان میکنید که از پدر خود میراث نمیبرم پس آیه را خواند که مضمونش اینست که آیا حکم جاهلیت را طلب
میکنید و کیست نیکوتر از خدا در حکم کردن از برای گروهی که صاحب یقین اند آیا نمیدانید حقیقت را بلکه دانسته پنهان
میکنید و بر شما ظاهر است حق من مانند آفتاب تابان ای گروه مهاجران آیا بر من غلبه کنند در میراث پدر خود و تمامعارف
کینه ای پسر ابو قحافه آیا در کتاب خدا است که تو از پدر خود میراث ببری و من از پدرم میراث نبرم لقد جئت شیئا فریا
عجب افترائی بر خدا بسته اید آیا عمدا ترک میکنید عمل کردن بکتاب خدا را و پس پشت خود می اندازید زیرا که میفرماید
وَوَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ یعنی میراث برد سلیمان از داود و در قصهٔ یحیی بن زکریا گفته است رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً یَرِثُنِی وَیَرِثُ
مِنْ آلِ یَعْقُوبَ یعنی پروردگارا مرا ببخش ولیئی که میراث برد از من و از آل یعقوب و فرموده است وَاُولُوا الْاَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلی
بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللهِ یعنی خویشان رحمی بعضی اولی اند ببعضی در کتاب خدا پس حضرت آیات میراث را که حق تعالی از برای جمیع
مسلمانان بیان فرموده خواند پس گفت میگوئید بهره و میراثی نیست از پدرم و میان من و پدرم رحم و خویشی نیست آیا
مخصوص کرده است خدا شما را با آیات میراث و من و پدرم را از آنها بیرون کرده است یا میگوئید که من و پدرم از اهل
یک ملت نیستیم و باین سبب من از او میراث نمیبرم یا شما داناترید بعام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمم پس چون فاطمه دید
که از آن منافقان صدائی بر نیامد خطاب کرد با ابوبکر که بگیر فدک را امروز مهار زده و مهیا تا در روز حشر ترا ملاقات
کند و در مقام حساب از تو سؤال کند پس نیکو حکم کننده ایست خدا و طلب کنندهٔ حق محمد است و وعده گاه قیامت است و در
قیامت زیانکار خواهید شد و ندامت فایده نخواهد بخشید و هر چیزی را قرارگاهی هست و بعد از این خواهید دانست که
کیست آنکه می آید بسوی او عذابی خوار کننده و حلول میکند بر او عذاب ابدی پس خطاب بانصار نمود و گفت ای گروه جوانان
که خود را یاور ملت میدانید این چه سستی است که در گرفتن حق من میکنید و این چه تغافل است در ستمی که در حق من میرود

میشنایید آیا پدر من که رسول خدا است نگفت که باید حرمت هر کس را در فرزندانش رعایت کنند خوش زود راضی و بی‌اعتنا
شدید و دست از حمایت ملت پیغمبر خود برداشتید و حال آنکه طاقت آنچه من از شما طلب میکنم دارید و قوت بر یاری
من در شما هست و اگر میگویید که محمد فوت شد این مصیبتی بود که اثر آن در آسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شد
و ستاره‌ها بسبب آن تیره گردید و حرمتها ضایع شد و از آن عظیم‌تر مصیبتی نمیباشد اما این سبب آن نمیشود که شما از دین
برگردید حق تعالی میفرماید و نیست محمد مگر رسولی که گذشته است پیش از او رسولان آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما
از دین بر خواهید گشت و هر که از دین برگردد بخدا هیچ ضرر نمیرساند و بزودی خواهد داد حق تعالی جزاء شکر کنندگان را
ای فرزندان قبیله آیا بستم میراث پدر مرا از من بگیرند و شما ببینید و بشنوید و مجتمع باشید و عدد بسیار و اسلحه و کارزار
و قوت و شوکت داشته باشید و شما را بنصرت خود دعوت کنم اجابت نمایید و ناله مرا بشنوید و فریاد رسی نکنید و حال
آنکه شما موصوف بودید بشجاعت و مردانگی و معروف بودید بصلاح و فرزانگی با قبایل عرب مقاتلها کردید و در معرکه‌ها
تعبها کشیدید بهر امری که میگوییم اطاعت میکردید و قدم از قدم ما بر نمیداشتید تا آنکه حق تعالی ببرکت ما آسیای
اسلام را بگردش آورد و خیرات ایام جاری شد و آتش کفر فرو نشست و نظام دین محکم شد اکنون چرا حیران شده اید
و از بیان و مشرک شده اید بعد از ایمان پس این آیه را خواند که مضمونش اینست که آیا مقاتله نمیکنید با گروهی که نکث عهد
کردند و از دین برگشتند و خواستند که رسول را بیرون کنند و ایشان در اول حال ابتداء قتال با شما کردند آیا میترسید
از ایشان پس خدا سزاوارتر است با آنکه از او بترسید اگر ایمان دارید بدرستیکه این سخنان در آن منافقان اثری نکرد فرمود
که می‌بینم که بجانب تنعم و راحت میل کرده اید و کسی را که احق است بخلافت دور کرده اید و از شدت برفاهیت مایل
گردیده اید و آنچه از علم دین در گلوی شما کرده بودند از دهان بیرون افکندید پس اگر کافر شوید شما و هر که در
زمین است خدا بی نیاز است از عالمیان و میدانستم که غدر و مکر خواهید نمود و مرا یاری نخواهید کرد و لیکن دردها
و المها در سینه من جمع شده بود اظهار کردم و خواستم حجت را بر شما تمام کنم که در قیامت عذری نداشته باشید پس
بگیرید و بسپرید حق مرا با عار ابدی و غضب خدا و عقاب روز جزا خدا می بیند و میداند آنچه میکنید و بزودی خواهند دانست
آنها که ستم کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود و من دختر آن کسم که انذار می‌نمود شما را از عذاب شدید پس بکنید
آنچه میخواهید ما میکنیم آنچه حق میدانیم شما منتظر باشید و ما انتظار میکشیم روزی را که حق و باطل ظاهر شود پس ابوبکر
گفت ای دختر رسول خدا پدر تو نسبت بمؤمنان مشفق و کریم و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم
بود و اگر نسبت میدهیم پدر تو است نه زنان دیگر و برادر شوهر تست نه دوستان دیگر و او را اختیار کرد بر همه خویشان
و او یاری او نمود در هر امر عظیمی دوست نمیدارد شما را مگر هر سعادتمندی و دشمن نمیدارد شما را مگر هر بدبختی پس
شما عترت پاکیزه رسولید و نیکان و برگزیدگان و راه نمایان ما بسوی خیر و سعادت و جنت و توئی برگزیده زنان
و دختر بهترین پیغمبران راست گوئی در گفتار خود سبقت داری بر همه بسبب وفور عقل خود و کسی ترا از حق خود
بر نمیگرداند بخدا سوگند که من از رای رسول خدا تجاوز نکرده ام و آنچه کرده ام باذن او کرده ام و خدا را گواه میگیرم
که شنیده ام از رسول خدا که گفت ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه عقار و نیست میراث ما
مگر کتابها و حکمت و علم پیغمبری و آنچه طعمه ما است ولی امر خلافت بعد از ما در آن حکم میکند بحکم خود و من چنان حکم
کردم که آنچه تو از ما طلب میکنی صرف اسبان و اسلحه شود که مسلمانان با کفار قتال کنند و اینرا باتفاق مسلمانان کرده ام
و در این امر منفرد و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو مضایقه ندارم آنچه خواهی بگیر تو سیده امت پدر خودی
و شجره طیبه از برای فرزندان خود انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است در مال من اما در اموال مسلمانان
مخالفت گفته پدر تو نمیتوانم کرد حضرت فاطمه فرمود سبحان الله هرگز پدر من مخالف احکام کتاب خدا نکرد و پیوسته
پیروی آیات و سور قرآنی می‌نمود آیا با مکری که میکنید افترا بر پدر من می‌بندید و این حیله بعد از وفات او شبیه است
بآن مکرها که در هلاکت او کردید در ایام حیوة او و اینک کتاب خدا حاکم عادلیست میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان

در قرآن

در قرآن مذکور است وقسمت مواریث درمیان ذکور واناث در کتاب الهی صریح است بلکه نفسهای شما زینت داده است
برای شما امری را پس صبر میکنم صبر نیکو واز خدا یاری میطلبم بر آنچه وصف میکنید پس ابو بکر گفت راست گفته و رسول
خدا راست گفته و تو که دختر اوئی راست میگوئی تو معدن حکمتی وموطن هدایت ورحمتی ورکن دینی وعین حجتی
بعید نمیدانم صدق گفتار تورا وانکار نمیکنم خطاب تورا واین مسلمانان درمیان من وتو حاضرند ایشان بگردن من انداختند
خلافت را وباتفاق ایشان گرفتم آنچه را گرفتم از برای خود نگرفتم وایشان گواه منند پس حضرت فاطمه بار دیگر
بمردم خطاب کرد که ای گروه مردم که بسوی قول باطل بسرعت میروید واز کردار قبیح چشم میپوشید آیا تدبر نمیکنید
در قرآن یا بر دلها قفلها زده شده است نه چنین نیست بلکه بدیهای اعمال شما راه حق را از دلهای شما بسته است
وگوشهای وچشمهای شما را گرفته است وبد تاویلی کرده اید وبد ترین اموری راه نمائی نموده اید وضلالت را بعوض
هدایت اختیار نموده اید وبزودی بارش گران وعاقبتش را قرین خسران خواهید یافت ووقتیکه پرده از پیش
دیدها گشوده شود وعذابها که درمکمن غیب است نزد شما هویدا گردد وظاهر شود از برای شما از پروردگار آنچه گمان
نداشته باشید در آن وقت زیانکار میشوند اهل بطالت وضلالت پس بجانب مرقد منور حضرت رسالت رو کرد وابیات
وشعری چند از روی درد خواند که مضمون آنها اینست بعد از رفتن تو فتنه وآشوب بسیار بهم رسید که اگر تو میبودی آنها
روی نمینمود مائی تو گلستانیم بی باران سرو وبرگ همه پژمرده از سموم جفای بدکاران گواه حال ما باش ودلهای ما را
بخار تغافل مخراش واهل هر پیغمبری را نزد امت قرب ومنزلتی بود بغیر از ما ظاهر کردند مردانی چند کینهای سینهای خود را
چون رفتی ودرخاک پنهان شدی روها ترش کردند برما گروهی وسبک شمردند حق ما را چون تو را نه دیدند وزمین را
بر ما تنگ کردند وبودی ماه تابان ونور درخشان که باو روشنی یافتیم بر تو نازل میشد از جانب پروردگار عزت کتابها و
جبرئیل با آیات قرآن مونس ما بود پس تو ناپیدا شدی وجمیع خیرات پنهان شد کاش پیش از تو مرا اجل در می یافت چون
رفتی تو جمال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم ببلائی چند که هیچ اندوه ناکی از خلایق مبتلا نشده بود
نه از عجم ونه از عرب پس حضرت فاطمه بجانب خانه برگردید وحضرت امیر انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف
قرار گرفت از روی مصلحت خطابهای شجاعانه درشت با سید اوصیا نمود که مانند جنین در رحم پرده نشین شده و
مثل خائنان در خانه گریخته وبعد از آنکه شجاعان دهر را بر خاک هلاک افکندی مغلوب این نامردان گردیده این است
پسر ابو قحافه بظلم وجبر بخشیده پدرم را ومعیشت فرزندانم را از من میگیرد وباواز بلند با من مخاصمه ولجاج میکند
وانصار مرا یاری نمیکنند ومهاجران خود را بکنار کشیده اند وسایر مردم دیدها پوشیده اند نه دافعی دارم ونه
مانعی ونه یاوری ونه شافعی خشمناک بیرون رفتم وغمناک برگشتم خود را ذلیل کردی در روزیکه دست از صولت
خود برداشتی گرگان میدرند ومیبرند وتو از جای خود حرکت نمیکنی کاش پیش از این مذلت وخواری مرده بودم
وای بر من درهر صبحی وشامی محل اعتماد من مرد وبازوی من سست شد شکایت من بسوی پدرم است وشکایتم
بسوی پروردگار من است خداوندا حول وقوت تو از همه بیشتر است وعذاب ونکال تو از همه شدید تر است پس حضرت
امیر فرمود ویل وعذاب بر تو نیست بر دشمن تو است صبر کن وآتش خون خود را فرو نشان ای دختر برگزیده عالمیان وای
باقی مانده ذریه پیغمبری من سستی در امر دین خود نکردم وآنچه از جانب خدا مامور بودم بعمل آوردم وآنچه مقدور بود
از طلب حق خود در آن تقصیر نکردم روزی تو واولاد تو را خدا ضامن است وآنکه کفیل امر تست مامون است وآنچه خدا
مهیا کرده است در آخرت بهتر است از آنچه اشقیا از تو قطع کرده اند پس اجر از خدا طلب نما وصبر کن حضرت فاطمه گفت
خدا بس است مرا ونیکو وکیلی است از برای من وساکت شد مؤلف گوید که در این مقام تحقیق بعضی از امور ضرور است اول
دفع شبهه چند که ممکن است در خاطرها خطور کند اگر کسی گوید که اعتراض حضرت فاطمه با حضرت امیر با وجود عصمت
هر دو چه صورت دارد جواب گوئیم که این معارضه محمول بر مصلحت است از برای آنکه مردم بدانند که حضرت امیر ترک خلافت
برضای خود نکرده وبغصب فدک راضی نبوده ودر قرآن بسیاری از معاتبات با حضرت رسول شده وغرض تهدید

وتادیب

کاذب دیگر است و از این قبیل است آنچه از حضرت موسی صادر شد در وقتیکه بسوی قوم برگشت و ایشان عبادت
گوساله کرده بودند از انداختن الواح و سر و ریش هرون را گرفتن و پیش کشیدن با انکه میدانست که هرون تقصیر ندارد
تا انکه بر قوم ظاهر شود شناعت عمل ایشان و مانند عتابی که حق تعالی با حضرت عیسی خواهد کرد که آیا تو گفتی بمردم
که مرا و مادر مرا دو خدا بدانید با انکه میداند که او نگفته است و مثل این بسیار است و اگر گویند که این مبالغه حضرت
فاطمه در دعوای فدک و در مجامع حاضر شدن و خطبه خواندن منافات با تقدس و تنزه و زهد در دنیا و کمال معرفت
انحضرت دارد جواب میتوان گفت اول انکه حق مخصوص انحضرت نبود که از سر ایشان بگذرد و با ایشان بگذارد بلکه
ائمه اعلام و اولاد کرام انحضرت تا روز قیامت در ان شریک بودند و مساهله در این امر موجب تضییع حقوق انها
میشد و بر انحضرت واجب بود که بقدر قوه در عدم تضییع حقوق ایشان سعی نماید دوم انکه غرض انحضرت محض
استرداد فدک نبود بلکه عمده غرض اظهار کفر و نفاق اعدای دین مبین بود که مردم ایشان را بشناسند و بتسویلات
ایشان فریب نخورند و بر حاضران حجت تمام شود و بر غایبان تا روز قیامت برای شیعیان حجت بوده باشد چنانچه
حضرت در اخر خطبه اشعار باین فرمود که با انکه میدانستم که شما یاری نخواهید کرد گفتم انچه گفتم برای انکه حجت را
تمام کنم و همچنین منازعه حضرت امیر با ان منقلبان در باب خلافت و در مدت عمر شریف خود تظلم و اظهار
شکایت کردن چنانکه گذشت نه از جهت محبت دنیا و حب جاه و ریاست بود بلکه اظهار ظلم و ارتداد ان جماعت
بود تا حجت بر غافلان تمام شود و تتمه بیان کفر ابوبکر و عمر از اخباری که در این واقعه ها وارد شده است بچند وجه
میتوان تقریر کرد اول انکه از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه و حضرت امیر این دو منافق را ظالم و غاصب
و عاصی میدانسته اند در این واقعه و انها نیز این دو بزرگوار را کاذب و مدعی خلاف حق و عاق امام میدانسته اند
یکی از این دو فرقه باید محق باشند با انکه مخالفان در صحاح خود روایت کرده اند بطرق بسیار که هرکه از اطاعت امام
بیرون رود و مفارقت جماعت کند و بمیرد بمرگ جاهلیت مرده است و ایضا روایت کرده اند که هر که بقدر یک شبری
از طاعت سلطان بدر رود بمرگ جاهلیت میمیرد و هر که بمیرد و در گردنش بیعت امامی نباشد بمرگ جاهلیت
مرده است و معلوم است که حضرت فاطمه از ابوبکر راضی نشد و او را بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت
پس هر که امامت ابوبکر را قائل باشد باید که قائل شود که سیده نساء عالمیان و کسیکه خدا او را از هر رجسی پاک
گردانیده بمرگ جاهلیت و کفر و ضلالت از دنیا رفته است و هیچ ملحدی و زندیقی باین قول قائل نمیتواند شد
و در جامع الاصول از صحیح مسلم و صحیح ابی داود روایت کرده است که حضرت فاطمه سؤال کرد از ابوبکر که قسمت کند
از برای او میراثش را از انچه از رسول خدا مانده است و از انچه خدا باو برگردانیده است از انفال پس ابوبکر گفت رسول
خدا گفت ما میراث نمیدهیم انچه از ما میماند صدقه است پس فاطمه در غضب شد و از او هجرت کرد و پیوسته چنین
بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول خدا شش ماه زندگانی کرد الا چند شب و فاطمه سؤال میکرد نصیب خود را از انچه
خدا بحضرت رسول داده بود از خیبر و فدک و از صدقه رسول در مدینه ابوبکر قبول نکرد و نداد و عمر نیز چنین کرد
اما عمر صدقه مدینه را بعلی و عباس داد و خیبر و فدک را نگاه داشت و نداد بایشان و در صحیح بخاری بعضی از
این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه روایت کرده است که چون ابوبکر فدک را از فاطمه گرفت
و او را جواب ساخت فاطمه گفت بخدا سوگند که هرگز با تو سخن نخواهم گفت ابوبکر گفت که والله که هرگز از تو دوری
نخواهم کرد فاطمه گفت والله نزد خدا بر تو نفرین خواهم کرد ابوبکر گفت بخدا سوگند که از برای تو دعا خواهم کرد و چون
هنگام وفات حضرت فاطمه شد وصیت کرد که ابوبکر بر او نماز نکند و در شب او را دفن کردند و عباس بر او نماز
کرد و میان وفات او و وفات پدرش هفتاد و دو شب بود و در صحاح ایشان مذکور است که حضرت امیر و احدی از
بنی هاشم در حیات فاطمه با ابوبکر بیعت نکردند پس باید که یا خلافت ابوبکر باطل و در اخذ فدک غاصب و در روایت
حدیث از حضرت رسول کاذب باشد یا حضرت امیر با عصمت و طهارت و جدا نبودن از حق عاصی و ظالم و عاق

امام خود باشد و ایضاً عداوت امیرالمؤمنین علامت کفر و نفاق است و کدام عداوت شدیدتر میباشد از اینکه در
این واقعه و غیر آن نسبت بآن جناب کردند حتی آنکه ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه جوهری روایت کرده است که چون
ابوبکر خطبه فاطمه را شنید در باب فدک بر منبر رفت و گفت ایها الناس این چه گوش دادن است بهر سخنی این آرزوها
چرا در عهد رسول خدا نبود این قصه از باب روباهیست که گواهش دم او بود و او ملازم جمیع فتنهاست می
خواهد فتنه پیر شده را جوان کند استعانت میجوید از ضعیفان و یاری میخواهد از زنان مانند ام طحال که دوست
ترین اهل او بسوی او زن زناکار بود و اگر خواهم میتوانم گفت و اگر بگویم ظاهر خواهم کرد تا مرا بحال خود گذارند
ساکنم پس گفت ای گروه انصار بمن رسیده است سخنان سفیهان شما و من دست و زبان نمیکشایم تا کسی مستحق
آن نشود چون حضرت فاطمه این سخنان را شنید بخانه برگشت ابن ابی الحدید گفته است که من بنقیب استاد خود گفتم
که ابوبکر این کنایها را با کی داشت نقیب گفت کنایه نیست صریح است و مرادش علی بن ابی طالب است من تعجب
کردم و گفتم این قسم سخنان را با او داشت گفت بلی پادشاه بود هرچه میخواست میگفت و میکرد و چون دید که انصار
از جا برآمدند ترسید که ایشان اغاثت حضرت امیر نمایند بتهدید ایشان را ساکت و ساکن گردانید و نقیب گفت
که ام طحال زن زناکاری بود در جاهلیت و بزنای او مثل میزدند مؤلف گوید ایطالب حق در این خبر تامل کن و انصاف
بده که کسی که نسبت بسید اوصیا و پسر عم و برادر رسول خدا و صاحب آن مناقب و فضایل که دوست و دشمن روایت
کرده اند و نسبت بدختر رسول خدا و سیده نساء عالمیان این قسم سخنان گوید اهلیت خلافت دارد یا از اسلام بهره
میدارد دویم آنکه تکذیب حضرت فاطمه نمودن با ثبوت عصمت آنحضرت متضمن رد قول خدا و رسول است چنانچه
در تحقیق آیه تطهیر دانستی و ایضاً از طرق عامه و خاصه متواتر است که رسول خدا فرمود فاطمه پاره تن من است پس هر که
او را بغضب آورد مرا بغضب آورده است و مرا آزار کرده است هر که او را آزار دهد چنانکه گذشت و این دلیل عصمت
آنحضرت است زیرا که اگر معصیت از او صادر تواند شد ایذاء او بلکه اقامت حد و تعزیر بر او لازم خواهد بود و رضای
او در آن معصیت موجب رضای خدا و رسول نخواهد بود و اگر گویند مراد اینست که آزار کردن از روی ستم و ظلم ایذاء
حضرت رسول است و خوشحال کردن او در طاعت مستلزم خوشحالی حضرت رسول است جواب گوییم که تخصیص خلاف اصل است
و حدیث عام است و ایضاً اگر این مراد باشد فرقی میان آنحضرت و سایر مسلمانان نخواهد بود و در این کلام مدحی و
تشریفی برای آنحضرت نخواهد بود و باتفاق این کلام در مقام مدح و اختصاص وارد شده است و ایضاً تفریع این بر پاره
تن آنحضرت بودن بیفایده خواهد بود زیرا که دیگران نیز در این امر با او شریک اند و ایضاً احادیثی که در صحاح ایشان وارد
شده است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهلبیت اگر متابعت کنید آنها را گمراه نمیشوید و
در مشکوة و غیر آن از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که مثل اهلبیت من مثل کشتی نوح است هر که در آن
سوار شد نجات یافت و هر که تخلف نمود از آن هلاک شد و گذشت احادیث بسیار از صحاح ایشان که علی و فاطمه و
حسنین از اهلبیت آنحضرت اند و هر گاه متابعت ایشان موجب نجات و مخالفت ایشان سبب هلاک باشد پس باید
گفتار ایشان حق و کردار ایشان متبع باشد و از جمیع گناهان قولاً و فعلاً معصوم بوده باشند و مخالف ایشان هالک
و ضال و گمراه و ملعون بوده باشد سیم آنچه ابوبکر دعوی کرد که پیغمبر را میراث نمیباشد محض کذب و افترا بود
بچند جهة اول آنکه مخالف آیات کریمه است در میراث بردن حضرت یحیی از زکریا و اگر گویند مراد میراث علم و پیغمبریست
جواب گوییم که این باطل است بچند وجه اول آنکه بحسب لغت و عرف میراث مطلق که گویند منصرف میشود بمیراث مال
خصوصاً آنکه در آیه قرینه هست که مراد میراث مال است زیرا که شرط کرده است که او را راضی و پسندیده و صالح
گرداند و معلوم است که پیغمبر چنین میباشد پس این شرط بیفایده است و ایضاً خوف از موالی و خویشان با مال مناسبت
دارد نه پیغمبری و علم و چرا زکریا ترسد و مضایقه داشته باشد از آنکه خدا از اقارب و پیغمبران و علماء مقرر دارد و در
مال ممکن است که داند که مقوی فسق و فساد ایشانست از این جهة مضایقه داشته باشد و همچنین مخالف آیه میراث بردن

سلیمان از داود بوجهی که مذکور شد و ایضا مخالف آیات میراث است و چون تواند بود که نبوت موجب حرمان فرزند او گردد از میراث و در کتب مشهوره ایشان در کتاب فرایض نیز اذکر کرده اند دوم آنکه ابو بکر شهادتی که بر روایت داده است متضمن جر نفع است و متهم است در این باب از چند جهة اول آنکه میخواست این اموال در تصرف او باشد و بهر که خواهد بدهد و از هر که خواهد منع کند چنانچه در جامع الاصول روایت کرده است از ابی الطفیل که فاطمه بسوی ابو بکر و طلب میراث پدر خود کرد ابو بکر گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت که هرگاه خدا به پیغمبری طعمه بدهد آن از کسی است که قیام بامر خلافت مینماید بعد از او دیگر آنکه از قرائن ظاهر بلکه معلوم بود که میخواست اهل بیت را ضعیف کند که مردم میل بجانب ایشان نکنند و ایشان منازعه در خلافت با او نتوانند کرد و همین از برای تهمت کافیست و این قوی است از جهتی که ابو بکر رد شهادت حضرت امیر المؤمنین بسبب تهمت جر نفع نمود و چند نفر دیگر که میگویند تصدیق او کردند هم شریک در این تصدیق بودند و بعداوت اهل بیت معروف بودند و تهمت در ایشان نیز ظاهر بود دوم آنکه از اخبار مستفیضه معلوم است که حضرت امیر این خبر را موضوع و باطل میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالک بن اوس روایت کرده است که عمر بعلی و عباس گفت که ابو بکر گفت که رسول خدا گفت ما میراث نگذاریم و آنچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و مکار و خائن دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس ابو بکر مرد و من گفتم ولی رسول خدا و ابو بکرم پس مرا دروغگو و گناهکار و مکار و خائن دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز این مضمون را بچند سند از کتاب سقیفه روایت کرده است و احادیث صحیحه مستفیضه گذشت که حق از علی جدا نمیشود با آیه تطهیر و اخبار ثقلین و سفینه و غیر اینها که در این زودی گذشت و همچنین آنکه حضرت فاطمه حقیت این حدیث را حجت قاطعه است بر بطلان سیم آنکه اگر این حدیث حق بود بایست حضرت رسول این حکم را بحضرت فاطمه تعلیم نماید تا دعوای ناحق نکند و بحضرت امیر که وصی و معدن علوم او بود این حکم را بفهمانند تا نگذارد که او دعوی ناحق بکند و هیچ عاقل تجویز این نمیکند که سیدهٔ زنان عالمیان این حکم را از پدر خود شنیده باشد و مع ذلک این فقد ر مبالغه و تظلم در این باب بکند و بمجمع مهاجر و انصار بیاید و ابن عتابها با امام مسلمانان بزعم فاسد شما بکند و نسبت ظلم و جور با و بدهد و مردم را تحریص و تحریک بر قتال او بکند و این باعث آن شود که جمع کثیر از مسلمانان ابو بکر را غاصب و ظالم دانند تا روز قیامت و او و اعوانش را لعنت کنند و اگر امیر المؤمنین میدانست که فاطمه حقی ندارد و حق با ابو بکر است کی تجویز این امور میکرد و بعد از وفات حضرت فاطمه کی منازعه با عباس در میراث میکرد و جمیع اینها متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود برای اهل بیت آیا هیچ مسلمانی نسبت بحضرت رسول تجویز چنین مساهله و مسامحه در امور دین و تبلیغ احکام الهی خصوصا نسبت با اهل بیت خود و برادر خود و پارهٔ تن خود میتواند پس این برهان قاطع است بر آنکه این حدیث محض کذب و افترا بود چهارم از شواهد کذب این حدیث آنست که عادت ناس جاری شده است بر آنکه امری که خلاف معهود و متعارف بین الناس باشد بسیاری روایت کنند و این نیز معلوم است که سنت میراث در جمیع اعصار از زمان آدم تا خاتم جاری بوده است و در هر عصری جمعی از انبیاء بوده اند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام بسیار دارند بضبط احوال انبیاء و سیر ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصا امری چند که مخصوص ایشان است پس چون شده است که چنین امر عظیم خلاف معتادی در هیچ کتابی از کتب انبیاء و تاریخی از تواریخ ایشان مذکور نشده و بغیر ابو بکر تنها فی یاد و سه منافق دیگر بر این امر غریب مطلع نشده و یکبار در این امر و عصری از اعصار سابقه نزاعی نشده که باین تقریب در تواریخ امم سابقه نقل کنند و یک کس نقل نکرده است که عصای موسی یا خاتم سلیمان یا اسلحهٔ فلان پیغمبر را بصدقه بفلان شخص دادند یا فخر کنند که ثیاب فلان پیغمبر بمن رسیده بهر کسی که اندک شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده اند و بی تدبیر افترا کرده اند و فکر در عاقبتش نکرده اند و آنچه از صحاح ایشان ظاهر میشود و ابن ابی الحدید نیز اعتراف

کرده است بآن است که غیر ابوبکر کسی این حدیث را نقل نکرده است و بعضی گفته اند که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرده
و این قول را نادر میدانند و در کتب اصول استدلال کرده اند بر آنکه بروایت یک صحابی عمل میتوان کرد بآنکه بروایت ابوبکر
تنهائی باین حدیث عمل کردند اما روایت کرده اند که در زمان عمر که علی و عباس مخاصمه کردند نزد او در میراث شهادت
طلبید از طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ایشان از روی اتفاق شهادت دادند طعن دیگر از جمله
اموریکه ابوبکر بر خلاف حکم خدا و رسول کرد در حق فاطمه و اهل بیت آن بود که منع کرد حق ذی القربی را از ایشان که بنص
قرآن از ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که مردم گمان میکنند که نزاع فاطمه و ابوبکر در دو امر بود در میراث و در
بخشش و در حدیث وارد شده است که در امر ثالث نیز نزاع کرده بود و ابوبکر باو نداد و آن سهم ذی القربی بود چنانکه در
کتاب سقیفه از انس روایت کرده است که فاطمه نزد ابوبکر آمد و گفت میدانی که خدا حرام کرده است بر ما اهل بیت
صدقات را و از برای ما در غنایم سهم ذی القربی قرار داده است در آیه خمس ابوبکر گفت این آیه را خوانده ام اما نمیدانم
که تمام این سهم از شما است فاطمه گفت آیا ملک تو و اقربای تو است گفت نه بلکه بعضی را بر شما انفاق میکنم و باقی را در مصالح
مسلمانان صرف میکنم فاطمه گفت این حکم خدا نیست ابوبکر گفت این حکم خدا است اگر حضرت رسول در این باب بتو عهدی
کرده است بگو من تصدیق تو میکنم و بتو و اهل تو میگذارم فاطمه گفت در این باب بخصوص چیزی نگفته است اما شنیدم
از آنحضرت در وقتیکه این آیه نازل شد گفت بشارت باد شما را آل محمد که توانگری آمد بسوی شما ابوبکر گفت من از این آیه
نمیفهمم که همه را بشما بدهم ولیکن آنقدر که شما را بس باشد بشما میدهم و عمر نیز در این باب تصدیق او کرد و احادیث دیگر
باین مضمون روایت کرده است و در جامع الاصول بچند سند از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که رسول خدا
سهم ذی القربی را بخویشان خود قسمت میکرد ابوبکر و عمر منع کردند و همه را با ایشان ندادند و از حضرت باقر و صادق
منقولست که حق تعالی نصیبی از خمس از برای آل محمد فرض کرده بود ابوبکر از آنکه نصیب ایشان را بدهد بسبب حسد و
عداوت و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بآنچه فرستاده است خدا پس ایشانند فاسقان و احادیث از طرق
اهل بیت در این باب بسیار است و ظاهر آیه کریمه آنست که همه اصناف مساوی باشند در حصه چنانچه فقهای عامه
و خاصه میگویند در باب فیء و روضه یا و حق تعالی در ذی القربی فقر و مسکنت را شرط نکرده است پس آنچه ابوبکر کرد
مخالف آیه کریمه است و هر که بخلاف حکم قرآن حکم کند بنص قرآن فاسق و کافر و ظالم است طعن دیگر از جمله طعنهائی
که بر ابوبکر کرده اند در این واقعه آنستکه زوجات رسول خدا را متمکن ساخت از تصرف در حجرهای خود باتفاق و
نگفت که آنها صدقه است و این نقیض آن حکمیست که در باب فدک و میراث رسول در حق فاطمه کرد زیرا که انتقال حجرها
بآنها یا از جهة میراث بود یا از جهة بخشش اول منافی حدیث موضوعی است که از او روایت کرد و ثانی محتاج بثبوت بود
و از ایشان گواهی نطلبید چنانچه از فاطمه طلبید پس معلوم شد که او در این امور غرضی بغیر از اضرار اهل بیت نداشت
سخن ظریفی ابن ابی الحدید در این مقام نقل کرده است از علی فارقی که مدرس مدرسه غربیه بغداد بود از او پرسیدم
که آیا فاطمه در دعوای فدک صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا ابوبکر فدک را باو نداد تبسم کرد و گفت اگر امروز فدک را بمجرد
دعوی باو میداد فردا میآمد و ادعای خلافت را برای شوهرش میکرد و بعد از آن ابوبکر را ممکن نبود عذر گفتن و
منع کردن چون پیش از این خودش بی بینه و شهود حکم بصدق او کرده بود بعد از آن ابن ابی الحدید گفته است که
اگرچه این کلام را بر سبیل شوخی و خوش طبعی گفت اما راست گفت و سخن در این مقام بسیار است اما این رساله گنجایش
زیاده از این ندارد و در کتاب بحار الانوار ذکر کرده ام و بسط تمام داده ام طعن دیگر آنکه در جمیع کتب کلامی و احادیث عامه
و کتاب لغت ایشان روایت کرده اند که عمر در ایام خلافت خود بر منبر گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها
فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابوبکر امری بود که بی تدبیر و مشورت و رویت واقع شد خدا نگاه داشت مسلمانان را
از شر آن پس هر که عود کند بمثل آن او را بکشید و کسی که اندک شعور و انصافی داشته باشد میداند که کلامی واضح تر از این
نمیتوان گفت در مذمت ابوبکر و بطلان خلافت او و پس اگر راست گفته است پس ابوبکر استعداد رد و راست از اهلیت خلافت

که متضمن شتم مسلمین است تا حد بلکه موجب قتل است و اگر دروغ گفته است پس او قابل خلافت نیست و اگر گویند که خلافت
عمر مبتنی بر خلافت ابوبکر بود چون تواند بود که قدح کند در آن با حیله و آن مکری که او داشت جواب گوییم که چون امر
خلافت و سلطنت او مستقر شده بود و هیبت و رعب او در دلها جا کرده بود میدانست که این سخنان خلافت او برهم
نمیخورد و کسی جرأت اعتراض بر او ندارد و میترسید که خلافت بعد از او با امیرالمؤمنین برسد این سخن را گفت که این
راه را ببندد و تدبیر شوری شوم او جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است که چون عمر
شنید که عمار میگفته است که اگر عمر بمیرد من با علی بیعت خواهم کرد لهذا این سخن را گفت و بخاری و غیر او روایت
کرده اند که عمر در خطبه اش گفت شنیده ام که قایلی از شما میگفته است که اگر امیرالمؤمنین یعنی خودش بمیرد من
بیعت خواهم کرد با فلان پس مغرور مشوید با آنکه بیعت ابوبکر فلته و بیخبر شد و تمام شد آن چنین بود ولیکن خدا
شر آن را دفع کرد پس معلوم شد که عداوت او با امیرالمؤمنین او را باعث بر این کرد و این بر زبانش جاری شد و مطلبش همه
تمام بحضرت بود چنانکه در شوری نیز کرد طعن ششم آنست که چون خلافت مغصوبه بر ابوبکر مستقر شد خالد بن
ولید پلید را فرستاد بسوی قبیله بنی یربوع که زکوة اموال ایشان را بگیرد بسبب آنکه حضرت رسول مالک بن نویره را
فرستاده بود که زکوة آنها را جمع کند و چون خبر وفات آنحضرت باو رسید دست از گرفتن زکوة کشید و گفت دست
نگاه دارید تا معلوم شود که امر خلافت بر کی قرار خواهد گرفت و موافق روایات شیعه سببش آن بود که مالک از
حضرت رسول سؤال کرد از حقیقت ایمان حضرت در ضمن بیان اصول دین فرمود که این وصی من است و اشاره کرد
بعلی چون حضرت از دنیا رفت مالک با قبیله بنی تمیم آمد بسوی مدینه و ابوبکر را بر منبر رسول دید پیش آمد و گفت کی
ترا بر این منبر بالا برد و حال آنکه رسول خدا علی را وصی خود کرده است و امر کرده ما را بموالات او ابوبکر امر کرد که او را از مسجد
بیرون کنند قنفذ و خالد او را بیرون کردند پس ابوبکر خالد را فرستاد و گفت دانستی چه گفت من ایمن نیستم از آنکه در کار
ما رخنه بیندازد که اصلاح نتوان کرد او را بکش پس رفت خالد و مالک را کشت و در همان شب با زوجه اش جماع کرد و اکثر
سنیان مانند ابن اثیر در کامل و غیر او روایت کرده اند که چون خالد وارد قبیله مالک شد ایشان اذان گفتند و نماز کردند
و اظهار طاعت و انقیاد نمودند چون شب شد آثار غدر از خالد ظاهر شد ایشان احتیاط کردند و اسلحه را با خود برداشتند
اصحاب خالد گفتند ما مسلمانیم چرا اسلحه برداشته اید ایشان گفتند ما نیز مسلمانیم چرا شما اسلحه برداشته اید ایشان گفتند
شما اسلحه را بیندازید تا ما هم بیندازیم چون ایشان اسلحه را دور کردند لشکر خالد ایشان را اسیر کردند و دستهای ایشان را
بستند و بنزد خالد آوردند ابوقتاده که با آن لشکر بود بخالد گفت که اینها اظهار اسلام کردند و شما ایشان را امان داده اید
خالد التفاتی بگفته او نکرد باعتبار عداوتی که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد بقتل مردان ایشان و زنان و اطفال ایشان را
اسیر کرد و در میان لشکر خود قسمت کرد و زن مالک را بجهت خود برداشت و در همان شب با او جماع کرد ابوقتاده سوگند
یاد کرد که در لشکری که خالد امیر باشد هرگز نرود و بر اسب خود سوار شد و بسوی ابوبکر برگشت و قصه را باو نقل کرد
عمر چون این واقعه را شنید انکار بلیغ کرد و سخن بسیار گفت با ابوبکر و گفت قصاص بر خالد واجب شده است چون
خالد برگشت داخل مسجد شد با هیئت اهل حرب و تیرها بر عمامه اش بند کرده بود عمر تیرها را از سرش کشید و شکست
و گفت ای دشمن خدا مرد مسلمانی را کشتی و با زنش زنا کردی والله ترا سنگسار خواهم کرد و خالد ساکت بود و هیچ
نمیگفت و گمان داشت که ابوبکر نیز در حکم بخطای او با عمر شریکست چون خالد بنزد ابوبکر رفت و عذرهای ناموجه
گفت ابوبکر از برای اغراض باطله قبول کرد و خوشحال بیرون آمد و کنایه چند بعمر گفت و رفت و جمعی از عامه روایت
کرده اند که لشکر خالد شهادت میدادند که ایشان اذان میگفتند و نماز میکردند و برادر مالک عمر را شفیع کرده نزد
ابوبکر آمد و از خالد شکوه کرد و عمر گفت او را قصاص باید کرد ابوبکر گفت ما مصاحب خود را برای اعرابی نمیکشیم و
بروایت دیگر که صاحب نهایه روایت کرده است گفت خالد شمشیر خداست من در غلاف نمیکنم شمشیری را که خدا بر مشرکان
کشیده است عمر سوگند یاد کرد که اگر من قدرت بهم رسانم خالد را بقصاص مالک بکشم و حصه که از غنایم برای او جدا کرده

بودند تصرف نکرده وضبط کرد تا وقتیکه خلیفه شد پس حصهٔ خود را وهرچه از زنان ودختران وپسران واموال ایشان در
پیش مردم باقی مانده بود همه را گرفت وبمردان وصاحبان ایشان داد وایشان را مرخص نمود واکثر زنان ودختران حامله
بودند وچون خالد از وعدهٔ کشتن او ترسان وهمیشه از او گریزان بود پیش عمر آمد وگفت بعوض کشتن مالک مرا هم
وسعد بن عباده را هم کشتم ورفت وسعد را کشت چنانکه گذشت وعمر از او راضی شد وپیش خود طلبید وپیشانیش را
بوسید وچون برادر مالک آمد وگفت بوعده وفا کن وخالد را بکش گفت من خلاف آنچه صاحب رسول الله صم کرده
نمیکنم ودر روایات شیعه وارد شده است که چون اسیران را نزد ابوبکر آوردند مادر محمد بن حنفیه در میان آنها بود
چون چشمش بر ضریح منور حضرت رسول افتاد صدا بگریه وفغان بلند کرد وگفت السلام علیک یا رسول الله صلوات
فرستد خدا بر تو واهل بیت تو اینها امت تو اند وما را اسیر کرده اند مانند کافران بویه ودیلم وبخدا سوگند که گناهی
نداشتیم بغیر آنکه تخم محبت اهل بیت ترا در سینهٔ خود کاشتیم واقرار بفضل ایشان نمودیم پس نیکی را بدی انگاشتند
وبدی را نیکی پنداشتند تو انتقام ما را از ایشان بکش پس با مردم خطاب کرد وگفت ما را چرا اسیر کرده اید ما اقرار
بوحدانیت خدا داریم وورسالت رسول وگفتند گناه شما اینستکه زکوة را نداده اید گفت اگر راست گوئید مردان ما
نداده اند گناه زنان واطفال چیست پس طلحه وخالد برخواستند که او را بحصهٔ خود بگیرند گفت نه والله مرا مالک نمیتواند
شد کسی ونیست شوهر من کسی مگر آنکه خبر دهد مرا که در هنگام ولادت من چه بر من گذشته است در اینوقت حضرت امیر ع
حاضر شد وفرمود که من خبر میدهم چون مادر ترا وضع حمل نزدیک شد گفت که خدایا وضع این حمل را بر من آسان گردان
بعد از آن اگر خواهی نگاه دار واگر خواهی بردار چون متولد شدی همانساعت زبان گشودی وادای شهادتین نمودی وبمادر
خود گفتی که چرا اهلاک من راضی بودی زود باشد که سید اولاد آدم مرا نکاح کند وسیدی از من بوجود آید چون مادرت
این سخنان را شنید فرمود آنها را بر پارهٔ مسی نقش کرده در آن زمین دفن کردند ودر وقتی که ترا اسیر میکردند تمام اهتمام
تو این بود که آن نوشته را ضبط نمائی تا آنکه او را برداشتی وبر بازوی خود بستی بعد از آن بمبالغهٔ عثمان نزد ابوبکر آن لوح را
گشودند بهمان عبارت که فرموده بود منقوش دیدند پس حضرت او را گرفت وبخانهٔ اسماء بنت عمیس فرستاد تا برادرش
آمد واو را با نحضرت تزویج نمود واز احادیث عامه ظاهر میشود که یکی از اسباب کشتن خالد مالک را آن بود که عاشق
زن او شده بود چنانچه مؤلف روضة الاحباب نقل کرده است که چون مالک را آوردند بکشند زنش که ام تمیم دختر
منهال بود ومقبول ترین اهل زمان خود بود آمد وخود را بر روی مالک انداخت مالک گفت دور شو من کشته نشده ام مگر
بسبب تو وزمخشری در اساس البلاغه وابن اثیر در نهایه در لغت قبل این مضمون را روایت کرده اند چون بعضی از اخبار
مخالف ومؤالف را در اینواقعه شنیدی بدانکه ابوبکر در اینواقعه از چند جهة خطا کرده ودر بعضی عمر نیز با او شریک است
اول آنکه بیگناه وتقصیر شرعی لشکر بر سر قبیله از مسلمین فرستاد وبقتل وغارت این عدد کثیر از مسلمانان رضا داد دوم
عذر یکه از برای این عمل شنیع میگویند اینستکه بسبب منع زکوة مرتد شدند خواه اینستکه همه لشکر خالد شهادت
دادند که ایشان اقامت شهادت نمودند واذان گفتند ونماز کردند وحال آنکه حضرت رسول فرمود که هر کس شهادتین
بگوید ونماز کند مسلمانست ومنع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة را بابوبکر نمیدهیم بلکه بوصی پیغمبر میدهیم یا خود بفقرا
میدهیم بلکه طبری در تاریخ روایت کرده است که مالک منع کرد قوم خود را از اجتماع بر منع زکوة وایشان را متفرق کرد
ونصیحت کرد ایشان را که با ولاة اسلام منازعه نباید کرد وچون پراکنده شدند خالد آمد وایشان را گرفت بغدر ومکری که
مذکور شد با آنکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده است که مانعان زکوة هرگاه باصل دین قایل باشند کافر نیستند بمعنی
لغوی اطلاق ردّه بر ایشان کرده اند پس حکم کفار بر ایشان واولاد ونساء ایشان جاری نیست وایضا شارح وجیز در بحث
با غیان گفته است که ابتدا بقتال ایشان نباید کرد تا ایشان ابتدا کنند وباید که امام امینی ناصحی را بفرستد که از ایشان سؤال
کند علت بغی ایشان را اگر علت آن ظلمی باشد که بر ایشان واقع شده باید ازالهٔ آن از ایشان بکند واگر شبهه داشته باشند
رفع شبههٔ ایشان بکند واگر هیچیک از اینها نباشد ایشان را موعظه ونصیحت کند واگر اصرار کنند اعلام کند ایشان را که ما

باشند اما الحال خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است که خالد یکی از شهادتین را از ایشان نقل نموده باشد و نیز
جماعت بغیر اظهار انقیاد و اطاعت چیزی ظاهر نشده و الا البته بعضی از متعصبین ابوبکر و دیگران که بجهت تصحیح و توجیه
نقض عهود خدا و مخالفت نصوص جلیله و غصب حق حضرت امیر و سیدة نساء و رد شهادت الهی و گواهی حضرت رسالت
پناهی بر طهارت و عصمت اهل بیت نبوت و بنای ظلم و جور بر ایشان کردند و عایشه و معاویه و اعوان ایشان که با حضرت
امیر مقاتله و محاربه نمودند و انقیاد از اهلبیت طاهرین و ذریه طیبین و سایر مسلمین را شهید کردند [illegible] و از مکه
بسلمت سلمی و حربت حربی و امثال این که بعضی گذشت مرتد نیستند بلکه خلفای خدا و رسول و ائمه مسلمین اند و اطاعت ایشان
[illegible] و مخالفت ایشان کفر است و مالک بن نویره بمحض اینکه گفته که ابوبکر خلیفه نیست یا چون رسول الله نگفته که زکوة باو بدهیم
[illegible] مرتد و مستحق قتل است و خالد با آن اعمال قبیحه مستحق زجر و ملامتی نبود بلکه با سیف او را مدح کنند و سیف
الله بگویند و بعضی از ایشان که دیده اند که این عذر بصورتی نشد عذر دیگر از برای او پیدا کرده اند و گفته اند در اثنای
گفتگو خالد نام حضرت رسول را برد مالک گفت صاحب شما گفت خالد گفت حضرت صاحب ما نیست و صاحب شما نیست
و باین سبب حکم بارتداد ایشان کرد و او را کشت و بطلان این وجه از وجه اول ظاهرتر است زیرا که در هیچ روایتی این
مذکور نیست و ایضا اگر واقع بود بایست خالد بابوبکر و عمر این عذر را بگوید و ابوبکر نیز در وقتی که عمر مبالغه در قصاص
او میکرد بایست این را بگوید با آنکه بر تقدیر وقوع این عبارت صریح در ارتداد او نیست و برای دفع حد و شبهه کافیست
و بر تقدیری که مالک مرتد شده باشد سایرین چه گناه داشتند و زنان و فرزندان و اطفال ایشان که هنوز بحد
بلوغ نرسیده بودند و پدران ایشان کافر اصلی نبودند که اولاد ایشان در حکم ایشان باشند چه تقصیر داشتند که همه
را مثل کفار اسیر کردند و بندگی بمردم دادند تا پیش از تزویج و نکاح با زنان و دختران مباشرت کردند و اولاد از ایشان
بهم رسیدند **مؤلف گوید** آنکه حال از دو شق بیرون نیست یا این جماعت در واقع همه ایشان مرتد و مستحق قتل
و اسیر و غارت بودند پس ابوبکر جماعت کثیر از مسلمانان را بی گناه کشت و اسیر کرد و مردم بندگی مبتلا کرد و باعث زنای [illegible]
و هتک حرمت اهل اسلام و سبب وجود چندین اولاد زنا شد ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم کرد و اگر
این جماعت مستحق انواع این عقوبتها بودند پس عمر که این عدد کثیر از زنان و دختران و مردان و پسران که بندۀ مسلمین
شده بودند و اولاد مسلمانان که از ایشان بهم رسیده بودند و اموال ایشان را پس داد بر مسلمین ظلم نموده و مخالفت
امام خود کرده و نسبت خطا باو داده فاسق و کافر خواهد بود پس این ظلم و کفر و فسق بر یکی از این دو امام البته لازم آید
و خلافتش باطل شود و چون خلافت یکی باطل شود خلافت هر سه باطل شود باجماع مرکب دوم آنکه ابوبکر چند حد از حدود
الهی را تضییع نمود یکی آنکه خالد را بعوض مالک قصاص نکرد دیگر آنکه حد زنا که خالد با زن مالک کرد اقامت ننمود و دیگر
آنکه سایر مقتولین و خویشان را باطل کرد و قصاص و دیت ایشان را معطل نمود و در این کارها عمر با او شریک نیست و در
تضییع قصاص خالد عمر شریک غالب است از دو جهت جهت اول آنکه قسم خورده بود که خالد را بکشد و خلف قسم کرد دوم آنکه
بقتل سعد بن عباده بی گناه راضی شد و قتل او را بعوض دیت مالک قبول کرد و از این معلوم میشود که انکاری که عمر در
این باب نموده از وله دین داری نبوده بلکه برای این بوده که با او در جاهلیت آشنا و هم سوگند بود و الا بایست عشر این
را در باب حضرت فاطمه و سایر اهلبیت بکار برد و از جمله غرایب است که ملا علی قوشجی در دفع تشنیع زنای خالد
گفته است که زن مالک مطلقه بود و عده اش منقضی شده بود و این هرزه ای است و افترا که هیچ کس غیر او نگفته و در هیچ روایتی
مذکور نیست و اگر چنین بود بایست که در وقتی که عمر [illegible] میکرد این را بگوید [illegible] اسنکه در اخبار
مستفیضه بلکه متواتره از طرق عامه وارد شده است که ابوبکر مکرر اقاله و استعفای از خلافت میکرد چنانچه طبری در تاریخ
و بلاذری در انساب و سمعانی در فضایل و ابو عبیده و غیر ایشان روایت کرده اند که ابوبکر بعد از آنکه با او بیعت کردند
بر منبر میگفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی دست از خلافت و بیعت من بردارید من بهتر نیستم از شما و حال آنکه علی در میان
شماست و حضرت امیر در خطبۀ شقشقیه که عامه و خاصه روایت کرده اند [illegible] ابوبکر در حال حیات طلب اقاله [illegible]

میکرد و اظهار پشیمانی مینمود و در وقت مردن برای دیگری خلافت را عقد کرد و بروایت دیگر گفت من والی شما شدم
و بهتر از شما نیستم اگر راست بروم مرا متابعت کنید و اگر کج بروم مرا براه راست بدارید و بدانید که مرا شیطانی
هست که عارض من میشود در هنگام غضب من در وقتیکه مرا غضبناک بیابید از من اجتناب کنید تا تاثیر نکنم در
موهای شما و پوستهای شما و اینها دلالت میکند بر آنکه خود را قابل امامت نمیدانسته و حضرت امیر را از خود
فاضلتر میدانسته و امامت مفضول قبیح است و ایضاً اتفاقیست که عقل و عدالت هر دو در امامت شرط است
اگر این شیطانی که عارض او میشد او را از عقل و تکلیف بیرون میبرد و مصروع میشد پس شرط اول که عقل است
مفقود بوده و اگر بدر نمیبرد و ضبط خود نمیتوانسته است کردن پس فاسق بود و شرط ثانی مفقود بوده و ایضاً اقالهٔ
امامت یا جایز است یا جایز نیست اگر جایز نیست پس ابابکر چرا کرد و اگر جایز است چرا عثمان با وجود اضطرار نکرد تا کشته
شد و گفت نمیکنم پیراهنی را که خدا بر من پوشانیده و حال آنکه بی خلاف اظهار کلمهٔ شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت
جایز است پس معلوم شد که برای عثمان از اینها همه بدتر بود پس قدح در یکی از این دو خلیفه البته لازم می آید و هر که اندک
شعوری دارد میداند از شواهد احوال آن محیل مکار و رفیقش که اینها همه محض مکر و حیله و مواطئه با یکدیگر بود تا مردم را
در این باطل محکم ترکنند چنانچه آن فقرهٔ خطبهٔ شقشقیه شاهد حق است بر این هشتم آنستکه جاهل بود باکثر احکام دین
و تفاسیر الفاظ قران که اکثر صحابه میدانستند در بسیاری از مواضع پس این طعن مشتمل است بر چند طعن و ما در این رساله
چند موضع را ذکر میکنیم اول معنی کلاله را که اولاد و اب و ام اند که برادران پدری و مادری یا پدری تنها یا مادری تنها
باشد موافق روایات اهل بیت چنانچه از آیات سورهٔ نساء نیز معلوم میشود و بعضی از مفسران گفته اند که ما عدای
والد و ولد است و از ابابکر پرسیدند و ندانست چنانچه عامه و خاصه روایت کرده اند که از او پرسیدند و ندانست
بعد از آن چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است گفت برای خود میگویم اگر صواب باشد از خداست و اگر خطا باشد
از من و از شیطانست و خدا از آن بریست کلاله ما سوای والد و ولد است و بسیار خوب کرده که خود را قرین شیطان کرده
چنانچه در جهنم قرین او خواهد بود و ممکن است که مراد از شیطان عمر باشد و خطای دیگر آنکه بعد از اعتراف بجهل
تفسیر قران برای خود کرد و بغوی در مصابیح و غیر او از عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که هر که در قران برای خود سخن
گوید بنای خود را در آتش مهیا دارد و بروایت دیگر اگر صواب گوید خطا کرده است و بروایت دیگر حضرت رسول جمعی را
دید که برای خود تفسیر قران میکردند فرمود که جمعی پیش از شما بودند بهمین هلاک شدند که کتاب خدا را برهم زدند هرگاه
برای خود گویید در کتاب الهی اختلاف بهم میرسد که اینها مخالف است و حکم خدا خلاف ندارد و همه با هم موافق است هر چه را
دانید بگویید و هر چه را نمیدانید بکسی که میداند واگذارید دوای نادانستن پرسیدنست این همه روایات ایشانست
و فخر رازی گفته است که عمر میگفت کلاله ما سوای ولد است و روایت کرده است که چون او را خنجر زدند گفت من چنان
میدانستم که کلاله کسیست که فرزند نداشته باشد و من شرم دارم از آنکه مخالفت ابوبکر کنم مؤلف گوید عجب است
از کسیکه شرم از حضرت رسول نکند و سخن او را بهذیان نسبت دهد و از ابوبکر شرم کند و از برای رعایت او از رای
خود برگردد و اگر قول اول بی مستند بود وای بر او که بی مستندی تفسیر کلام خدا کند و اگر مستندی داشته وای بر او
که از برای رعایت ابوبکر در وقت مردن از آن برگردد و ایضاً روایت کرده که در وقت مردن میگفت که سه چیز است که اگر
حضرت رسول از برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هر چه در آنست کلاله و خلافت و ربا پس معلوم شد که
آنچه در باب کلاله میگفتند همه برای خود و خواهش نفس خود میگفته اند بی مستندی و همچنین در باب خلافت ابوبکر
شک داشته است و ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان بر هوای باطل و مصالح دنیویه بوده مستند بدلیلی و حجتی
نبوده اند و دلیل جهل ابوبکر همین بس است که با وجود آنکه او را اسبق اسلام میدانند و از جملهٔ مخصوصان و مصاحب غار
آنحضرت میدانند در مدت بعثت آنحضرت زیاده از صد و چهل و دو حدیث روایت نکرده است با آنکه بسیاری از آنها
معلوم است که موضوع است مثل حدیث میراث انبیاء و اشباه آن و ابوهریره در مدت قلیلی چندین هزار حدیث روایت

کرده است دویم آنکه اب که بمعنی گیاه و مرعای حیوانات است و هر خری میداند و ندانست چنانکه صاحب کشاف روایت کرده
که اب را از او پرسیدند گفت کدام زمین مرا بر میدارد و کدام آسمان بر من سایه می افکند اگر ندانسته در کتاب خدا سخن گویم
سیم آنکه دزد را گفت بعوض دست راست او دست چپش را بریدند و فخر رازی گفته است که بریدن دست چپ در مرتبه
اول خلاف اجماع مسلمانانست چهارم زنی میراث خود را از فرزند زادهٔ خود خواست گفت در کلام خدا و رسول از برای
جدّه نصیبی نمی یابم پس مغیره و محمّد بن سلمه شهادت دادند که رسول خدا بجدّه سدس داد و بسدس حکم کرد پنجم آنکه فجاءهٔ
سلمی که اطاعت نکرد باتش سوزانید با آنکه او توبه کرد و بعضی گفته اند در میان آتش شهادتین باواز بلند میگفت تا سوخت
و قبول توبه نکردن و باتش عذاب کردن هر دو بدعت بود در دین خدا و صاحب مواقف نیز نقل کرده است که او دعوای
اسلام کرد و عذری که بعضی گفته اند که او زندیق بود و بعضی از علماء گفته اند که توبه زندیق مقبول نیست بیوجه است
زیرا که در روایات از او بغیر این نقل نکرده اند که او غارت کرد جماعتی از مسلمانان را و این باعث زندقه نمیشود و روایت
نهی از تعذیب باتش نزد عامه از روایات صحیحه است و در صحیح بخاری از ابو هریره و ابن عباس روایت کرده است و ابن ابی
الحدید نیز روایت کرده است ششم آنکه چون آثار موت در خود مشاهده کرد و وبالی که در ایام خلافت تحصیل کرده بود از
برای عذاب خود که توقع داشت ناقص دانست خواست وبال شنایع اعمال عمر را نیز بان ضم کند و ایضاً خواست وفا کند
بان عهد که با عمر کرده بود و باز میدانست که بغیر عمر کسی مانع عود حق با میرالمؤمنین نمیتواند شد عزم کرد که بعد از
خود عمر را برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت جان کندن ابو بکر عثمان را طلبید و گفت
وصیتنامه ام بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست که عبد الله ابن عثمان بسوی مسلمانان میکند اما بعد این را گفت
و بیهوش شد عثمان نوشت که بتحقیق خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را چون ابو بکر بهوش آمد گفت بخوان چون خواند
ابو بکر گفت الله اکبر ترسیدی که اگر من در این غش بمیرم مردم اختلاف کنند در باب خلافت عثمان گفت بلی ابو بکر گفت خدا
ترا جزای خیر دهد از اسلام و اهل اسلام پس عهد را تمام کرد و امر کرد او را که بر مردم بخواند پس وصیتنامه عمر را پس طلحه
داخل شد و گفت از خدا بترس و عمر را بر مردم مسلط مگردان ابو بکر گفت مرا بخدا میترسانی اگر خدا بپرسد خواهم گفت
بهترین امت را بر ایشان خلیفه کردم و در این تعیین خلیفه چندین خطا کرده اول آنکه او را چه نسبت بود که امام و خلیفه
از برای مردم تعیین کند بلکه مخالفت رسول خدا کرد که باعتقاد ایشان خلیفه تعیین نکرده و تاسی بحضرت رسول
بنص قرآن واجب است دویم آنکه گفت عمر بهترین امتست با آنکه علی در میان امت بود و باحادیث متواتره از بهترین
امت بود چنانکه گذشت و خود گفته است بخیرکم و علیّ فیکم سیم آنکه عثمان را چه نسبت بود که بی رخصت خلیفه ناحق
تعیین امر عظیمی برای چنین لفظ غلیظ جاهل فتانی بی باکی میکند بایست او را منع و زجر کند که چرا چنین کردی چه جای آنکه
او را تحسین و جزای خیر از جانب اسلام و اهل اسلام باو بدهد رسول خدا در امور جزئیه چند روز انتظار وحی الهی
میکشید و برای کامل خود سخن نمیگفت این جاهلان بی باک آیا از آنحضرت افضل و اکمل بودند که چنین امر عظیمی را برای خود
تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و از اینجا لازم میاید که شفقت این دو منافق نسبت بامت زیاده از حضرت رسول
باشد که رحمة للعالمین بود و او تعیین خلیفه نکرد برای ایشان و ایشان کردند و هر عاقلی از اطوار متناقضه و اقوال متباینه
می یابد که در همهٔ احوال غرض ایشان اجرای صحیفهٔ معهوده و محروم گردانیدن اهل بیت رسالت از خلافت بود و
اقوال و افعالی که عامه و خاصه نقل کرده اند که در این حال از او ظاهر شد دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت وی میکند
بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد دویم در بیان قلیلی از بدع و قبایح اعمال و شنایع افعال عمر است که خلیفه
دویم سنیانست بدانکه مطاعن و مثالب آن منبع فتن و معدن این زیاده از آنست که در کتب مبسوطه احصا توان کرد فکیف
این رساله و در جمیع مطاعن ابا بکر شریک بود بلکه خلافت ابا بکر شعبهٔ از فتنهای او بود لهذا از مطاعن مخصوصهٔ او بقلیلی
در این رساله ایراد مینمائیم اول در بیان حدیث دوات و قلم است و اشباه آن و این طعن مشتمل است بر چند طعن غزالی
و محمّد شهرستانی و غیر ایشان از علمای عامه تصریح کرده اند که اول فتنه و خلافی بود که در اسلام بهم رسید و سببش عمر

بود شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی بسجده آدم بود و اول
خلافی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم و این قصه از جمله متواترات است که خاصه و عامه روایت کرده اند و کسی انکار
آن نکرده است و بخاری با آن تعصب در هفت موضع از صحیحش باندک تفاوتی و مسلم و سایر محدثان ایشان بطرق بسیار روایت
کرده اند و مضمون مشترک میان همه آنستکه ابن عباس گفت روز پنجشنبه و چه پنجشنبه و آنقدر گریست که آب دیده اش
سنگ ریزها را ترکرد و بروایت دیگر مانند مروارید قطرات عبرات بر گونهای رویش جاری بود گفتند کدام است روز
پنجشنبه گفت شدید شد وجع و آزار رسول خدا پس گفت کتفی بیاورید و بروایت دیگر کتف و دواتی یا لوح و دواتی بیاورید
که نامه برای شما بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید پس عمر گفت ان الرجل لیهجر یعنی این مرد هذیان میگوید و بروایت
دیگر گفت رسول خدا هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت چه میشود این مرد را آیا هذیان میگوید استفهام کنید که چه
میگوید و بروایت دیگر درد و بیماری براو غالب شده است و نزد ما کتاب خدا هست بس است ما را ابن عباس گفت پس
اختلاف کردند و نزاع کردند و حال آنکه سزاوار نیست نزد پیغمبری نزاع کردن و صداها بلند شد بعضی گفتند گفته
رسول خدا است و حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی گفتند گفته آنست که عمر است نیاورید دوات و قلم را و نزاع بسیار شد
حضرت فرمود برخیزید از نزد من و بیرون روید سزاوار نیست نزد من نزاع کردن پس ابن عباس گفت مصیبت و تمام مصیبت
در وقتی بود که حایل و مانع شدند میان رسول خدا و نوشتن آن نامه که میخواست بنویسد برای اختلاف و صداها که بلند
کردند و در جامع الاصول نیز این احادیث را بهمین نحو زیاده از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلای
مشهور ایشانست در کتاب شفا از ابن مسعود بتوضیح تر روایت کرده است و بر ناقد بصیر مخفی نیست که امری که حضرت
خواهد در این مجال تنگ و وقت قلیل در کتفی بنویسد جمیع شرایع دین نخواهد بود پس باید امر مجملی باشد که مشتمل بر مصالح
جمیع امت باشد تا روز قیامت و آن نیست مگر آنکه خلیفه و جانشین عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم باشد بجمیع
مصالح امت و عموم مسایل دین و خطا بر او روا نباشد و همه امت را بر طریقه بدارد و قرآن را چنانچه نازل شده لفظا و
معنا بر ایشان بیان کند تا طریق ضلالت و جهالت بالکلیه از ایشان مسدود گردد چنانچه در حدیث ثقلین فرمود که کتاب
خدا و اهل بیت خود را در میان شما میگذارم و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد و در روز غدیر تعیین خلیفه نمود و چون
حضرت میدانست که اینها را با وجود اتمام حجت نشنیده خواهند انگاشت خواست تاکید حجت در این وقت بفرماید
نوشته صریحی در میان ایشان بگذارد که انکار نتوانند کرد و عمر این معنی را یافت و منافی آن تمهیدی بود که او با منافقان
دیگر در این باب کرده بود این شبهه را در میان انداخت که مرض بر آنحضرت غالب شده و هذیان میگوید حضرت دید که آن
بیحیا در حیوة آنحضرت انکار قول او میکند و منافقان با او موافقت میکنند دانست که اگر در این باب اهتمام بفرماید و چیزی
نوشته شود آن ملعون خواهد گفت هذیان گفته و اعتبار ندارد و اکتفا بنصوص سابقه که اتمام حجت بر ایشان کرده بود نمود
و ایشان را از حجره طاهره بیرون کرد و ایضا چون مشاجره آن منافقان را در حضور خود مشاهده نمود ترسید از آنکه مبادا بعد
از نوشتن نامه منازعه شدید شود و کار بکارزار منتهی شود و منافقان راهی بیابند و اسلام بالکلیه از میان برود چنانچه
حضرت امیر را از این سبب نهی از مقاتله و امر بمساهله با عدم اعوان نمود و ایضا معلوم است که وصیت و عهدی که مناسب آن
وقت و آن حالت است تعیین وصی و وصیت باحوال بازماندگانست و جمیع امت بازماندگان آنحضرت بودند چون تواند
بود که احوال ایشان را مهمل بگذارد و وصی از برای ایشان تعیین نکند و حال آنکه همه امت را امر بوصیت نموده باشد چنانچه در صحیح
ترمذی و ابوداود از رسول خدا روایت کرده اند که گاه هست که زنی یا مردی شصت سال طاعت خدا میکنند و در وقت مرگ
تقصیر در وصیت میکنند آتش بر ایشان واجب میشود و در جمیع صحاح خود روایت کرده اند که آدمی نباید یک شب و دو شب را
بگذراند مگر آنکه وصیتش در زیر سرش باشد و مؤید آنچه مذکور شد آنستکه ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است که
گفت من در راه شام با عمر بودم روزی دیدم که بر شتر خود سوار است و تنها میرود من از پی او رفتم گفت ای پسر عباس من
شکایت میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی سؤال کردم از او که با من بیاید قبول نکرد و همیشه او را غضبناک مییابم تو چه گمان

داری غضب و خشم او از چه جهت است گفتم تو هم سببش را میدانی گفت گمان دارم که غضب و برای فوت خلافت است از او گفتم
سببش همین است و چنین میدانند که رسول خدا خلافت را برای او میخواست گفت هرگاه خدا نخواسته باشد و رسول خواسته باشد
پیغمبر چه فایده کرد رسول خدا امری را خواست و خدا غیر آن را خواست مگر هرچه پیغمبر میخواست میشد رسول خدا خواست که
عم او ابوطالب مسلمان شود چون خدا نخواست نشد پس ابن ابی الحدید گفته است که در روایت دیگر چنین است که عمر
گفت رسول خدا خواست که در مرض موت خود از برای خلافت او را ذکر کند پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و از برای آنکه امر
اسلام پراکنده نشود پس رسول خدا دانست آنچه در نفس من بود و نگفت و خدا آنچه مقدر کرده بود شد و ایضا روایت
کرده است از ابن عباس که گفت من داخل شدم بر عمر در ایام خلافتش و از برای او یک صاع خرما بر روی حصیری ریخته بودند
بخوردن مرا تکلیف نمود یکدانه برداشتم و همه را خورد و سبوی آبی در پیش او گذاشته بود برداشت و بیاشامید و تکیه
در بالش کرد و حمد خدا بجا آورد پس گفت از کجا میآئی ای عبد الله گفتم از مسجد گفت پسر عمت را بر چه حال گذاشتی گمان کردم
عبد الله جعفر را میگوید گفتم با همسالان خود بازی میکند گفت او را نمیگویم بزرگ شما اهل بیت را میگویم گفتم در نخلستان
مشغول آب کشیدن بود و تلاوت قرآن مینمود گفت ای عبد الله ترا سوگند میدهم که خونهای شتران بر تو لازم باشد اگر کتمان
کنی که آیا در نفس او از ادعای خلافت چیزی مانده است گفتم بلی گفت آیا گمان میکند که رسول خدا نص بر خلافت او کرده است
گفتم بلی و زیاده بر این هم بگویم از پدرم پرسیدم از آنچه او دعوی میکند پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا در حق
او گاهی سخنی چند صادر میشد که اثبات حجتی نمیکرد و قطع عذری نمی نمود یعنی صریح نبود و گاهی از جهت محبتی که با او داشت
میخواست میل از حق بسوی باطل در باب او بکند و در مرض موت خواست تصریح باسم او بکند و من منع کردم او را از این
از برای شفقت بر امت و محافظت اسلام و بحق خانه کعبه سوگند که قریش هرگز بر او اتفاق نخواهند کرد و اگر او خلافت را
بگیرد قریش بر او در اطراف زمین شورش خواهند کرد پس رسول خدا دانست که من یافتم که او چه در خاطر دارد ساکت
شد و تصریح باسم او نکرد و خدا جاری کرد آنچه مقدر شده بود تا اینجا روایات ابن ابی الحدید بود و از این روایات معلوم
شد که از اول تا آخر رسول خدا تعیین حضرت امیر را میخواسته و میفرموده و این منافق مانع و ساعی در ابطال آن
بوده و معلوم شد که او خود را از خدا و رسول اعلم میدانسته بمصالح امت و آنکه گفته است که عرب بر او خواهند
شورید و مرتدان و ابترا از کرامات و حسنات کرده اند بشومی تدبیرات او بود که بعد از فوت حضرت رسالت او
نگذاشت که حق بحضرت امیر برگردد که موافق طریق رسول خدا در میان ایشان عمل کند و عادت داده مردم را در عرض
بیست و پنج سال با آنکه رؤسا و سرکردهها را اموال بسیار بدهند و ضعفا و زیردستان را ذلیل گردانند و هرچه
مصلحت دنیا را در آن دانند بکنند و دست از حکم خدا بردارند لهذا چون حق بحضرت امیر برگشت و خواست موافق
فرموده خدا و رسول خدا عمل کند و قسمت بالسویه بکند و با شریف و وضیع بیک نحو سلوک کند مردم تاب نیاوردند
و طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنه بصره برپا شد و معویه را دانسته در شام تعیین کرده و با او تمهید کرد که اگر حق با میر المؤمنین
برگردد او اطاعت نکند و میدانست که او کافر و منافق و دشمن اهل بیت است و فتنه صفین و خوارج و شهادت آنحضرت
بر این مترتب شد و از غلط تدبیر خدا و رسول نبود خون شهدا تمام در گردن او ست چون بر کیفیت این قضیه مطلع شدی
و اخبار متفق علیه بین الفریقین را شنیدی اکنون بیان کنیم که از این مقدمه کفر و نفاق و خطای او بچند وجه لازم می
آید اول آنکه نسبت هجر و هذیان بحضرت رسول داد و حال آنکه باتفاق عامه و خاصه آنحضرت معصوم است از آنکه در
کلام شریفش لغو و اضطرابی و خلاف واقعی صادر شود نه بعمد و نه بسهو و نه در صحت و نه در مرض و نه بعنوان جد و نه مزاح
و نه در حال رضا و نه در حال غضب چنانکه قاضی عیاض در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح
مسلم تصریح باین نموده اند و حق تعالی در قرآن مجید میفرماید وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ یعنی حضرت رسول
سخن نمیگوید از روی خواهش نفس خود و نیست سخن او مگر وحی که از جانب خدا باو میرسد دوم آنکه سخن را باین نحو ادا کردن
متضمن نهایت بی ادبیست و بیحیائی که دلیل کفر و نفاق است زیرا که این مرد هذیان میگوید یا واگذارید او را که هذیان

میگوید یا چه شده است و او گفته هذیان میگوید هر کس اندک حیا و ادبی داشته باشد نسبت بادنی کسی چنین سخنی نمی
گوید چه جای جناب خاتم الانبیاء که حق تعالی در قرآن مجید همه جا بالقاب شریفه نام مبارک آنحضرت را برده مثل یا ایها
الرسول و یا ایها النبی و ایضا فرموده که لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا یعنی مگردانید خواندن
حضرت را در میان خود مثل خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و فرموده صدای خود را بلند تر از صدای او مکنید
و ایضا بر هر عاقلی ظاهر است که این نوع سخن دلالت بر نهایت بی پروائی و عدم محبت او نسبت بآنحضرت میکند که در چنین
حالی محزون و متاثر نباشد و از برای اغراض باطله خود چنین نزاعی و فضیحتی در میان خانه آنحضرت که محل نزول ملائکه
مقربین است برپا کند بلکه دلالت بر شعف و شادی و شماتت میکند که در این حال فرصت بدست او افتاده
و آنچه خواهد میکند سیما آنکه رد حکم الهی کرده که در چندین موضع فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول یعنی اطاعت
کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و فرموده ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه بیاورد رسول از
برای شما پس بگیرید آنها را و قبول کنید و آنچه نهی کرده است شما را از آن ترک کنید و باز فرموده است و ما کان لمؤمن و لا
مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را نمیرسد که هر گاه خدا
و رسول او حکم کنند در امری اینکه بوده باشد ایشان را در کار خود اختیاری و هیچ جا نفرموده که فرقی میان صحت و بیماری
آنحضرت هست تا آنکه در بیماری از رسالت معزول است و نگفته که در هنگام مرض اطاعت او مکنید و حرف او را مشنوید
و در جای دیگر فرموده که کسیکه حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان فاسقانند و ظالمانند و کافرانند چهارم
آنکه در روایت ابن ابی الحدید گذشت که عمر خود اعتراف کرد که حضرت در آن وقت میخواست تصریح بنام علی کند من مانع شدم
و این عین مشاقه و معارضه با آنحضرت است و حق تعالی میفرماید و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی تا آخر آیه یعنی
هر که مشاقه و معارضه کند با رسول خدا بعد از آنکه حق برای او ظاهر شده باشد و متابعت کند غیر راه مؤمنان را که اطاعت رسول است
او را بخود واگذاریم و آخر بجهنم فرستیم و بد جائیست جهنم از برای ایشان پنجم آنکه آنحضرت را آزار کرد و بغضب آورد بحدی
که با آن وسعت خلق که حق تعالی او را بخلق عظیم وصف کرده و او را رحمة للعالمین گفته رو از ایشان گردانید و اعراض فرموده
ایشان را از پیش خود دور کرد و در احادیث متواتره وارد شده است که آزار آنحضرت آزار خداست و حق تعالی فرموده است و الذین
یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم یعنی آنها که آزار میکنند رسول خدا را از برای ایشانست عذابی دردناک و باز فرموده است ان
الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا یعنی بدرستیکه آنها که ایذا میکنند خدا و رسول
او را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده را ششم آنکه در قول حسبنا
کتاب الله چندین خطا کرد اول آنکه اظهار جهل بمرتبه رسالت یا خطای او کرد زیرا که اگر حضرت نمیدانست که کتاب خدا بس است
این اظهار جهل آنحضرت کرده و اگر میدانست و باز خواست وصیت کند خطا و فعل لغوی کرده دوم آنکه آیاتی که استنباط احکام
از آنها کرده اند پانصد آیه است تقریبا و معلوم است که اکثر احکام از قرآن مستنبط نمیشود و آنچه مستنبط میشود در غایت
اجمال و اشکال و تشابه است و اختلاف عظیم در فهم آیات و احکام از آنها شده و بعضی گفته اند محکم ترین آیات که آیه وضوست
و قریب بصد تشابه در آن هست و در قرآن مجید ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و ماول و عام و خاص و مطلق و مقید
و غیر اینها هست پس چگونه کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی باشد و ایضا اگر کافی میبود چرا خود در مسائل حیران میشد و
رجوع بدیگران میکرد و میگفت لولا علی لهلک عمر و مکرر اقرار بجهل میکرد و میگفت همه کس از عمر اعلم است حتی زنها در حجلها
و در پس پردها سیم آنکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول کتاب را با اهل بیت مقرون نمیکرد چنانکه گذشت در حدیث ثقلین
و نمیفرمود که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس کتاب با امامیکه مفسر کتاب است کافی است نه کتاب
بتنهائی و لهذا امیر المؤمنین فرموده منم کلام الله ناطق و قطب محیی شیرازی که از علمای مشهور شافعیه است و اهل حال صوفیه است
گفته است در مکاتیب خود که راه بی راهنما نمیتوان رفت و گفتن که چون کتاب الله و سنت رسول الله در میان هست بس باشد
چه حاجتست بآن ماند که مریض گوید چون کتب طب هست که اطبا نوشته اند ما را باطبا مراجعت نباید کرد چه این سخن خطاست

برای اینکه نه هر کس را فهم کتب طب میسر است و استنباط از آن میتوان کرد مراجعت باهل صنعت باید کرد و لو ردوه الی
الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتاب حقیقی صدور اهل علم است بل هو آیات بینات فی صدور
الذین اوتوا العلم نه بطون دفتر چنانکه حضرت امیر فرموده انا کلام الله الناطق وهذا کلام الله الصامت تا اینجا کلام قطب
بود که حق تعالی بر قلمش جاری کرده است و فتح ردی بر امام جاهل باطل خود کرده است چهارم آنکه خود مخالفت این سخن کرده
است در چند موضع اول در روز سقیفه که پیش از آنکه از تجهیز و تغسیل و دفن و صلوة بر حضرت رسول فارغ شوند او
و برادرش و چند منافق دیگر دویدند بسوی سقیفه و مشغول غصب خلافت شدند و مر بهانه ایشان عذر یکه میگویند
برای ایشان اینست که از حدوث فتنه ترسیدند اگر کتاب خدا از برای دفع اختلاف کافی بود فتنه نخواست شد و چون
که وقتیکه حضرت رسول میخواهد که نصب خلافت کند او را نسبت هذیان میدهند و چون خود تعیین خلیفه نا حق
میکنند صلاح امت سنت و ضرور است و ایضا وقتی که ابابکر در سکرات موت بود و عثمان را طلبید که نص بر خلافت عمر
بکند و پیش از آنکه نام شوم او را ببرد غش کرد و بیشعور شد و عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت و بعد از آنکه بشعور آمد
او را دعا کرد چرا او را نسبت هذیان نداد با آنکه هذیان از جهت غشی با او نزدیک بود و چرا حسبنا کتاب الله را در اینجا نگفت و در
وقتیکه شوری قرار داد چرا آن نگفت پس عاقل خبیر از این اقوال و احوال مختلفه علم بهم میرساند که از اول تا آخر ایشان را
از این اقوال متناقضه مطلبی بغیر از محروم کردن اهل بیت رسالت از خلافت نبود و این اول فتنه بود که در اسلام
شکستی افتاد و پیوسته در مواطن متعدده معارضات میکرد و راضی بگفته و کرده آنحضرت نبود چنانکه بخاری و مسلم و ابن
ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین ایشان روایت کرده اند که چون نامه صلح حدیبیه نوشتند که هر که از مسلمانان
بسوی مشرکان بروند پس نه دهند و هر که از مشرکان بنزد مسلمانان بیاید با ایشان پس دهند عمر در غضب شد و بنزد حضرت
آمد و گفت تو رسول خدائی گفت بلی گفت ما مسلمانیم و ایشان کافر حضرت گفت بلی پس چرا این مذلت را در دین خود قرار
دهیم حضرت فرمود آنچه خدا مرا باین امر کرده است میکنم و خدا مرا ضایع نخواهد کرد و یاری خواهد نمود عمر گفت تو نگفتی
که ما داخل مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد چرا نشد حضرت فرمود که من نگفتم امسال خواهد شد بعد از این خواهد
شد پس غضبناک برخواست و گفت اگر یاوری مییافتم با اینها جنگ میکردم و بنزد ابابکر آمد و شکایت و مذمت آنحضرت
کرد ابابکر او را منع کرد و چون روز فتح مکه شد و رسول خدا کلید کعبه را گرفت حضرت فرمود عمر را بطلبید چون حاضر آمد
فرمود اینست آنچه خدا مرا وعده داده بود و دروغ نگفتم و در بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر گفت از روزیکه مسلمان شدم
شک در پیغمبری او نکردم مگر در روز حدیبیه و این اخبار صریح است که عمر بگفته حضرت رسول راضی نشد و دلتنگ بود از
حکم آنحضرت و حق تعالی میفرماید فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا
قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا پس نه بحق پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند تا ترا حکم کنند در منازعه که در میان ایشان شود
پس نیابند در نفسهای خود هیچ حرجی و شکی در آنچه تو حکم کرده و منقاد گردند انقیاد کردن کاملی پس معلوم شد که او مؤمن
نبوده با آنکه شک در گفتار آنحضرت کرد و اعتراض کرد که چرا گفته تو بعمل نیامد و ظاهر میشود که حضرت از او دلتنگ شده
بود و او را شک کننده میدانست و انفذ خاطر خطیر آنجناب را رنجانیده بود که در خاطر داشت و متصد اثبات صدق خود
بر آن منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید و فرمود که آنچه میگفتم این بود و تو نسبت دروغ بمن دادی و از جمله آنها اینست
که در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ایراد نموده است که ابوهریره گفت روزی
من پی حضرت رسول رفتم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتم حضرت نعلین خود را بمن داد و گفت این دو
دو نعل را ببر و هر که را در بیرون باغ ببینی که شهادت دهد بلا اله الا الله و در دل خود یقین بآن داشته باشد پس
بشارت ده او را ببهشت ابوهریره گفت اول کسی را که ملاقات کردم عمر بود گفت این نعلها چیست ای ابوهریره پس من
گفتم نعلهای حضرت رسول الله مرا با اینها فرستاده که هر که را ببینم آن بشارت را باو دهم پس دستی بر سینه من زد که
من به پشت افتادم و گفت برگرد ای ابوهریره پس برگشتم بخدمت حضرت رسول و میگریستم و عمر از پی من آمد

رسول خدا گفت چه میشود ترا ای ابوهریره من قصه را نقل کردم حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت پدر و مادرم
فدای تو باد آیا تو نعلهای خود را با ابوهریره داده که آن بشارت را بدهد گفت بلی عمر گفت مکن این کار را که مردم اعتماد
بر این خواهند کرد مبادا مردم اعمال خیر بگذارند حضرت فرمود پس بگذار اعمال خیر بکنند اگرچه آثار وضع تا آخر این حدیث
ظاهر است چنانچه بر هر عاقلی مخفی نیست ولیکن از احادیث صحاح ایشانست و دلالت بر بی شرمی و بیحیائی و بی دینی عمر میکند
و رد قول حضرت رسول کرده و آن شرک است و ابوهریره بیگناه را زد و خفت رسانید و آخر حدیث اگر راست باشد حضرت
از برای مصلحتی در آن وقت ترک اظهار این سخن فرموده و شاید مصلحت ترک معارضه و بیحیائی آن ملعون باشد و ایضا بخاری
و مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده اند که چون عبد الله بن ابی منافق مرد پسرش آمد بنزد رسول خدا و سؤال نمود که
حضرت پیراهن خود را شفقت فرماید که پدر خود را در آن کفن کند حضرت باو عطا کرد باز التماس کرد که حضرت بر پدرش
نماز کند حضرت برخاست که بر او نماز کند عمر برخاست و جامه حضرت را گرفت و پس کشید و گفت که نماز میکنی بر او
و حال آنکه نهی کرده است پروردگار تو از آنکه بر او نماز کنی پس رسول خدا گفت دور شو از من ای عمر چون بسیار مبالغه
کرد حضرت فرمود خدا مرا مخیر کرده و فرموده استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة و اگر دانم که زیاده از
هفتاد بار استغفار کنم خدا او را میامرزد زیاده خواهم کرد باز عمر گفت که او منافق است حضرت بر او نماز کرد و بعد از آن
آیه نهی از صلوة نازل شد پس عمر گفت من تعجب کردم از جرأتی که بر حضرت رسول کردم و بروایت ابن ابی الحدید مردم تعجب
کردند از جرأت عمر بر رسول خدا و در روایات شیعه از حضرت صادق منقولست که حضرت رسول از برای تالیف قلب پسر
عبد الله بجنازه او حاضر شد عمر گفت مگر خدا ترا نهی نکرده است از آنکه بر قبر او بایستی حضرت جواب نگفت عمر این سخن را بار
دیگر اعاده کرد حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی که چه گفتم من گفتم خداوندا پر کن شکمش را از آتش و پر کن قبرش را از آتش و او را
بسوزان بآتش جهنم حضرت فرمود که آن ملعون مصلحت حضرت را برهم زد و از حضرت ظاهر شد امری که نمیخواست ظاهر شود
و دل پسر عبد الله بشکند و بر هر تقدیر نهایت بی ادبی و بیحیائی از او بظهور آمد در این مقام نسبت با دنی کسی چنین جرأتی
روا نیست که جامه اش را بگیرند یا گریبانش را از عقب بگیرند و بکشند و شک نیست که این متضمن ایذا و اهانت و استخفاف
با آنحضرتست که احترامش بر عالمیان واجبست و جزو اسلامست و ایضا انکار فعل آنحضرت کرد و حضرت را نسبت بغلط و
خطا داد و ایضا در صحیح بخاری در دو موضع نقل کرده است که چون حاطب بن ابی بلتعه خبر رفتن حضرت رسول را بسوی مکه
بمشرکان نوشت و جبرئیل خبر داد که او نامه بزنی داده و در فلان باغ است و حضرت رسول حضرت امیر و زبیر و ابومرثد را فرستاد
و نامه را گرفتند و آوردند عمر گفت یا رسول الله این خیانت با خدا و رسول و مؤمنان کرده است بگذار گردنش را بزنم حضرت
بحاطب خطاب کرد که چرا چنین کردی گفت یا رسول الله من از جهت بی ایمانی نکردم چون عیال من در مکه بودند و کسی در آنجا
نداشتم که حمایت ایشان بکند خواستم نعمتی بر ایشان اثبات کنم که رعایت عیال من بکنند حضرت فرمود راست میگوید بد مگوئید
نسبت باو مگر خیر باز عمر گفت بگذار گردنش را بزنم او خیانت کرده است حضرت فرمود که او از اهل بدر است و شاید خدا خطاب
کرده باشد اهل بدر را که هر چه خواهید بکنید من بهشت را بر شما واجب کرده ام و اگرچه این حدیث مخالف روایات
شیعه است اما الزام بر ایشان میتوان کرد بعد از آنکه حضرت تصدیق حاطب کرده باشد و عذر او را قبول فرموده باشد
و گفته باشد مگوئید از برای او مگر خیر باز دیگر نسبت خیانت باو دادن و اراده زدن گردن او و رد قول حضرت رسول است
و مخالفت صریح آنحضرتست و ایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن حجر در فتح الباری روایت کرده اند از مسند ابن
حنبل و تصحیح سندش کرده اند از ابوسعید خدری که گفت ابوبکر آمد بنزد رسول خدا و گفت یا رسول الله من بفلان وادی
گذشتم مرد خوش هیئت با خشوعی دیدم که نماز میکرد حضرت فرمود که برو و او را بکش چون ابوبکر رفت او را در نماز دید نخواست
او را بکشد و برگشت پس حضرت بعمر گفت که برو و او را بکش او هم رفت چون او را در نماز دید نکشت و برگشت پس علی را گفت تو
برو و او را بکش چون حضرت رفت او را ندید رفته بود پس حضرت رسول فرمود که این مرد و اصحابش قرآن میخوانند و از حنجره
گردنشان نمیگذرد و از دین بیرون خواهند رفت مانند تیر که از نشانه بدر رود و بعد از آن هرگز بدین بر نخواهند گشت و این

صحیح گفته است که شاهد حقیت این حدیث بسیار است حدیث جابر و رجال آن همه ثقه اند و در روایت ابن ابی الحدید چنین است که بعد
از آنحضرت رسول فرمود که اگر این کشته میشد اول فتنه و آخر فتنه بود یعنی دیگر فتنه نمیشد پس فرمود که از نسل این گروهی
بیرون خواهند آمد که از دین بدر روند مانند تیر که از نشانه بجهد و این مضمون را باز حافظ ابونعیم در حلیه و موصلی در
مسند و ابن عبد ربه در عقد و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند باین نحو که صحابه مدح کردند مردی را ببسیاری
عبادت حضرت شمشیر خود را بابوبکر داد و امر کرد بقتل او بهمان روش روایت کرده اند و در آخرش حضرت فرمود که اگر
او کشته میشد در میان امت من هرگز اختلاف بهم نمیرسید پس معلوم شد که نکشتن ابوبکر او را مخالفت صریح بود برای امر
رسول خدا و نماز کردن او عذر نبود زیرا که بعد از آنکه صحابه او را وصف بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او
کرد و در حدیث سابق بعد از آنکه ابوبکر او را وصف بصلوة با خشوع کرده بود امر بکشتن او فرمود و مخالفت عمر از آن بدتر
تر بود زیرا که بعد از آنکه ابوبکر عذر نماز او را گفت حضرت نپسندید و باز امر بقتل او کرد او مخالفت کرد و همین عذر ناموجه را
گفت و معلوم شد که مخالفت ایشان در این امر باعث حدوث فتنها شد تا روز قیامت هم چنانکه منع دوات و قلم باعث
ضلالت امت شد تا روز قیامت و از این اخبار مختلفه و وقایع متعدده ظاهر شد که این قسم امور باعتبار نفاق باطنی
از او مکرر صادر میشد و مخالفت خدا و رسول طریقه و عادت او بوده و از برای نفاق دلیلی از این ظاهرتر نمیباشد چنانکه
گفته اند یک خطا یا دو خطا یا سه خطا اما در یک خطا اینقدر خطا ثم آنکه انکار کرد امری را که بر هیچ عاقلی وقوع آن مخفی نمیتوانست
بود چنانکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسول معلوم شد ابوبکر حاضر نبود عمر ندا
کرد در میان مردم که بخدا سوگند که رسول خدا نمرده است و بر خواهد گشت و دستها و پاهای مردانی چند را خواهد برید
که نسبت مرگ باو داده اند تا آنکه ابوبکر حاضر شد و گفت آیا نشنیده این آیه را که إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ و این آیه را وَمَا
مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند
مرد و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولان گذشته اند آیا پس اگر او بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد و از پس
پشت برخواهید گشت عمر چون این آیات را شنید گفت گویا این آیات را هرگز از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را
ابن اثیر در نهایه و صاحب کامل و زمخشری در اساس اللغة روایت کرده اند کسی انکار این واقعه نکرده است و این خالی از
دو صورت نیست یا آنکه بقدری جاهل بود بآیات قرآنی و آثار نبوی که چنین امری که از ضروریات دین بود و حضرت رسول
مکرر میفرمود که بعد از من چنین خواهد شد فرمود که علی ولی هر مؤمن است بعد از من و فرمود که یا علی مقاتله خواهی کرد
بعد از من با ناکثان و قاسطان و مارقان و در حجة الوداع مکرر فرمود رفتن من نزدیک شده و در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم
و در روز فوت که دوات و قلم طلبید اشعار باین فرمود و ایضاً از کجا بر او معلوم شد که دست و پاهای مردم را خواهد برید
و شناعت این واقعه زیاده از آنست که بیان باید کرد یا غرضش مکر و حیله بود که مبادا تا آمدن ابوبکر مردم با حضرت
بیعت کنند و تمهید ایشان باطل شود این سخن را در میان انداخت تا ابوبکر حاضر شود چنانچه ابن ابی الحدید اشاره باین
کرده و جواب اعتراضات مخالفان را بتفصیل در بحار الانوار ذکر نموده ام ششم آنکه حرام کرد حج تمتع و متعه نساء را با آنکه حضرت رسول
آنها را مقرر فرموده بود و تفصیلش آنست که خلافی نیست در میان امت در آنکه اصل متعه در زمان حضرت رسول مقرر
شد و خلافی که کرده اند در آنست که آیا نسخ شد یا حکمش باقیست و اهل بیت اجماع کرده اند بر آنکه حکمش باقی است و
نسخ نشده است و در حکم متعه نازل شد این آیه فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً بنا بر اکثر و اضح تفاسیر
و فخر رازی در تفسیرش گفته است که اتفاق کرده اند امت بر آنکه متعه مباح بود در صدر اسلام و گفته است که روایت
کرده اند از حضرت رسول که چون حضرت در عمره بمکه آمد زینت کردند زنان مکه پس شکایت کردند اصحاب بحضرت رسول
از طول عزوبت حضرت فرمود متعه کنید از این زنان و در صحیح بخاری و مسلم و صاحب جامع الاصول روایات بسیار از قیس و جابر
و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول رخصت متعه داد و در صحیح مسلم از قتاده از ابی نضره روایت کرده است که
ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه و عبدالله زبیر نهی میکرد از آن من این را بجابر نقل کردم گفت این حدیث بر دست من جاری

شد ما متعه کردیم در زمان رسول خدا چون عمر خلیفه شد گفت بدرستیکه خدا حلال میکرد از برای رسولش آنچه را
میخواست و بدرستیکه قرآن در منازل خود نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانچه خدا امر کرده است شما را
و نکاح زنان را دائم قرار دهید اگر بیاورند نزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده است البته او را سنگسار خواهم کرد
و عامه بطرق متعدده از ابن عباس و حضرت امیر روایت کرده اند که اگر نه آن بود که پسر خطاب نهی کرد از متعه زنا نمی
کرد مگر اندکی از مردم و فخر رازی نیز در تفسیر این را روایت کرده است و ایضا در تفسیر از عمران بن حصین روایت کرده است
که متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن آیه نازل نشد که آن را نسخ کند و امر کرد ما را بآن رسول خدا و متعه کردیم و
عمر ما را از آن نهی نکرد بعد از آن گفت مردی برای خود آنچه خواست و حج تمتع اجماعی مسلمانانست که مشروع است
و حکمش باقیست و فقهای عامه خلافی که کرده اند در این است که آیا افضل انواع حج است یا نه و آیه فمن تمتع بالعمرة
الی الحج دلیل مشروعیت آنست و در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و غیر اینها احادیث بسیار روایت کرده اند از
جابر انصاری و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر و دیگران روایت کرده اند که چون حضرت رسول متوجه حج وداع شد هدی
با خود برد و در میان ایشان بغیر رسول خدا و طلحه دیگری شتر با خود نیاورده بود و حضرت امیر چون در یمن بود حضرت باو
نوشت که از راه بحج بیاید و چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام می بندم مانند احرام رسول خدا و حضرت رسول خدا
صد شتر با خود آورده بود و حضرت امیر را شریک در هدی خود کرد و این یکی از مناقب مختصه آنحضرتست که در
مقامات متعدده بیان فرموده و چون حضرت مردم را تعلیم طواف و سعی نمود و از سعی فارغ شدند حضرت بر مروه ایستاد
و فرمود که اگر پیشتر میدانستم که حق تعالی امر بعدول بحج تمتع خواهد فرمود هدی با خود نمی آوردم پس هر که هدی با خود
نیاورده است باید که عدول نیت بعمره کند و محل شود پس سراقة بن مالک پرسید که یا رسول الله این مخصوص امسال
یا همیشه خواهد بود حضرت انگشتهای یک دست مبارک خود را در انگشتهای دست دیگر داخل کرد و فرمود داخل شد
عمره در حج باین روش و همیشه چنین خواهد بود و چون حضرت امیر احرام خود را تابع احرام حضرت کرده بود فرمود که تو نیز بر احرام
خود باقی باش و حضرت رسول شصت و سه شتر را بدست خود نحر کرد و حضرت امیر باقی را نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان
بن الحکم روایت کرده که در عسفان نزاع شد میان علی و عثمان زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از حج تمتع چون حضرت امیر
این را شنید صدا بلند کرد بتلبیه عمره تمتع و گفت لبیک بعمرة و حجة عثمان گفت من مردم را منع میکنم از حج تمتع و تو تصریح
بخلاف من میکنی حضرت فرمود که من دست از سنت حضرت رسول بر نمیدارم از برای گفته احدی و در صحیح مسلم از
مطرف روایت کرده است که عمران بن حصین بمن گفت که امروز بتو حدیثی نقل میکنم شاید خدا ترا بآن منتفع گرداند
بدانکه رسول خدا امر بعمره کرد طایفه از اهل خود را در عشر ذی حجه و آیه نازل نشد که این حکم را نسخ کند و نهی
از این نکرد تا از دنیا رفت بعد از آن مردی از برای خود آنچه خواست گفت و باین مضامین روایات بسیار از صحیح مسلم روایت
کرده است و در جامع الاصول همه را ایراد نموده و در بحار الانوار همه را با جواب شبهههای ایشان ذکر کرده ام و عامه و
خاصه بطرق متعدده متواتره روایت کرده اند که عمر بر منبر باواز بلند میگفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا
احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج یعنی دو متعه بودند در عهد رسول خدا و من حرام میکنم هر دو را و
عقاب میکنم بر هر دو یکی متعه زنان و دیگری حج تمتع و هرکه اندک بهره از شعور دارد میداند که عبارت صریح است در
مشاقه و معانده با خدا و رسول و رد حکم ایشان نمودن پس داخل است در تحت آیه و من یشاقق الرسول تا آخر آیه کریمه
گذشت و ایضا حکم نکرد بآنچه خدا فرستاده و حق تعالی فرموده است که هرکه حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس
ایشانند کافران بعضی از عامه نقل کرده اند که مردی متعه کرد از او پرسیدند که حلال بودن متعه را از کجا دانستی و از کی فرا
گرفتی گفت از عمر گفتند که عمر نهی کرد از آن و عقاب میکرد بر آن گفت از برای آنکه خود بر منبر میگفت که دو متعه در عهد رسول خدا
بودند و من این روایت را قبول کردم که گفت در عهد آنحضرت بوده و قبول نکردم رأیی را که از پیش خود اختیار کرده طعن چهارم
آنست که مغیرة بن شعبه از جمله روسای منافقین و دشمنان علی بود چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که پنج نفر

بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفه ملعونه و آنکه با یکدیگر متفق باشند در آنکه نگذارند که خلافت بر اهل بیت رسول
برگردد یکی از آنها مغیره بود و سالها بر منابر سب آنحضرت کرد چنانکه ابن ابی الحدید گفته است که اصحاب ما بغدادیون
ما گفته اند که کسیکه اسلامش چنان باشد که در کتب مذکور است که از ترس بر سبیل مصلحت بود و خاتمه امرش آن بود
که روایات و اخبار متواتره وارد شده است که پیوسته بر منبرها لعن بر علی میکرد تا بجهنم واصل شد و میان عمرش عمل زنا بود
و آنکه از خواهش فرج و شکم ممکن نشد و مفارقت فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در غیر طاعت خدا صرف میکرد چنین
کسی را چرا ما دوست داریم و چرا فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از آن اخبار بسیار روایت کرده است در آنکه ملعون سب حضرت امیر
بر منابر میکرد و مردم را بآن امر مینمود و هم چنین اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت و اسلام مشهور بزنا
بود پس دوست داشتن عمر چنین مردی را معلوم است که از برای چه غرض بوده و اصل این قصه طولی دارد مجملی از آن را اینجا
ذکر میکنیم و آن چنانست که عمر چون مغیره را بآن فضایل را والی بصره کرد و در بصره زنی بود که او را ام جمیل میگفتند از بنی
هلال و مغیره پنهان بخانه او تردد میکرد و چون اهل بصره باین مطلع شدند بسیار عظیم شمردند این را و طبری روایت
کرده است که خانه ابوبکره و خانه مغیره نزدیک بیکدیگر بود و همین شارع در میان فاصله بود و مسکنشان دو غرفه
مقابل یکدیگر بود در هر یک از غرفهها روزنه داشت که بسوی دیگری مفتوح میشد روزی ابوبکره در غرفه خود نشسته بود
با جمعی و صحبت میداشت ناگاه بادی وزید و در روزنه را گشود ابوبکره خواست که در روزنه را ببندد نظرش بر غرفه مغیره افتاد
دید که باد آنرا نیز مفتوح نموده و او در میان پای زنی نشسته است پس ابوبکره با آن جماعت گفت نظر کنید و برخیزید ببینید
چون نظر کردند گفت گواه باشید گفتند این زن کیست گفت ام جمیل دختر افقم از ایشان گفتند ما از این چند را دیده ایم اما
روها را ندیده ایم ایشان صبر نمودند و مشاهده حرکات مینمودند تا فارغ شد و چون برخواست همه شناختند که ام جمیل است
در آن وقت مغیره متوجه مسجد شد که با منافقان مثل خودش نماز جماعت بکند ابوبکره آمد و مانع نماز او شد و این واقعه را
نوشتند و مغیره نیز دروغی چند در این باب بعمر نوشت چون نوشتها بعمر رسید ابو موسی اشعری را که دشمن حضرت امیر بود
والی بصره کرد و بعمر فرستاد و مغیره را با گواهان بمدینه طلبید ابن ابی الحدید از کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی که معتبرترین
کتابهای مخالفانست روایت کرده است از عمر بن شبه که پس اول ابوبکره را طلبید و پرسید که آیا دیدی مغیره را در میان
رانهای ام جمیل گفت بلی والله گویا می بینم که اثر آبله در رانهای او بود مغیره گفت نظر لطیف دقیقی کرده ابوبکره گفت
تقصیر نکردم در آنچه خدا خوار کند ترا بسبب آن عمر گفت نه والله تا شهادت ندهی که مانند میل در سرمه دان دیده که داخل
میکرد و بیرون میکشید قبول نمیکنم گفت والله چنین شهادة میدهم در این وقت رنگ عمر متغیر شد و حضرت امیر گفت ای مغیره
ربع تو رفت و بعضی گفته اند عمر ابتدا گفت پس نافع را طلبید و از او پرسید گفت گواهی میدهم مثل گواهی ابوبکره عمر گفت
والله تا گواهی ندهی مانند میل در سرمه دان فایده ندارد نافع گفت چنین گواهی میدهم که دیدم تا پر و سوفار نشست پس
تاثیر عظیمی در عمر ظاهر شد و علی با عمر گفت نصف مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سیم بود او هم چنین شهادة داد
پس علی با عمر گفت که سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر چنان متغیر شد که گویا خاکستر بر رویش ریختند و زیاد که گواه چهارم بود
هنوز داخل مدینه نشده بود و مغیره میگریست و نزد مهاجران میرفت و استغاثه میکرد که ایشان در باب او شفاعت کنند
و نزد زوجات حضرت رسول میرفت و میگریست پس عمر حکم کرد که شهود را منع کنند که با احدی از اهل مدینه سخن نگویند
تا زیاد حاضر شود و چون زیاد حاضر شد عمر نشست و ایشان را طلبید و رؤسای مهاجران و انصار حاضر شدند چون زیاد
پیدا شد گفت من مردی را می بینم که هرگز خدا خوار نخواهد کرد بر زبان او مردی از مهاجران را و این عبارت تعلیم او کرد
که نباید شهادت ترا تمام گفت چون نزدیک رسید دید جوانی مغرور رسید و دستها را حرکت میدهد و میاید بخاطر
نخسش رسید که این واقعه را بدی هم باید کرد مهابت عمر را چون تا موی میان عرب و عجم معروفست بصدای بلند درشتی گفت
چه گواهی نزد تست ای کهلوئه عقاب و گویا مدح و ذم هر دو در این عبارت هست و عبد الکریم راوی حدیث گفت که چون
ابوعثمان نقل روایت عمر میکرد میخواست صدای خود را شبیه آواز عمر کند چنان نعره زد که نزدیک شد من غش کنم پس

از فحاوی این اخبار معلوم میشود که باعتبار جنبشی که میان عمر و آن فاسق بود سعی بسیار کرد که بر مغیره زنا ثابت نشود و آن سه
نفر بیگناه را حد افترا بزنند و تعطیل حدود الهی و سعی در آن کردن مطلقا بد است و اکر متضمن حد زدن چند بیگناه باشد
قبیح تر و شنیع تر است و از سیاق اکثر اخبار ظاهر است که ایشان پیشتر شهادت خود را بلیغ تر نوشته بودند و این اختلاف
بحیله و تهدید عمر بهم رسید و ابوالفرج اصفهانی کفته است که بسیاری از راویان روایت کرده اند که زیاد کفت
دیدم مغیره را پاهای ام جمیل را برداشته بود و خصیه‌ها او و ران او دیدم که تردد میکرد در میان رانهای او و صدای بلندی
نفس تندی میشنیدم ابوالفرج کفته است که عمر را کفته زیاد و تغییر شهادت دادن و دفع حد از مغیره بسیار خوش آمد
و کفته است بعد از آنکه ابوبکره را حد زدند کفت کواهی میدهم که مغیره زنا کرد عمر اراده کرد بار دیکر حد بزند او را حضرت
امیر او را نهی کرد از آن و فرمود که اکر او را حد میزنی من مغیره را سنکسار میکنم و از اینجا معلوم میشود که نزد حضرت ثابت
شده بود زنای مغیره و از روی تقیه او را حد نزد و بعضی از سنیان توجیه دیکر کرده‌اند این سخن را و ابوالفرج کفته است
که عمر ابوبکره را امر بتوبه کرد ابوبکر کفت مرا امر بتوبه میکنی که کواهی مرا قبول کنی من عهد کرده‌ام که کواه نشوم میان دو کس تا تو
در دنیا باشی یا تا من در دنیا باشم و کفته است که چون کواهان را حد زدند مغیره کفت الحمد لله که خدا شما را خوار کرد عمر کفت
ساکت شو خدا جائی را بکیرد و بروایت دیکر نفس که بشو خدا خوار کند امکانی را که اینجا تو را در آن مکان دیدند ابوالفرج
کفته است که عمر بعد از آن بحج رفت و ام جمیل و مغیره هر دو بحج آمده بودند عمر بمغیره کفت وای بر تو با من تجاهل میکنی بر من
بخدا سوکند که من کمان ندارم که ابوبکره بر تو دروغ کفته باشد و هیچ وقتی تو را نمی‌بینم مکر آنکه میترسم که از آسمان مرا سنک
باران کنند بسبب تو و حضرت امیر فرمود که اکر بر مغیره ظفر یابم او را سنکسار خواهم کرد و هر که تامل کند در این اخبار
او را شک نمی‌ماند در آنکه زنای مغیره نزد حضرت امیر و نزد عمر نیز ثابت بود و عمر دانسته از برای رعایت مغیره تعطیل حد
الهی در حق او و اقامت حد بجور و ظلم بر بیکناهی چند کرد پنجم آنست که فخر رازی و ابن ابی الحدید و سایر محدثان عامه و خاصه
روایت کرده‌اند که روزی عمر در خطبه خود کفت که اکر بشنوم که زنی در صداق خود زیاده از مهر زنان پیغمبر کرفته است
خواهم کرفت و بروایت دیکر در بیت المال مسلمانان خواهم کذاشت پس زنی برخواست و کفت خدا تو را رخصت نداده است
که این کار بکنی میفرماید که اکر قنطاری بیکی از زنان خود داده باشید از ایشان هیچ چیز را مکیرید عمر کفت همه مردم داناتر و
فقیه تر اند از عمر حتی زنان پرده نشین در خانه‌ها و بروایت ابن ابی الحدید عمر کفت تعجب نمیکنید از امامی که خطا کرد و زنی که
حق را یافت و با امام شما معارضه کرد و بر او غالب آمد و بروایت فخر رازی آن زن کفت ای پسر خطاب خدا چیزی بما عطا کرده
و تو از ما منع میکنی پس عمر با خود خطاب کرد که همه مردم داناتر و فقیه تر اند از تو ای عمر و از کفته خود برکشت و از این روایات
جهل او بکتاب و سنت ظاهر میشود و چنین کسیکه باعتراف خودش زنان مخدره از او افقه باشند قابلیت ریاست عامه
مسلمانان ندارد خصوصا وقتیکه عالم بجمیع علوم در میان امت باشد ششم که از اعظم جمیع طعنها است و صریح است در
در معانده خدا و رسول و اکثر علمای امامیه نیز متفطن نشده‌اند و از جمله مطاعن او ذکر نکرده‌اند و آن انکار حکم
تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی روایت کرده‌اند و در جامع الاصول نیز روایت کرده است
و هم از شقیق روایت کرده‌اند که کفت من نشسته بودم با عبدالله بن مسعود و ابوموسی اشعری پس ابوموسی کفت
اکر مردی جنب شود و یکماه آب نیابد تیمم نخواهد کرد که نماز کند پس چه میکند با آیه سوره مائده فلم تجدوا ماء فتیمموا
صعیدا طیبا پس ابن مسعود کفت اکر رخصت دهند ایشان را هر وقت که آب بر ایشان سرد خواهد بود تیمم بجا خواهند آورد
کرد من کفتم از برای همین معنی کراهت داشته‌اند تیمم کفت بلی پس ابوموسی کفت آیا نشنیده‌ای سخن عمار را که بعمر کفت
که رسول خدا مرا برای حاجتی فرستاد پس من جنب شدم و آب نیافتم در میان خاک غلطیدم چنانکه دابه میغلطد پس
چون بحضرت عرض کردم حضرت فرمود که بس بود ترا که چنین کنی پس دستهای خود را بر زمین زد و بر هم مالید و رو
و دو دست را مسح کرد عبدالله کفت مکر ندیدی که عمر قانع نشد بقول عمار و بخاری بروایت دیکر این مضمون را روایت کرده است
و ایضا بسند دیکر روایت کرده است از شقیق بن سلمه کفت من نزد ابن مسعود و ابوموسی بودم ابوموسی کفت که اکر

کسی جنب شود و آب نیابد چه کند ابن مسعود گفت نماز نکند تا آب بیابد ابو موسی گفت چه میکنی قول عمار را ابن مسعود
گفت که ندیدی که عمر با آن قانع نشد ابو موسی گفت قول عمار را بگذار این آیه را چه میکنی عبد الله نتوانست جواب گفت آن عذر
نا موجه سابق را گفت و ایضا بخاری از سعد بن عبد الرحمن از پدرش روایت کرده است که مردی نزد عمر آمد و گفت من جنب
شدم و آب نیافتم عمر گفت نماز مکن عمار بن یاسر بعمر گفت بخاطر نداری که من و تو در سفری بودیم و جنب شدیم و تو نماز
نکردی و من در خاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول واقعه را ذکر کردیم حضرت فرمود ترا کافی بود که چنین
کنی و دستها را بر زمین زد و پف کرد و رو و دستها را مسح کرد و بروایت مسلم چون عمار این را گفت عمر گفت از خدا بترس
ای عمار پس عمار گفت اگر میخواهی من این حدیث را نقل نکنم و بروایت دیگر عمار گفت اگر میخواهی بسبب حقی که بر من داری
این حدیث را با حدی نقل نکنم و صاحب جامع الاصول بعد از آنکه روایت بخاری و مسلم را روایت کرده گفته است که
در روایت ابی داود چنین است که عبد الرحمن گفت که من نزد عمر بودم مردی آمد و گفت ما در مکانی یکماه و دو ماه میباشیم
و آب نمی یابیم عمر گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بیابم عمار گفت یا بخاطر نداری که من و تو در میان شتران بودیم و جنب
شدیم و من در خاک غلطیدم پس آمدیم بخدمت حضرت رسول و عرض کردیم و کیفیت تیمم را حضرت تعلیم من نمود پس
عمر گفت بعمار از خدا بترس عمار گفت اگر خواهی والله این حدیث را ذکر نخواهم کرد عمر گفت ما ترا بگفته خودت میگذاریم
مؤلف گوید که این احادیث از صحاح سنیان نقل شده و ایشان انکار صحت اینها نمیتوانند نمود پس میگوئیم خالی از دو
صورت نیست یا آنکه عمر در وقتیکه امر کرد سایل را در هنگام نیافتن آب ترک نماز بکند و اذعان قول عمار نکرد و
گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بهم رسد عالم بود بآنکه خدا تیمم را بر فاقد آب واجب کردانیده و متذکر آیه بود که حق تعالی
برو آورد و در دو آیه تصریح بآن نموده و در خاطر داشت امر حضرت رسول را بتیمم و بیان کیفیت آن کردن یا جاهل بود
و نمیدانست فرموده خدا و رسول را اگر شق اول باشد چنانکه ظاهر اکثر احادیث است انکار او حکم تیمم را رد صریح
خواهد بود بر خدا و رسول بگمان آنکه این حکم مستلزم مفسده است و نسبت جهل و امر بقبیح بخدا و رسول خواهد بود
و کفری از این قبیح تر و ظاهر تر نمیباشد اگر چه از او غریب نبود و مدار او باین بود چنانکه حی علی خیر العمل را از اذان انداخت
و منع دوات و قلم نمود و سایر امور که از او متواتر است بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد و اگر شق دوم باشد که جاهل
باین حکم باشد و بآیه و حدیث مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود بر نهایت جهالت و حماقت و بلیدی او که در مدت
زیاده از بیست سال که در خدمت آنحضرت بوده چنین امر عام البلوائی را که متعلق است باعظم اعمال دینیه که نماز
باشد و اکثر عوام دانند و احتیاج بآن بسیار واقع میشود ندانند پس چنین کسی چگونه صلاحیت ریاست عامه دین
و دنیای جمیع مسلمانان داشته باشد و از غرایب آنستکه در وقت مرگش گفتند چرا عبد الله پسر خود را خلیفه نمیکنی
چون میدانست که او معارضه با حضرت امیر نمیتواند کرد و امامت رود بحضرت امیر خواهد گشت قبول نکرد و علت
که گفت این بود که کسیکه نداند چگونه طلاق زن خود را بگوید قابل امامت نیست و اتباعش جهل بچنین حکمی را که میان آن و
طلاق از جهات شتی فرق هست مانع امامت نکردانیده‌اند با آنکه پسرش بعد از تنبیه متذکر شد و بر گشت و عمر مصر
بر انکار ماند و نکرد که بعد از قول عمار رجوع بسایر صحابه بکند و اگر جاهل باشد این حکم را معلوم کند و از اینجا معلوم میشود
که آنچه عامه در اکثر مواضع بآن متمسک میشوند که چون کسی انکار نکرد فعل خلفای خود را باید که حق باشد باطل است زیرا
که چنین امر واضح بینی را که خلاف کتاب و سنت و اجماع امت بود حکم کرد و نقل نکرده‌اند که احدی از صحابه با او معارضه کرده
باشند مگر عمار که بعد از اظهار حق باز ترسید و گفت اگر میگوئی این حدیث را دیگر روایت نکنم هرگاه در این امور جزئیه که
که چندان غرض دنیوی بآن متعلق نیست ایشان قدرت بر انکار آن نداشته باشند در امور خلافت و سلطنت کی میتوانستند
انکار کردن هفتم آنستکه در وقایع بسیار حکمهای خطا میکرد و سایر صحابه او را تنبیه میکردند و بر میگشت چنانکه
حکم کرد که زن حامله را سنگسار کنند معاذ گفت ترا بر زن حکم هست و بر فرزند که در شکم او است حکمی نیست و از حکم
خود برگشت و در مناقب خوارزمی روایت کرده است که در ایام خلافت عمر زن حامله را آوردند عمر از او سؤال کرد او اعتراف

کرده بود پس عمر امر کرد که او را سنگسار کنند در راه حضرت امیر ایشان را ملاقات کرد و از واقعه سؤال نمود چون مطلع
شد گفت برگردانید او را و آمد نزد عمر و فرمود که امر کرده‌ای که این را سنگسار کنند گفت بلی اعتراف کرده نزد من بزنا حضرت
فرمود تو بر او سلطنت داری بر آنچه در شکم اوست سلطنت نداری پس حضرت فرمود شاید او را تهدید کرده باشی
و ترسانیده باشی پیش گفت بلی چنین بود حضرت فرمود مگر نشنیده‌ای که رسول خدا فرمود که حد نمی‌باشد بر کسی که اعتراف
کند بعد از حبس کردن یا قید کردن یا تهدید کردن پس عمر گفت آن زن را رها کردند و گفت عاجزند زنان از آنکه مثل علی
از ایشان متولد شود اگر علی نبود عمر هلاک میشد و ایضاً از مناقب خوارزمی و مسند ابن حنبل روایت کرده اند که زن
دیوانه را آوردند بسوی عمر که زنا کرده است عمر خواست که او را سنگسار کند حضرت امیر فرمود مگر نشنیده که رسول
خدا فرمود که قلم تکلیف برداشته شده است از سه کس از دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ شود و از کسیکه در
خواب باشد تا بیدار شود پس دست از او برداشت و ابن قتیبه و قاضی القضاة و ابن ابی الحدید تلقی بقبول کرده اند
و از این باب اخبار و وقایع بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد هشتم بدعتهائی است که او در دین خدا کرد
برای خود بی مستندی بایراد قلیلی در اینجا اکتفا مینمائیم اول نماز تراویح که در شبهای ماه مبارک رمضان نوافل بسیار
بجماعت بجا آورند و دلیل بر بدعت بودن آن اینست که خود اعتراف بآن کرده چنانچه صاحب نهایه و اکثر محدثین ایشان
روایت کرده اند که چون بمسجد آمد در شب ماه رمضان و دید که باغوای شیطان مسجد پر شده است گفت نعمة البدعة
خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که ابو سلمه از عایشه سؤال کرد که نماز رسول
خدا در ماه رمضان چگونه بود عایشه گفت در ماه رمضان و غیر آن زیاده بر یازده رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد مپرس
که چه مقدار نیکو و طولانی میکرد پس چهار رکعت دیگر میکرد در نهایت نیکوئی و طول پس سه رکعت دیگر میکرد من گفتم
یا رسول الله پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه دیدهای من بخواب میرود و دلم بخواب نمیرود و بروایت دیگر
مسلم روایت کرده است که عایشه گفته است که نماز آنحضرت در ماه رمضان و در غیر آن سیزده رکعت بود که نافله صبح داخل
در آنها بود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابی داود روایت کرده است که رسول خدا حجره در مسجد از حصیر در ماه
رمضان ساخت و بیرون آمد که در آن حجره نماز کند بعضی از مردم آمدند که با آنحضرت اقتدا کنند حضرت برگشت و بخانه رفت
و شب دیگر بیرون نیامد ایشان گمان کردند که حضرت را خواب برده است بعضی تنحنح میکردند و بعضی سنگ ریزه بر در
میزدند حضرت غضبناک بیرون آمد و فرمود پیوسته در این امور مبالغه میکنید تا آنکه میترسم بر شما واجب شود و از
عهده بیرون نیائید ایها الناس در خانهای خود نماز کنید بدرستیکه بهترین نماز آنست که آدمی در خانه خود بکند مگر نماز
واجب که بجماعت کردن بهتر است و ایضاً از انس روایت کرده است که حضرت رسول نماز میکرد در ماه رمضان من آمدم
و در پهلوی آنحضرت ایستادم و دیگری هم آمد تا آنکه جماعتی شدیم چون یافت که ما در عقب و پهلوی او ایستاده ایم نماز را
سبک کرد و داخل خانه شد و مشغول نماز شد و بعد از آن فرمود که چون شما اقتدا کردید من ترک نماز در مسجد کردم و از
این باب احادیث بسیار از آنحضرت در صحاح خود روایت کرده اند و از این اخبار بسیار ظاهر میشود که حضرت رسول در ماه
رمضان مطلقا نافله را بجماعت نمیکردند و اگر میکردند راضی نبوده اند که بجماعت واقع شود پس این عدد مخصوص را در شرع بدعت
مقرر کردن و بجماعت مستحب گردانیدن و سنت مؤکد قرار دادن معلوم است که بدعت است و در احادیث متواتره از
طرق عامه و خاصه وارد شده است که هر بدعتی ضلالتست و هر ضلالتی راهش بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر
روایت کرده است که حضرت رسول در خطبه خود میفرمود که بهترین سخنها کتاب خداست و بهترین هدایتها هدایت محمد
و بدترین امور آنهاست که تازه بهم میرسد و هر بدعتی ضلالتست و بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که
هر که سنت مرا نخواهد از من نیست و فرمود چه سبب دارد که جماعتی کراهت دارند از کاری که من میکنم بخدا سوگند که
من داناترم از همه بخدا و خوف و خشیت من از خدا از همه بیشتر است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابوداود روایت
کرده است که زنهار که احتراز کنید از اموریکه تازه بهم میرسد زیرا که هر تازه بدعتست و هر بدعتی ضلالتست و آنچه

از عامه از برای اصلاح کار عمر گفته اند که بدعت بر پنج قسم منقسم میشود مخالف حدیث عامه و خاصه است و از نصوص
صریحه مستفاد میشود که هر امری را که در دین احداث کنند که در شریعت خصوصا یا عموما وارد نشده باشد بدعتست
و حرامست و هر فعلی را که بر وجه عبادت واقع سازند و از دلیل شرعی عامی یا خاصی مستفاد نشده باشد بدعت
و تشریعست خواه فعل مستقلی باشد یا صفت عبادتی باشد که اصلش از شارع متلقی شده باشد مثل آنکه واجبی
بقصد سنت کنند یا سنتی را به نیت واجب بعمل آورند یا وصف خاصی را در عبادتی اختراع کنند مثل آنکه طواف را
بجماعت بکنند یا عدد خاصی از عبادات را در وقتی مخصوص سنت قرار دهند مثل نماز چاشت که بدعت دیگر است
از عمر همه حرام است و اگر کسی بدعت را اصلاح کند و بر پنج قسم منقسم کرده اند شک نیست که داخل بدعتهای عمر است
و حرام است دویم آنکه عسس را بدعت کرد که شبها گردد و تجسس احوال مردم کند با آنکه حق تعالی نهی فرموده از آن
و گفته است و لا تجسسوا ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده اند که عمر شبی از برای عسس میگشت از خانه صدائی شنید
از دیوار بالا رفت مردی را با زنی دید که مشک شرابی نزد خود گذاشته اند گفت ای دشمن خدا گمان میکنی که خدا بر تو خواهد
پوشید و تو مشغول معصیت او باشی آن مرد گفت تعجیل مکن اگر من یک خطا کرده ام تو سه خطا کرده خدا فرموده است
تجسس مکنید تو تجسس کردی و فرموده است وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا یعنی داخل خانها از درهای آن بشوید تو از دیوار
بالا آمدی و فرموده است إِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا یعنی هرگاه داخل خانها شوید پس سلام کنید و تو سلام نکردی
عمر گفت اگر از تو عفو کنم اختیار امر خیر خواهی کرد گفت بلی والله این کار را نخواهم کرد عمر گفت برو از تو عفو کردم سیم آنکه طلاق
متوالی را بدون رجوعی یک حساب میکردند در زمان حضرت رسول و ابوبکر بعد از آنکه سه سال از خلافت او گذشت بسه
طلاق حساب کرد چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح ابوداود و نسائی روایت کرده است از ابن عباس بچند طریق و عمر
که گفته است اینست که مردم بر طلاق جرأت نکنند اگر این علت اجرای سه طلاق میشد بایست خدا که علمش همه چیز را احاطه
کرده است بکند و رسول خدا در جمیع امور منتظر وحی الهی میشد و بعقل کامل خود حکم نمیکرد عمر را چه نسبت است که
احکام الهی را بعقل شوم خود تغییر دهد چهارم آنستکه از ائمه اهل بیت بطرق معتبره منقولست که مقام ابرهیم در زمان
ابرهیم و بعد از او متصل بدیوار خانه کعبه بود تا آنکه قوم قریش در جاهلیت از آنجا برداشتند و در موضعیکه الحال در
آنجاست گذاشتند چون حضرت مکه را فتح کرد مقام را برگردانید بجائیکه در زمان حضرت ابرهیم در آنجا بود و پیوسته
در آنجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و بحج رفت پرسید که کیست که بداند که مقام در زمان جاهلیت در کجا بوده است
منافق دیگر گفت من اندازه آنرا بریسمانی برداشته ام و نگاه داشته ام عمر آنرا طلبید و مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را
برداشت و در همان موضع که در جاهلیت بود گذاشت و تا الحال در این موضع است و حضرت صاحب الامر بمکان اول بر خواهد
گردانید و این قصه از جمله مشهورات بلکه متواترات است و الحال جای مقام را که در زمان حضرت ابرهیم در آنجا بود گود
گذاشته اند و مقام جبرئیل میگویند و صاحب کشاف نیز اشاره بتحویل مقام نموده است و گفته است عمر از مطلب
بن وداعه پرسید که میدانی موضع مقام در جاهلیت در کجا بود گفت بلی و نشان او را داد همین موضع را و ابن ابی الحدید گفته است
که مورخان گفته اند که عمر اول کسی بود که قرار کرد که نافله ماه رمضان بجماعت بکنند و بشهرها نوشت که چنین کنند و خانه
رویشد ثقفی را سوزانید که نبیذ میفروخت و اول کسی بود که عسس و شبگردی را اختیار کرد و اول کسی بود که تازیانه بر
دست گرفت و بر مردم مقرر کرد و میگفتند تازیانه عمر مهابتش از شمشیر حجاج بیشتر بود و اول کسی بود که عمال خود را جریمه کرد
و نصف اموال ایشان را گرفت و او مسجد حضرت رسول را خراب کرد و زیاد کرد و از جمله آنچه داخل کرد خانه عباس بود و او
مقام را نقل کرد بموضعیکه الحال در آنجا هست و پیشتر متصل بخانه کعبه بود و معانده با حضرت رسالت از این واضحتر و صریحتر
نمیباشد که سنت آنحضرت را دانسته برطرف کند و بدعت جاهلیت کفر را احیا کند پنجم آنکه چون از حضرت رسول و حضرت
امیر شنیده بود که موالی و انصار ما از عجم خواهند بود با عجم عداوت میکرد و احکام مسلمانان را بر ایشان جاری نمیکرد و
مقرر کرد که قریش دختر از عرب و عجم نخواهند و عرب از عجم دختر نگیرند و قریش دختر بغیر قریش ندهند و عرب دختر بعجم

هند پس عرب را نسبت بقریش و عجم را نسبت بعرب بمنزله یهود و نصاری قرار داد و حال آنکه رسول خدا امر فرمود مسلمانان
کفو یکدیگرند و در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از اینکه میراث عرب را بعجم بدهند مگر
عجمی که در میان عرب متولد شده باشد و این مضاده صریح است با احکام میراث که حق تعالی در قرآن مجید نازل ساخته
ششم آنکه در میراث عول و تعصیب را قرار داد و آن مخالف کتاب و سنت است و بیانش طولی دارد که مناسب این رساله نیست
هفتم آنکه الصلوة خیر من النوم را در اذان نماز صبح زیاد کرد چنانکه در جامع از موطای مالک روایت کرده است هشتم
آنکه آنست که بیت المال و غنایم و فیء را در زمان حضرت رسول و در زمان ابوبکر بالسویه قسمت میکردند و عمر از برهم
زد و زنهای حضرت رسول را زیاده داد عایشه را سالی دوازده هزار درهم میداد و سایر زنها را ده هزار درهم و قسمت
اهل بدر را از مهاجران پنج هزار درهم و از انصار چهار هزار درهم قرار داد و هم چنین سایر مردم را تفاوت میداد و بخاری و
مسلم و دیگران روایت کرده اند که حضرت رسول با انصار گفت در مقام تسلی که بعد از من دیگران را بر شما زیادتی خواهند
داد پس صبر کنید تا در کوثر بنزد من آیید و ابن ابی الحدید و دیگران اعتراف کرده اند که اول کسیکه این بدعت را جاری کرد
و قسمت بالسویه را تغییر داد عمر بود و این معلوم است که متضمن جور بر جماعتی است که حق ایشان را کم کرد و اکثر فتنهای
زمان حضرت امیر متفرع بر این بدعت شد زیرا که حضرت امیر خواست که سنت حضرت رسول را اداره و میان ایشان جاری
کند اکابر اصحاب آنحضرت بآن راضی نشدند مانند طلحه و زبیر فتنه بصره بر پا شد و فتنهای دیگر بر آن متفرع گردید و اگر
جایز بود تفضیل در قسمت البته حضرت امیر نایرهٔ آن فتنهای عظیم بآن منطفی میساخت که انقدر وهن در ارکان خلافت
بهم نرسد و باعث قوت معویه و دیگران نشود ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر گوئی که ابابکر نیز قسمت
بالسویه کرد چنانچه حضرت امیر کرد و کسی انکار بر او نکرد چنانکه انکار بر حضرت امیر کردند جواب گوییم که زمان ابوبکر
متصل بزمان حضرت رسول بود و نسبت او عمل کرد و کسی بر او اعتراض نتوانست کرد چون عمر خلیفه شد بنای کار را بر تفضیل
گذاشت و مردم بآن الفت گرفتند قسمت اول را فراموش کردند و ایام عمر بطول انجامید و در دل ایشان محبت مال و
کثرت عطا قرار گرفت و آنها که مظلوم شدند عادت بآن کردند و قناعت نمودند و چون عثمان خلیفه شد او هم
بطریقه عمر سلوک کرد و عادت مردم بآن طریقه محکم تر شد و چون خلافت بحضرت امیر رسید خواست برگرداند مردم را بعادت
زمان حضرت رسول بعد از آنکه بیست و دو سال بامر دیگر عادت کرده بودند و آن سنت را فراموش کرده بودند لهذا
قبول آن بر ایشان گران بود بجهت این بیعت آنحضرت را شکستند و بر آنحضرت خروج کردند و جمع دیگر را که عمر ایشان را
تفضیل میداد اکراه کردند و با خود شریک کردند و سیرت آنحضرت را مذمت میکردند و بدعت عمر را مدح میکردند تا آنکه
اکثر لشکر از آنحضرت منحرف گردیدند مؤلف گوید که اگر نیک تامل کنی میدانی که فتنهائیکه در اسلام بهم رسید و ظلمها
که بر اهل بیت رسالت واقع شد همه از بدعتها و فتنها و تدبیرهای این منافق بود که اصل شجرهٔ فتنه را در روز سقیفه
غرس نمود و بتفضیل در عطا آنرا تربیت کرد و بتدبیر شوری آنرا بارور و تا ظهور قائم آل محمد هر ظلم و جوری که بر اهل
بیت و شیعیان ایشان واقع میشود از ثمرات آن شجره ملعونه است فلعنة الله علی من غرسها و سقیها و اثمرها و رباها نهم
و رفضیه شوری است که از اعظم قبایح و اشنع فضایح است و مجمل آن قضیه باطله هایله چنانچه ابن ابی الحدید و ابن اثیر و اکثر
مخالفان ایراد نموده اند اینست که چون ابولؤلؤ عمر را زخم زد و جزم کرد که بجهنم واصل خواهد شد فارغ نشد با نچه در باب
حرمان اهل بیت از خلافت و نقص مرتبه ایشان در حال حیوة کرده بود شروع کرد بتدبیر امری چند که مثمر آن باشد که
بعد از او نیز هرگز امر خلافت بر ایشان مستقر نگردد و نزد عوام محمود بوده باشد و کسی گمان حیله بر او و را بغرض
نشناسد اول مشورت کرد با اصحاب در این باب کسی برای خوش آمد او گفت عبدالله پسر خود را خلیفه کن از برای آنکه
او را صاحب غرض ندانند و اینرا میدانست که اگر او بشود براه نمیتواند برد و حق زود بصاحبش میکرد و قبول نکرد و گفت
نه والله [illegible] خطاب و کس مرتکب این امر نمیتواند شد بس است عمر را آنچه کرد خلافت برای اولاد خود ذخیره نمیکنم و در حیوة
و ممات هر دو متحمل این امر نمیشوم بعد از آن گفت بتحقیق که رسول خدا چون از دنیا رفت از شش نفر راضی بود علی و عثمان و

طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف بخاطرم میرسد که خلافت را میان ایشان بشوری قرار دهم تا برای خود هر
یک را که خواهند اختیار کنند بعد از آن ایشان را طلبید چون حاضر شدند نگاه کرد بسوی ایشان و گفت هر یک از ایشان
بامید خلافت آمده اند و بروایت ابن ابی الحدید گفت آیا همه شما طمع در خلافت دارید بعد از آن چون دو مرتبه اعاده این
سخن کرد زبیر گفت چه مانع است ما را از طمع خلافت تو خلافت کردی ما در میان قریش کمتر از تو نیستیم نه در فضل و
نه در قرابت حضرت رسالت بعد از آن گفت میخواهید بگویم شما چگونه مردمید گفتند بگو اگر بگوئیم مگو دست از ما بر
نخواهی داشت گفت اما تو ای زبیر بدخوی و معندی اگر راضی باشی مؤمنی و اگر راضی نباشی کافری گاهی انسانی
و گاهی شیطانی گمان هست که اگر خلافت بتو رسد همان روز برای یک چهارپایه جو خود را بر دریا زنی نمیدانم اگر خلیفه
شوی روزیکه شیطان باشی امام مردم کی خواهد بود و با اینکه تو با این صفت باشی بکار امت نمی آئی و اما تو ای طلحه
بتحقیق که رسول خدا آزرده از دنیا رفت بسبب کلمه که در روز نزول آیه حجاب گفتی ابن ابی الحدید گفته که شیخ ما ابو عثمان
جاحظ گفته است که آن کلمه این بود که چون آیه حجاب نازل شد طلحه در حضور جماعتی گفت چه فایده دارد که پیغمبر امروز چادر
بر سر زنان خود میکند بزودی خواهد مرد و ما زنانش را نکاح خواهیم کرد بعد از آن برای تو نازل شد وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا
رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا یعنی شما را نمیرسد و جایز نیست که رسول خدا را برنجانید و نه آنکه زنان او را
بعد از او هرگز نکاح کنید و اما تو ای سعد متعصب و متکبری و بکار خلافت نمی آئی و اگر ریاست دهی با تو باشد از عهدهٔ
آن برنمی آئی و چه نسبت است میان بنی زهره و خلافت و اما تو ای عبد الرحمن ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست میداری
و بنی زهره را باین کار نسبتی نیست و اما تو ای عثمان والله که سرگینی بهتر است از تو و اگر تو خلیفه شوی خویشان خود را بر مردم
مسلط گردانی و همه اموال بیت المال را بایشان دهی و بنی امیه قریش ترا امام کنند و تو قوم خود را بر مردم سوار کنی و ایشان را
بفیء مسلمانان اختصاص دهی بعد از آن گروهی از عرب بر تو بشورند و ترا بکشند و بعد از آن رو بعلی کرد و گفت اگر تو مزاح و
شوخی نمیداشتی برای اینکار خوب بودی والله اگر ایمان ترا با ایمان اهل زمین بسنجند بر همه زیادتی کند بعد از آن حضرت
برخواست و بیرون رفت عمر گفت والله قدر این مرد را میدانم و مرتبه اش را میشناسم اگر کار خود را باو واگذارید شما را بر
حق واضح و راه روشن بدارد پرسیدند که کیست آن گفت اینکه از میان شما برخواست و میرود اگر او را صاحب اختیار کنید
شما را براه خدا میبرد گفتند پس چه مانع است که باو نمیدهی گفت نمیخواهم که بار این کار در زندگی و مردگی بر دوش من
باشد و بروایت دیگر در روز غیر شوری گفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم و بروایت دیگر گفت کم سن است
بعد از آن عمر گفت اگر ابو عبیده جراح یا سالم مولای حذیفه زنده می بودند مرا هیچ تشویش و تردد نبود و ایشان برای این
کار مناسب و نجیب بودند بعد از آن عمر ابو طلحه انصاری را طلبید و گفت پنجاه کس از انصار بردار و این شش نفر را در خانه جمع
کن و شما همه با شمشیرهای برهنه بر در خانه بایستید و تعجیل کن و بیش از سه روز مهلت مده تا ایشان با هم مشورت کنند
و یکی از این جماعت خود را برای این کار اختیار کنند و اگر پنج کس متفق شوند و یکی مخالفت نماید گردن او را بزن و اگر چهار کس
اتفاق نمایند و دو کس مخالفت ورزند هر دو را گردن بزن و اگر سه کس اتفاق کنند که عبد الرحمن در میان ایشان باشد بقول
او عمل کنید و اگر آن سه کس دیگر بر مخالفت مصر باشند گردن ایشان را بزن و اگر سه روز بگذرد و اتفاق بر امری نکنند گردن
همه را بزن و مسلمانان را بگذار تا هر که را خواهند برای خود اختیار کنند چون عمر را دفن کردند ابو طلحه با پنجاه کس همه با
شمشیرها بر در خانه ایستادند و حضرت امیر بروایات مستفیضه مخالف و موالف قریب بصد منقبت از مناقب غیر متناهیهٔ
خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با یکدیگر مشورت کردند و گفتند اگر خلافت باو داده شود هیچ کس را بر دیگری
زیادتی نخواهد داد و همه مسلمانان را مساوی خواهد کرد و باین سبب بخلافت او راضی نشدند و چون طلحه از خلافت خود مایوس
شد و دانست که خلافت از علی و عثمان بیرون نمیرود و با بنی هاشم عداوت داشت گفت من حصه خود را بخشیدم بعثمان زبیر
چون عمه زادهٔ حضرت امیر بود برای حمیت قرابت گفت که من حصه خود را بعلی بخشیدم بعد از آن سعد بن ابی وقاص نیز چون
میدانست که خلافت باو نمیرسد گفت من هم حصه خود را باین عم خود عبد الرحمن دادم چون هر دو از بنی زهره بودند بعد از آن

عبد الرحمن گفت من هم از حصهٔ خود گذشتم ومیان علی وعثمان گذاشتم وبعلی گفت با تو بیعت میکنم بکتاب خدا وسنت رسول
خدا وطریقهٔ شیخین ابا بکر وعمر حضرت فرمود من قبول میکنم بر کتاب خدا وسنت رسول وانچه خود دانم ورای باین تعلق گیرد
بعد از ان همان نحو بعثمان گفت عثمان گفت همین شرط قبول کردم بار دیگر بعلی وعثمان گفت همان شرط تا سه مرتبه وهر مرتبه
عثمان قبول میکرد وعلی قبول نمیکرد چون دید که علی بشرط طریقهٔ شیخین را قبول نمیکند دست بدست عثمان زد و گفت
السلام علیک یا امیر المؤمنین پس علی فرمود والله که تو با او بیعت نکردی مگر همان امید که عمر با ابا بکر بیعت کرد خدا میان شما
جدائی اندازد وچنانکه اکثر نقل کرده اند دعای انحضرت مستجاب شد ومیان ایشان فسا د وعنا د بمرتبهٔ بهم رسید که هیچ یک
با دیگری سخن نمیگفتند تا انکه مرگ در میان ایشان جدائی افکند این بود قصهٔ شوری که محدثین ومورخین عامه روایت کرده اند
ودر مقام احتجاج مسلم داشته اند وبر عاقلی مخفی نخواهد بود اشتمال این قصه از جهات شتی بر طعن وکفر وضلالت وخطای
ابا بکر وعمر وعثمان ورفقا واعوان ایشان اول انکه گفت ببوی است عمر را انچه کرد در حیوة وممات متحمل این کار نمیشوم اگر این کار
حق وموافق امر الهی وحضرت رسالت پناهی ورضا وطاعت ایشان بود چرا از ان احتراز واستنکاف میکرد واز تحمل ان میگریخت
واگر خطا وباطل وخلاف رضا وطاعت ایشان بود چرا در حیوة خود متحمل میشد وبکدام حجت خدا ورسول ومتمسک شده
حق را از صاحب حق گرفت اول برای ابا بکر وبعد از او برای خود دوم انکه اول گفت که رسول خدا از همه این شش نفر راضی بود از
این جهة همه لایق خلافت اند بعد از ان برای هر کس عیبی گفت که با عتقاد ان منافی است واکثر انها اگر کفر نباشند بی شک
معصیت هستند پس با این عیوب چون تجویز خلافت ایشان کرد وچگونه انحضرت از ایشان راضی بود وابن ابی الحدید از جاحظ
روایت کرده است که اگر کسی بعمر میگفت که تو اول گفتی که رسول خدا از این شش نفر راضی بود پس چون حالا بطلحه میگوئی
که از تو ازرده از دنیا رفت وابنها نقیض یکدیگر اند اما کی جرات میکرد که عمر را این سخن بگوید با وجه جای این سیم انکه عیب
کرده امیر المؤمنین را بمزاح که از جملهٔ صفات حمیده واخلاق حسنهٔ انبیاء واولیا است وحق تعالی رسولش را باین مدح
کرده وخلافش را مذمت کرده وگفته است فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک واگر
مراد او بدعابه ومزاح امری باشد که منافی تمکین ووقار ونفاذ حکم ومتضمن لهو ولعب باشد بر همه عالم ظاهر است که
انحضرت بخلاف این اوصاف موصوف بود ودر عیش در دلهای کافران ومنافقان بمقتضای اذلة علی الکافرین اعزة
علی المؤمنین بمرتبهٔ متمکن بود که نامش را که میشنیدند بر نشان میلرزید وباین سبب قبول خلافت او نمیکردند وعمر خود
او را نسبت بفخر وتکبر میداد واز ابن عباس روایت کرده اند که چون انحضرت ساکت بود ما جرات نمیکردیم که ابتدا بسخن بکنیم
وابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت که اگر صاحب شما علی متولی خلافت بشود میترسم که عجبی
که او دارد او را از راه ببرد ونیز از ابن الانباری روایت کرده است که علی امد بمسجد ونزد عمر نشست ونزد او جماعتی بودند چون
برخواست یکی از حاضران او را نسبت بتکبر وعجب داد عمر گفت سزاوار است مثل او را که تکبر کند که اگر شمشیر او نبود ستون
اسلام راست نمیشد واو در قضا از همه اعلم است واز او است سوابق وشرف این امت پس کسی گفت هرگاه چنین است چرا
او را خلیفه نمیکنید گفت ما از خلافت او کراهت داریم بجهة انکه کم سن است وفرزندان عبد المطلب را دوست میدارد
وایضا روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت که شما اهل بیت رسول خدا وپسران عم او پس چرا قوم شما خلافت را بشما
نگذاشتند ابن عباس گفت نمیدانم هرگز بغیر از نیکی چیزی از برای ایشان در خاطر نداشتیم عمر گفت نخواستند قوم شما از
برای شما پیغمبری وخلافت جمع شود پس شما با سمان بالا روید از نخوت وتکبر وشاید شما گوئید که اول کسیکه شما را از
خلافت دور کرد ابا بکر بود او مطلبش این نبود ولیکن امری رو داد که علاجی بغیر از ان نداشت واگر نه رای ابا بکر بود در حق من
هر اینه از برای شما از خلافت نصیبی قرار میداد واگر میکرد بر شما گوارا نمیشد زیرا که قوم شما نظر میکنند بسوی شما مانند نظری
که گاو میکند بقصابی که او را میکشد ونیز از ابن ابی الحدید از عبد الله عمر روایت کرده است که روزی پدرش با عبد الله بن عباس
گفت که میدانی چه امر مانع شد مردم را از انکه خلافت را بشما بدهند گفت نه عمر گفت ولیکن من میدانم گفتا ان چیست عمر گفت
کراهت داشتند قریش از انکه جمع شود از برای شما پیغمبری وخلافت وبیکباره مردم را پامال کنید پس قریش از برای خود تدبیری

کردند و اختیار نمودند و توفیق یافتند و رای درستی اختیار کردند ابن عباس گفت ای خلیفه غضب خود را از من دور میگردانی
که جواب این سخن را بشنوی عمر گفت بگو آنچه خواهی ابن عباس گفت اما آنچه گفتی که قریش از برای خود اختیار کردند حق تعالی
میفرماید وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ یعنی پروردگار تو خلق میکند هرچه را میخواهد و اختیار میکند از برای
ایشان آنچه خیر ایشان در آنست و تو میدانی که خدا اختیار کرد از خلقش از برای خلافت آنرا که اختیار کرد اگر قریش از برای خود
اختیار کرده خدا را اختیار کرده اند حق است والا باطل است و آنچه گفتی که نخواستند که برای ما جمع شود پیغمبری و خلافت
پس حق تعالی حال ایشان را ذکر کرده است و گفته است ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ یعنی بسبب اینکه
ایشان نخواستند آنچه را فرستاده است خدا پس خدا حبط کرده است عملهای ایشان را و ثوابهای آنها را برطرف کرده است
اما آنچه گفتی که اگر چنین میشد ما مردم را پامال میکردیم اگر ما بخلافت بر مردم تعدی میکردیم بقرابت و خویشی نیز
میتوانستیم کرد ولیکن خلقهای ما مشتق است از خلق رسول خدا که خدا در حق او گفته است که تو بر خلق عظیمی و ایضا
باو خطاب کرده است که بگشا و پست کن بال مرحمت خود را برای آنها که متابعت تو کرده اند از مؤمنان عمر گفت همواره باش
ای پسر عباس دلهای شما پر از غش و مکر است در امر قریش غشی که هرگز متغیر نمیشود ابن عباس گفت بتأنی براه رو ای پادشاه
مؤمنان و دلهای بنی هاشم را نسبت بغش و فریب مده بدرستیکه دلهای ایشان از دل رسول خدا است که خدا پاک کرده
و پاکیزه گردانیده است آنرا از همه عیبها و بدیها و ایشان خانواده اند که حق تعالی آیه تطهیر را در شأن ایشان فرستاده
است و اما آنکه گفتی که عداوت و کینه شما در دل ما هست چگونه کینه نداشته باشد کسیکه حقش را غصب کرده باشند
و در دست دیگران بیند پس عمر گفت اما تو ای عبد الله از تو سخنی بمن رسیده است که نمیخواهم بتو بگویم و منزلت تو نزد من
زایل شود ابن عباس گفت کدام است خبر ده اگر باطل باشد خلافش را ظاهر کنم و اگر حق باشد نباید از حق برنجی عمر گفت
میشنوم که میگوئی که این خلافت را از روی ظلم و حسد از ما گرفتند ابن عباس گفت اما حسد پس شیطان حسد برد بر
آدم و او را از بهشت بیرون کرد و ما فرزندان آدمیم و حسد بر ما بسیار میبرند و تو میدانی که صاحب این حق کیست پس گفت
ای خلیفه آیا حجت نمیگیرند عرب بر عجم که رسول خدا از ما است پس ما نیز بر سائر قریش این حجت را داریم عمر گفت الحال برخیز
و بخانه خود برو چون برخواست و روانه شد عمر از عقب او صدا زد که ای آنکه میروی بدرستیکه من با هرچه از تو صادر شود
دست از رعایت حق تو بر نمیدارم ابن عباس رو بعقب کرد و گفت مرا بر تو و بر همه مسلمانان حقی عظیم هست بسبب
حضرت رسول خدا هرکه آن حق را رعایت کند بهره خود را حفظ کرده است و اگر آنرا ضایع کند بهره اش را باطل کرده است
این را گفت و رفت پس عمر با حاضران گفت مرحبا ابن عباس گفت هرگز ندیده ام او را که با کسی مباحثه و معارضه کند مگر
آنکه بر او غالب میباید مؤلف گوید که از این اخبار متناقضه بر عاقل خبیر مخفی نمیماند که این منافقان میدانستند که خلافت
حق امیر المؤمنین است و باین وسائل و حیل سعی در ابطال الحق میکرده است و هریک از این گفتها دلیل واضحی است بر کفر
و نفاق او و مثل آنکه گفت نمیخواهم در حیوة و ممات متحمل این امر شوم هرگاه میدانی که حضرت امیر صاحب این حق است و اگر
خلیفه شود مردم را براه خدا میبرد و همیشه میگفتی لولا علی لهلک عمر پس چرا بعد از موت باو نمیدهی شاید بکفاره بعضی از
گناهان تو بشود و اگر نمیخواستی در اصل متحمل نشوی چرا با قبح وجوه متحمل شدی و تدبیرات کردی که از کسیکه باعتراف تو
احق و اولی است منصرف گردد و بکسی منتقل شود که باعتراف تو و بحسب واقع سرکبی را و بهتر است و از غایت فضیحت کشته
میشود و آنکه گفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم ابن عباس جواب شافی در این باب گفت و حق تعالی میفرماید
إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ یعنی بدرستیکه امر همه از خدا است و فرموده است لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ و آیات و اخبار
بسیار در این باب گذشت و بنی هاشم چه تقصیر دارند که قابل امامت و خلافت نیستند سوای آنکه معدن نبوت و ابواب
علم و حکمت و اعلام هدی و منار تقوی و راه نمایان راه خدا اند و چرا در سائر انبیا مانند نوح و ابرهیم و اسمعیل و
اسحق و یعقوب و داود و غیر ایشان پیغمبری ایشان مانع خلافت اهل بیت ایشان نشد و در پیغمبر آخر الزمان که اشرف
پیغمبران است مانع شد و آنکه اگر نبوت و خلافت هر دو با شما باشد برای ما هیچ نمی ماند محض عداوت و حسد و حب جاه و ریاست است

هرگاه خدا برای ایشان خلافت را پسندیده و شما را قابل آن ندانسته باشد کسی را تقصیری نخواهد بود و اما عذر کم سنی
هرگاه کم سنی مانع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف و یحیی و سلیمان و امثال ایشان مانع خلافت چرا باشد و حق آنحضرت
و از برای نبوت و رسالت و خاتم الانبیاء بودن هرگاه چهل سال کافی باشد زیاده از چهل سال در خلافت آنحضرت چرا
کافی نباشد و چرا سن آنحضرت برای حمل سورهٔ براءة و در غزوهٔ تبوک برای منزلت هرونی و خلافت که چند سال پیش از
این بود کم نبود و بعد از وفات رسول که چند سال بعد از آن بود کم بود و عذر دیگر که خویشان محبت دارد هرگاه محبت خویشان
از برای خدا باشد و مزد رسالت رسول خدا باشد چرا بد باشد پس معلوم شد که این خطا مشتمل است بر خطاهای بسیار
اول آنکه خود روایت کردند در روز سقیفه که ائمه میباید از قریش باشند و انصار هم باین روایت مطیع و منقاد شدند و در
روز شوری گفت اگر سالم مولای حذیفه میبود من در خلافت او شک نمیکردم و حال آنکه او از قریش نبود و این مناقضه صریح
با مخالفت نص و اتفاق اما مقدمهٔ اولی پس سابقا مذکور شد و ابن اثیر در کامل از عمرو بن میمون روایت کرده است که چون
عمر را زخم زدند باو گفتند که اگر کسی را خلیفه میکردی رفع نزاع میشد گفت اگر ابو عبیده زنده میبود او را خلیفه میکردم
و اگر خدا از من سؤال میکرد میگفتم که از پیغمبر شنیدم که میگفت که او امین این امت است و اگر سالم زنده بود او را خلیفه
میکردم اگر خدا از من سؤال میکرد میگفتم از پیغمبر شنیدم که میگفت سالم محبتش بخدا شدید است و سید مرتضی از بلاذری
روایت کرده است که بعمر گفتند که کسی را تعیین کن گفت از اصحاب خود حریص بدین بر خلافت نمی بینم و من باین شش نفر میگذارم
رسول خدا که از دنیا رفت از ایشان راضی بود و بعد از آن گفت که اگر یکی از دو نفر را می یافتم سالم یا ابو عبیده خلافت را باو
میگذاشتم و اعتماد براو میکردم و قاضی القضاة نیز این روایت را نقل کرده است و طعنی در ان نکرده است و اما مقدمهٔ
دوم در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا گفت که مردم تابع قریشند در این
امر تابع مسلمان ایشانند مسلمانان ایشان و کافر ایشان تابع کافر ایشانند و ایضا هر دو از ابن عمر روایت کرده اند که حضرت
رسول فرمود که همیشه این امر در قریش است و دشمنی نمیکند با ایشان احدی مگر آنکه خدا او را برو بجهنم می افکند
مادام که دین را بر پا دارند و ترمذی از عمرو بن العاص روایت کرده است که حضرت رسول گفت که قریش والیان مردم اند
در خیر و شر تا روز قیامت و قاضی القضاة در مغنی این روایت را نقل کرده است که در روز سقیفه این روایت را کسی رد
نکرد و همه شهادت بر حقیت آن دادند و بحد استفاضه رسید پس معلوم شد که در این تمنی و حکم باستحقاق سالم از برای
خلافت هم نقیض گفته خود کرده و هم مخالفت نصوص واقعه نموده و ایضا عذر دیگر از برای خلافت سالم پیدا کرده بود با آنکه
مجهول النسب معلول هم هست زیرا که شدت حب امری نیست که مستلزم اجماع جمیع شرایط امامت و قدرت بر تحمل بار گران
خلافت باشد و اگر این حدیث در باب سالم موجب قطع عذر باشد چرا وصف حضرت امیر در حدیث طیر متواتر با آنکه او
احب خلق است بسوی خدا حجت تامه امامت او نباشد با آنکه محبوب خدا بودن بالاتر است از محب خدا بودن و شدت محبت
مستلزم فضیلت بر جمیع خلق نیست و محبوب تر بودن هست پس چرا تعیین آنحضرت نکرد و قطع نظر از آیات متکاثره و نصوص
متواتره دیگر کرد و بعضی از اکابر گفته اند که این قرینه واضح است بر آنکه شیعه روایت کرده اند که عهد کرده بودند ابوبکر
و عمر و ابو عبیده و سالم بر آنکه امامت را نگذارند که به بنی هاشم برسد و اگر این نبود چه معنی داشت ذکر وجود این دو نفر
کردن که بهیچ فضیلتی موصوف و معروف نبودند با وجود اکابر صحابه که بانواع فضایل و سوابق ممتاز و معروف بودند پنجم آنکه
اول قسم خورد که بعد از فوت من متحمل نمیشوم و بعد از آن متحمل شد و رجوع بشوری کرد و چه دلیل بر حجیت شوری که مبنای بر خلافت
کبری تواند شد نهایتش آنست که مبتنی بر مشروعیت اجتهاد باشد بر تقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر بعضی از چه راه بوده
ایضا چرا خود که خود را خلیفه میدانست اجتهاد نکرد که یکی را تعیین کند و رجوع باجتهاد دیگران کرد که محتاج بامر بقتل و ائمه
تقسیم و تهدید و توعید شود و اگر باجتهاد و امر خود اکتفا مینمود چنانکه ابوبکر در خلافت کرد البته از فتنه و آشوب اسلم
بود و فی الحقیقه منشأ مقاتله جمل و صفین و نهروان همین امر بعد شوری بود چنانکه ابن ابی الحدید از معاویه نقل کرده است
که امر مسلمانان را هیچ چیز پراکنده نکرد و خواهشهای ایشان را متفرق نگردانید مگر شوری که عمر در میان شش نفر قرار داد زیرا کذا

که آن باعث این شد که هر یک از آنها داعیهٔ خلافت هم رسانیدند و اگر عمر یک کس را خلیفه میکرد چنانکه ابوبکر کرد این اختلافها
هم نمیرسید و تمام کرد بر آنکه چنین این فتنها را با آنکه بطمع انداخت معویه و عمرو بن العاص را در خلافت زیرا که او معویه را عامل شام
و عمرو بن العاص را حاکم مصر کرده بود برای آنکه عداوت ایشان را نسبت بامیرالمؤمنین میدانست پس بایشان داد برای آنکه
اگر روزی خلافت بآنحضرت برگردد شاید آنها اطاعت نکنند و چون مجروح شد و از حیوة مایوس گردید گفت ای اصحاب محمد
خیرخواه یکدیگر باشید اگر نکنید در خلافت غالب میشوند بر شما عمرو و معویه چون این سخن بایشان رسید داعیهٔ
خلافت هم رسانیدند و در زمان حضرت امیر سر برآوردند و ایضاً ابن ابی الحدید از جعفر بن مکی حاجب روایت کرده است
که محمد بن سلیمان حاجب الحجاب بعد از عاقل ظریفان دینی بود و تتبع علوم فلسفه نیز کرده بود و تعصب مذهب مخصوصی نمیکشید
من از او سؤال کردم از احوال علی و عثمان گفت این عداوت قدیم بود میان بنی هاشم و بنی عبد الشمس و بعد از سخن بسیار در
این باب گفت سبب دوم در اختلاف در امر امامت آن بود که عمر خلافت را بشوری قرار داد و نص بر یک شخص نکرد پس
در نفس هر یک از ایشان قرار گرفت که اهلیت خلافت و پادشاهی دارند و پیوسته این امر در خاطرهای ایشان مرکوز بود
و چشم بر این دوخته بودند و انتظار این امر میکشیدند تا آنکه نزاع میان علی و عثمان قوی شد و کار منتهی شد بقتل و
و اعظم اسباب قتل او طلحه بود و شک و شبهه نداشت که خلافت بعد از عثمان باو خواهد رسید باعتبار سابقهٔ او و
آنکه پسر عم ابوبکر بود و ابوبکر در نفوس اهل آن عصر منزلت عظیمی داشت و سماحت وجود هم داشت و با عمر در حیوة
ابوبکر نیز در خلافت منازعه کرد و پیوسته باین سبب سعی میکرد در تضییع عثمان و شورانیدن مردم بر او و دلهای
اهل مدینه و اعراب و اهل شهرها را از او منحرف کرد و زبیر نیز در این باب معاونت او میکرد و خلافت را از برای خود می
خواست و امید این دو نفر در خلافت کمتر از امید علی نبود بلکه طمع ایشان قوی تر بود زیرا که علی را ضایع کرده بودند و ابوبکر
و عمر او را در نظر مردم بعید کرده بودند بلکه او را فراموش کرده بودند از خاطرها و آن جماعتی که خصایص و فضایل
و بزرگیهای او را در زمان حضرت رسول دیده و شنیده بودند اکثر آنها مرده بودند و جماعت دیگر بعرصه آمده بودند
که او را نمیشناختند و او را مانند سایر مسلمانان میدانستند و از فضایل او چیزی در میان مردم ظاهر نبود مگر آنکه پسر
عم رسول و زوج بتول و پدر سبطین است و سایر مناقب و فضایل او را فراموش کرده بودند و از برای آنحضرت اتفاق
افتاده بود از بغض قریش و انحراف ایشان از آنحضرت آنقدر که از برای هیچ یک از دیگران اتفاق نیفتاده بود و قریش طلحه و زبیر را
دوست میداشتند زیرا که اسباب بغض علی در ایشان نبود و در اواخر ایام عثمان تالیف قلب قریش میکردند و ایشان را
وعده عطا و افضال میدادند و هر دو خود را در میان مردم خلیفه بالقوه بلکه بالفعل میدانستند زیرا که عمر نص بر ایشان
کرده بود و از برای خلافت پسندیده بود و عمر در حال حیوة خود و بعد از وفات نافذ الحکم بود و مردم اقوال و افعال او را
می پسندیدند و چون عثمان کشته شد طلحه اراده اخذ خلافت کرد و بسیار حریص بود بر آن و اگر اشتر و شجاعان عرب که با او
بودند خلافت را در علی قرار نمیدادند با آنحضرت نمیرسید و چون خلافت از دست طلحه و زبیر بدر رفت آن رخنهٔ عظیم
در خلافت آنحضرت کردند و عایشه را بعراق بردند و فتنه جنگ جمل برپا شد و جنگ جمل مقدمه و تمهیدی بود از برای
جنگ صفین زیرا که اگر جنگ بصره نبود معویه جرأت بر مخالفت نمیکرد و بوهم اهل شام انداخت که علی فاسق شد بمحاربهٔ
عایشه و مسلمانان و آنکه طلحه و زبیر را کشت و ایشان از اهل بهشت بودند و هر که مؤمنی از اهل بهشت را بکشد او از اهل
جهنم است [illegible] معلوم شد که فساد صفین از فساد جمل متولد شد و فرع آن بود و از فساد صفین و گمراه شدن معویه ناشی
شد هر فسادی که جاری شد در ایام بنی امیه و فتنهٔ عبد الله بن زبیر نیز فرعی از فروع قتل عثمان لعین بود زیرا که عبد الله
دعوی کرد که چون عثمان یقین بقتل خود هم رسانید نص خلافت از برای من کرد و مروان بن الحکم و جمع دیگر بر این گواهند پس
نمی بینی که سلسلهٔ این امور چگونه بیکدیگر پیوسته است و هر فرعی متفرع بر اصلی است و هر شاخی بدرختی پیوسته است
[illegible] شعلهٔ او زبانه است و همه منتهی میشود بشجرهٔ خبیثهٔ [illegible] که عمر در زمین فتنه و ضلالت غرس نمود و گفت
[illegible] تر از این بود که بعمر گفتند که سعید بن عاص و معویه و اکثر منافقان [illegible] مؤلفة قلوبهم بودند و اسیر شدهای

جنگ و فرزندان ایشان که بجبر از ایشان [illegible] میکرد حاکم و والی کردی و علی و عباس و زبیر و طلحه را مطلقا ولایتی و حکومتی
ندادی در جواب گفت که اما علی تکبرش زیاده از آنست که از جانب من قبول حکومت بکند و اما این جماعت دیگر از قریش
میترسم که منتشر شوند در شهرها و فساد بسیار بکنند پس کسیکه از حکومت ایشان خایف باشد که فساد کنند و هریک
دعوای خلافتی از برای خود کنند چگونه نترسید در وقتیکه شش نفر را در مرتبه خلافت مساوی قرار داد از آنکه فساد
بکنند پس معلوم شد که جمیع فتنه های اسلام متفرع بر شوری و سقیفه و سایر بدعتهای ابوبکر و عمر شد علیهما و علی
اعوانهما لعنة الله و لعنة اللاعنین الی یوم الدین ششم آنکه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار را که باخبار و اتفاق ثابتهٔ
صحیحه متفق علیهما از جمله اهل بیت و راستگوترین اهل زمین و ملازم حق و بامر الهی محبوب حضرت رسالت و شیعیان حضرت
امیر بودند و عباس عم حضرت را در شوری داخل نکرد و جمعی را که باقرار خودش معیوب بعیوب بودند و معدن نفاق
و شقاق بودند صاحب اختیار و مرجع این کار کرد هفتم آنکه در قضیهٔ فدک که امر جزئی بود متعلق بدعوی و شهادت
چهار معصوم را که جناب احدیت و حضرت رسالت شهادت بعصمت و طهارت و صدق و حقیت ایشان داده اند بتهمت
جر نفع رد کرد و در باب امامت که ریاست تمام امت در جمیع امور و احکام دین و دنیا و آخرتست رجوع بجمعی نمود که همه را
شریک دزدان مرکرده بود و تهمت جر نفع یعنی اصلا مانع نشد هشتم آنکه اگرچه بحسب ظاهر حضرت امیر را داخل شوری کرد اما
نقشه را بوجهی نمود و حیله کرد که البته خلافت از جانب آنحضرت بگردد و بغض او ظاهر شود که دلیل واضح است بر کفر او
چه در نهایت ظهور بود که طلحه با وجود آن بغض نسبت بحضرت رسالت باعتراف عمر و عداوت حضرت امیر باعتبار ربط
او با ابوبکر و معارضهٔ حضرت با او در خلافت و همچنین عبدالرحمن با خویشی عثمان و سایر نسبتها میان ایشان جانب عثمان را
نمیگذاشت و همچنین سعد که از جملهٔ بنی زهره و بنی امیه بود جانب عبدالرحمن و عثمان را نمیگذاشت و ایشان با وجود او
بخلافت حضرت راضی نمیشدند و زبیر که باقرار عمر گاهی انسان و گاهی شیطان بود اگر با ایشان میبود آنحضرت تنها میماند و اگر
در خدمت آنحضرت اقامت مینمود دو کس میبودند و بر تقدیر یکه سعد هم با ایشان موافقت میکرد و سه نفر میشدند عبدالرحمن
و طلحه البته موافقت نمیکردند پس در هیچ یک از این سه صورت خلافت بآنحضرت نمیرسید و ابن ابی الحدید گفته که شعبی در کتاب
شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده اند که سهل بن سعد انصاری گفت چون حضرت امیر و عباس از مجلس عمر برخواستند
در روز یکه بنای شوری گذاشت من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که آنحضرت بعباس گفت که باز بتدبیر عمر خلافت از دست
ما بدر رفت عباس گفت چگونه دانستی حضرت فرمود نشنیدی که میگفت در جانبی باشید که عبدالرحمن در آنجاست و سعد
مخالفت عبدالرحمن نمیکند زیرا که پسر عم اوست و عبدالرحمن نظیر عثمان و داماد اوست و هرگاه اینها در یکطرف جمع شوند اگر
آن دو نفر دیگر با من باشند فایده نخواهد کرد چه جای آنکه من امید ندارم و بلکه یکی از آنها نیز ندارم و با این مراتب مطلب عمر
این بود که بفهماند بمردم که عبدالرحمن افضل است از ما و بخدا سوگند که اول ایشان که ابوبکر بود بر ما فضیلت نداشت چه جای
عبدالرحمن و بخدا سوگند که اگر عمر در این مرض نمیرد من خاطر نشان او خواهم کرد بدی عاقبت مهر او را از اول تا آخر با ما کرده و اگر
بمیرد و البته خواهد مرد ایشان اتفاق خواهند کرد که خلافت را از ما بگردانند و اگر بکنند جزای خود را از من خواهند یافت والله
که من رغبت بپادشاهی ندارم و دنیا را نمیخواهم ولیکن میخواهم عدالت را در میان مردم ظاهر گردانم و قیام نمایم باحکام خدا
و سنت رسول خدا اگر کسی گوید که حضرت میدانست که خلافت باو نمیرسد چرا داخل شوری میشد جوابش آنست که چون
ابوبکر و عمر در روز اول این حدیث را وضع کرده بودند که نبوت و خلافت در یک سلسله جمع نمیشود و عمر نیز مکرر این را میگفت
و در خاطرهای مردم مرکوز شده بود اگر حضرت داخل شوری نمیشد هرگز احتمال خلافت بنی هاشم نمیدادند و حق باو
برنمیگشت چون حضرت بامر او داخل شوری شد دانستند که آن روایت موضوع و آن حرف بی اصل بوده است چنانچه ابن
بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که چون عمر نامهٔ شوری را نوشت در اول صحیفه نام عثمان را نوشت و علی را
در آخر همه نوشت عباس بحضرت گفت که تو را بعد از همه نوشته است و تو را بیرون خواهند کرد از من بشنو و داخل شوری
مشو حضرت جواب نگفت چون با عثمان بیعت کردند عباس گفت نگفتم چنین خواهند کرد حضرت فرمود که [illegible]

من سببی داشت که بر تو مخفی بود نشنیدی که عمر بر منبر گفت که حق تعالی برای اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نخواهد کرد من
نخواستم که او بزبان خود تکذیب خود بکند و مردم بدانند که آنچه پیغمبر میگفت باطل و دروغ بود و ما صلاحیت خلافت
داریم پس ابن عباس ساکت شد و ایضا در امور و افعال ایشان مصالح بسیار است که عقول ناقصهٔ ما بآنها نمیرسد و ایضا
این نیز معلوم بود که اگر آنحضرت داخل در شوری نمیشد خیر میکردند آنحضرت را بر بیعت یکی از آنها و ممکن بود که مردم توهم
کنند که حضرت برضا و رغبت ترک خلافت کرده و با آنها بیعت کرده است بخلاف آنکه داخل در شوری شود و طلب حق خود
بکند و حجتها بر ایشان تمام کند که توهم رضا و اختیار برطرف شود چنانکه طبری در این قصه روایت کرده است که عبدالرحمن
با آنحضرت گفت که یا علی بر جان خود راهی مگشا که کشته شوی من نظر کردم و با مردم مشورت کردم ایشان کسی را معادل عثمان
نمیدانند پس علی بیرون آمد و فرمود که آنچه مقدر شده است خواهد شد و در روایت دیگر طبری چنین است که چون
مردم با عثمان بیعت کردند علی مضایقه کرد در بیعت عثمان عثمان این آیه را بر او خواند که در شان خودش و امثال او که بیعت
رسول را شکستند نازل شده وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ تا آخر آیه چون حضرت این تهدید را شنید برگشت
و بیعت کرد و میفرمود که مکر کردند و عجب مکری کردند و سید مرتضی از بلاذری که از معتبرین مورخین عامه است روایت
کرده است که چون عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد حضرت امیر ایستاده بود نشست عبدالرحمن گفت بیعت کن و اگر نکنی
گردنت را میزنم و در آنروز کسی بغیر از او شمشیر نداشت پس علی غضبناک بیرون رفت اصحاب شوری از پی او رفتند
و گفتند بیعت کن والا جهاد میکنیم پس برگردانیدند حضرت را تا بیعت کرد پس از این احوال و خصوصیات بر همه ظاهر
شد که بیعت از روی رضا نبود و اجماعی متحقق نشد و چگونه شائبهٔ اختیار میباشد با تهدید بقتل و جهاد و سید رح
گفته است که اول مکری که عبدالرحمن کرد آن بود که اول خود را از میان بدر کرد که مردم او را بیغرض بدانند و هر چه بگوید
قبول کنند و مکر دیگر آنکه بر حضرت امیر عرض کرد خلافت را بشرطیکه علم داشت که حضرت با این شرط قبول نمیکند با آنکه
گفت بشرط آنکه بسیرت ابوبکر و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت سیرت ایشان را بدعت و باطل میداند و قبول این شرط
نخواهد کرد و نمیتوانست حضرت اظهار این کرد که سیرت ایشان باطل بود زیرا که همین را سبب قدح در او میکردند و ایضا
محال بود عمل بسیرت هر دو کردن زیرا که سیرتهای ایشان نیز باهم موافق نبود و باین مکر واضح چنین امر باطلی را از پیش بردند
طعن نهم آنکه در چهار صورت امر بقتل این جماعت نمود مخالفت با عبدالرحمن یا سایر اولیای عثمان یا بر چیزی قرار نگرفتن
رای ایشان و اینها چه نحو معصیتی بودند که باینها مستحق قتل شوند و امر او و رای عبدالرحمن و دیگران بچه دلیل حجت بود
و کدام امر خدا و رسول دلالت بر وجوب اطاعت ایشان نمود که مخالفت ایشان موجب قتل جمعی از مسلمین که بنص قرآن
قتلشان حرام و از اکبر کبایر است شود طعن دهم آنکه در میان ایشان امر بقتل حضرت امیر نمود بلکه امر بقتل نبود مگر برای
آنحضرت و اتباع او چنانچه از جمله تقسیم ظاهر شد با آنکه بسندهای صحیح از طرق مخالف و موالف ثابت شده که حب او
ایمان و بغض او کفر است و حرب او حرب رسول خدا و سلم او سلم آنحضرت است یازدهم آنکه بر تقدیر وجوب اطاعت رای ابن عوف
و ایجاب مخالفت ایشان قتل مسلمین را خصوصا آن معصوم بزرگوار را کدام دلیل دلالت بر خصوص تعیین این مدت کرد که اگر
سه روز بگذرد واجب القتل میشوند دوازدهم آنکه حضرت امیر را با آن مناقب و مفاخر که بروایات صحاح ایشان ثابت شد
و اکثر آن گذشت که از حق و قرآن جدا نمیشود و باب مدینهٔ علم و حکمت است و امام حق و حجت بر جمیع خلق است با سایر مناقب
که مذکور شد امر کرد که اطاعت عبدالرحمن بکند که از همه مناقب عاری بود و میدانست که جانب عثمان که عمزاده و دامادش
بود نمیگذارد و باعتراف خودش ضعیف الرای و محب قوم خود بود و باین علت قابل خلافت نیست و رای او را بر رای آنحضرت
ترجیح داد و اطاعتش را بر او واجب نمود تا حدی که اگر خلاف رای او کند او را بکشند عناد و کفر و نفاق و ضلالت از این بالاتر
نمیباشد سیزدهم هر گاه باتفاق مخالف و موالف حضرت امیر قرین کتاب الهی است و هرگز از حق جدا نیست و سفینهٔ نجات
و اعلم امت است و بطریقهٔ شیخین راضی نشد و همین سبب از خلافت که حق مخصوص او بود گذشت از این واضح تر دلیلی
نمیباشد بر ضلالت ایشان و بطلان طریقهٔ ایشان زیرا که اگر طریقهٔ ایشان موافق کتاب خدا و سنت رسول بود چرا حضرت

آن را قبول کرد و این را قبول نکرد و چرا آنکه او را قبول کرده بود عبد الرحمن بسبب قبول نکردن این بخلافت آنحضرت راضی نشد و اگر مخالفت بود مخالفت خدا و رسول عین کفر است چهارم آنکه عثمان چون باین شرط راضی شد بطلان خلافت و ضلالت او هم مثل ایشان ظاهر شد و ایضا بر تقدیر صحت اجتهاد علی و عثمان اگر مجتهد نبودند پس بمذهب سنیان قابل خلافت نبودند زیرا که شرط اعظم خلافت نزد ایشان اجتهاد است پس چرا عمر ایشان را داخل شوری خلافت و عبد الرحمن تکلیف بیعت کرد و اگر مجتهد بودند چرا عبد الرحمن شرط میکرد که باجتهاد خود عمل نکنند و از اجتهاد ابا بکر و عمر متابعت نمایند و چرا عثمان قبول این شرط میکرد و اگر این شرط جایز است پس فایده شرط اجتهاد در خلافت چیست و ایضا هرگاه باجتهاد مخالفت حضرت رسول که واجبست متابعت او بنصوص قرآنی جایز باشد چنانکه سنیان تجویز میکنند و خطاهای ابا بکر و عمر را بآن توجیه میکنند چرا مخالفت آن دو جاهل باطل جایز نباشد و وجوه دیگر از خطا در این قضیه هست که استیفای آنها موجب تطویل کلام است و آنچه مذکور شد برای عاقل متدبر کافی است

طعن یازدهم آنکه ابا بکر را در خانه حضرت رسول دفن کردند و وصیت کرد که او را نیز در آنخانه مقدسه دفن کردند و آن جایز نبود بچند وجه اول آنکه تصرف در ملک غیر بغیر جهت شرعی جایز نیست وجه دوم آنکه نهی کرده حق تعالی از داخل شدن در خانه آنحضرت بغیر اذن وجه سیم آنکه کلنگها در نزد قبر شریف آنحضرت بر زمین زدند و حق تعالی نهی کرده از آنکه صدا نزد آنحضرت بلند کنند و حرمت مؤمن خصوصا آنحضرت در حیوة و موت یکی است و در هر دو حال رعایت آن واجبست و تفصیل سخن در این باب آنست که موضع قبر رسول خالی از آن نیست که یا تا وقت وفات بر ملکیت آنحضرت باقی بود یا در حال حیوة از آنحضرت بعایشه منتقل شده بود چنانچه بعضی از سنیان ادعا کرده اند و بنا بر اول خالی از آن نیست که بمیراث بدیگران رسید یا صدقه بود اگر میراث بود پس جایز نبود ابا بکر و عمر را که امر کنند بدفن ایشان در آنجا مگر بعد از طلب رضا از ورثه و در هیچ روایتی و خبری نقل نشده است که از ورثه رخصتی طلبیده باشند یا بخریدن و امثال آن از ایشان گرفته باشند و اگر صدقه بود بایست که از مسلمانان خریده باشند یا رضای تحصیل کرده باشند و اگر انتقال در حال حیوة بود بایست در این باب حجتی یا شاهدی از عایشه بطلبند چنانچه از حضرت فاطمه طلبیدند و از برای آنکه در نظر عوام تسویلی کند فرستاد نزد عایشه و از او رخصت طلبید و بر هر تقدیر بر عاقل خبیر ظاهر است که رخصت عایشه فایده نداشت زیرا که اگر صدقه بود همه مستحقان در آن شریک بودند و رخصت عایشه فایده نداشت و اگر میراث بود تصرف در آن پیش از قسمت بدون رخصت سایر ورثه حرام بود و اذن عایشه بتنهائی فایده نداشت و روایت کرده اند که فضال بن حسن روزی گذشت بمجلسی که ابو حنیفه با جماعت بسیار از شاگردان نشسته بود و مشغول افاده بود با رفیق خود گفت والله تا ابو حنیفه را خجل و ملزم نکنم از این موضع نروم پس نزدیک رفت و بر ایشان سلام کرد و گفت ای ابو حنیفه من برادری دارم میگوید بهترین مردم بعد از حضرت رسالت علی است و من میگویم که بهترین مردم بعد از حضرت رسول ابا بکر است و بعد از او عمر دلیلی برای من بگو که بر او حجت کنم ابو حنیفه ساعتی سر بزیر انداخت پس سر برداشت و گفت بس است از برای کرامت ایشان و فخر ایشان آنکه ایشان هم خوابه آنحضرت اند در قبر او کدام حجت از این واضح تر میباشد فضال گفت من گفتم این را با برادرم او گفت اگر آن موضع از حضرت رسول بود پس ایشان ظلم کردند بدفن کردن در موضعی که حقی در آن نداشتند و اگر از ایشان بود و بحضرت بخشیده بودند بد کردند که رجوع در بخشیده کردند و عهد را شکستند ساعتی سر بزیر افکند پس گفت ایشان بازای مهر دخترهای خود در آنخانه مدفون شدند گفت من گفتم برادرم گفت تا حضرت مهر زنان را نمیداد بر او حلال نمیشد چنانچه حق تعالی فرموده است إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ ابو حنیفه گفت بگو بمیراث دخترهای خود در آنجا مدفون شدند فضال گفت من گفتم برادرم گفت که حضرت رسول که از دنیا رفت نه زن داشت و مجموع آنها هشت یک آنخانه میرسید پس بهر زنی حصه از نه حصه از هشت یک میرسید و آن بقدر شبری نمیشد چگونه جنازه بآن بزرگی را دفن کردند و ایضا ایشان فاطمه را میراث ندادند و گفتند آنحضرت را میراث نمیباشد چون شد که عایشه و حفصه میراث بردند چون سخن باینجا رسید ابو حنیفه گفت بیرون کنید این را که خود رافضی است و برادری ندارد و آنچه در کتب مبسوطه از دناءت نسب و حسب عمر و ولد الزنا بودن او مذکور است

این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد مطلب ستم در بیان قلیلی از مطاعن عثمانست قبایح اعمال او مشهورتر از آنست که احتیاج
بذکر داشته باشد و اندکی از آنها را در این رساله بیان مینمائیم طعن اول آنستکه اقارب کافر منافق فاسق چند را که
اهلیت هیچ امری نداشتند حاکم و والی مسلمانان کرد و بر نفوس و فروج و اموال ایشان مسلط کردانید چنانچه ولید برادر
مادری خود را والی کوفه کردانید و انواع فسوق و معاصی از او صادر شد و مدارش بر شرب خمر بود و ابن عبد البر در
استیعاب و اکثر محدثان و مورخان روایت کرده اند که روزی مست بمسجد آمد و نماز صبح را با مردم چهار رکعت کرد پس
در اثنای نماز با ایشان گفت که اگر میخواهید زیاده از چهار رکعت هم میکنم و صاحب استیعاب بعد از آن گفته است که این
قصه از مشهورات است و ثقات روایت کرده اند از اهل حدیث و اهل اخبار پس گفته است که خلافی نیست میان اهل علم
بتاویل اینکه آیهٔ کریمهٔ اِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَیَّنُوا در شان ولید نازل شده است و حق تعالی او را فاسق نامیده است و صاحب
مروج الذهب و دیگران روایت کرده اند که مستی و بیخودی شایع شد که بر منبر او را سنگباران کردند و او را بمدینه آوردند و
حضرت امیر او را حد شرب خمر زد اگرچه عثمان راضی نبود و مروان منافق را در خلافت خود دخیل کرد که هر جور و عدوان که
خواست کرد و عبد الله بن ابی سرح را امیر مصر کرد و چون مصریان از او شکوه کردند و بفریاد آمدند محمد بن ابی بکر را امیر کرده
فرستاد و پنهان بعبد الله نوشت که چون این جماعت بیایند سر و ریش بعضی از ایشانرا بتراش و حبس کن و بعضی را بردار
بکش اهل مصر نامه را در راه گرفتند و بمدینه برگشتند و باین اسباب کشته شد و دیگر حکم بن ابی العاص را که حضرت رسول
او را از مدینه بیرون کرد بسبب کفر و نفاق و ایذای بسیاری که از او بآنحضرت میرسید و تا حضرت در حیوة بود او را رخصت
دخول مدینه نداد و چون حضرت از دنیا رحلت کرد باعتبار قرابتی که با عثمان داشت و اتفاقی که در نفاق با یکدیگر داشتند
عثمان نزد ابابکر آمد و او را شفاعت کرد که او را رخصت دخول مدینه بدهد و ابابکر راضی نشد و چون عمر خلیفه شد
باز استدعا کرد و عمر راضی نشد و چون خود خلیفه شد او را و امثال او را با عزاز و اکرام بمدینه آورد و هر چند حضرت
امیر و زبیر و طلحه و سعد و عبد الرحمن و عمار و سایر صحابه در این باب سخن با او گفتند و این عمل را بر او انکار کردند فایده نکرد
و این عمل هم مخالفت حضرت رسول بود و هم مخالفت شیخین که شرط کرده بودند که بطریقهٔ ایشان عمل کند و این امور را
واقدی و ابن عبد البر و دیگران بطرق بسیار روایت کرده اند سیم آنکه ابوذر که احدی از خاصه و عامه در فضیلت و سبق
اسلام و بزرگواری او شک ندارند و در صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت او روایت کرده اند چون منکر عثمان را بسبب
ظلمها و بدعتها که میکرد مذمت و طعن میکرد و در کوچه های مدینه میگشت و میگفت بشر الکافرین بعذاب الیم عثمان
او را از مدینه بیرون کرد و در شام فرستاد و در آنجا نیز چون از معویه بدعتها و ستمها میدید و بر او انکار میکرد و فضایل
حضرت امیر را روایت میکرد معویه هر چند میخواست او را بمال راضی کند قبول نمیکرد و نزدیک شد که اهل شام را بر او
بشوراند معاویه بعثمان نوشت که اگر ترا احتیاج بشام هست ابوذر را از اینجا بیرون کن عثمان باو نوشت که او را نزد من بفرست
بر مرکبی در نهایت درشتی و ناهمواری پس معویه آن بزرگوار را بر شتری درشت رو برهنه سوار کرد و شخصی غلیظ عنیف را
بر او موکل نمود و مقرر کرد که شب و روز براند و نگذارد که خواب کند و آرام بگیرد و چون آن مرد ضعیف را بآن عنف آوردند تا رسید
بمدینه رانهای او زخم و ریش شد و گوشتها ریخت و چون او را نزد عثمان آوردند دست از حق برنداشت و احادیثی که در
مذمت او و خویشان او از حضرت رسول شنیده بود نقل کرد عثمان تکذیب او کرد و حضرت امیر فرمود ابوذر دروغ
نمیگوید زیرا که من از رسول خدا شنیدم که گفت آسمان سایه نیفکنده و زمین بر نداشته سخن گوئی را راستگوتر
از ابوذر پس صحابه که حاضر بودند همه شهادت دادند که ما از حضرت رسول این را شنیدیم که در شان ابوذر بود
عثمان گفت یا صحابه که میگوئید که من حکم باین شیخ دروغگو [illegible] او را حبس کنم یا بکشم یا او را از بلاد دین بیرون کنم [illegible]
جماعت مسلمانان را [illegible] حضرت امیر فرمود [illegible] گویم در حق او آنچه مؤمن آل فرعون در حق موسی گفت پس آن
کریمه را خواند که مضمونش اینست که اگر دروغ میگوید گناه دروغش بر اوست و اگر راست میگوید میرسد
بشما بعضی از آنها که شما را وعده میدهد بدرستیکه خدا هدایت نمیکند کسی را که عاصی و دروغگو باشد پس عثمان

اين خاك در دهانت باد حضرت فرمود بلكه در دهان تو خواهد بود ... حضرت چون آن
ملعون را كشتند دهانش را پر از خاك يافتند پس عثمان تاكيد كرد ... ابا ذر ... چند روز
بازا او را طلبيد و كفت از بلاد ما بيرون رو كفت مرا از شام بيرون كردى ... مرا طلبيدم كه آن تا چه را
فاسد كردى كفت پس بعراق برو كفت ميخواهى بنزد ... روى كه ... طعن بر امامان ميكنند كفت ببصره
برو كفت باز هم راضى نشد پس او را بربذه فرستاد كه دشمن ترين جاها بود نزد او و مردم را نهى كرد از مصاحبت او و در آن غربت
با محنت و مشقت بعبادت حق تعالى مشغول بود تا برحمت الهى واصل شد و همه اين ظلمها كه بر ابا ذر واقع شد حضرت
رسول صلى الله عليه و آله خبر داده بود و فرموده بود كه تنها زندكانى خواهى كرد و تنها خواهى مرد و تنها محشور خواهى شد
و تنها داخل بهشت خواهى شد و كروهى از اهل عراق متولى غسل و نماز تو خواهند شد چون هنكام وفات او شد كسى بغير
دخترش بر سر او نبود دختر كفت من چكونه تنها با مرگ تو قيام نمايم ابا ذر كفت رسول خدا صلعم مرا خبر داده است كه جمعى از حاج عراق
تجهيز من خواهند نمود چون من فوت شوم جامه بر روى من بپوش و بر سر راه طلع و چون ايشان بيايند خبر فوت مرا بايشان
برسان چون دختر بر سر راه آمد قافله عراق رسيدند و عبد الله بن مسعود و مالك اشتر و جمعى همراه بودند چون دختر
خبر فوت ابا ذر را بايشان كفت همه محزون و كريان شدند و متوجه تجهيز و تغسيل و نماز و دفن او شدند و بعد از دفن
همه كريستند و لعنت كردند بر كسيكه او را ظلم كرده و او را از مدينه بيرون كرده و اين يك سبب ضرب و اهانت ابن
مسعود بود چنانچه بعد از اين مذكور خواهد شد و در وقت بيرون كردن ابا ذر اهانت بسيار از عثمان و اصحاب و نسبت
بحضرت امير ع واقع شد كه بشنا بعت او رفت و كسيكه با مثل ابا ذر كسى از كبار صحابه و اهل سوابق كه ترمذى در شان او روايت
كرده است كه در زير آسمان و بر روى زمين از او راستكوترى نيست و او شبيه عيسى بن مريم است با فضايل بسيار ديكر
كه در صحاح خود روايت كرده اند چنين ستمها روا دارد نسبت ببعد اهل بيت رسالت آن اهانتها و بى ادبيها بعمل آورد از
اهل اسلام ميتوان شمرد چه جاى آنكه مستحق خلافت باشد چهارم آنكه عبد الله بن مسعود را كه از اكابر صحابه مبرا اند و
روايات از عثمان احاديث در فضايل او نقل كرده اند و صيفه اش قطع كرد و دو مرتبه او را زد يكى براى آنكه بر ابا ذر نماز كرده
و چهل تازيانه بر او زد و ديكرى براى آنكه مصحفش را طلبيد كه با مصحف خود كه بخط ثابت و كم و زياد كرده بود موافق كرداند و
او نداد و او را انقدر زد كه دو استخوان پهلويش را شكست و سه روز بعد از آن رحلت كرد و ابن ابى الحديد روايت كرده است
كه در وقت رحلت عثمان بعيادتش رفت و از او پرسيد كه از چه شكوه زارى كفت از كناهان خود كفت چه ميخواهى كفت رحمت
خدا كفت طبيب براى بياورند كفت طبيب بيمارم كرده است كفت ميخواهى كه وصيفه ات كه قطع كرده ام از براى مقرر كنم كفت
تا محتاج بودم قطع كردى اكنون كه مستغنى شدم ميدهى كفت براى فرزندانت باشد كفت ايشانرا خدا روزى ميدهد
كفت از براى من از خدا طلب مغفرت كن كفت از خدا ميخواهم كه حق مرا از تو بكيرد و وصيت كرد كه عثمان بر او نماز نكند و اصل
زدن عثمان ابن مسعود را شهرستانى در كتاب ملل و نحل و صاحب روضة الاحباب و صاحب كتاب لطايف المعارف و روايت
كرده اند و شارح مقاصد و ديكران نيز تصديق و تسليم نموده اند پنجم زدن عمار است كه از صحابه كبار است و كتب علماء
خاصه و عامه مشحون است بذكر فضايل و مناقب او چنانچه ابن عبد البر در استيعاب روايت كرده است كه عايشه كفت احدى
از اصحاب حضرت رسول صلعم نيست مكر آنكه اكر خواهم در حق او سخنى ميتوانم كفت مكر عمار بن ياسر كه از حضرت رسول صلعم شنيدم كه
كفت مملو است عمار از ايمان سحق كف پاهاى او و بر روايت ديكر پر است از كف پاهاى او تا نرمهاى كوش او از ايمان و از خالد بن
وليد روايت كرده است كه حضرت رسول صلعم فرمود كه هر كه عمار را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد خالد كفت كه از روزى كه
اين را از حضرت رسول صلعم شنيدم پيوسته او را دوست داشتم و از انس روايت كرده است كه حضرت رسول صلعم فرمود كه
مشتاق است بهشت بسوى على و عمار و سلمان و بلال و در صحيح ترمذى از انس روايت كرده است كه آنحضرت فرمود كه بهشت
مشتاق است بسوى سه نفر على و عمار و سلمان و از عايشه روايت كرده اند كه حضرت رسول صلعم فرمود كه هرکز مخير نشد عمار در
ميان دو امر مكر آنكه اختيار كرد آنچه دشوارتر بود بر بدنش و در مشكوة از مسند احمد بن حنبل از خالد بن وليد روايت كرده است كه كفت

میان من و عثمان بود من سخنی درشت بر وی گفتم عمار بخدمت حضرت رسول صلعم رفت و از من شکایت کرد و من نیز
بخدمت آنحضرت رفتم و شکایت او کردم و با او غلظت و درشتی کردم و حضرت ساکت بود و عمار گریان شد حضرت سر برداشت
و فرمود که هر که با عمار عداوت کند خدا با او عداوت کند و هر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی کند خالد گفت پس بیرون
آمدم و سعی بسیار نمودم در خوشنودی عمار و [illegible] نمودم و در جامع الاصول [illegible] صحیح بخاری روایت کرده از
ابی سعید خدری که چون مسجد حضرت رسول را بنا میکردند ما یک خشت یک خشت بر میداشتیم و عمار دو خشت دو
خشت بر میداشت حضرت رسول او را بر آنحال مشاهده کرد بدست مبارک خود خاک از او دور میکرد و میگفت بیچاره عمار
خواهد خواند ایشان را بسوی بهشت و خواهند خواند او را بسوی جهنم و عمار میگفت پناه میبرم بخدا از فتنهها و اما
کیفیت فتنهٔ عمار چنانچه اعثم کوفی در تاریخ و در کتاب فتوح و صاحب روضة الاحباب و غیر ایشان روایت کرده اند است
که جمعی از صحابهٔ حضرت رسالت پناه اتفاق نمودند بدعتها و ظلمهای عثمان را نوشتند و تهدید کردند که اگر ترک
این افعال نکند بر او شورش نمایند و عمار نامه را بردند که باو برساند چون باو داد یک سطر خواند و انداخت عمار گفت ای امیر نامهٔ
اصحاب رسول خداست مینداز و بخوان و تامل کن و یقین بدان که من خیر تو را میگویم پس غلامان خود را فرمود که دستهای و
پاهای او را بر زمین کشیدند و لگد زدند که او را از حرکت انداختند پس خود پیش آمد و لگد چند با کفش بر شکم و
اسافل اعضای او زد انقدر که علت فتق بهمرسانید و بیهوش شد و تا نصف شب بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و شام و
خفتن از او فوت شد و چون بعد از نصف شب بهوش آمد وضو ساخت و نمازها را قضا کرد و ایضا اعثم کوفی در تاریخ
روایت کرده است که چون خبر فوت اباذر بعثمان رسید گفت خدا رحمت کند اباذر را عمار گفت خدا رحمت کند
اباذر را و ما از دل میگوییم عثمان گفت تو گمان داری که من از اخراج اباذر پشیمان شدم گفت نه والله این گمان
ندارم عثمان از این سخن آزرده شد گفت بر گردنش بزنید و از مدینه اخراجش کنید بهمانجا که اباذر و تا من زنده ام
بمدینه نیاید عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی سگان و گرگان مرا خوشتر است از همسایگی تو و برخاست بیرون رفت
و عثمان عزم اخراج او کرد بنی مخزوم که اقارب عمار بودند اتفاق نموده بحضرت امیر عرض کردند و گفتند عثمان اراده
دارد که او را آزار کند و ما تحمل کردیم اکنون عزم اخراج او نموده و اگر این کار را بکند میترسیم که از ما کاری سر زند که او و ما هر دو
پشیمان شویم حضرت ایشان را تسلی داد و فرمود شما صبر کنید تا من بروم و اصلاح کنم پس نزد عثمان رفت و گفت بعضی
از کارها بنیائی میکنی و سخن خیرخواهان نمیشنوی پیش از این که اباذر را که از صلحای مسلمانان و اخیار صحابه بود از بلد
اخراج نمودی تا در غربت مرد و مسلمانان او را نپسندیدند و حالا میشنوم که اراده اخراج عمار داری از خدا بترس
و دست از عمار و دیگران بردار عثمان از این سخن در غضب شد گفت اول تو را بیرون باید کرد که همه را تو ضایع میکنی حضرت
فرمود تو را امکان نیست که با من این سخن گوئی و این کار نتوانی کرد و اگر خواهی و الله که نتوانی و اگر مثلی داری امتحان کن تا بدانی و بخدا
سوگند که فتنه عمار و غیر او همه از تست و ایشان گناهی ندارند کارهای بد میکنی که تاب نمیآرند و تو را خوش نمیآید پس برخاست و بیرون
رفت و کسیکه در این روایات تامل کند میداند که کسیکه اذیت و اهانت و شتم و ضرب بر او واقع سازد نسبت بکسیکه حضرت رسالت
در حق او انها گفته باشد و دشمنی او را دشمنی خدا شمرده باشد و نسبت بجناب مرتضوی صلوات الله علیه که حب او ایمان و
بغض او کفر و نفاق است این سخنان گوید از ایمان و اسلام بهره ندارد و آنچه از اخبار معتبرهٔ خاصه و عامه ظاهر میشود آنست
که عمدهٔ اسباب عداوت عثمان با عمار ولایت حضرت امیر بود چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده است از ابن عباس که
عثمان بمن گفت که پسر عم تو و پسر خال من بمن چکار دارد و از من چه میخواهد گفتم کرا میگوئی گفت عم زادهٔ من و خالوزادهٔ تو
بسیار [illegible] گفت علی را میگویم گفتم والله من از او بغیر خوبی و خیری نشنیده ام گفت والله که از تو نیز آن میداند که انجه را بدیگران
میگوید و این [illegible] عمار و سایرین [illegible] که چه میگفتند که بعضی را شنیده ام گفتم همانا [illegible] گفت [illegible] مظلوم میکند
خبر ندارد و ظالم که خود را بنا دانی میکشد [illegible] عثمان گفت تو از دشمنان ما و اتباع ایشانی بعظمت خدا که اگر بغایت
بعضی از امور [illegible] باشد تو را ادب کنم که تلافی آن [illegible] عمار [illegible] گفت اما [illegible] رسیدن علی من از آن [illegible]

عذری نمیخواهم و ادب کردن بر من حقی ندارد من بر تو حجت دارم و تابع سنتم عثمان گفت که والله تو از اعوان و انصار شرّ
و مانعان خیری عمار گفت من خلاف این را از حضرت رسالت شنیدم روزی که از نماز جمعه مراجعت کرده بود تو آمدی و
دیگری بود می نشستند و گردن عدوی مبارکت و تو بوسیدم فرمود تحقیق که تو مارا دوست میداری و ما ترا دوست میداریم
و تحقیق که تو از اعوان خیر و مانعان شری عثمان گفت چنین بود اما بعد از آن تغییر کردی عمار دست بدعا برداشت و گفت یا ابن
عباس آمین بگو و سه مرتبه گفت خداوندا تغییر ده هر که او تغییر داد و این حکایت از چند جهت دلیل است بر فسق و ظلم عثمان ایذای عمار
چند بار و قرینه بودن او و نسبت شر با افعال حضرت امیر علیه السلام دادن و اهل شر گفتن آن حضرت و بغض و عداوت آن حضرت که خود
دعوی کرد اگر دروغ گفت فسق بلکه کفر و اگر راست گفت عین کفر زیرا که معلوم است که آن حضرت یا مؤمن و مسلم البته بغض
و عداوت مؤمن حرام است و بغض و عداوت آن حضرت که از کلام خودش مستفاد است عین نفاق و کفر است ششم آنکه خمس مخصوص اهل
بیت علیهم السلام است و اموال بیت المال و سایر اموال مسلمانان را با اولاد و اقارب خود زیاده از حد و اندازه داد و از اعجب امور بجهار کس
که چهار دختر خود را به ایشان داده بود چهار صد هزار دینار داد که تقریباً بحساب این زمان شصت هزار تومان است و از
مال افریقیه بمروان صد هزار دینار و بروایت کلینی و شهرستانی دویست هزار دینار که سی هزار تومان باشد با او داد و
بروایت واقدی همه آن مال را با او داد و گفت که عثمان میگفت ابابکر و عمر از این مال بخویشان خود میدادند من هم بخویشان
خود میدهم و ایضاً او روایت نموده که مال عظیمی از بصره آوردند همه را جمع کرده بکاسه ها با اهل و اولاد خود قسمت کرد و هم
او روایت کرده است که شتر بسیار از زکوة آوردند همه را بحارث بن الحکم بن ابی العاص داد و حکم العاص را والی زکوة قضاعه کرد و سیصد
هزار دینار بسعید ابن ابی العاص داد و مردم طعن و ملامت تحکم میکردند و روایت کرده اند که سعید بن ابی وقاص کلید های بیت
المال را به مسجد انداخت و گفت من دیگر خازن بیت المال نمیتوانم بود دیگر ابن سلول که طرید رسول الله است سیصد هزار دینار
میدهد و ابو مخنف روایت کرده است که عثمان نوشت بعبدالله بن ارقم خازن بیت المال که بعبدالله بن خالد که از خویشان
عثمان بود سیصد هزار درهم بده پس آنجماعت که با او بودند صد هزار درهم بده او نوشته را رد کرد و آن مبلغها را نداد عثمان
گفت تو خازن مائی هرچه میگویم بکن عبدالله گفت من خود را خازن مسلمانان میدانستم خازن تو غلام تو است کلید های اموال را
آورد و بر منبر آویخت و بروایت دیگر پیش او انداخت تقسیم را دکرد که هر کس محتاج باشد ببرد و عثمان کلیدها را بنائل غلام
خود داد و یعقوبی روایت کرده است که بعد از این واقعه زید بن ثابت آمد که سیصد هزار درهم از بیت المال از برای عبدالله
بن ارقم ببرد و گفت امیر فرستاده که صرف عیال خود نمائی عبدالله گفت مرا بر این مال حاجتی نیست و من برای آنکه عثمان مرا مزد بدهد
خدمت بیت المال نکردم و بخدا سوگند که اگر این از مال مسلمانان است کار من باینقدر نیست که مزد من سیصد هزار درهم
باشد و اگر از مال عثمان است نمیخواهم که نقصان با و برسانم که او بیت المال را بهر که خواهد بغیر حق بدهد و ابن ابی الحدید روایت
کرده است از زهری که جوهری از خزینه پادشاه عجم نزد عمر آوردند که چون آفتاب بر آن میتابید مثل مشعل آتش شعاع
عش بلند میشد بخازن بیت المال گفت این جوهر را میان مسلمانان قسمت کن که گمان دارم که بسبب این بلا و فتنه عظیمی میان
مسلمانان حادث شود خازن گفت این یک جوهر را بهم قسمت نمیتوان کرد و کسی نیست که از عهده قیمتش برآید که این را بخرد
و شاید سال دیگر حق تعالی فتحی بر مسلمانان روزی کند که کسی را باینقدر قدرت هم رسد که تواند خرید پس عمر گفت پس
در بیت المال ضبط کن و آن گوهر بود تا عمر کشته شد عثمان آن را بمحرمان خود داد و ایضاً ابن ابی الحدید روایت کرده است که
مردی بخدمت حضرت امیر علیه السلام آمد که از عثمان برای او چیزی بگیرد فرمود که او حمال الخطایاست والله هرگز بنزد او بشفاعت
و طلب استنجاب و دیگران روایت کرده اند که بعد از کشتن عثمان سیصد هزار از او ماند و بعضی چهار صد هزار گفته اند
که از جمله ترکه او هر یک را هشتاد و سه هزار دینار رسید که مجموع دویست و چهل و نه هزار دینار یا سیصد و سی
و دو هزار باشد که مبلغ آخر تقریباً نزدیک به پنجاه هزار تومان باشد و غیر این از اخبار و روایات بسیار است که این
رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و کسیکه در اموال مسلمانان خصوصاً خمس ذوی القربی اینقدر را از برای خود و اقارب خود
تقلب نماید که صرف فسق و فجور و اسراف و تبذیر و زینت کنند و فقرا و مساکین در مشقت و عسرت بوده باشند که اهل بیت

عامهٔ مسلمانان دارند با آنکه خلافت ایشان شرطی است که عمر قبل بر او اقرار کرده بود که بطریقهٔ ابابکر و عمر عمل کند و اگر چه تفضیلها
در عطاها او بدعت کرد اما بنحوی که در نظر عوام مشتبه میشد و جهات ذاتیه را فی الجمله رعایت میکرد و خود کم تصرف مینمود
و عثمان در سوابق و اخلاق رعایت نکرد خیانت و شقاوت او بر عالمیان ظاهر شد تا آنکه بقتل او منتهی شد طعن هفتم آنکه جمع
کرد مردم را بر قرائت زید بن ثابت و بس برای آنکه عثمانی بود و دشمن امیر المؤمنین ع بود و چون خواست مناقب اهل بیت ع
و مثالب اعدای ایشان را از قرآن بیندازد او را برای جمع قرآن اختیار کرد و باین سبب قرآنی که حضرت امیر ع بعد از وفات
حضرت رسول ص جمع کرده بود با آنکه علم او بیش بود بکتاب و سنت رسول قبول نکردند و چون عمر خلیفه شد از حضرت امیر ع آن
قرآن را طلبید که آنچه را خواهد از آن بردارد و آنچه را خواهد باطل کند حضرت نداد و فرمود مس نمیکنند آن مصحف را مگر
مطهران او فرزندان من و ظاهر نمیشود تا قائم از اهل بیت من شود و مردم را بر خواندن و عمل نمودن بآن بدارد و عثمان
چون خواست که قرآن را جمع کند زید بن ثابت را امر کرد بجمع کردن او و مصحفهای دیگر را که عبد الله بن مسعود و دیگران
داشتند بجبر گرفت و سوزانید و بعضی گفته اند جوشانیدند در دیگ و بعد از آن سوخت تا کسی بر آنها اطلاع بهم نرسد و
باین سبب [illegible] ابن مسعود را اهانت او این بود که مواضعی میشد که مصحف خود را با ایشان بدهد بآن خفت و اهانت او کردند و
[illegible] مصحفی که الحال در میان است و مشهور بمصحف عثمان است نسخه ایست که از آن برداشته اند و چون این خبر بعایشه
رسید گفت اقتلوا حراق المصاحف یعنی بکشید بسیار سوزاننده مصحفها را و این عمل را از چند جهت متضمن طعن و
استحقاق لعن او است اول آنکه رد کلام حق تعالی کرد و آن کفر است چنانکه فرموده است أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ
فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ یعنی آیا ببعضی از کتاب ایمان می آورید
و ببعضی کافر میشوید پس نیست جزای کسی از شما که این کار کند مگر خواری عظیم در دنیا و در روز قیامت بر میگردند بسوی
بدترین عذاب و این مصداق حال آن بدمآل است که در دنیا بخواری کشته شد و بعذاب عظیم آخرت رسید و ایضا کراهه
داشت از نزول بعضی آیات که محو کرد و این موجب حبط اعمال است چنانچه حق تعالی فرموده است ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا
أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ یعنی بسبب آنست که نخواستند آنچه را که خدا فرستاده است پس خدا حبط کرد عملهای
ایشان را دوم آنکه فی نفسه استخفاف بکلام الهی و مصاحف بسیار نمود و استخفاف بمصحف عین کفر است و استخفاف عظیم نیز
بوده جوشانیدن و سوزانیدن مصحف سیم آنکه ترجیح قرائت زید بن ثابت از جملهٔ قراء قرآن ترجیح مرجوح و متضمن
[illegible] حضرت رسول است زیرا که احادیث بسیار در صحاح خود روایت کرده اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده
و حضرت رسول منع نمیکرد مردم را از قراءت مختلفه چنانچه بخاری از ابن عباس روایت کرده است که رسول ص
فرمود که جبرئیل قرآن را بر من بیک حرف خواند و من پیوسته از او طلب زیادتی میکردم و او زیاد میکرد تا هفت حرف
[illegible] و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و موطأ مالک و ابو داود و نسائی بسندهای ایشان از عمر بن الخطاب
روایت کرده است که گفت شنیدم از هشام بن الحکم در حیات حضرت رسول ص که او سورهٔ فرقان را میخواند پس گوش
دادم قراءت او را و دیدم بسیار حروف میخواند که من از حضرت رسول ص نشنیده بودم نزدیک شد که در اثنای نماز با او معارضه کنم
پس صبر کردم تا سلام گفت ردای او را در گردنش پیچیدم و گفتم این قرآن را که خواندی از کی شنیدی گفت از
رسول خدا ص گفتم دروغ میگوئی من از رسول خدا بنحو دیگر شنیده ام پس او را کشیدم و بخدمت آنحضرت بردم و گفتم
من سورهٔ فرقان را از این شنیدم که میخواند بغیر آن نحو که از تو شنیده بودم حضرت فرمود رها کن او را پس گفت یا هشام
بخوان هشام خواند بنحوی که من از او شنیده بودم حضرت فرمود که چنین نازل شده است پس گفت بخوان ای عمر من خواندم
بنحوی که [illegible] فرمود که چنین نازل شده است بدرستیکه این قرآن بر هفت حرف نازل شده است و بخوانید
آنچه میسر باشد از آن ترمذی گفته است این حدیث صحیح است و ایضا در جامع الاصول از مجموع صحاح خمسه مذکور
از ابی بن کعب مثل این حدیث را روایت کرده است و احادیث بسیار دیگر موافق این مضامین روایت کرده اند که ذکر آنها
[illegible] جمع کردن [illegible] و منع از قراءت دیگر مخالف حکم رسول است باعتقاد ایشان و

و بدعت در دین است و اگر گویند مراد قراءت سبعهٔ مشهوره است آن باطل است زیرا که باتفاق قراء این اختلافات در
خواندن مصحف عثمان بود که هفت مصحف نوشت و یکی را در مدینه گذاشت و شش مصحف دیگر را باطراف بلاد فرستاد
و چون برسم الخط نوشته بود و کلماتی که مشتمل بر الف بود الف را انداخته بود باین جهات اختلاف قراءت در مصحف
عثمان بهم رسید و اختلافی که در روایات ایشان وارد شده تنزیل بر این نمیتوان نمود و صاحب کتاب نشر که امام قرا
و قدوهٔ ایشانست تصریح نموده است باینکه این سبعه آن سبعه حروف نیست که در روایات وارد شده است و از
اشتراک لفظ سبعه بعضی از جهال این توهم کرده اند بلکه اینها را با ایشان الزام مینمائیم باعتبار احادیثی که در صحاح
ایشان وارد شده است و رد نمیتوانند کرد و از احادیث ائمهٔ ما ظاهر میشود که قرآن حرف واحد است و از نزد خدای
واحد نازل شده است و آن مصحفی است که حضرت امیر آورد و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان یا موضوع است
و اینها را وضع کرده اند از برای آنکه شاید قرآن آنحضرت را قبول کنند و اخبار زیاده و نقصان داشته باشند یا آنکه مراد
از اینها آنست که چون قرآن جمع نشده بود و متفرق بود تجویز فرموده باشند که آنچه میدانند از آیات و سور در نماز و غیر
آن بخوانند و اما ترجیح مرجوح زیرا که احادیث صحاح ایشان دلالت میکند بر آنکه ابن مسعود و متابعت قراءت او ارجح است
از زید بلکه دلالت میکند بر آنکه متابعت قراءت او واجبست و ترک قراءت او جایز نیست چنانچه صاحب استیعاب روایت
کرده است که حضرت رسول فرمود که قرآن را از چهار کس بیاموزید و ابتدا از ابن مسعود کرد و بعد از آن معاذ بن جبل و ابی
بن کعب و سالم مولای حذیفه را فرمود و فرمود که هر که خواهد قرآن را نیکو و تازه بخواند بروشی که نازل شده است بقراءت
ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود و از ابو وائل روایت کرده است که گفت شنیدم از ابن مسعود که میگفت من داناترین
این امتم بکتاب خدا و بهترین ایشان نیستم و در کتاب هیچ سوره و آیه نیست مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و
کی نازل شده است و ابو وائل گفت نشنیدم کسی این سخن را بر او انکار کند و از ابوظبیان روایت شده که گفت ابن عباس
از من پرسید که کدام یک از دو قراءت قرآن میخوانی گفتم بقراءت اول که قراءت ابن مسعود است گفت بلکه آن قراءت آخر است
جبرئیل هر سال یکمرتبه قرآن را بر حضرت رسول عرض میکرد و در سالیکه از دنیا مفارقت میکرد دو مرتبه بر او عرض کرد و در
آنوقت ابن مسعود حاضر بود پس دانست آنچه تغییر یافت و آنچه نسخ شد از قرآن و ایضا روایت کرده است که از علی سؤال کردند
از حال ابن مسعود فرمود قرآن را خواند و سنت را دانست و همین بس است از برای او و از شقیق روایت کرده است از ابو
وائل که چون امر کرد عثمان در مصاحف آنچه امر کرد عبدالله بن مسعود برخواست و خطبه خواند و گفت امر میکنید مرا که
قرآن را بقراءت زید بن ثابت بخوانم بحق خدائی که جانم بدست او است که من از دهان حضرت رسول هفتاد سوره یاد گرفتم
و زید در آنوقت کاکلی در سر داشت و با کودکان بازی میکرد و بخدا سوگند که از قرآن نازل نشد چیزی مگر آنکه میدانم در
چه چیز نازل شده است و هیچکس داناتر نیست از من بکتاب خدا و اگر میدانستم کسی را که از من داناتر باشد بکتاب خدا
و شترها بنزد او میتوانند رسانید هر آینه البته بنزد او میرفتم پس شرم کرد از گفتار خود و گفت من بهترین شما نیستم شقیق
گفت من در حلقها که اصحاب رسول در میان آنها داخل بودند نشستم و نشنیدم کسی رد این قول بر او بکند و در جامع
الاصول اکثر این احادیث را از صحاح ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود را که این روایات صحیحه ایشان در فضل
او وارد است و امر باخذ قرآن از او وارد شده است ترک کردن و سوزانیدن و جمع کردن مردم بر قراءت زید که عشر این فضایل را
در حق او روایت نکرده اند و منع متابعت او را روایت کرده اند تفضیل مفضول و رد قول رسول است و چون در استیعاب
گفته است که زید عثمانی بود و در هیچیک از جنگهای حضرت امیر با انصار حاضر نشد معلوم میشود که باعث بر ترجیح
مصحف او عداوت آنحضرت بوده است تا مناقب اهل بیت و مثالب اعدای ایشانرا تواند بیرون کرد و از جملهٔ مصحفها
که اعتبار نکردند و سوزانیدند مصحف ابی بن کعب و معاذ بن جبل بود با آنکه در صحاح ایشان امر باخذ قرآن از ایشان وارد
شده است بطرق متعدده چنانکه بعضی گذشت طعن هشتم که از اعظم طعنها است آنکه اکثر صحابه که باجماع و اتفاق جمیع
مخالفان عدول بودند و اقوال و افعال ایشانرا حجت میدانند تفسیق و تکفیر عثمان کردند و شهادت بر کفر و ظلمش دادند مثل

عمار که بطرق بسیار روایت کرده اند که مکرر میگفت که سه آیه در قرآن گواهی بر کفر عثمان میدهند و من چهارم آنهایم و آن آیات
اینها باشد و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون یعنی هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشانند کافران
و در آیه دیگر فرموده است که ایشان فاسقانند و در جای دیگر فرموده که ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم کرد
بغیر آنچه خدا فرستاده است و ابووائل روایت کرده است که عمار میگفت که عثمان نامی در میان مردم نداشت سوای کافر
تا آنکه معویه والی شد و اعثم در فتوح روایت کرده است که عمرو بن العاص از عمار پرسید که عثمان را که کشت گفت خدا کشت
و ابن ابی الحدید روایت کرده است که عمرو از عمار پرسید که عثمان را کی کشت گفت خدای علی کشت و علی با او بود گفت تو
با قاتلان او بودی گفت بودم و امروز هم با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را کشتید گفت خواست دین ما را تغییر دهد
او را کشتیم و مثل ابوذر و ابن مسعود چنانکه گذشت و حذیفه گفت بحمد الله در عثمان شکی ندارم اما شکی که دارم این است
که قاتل و کافری بود که کافری را کشت یا مؤمنی بود ایمانش از همه مؤمنان افضل که بنیت خالص مرتکب قتل او گشت و
ایضا حذیفه میگفت هر که اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شد در روز قیامت گناهش بیشتر است از گناه جمعی که
گوساله پرستیدند و از زید بن ارقم پرسیدند که شما چرا عثمان را کافر میدانید گفت بسه وجه مال خدا را اسباب زینت
و دولت اغنیا کرد و مهاجران اصحاب رسول خدا را مثل محاربه خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عایشه پیراهن
حضرت رسالت را بدست گرفت و گفت هنوز این پیراهن کهنه نشده و تو دین او را کهنه کردی و ایضا جمیع صحابه که در
مدینه ساکن بودند از مهاجران و انصار و سایر مردم بلاد که بمدینه آمده بودند اجماع کردند بر قتل او و بعضی که مرتکب
آن شدند و بعضی اعانت کردند و بعضی راضی بودند و انکار ننمودند و یاری ننمودند مگر چند نفر قلیلی که در آن
ظلمها و بدعتها با او شریک بودند پس سنیان که خلافت ابوبکر را باجماع اثبات میکنند باید قایل شوند بوجوب قتل
عثمان که کاشف است از کفر او یا فسق و کبیره که موجب قتل باشد و معلوم است که هر دو منافی استحقاق خلافت اند
و خلیفه واجب القتل معنی ندارد یا اعتراف نمایند ببطلان اجماع خلافت ابوبکر زیرا که اکثر آنها که در آن اجماع داخل
بودند و کثرت آنها علی اختلاف الاقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بیست و پنج هزار کس بودند که بر هر قولی اضعاف آنها
بودند بلکه تمام اهل اسلام زیرا که همه ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا ترک اعانت و نصرتش
کردند حتی عایشه و معویه چنانکه در تاریخ اعثم و سایر کتب ایشان مسطور است که با اینکه بسبب بغض و عداوت با حضرت
امیر خون عثمان را بهانه کرده عالم را بر هم زدند وقتیکه اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند عایشه اراده حج کرد و هر چند
مروان التماس کرد که حج را تاخیر کن و مردم را از این کار باز دار قبول نکرد و گفت دوست میدارم که عثمان در میان جوالی
باشد و او را در دریا افکنند تا هلاک شود و او را نعثل میگفت بر سبیل مذمت یعنی ریش دراز احمق یا پیر کفتار و یا
تشبیه میکردند او را بمرد یهودی و صاحب نهایه و سایر مورخان و لغویان روایت کرده اند که عایشه مکرر میگفت اقتلوا
نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید این پیر احمق را یا این مرد یهودی مانند را خدا او را بکشد و ابن ابی الحدید از استاد خود
ابو یعقوب معتزلی نقل کرده است که گفت حریص ترین مردم بر قتل عثمان که ایشان را تحریص و ترغیب مینمود عایشه بود
و چون معویه را امداد طلبید گفت تا او اطاعت خدا مینمود خدا هم رعایت او مینمود و بعد از آنکه او تغییر داد و حرمت
دین خدا را نگاه نداشت خدا هم او را واگذاشت و کسی را که حق تعالی رعایت نکند من اعانت نمیکنم و اینجا مورد همان
مثل است که ویل لمن کفره نمرود و مثل ابوذر و عمار و سایر صحابه که با ردر این اجماع بودند که آنجا مخالفت نمودند حتی حضرت
امیر چنانچه سابقا دانستی آنجا بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و آنهم بجبر و اکراه و اینجا بقول بسیاری از سنیان فتوی
بقتل او داد و بقول دیگران کراهت از آن نداشت بلکه راضی بود و گفت قتله الله و انا معه یعنی خدا او را کشت و من با
او بودم یعنی با خدا و ایضا جمعیکه اتفاق بر قتل عثمان نمودند و مباشر قتل او بودند همان جماعت بعینه بعد از فراغ از
آن اجماع بر خلافت حضرت امیر نمودند و با او بیعت نمودند و سنیان آنحضرت را باجماع خلیفه و واجب الاطاعه میدانند
چرا اجماع ایشان در اینجا معتبر است و در آنجا معتبر نیست و این طعن مشتمل است بر چند طعن از برای اختصار بآنکه بکو

ضم کردیم بهم شهادت حضرت امیر ع که ملازم حق و قرین قرآن و باب مدینهٔ علم است و متفق علیه بین الفریقین است بظلم و فسق او چنانچه خطبهٔ شقشقیه و سایر خطب و کلمات آنحضرت که اکثر متواتر و مسلّم است دلالت بر آن دارد و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و ایضاً شهادت آنحضرت باباحت قتلش و مضایقه نداشتن از کشتنش برای کفر و شقاوتش کافیست و احتیاج بادّعای اجماع نیست چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده که بعد از کشتن عثمان حضرت فرمود خوشم نیامد و بدم نیامد و ایضاً پرسیدند که راضی بقتل او بودی فرمود نه گفتند آزرده شدی گفت نه و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری از این اخبار گفته است که از اینها ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او و نهی از آن هیچ یک نمود پس خونش در پیش او مباح بود و مباح بودن خون او نزد آنحضرت دلیل است بر کفر او یا ظلمی و فسق عظیمی که موجب قتل او باشد و راضی نبودن بقتلش دلالت بر اسلام و خوبی او ندارد بلکه از آنجهت بود که حضرت میدانست که قتل او سبب حدوث فتنهای بسیار و سبب ارتداد کفر و ضلالت و کشته شدن چندین هزار کس خواهد شد در جمل و صفین و نهروان و ظاهر است که هرگاه قتل یک کافر مستلزم این همه فتنه و کفر و قتل چندین هزار مسلمان باشد راضی بآن نتوان بود پس با وجود این مضایقه نداشتن آنحضرت از قتل او برهان قاطع است بر اینکه ظلم و کفر و عدوان او بمرتبهٔ از کثرت و شدت و طغیان رسیده بود که با این همه فتنه و آشوب برابری مینمود بلکه زیاده از مضایقه نداشتن اظهار سرور از قتل او میفرمود و انتظار آن داشت چنانکه عامه روایت کرده اند که آنحضرت بعد از قتل عثمان و استقرار بر سریر خلافت موروثی خود خطبهٔ خواند که مشتمل بر این فقرات بود قد طلع طالع و لمع لامع و لاح لائح و اعتدل مائل و استبدل الله بقوم قوماً و بیوم یوماً و انتظرنا الغیر انتظار المجدب المطر و انما الائمة قوام الله علی خلقه و عرفاؤه علی عباده لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من انکرهم و انکروه یعنی آفتاب خلافت از افق ولایت طالع گردید و قمر امامت از برج حق ساطع شد و کوکب امارت در فلک وصایت درخشید و امور که از منهاج حق میل بباطل کرده بود معتدل و راست گردید و حق تعالی قومی را بقومی تبدیل نمود و روز حق را بدل روزگار باطل او زود و ما منتظر تغییر دولتهای باطل بودیم چنانچه مردم در سالهای قحط منتظر باران رحمت میباشند و ائمه و پیشوایان دین از اهل بیت رسالت قیام نمایندگانند از جانب خدا بامور خلق و شناسندگانند و کل بر بندگان و داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه ایشانرا شناسد بامامت و ایشان او را شناسند بایمان و داخل جهنم نمیشود مگر کسیکه منکر ایشان و ایشان منکر او باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه گفته است که مراد از سه فقرهٔ اول انتقال خلافتست بآنحضرت و از فقرهٔ چهارم اعوجاج اموری که در اواخر زمان عثمان بود و فقرهٔ پنجم اشاره است بتبدیل جناب سبحانی عثمان و شیعهٔ او را بعلی و شیعهٔ او و بعد از آن گفته است که اگر گویند با وجود آنکه آنحضرت دنیا را طلاق گفته بود اینقدر سرور و خوشحالی از خلافت چه بود جواب گوئیم که طلاق از جهت جاه و اعتبارات دنیوی بود و سرور از جهت امامت دین و خلافت حق و احیای شریعت و ملت بود بعد از آن گفته است آیا جایز است بمذهب معتزله که علی منتظر قتل عثمان باشد مانند انتظار باران در سال قحط و این عین مذهب شیعه است جواب گوئیم که انتظار تغییر گفت نه انتظار قتل عثمان پس تواند بود که منتظر عزل و خلعش باشد بسبب اختراعاتی که کرده بود و این موافق مذهب اصحاب ما است پس از این کلمات شریفهٔ حضرت امیر ع موافق آنچه ابن ابی الحدید نیز اعتراف نموده ظاهر شد که آنحضرت شاد و خوشحال بود از قتل او و همین بس است از برای شقاوت او و نقل کرده اند که در زمان امیر تیمور گورکان علمای ماوراء النهر اتفاق نموده محضری نوشتند که بر هر کس واجب است بغض علی بن ابی طالب ع اگرچه بقدر جوی باشد بسبب آنکه فتوی بقتل عثمان داده و امیر را بر این داشتند که باین حکم کند و در ممالک خود رواج دهد امیر فرمود که محضر را نزد شیخ زین الدین ابابکر برند تا رای او در این باب معلوم شود شیخ در پشت آن محضر نوشت که وای بر عثمان که علی مرتضی فتوی بخون او دهد امیر را نوشتهٔ او خوش آمد و محضر را باطل و ابتر کرد و هم آنکه طغیان و عصیان عثمان بحدی رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل او تجویز غسل و دفن و نماز بر او نکردند چنانکه مدائنی در مقتل عثمان روایت کرده و اعثم کوفی و طبری و ابن عبد البر و سایر علمای ایشان در تواریخ و کتب خود ذکر کرده اند که بعد از کشتن او سه روز اهل مدینه و اکابر

صحابه او را در مزبله انداخته بودند و مردم را از نماز بر او و غسل و دفن او منع مینمودند حتی آنکه مروان و سه کس دیگر از ملازمانش
او را میبردند که دفن کنند مردم مطلع شدند و نعشش را سنگباران کردند و بعد از سه روز حضرت امیر مردم را از ممانعت
دفن او منع کرد پس او را شب برداشتند و بر مقبره یهودان دفن کردند و اکثر گفته اند او را بی غسل و کفن دفن کردند و حضرت
امیر و احدی از صحابه کبار و مسلمانان در نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از موالی او و بعد از آنکه معویه والی شد فرمود
دیوار که در میان آن مقبره و مقبره مسلمانان بود برداشتند و بامر او مسلمانان اموات خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا
متصل بمقابر مسلمانان شد و در تاریخ اعثم کوفی که در این زمان موجود است مذکور است که حضرت امیر فرمود که عثمان را دفن
کردند و حال آنکه سه روز بود که او را در مزبله انداخته بودند و سگان یک پای او را برده بودند پس او را برداشته بر روی
تخته دری کوچک گذاشتند که پاهایش از آن گذشته بود و سرش بر روی او میجنبید و بروایت دیگر بر آن تخته میخورد و طق
طق میکرد و حکیم بن حزام یا جبیر بن مطعم بر او نماز گذارد و معلوم که اگر حضرت امیر و سایر صحابه او را داخل مسلمانان میدانستند
از نماز او تخلف نمیکردند و سه روز جسد او را مانند کلاب در مزبله نمیگذاشتند که سگ و گربه او را بخورند و هر که اندک
انصافی داشته باشد میداند که جمع نمیتوان کرد میان اعتقاد بخلافت حضرت امیر و خلافت عثمان و این واقعه البته متضمن قدح
در یکی از ایشان هست و خلافت و جلالت حضرت امیر متفق علیه است پس اعتقاد بخلافت عثمان و خلافت آنها که خلافت
عثمان متفرع بر خلافت آنهاست روا نیست و چرا حضرت امیر در ایذای عمار و اخراج ابوذر و معارضه و انکار و اصرار
میفرمود و در قتل عثمان و ترک نماز و دفن او که باعتقاد ایشان آنحضرت رعیت او بود مداهنه و مساهله مینمودند و در
کتاب صراط المستقیم نقل کرده است که ابن جوزی که از اکابر علمای عامه است روزی بتقلید حضرت امیر گفت سلونی قبل
ان تفقدونی بپرسید از من هرچه میخواهید پیش از آنکه مرا نیابید پس زنی برخاست و سؤال کرد که میگویند سلمان
در مداین فوت شد و علی از مدینه که یک ماه راه است در یک شب آمد و او را تجهیز فرمود و بازگشت گفت چنین روایت
کرده اند گفت عثمان در مدینه کشته شد و سه روز در مزبله افتاده بود و علی در مدینه حاضر بود و بر او نماز نکرد گفت
راست است زن گفت پس یکی از ایشان خطا لازم می آید ابن جوزی گفت اگر بی اذن شوهرت از خانه بیرون آمده لعنت بر تو
باد و اگر باذن او بیرون آمده لعنت بر او باد زن گفت عایشه باذن حضرت رسول بجنگ علی از خانه بیرون رفت یا بی اذن آن
حضرت ابن جوزی ملزم و ساکت شد بدانکه بدعتها و قبایح اعمال عثمان زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته
باشد و در کتب مبسوط مذکور اند و اکثر آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و آنچه ایراد شد از برای عبرت کافی است
و ابن ابی الحدید بعد از آنکه مطاعن عثمان را ذکر کرده است جواب اجمالی از همه گفته است که ما انکار نمیکنیم که عثمان بدعتهای
بسیار کرد و بسیاری از مسلمانان بر او انکار کردند ولیکن ما ادعا میکنیم که بمرتبه فسق نرسید و باعث حبط اعمال او نشد
و از جمله گناهان صغیره مکفره بود زیرا که ما میدانیم که او آمرزیده و از اهل بهشت است بسه وجه اول آنکه او از اهل
بدر است و رسول خدا فرمود که خدا مطلع شد بر اهل بدر پس گفت هرچه خواهید بکنید که گناهان شما را آمرزیدم و عثمان اگر
چه در بدر حاضر نبود اما از برای بیماری رقیه دختر رسول خدا در مدینه ماند و حضرت رسول ضامن حصه غنیمت و اجر او
شد وجه دوم آنکه او از اهل بیعت رضوان بود که خدا از ایشان راضی شد زیرا که فرمود لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة و او اگرچه در آن بیعت حاضر نبود ولیکن حضرت رسول او را برسالت بسوی کفار مکه فرستاده بود و این بیعت
از برای این بود که او را چنین مذکور شده بود که او را کشته اند پس حضرت در زیر درخت نشست و از مردم بیعت بر مرگ گرفت
پس حضرت فرمود که اگر عثمان زنده است من از جانب او بیعت میکنم پس دست چپ خود را بر دست راست خود گذاشت
فرمود که دست چپ من بهتر است از دست راست عثمان وجه سیم آنکه او از جمله آن ده نفر است که در اخبار وارد شده
است که ایشان از اهل بهشتند پس این وجوه دلالت میکند بر آنکه او آمرزیده است و خدا از او راضی است و او از اهل
بهشت است پس اینها دلالت میکند بر آنکه او کافر و فاسق و صاحب کبیره نیست اینها سخنان واهی ابن ابی الحدید است
و ما در کتاب بحار الانوار از همه این وجوه جواب گفته ایم اجمالا و تفصیلا با آنکه بنای این وجوه همه بر اخبار چندی است که وضع کرده اند و خود

منفردند

منفرد شده بروایت آنها و مکرر مذکور شد که احتجاج بروایتی چند باید کرد که نزد هر دو جانب مسلّم باشد و هر دو روایت کرده باشند چنانکه ما کردیم نه بروایتی که مخصوص ایشان باشد و ما قبول نداشته باشیم و عمدهٔ روات ایشان که باین باب روایت کرده است ناصبی چند از عبدالله بن عمر روایت کرده اند و ابن عمر آنست که با امیرالمؤمنین بیعت نکرد و با علی عداوت نمود و دشمن آنحضرت بود و با پای حجاج کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشرهٔ مبشره را امیرالمؤمنین در روز جمل رد و تکذیب نمود چنانکه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیر با اهل بصره ملاقات کرد در جنگ جمل زبیر را طلبید و با طلحه در برابر حضرت آمدند حضرت فرمود بخدا سوگند که شما هر دو با جمیع اهل علم از اصحاب حضرت محمّد و عایشه میدانید که اصحاب جمل را لعن کرد رسول خدا و خائب و نا امید است کسی که افترا کند بر آن حضرت زبیر گفت چگونه ما ملعونیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم حضرت فرمود اگر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر گفت مگر نشنیده حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرد از رسول خدا که ده نفر از قریش در بهشت اند حضرت فرمود که از او شنیدم که این حدیث را به عثمان نقل کرد در ایام خلافت او زبیر گفت گمان داری که این حدیث را دروغ بر حضرت رسول بسته حضرت فرمود که من جواب ترا نمیگویم تا بگوئی که این ده نفر کیستند زبیر گفت ابابکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیدهٔ بن جرّاح و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود نه تا را شمردی دهم کیست گفت توئی حضرت فرمود که اقرار کردی از برای من بهشت را و اما من از برای خود و یاران خود دعوی میکنی من منکرم و قبول ندارم زبیر گفت آیا گمان داری که دروغ بر حضرت رسول بسته حضرت فرمود که گمان ندارم و الله که یقین میدانم که افترا کرده است بر آنحضرت و بخدا سوگند که بعضی از آنها را که نام بردی در تابوتی اند در درهٔ در چاهی در اسفل درک جهنّم و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه خدا خواهد که جهنّم را برافروزد و مشتعل گرداند آن سنگ را از سر آنچاه برمیدارند شنیدم این را از رسول خدا و اگر نشنیده باشم خدا ترا بر من ظفر بدهد و خون مرا بر دست تو بریزد و اگر شنیده باشم خدا مرا ظفر دهد بر تو و بر اصحاب تو و ارواح شما را زودتر بسوی جهنّم ببرد پس زبیر برگشت بسوی اصحاب خود و میگریست و ایضا ایشان در صحاح خود از سعید بن عمرو و عبدالرحمن بن عوف روایت کرده اند و هر دو داخل عشره اند و در این روایت متّهم اند با آنکه اکثر متکلمین امامیه براهین عقلیه اثبات نموده اند که جایز نیست عقلا که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت او البتّه بهشت است زیرا که موجب اغرای اوست بر قبیح و خلافی نیست در اینکه اکثر عشره معصوم نبودند و باتفاق نزد بعضی از ایشان کبایر صادر شد و ایضا اگر این خبر واقع بود چرا ابابکر در روز سقیفه و غیر آن در مناقب خود آن را نشمرد و همچنین عمر در هیچ مقام این را ذکر نکرد و عثمان در وقتیکه او را محصور کرده بودند و اراده قتل او داشتند و مناقب خود را برمیشمرد چرا متمسّک باین خبر نشد و اگر این اصلی میداشت از برای او انفع بود از خبرهای دیگر که مذکور ساخت و ایضا این خبر اگر واقع بود که احتمال داشت که اکابر مهاجرین جرأت بر قتل او کنند و چون ایشان خصوصا حضرت سیّد اوصیاء راضی میشدند که مردی را که یقین داشتند که از اهل بهشت است باین مذلّت در مزبله بیندازند و بر او نماز نکنند و چرا اعوان و انصار او این را بر ایشان حجت نمیکردند و ایضا اگر چنین باشد لازم می آید کفر طلحه که باتفاق حلال میدانست قتل او را و ایضا لازم می آید که عسکر طرفین در روز جمل کافر باشند زیرا که بعضی عشره در این طرف و بعضی در آن طرف بودند و هر یک قتل دیگری را حلال میدانستند و ایضا اگر این خبر ثابت بود بایست عمر بداند که منافق نیست پس چرا از حذیفه میپرسید که آیا رسول خدا مرا از منافقان شمرد یا نه و ایضا میگوئیم که خبر اهل بدر (؟) مهمل است بر ظاهرش چنانچه ابن ابی الحدید فهمیده است که رخصت عام با ایشان داده اند و مغفرت شامل گناهان گذشته و آینده همه هست یا تجویز و تخصیص در آن مرتبه و بنا بر اول لازم می آید که تکلیف از اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشان را در ارتکاب جمیع محرمات از صغیره و کبیره هر چند آن فعل مؤدّی بکفر هم باشد مانند استخفاف بمصحف مجید و این مخالف اجماع و ضرورت دین است و کسی دعوای عصمت در اهل بدر نکرده است مگر در حضرت امیر و شکی نیست که غیر آنحضرت مرتکب گناهان میشدند پس

اعلام ایشان نمودن چنین مغفرتی عامی را اغراء بر قبیح است و آن قبیح و صدور آن از حق تعالی محالست و بنا بر ثانی که تجویز
و تخصیص در آن رود یا تخصیص میکنند رخصت را بصغایر و تعمیم میکنند مغفرت را در گناهان گذشته را باینکه
و این یا آنکه مخالف اجماع است فایده با ایشان نمی‌بخشد و دلالت نمیکند بر آنکه آنچه از ایشان صادر شده است از
صغایر و مکفره بوده است یا تخصیص میشاید مغفرت را بگناهان گذشته و مراد با عملوا ما شئتم مبالغه در حسن
عمل ایشان است در بدر و اظهار رضا از ایشان بسبب آن عمل شایسته پس فایده از برای ایشان نمیکند و اینها همه
بر تقدیریست که تسلیم کنیم که عثمان در این عمل با اهل بدر شریک است و آن مبتنی بر روایت ضعیف ابن عمر است که حالش
سابقا مذکور شد و اما تمسک ببیعت رضوان بر تقدیر تسلیم صحت روایت ببیعت حضرت رسول از جانب او استدلال
بآن مدخول است از چند وجه اول آنکه حق تعالی معلق کرده است رضا را در آیه بر ایمان و بیعت هر دو نه بر بیعت تنها و ایمان
عثمان و احزاب او ممنوع است و احادیث بسیار از اهل بیت دلالت بر نفاق خلفای ثلثه میکند دوم آنکه قبول نداریم
که الف و لام المؤمنین برای استغراق است خصوصا آنکه در این آیه بعد از این وصفی چند مذکور شده است که دلالت بر
اختصاص بجماعت خاصی میکند زیرا که فرموده است بعد از اینکه پس خدا دانست آنچه در دلهای ایشانست پس سکینه
و اطمینان بر ایشان نازل کرد اینه و ثواب داد ایشان را بفتحی نزدیک و فتحیکه بلا فاصله بعد از بیعت رضوان بود فتح خیبر
بود و حضرت رسول خدا ابوبکر و عمر را در آن جنگ فرستاد و گریختند و بغضب آمد رسول خدا و حضرت علی را فرستاد و فتح نمود
چنانچه گذشت پس آنحضرت مخصوص است بحکم آیه و آنها که با او بودند و بودن عثمان با آنحضرت معلوم نیست پس داخل
بودنش در حکم آیه معلوم نیست این جواب را بعضی از محققان متکلمین شیعه گفته اند سیم آنکه بر تقدیر تسلیم عموم آیه
و شمول آن عثمان و احزاب او را مفادش آنستکه بتحقیق راضی شد خدا از مؤمنان در وقتیکه بیعت میکردند با تو در زیر درخت
و این کی دلالت میکند بر آنکه رضای او از ایشان مستمر خواهد بود تا وقت موت ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا
باشد صادر نخواهد شد و مرتکب محرمات نخواهند شد و ایشان موافق مشهور هزار و پانصد یا هزار و سیصد نفر بودند
معلوم است که بسیاری از ایشان مرتکب محرمات و کبایر شدند و اگر آقائی غلامی داشته باشد و یکروز کار خوبی بکند
و آقا بگوید باو که من از تو راضی شدم در وقتیکه فلان کار کردی و روز دیگر نافرمانی عظیمی بکند و او را و در غضب شود
او را تادیب و تعذیب بکند هیچ کس او را ملامت نمیکند و او را نسبت بتناقض نمیدهد خصوصا آنکه آیه که در همین سوره
قبل از این آیه باندک فاصله واقع شده است صریح است در آنکه قبول این بیعت مشروط بوفاست و ممکن است که این
بیعت را برهم زنند زیرا که فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ
عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا یعنی بدرستیکه آنها که بیعت میکنند با تو بیعت نمیکنند
مگر با خدا دست خدا بالای دستهای ایشانست پس هر که بشکند این بیعت را پس نشکسته است مگر بر نفس خود یعنی ضرر آن
بر خودش عاید میشود و هر که وفا کند بآنچه عهد کرده است با خدا بر آن پس بزودی خدا عطا خواهد کرد او را مزدی بزرگ
پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی بایشان میرسد و رضای خدا شامل حال ایشان میشود که امری مخالف آن
از ایشان صادر نگردد و اول در جنگ خیبر گریختند و بعد از آن معادات با اهل بیت پیغمبر کردند و دین او را باطل کردند
و شرایع او را برهم زدند و وصی و خلیفه او را معزول کردند و پاره تن او را شهید کردند با این اعمال قبیحه حکم این بیعت
خوشنودی خدا کی با ایشان میماند و ما این مطلب را اندک بسطی دادیم برای آنکه بعضی از مخالفان این آیه و اخبار را بر عوام
شیعه شبهه میکنند و گاه هست که ایشان از جواب عاجز میشوند و اما مطاعن عثمان پس آنها زیاده از آنست که در این
رساله احصا توان نمود لهذا در این رساله بهمین قلیل اکتفا نمودیم و هر که خواهد بر جمیع آنها مطلع گردد رجوع نماید بکتاب
بحار الانوار و همچنین مطاعن معویه و طلحه و زبیر و عایشه و حفصه و خلفای بنی امیه و بنی عباس و سایر اشقیا و ارباب
بدع را حواله بآن کتاب و سایر کتب اصحاب نمودیم مقصد هفتم در بیان امامت سایر ائمه است صلوات الله علیهم اجمعین
بدانکه لفظ شیعه را بر کسی اطلاق میکنند که حضرت امیرالمؤمنین را بعد از حضرت رسالت خلیفه داند و امامت و اثنی

عشریه و آن بر کسی اطلاق میکنند که همه دوازده امام را قائل و حضرت مهدی ع امام و خلیفه بعد از رسول دانند و شرط
عصمت را در امام شرط میدانند و بعد از رسول خدا علی را و بعد از او امام حسن را و بعد از او امام حسین را و بعد از
او امام زین العابدین را و بعد از او امام محمد باقر را و بعد از او امام جعفر صادق را و بعد از او موسی بن جعفر کاظم را و بعد
از او علی بن موسی الرضا را و بعد از او محمد بن علی تقی را و بعد از او علی بن محمد نقی را و بعد از او حسن بن علی عسکری را و بعد
از او محمد بن الحسن مهدی ع را امام میدانند و حضرت مهدی را زنده و غایب از اکثر خلق میدانند و البته ظاهر خواهد
شد و رفع جمیع بدعتها خواهد کرد و عالم را پر از عدالت خواهد نمود و مذهب حق در میان مذاهب فرق شیعه این است
پس اکثر زیدیه و اسمعیلیه و افطحیه و واقفیه و کیسانیه داخل شیعه هستند اما به اثنی عشریه نسبتند و شیعه باین
معنی فرقهای بسیار دارند چنانچه فخر رازی و محمد شهرستانی و صاحب مواقف و دیگران نقل کرده اند و از هفتاد بلکه
هشتاد متجاوزند مثل کیسانیه که بعد از حضرت امام حسین محمد بن حنفیه پسر حضرت امیر را خلیفه میدانند و بعضی گفته
اند او نمرده است و مهدی او است و غایب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی گفته اند
او مرد و امامت باولاد او رسید و مذهب باطل میان ایشان بسیار بوده الحمد لله که همه منقرض شده اند و مثل زیدیه
که بعد از حضرت امام حسین یا امام زین العابدین قایل بامامت زید پسر امام زین العابدین شده اند و بعضی از ایشان
حضرت امیر را بلا فاصله خلیفه میدانند و بان سه خلیفه باطل نیز قایل شده اند و مانند اسمعیلیه که اسمعیل پسر حضرت
امام جعفر صادق را امام میدانند و اسمعیل در زمان حضرت صادق فوت شد و علانیه جنازه او را برداشتند و بر او
نماز کردند و ایشان چند فرقه اند بعضی گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق از برای تقیه از منصور دوانقی او را
پنهان کرد و اظهار موت او کرد و بعد از حضرت ایام قلیلی زنده بود و امامت باولاد او رسید و بعضی گفته اند که او در حیوة
حضرت فوت شد و نص امامت بر طرف نشد و بعد از حضرت باولاد اسمعیل منتقل شد و اکثر این فرقها بعد از مرور ایام
ملحد شدند و همه عبادات را بر طرف کردند و جمیع معاصی را مباح کردند و از این فرقه قلیلی در این ایام پنهان هستند و مثل
ناووسیه که میگفتند حضرت صادق نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد و او مهدی است و مثل
افطحیه که بعد از حضرت صادق عبد الله افطح پسر بزرگ آن حضرت را که در ظاهر و باطن هرزه و معیوب بود و باین سبب امامت
باو منتقل نشد امام میدانستند و بعد از او امام موسی را امام میدانستند و عبد الله چند روزی بعد از حضرت
صادق زنده بود و فوت شد و مثل واقفیه که میگفتند که حضرت امام موسی زنده است و پنهان شده است و او مهدی است
و بعد از او امامی دیگر را قایل نبوده اند و چند فرقه نادر نیز نقل کرده اند و از جمله این فرقها تا حال که سال هزار و صد و نه
از هجرت است بیش از سه فرقه نمانده اند امامیه و اسمعیلیه و زیدیه و سایر فرق همه منقرض و مستاصل گشته اند و از ایشان
بغیر نامی نمانده است مانند قایلان بامامت محمد پسر حضرت صادق و قایلان بامامت موسی مبرقع و بجعفر کذاب و
امثال ایشان اما باطل بودن مذهب آنها که منقرض شده اند احتیاج ببیان ندارد زیرا که مدعی امامتی از ایشان ظاهر
نیست و باجماع امت معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد که بیان تکلیف الهی از
برای ایشان بکند و مکلف بتعلیم و معلوم ایشان بوده باشد تکلیف ما لا یطاق است و آن عقلا قبیح است و ایضا جمیع امت
اتفاق دارند بر آنکه مذهب حق در میان امت میباید باشد تا روز قیامت و ایضا باجماع مرکب جمیع امت متفق اند بر نفی
ما عدای مذاهب موجوده و اما اثبات امامت ائمه اثنی عشر و ابطال سایر مذاهب خواه موجود باشند و خواه منقرض
شده باشند به پنج طریق میتوان کرد طریق اول طریق نص است و آن دو نحو است یکی مجمل و دیگری مفصل اما مجمل چند قسم است
قسم اول آنکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا که
گفت بعد از من دوازده امیر خواهند بود پس کلمه گفت که نشنیدم از آن پس از پدرم پرسیدم که چه گفت فرمود که همه از قریش اند
و بروایت دیگر فرمود که پیوسته امر مردم ماضی و جاری است تا آنکه دوازده مرد والی ایشان باشند و مسلم بسند دیگر روایت
کرده است از جابر که گفت با پدرم رفتیم بخدمت رسول خدا شنیدم که میگفت که پیوسته این دین عزیز و غالب و منیع و بلند

مرتبه است تا دوازده خلیفه و پدرم گفت که فرمود که همه از قریش اند و باز بسند دیگر همین مضمون را روایت کرده است تجای
دین اسلام گفته و باز در جامع الاصول همین مضامین را از صحیح ترمذی و نسائی روایت کرده است و در بعضی از روایات
آنستکه از آنحضرت پرسیدند که پس بعد از آن چه خواهد بود فرمود هرج و در بعضی از روایات چنین است که پیوسته این
دین قایم و برپا است تا آنکه بر ایشان باشند دوازده امیر و ایضا در صحیح مسلم از عامر بن سعید بن وقاص روایت کرده است
که نوشتم بسوی جابر بن سمره که خبر ده مرا بچیزی که شنیده از رسول خدا پس بمن نوشت که شنیدم از رسول خدا روز جمعه
در شبی که اسلمی را سنگسار کرد گفت پیوسته این دین برپا است تا قیامت برپا شود و بر ایشان دوازده خلیفه خواهند
بود از قریش و در روایت دیگر تتمه این حدیث اینستکه پس بیرون می آیند دروغ گوئی چند نزدیک قیامت و در کتب معتبره ایشان
بچند سند از شعبی از مسروق روایت کرده اند که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم و قرآن بر ما میخواند پس مردی برخواست
و پرسید که آیا از رسول خدا پرسیدید که چند خلیفه بعد از او خواهند بود عبد الله گفت تا من بعراق آمده ام کسی این را
از من نپرسید بلی سؤال کردیم حضرت فرمود دوازده نفر خواهند بود عدد نقبای بنی اسرائیل و همه از قریش خواهند بود
و از ابو جحیفه روایت کرده اندکه رسول خدا فرمود که پیوسته امر امت من شایسته است تا بگذرد دوازده خلیفه که همه
از قریش اند و از انس روایت کرده که حضرت رسول گفت که پیوسته این دین برپا است تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان
بروند زمین بموج خواهد آمد با اهلش و ایضا از عبد الله بن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که بعد از من
دوازده خلیفه خواهند بود و ایضا روایت کرده اند که ابن عمر گفت با بی الطفیل که دوازده خلیفه دیگر بعد از آن هرج
و مرج و قتل و قتال خواهد بود و ایضا مرویست که از عایشه پرسیدند که چند خلیفه خواهند بود از برای حضرت
رسول گفت حضرت مرا خبر داد که دوازده خلیفه خواهند بود گفتند کیستند گفت نامهای ایشان نزد من نوشته
هست باملای رسول خدا گفتند بگو ابا کرد و نگفت و برین مضامین با الفاظ بسیار دیگر روایت کرده اند و در صحیح
بخاری و مسلم از عبد الله بن عمر روایت شده است که رسول خدا فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود
ما دام که از مردم دو کس باقی باشند و از اسحق بن سلیمان عباسی روایت کرده اند که گفت هرون الرشید مرا خبر داد
از پدرانش از عباس که حضرت رسول فرمود ای عم از فرزندان من دوازده خلیفه خواهند بود پس امور کریهه و شدت
عظیمه رو خواهد داد پس مهدی از فرزندان من بدر خواهد آمد و خدا امر او را در یک شب با صلاح خواهد آورد
پس زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور شده باشد و در زمین خواهد ماند آنقدر که خدا خواهد
پس دجال بیرون خواهد آمد و وجه دلالت این احادیث بر خلافت ائمه اثنی عشر آنستکه از جمیع فرقه اسلام هیچ
فرقه قایل بوجود این عدد از خلفا و دوازده امام خصوصا که همه از قریش باشند و بوجوب استمرار خلافت تا خلق
باشند نیستند مگر فرقه اثنی عشریه از فرق شیعه پس همین احادیث که در جمیع صحاح ایشان مکرر وارد شده
مذهب ما ثابت شد و همه مذاهب دیگر باطل شد و از غرایب تعصبات مخالفان آنستکه بعضی از ایشان خواسته اند
که این احادیث را موافق مذهب خود گردانند گفته اند مراد خلفای اثنی عشر سه خلیفه اول امیر المؤمنین و امام حسن
و هفت دیگر از بنی امیه اند و بعضی گفته اند که مراد صلحاء خلفا یند ایشان بعد از آن حسن بن عبد الله زبیر و عمر بن
عبد العزیز و پنج نفر دیگر از بنی عباس اند و این دو توجیه در غایت سخافت است زیرا که همه خلفای بنی امیه و بنی عباس در شقاوت
و ضلالت و جهالت شبیه بیکدیگر بودند مگر عمر بن عبد العزیز که بعضی اطوار حسنه داشت پس در میان اینها بعضی را
انتخاب کردن و بعضی را رد کردن بیوجه است و ایضا ظاهر همه احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشانست و بعضی
صریح است که تا روز قیامت مستمر خواهند بود و در بعضی مذکور است فاذا مضوا ماجت الارض باهلها یعنی چون این
اماماان بروند زمین با اهلش بموج می آید و نظام عالم برطرف میشود و بعضی صریح است که خلافت در قریش تا روز قیامت باقی است
پس معلوم شد که این تاویلها فایده برای ایشان نمیکند و این احادیث در اثبات مدعای ما وافی و کافی اند و تتمه احادیث
ثقلین است و مثل اینها که دلالت میکند بر آنکه حضرت رسول امر بمتابعت قرآن و اهل بیت نموده و فرموده که اینها از

بلکه بکرجها نمیشوند تا روز قیامت و نحو اینها از خلفای ایشان ممتنع شده اند و بخلاف حدیث ثقلین اهل بیت و اهل بیت نیستند و
ائمه اسمعیلیه اگر باشند فاسق ملحد چند اند که در ظاهر تابع سلاطین شیعه اند و بفسق و فجور و انواع معاصی معروف اند
و هیچ عاقل تجویز امامت ایشان نمیکند و زیدیه نیز در اصول دین خود متمسک بحجتی نیستند و باعتقاد ایشان هر فاطمی
نسبی که خروج بسیف کند امام است و ائمه که الحال ایشان دعوای امامت نها میکنند اگر نسب ایشان ثابت باشد باید
که عارف باحکام الهی و معانی قرآن مجید بوده باشند تا آنکه صادق باشد مقارنه ایشان با کتاب و حال آنکه اکثر ایشان
جاهل اند بکتاب و سنت و در فروع دین خود در اکثر مسائل تابع ابو حنیفه اند و بخصوص امامت خود حجتی و برهانی
ندارند و نه نصی بر امامت خود دارند و نه برهانی و اجماعی منعقد شده است بر آن بلکه مانند سایر سلاطین جور بغلبه
استیلا پادشاه میشوند و این را امامت نام کرده اند و افضل اهل بیت را مانند حضرت باقر و صادق را سب میکنند
و ناسزا میگویند با آنکه جمیع امت بغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل و جلالت و عدالت ایشان دارند و از این جهة ایشان
مانند خوارجند و لهذا در احادیث اهل بیت وارد شده است که زیدیه بدتر اند از مخالفان زیرا که مخالفان با شیعیان تنها
عداوت دارند و با ائمه عداوت نمیکنند و زیدیه با ائمه عداوت میکنند سیم ابن ابی الحدید از صاحب حلیة الاولیاء روایت
کرده است و در فضایل احمد بن حنبل و خصایص نطنزی نیز مذکور است که حضرت رسول فرمود که هر که خواهد زندگانی
او مثل زندگانی من و مردن او مثل مردن من باشد و در جنت عدن که خدا بدست قدرت خود آن را غرس نموده و منزل من است
ساکن شود باید که بعد از من ولایت علی را اختیار کند و پیروی کند امامان و اوصیاء از فرزندان او و باید دستیکه ایشان
عترت منند و از طینت من خلق شده اند و فهم من و علم مرا حق تعالی نصیب و روزی ایشان کرده است پس وای بر جمعی از
امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت من در حق ایشان نکنند خدا شفاعت مرا بایشان نرساند
چهارم زمخشری روایت کرده است که رسول خدا فرمود که فاطمه بهجت و سرور دل من است و دو پسرش میوه دل منند و
شوهرش نور دیده منست و امامان از اولادش امینان پروردگار منند و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او و
هر که چنگ زند در متابعت ایشان نجات می یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود بدرکات اسفل واصل گردد و از این
باب احادیث در کتب معتبره ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان نبود ایراد ننمودیم اما نص مفصل چون خلافت
حضرت امیر ثابت شد نص آنحضرت بر امام حسن و نص امام حسن بر امام حسین و همچنین نص هر یک بر دیگری تا حضرت
مهدی در میان فرقه علما و محدثان امامیه که در هر عصر چندین نفر از ایشان در هر بلدی و ناحیه بوده اند متواتر است
در تصانیف و کتب خود ثبت کرده اند و معلوم است که ایشان را داعی بر این بغیر دیانت و حقانیت نبوده زیرا که همیشه
ملک و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب بوده اند و با نهایت خوف از ایشان ضبط این اخبار و آثار مینمودند
اگر غرض ایشان دنیا بود بایست بخلفای جور و مخالفان متوسل شوند و از بیم و خوف نجات یابند و عزیز و مکرم باشند
با آنکه میدانیم اکثر ایشان از اهل صلاح و سداد بوده اند و نهایت احتراز از کذب مینموده اند و هر که با این قراین و جهات
ملاحظه این روایات نماید البته او را علم حاصل میشود بحقیت آنها و در طرق معتبره شیعه احادیث دوازده امام و نامهای
مقدس ایشان از حضرت رسول و از هر یک از حضرات ائمه معصومین متواتر است و همه مقرون باعجاز است زیرا که اسماء
و صفات و آباء و امهات هر یک را قبل از وجود ایشان خبر داده اند تا غیبت امام دوازدهم و احوال او و اخفای میلاد او
و کتبی که مشتمل است بر این احادیث از زمان حضرت امام زین العابدین تا زمان حضرت قائم میان شیعه و سنی معروف و متداول
و مضبوط بوده پس درین احادیث راه شک و شبهه نیست و چون افضلیت است و شک نیست در آنکه هر یک از ائمه ما
افضل بوده اند از جمیع اهل عصر خود خصوصا خلفائیکه غصب حق ایشان کرده بودند در علم و صلاح و زهد و تقوی و
فضایل و مناقب و مخالف و موالف همه اتفاق دارند بر این و در مشکلات مسائل و دقایق و وقایع علما و فقها بایشان رجوع
مینموده اند و سخن ایشان را حجت و متبع میدانسته و مرجع کافه امرا و رعایا بوده اند و همه خلفای بنی امیه و بنی عباس
ایشان را مستحق مقام خلافت میدانسته اند و از ایشان در حساب بوده اند و کتب تواریخ و احادیث عامه و خاصه مشحونست

باین مراتب و فضایل و مناقب خصوص حسنین زیاده از آنست که احصا توان نمود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم
و ترمذی از براء بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم رسول خدا حضرت امام حسن را بر دوش خود سوار کرده بود
و میگفت من این را دوست دارم پس خداوندا تو او را دوست دار و ایضا هم از براء روایت کرده اند که حضرت رسول روی
حسنین را دید پس گفت خداوندا من اینها را دوست دارم پس تو اینها را دوست دار و ایضا در جامع الاصول از صحیح
ترمذی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا امام حسن را بر دوش خود سوار کرد پس مردی با امام حسن گفت
بنیکو مرکبی سوار شده ای کودک حضرت فرمود او نیز نیکو سواره ایست و ایضا از صحیح ترمذی از انس روایت کرده است
که از حضرت رسول پرسیدند که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب تر اند فرمود حسنین و میگفت بفاطمه که بطلب از
برای من دو پسر مرا و چون می آمدند ایشان را میبوئید و در بر میگرفت و بخود میچسبانید و ایضا از صحیح مذکور از ابو هریره
روایت کرده است که با رسول خدا بودم بسیاری از روز با من سخن نگفت و من با آنحضرت سخن نگفتم تا رفت ببازار بنی قینقاع
پس برگشت تا آمد بمنزل فاطمه و گفت آیا کودک من اینجا است یعنی امام حسن پس دیدم که بیرون آمد و بسوی آنحضرت دوید
و دست در گردن یکدیگر آوردند پس حضرت رسول فرمود خداوندا من این را دوست میدارم پس دوست دار تو او را و
دوست دار هر که دوست دارد او را از صحیح بخاری نیز این مضمون را از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول
آمد بخانه فاطمه و سه مرتبه حسن را طلبید پس آمد و در گردن مبارکش تعویذی بسته بودند چون حضرت او را دید دستهارا
گشود و او را در بر گرفت و گفت خداوندا من او را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و هر که او را دوست میدارد
دوست دار پس ابو هریره گفت بعد از آنکه من این سخن را از آنحضرت شنیدم هیچ کس نزد من دوست تر نبود از حسن بن
علی و ایضا از صحیح ترمذی از اسامه روایت کرده است که شبی برای حاجتی بخدمت حضرت رسول رفتم دیدم که حضرت
چیزی بر روی رانهای خود گذاشته است و جامه بر روی آن پوشانیده است چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم
که چیست اینکه در بر گرفته پس جامه را برداشت دیدم که حسن و حسین بر روی رانهای او خوابیده اند پس گفت اینها دو
پسر منند و دو پسر دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم پس تو اینها را دوست دار و دوست دار هر که اینها را
دوست دارد و ایضا از صحیح ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که حسین از منست و من
از حسینم خدایا دوست دار هر که حسین را دوست دارد حسین سبطیست از اسباط و ابن اثیر در جامع الاصول در
شرح این حدیث گفته است که سبط فرزند فرزند است یعنی از جمله اسباطی است که فرزندان یعقوب بوده اند یعنی
گویا که یکی از پیغمبرانست و در نهایه لغت باز همین حدیث را نقل کرده است و در تفسیرش گفته است یعنی بمنزله امتی است
از امتها در خیر و خوبی و گفته است که در حدیث دیگر وارد شده است که حسنین دو سبط رسول الله اند پس گفته است
یعنی دو طایفه و دو قطعه اند از آنحضرت و ایضا از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری که رسول خدا گفت
حسنین بهترین جوانان اهل بهشت اند و ایضا از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است که مردی از عبد الله بن عمر
پرسید از خون پشه و کشتن آن در حال احرام ابن عمر گفت از مردم کجائی گفت از مردم عراق ابن عمر گفت نظر کنید باین مرد
که سؤال میکند از من از خون پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند و شنیدم از رسول خدا که گفت در حق او و برادر او که
ایشان دو گل بوستان منند در دنیا و گفت که ایشان دو سید و بهترین جوانان اهل بهشتند و ایضا از صحیح نسائی
روایت کرده است از عبد الله بن شداد از پدرش که گفت رسول خدا بیرون آمد از برای نماز شام یا خفتن و حسن یا حسین را
بر دوش داشت پس پیش ایستاد و او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و در اثنای نماز یک سجده را بسیار طول داد من
سر برداشتم دیدم که آن کودک بر پشت آنحضرت سوار شده است و حضرت در سجود است پس باز بسجود برگشتم چون حضرت
از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یک سجده را بسیار طول دادی تا آنکه ما گمان کردیم که امری حادث شد
یا وحی بر تو نازل شد فرمود که اینها نبود ولیکن پسرم بر پشت من سوار شده بود نخواستم تعجیل کنم او را تا حاجت خود برسد
و لذت خود را بیابد و از بخاری و سنن ابی داود و ترمذی و نسائی از حسن بصری روایت کرده است که ابا بکره گفت من

دیدم حضرت رسول را بر منبر و حضرت امام حسن در پهلویش بود و گاهی نگاه میکرد بمردم و گاهی برو و میگفت این
فرزند من سید و بزرگوار است و شاید خدا بسبب او اصلاح کند میان دو گروه عظیم از امت من و از صحیح بخاری و ترمذی
از انس روایت کرده است که احدی شبیه تر نبود برسول خدا از حسن و حسین و احادیث در فضایل ایشان زیاده
از حد و احصا ست و آنچه گذشت از نزول آیه تطهیر و مباهله و غیر آنها در فضیلت ایشان کافیست و اکثر آنها
صریح است در امامت ایشان خصوصا احادیث محبوب خدا و رسول بودن چه معلوم است که محبت رسول تابع
محبت خدا است و محبت آنحضرت از راه قرابت و بشریت نبود چنانکه مکرر بیان شد هرگاه ایشان محبوب بخدا
و احب اهل بیت بسوی آنحضرت بوده باشند پس باید که در قرب نزد حق تعالی و در کمالات از همه امت زیاده
باشند مگر امیر المؤمنین که بدلایل خارجیه افضلیتش معلوم شده و در تتمه این احادیث در بسیاری از روایات
مذکور است که و ابوهما خیر منهما یعنی پدر ایشان بهتر است از ایشان پس احق خواهند بود بخلافت امت از جمیع
خلق خصوصا از آن منافقان که در زمان ایشان بجبر متصدی خلافت شدند و حضرت ایشان را در مواطن متعدده
لعنت کرده بود و ایضا کسیکه دوستی او مستلزم محبت خدا باشد باید که محبت و معرفت او از ارکان دین باشد
و هرگز آلوده بگناهی نگردیده باشد و الا عداوت او از جهة ارتکاب معصیت واجب خواهد بود و ایضا کسیکه
آن اختصاص بحضرت رسول داشته باشد که فرماید که او از منست و من از اویم و تشبیه کرده باشد او را باسباط
بنی اسرائیل که انبیا و اوصیای انبیا بوده اند احق است بامامت از دیگران و همچنین بهترین جوانان اهل بهشت بودن
دلیل امامت و فضل ایشان بر همه عالمیان الا ما اخرجه الدلیل زیرا که باتفاق اهل بهشت همه جوانان باشند و پیر در بهشت
نمیباشد و اگر مراد جمعی باشند که جوان از دنیا رفته باشند آن خطا است زیرا که ایشان در سن کهولت و شیخوخیت
شهید شده اند با آنکه باین معنی فضیلتی ثابت نمیشود زیرا که بسیاری از پیغمبران مانند حضرت یحیی جوان از دنیا رفته اند
هیچگاه افضل باشند از ایشان البته معصوم و مقتدا و پیشوای خلق خواهند بود و اگر گویند چون ایشان در سن جوانی
بودند فرمود که ایشان بهترند از جمعی از اهل بهشت که در سن جوانی باشند این نیز بی وجه است زیرا که ایشان در آنوقت در
سن طفولیت بودند نه در سن شباب و بر تقدیر تسلیم مطلب ما ثابت است زیرا که هرگاه ایشان در سن شباب بهتر
باشند از همه اهل بهشت در وقت شباب باز افضلیت ایشان بر وجه اتم ثابت میشود و از غرایب اینست که عامه خواسته اند
در برابر این حدیث فضیلتی از برای ابابکر و عمر اثبات کنند حدیثی وضع کرده اند که ابابکر و عمر سید پیران اهل بهشت اند غافل
از اینکه در بهشت پیر نمیباشد و از احتمالات دیگر باطل است چنانکه دانستی با اینکه این حدیث ضعیف که خود منفرد اند
بنقل آن و از پسر عمر نقل کرده اند که متهم است در این باب بجر نفع و بعداوت حضرت امیر معروفست منافات دارد با حدیث سید
شباب اهل الجنة که عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند و ایضا منافات دارد با روایتی که در کتب معتبره خود روایت
کرده اند که حضرت رسول فرمود که فرزندان عبد المطلب سادات و مهتران و بزرگواران اهل بهشتند من و علی و جعفر و پسر
ابوطالب و حمزه و حسن و حسین و مهدی و اگر گویند مراد اینست که ایشان بهترند از جماعتی از اهل بهشت که در آنوقت در سن
کهولت بوده اند با آنکه بسیار بعید است نفعی با ایشان نمی بخشد زیرا که دلالت نمیکند بر تفضیل ایشان بر جمعی که در آنوقت در سن
شباب یا طفولیت بوده اند مانند حضرت امیر و حسنین و مثل اینست آن حدیث که در برابر انا مدینة العلم و علی بابها وضع کرده اند
والحاق کرده اند که و عمر سقفها فلذا اینکه شهر سقف نمیدارد ایضا حدیث طول دادن سجود برای آن بزرگوار دلالت بر نهایت
قرب و منزلت او میکند نزد پروردگار که آنحضرت ترک آداب و سنن جماعت که در آن تخفیف مطلوبست نموده از برای آنکه
خواهش او بعمل آید که مبادا خاطر مبارکش برنجد و اگر هر یک از اینها برای اثبات امامت کافی نباشد شکی نیست که از مجموع
اینها معلوم میشود مرتبه افضلیت که مخصوص ایشان بوده و اهل عصر ایشان با ایشان در آن شریک نبوده اند پس احق و اولی
خواهند بود بامامت زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل مفضول عقلا قبیح است سیم عصمت است و بیانش آنستکه براهین عقلیه
و نقلیه وجوب عصمت امام را ثابت کردیم و هیچ فرقه سوای اثنی عشریه قایل بوجوب عصمت همه ائمه که خود دعوی میکنند نیستند

پس همه مذاهب باطل و مذهب اثنی عشریه حق است طریق چهارم معجزه است و از هر یک از ائمه معجزات بیحد و احصا صادر شد و در میان شیعه ایشان متواتر گردیده بلکه میان عامه نیز متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن صباغ مکی مالکی در فصول المهمه و ملا جامی در شواهد النبوه و دیگران از علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند و انها را کلا اثبات تمام کرده اند خوارق بر دست نواب و سفرای حضرت صاحب الامر معجزات عظیمه جاری میشد که باین سفارت و نیابت ایشان را ابدا پنجم اجماع است و بیانش آنست که همه امت متفق اند در آنکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی که در میان امت است و آن مذاهب دیگر را اما باطل کردیم بدلیل عدم نص و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم افضلیت باتفاق زیرا که اکثر این طوایف قایل باین امور مذکوره در ائمه خود که دعوای امامت ایشان میکنند نیستند و طوایفی که قایل باین امور هستند مثل ناووسیه و واقفیه در اصل امامت با اثنی عشریه شریکند پس امامتشان باجماع همه ثابت است و دعوای وقف و غیبت و حیوة که مخصوص ایشان است بنصوص متواتره ثابته در وجوب عدد اثنی عشر و در خصوص ایشان و ثبوت موت ایشان باطل است و طرق دیگر از برای اثبات امامت ایشان هست که کسی که اندک انصافی داشته باشد و خود را از تعصب خالی کند و طالب حق باشد و در آنها تامل کند البته هدایت می یابد اول علومی که از ایشان در میان جمیع فرق عالم منتشر گردیده و علومیکه هر یک از مشاهیر علما بیک علم از آنها ممتاز گردیدند جمیع آنها در ائمه ما جمع است چنانکه سابقا مذکور شد که جمیع علما همه نسبت بحضرت امیر اند و همه از آنحضرت اخذ کرده اند و خود را منسوب باو میگردانند در جمیع علوم از اصول دین و احکام شریعت و تفسیر قرآن و علم عربیت و طب و حکم و وصایا و آداب و علم اخلاق و معاشرت و سیاست و نجوم و غیر آنها و همه از آنحضرت نقل کرده اند و کلام او را متبع دانسته اند و راه اعتراضی بر آنها نگشوده اند با آن عداوتی که اکثر فرق از برای اغراض باطله با او داشتند و همچنین جمیع این علوم را از ائمه ذریه او اخذ کرده اند و کسی از اهل علم در فضل و جلالت و علو درجه ایشان شک نکرده است در زمان حضرت امام زین العابدین چون ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند و کمتر عالم را فرو گرفته بود و تقیه شدید بود و مردم را نحو دراه نمیدادند کمتر از علوم آنحضرت منقول گردیده ادعیه که از آنحضرت منقول شده مانند صحیفه کامله که بکتب سماویه شبیه است و معلوم است که بالهام الهی بر زبان معجز بیان او جاری گردیده و باین سبب او را انجیل اهل بیت و زبور آل محمد ملقب ساخته اند و سایر ادعیه که این شکسته چند برابر صحیفه از ادعیه آنحضرت جمع کرده ام و حقا که اگر آنها نبود مردم طریق مناجات با قاضی الحاجات را نمیدانستند و آداب حسنه و کلمات جلیله و اطوار پسندیده آنحضرت که کتب خاصه و عامه با آنها زینت یافته برای ارباب حال و اصحاب زهد و ریاضت و کمال سر مشقی است که بان اکتفا میتوانستند نمود و چون در زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق که اواخر زمان بنی امیه و اوایل دولت بنی عباس بود از آن دو بزرگوار آنقدر از مسایل حرام و حلال و علم تفسیر و کلام و قصص انبیا و سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر اینها از غرایب علوم منتشر گردید که عالم را فرو گرفت و محدثان شیعه در اطراف عالم منتشر گردیدند و پیوسته در مناظرات و مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب بودند و چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق روایت کرده اند و اکثر ایشان صاحب تصانیف بودند و ایشان را در هیچ حکم احتیاج برجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج بایشان بودند و ابو حنیفه و سایر علما و قضاة ایشان هر گاه در مسئله عاجز و حیران میشدند رجوع بمحمد بن مسلم و امثال او از اصحاب آنحضرت مینمودند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت بود و در طاق المحامل کوفه دکانی داشت آنقدر علمای ایشان را در مناظرات و مباحثات عاجز میکرد که آن ملاعین او را شیطان الطاق میگفتند و شیعیان او را مؤمن الطاق مینامیدند و هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و زراره و امثال ایشان در فنون علوم و خصوص هشامین در علم کلام چندان ماهر گردیده بودند که در مجلس خلفا و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه غالب بودند و حضرت امام موسی نیز در نشر علوم در این مرتبه بود تا آنکه هرون ملعون او را حبس کرد و حضرت امام رضا در مدت قلیلی که در خراسان بود آنقدر علوم و آثار از آنحضرت منتشر شد که کتابهای مفرده در این باب جمع کرده اند و مامون علمای جمیع ملل را جمع کرد که با آنحضرت مناظره کنند شاید عجز آنحضرت ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار بامامت آنحضرت کردند و بدین

بحج درآمدند و حضرت امام محمد تقی در سن نه سالگی امام شد و در سال اول امامتش بحج رفت و اکثر شیعیان از اطراف
بحج آمدند که بخدمت آنحضرت برسند و اکثر ایشان فضلای مشهور بودند در سه روز ایام منی سی هزار مسئله کلامی و غیر آنرا
برفع حق جواب فرمود که همه حیران شدند و در مجلس مأمون با یحیی بن اکثم و سایر علمای مشهور ایشان مناظره کرد و همه
ملزم شدند و اقرار بفضل و امامت آنحضرت نمودند و حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما
بسبب محبوس بودن ایشان در سر من رای اگرچه مردم کم بخدمت ایشان میرسیدند و احادیث از ایشان کمتر روایت شده
است اما هر سال عرایض بسیار از شیعیان بایشان میرسید و جواب آنها را مینوشتند و مسائلی که بر خلفا مشتبه
میشد بر ایشان عرض میکردند و قول ایشانرا بر اقوال سایر فقهای خود ترجیح میدادند و کسی دعوی نمیتواند کرد
که ایشان این علوم را از علمای مخالفین یا راویان ایشان اخذ کرده اند زیرا که هرگز کسی احدی از ایشانرا ندیده بود که نزد
احدی از علما تردد کرده باشند و ایضا علوم ایشان مباین علوم دیگران و مخصوص ایشانست و همه علما محتاج بایشان
بوده اند در علم و ایشان محتاج باحدی نبودند پس معلوم میشود که این علم لدنیست که از جانب خدا و رسول بایشان
رسیده و حق تعالی ایشانرا مخصوص باین گردانیده تا مفزع و پناه امت باشند و این را معجز ایشان گردانیده چنانکه
معجز جد ایشان حضرت رسالت این بود که علوم اولین و آخرین و قصص انبیا و مرسلین را بدون آنکه در کتابی بخوانند یا
از احدی بشنود وارد بود پنجم آنکه جمیع امت اجماع کرده اند بر طهارت و عدالت ایشان و هیچکس قدح نکرده که قدحی
در احدی از ایشان بکند یا فسقی و عیبی بایشان نسبت دهد با آنکه دشمنان ایشان از خلفا و امرا و حاسدان ایشان
در حط مرتبه ایشان میکوشیدند و هر که اظهار عداوت ایشان میکرد مقرب خود میگردانیدند و کسی را که گمان ولایت و
محبت ایشان باو میبردند دور میکردند و محروم میگردانیدند بلکه در مقام قتل و استیصال او می آمدند و با آنکه میدیدند
اکثر خلق اعتقاد بامامتی که تالی رتبه نبوت است نسبت بایشان دارند و شیعیان ایشان در اطراف بلاد منتشر گردیده اند
و دعوای صدور معجزات و عصمت از معاصی و فضیلات از برای ایشان میکنند حتی آنکه غالیان باعتبار غرایب احوال و محاسن
صفات و اخبار از مغیبات و سایر معجزات که از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد پیغمبری و بعضی اعتقاد خدائی در حق ایشان
کردند و با این مراتب با وفور اعدا و حساد نتوانستند افترائی در حق ایشان بکنند یا نسبت معصیتی و خطائی بایشان
بدهند با آنکه می بینیم که عادت چنین جاری شده است که کسی که اندک منزلتی و رتبه در میان مردم بهم رسانند در علم یا
صلاح از زبان دشمنان سالم نمیمانند و البته عیبی چند از برای او اثبات میکنند و امری چند در حق او افترا میکنند که قدر او را
پست کنند و او را از مرتبه خود بیندازند پس این از جمله معجزات ایشانست که حق تعالی دست و زبان دشمنان را بسته
و رتبه ایشانرا در میان دوست و دشمن بمرتبه ظاهر گردانیده است که کسی یارای تهمتی و افترائی در حق ایشان ندارد ششم
آنکه جمیع فرق اسلام خواه آنها که ایشانرا امام میدانند و خواه آنها که امام نمیدانند همه اتفاق نموده اند بر فضیلت
و عدالت و علو قدر و طهارت ایشان مگر قلیلی از خوارج و اشباه ایشان که از فرق اسلام خارج اند و همه قول ایشانرا
حجت میدانند و روایات از ایشان نقل میکنند و در کتب خود ایشانرا با نهایت تعظیم و تکریم نقل میکنند و در این هیچ شکی
نیست که جمعی کثیر از فضلای اصحاب باقر و صادق و سایر ائمه بوده اند از اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس و غیر ذلک
مانند زراره و محمد بن مسلم و ابو برید و ابو بصیر و هشامین و حمران و بکیر و مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و معویة بن
عمار و جماعت بسیار که احصا نمیتوان نمود و در کتب رجال و فهرستهای علمای شیعه مسطورند و ایشان رؤسای
شیعه بوده اند در فقه و حدیث و کلام و کتابها تصنیف کرده مسائل را جمع نموده اند و هر یک از ایشان اتباع
و شاگردان بسیار داشته اند و پیوسته بخدمت ائمه می آمده اند و احادیث میشنیده اند و بعراق و سایر بلاد
برمیگشته و در کتب خود ثبت میکرده اند و از ایشان روایت مینموده اند و معجزات از ایشان منتشر میگردانیده اند
و اختصاص ایشان بائمه معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف و سایر شاگردان ابو حنیفه باو و اختصاص شاگردان
شافعی باو بر همه کس معلوم است و شک نیست که ائمه باقوال و احوال ایشان مطلع بوده اند پس خالی از دو شق نیست

یا ابن حما

یا آنجماعت در آنچه نسبت باین حضرت میدهند از مذاهب شیعه راست میگویند و محقق اند یا دروغ میگویند و مبطل اند اگر صادق اند در آنچه نسبت بائمه خود میدهند از دعوای امامت و نص بر ایشان و صدور معجزات از ایشان و فسق و کفر مخالفان ایشان پس همه این امور بحق و ثابت است و اگر دروغ میگویند چرا ائمه ایشان با علم باحوال و اقوال ایشان تبری از ایشان نفرمودند و کذب و بطلان ایشانرا ظاهر نکردند همچنانکه تبری از مذاهب باطله ابو الخطاب و مغیرة بن شعبه و سایر غلات و اهل ضلال نمودند و اگر ایشان اغماض کرده اند و تصویب اقوال و افعال و مذاهب باطله ایشان نموده اند پس العیاذ بالله خود نیز از اهل ضلال خواهند بود که راضی بآنها بودند و زکوة و اخماس ایشانرا قبول مینمودند و هیچ مسلمانی این امر را بایشان نسبت نمیدهد و ایشانرا چنین نمیداند چهارم آنکه حق تعالی دوست و دشمن را همه مجبور و مجبول بر تعظیم و تبجیل ایشان ساخته حتی خلفای جور و امرای ایشان که نهایت عداوت با ایشان داشتند تعظیم و توقیر ایشان مینمودند و انکار جلالت و فضل ایشان نمی نمودند چنانکه خلفای ثلثه که غصب حق امیر المؤمنین نموده بودند در ایام امامت خود ظاهرا در اعزاز و اکرام آنحضرت و حسنین نهایت مبالغه می نمودند و همچنین آنها که نکث بیعت آنحضرت کردند با آنکه در مقام مقاتله و مجادله در آمدند باز انکار فضیلت آنحضرت نمیکردند و همچنین معویه با آنکه بنای همه کارش بر فساد و عناد بود باز انکار فضیلت و مناقب آنحضرت نمی نمود و بغیر شرکت در قتل عثمان فسقی بآنحضرت نسبت نمیداد و بهمین قانع بود که حضرت امارت او را برای او باقی بدارد و اقرار کنند بخلافت آنحضرت و بیعت کند و مکرر مناقب و فضایل آنحضرت را در حضور او مذکور میساختند و انکار نمیکرد و یزید با آن قبایح اعمال باز انکار فضل حضرت سید الشهدا نمیکرد و حضرت امام زین العابدین را تعظیم می نمود و در واقعه حره مسلم بن عقبه را سفارش کرد که حرمت آنحضرت و اهل بیت او را مرعی دارد و بنی مروان نیز آنحضرت را نهایت اکرام و اعظام می نمودند و همچنین سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس هر یک از ائمه را که در زمان ایشان بودند زیاده از همه کس بظاهر رعایت میکردند حتی آنکه متوکل با آن عداوت و عناد و عصبیت حضرت امام علی نقی را نهایت تعظیم می نمود با آنکه همه ائمه محبوس ایشان و زیر دست ایشان بودند و نهایت عداوت داشتند حق تعالی چنین تسخیر قلب ایشان کرده بود که در هنگام ملاقات نهایت تعظیم و تبجیل مینمودند و قدرت بر تحقیر و اهانت نداشتند و مؤید این است آنچه حق تعالی تسخیر کرده است دلهای طوایف مختلفه خلق را بزیارت قبور مقدسه و تعظیم مشاهد مشرفه ایشان حتی آنکه از بلاد بعیده با وجود اخطار شدیده متوجه زیارت ایشان میشوند و حوایج عظیمه نزد ضرایح مطهره ایشان طلب مینمایند و میاجابت میدارند و برآورده میشود و در شداید خطیره پناه بروضات مقدسه ایشان میبرند و امان می یابند و مخالفان این اعمال را نزد قبور خلفا و ائمه که اعتقاد دارند بعمل نمی آورند و پناه باین ضرایح می آورند و ایضا خلفای بنی امیه و بنی عباس با آنکه اکثر عالم از ایشان بود و اکثر پادشاهان مشرق و مغرب مطیع ایشان بودند و اتباع ایشان اضعاف شیعیان ائمه ما بودند قبور ایشان مندرس و متروک شد و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفونند و نادری که معلوم است کسی رغبت بزیارت ایشان نمیکند و بعضی از سادات که نسبت ایشان بحضرت رسول در مرتبه ایشان یا نزدیک ترند و ظاهرا نیز علم و زهد و ورع و عبادت بسیار داشته اند و در حیوة و موت ایشان عشری از اعشار تعظیم ایشان و قبور ایشان را برای آنها نمیکردند و اگر قبور بعضی از ایشانرا فی الجمله تعظیمی و رعایتی کنند باعتبار انتساب بایشانست مثل حضرت معصومه و عبد العظیم پس این از جمله معجزات ایشانست که حق تعالی تسخیر قلوب اصناف عباد بر تعظیم ایشان در حال حیوة و بعد از وفات نموده با آنکه دواعی و جهات دنیویه با ایشان نبوده و مردم از خلفای جور بسبب احترام و اکرام ایشان متضرر میشدند باز ترک تعظیم و اکرام ایشان نمی نمودند و خلفای جور سعیها کردند که مردم ترک زیارت ایشان بکنند خصوصا حضرت امام حسین را که متوکل خواست که جای قبور آنحضرت و سایر شهدا را شخم و زراعت کند که موضع قبر مقدس منطمس شود نتوانست و گاوها که بشخم بسته بودند چون بحایر میرسیدند داخل نمیشدند و گاو و بسیاری را کشتند و داخل نشدند پس جمعی را فرستاد که به بیل و کلنگ آن قبر را خراب کنند جمعی از نزدیک قبر ظاهر شدند که نمیشناختند آنها را و مانع شدند سرکرده ایشان گفت که ایشانرا اثر یار کنید

هرکه تیری بآنجانب انداخت برگشت و صاحبش را کشت پس گفت که این برای تصحیح راه آکنند چون بنجا برسید از چهار
طرف بلند شد و داخل حایر نشد و بعضی گفته اند سبب تسمیه حایر این است پس جمعی را مقرر کرد که سر راهها را نگاه دارند
و هرکه بزیارت برود او را بکشند و خانه اش را غارت کنند و بآن مردم ترک زیارت نکردند و با این مخاوف بزیارت میرفتند
و این بغیر از این نیست که حق تعالی خواسته است که قدر ایشان را عظیم گرداند و رفعت درجه ایشان را ظاهر سازد قطع
نظر از معجزات که در مشاهد مطهره ایشان ظاهر میگردد در اکثر سنوات خصوصا نزد ضریح سید الشهدا از کوران
روشن شدن و از بلاهای مزمن شفا یافتن که مخالف و موالف همه اقرار بآنها دارند و فقیر در بحار الانوار و حیات
القلوب و جلاء العیون بعضی از آنها را ذکر کرده ام و بطرق معتبره بسیار منقول است که قتاده بصری که از مفسرین مشهور
عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر آمد حضرت فرمود که توئی فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود وای بر تو
ای قتاده حق تعالی خلقی آفریده است که ایشان را حجتهای خود گردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین اند
و خازنان علم الهی اند برگزیده ایشان را پیش از آنکه خلایق را بیافریند نوری چند بود تا از جانب راست عرش و پس قتاده تا دیر
ساکت ماند که یارای سخن گفتن نداشت پس گفت بخدا سوگند که در پیش خلفا و فقها و ابن عباس و پادشاهان
نشسته ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشد چنانکه نزد تو مضطرب شده است حضرت فرمود میدانی در کجائی در پیش
خانهائی نشسته که حق تعالی در شان ایشان فرموده است فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه تا آخر آیه یعنی
مشکوة نور الهی که خدا نور خود را بآن مثل زده است در خانه چند افروخته شده که خدا رخصت داده و مقرر فرموده
که پیوسته رفیع و بلند آوازه باشد و مذکور شود در آنها نام خدا و تسبیح و تنزیه کنند خدا را در آنها در بامداد
و پسین مردانی چند که غافل نمیگرداند ایشان را تجارتی و نه فروختنی از یاد خدا و از برپا داشتن نماز و دادن زکوة پس حضرت
فرمود که تو الحال نزد آن خانها نشسته و مائیم آن خانها پس قتاده گفت راست گفتی والله خدا مرا فدای تو گرداند بخدا
سوگند که آن خانها خانه سنگ و گل نیست بلکه خانهای نبوت و امامت و علم و حکمت است و ایضا در روایت
معتبره دیگر وارد شده است که در سالی که هشام بن عبد الملک بحج رفته بود در مسجد الحرام دید که مردم نزد حضرت امام
محمد باقر هجوم آورده اند و از امور دین خود سؤال میکنند عکرمه شاگرد ابن عباس از هشام پرسید که کیست اینکه نور علم
از جبینش ساطع است میروم که او را خجل کنم چون بنزدیک حضرت آمد و بنشست لرزه بر اندامش افتاد و مضطرب شد
گفت یا ابن رسول الله من در مجالس بسیار ابن عباس و دیگران نشسته ام و این حالت مرا عارض نشده است حضرت همان
جواب فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت است که حق تعالی محبت ایشان را در دل دوستان و
مهابت ایشان را در دلهای دشمنان می افکند که طوعا و کرها در حیوة و ممات تعظیم ایشان مینمایند و در حوایج دین و
دنیا پناه بایشان میبرند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ مقصد هشتم در بیان اثبات وجود
امام دوازدهم و غیبت آنحضرت است بدانکه احادیث خروج مهدی از خاصه و عامه بطرق متواتره روایت کرده اند
چنانچه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود
که بحق آن خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که نزدیک است که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد پس صلیب
نصاری را بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام چیزی قبول نکند و چندان مال را
فراوان گرداند که مال را دهند و کسی قبول نکند پس گفت که رسول خدا فرمود که چگونه خواهید بود در وقتیکه نازل
شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که رسول خدا
فرمود که پیوسته طایفه از امت من مقاتله بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرود خواهد آمد
عیسی پسر مریم پس امیر ایشان خواهد گفت بیا تا با تو نماز کنیم او خواهد گفت نه شما بر یکدیگر امیرید برای آنکه خدا این امت را
گرامی داشته است و از مسند ابوداود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که اگر از دنیا
نمانده باشد مگر یک روز البته حق تعالی آن روز را طولانی خواهد کرد تا آنکه برانگیزاند در آن روز مردی از امت من

یا از اهل بیت من که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و بروایت
دیگر منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که نامش موافق نام من باشد و از ابوهریره روایت
کرده اند که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدا طول دهد آن روز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد
نام او با نام من و از سنن ابوداود روایت کرده است از علی که حضرت رسول گفت که اگر از دهر روزی کار باقی نماند مگر
یکروز البته برانگیزاند خدا مردی را از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و ایضا از
سنن ابوداود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت فرمود که مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است و از ابوداود
و ترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که حضرت فرمود که مهدی از فرزندان من گشاده پیشانی و کشیده بینی
باشد و زمین را مملو کند از قسط و عدالت چنانچه مملو شده باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت
کرده اند که ابوسعید گفت که ما ترسیدیم که بعد از پیغمبر بدعتها بهم رسد پس سؤال کردیم از آنحضرت فرمود در امت
من مهدی خواهد بود بیرون خواهد آمد و پنج سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی بنزد او
خواهد آمد و خواهد گفت ای مهدی عطا کن بمن حضرت آنقدر زر در دامنش بریزد که دامنش پر شود و از سنن ترمذی
از ابواسحق روایت کرده است که حضرت امیر نظر کرد روزی بپسر خود حسین پس گفت این پسر من سید و مهتر قوم است
چنانکه حضرت رسول او را سید نام کرد و از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است با او
در خلقت و شبیه است باو در خلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد و حافظ ابونعیم که از محدثین مشهور عامه است
چهل حدیث از صحاح ایشان روایت کرده است که مشتمل اند بر صفات و احوال و اسم و نسب آنحضرت و از جمله آنها از
علی بن هلال از پدرش روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت رسول در حالتی که آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد
و حضرت فاطمه نزد سر آنحضرت نشسته و میگریست چون صدای گریه آنحضرت بلند شد حضرت رسول سر بجانب او
برداشت و گفت ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه گفت میترسم که بعد از تو امت تو مرا ضایع
گذارند و رعایت حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیبه من مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر زمین مطلع شدنی پس اختیار
کرد از آن پدر ترا پس او را مبعوث گردانید برسالت خود پس بار دیگر مطلع گردید و برگزید شوهر ترا و وحی کرد بسوی من
که ترا باو نکاح کنم ای فاطمه خدا بما عطا کرده است هفت خصلت را که باحدی پیش از ما نداده است و باحدی بعد
از ما نخواهد داد منم خاتم پیغمبران و گرامی ترین ایشان بر خدا و محبوب ترین خلق بسوی خدا و منم پدر تو ام و وصی من بهترین
اوصیاست و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا و او شوهر تو است و شهید ما بهترین شهیدانست و محبوب
ترین ایشانست بسوی خدا و او حمزه عم پدر شوهر تو است و از ماست آنکه دو بال خدا باو داده است که پرواز
میکند در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم پدر تو و برادر شوهر تو است و از ماست دو سبط این امت
و آنها دو پسر تو اند حسنین و ایشان بهترین جوانان بهشت اند و پدر ایشان بحق آن خدائی که مرا بحق فرستاده است
بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق خداوندیکه مرا بحق فرستاده است که از حسن و حسین هم خواهد رسید مهدی این
امت و ظاهر خواهد شد در وقتیکه دنیا پر از هرج و مرج شود و فتنه‌ها ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت
آورند مردم بعضی بر بعضی نه پیری رحم کند بر کودکی و نه کودکی تعظیم کند پیری را پس خدا برانگیزد در آنوقت از فرزندان
ایشان کسی را که فتح کند قلعه‌های ضلالت را و دلهائی را که غافل از حق باشد و قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان
چنانچه من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه اندوهناک مباش و گریه مکن
که خداوند عز و جل رحیم و مهربان تر است بر تو از من بسبب منزلتی که نزد من داری و محبتی که از تو در دل من است و خدا ترا
تزویج کرده است بکسی که حسبش از همه بزرگتر است و منصبش از همه گرامی تر است و رحیم ترین مردم است بر رعیت
و عادلترین مردم است در قسمت بالسویه و بیناترین مردم است باحکام الهی و من از خدا سؤال کردم که تو اول کسی
باشی از اهل بیت من که بمن ملحق شوند و علی فرمود که فاطمه نماند بعد از حضرت رسول مگر هفتاد و پنج روز که بیک

خود ملحق گردیده مؤلف گوید که سوای آنکه حضرت مهدی بهر دو نسبت را دارد برای آنکه از جهت مادر از نسل
حضرت امام حسن است زیرا که مادر حضرت امام محمد باقر دختر امام حسن بود و چند حدیث دیگر روایت کرده است
که از نسل حضرت امام حسین است و دار قطنی که از محدثین مشهور عامه است همین حدیث را طولانی از ابو سعید
خدری روایت کرده است و در آخرش گفته است که حضرت فرمود که از ما است مهدی این امت که عیسی در
عقب او نماز خواهد کرد پس دست زد بر دوش حسین و فرمود که از این بهم خواهد رسید مهدی این امت و ایضا
ابو نعیم از حذیفه و ابو امامه باهلی روایت کرده است که مهدی رویش مانند ستاره درخشان است و بر جانب راست
روی مبارکش خال سیاهی هست و بروایت عبد الرحمن بن عوف دندانهایش گشاده است و بروایت عبد الله عمر بر سرش
ابری سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که این مهدی است و خلیفه خدا است پس او را متابعت کنید
و بروایت جابر بن عبد الله و ابو سعید عیسی پشت سر مهدی نماز خواهد کرد و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی
که از علمای عامه است کتابی نوشته است در باب حضرت مهدی و صفات و علامات او و مشتمل بر بیست و پنج باب و گفته است
که من همه را از غیر طریق شیعه روایت کرده‌ام و کتاب شرح السنة حسین بن سعید بغوی که از کتب مشهوره معتبره عامه
نسخه قدیمی از آن نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان بر آن نوشته است و در آن پنج حدیث در اوصاف مهدی از صحاح
ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود فراء در مصابیح که الحال در میان عامه متداول است پنج حدیث در خروج مهدی
روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره عامه صد و پنجاه و شش حدیث در این باب نقل کرده است
و در کتب معتبره شیعه زیاده از هزار حدیث روایت کرده است در ولادت حضرت مهدی و غیبت او و آنکه امام دوازدهم
و از نسل امام حسن عسکری است و اکثر این حدیث مقرون با عجاز است زیرا که خبر داده‌اند بر ترتیب ائمه تا امام دوازدهم و خفای
ولادت آنحضرت و آنکه آنحضرت را دو غیبت خواهد بود ثانی دراز تر از اول و آنکه آنحضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر
خصوصیات و جمیع این مراتب واقع شد و کتبی که مشتمل اند بر این اخبار معلوم است که سالها پیش از ظهور این مراتب مصنف
شده است پس این اخبار قطع نظر از تواتر از چند جهت دیگر افاده علم مینمایند و ایضا ولادت آنحضرت و اطلاع جمع کثیر
بر آن ولادت با سعادت و دیدن جماعت بسیار آنحضرت را از ثقات اصحاب از وقت ولادت تشریف تا غیبت کبری و بعد از آن
نیز معلوم است در کتب معتبره خاصه و عامه مذکور است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و صاحب فصول
مهمه و مطالب السئول و شواهد النبوة و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب خود ولادت آنحضرت را با سایر خصوصیات
که شیعه روایت کرده‌اند نقل کرده‌اند پس چنانکه ولادت آباء طاهرین آنحضرت معلوم است ولادت آنحضرت نیز معلوم است
و استبعادی که مخالفان میکنند از طول غیبت و خفای ولادت و طول عمر شریف آنحضرت فایده نمیکند و امری که ببراهین قاطعه
ثابت شده باشد بمحض استبعاد نفی آنها نمیتوان نمود چنانکه کفار قریش انکار معاد مینمودند بمحض استبعاد که استخوانهای
پوسیده و خاک شده چگونه زنده میتواند شد با آنکه امثال این در امم سابقه بسیار واقع شده در احادیث خاصه و عامه وارد
شده است که آنچه در امم سابقه واقع شده مثل آن در این امت واقع میشود و از آنجمله حضرت ابرهیم چون منجمان نمرود را خبر داده
بودند که در این زمان شخصی بهم خواهد رسید که دین و ملت شما را برهم زند و نمرود امر کرده بود که مردان و زنان را از یکدیگر جدا
کنند و باز حضرت ابرهیم در پنهان با مادر او مقاربت کرد و حضرت مخفی در غاری متولد شد و مدتی پنهان بود و موسی نیز چون
منجمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد فرعون حکم کرد بکشتن پسران
بنی اسرائیل و حمل و ولادت موسی مخفی واقع شد چنانچه مشهور است و بعد از آنکه از فرعون گریخت سالها در حوالی مصر بود
و فرعون با آن سلطنت و استیلاء بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف نه روز فاصله بود و یوسف پادشاه
بود و یعقوب پیغمبر و چون حق تعالی میخواست ثواب او را عظیم گرداند سالها با وجود قرب جوار و احوال او مطلع نشد پس چه
استبعاد دارد که چون خلفای جور شنیده بودند که حضرت رسول و ائمه خبر داده‌اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم
پر از عدالت خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظلمه را برطرف خواهند کرد و شیعه بسیار منتظر وجود و ظهور او بودند

و ایشان سعی در اطفای این نور میکردند و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری را در سرّمن رای محبوس کردانیده بودند و بنو
از حمل و ولادت آن سرور خبر میگرفتند و در مقام تضییع آن گوهر بودند حق تعالی اظهار قدرت کامله خود نموده حمل مادر
آنحضرت را مستور کردانید و ولادة با سعادت او را از ظلمه و خلفای جور مخفی کردانیده او را بحفظ و حمایت خود از شر ظالمان دور
کرده باشد چنانچه ولادت انبیا را از مستور ساخته بود و بر شیعیان و موالیان و مخالفان با ثار و اخبار کالشمس فی رابعة
النهار ظاهر و هویدا کردانید تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که اسماء ایشان معروفست بر ولادت با سعادت
آنحضرت مطلع شدند مانند حکیمه خاتون و قابله که در سرّمن رای همسایه ایشان بود و بعد از ولادت تا وفات حضرت امام
حسن عسکری جماعت بسیار بخدمت آنحضرت رسیدند و معجزاتیکه در وقت ولادت آنحضرت و در نرجس خاتون مادر
آنحضرت ظاهر شد زیاده از حد عد و احصاست و در کتاب بحار الانوار و جلاء العیون و رسایل دیگر ایراد نموده ام و
اشهر در تاریخ ولادت آنحضرت آنست که در سال دویست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شده و جمعی دویست و پنجاه و شش گفته اند
و بعضی دویست و پنجاه و هشت نیز گفته اند و بنابر مشهور میان عامه و خاصه وفات حضرت امام حسن عسکری در سال
دویست و شصت بوده پس سن شریف آنحضرت در وقت امامت بنابر قول اول تقریبا پنج سال بود و بنابر قول دوم چهار
سال و بنابر قول سوم دو سال و مع ذلک آن معجزات و غرایب حالات از آنحضرت بظهور می آمد و آنحضرت را دو غیبت بود
یکی صغری و دیگری کبری و در غیبت صغری آنحضرت جمعی از سفرا و نواب داشت که مردم عرایض با ایشان میدادند و مسائل
میرسیدند و جواب بخط شریف آنحضرت بیرون می آمد و خمس و نذرها که میبردند ایشان میگرفتند و بخدمت حضرت عرض
میکردند و حضرت میفرمود که بسادات و فقرای شیعیان برسانند و جمع کثیر هر سال بموضع بودند و بودست و زبان
سفرا معجزات عظیم ظاهر میشد که مردم بیقین میدانستند که ایشان از جانب آنحضرت منصوبند چنانچه مقدار مال و اسم و کیفیت آن
و نام کسی که مال را فرستاده میبردند و آنچه بر ایشان در راه گذشته بود خبر میدادند و موت و بیماری و سایر احوال آینده
ایشان را میفرمودند و بهمان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور می آمد و در این غیبت صغری جماعت بسیار از
غیر سفرا بخدمت آنحضرت رسیدند و مدت این غیبت تقریبا هفتاد و چهار سال بود و سفرا بسیار بودند اما سفرای
معروف که همیشه شیعیان ایشان را میشناختند و با ایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید
اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری نص بر عدالت و امانت او فرموده بودند و بشیعیان گفته بودند
که آنچه او میگوید حق است و از جانب ما میگوید و بعد از او پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان قایم مقام او گردید
بنص امام حسن عسکری و بنص پدرش از جانب حضرت صاحب و حضرت صاحب بعد از وفات عثمان بمحمد نامه نوشت که انا
لله و انا الیه راجعون تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای او و پدر تو با سعادت زندگانی کرد و مرد حمیده
و پسندیده پس خدا رحمت کند او را و ملحق کرداند او را باولیاء و موالی و ائمه او پیوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان
و سعی کننده بود در آنچه موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمه هدی حق تعالی روی او را منور کرداند و لغزشهای او را
بیامرزد و حق تعالی ثواب ترا عظیم کرداند و صبر نیکو ترا کرامت فرماید و مصیبت تو و ما هر دو رسیده است
و مفارقت او ترا و ما را بوحشت افکنده است پس خدا او را شاد کرداند در بازگشت او بآخرت و از جمله کمال سعادت
او آنست که حق تعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد بعد از او و قایم مقام او باشد بامر او
و ترحم کند بر او و میگویم الحمد لله که نفوس راضی اند بمکان تو و آنچه خدا در تو و نزد تو مقرر کردانیده است خدا ترا یاری
کند و تقویت کند و اعانت نماید و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چندین توقیع و قیع از ناحیه مقدسه
مشتمل بر سفارت و برای شیعیان بیرون آمد و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد شد و پیوسته در امور باو
رجوع میکردند و معجزات از او ظاهر میشد و کتابها در فقه تصنیف کرد مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری
و از حضرت صاحب و از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه از او روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که صاحب الامر
هر سال در موسم حج در کعبه و مشاعر حاضر میشود و مردم را می بیند و میشناسد و مردم او را می بینند و نمیشناسند

از ویسایر

و از او پرسید شخصی که تو صاحب این امر را دیده گفت بلی و آخرین مرتبه که دیدم که بپرده های کعبه چسبیده بود در مستجار
و میگفت خداوندا بمن انتقام بکش از دشمنان خود و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از علی بن احمد
دلالی قمی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم تخته در پیش خود گذاشته و نقاشی را
نشانیده که آیات قرآنی بر آن نقش میکند و اسماء ائمه را بر حواشی آن نقش مینماید گفتم ای سید من این تخته چیست
گفت این را برای قبر خود میسازم که بر روی آن مرا دفن کنند یا بر پشت من در قبر بگذارند که مرا بر آن تکیه بدهند و قبر
خود را کنده ام و هر روز داخل قبر خود میشوم و یک جزو قرآن در آن میخوانم و بیرون می آیم و چون فلان روز از فلان ماه
از فلان سال بشود من از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته در آن قبر مدفون خواهم شد و چون از خدمت او بیرون آمدم
آن روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز از آن ماه و سالی که گفته بود برحمت خدا واصل شد
و در همان قبر مدفون شد و این خبر را ام کلثوم دختر او و دیگران نیز بهمین طریق روایت کرده اند و روایت کرده اند که
در سال سیصد و پنج او برحمت ایزدی واصل شد و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب الامر او را امر کرد که
ابو القاسم حسین بن روح را قایم مقام خود کند و جعفر بن محمد بن مثیل نهایت اختصاص بمحمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای
حضرت را با و میفرمود و اکثر مردم را گمان آن بود که او را نایب خود خواهد کرد جعفر گفت من در وقت احتضار محمد بن
عثمان بر بالین او نشسته بودم و با او سخن میگفتم و سؤالها میکردم و حسین بن روح نزد پاهای او نشسته بود
پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را وصی خود کنم و او را نایب کردانم پس من برخاستم
و دست حسین بن روح را گرفتم و او را بر جای خود نشانیدم و خود رفتم و نزدیک پاهای او نشستم و بعد از آن جعفر در
خدمت حسین میبود و بخدمات او قیام می نمود و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت کرده اند که چون نزدیک
وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و بهمه گفت که اگر مرگ مرا دریابد امر نیابت و سفارت با ابو القاسم
حسین بن روح نوبختی است و از جانب حضرت صاحب مامور شده ام که او را نایب کنم بعد از من در امور خود باو
رجوع کنید پس جمیع شیعه باو رجوع میکردند و زیاده از بیست و یک سال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع
شیعه بود و بنحوی تقیه میکرد که سنیان اکثر او را از خود میدانستند و نهایت محبت باو داشتند تا آنکه در ماه
شعبان سال سیصد و بیست و شش بریاض بهشت ارتحال نمود و بامر حضرت صاحب شیخ جلیل علی بن محمد سمری را
وصی و قایم مقام خود کردانید و سفارت و نیابت باو منتقل شد و سه سال امر نیابت با او بود و در نیمه ماه شعبان
سال سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل شد و این تباشیر نجوم بود که اکثر علما و محدثین شیعه در این سال بعالم
بقا ارتحال نمودند و ابتداء غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهرا منقطع گردید و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی
و رئیس محدثین علی بن بابویه در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن ابرهیم گفته است که ما با مشایخ شیعه
رفتیم بخدمت علی بن محمد سمری چون حاضر شدیم او ابتدا گفت خدا رحمت کند علی بن الحسین بن بابویه قمی را که در این ساعت
برحمت الهی واصل شد پس مشایخ تاریخ آن روز را نوشتند بعد از آن هفده روز یا هجده روز خبر رسید که علی در همان روز
همان ساعت برحمت خدا رفته بود و حسین پسر علی بن بابویه این خبر را همچنین روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و
دیگران روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که گفت ما در بغداد بودیم در سالی که سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل
از فوتش بخدمتش رفتیم پس فرمانی از حضرت صاحب بیرون آورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری
خدا عظیم کرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و
کسی را وصی و قایم مقام خود مکردان بعد از وفات خود که غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر نمیشویم از برای احدی مگر
بعد از اذن حق تعالی و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار بطول انجامد و دلها سنگین شود و زمین
مملو شود از ستم و جور و بعد از این جمعی از شیعیان دعوای مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند که مرا دیده است پیش از
خروج سفیانی و صدای آسمانی او دروغگو و افترا کننده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حسن گفت که ما همه

نشنیدم این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم چون روز ششم شد بخدمت او رفتیم او را در حال احتضار یافتیم کسی باو گفت
که وصی تو بعد از تو کی خواهد بود گفت خدا را امری و حکمی هست که آن بعمل خواهد آمد یعنی غیبت کبری این را گفت و بعالم
باعلی رحلت نمود مؤلف گوید که جماعت بسیار از ثقات روایت کرده اند که در غیبت کبری آنحضرت را دیده اند در آنوقت
نشناخته اند و بعد از مفارقت شناخته اند پس ممکن است که در این حدیث مراد آن باشد که اگر دعوی کنند که در آنوقت
دیده اند و شناخته اند دروغ میگویند و اگر با دعوای مشاهده دعوای نیابت و سفارت کنند دروغ میگویند و اما معجزاتی
که بر دست و زبان سفرا جاری شده زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و شیخ ابن بابویه گفته است
که خبر داد مرا ابو علی بغدادی که من در بخارا بودم ابن جاوشیر ده شمش طلا بمن داد که در بغداد بحسین بن روح بدهم در راه یک
شمش کم شد من یک شمش بوزن آن خریدم و با آنها ضم کردم و بنزد حسین بردم چون آنها را گشودم از میان آنها اشاره کرد بآن
شمشی که خریده بودم و گفت بردار آن شمشی را که عوض کم شده خریده زیرا که کم شده بما رسید و دست دراز کرد و شمش کم
شده را بمن نمود و شناختم و ابو علی گفت من زنی را در بغداد دیدم که میپرسید وکیل حضرت صاحب کیست یکی از شیعیان
او را بحسین بن روح نشان داد آن زن آمد بنزد حسین و گفت بگو من چه چیز آورده ام تا تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده بینداز
میان دجله تا بگویم که چه چیز آورده پس آن زن رفت و آنچه آورده بود در دجله انداخت و برگشت بنزد حسین چون داخل شد حسین
بخادم گفت حقه را بیاور چون خادم حقه را آورد حسین گفت این حقه ایست که آورده بودی و در این دجله انداختی و در این حقه
یک جفت دستبرنج طلا است و حلقه بزرگی که در آن دو دانه منصوبست و دو حلقه کوچک که دانه دارد و دو انگشتر که یکی
نگینش عقیق است و دیگری فیروزه پس حقه را گشود و آنچه گفته بود در آن حقه بود چون زن آن حالت را مشاهده کرد بیهوش
شد و جمع دیگر از سفرا بودند غیر این چهار نفر که بعضی از شیعیان بایشان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون عمه حضرت
که سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز وشا و محمد بن ابرهیم بن مهزیار و قاسم بن العلا که مدتها نابینا شده بود
و هفت روز پیش از وفاتش باعجاز حضرت صاحب بینا شد و حضرت خبر وفات او را باو نوشت و کفن او برای او فرستاد
در آذربایجان و جمع دیگر بودند که بعضی خود نادرا بخدمت آنحضرت میرسیدند و بعضی بتوسط سفرای اربعه نایب بودند
و کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی روایت کرده اند از زهری که گفت حضرت صاحب را طلب بسیار کردم و مال جزیلی صرف
کردم و باین سعادت فائز نگردیدم تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمری که از نواب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت او
کردم تا آنکه روزی التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا چون
بیامد و رفتم دیدم که او می آید و جوانی خوش روی خوشبوئی با او همراه است بهیأت تجار و متاعی در آستین خود دارد پس عمری
اشاره کرد بآن جوان که اینست آنکه میخواهی من بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سؤال کردم و جواب فرمود پس بدر خانه رسید که
معروف نبود و اعتنائی بآن نداشتم خواست داخل خانه شود عمری گفت اگر سؤالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون
رفتم سؤال کنم گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعونست ملعونست کسی که تاخیر کند نماز مغرب را تا آنکه ستاره در
آسمان بسیار شود و ملعونست ملعونست کسی که نماز بامداد را تاخیر کند تا ستارها برطرف شوند یعنی از برای طلب
فضیلت تاخیر کند و قطب راوندی و کلینی و دیگران روایت کرده اند از مردی از اهل مداین که گفت با رفیقی بحج رفتم و در موقف
عرفات نشسته بودیم جوانی نزدیک ما نشسته بود و ازاری و ردائی پوشیده بود که قیمت کردیم آنها را صد و پنجاه دینار
می ارزید و نعل زردی در پا داشت و اثر سفر بر او ظاهر نبود پس سائلی از ما سؤال کرد و او را رد کردیم نزدیک آن جوان
رفت و از او سؤال کرد جوان از زمین چیزی برداشت و باو داد سائل او را دعای بسیار کرد و جوان برخواست و از ما غایب
شد نزد سائل رفتیم و از او پرسیدیم که آن جوان چه چیز بتو داد که اینقدر او را دعا کردی بما نمود سنگ ریزه طلائی که
مانند ریگ دندانها داشت چون وزن کردیم بیست مثقال بود برفیق خود گفتم که امام ما و مولای ما نزد ما بود و ما نمی
دانستیم زیرا که باعجاز او سنگ ریزه طلا شد همین قسم در جمیع عرفات گردیدیم و او را نیافتیم و پرسیدیم از جماعتی که
در دور او بودند از اهل مکه و مدینه که این مرد که بود گفتند جوانی است علوی هر سال پیاده بحج می آید و قطب راوندی

و در خرایج از حسن مسترق روایت کرده است که گفت روزی در مجلس حسن بن عبد الله بن حمدان ناصر الدوله بودم در آنجا
سخن ناحیه مقدسه حضرت صاحب و غیبت آنحضرت مذکور شد و من استهزا میکردم باین سخنان در اینحال عموی من حسین داخل
مجلس شد و من باز همان سخنان را میگفتم گفت ای فرزند من نیز اعتقاد ترا داشتم در این باب تا آنکه حکومت قم را بمن دادند
در وقتیکه اهل قم بر خلیفه عاصی شده بودند و هر حاکمی که میرفت او را میکشتند و اطاعت نمیکردند پس لشکری بمن
دادند و بسوی قم فرستادند چون بناحیه طرز رسیدم بشکار رفتم شکاری از پیش من بدر رفت از پی او رفتم و بسیار
دور رفتم تا بنهری رسیدم در میان نهر روان شدم و هر چند میرفتم وسعت بیشتر میشد در اینحال سواری پیدا شد
بر اسب اشهبی سوار و عمامه خز سبزی بر سر داشت و بغیر چشمهایش در زیر آن نمی نمود و موزه سرخ بر پا داشت پس
گفت ای حسین و مرا امیر نگفت و بکنیت نیز یاد نکرد بلکه از روی تحقیر نام مرا برد گفت چرا عیب میکنی و سبک میشماری
ناحیه ما را و چرا خمس مال را باصحاب و نواب ما نمیدهی و من مرد صاحب وقار و شجاعی بودم که از چیزی نمیترسیدم
از سخن او بلرزیدم و گفتم میکنم ای سید من آنچه فرمودی گفت هرگاه برسی باینموضعی که متوجه آن گردیده و باسانی
بدون مشقت قتال و جدال داخل شهر شوی و کسب کنی آنچه کسب کنی خمس آنرا بمستحقش برسان گفتم شنیدم و اطاعت
میکنم پس گفت برو با رشد و صلاح و عنان اسب خود را گردانید و روانه شد و از نظر من غایب گردید و ندانستم که بکجا
رفت و از جانب راست و چپ او را بسیار طلب کردم و نیافتم ترس و رعب من زیاده شد و برگشتم بسوی عسکر خود
و این حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان محاربه خواهم
کرد اهل قم بسوی من بیرون آمدند و گفتند هر که مخالف ما بود در مذهب و بسوی ما می آمد ما با او محاربه میکردیم و
چون تو از مائی و بسوی ما آمده میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شهر شو و تدبیر شهر هر نحو که خواهی بکن مدتی در
قم ماندم و اموال بسیار زیاده از آنچه توقع داشتم جمع کردم پس امرای خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد بردند و مذمت
من نزد خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل کرد و برگشتم بسوی بغداد و اول بخانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و بخانه خود برگشتم
و مردم بدیدن من می آمدند در اینحال محمد بن عثمان عمروی آمد و از همه مردم گذشت و بر روی مسند من نشست و بر پشتی
من تکیه کرد من از این حرکت او بسیار بخشم آمدم و پیوسته مردم می آمدند و میرفتند او نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت
بساعت خشم من بر او زیاده میشد چون مجلس منقضی شد نزدیک من آمد و گفت میان من و تو سری هست بشنو گفتم بگو
گفت صاحب اسب اشهب و نهر میگوید که ما وفا بوعده خود کردیم پس آن قصه بیادم آمد و لرزیدم و گفتم میشنوم و اطاعت
میکنم و بجان منت میدارم پس برخاستم و دستش را گرفتم و باندرون بردم و در خزینهای خود را گشودم و خمس همه را تسلیم
کردم و بعضی از اموال را که من فراموش کرده بودم او بیاد من آورد و خمسش را گرفت و بعد از آن من در امر حضرت صاحب شک
نکردم پس حسن ناصر الدوله گفت من نیز تا این قصه را از عم خود شنیدم شک از دل من زایل شد و یقین کردم امر آنحضرت را
و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند که علی بن بابویه عریضه بخدمت صاحب نوشت و بحسین بن روح داد و سؤال
کرده بود در آن عریضه که حضرت دعا کند از برای او که خدا فرزندی باو عطا کند حضرت در جواب نوشت که دعا کردیم
از برای تو و خدا ترا در این زودی دو فرزند نیکوکار روزی خواهد کرد پس در آن زودی از کنیزی حق تعالی او را دو فرزند
داد یکی محمد و دیگری حسین و از محمد تصانیف بسیار ماند که از جمله آنها کتاب من لا یحضره الفقیه است و از حسین نسل بسیار
از محدثین و فضلا بهم رسیدند و محمد فخر میکرد که من بدعای حضرت قائم بهم رسیده ام و استادان او او را تحسین میکردند
و میگفتند که سزاوار است کسی که بدعای حضرت صاحب بهم رسیده باشد چنین باشد و شیخ صدوق محمد بن بابویه بسند
صحیح از احمد بن اسحق روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت امام حسن عسکری و میخواستم از آنحضرت سؤال کنم که امام بعد از
او کی خواهد بود حضرت پیش از آنکه سؤال کنم فرمود که ای احمد خدای عز و جل از روزیکه آدم را خلق کرده است تا حال زمین را
خالی از حجت نگذاشته است و تا روز قیامت خالی نخواهد گذاشت از کسیکه حجت خدا باشد بر خلق و ببرکت او دفع کند
بلاها را از اهل زمین و بسبب او باران از آسمان بفرستد و برکتهای زمین را برویاند گفتم یا ابن رسول الله پس کی خواهد بود

امام و خلیفه بعد از تو حضرت برخواست و داخل خانه شد و بیرون آمد کودکی بر دوش بود مانند ماه شب چهارده و سه
ساله می نمود و گفت ای احمد این است امام بعد از من و اگر نه این بود که تو گرامی هستی نزد خدا و حجتهای او این را بتو نمی نمودم
این فرزند نام و کنیت او موافق نام و کنیت حضرت رسول است و زمین را پر از عدل خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور
و ستم شده باشد ای احمد مثل او در این امت مثل خضر و مثل ذو القرنین است بخدا سوگند که غایب خواهد شد غیبتی
که نجات نیابد از غیبت کردن او از هلاکت شدن و گمراه گردیدن مگر کسیکه خدا او را ثابت بدارد بر قول بامامت
او و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل فرج او گفتم آیا معجزه و علامتی ظاهر میتواند شد که خاطر من مطمئن
گردد پس آن کودک بسخن آمد و بلغت فصیح عربی گفت منم بقیة خدا در زمین و انتقام کشنده از دشمنان او و بعد از دیدن
دیگر طلب خبر مکن ای احمد گفت که شاد و خوشحال از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و روز دیگر بخدمت آنحضرت رفتم و گفتم
یا ابن رسول الله عظیم شد سرور من بانچه انعام کردی بر من بیان کن که سنت خضر و ذو القرنین که در آن حجت خواهد
بود چیست حضرت فرمود که آن سنت طول غیبت است ای احمد گفتم یا ابن رسول الله غیبت او بطول خواهد انجامید
فرمود بلی بحق پروردگار من امتد بطول خواهد انجامید که برگردند از دین اکثر آنها که قایل بامامت او باشند و باقی
نماند بر دین حق مگر کسی که حق تعالی عهد و ولایت ما اهلبیت را و میثاق از او گرفته باشد و در دل او بقلم صنع ایمان را
نوشته باشد و او را مؤید بروح ایمان کرده باشد ای احمد این امریست از امور غریبه خدا و سریست از اسرار او و
پنهان از دست غیبهای اوست پس بگیر آنچه بتو عطا کردم و پنهان دار و از جمله شکر کنندگان باش تا روز قیامت
و در علیین با ما باشی و ایضا از یعقوب منقوس روایت کرده است که گفت روزی بخدمت حضرت عسکری رفتم
بر روی تختگاهی نشسته بود و از جانب راست آن حجره بود که پرده بر درگاه آن آویخته بود و گفتم ای سید من کیست صاحب
امر امامت بعد از تو فرمود پرده را بردار چون برداشتم کودکی بیرون آمد که قامتش پنج شبر بود تقریبا میان هشت ساله
یا ده ساله با جبین گشاده و روی سفید و دیدهای درخشان و دستهای قوی و زانوهای پیچیده و بر خد راستش
خالی بود و کاکلی بر سر داشت آمد بر دامن پدر بزرگوار خود نشست حضرت فرمود این است امام شما پس آن کودک برخواست
حضرت فرمود ای فرزند برگرد تا وقت معلوم که برای ظهور تو مقرر شده است پس باو نظر میکردم تا داخل حجره شد
پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن که در این حجره است داخل شدم و گردیدم هیچکس را در حجره ندیدم و ایضا بسند صحیح
از محمد بن معویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده که همه گفتند که حضرت عسکری پسر خود حضرت صاحب را بما
نمود و ما در منزل آنحضرت بودیم و چهل نفر بودیم و گفت این است امام شما بعد از من و خلیفه من بر شما اطاعت او بکنید و پراکنده
مشوید بعد از من که هلاک خواهید شد در دین خود و بعد از این روز او را نخواهید دید پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدیم
و بعد از اندک روزی حضرت عسکری از دنیا مفارقت نمود و ایضا روایت کرده است از محمد بن صالح قنبری که چون جعفر کذاب
منازعه کرد در باب میراث برادر خود امام حسن حضرت صاحب از کنار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی
جعفر متحیر و ساکت شد پس حضرت غایب گردید بعد از آن جعفر تجسس بسیار کرد اثری نیافت تا آنکه جده مادر امام حسن برحمت
خدا واصل شد و وصیت کرده بود که او را در آنجا دفن کنند چون خواستند دفن کنند جعفر آمد و مانع شد و گفت خانه من است
در اینجا دفن مکنید حضرت ظاهر شد و فرمود ای جعفر این خانه تست و غایب شد و دیگر او را ندیدند و شیخ طوسی از اسمعیل
بن علی نوبختی روایت کرده است که ولادت حضرت صاحب در سامره واقع شد در سال دویست و پنجاه و شش و کنیت او ابو القاسم
بود و وصیت کرده حضرت رسول که اسم او اسم من است و کنیت او کنیت من است و لقب او مهدی است و اوست حجت و منتظر
و صاحب الزمان اسمعیل گفت من رفتم بخدمت امام حسن عسکری در مرضی که از آن مرض بعالم قدس ارتحال نمود و در آن وقت نشسته
در آن حال عقید خادم را گفت که آب مصطکی از برای من بجوشان پس مادر حضرت صاحب قدح را آورد بدست آنحضرت داد چون
خواست بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بدندانهای شریف خورد پس قدح را از دست گذاشت و عقید را گفت داخل این
خانه شو و کودکی که در سجده است نزد من بیاور عقید گفت چون داخل خانه شدم دیدم که کودکی در سجده است و انگشتهای

سبابه را

سبابه را بسوی آسمان بلند کرده است چون سلام کردم نماز را سبک کرد و سلام گفت و از نماز فارغ شد گفتم سید من
شما را امر میکنند که بنزد او بیائید پس مادر حضرت آمد و دستش را گرفت و بسوی حضرت آورد و چون داخل شد بر پدر خود
سلام کرد آن طفل بزرگوار رنگش درخشان بود و موهایش پیچیده بود و دندانهایش گشاده بود و چون نظر حضرت بر او
افتاد گریست و گفت ای سید اهل بیت خود آب بده که من بسوی پروردگار خود میروم آن طفل قدح آب مصطکی را برداشت
و لبهای خود را بجنبانید حرکت داد و آب را به پدر بزرگوار خود داد و چون آب را بیاشامید فرمود که مرا برای نماز مهیا کردانید
پس دستمالی در دامان حضرت انداختند و حضرت صاحب آنحضرت را وضو داد و سر و پای آنحضرت را مسح کرد پس بحضرت
صاحب گفت ای فرزند گرامی توئی صاحب الزمان و توئی مهدی و توئی حجت خدا در زمین و تو فرزند منی و وصی منی و از
من متولد شده و توئی محمد و پسر حسن و تو فرزند حضرت رسولی و تو خاتم امامان طاهر و پاکیزه و رسول خدا بشارت
داد بتو امت را و نام و کنیت ترا بیان کرد و این عهدیست از پدرم و پدران من که بمن رسیده است و در آن ساعت آنحضرت
بریاض جنت انتقال نمود و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است که چون آقای ما حضرت صاحب متولد شد حضرت
امام حسن عسکری پدرم را طلبید و گفت که ده هزار رطل که قریب بهزار من باشد نان و ده هزار رطل گوشت تصدق کنند
بر بنی هاشم و غیر ایشان و گوسفند بسیاری ~~بسیار~~ برای عقیقه بکشند و نسیم و ماریه کنیزان حضرت عسکری روایت
کرده اند که چون حضرت قایم متولد شد بدو زانو نشست و انگشتان شهادت بسوی آسمان بلند کرد و عطسه کرد و
گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس گفت گمان کردند ظالمان که حجت خدا برطرف خواهد شد اگر ما را رخصت
سخن گفتن بدهد خدا شکی نخواهد بود و ایضا نسیم روایت کرده که یکشب بعد از ولادت آنحضرت بخدمت او رفتم و عطسه
کردم فرمود یرحمک الله من بسیار خوشحال شدم پس فرمود میخواهی بشارت دهم ترا در عطسه گفتم بلی فرمود امانست از مرگ
تا سه روز و ابو علی خیزرانی از جاریه حضرت عسکری روایت کرده است که چون حضرت قایم متولد شد نوری دیدم که از
آنحضرت ساطع گردید و اطراف آسمان را روشن کرد و مرغان سفید دیدم از آسمان بزیر می آمدند و بالهای خود را بر سر
و رو و سایر بدن مبارک آنحضرت میمالیدند و پرواز میکردند بسوی آسمان چون این واقعه را بحضرت عسکری عرض کردم
خندید و فرمود اینها ملایکه آسمانند فرود آمده اند که تبرک جویند باین حضرت و اینها یاوران او خواهند بود در وقتی
که خروج کند و دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از بشر بن
سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری و همسایه
ایشان بود در سر من رای گفت روزی کافور خادم حضرت امام علی نقی بنزد من آمد و مرا طلب نمود چون بخدمت آنحضرت
رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت
رسول تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من اختیار میکنم ترا و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت
گیری بر ولایت ما ترا بر رازی پنهان مطلع میگردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه نوشتند بخط فرنگی و لغت فرنگی
و مهر شریف خود را بر آن زدند و کیسه زری آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود و فرمودند که بگیر این نامه و زر را
و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسند جمعی از کنیزان در آن
کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند
شد پس از دور نظر کن بسوی برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را
که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود و جامه حریر کنده پوشیده است و ابا و امتناع خواهد نمود
آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر میشود
پس بدان که بزبان رومی میگوید وای پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی میدهم
بقیمت این کنیز و صفت او مرا راغب تر کردانید پس آن کنیز بلغت عربی بآن شخص خواهد گفت که اگر بزی سلیمان بن داود ظاهر
شوی و پادشاهی او را بیابی من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و بقیمت من مده پس آن برده فروش گوید من برای

توجه چاره

تو چه چاره کنم که هیچ مشتری راضی نمیشوی و احتراز فروختن تو چاره نیست پس آن کنیزک گفت چه تعجیل میکنی والبته باید مشتری
بهم رسید که دل من باو میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در این وقت تو برو بنزد صاحب کنیز و بگو که نامه
با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی و خط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت
و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را بآن کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من بوکیل
از جانب آن بزرگ این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشر بن سلیمان گفت آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد و آنچه
فرموده بود همه را بعمل آوردم پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمرو بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش
و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باین نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه بهمان
قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی بمن داده بود پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شاد شد و با من آمد
بحجره که در بغداد گرفته بودم و تا بحجره رسید نامه امام را بیرون آورد و میبوسید و بر دیدهای خود میچسبانید و بر روی میگذاشت
و بر بدن میمالید پس من از روی تعجب گفتم که میبوسی نامه را که صاحبش را نمیشناسی کنیز گفت ای عاجز کم معرفت ببزرگی فرزندان
و اوصیای پیغمبران گوش خود بمن بسپار و دل برای شنیدن سخن فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه
دختر یشوعای فرزند قیصر پادشاه رومم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی است ترا خبر
دهم بامری عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود درآورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم
پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت
هفتصد کس و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود که حاضر
ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع کرده بود و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بتها
و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها را بر دست
گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر
ملک از تخت درافتاده بیهوش شد پس در آنحال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان
بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت میکند بر اینکه دین مسیح
بزودی زایل گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها
را بجای خود قرار دهید و حاضر کنید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت آن
برادر دفع نحوست این برادر بکند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع بخواندن انجیل
کردند همان حالت اولی رو نمود و نحوست این برادر و آن برادر برابر بود و سر این کار را ندانستند که این از سعادت سروری
است نه از نحوست دو برادر پس مردم متفرق شدند و جدم غمناک بحرم سرا بازگشت و پردهای خجالت در آویخت پس چون
شب شد و بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری
از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سربلندی می‌نمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود
پس حضرت رسول با وصی و دامادش علی و جمعی از امامان از فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند
پس حضرت مسیح بقدم ادب از روی تعظیم و اجلال باستقبال حضرت خاتم الانبیا شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت
درآورد پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا روح الله آمده‌ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادت
مند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری فرزند آنکسی که تو نامه اش را
بمن دادی پس حضرت عیسی نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت که شرف دو جهانی بتو روی آورده پیوند کن رحم خود را
برحم آل محمد شمعون گفت کردم پس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول خطبه انشا فرمود با حضرت مسیح مرا با امام
حسن عسکری عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت با حواریان گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار
شدم از بیم کشتن آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج را پنهان در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید

قلق ایام مفارقت روز بروز در کانون سینه‌ام مشتعل میشد و سرمایهٔ صبر و قرارم را بباد فنا میداد تا بجائیکه خوردن و آشامیدن
بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدن نحیف و کاهیده میشد و آثار عشق پنهانی در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرها طبیبی
نماند مگر آنکه جدم برای معالجهٔ من حاضر کرد و از دوای درد من از او سؤال نمود و هیچ سود نمیداد پس چون از علاج درد
من مایوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم آیا در خاطرت هیچ آرزوئی در دنیا هست که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من
درهای فرج را بروی خود بسته می‌بینم اگر شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان تو اند دفع نمائی و بندها و
زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشانرا آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیت بخشد پس چون چنین کرد اندک
صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانانرا عزیز و گرامی داشت
پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه بدیدن من آمده و حضرت مریم با هزار کنیز از حوریان
بهشت در خدمت آنحضرت میباشند پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تست امام حسن عسکری
پس من بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید
پس آنحضرت فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو بیاید و حال آنکه بخدا شرک می‌آوری و بر مذهب ترسایانی و اینک
خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که خدا و مسیح و مریم از تو خوشنود گردند
و حضرت امام حسن عسکری بدیدن تو بیاید پس بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس چون باین دو کلمهٔ
طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدهٔ نساء مرا بسینهٔ خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم
باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمهٔ طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات گرامی آنحضرت
میبردم چون شب آینده در آمد و بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه
دلم را اسیر محبت خود کردی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن من نزد تو نبود مگر
برای آنکه مشرک بودی و اکنون که مسلمان شدی هر شب نزد تو خواهم بود تا آنکه حق تعالی ما و ترا بظاهر
بیکدیگر برساند و این هجرانرا بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یکشب نگذشته است که درد هجران مرا
بشربت وصال دوا نفرماید بشر بن سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن
عسکری در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس از عقب ایشان خواهد
رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز بهیأتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه
برو چنان کردم طلیعهٔ لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی
بغیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که در غنیمت من بحصهٔ او افتادم از نام من سؤال کرد گفتم
نرجس نام دارم گفت این نام کنیزانست بشر گفت این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی گفت بلی
از بسیاری محبتی که جدم بمن داشت و میخواست که مرا بر یاد گرفتن آداب حسنه بدارد زن مترجمی را که زبان عربی و فرنگی هر دو
میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می‌آمد و لغت عربی بمن می‌آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشر گوید که
چون او را بسر من رای بردم و بخدمت امام علی نقی رسانیدم حضرت بکنیزک خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی بتو نمود
عزت دین اسلام و مذلت دین نصاری و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او را گفت چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول
خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو اینکه ده هزار اشرفی بتو
بدهم یا ترا بشارتی دهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت بشرف ابدی را میخواهم و مال نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا
بفرزندیکه پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت این
فرزند از کی بهم خواهد رسید فرمود که از آنکسیکه حضرت رسالت پناه ترا برای او خواستگاری کرد پس از او پرسید که حضرت
مسیح و وصی او ترا بعقد کی در آوردند گفت بعقد فرزند تو امام حسن حضرت فرمود که آیا او را میشناسی گفت که مگر از آن
شبی که بدست بهترین زنان مسلمان شده‌ام شبی گذشته است که او بدیدن من نیامده باشد پس حضرت کافور خادم طلبید و فرمود

کمرا

که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این کنیز نیست که میگفتی حکیمه خاتون او را
در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتها را باو
بیاموز که او زن حضرت امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان است و مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب
کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثان عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند
از حکیمه خاتون که روزی حضرت امام حسن عسکری بخانه من تشریف آوردند و نگاه تندی بنرجس خاتون کردند پس عرض کردم
که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما بفرستم حضرت فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که در این زودی خدا
از او فرزند بزرگواری بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد گفتم که پس بفرستم بنزد
شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب در این باب حکیمه خاتون گوید که جامههای خود را پوشیدم و بخانه برادرم امام
علی نقی رفتم و چون سلام کردم و نشستم بی آنکه من سخنی بگویم حضرت از این باب ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را بفرست
برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده بودم که در این امر رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار
صاحب برکت خدا میخواهد که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره عظیمی از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید که ترا واسطه
چنین امری گرداند حکیمه خاتون گفت بزودی بخانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و عفاف را در خانه خود واقع
ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منظر بخانه خورشید انور یعنی والد مطهرش بردم و بعد از چند روز آفتاب
مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری در امامت جانشین او گردید و من پیوسته
بعادت مقرره زمان پدر بخدمت آن امام البشر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پا دراز کن تا
کفش از پایت بیرون کنم گفتم توئی خاتون و صاحب من و هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا
خدمت میکنم و منت بر دیده خود مینهم چون حضرت امام این سخن را از من شنید گفت خدا ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس
در خدمت آنحضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیز خود که بیاور جامههای مرا تا بروم حضرت فرمود که ای عمه
امشب نزد ما باش که در این شب متولد میشود فرزند گرامی نزد خدا که حق تعالی باو زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان
و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از کی بهم میرسد ای سید من فرزند و من در نرجس هیچ اثر
حمل نمییابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس جستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچ گونه اثری نیافتم
پس برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است
که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد و احدی بر احوال او مطلع نگردید زیرا که فرعون شکم زنان حامله را میشکافت
برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر است که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای
پیغمبران در شکم نمیباشد در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمیآئیم بلکه از ران مادران فرود میآئیم زیرا که ما نورهای حق
ایم و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است حکیمه گفت که بنزد نرجس رفتم و این احوال را با او گفتم گفت ای خاتون
هیچ اثری در خود نمیبینم پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت خبر از او میگرفتم
او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد و در این شب بیش از شبهای دیگر بنماز تهجد برخواستم و نماز
شب را کردم و چون بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد و چون نظر کردم صبح
کاذب طلوع کرده بود پس نزدیک شد که در دلم شکی بهم رسد از وعدهٔ که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن
از حجرهٔ خود صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده است پس در این حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم پس او را
در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم حضرت آواز دادند که سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را بر او بخوان پس از او پرسیدم
که چه حال داری گفت ظاهر شد آثار آنچه مولایم فرموده پس چون من شروع کردم بخواندن سورهٔ انا انزلناه شنیدم که آن طفل
در شکم با من همراهی میکرد بر خواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم پس حضرت صدا زدند که تعجب مکن از قدرت الهی
که خوردان ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین پس چون سخن امام تمام شد نرجس

از دیدهٔ من غایب شد گویا پردهٔ میان من و او حایل گردید پس دویدم بسوی امام حسن فریاد کنان حضرت فرمود که برگرد
ای عمه او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت
صاحب الامر را دیدم که رو بقبله بسجده افتاده بزانوها و انگشتان سبابه را بسوی آسمان بلند کرده و میگوید اشهد ان لا اله
الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین ولی الله پس یک یک امامان را شمرد تا بخودش رسید و فرمود اللهم انجز لی
وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطأتی و املأ الارض بی عدلا و قسطا یعنی خداوندا وعدهٔ نصرت که بمن فرمودهٔ وفا کن و
استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و پر کن زمین را بسبب من از عدل و داد پس حضرت امام حسن مرا آواز داد که
ای عمه فرزند مرا بگیر و بسوی من بیاور چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته
بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید بدرستی که باطل مضمحل
شدنی است و ثبات و بقا ندارد پس حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند را بنزد پدر بزرگوارش بردم نظرش بر پدر
افتاد سلام کرد پس حضرت او را در بر گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده اش مالید و بر دهان و هر دو گوشش زبان گردانید
و بر کف دست چپ او را نشانید و دست مطهر بر سر انورش مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت صاحب
استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین
و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و این آیهٔ کریمه موافق احادیث معتبره در
شان آنحضرت و آبای بزرگوار او نازل شده است و ترجمهٔ ظاهر لفظش اینست که منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را استضعاف
ضعیف کرده اند در زمین و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثین زمین و تمکین و استیلا
بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر و لشکرهای ایشان از آن امامان آنچه را حذر میکردند
برگشتیم بترجمهٔ حدیث حضرت صاحب صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر و جمیع امامان فرستاد تا پدر بزرگوار
خود پس در این حال مرغان بسیار بنزدیک سر آنحضرت پیدا شدند و یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو
محافظت نما و هر چهل روز یکمرتبه بنزد ما بیاور و مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او
پرواز کردند امام حسن فرمود که سپردم ترا بآنکسی که مادر موسی باو سپرد موسی را پس نرجس خاتون گریان شد حضرت فرمود
ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی او را بسوی تو بر میگردانند مانند حضرت موسی که بمادرش برگردانیدند
چنانکه حق تعالی فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را بمادرش تا دیدهٔ مادرش باو روشن گردد پس حکیمه پرسید که این
چه مرغ بود که صاحب را باو سپردید حضرت گفت که این روح القدس است که موکل است بائمه ایشان را موفق میگرداند از
جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشان را بعلم زینت میدهد حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم
چون داخل خانه شدم دیدم که طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود
که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند برخلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماههٔ ایشان مانند یکساله
دیگرانست و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه
فرمان ایشان میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمتش میرسیدم در
زمان حضرت امام حسن تا آنکه چند روز قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مردی کامل او را نشناختم
بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا میفرمائی که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفهٔ منست بعد از
من و عنقریب من از میان شما میروم باید سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری
بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون من حضرت صاحب الامر را صبح و شام ملازمت مینمایم و از هر چه سؤال نمایم مرا خبر میدهد
وگاه هست که میخواهم سؤالی بکنم هنوز سؤال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبدالله مطهری روایت کرده است که بعد از
وفات حضرت عسکری رفتم بخدمت حکیمه خاتون و سؤال کردم از حجت و امام زمان و خبر دادم او را از حیرتی که مردم را
عارض شده است گفت چون بنشستم گفت ای محمد خدا زمین را خالی نمیگذارد از حجتی که یا ناطق است و علانیه دعوای امامت میکند

و یا خاموش است و تقیه میکند و بعد از امام حسن و امام حسین امامت در دو برادر نمیباشد و این فضیلتی است که حق تعالی حسنین را
بر سایر ائمه داده است و خدا فرزندان حسین را زیادتی داد بر فرزندان حسن و ایشان را مخصوص کرد بامامت چنانچه فرزندان
هرون را زیادتی داد بر فرزندان موسی و مخصوص کرد ایشان را به پیغمبری و وصایت هرچند موسی بهتر بود از هرون و حجت بود
بر او و فرزندان هرون همیشه فضیلت دارند بر فرزندان موسی تا روز قیامت و ناچار است این امت را از حیرتی که بشک اندازند
اهل بطلان و خالص گردند شیعیان کامل تا آنکه مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات
عسکری خواهد بود گفتم ای حکیمه خاتون من آیا از امام حسن عسکری فرزندی مانده تبسم کرد و گفت هرگاه فرزند نمانده باشد
پس کی حجت خدا خواهد بود بعد از او من گفتم تو که بعد از حسنین امامت در دو برادر نخواهد بود گفتم ای سیده من مرا خبر ده
که ولادت آنحضرت و غیبتش چگونه بود حکیمه خاتون قصه ولادت را بنحوی که در حدیث گذشته مذکور شد باز فرمودند و در
روایت دیگر وارد شده است که حکیمه خاتون گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب مشتاق لقای آنحضرت شدم
و رفتم بخدمت حضرت امام حسن و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردم او را بآنکس که از ما و تو باو احق و اولی بود چون
روز هفتم شود بیا بنزد ما چون روز هفتم گهواره دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده بود
بروی من میخندید و تبسم میفرمود پس حضرت او را ندا کرد که فرزند مرا بیاور و چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش
گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه فرستاد
و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت نمود پس حضرت امام حسن فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق تعالی بر پیغمبرانش فرستاده است
پس ابتدا کرد و صحف آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابرهیم و توریه موسی
و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد همه را خواند پس قصه های پیغمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری فرمود که چون
حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را بسراپرده های عرش رحمانی بردند پس حق تعالی باو خطاب
نمود که مرحبا ای بنده من که ترا خلق کرده ام برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت خود و توئی هدایت یافته بندگان من
قسم بذات مقدس خود میخورم که باطاعت تو ثواب میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت
تو بندگان را میآمرزم و بمخالفت تو ایشان را عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش و از جانب من او را سلام
برسانید و بگوئید که او در پناه و حفظ من است و او را از شر دشمنان حراست و محافظت مینمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم
و حق را باو برپا دارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و بسیاری از شیعیان در حال حیوة حضرت
عسکری و بعد از وفات آنحضرت او را دیده اند و معجزات از او مشاهده نموده اند از آنجمله شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی
روایت کرده است از ابو الادیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری را میکردم و نامهای آنحضرت را بشهرها میبردم
پس روزی در بیماری که در آن مرض بعالم بقا ارتحال فرمودند مرا طلبیدند و نامه چند نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از
پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل دهند ابو الادیان گفت
که ای سید هرگاه این واقعه هائله روی دهد امر امامت با کیست فرمود که هر که جواب نامهای مرا از تو طلب کند او امام است بعد
از من گفتم دیگر علامتی بفرما گفت هر که بر من نماز کند او جانشین منست گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید در همیان چه چیز است
او امام شما است مهابت حضرت مانع شد که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم و نامها را باهل مداین رسانیدم و جوابها
گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن امام مطهر بلند شده
بود چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب برادر امام را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او بر آمده اند و او را تعزیت بوفات برادر
و تهنیت بامامت خود میگویند پس من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است پس امامت نوع دیگر شده است این فاسق کی اهلیت
امامت دارد زیرا که پیشتر او را میشناختم که شراب میخورد و قمار میباخت و طنبور مینواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم
و هیچ سؤال از من نکرد در این حال عقید خادم بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادر تو را کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن
جعفر برخواست و شیعیان با او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم که حضرت امام حسن عسکری را کفن کرده بر روی نعش

گذاشته اند

گذاشته‌اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر خود نماز کند و چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم‌گون پیچیده‌موی گشاده
دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر
عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آن حضرت را در پهلوی حضرت امام علی
نقی دفن کرد و متوجه من گردید و فرمود که ای بصری بده جواب نامه‌ها را که با تو است پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو
نشان از آنها که حضرت امام حسن فرموده بود ظاهر شد و یک علامت مانده است و بیرون آمدم پس حاجز وشا بجعفر گفت
برای آنکه حجت بر او تمام کند که او امام نیست که کی بود این طفل جعفر گفت والله هرگز او را ندیده بودم و نمی‌شناختم پس در این حال
جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت امام حسن و چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امام
با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه‌ها و مالی چند هست
بگو که نامه‌ها از چه جماعت است و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر برخواست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند
در این حال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب و گفت با شما نامه فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در
آن هزار اشرفی است و در آن میان ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده‌اند پس نامه‌ها و مالها را تسلیم خادم کردند و
گفتند هر که ترا فرستاده است که این نامه‌ها و مالها را بگیری او امام زمان است و مراد حضرت امام حسن همین همیان بود پس
جعفر کذاب رفت بنزد معتمد خلیفه بنی‌عباس که خلیفه آن زمان بود این وقایع را نقل کرد و خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز
امام حسن را گرفتند که آن طفل را بما نشان ده و انکار کرد و از برای دفع مظنه ایشان گفت من حملی دارم از آنحضرت پس سبب
او را با بن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود او را بکشند ناگاه عبدالله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب
الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود درماندند و کنیز از خانه قاضی بخانه خود باز گشت و شیخ طوسی روایت کرده
از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم
و یکی را سوار شویم و دیگری را جنیبت بکشیم و سبکبار بتعجیل برویم بسامره و خانه حضرت امام حسن را بما نشان داد و گفت بدر
خانه میرسید غلام سیاهی بر آن در نشسته است پس داخل خانه شوید و هر که را در آنخانه بیابید سرش را برای من بیاورید
چون بخانه حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و میبافت پرسیدیم
که کی در این خانه هست گفت صاحبش و هیچگونه ملتفت نشد بجانب ما و از ما پروا نکرد و چون داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه
دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر بیرون آمده است و در
خانه هیچ کس نبود چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد که گویا دریائی در میان آن حجره ایستاده و در منتهای حجره
حصیری بر روی آب گسترده است و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب هیئت و مشغول نماز است
و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود و احمد بن عبدالله پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد
تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و
حال او نیز بهمین منوال گذشت پس من متحیر ماندم و زبان بعذرخواهی گشودم و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از تو ای مقرب درگاه
خدا والله که ندانستم که نزد کی می‌آئیم و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه میکنم بسوی خدا از این کردار پس هیچ وجه متوجه
گفتار من نشد و مشغول نماز بود ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما میکشید و بدربانان سفارش
کرده بود که هر وقت که برگردیم ما را بنزد او برند پس در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را نقل کردیم پرسید
که پیش از من با دیگری ملاقات کرده‌اید و با کسی حرفی گفته‌اید گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این
واقعه را بدیگری نقل کرده‌اید همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم بکنیم مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب
کلینی روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم که سیماء غلام خلیفه بسر من رای آمد و در خانه
حضرت امام حسن عسکری را شکست بعد از فوت آنحضرت پس حضرت صاحب الامر از خانه بیرون آمد و تبرزینی در دست داشت
و بسیما گفت که چه میکنی در خانه من سیما بر خود بلرزید و گفت جعفر کذاب میگفت که از پدر تو فرزندی نمانده است اگر خانه

لرزیدند تا برمیگردیدیم پس از خانه بیرون آمدیم علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد من از او پرسیدم
از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا راست است گفت کی ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ خبری از ما مخفی نمی ماند
شیخ ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری ع بود سعد بن عبد الله را
که از ثقات است با خود برد بخدمت آنحضرت که از او مسئله چند بپرسد که سؤال کند سعد بن عبد الله گفت که چون بدر
دولت سرای آنحضرت رسیدیم احمد رخصت دخول از برای خود و من طلبید و داخل شدیم احمد با خود همیانی داشت که
در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بخدمت
حضرت فرستاده بودند چون بسعادت ملازمت رسیدیم در دامن آنحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن
و جمال و در سرش دو کاکل بود و نزد آنحضرت گوئی از طلا بود بشکل انار که بنگینهای زیبا و جواهر گرانبها مرصع کرده بودند
و یکی از اکابر بصره هدیه برای آنحضرت فرستاده بود و بر دست آنحضرت نامه بود و کتابت میفرمود و چون آن طفل مانع می
شد آن گوی را می انداخت که طفل از پی آن میرفت و خود کتابت میفرمود چون احمد همیان را گشود و نزد آنحضرت گذاشت
حضرت با آن طفل فرمود که اینها هدایا و تحفهای شیعیان تست بگشا و متصرف شو آن طفل یعنی حضرت صاحب ع گفت ای مولای
من آیا جایز است که من دست طاهر خود را دراز کنم بسوی مالهای حرام پس حضرت عسکری ع فرمود که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه
در همیان است تا حضرت صاحب ع حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند پس احمد یک کیسه را بیرون آورد حضرت فرمود که این از فلان
است که در فلان محله قم نشسته است و شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکیست که از پدر باو میراث
رسیده بود و فروخته است و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام
حسن ع فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو چه چیز در میان اینها حرام است تا بیرون کند فرمود که در این میان یک اشرفی هست
بسکه ری که تاریخ فلان زده اند و تاریخش فلان نقش است و نصف نقشش محو شده است و یک دینار مقراض شده ناقص هست
که یک دانگ و نیم است و حرام در این کیسه همین دو دینار است و وجه حرمتش اینست که صاحبش در فلان سال در فلان ماه او را
نزد جولاهی که از همسایگانش بود مقدار یک من و نیم ریسمان بود و مدتی بر این گذشت و دزدان را ربودند پس چون گفت
که آنرا دزد برد مصدقش نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریکتر از آن که دزد برده بود بهمان وزن داد که آنرا بافتند
و فروخت و این دو دینار از قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را گشود و دو دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب
الامر ع فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم نمود پس صره دیگر بیرون آورد حضرت صاحب ع فرمود که مال فلان
است که در فلان محله قم میباشد و پنجاه اشرفی در این صره است و ما دست بر این دراز نمیکنیم پرسید که چرا فرمود که
این اشرفیها قیمت گندمیست که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرد و گرفت و مال آنها در آن
میانست حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که راست گفتی ای فرزند پس با احمد گفت که این کیسها را بردار و وصیت کن
که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرام است تا آنکه همه را باین نحو تمیز فرمود و چون سعد بن عبد الله خواست
که مسائل خود را بپرسد حضرت عسکری ع فرمود که از نور چشمم بپرس آنچه میخواهی و اشاره بحضرت صاحب کرد پس جمیع
مسائل مشکله را پرسید و جوابهای شافی شنید و بعضی از سؤالها که از خاطرش محو شده بود حضرت از باب اعجاز
بیادش آورد و جواب فرمود و حدیث طولانیست و در سایر کتب ایراد نموده ام و کلینی و ابن بابویه و دیگران روایت
کرده اند بسندهای معتبر از غانم هندی که گفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر بودیم
و بر دست راست پادشاه آن ملک بر کرسیها می نشستیم و همه توریة و انجیل و زبور و صحف ابرهیم را خوانده بودیم و حکم
میکردیم میان مردم و ایشانرا دانا میگردانیدیم در دین خود و فتوی میدادیم ایشانرا در حلال و حرام ایشان و همه مردم
رجوع بما میکردند پادشاه و غیر او روزی نام حضرت رسول را مذکور ساختیم و گفتیم این پیغمبری که در کتابها نام
او مذکور است امر او بر ما مخفی است و واجبست بر ما که تفحص کنیم احوال او را و از پی آثار او برویم پس رای همه بر این قرار
گرفت که من بیرون آیم و از برای ایشان احوال آنحضرت را تجسس نمایم پس بیرون آمدم و مال بسیار با خود داشتم پس دوازده

متاع گرفتیم تا بنزدیک کابل رسیدیم جماعتی از ترکان برخوردند و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا گرفتند چون پادشاه کابل
بر احوال من مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد و در آن وقت داود بن عباس والی بلخ بود و چون خبر من باو رسید که از برای طلب
دین حق از هند بیرون آمده ام و لغت فارسی آموخته ام و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمین کرده ام مرا بمجلس خود
طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من گفتگو کنند گفتم من از شهر خود بیرون آمده ام که طلب نمایم و تجسس کنم پیغمبری را
که نام او و صفات او را در کتب خود خوانده ایم گفتند نام او چیست گفتم محمد گفتند آن پیغمبر ما است که تو او را طلب مینمائی
من شرایع دین آنحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند با ایشان گفتم میدانم که محمد پیغمبر است اما نمیدانم که آنکه شما میگوئید
اینست که من او را طلب میکنم یا نه بگوئید او در کجا میباشد تا بروم بنزد او و سؤال کنم از او از علامتها و دلالتها که نزد من هست
و در کتب خوانده ام اگر آن باشد که من طلب میکنم ایمان بیاورم باو گفتند او از دنیا رفته است گفتم وصی و خلیفهٔ او کیست
گفتند ابوبکر گفتم نامش را بگوئید این کنیت اوست گفتند نامش عبد الله پسر عثمان است و نسب او را بقریش ذکر کردند گفتم
نسب پیغمبر خود را بیان کنید گفتند گفتم این آن پیغمبر نیست که من طلب میکنم آنکه من او را طلب میکنم خلیفهٔ او برادر اوست
در دین و پسر عم اوست در نسب و شوهر دختر اوست و پدر فرزندان اوست و آن پیغمبر را فرزندی نیست بر روی زمین
بغیر فرزندان این مرد که خلیفهٔ اوست چون فقهای ایشان این سخنان را شنیدند برجستند و گفتند ای امیر این مرد از شرک بیرون
آمده است و داخل کفر شده است و خونش حلال است من گفتم ای قوم من دینی دارم و بدین خود متمسکم و از دین خود مفارقت
نمیکنم تا دینی قویتر از آن که دارم بیابم من صفات آن پیغمبر را خوانده ام در کتابهائی که خدا بر پیغمبرانش فرستاده است و من
از بلاد هند بیرون آمده ام و دست برداشته ام از عزتی که در آنجا داشتم از برای طلب و چون تجسس کردم امر پیغمبر شما را
از آنچه شما بیان کردید موافق نبود با آنچه من در کتب خوانده ام دست از من بردارید پس والی بلخ فرستاد و حسین بن اسکیب را
که از اصحاب حضرت امام حسن عسکری بود طلبید و گفت با این مرد هندی مباحثه کن حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها و
علما هستند و ایشان ابصر و اعلم اند بمناظرهٔ او والی گفت چنانچه من میگویم با او مناظره کن و او را بخلوت ببر و با او مدارا کن
و خوش خاطر نشان او کن پس حسین مرا بخلوت برد و بعد از آنکه احوال خود را باو گفتم و بر مطلب من مطلع گردید گفت آن پیغمبری
که طلب میکنی همانست که ایشان گفتند اما خلیفهٔ او را غلط گفتند آن پیغمبر محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب است
و وصی او علی پسر ابو طالب پسر عبد المطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن و حسین است که دختر
زادهٔ محمد اند غانم گفت من گفتم همین است آنکه من میخواستم و طلب میکردم پس رفتم بخانهٔ داود والی بلخ و گفتم ای امیر
یافتم آنچه طلب میکردم و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس والی نیکی و احسان بسیار بمن کرد و با حسین
گفت که تفقد احوال او بکن و از او باخبر باش پس رفتم بخانهٔ او و با او انس گرفتم و مسائلی که بآن محتاج بودم موافق مذهب
شیعه از نماز و روزه و سایر فرایض از او اخذ کردم و من بحسین گفتم ما در کتب خود خوانده ایم که محمد خاتم پیغمبران است
و پیغمبری بعد از او نیست و امر امت بعد از او با وصی و وارث و خلیفهٔ اوست و بعد از او امر خدا جاری است
در اعقاب و اولاد ایشان تا منقضی شود دنیا پس کیست وصی وصی محمد گفت امام حسن و بعد از او امام حسین دو پسر
محمد و همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر و بیان کرد آنچه حادث شد از غایب شدن آنحضرت پس همت من مقصود
شد بر آنکه طلب ناحیهٔ مقدسهٔ آنحضرت بکنم شاید بخدمت او توانم رسید راوی گفت پس غانم آمد بقم و با اصحاب ما صحبت
داشت در سال دویست و شصت و چهار و با اصحاب ما رفت بسوی بغداد و با او رفیقی بود از اهل سند که با او رفیق شده بود
در تحقیق مذهب حق غانم گفت خوشم نیامد از بعضی از اخلاق آن رفیق از او جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامره شدم
و رفتم بمسجد بنی عباس یا وارد قریهٔ عباسیه شدم و نماز کردم و متفکر بودم در آن امری که در طلب آن سعی میکنم ناگاه مردی بنزد
من آمد و گفت تو فلانی و مرا بنامی خواند که در هند داشتم و کسی بر آن مطلع نبود گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را که ترا
میطلبد من با او روانه شدم و مرا از راههای غیر مانوس برد تا داخل خانه و بستانی شدم دیدم مولای من نشسته است و بلغت
هندی گفت خوش آمدی ای فلان چه حال داری و چگونه گذاشتی فلان و فلان را تا آنکه مجموع آن چهل نفر که رفیقان من بودند نام برد

واحوال اهل‌بیت را پرسید وآنچه بر من گذشته بود همه را خبر دادم وجمیع این سخنان را بکلام هندی بمن فرمود وگفت میخواهی بحج روی
با اهل قم گفتم بلی ای سید من فرمود با ایشان مرو وامسال برگرد ودر سال آینده برو پس بسوی من انداخت صره زری که نزد او
گذاشته بودم وفرمود این را خرجی کن ودر بغداد بخانه فلان شخص مرو واو را بر هیچ امر مطلع مگردان راوی گفت بعد از آن غانم
برگشت وبحج نرفت بعد از آن قاصدها آمدند وخبر آوردند که حاجیان در آن سال از عقبه برگشتند ومعلوم شد که حضرت
او را برای این منع فرموده بودند از رفتن بسوی حج در این سال پس بجانب خراسان رفت وسال دیگر بحج رفت وبخراسان برگشت وهدیه
برای ما از خراسان فرستاد ومدتی در خراسان ماند تا آنکه برحمت خدا واصل گردید وقطب راوندی از جعفر بن محمد بن قولویه
استاد شیخ مفید روایت کرده است که چون قرامطه اعنی اسمعیلیه ملاحده کعبه را خراب کردند وحجر الاسود را بکوفه آوردند
در مسجد کوفه نصب کردند در سال سیصد وسی وهفت که اوایل غیبت کبری بود خواستند که حجر را بکعبه برگردانند ودر جای
خود نصب کنند من بامید ملاقات حضرت صاحب الامر در آن سال اراده حج کردم زیرا که در احادیث صحیحه وارد شده است که حجر را
کسی بغیر معصوم وامام زمان نصب نمیکند چنانچه قبل از بعثت حضرت رسالت که سیلاب کعبه را خراب کرد حضرت رسول او را
نصب کرده بود ودر زمان حجاج که کعبه را بر سر عبد الله زبیر خراب کرد چون خواستند بسازند هر که حجر را گذاشت لرزید وقرار نگرفت
تا آنکه حضرت امام زین العابدین او را بجای خود گذاشت وقرار گرفت لهذا در آن سال متوجه حج شدم چون ببغداد رسیدم علت
صعبی مرا عارض شد که بر جان خود ترسیدم ونتوانستم که بحج روم پس نایب خود گردانیدم مردی از شیعه را که او را ابن هشام
میگفتند وعریضه بخدمت حضرت نوشتم وسر آن را مهر کردم ودر آن عریضه سؤال کرده بودم که مدت عمر من چند سال خواهد
بود واز این مرض عافیت خواهم یافت یا نه وابن هشام را گفتم مقصود من آنست که این رقعه را بدهی بدست کسی که حجر را بجای خود
میگذارد وجوابش را بگیری وترا از برای همین کار میفرستم ابن هشام گفت که چون داخل مکه مشرفه شدم مبلغی بخادمان کعبه
دادم که در وقت گذاشتن حجر مرا حمایت کنند که درست توانم دید که کی حجر را بجای خود میگذارد واز ازدحام مردم مانع دیدن من
نشود چون خواستند که حجر را بجای خود بگذارند خدمه مرا در میان گرفتند وحمایت من مینمودند ومن نظر میکردم هر که حجر را
میگذاشت حرکت میکرد ومیلرزید وقرار نمیگرفت تا آنکه جوانی خوشروی خوشبوی خوشموی گندمگونی پیدا شد وحجر را از
دست ایشان گرفت وبجای خود نصب کرد درست ایستاد وحرکت نکرد پس خروش از مردم برآمد وصدا بلند کردند وروانه شد
واز مسجد بیرون رفت من از عقب او بسرعت روانه شدم ومردم را میشکافتم واز جانب راست وچپ دور میکردم ومیدویدم ومردم
گمان کردند که من دیوانه شده‌ام وچشم را از او بر نمیداشتم که مبادا از نظر من غایب شود تا آنکه از میان مردم بیرون رفت ودر نهایت
آهستگی واطمینان میرفت ومن هر چند میدویدم باو نمیرسیدم وچون بجائی رسید که بغیر از من واو کسی نبود ایستاد وبسوی من
ملتفت شد وفرمود بمن بده آنچه با خود داری رقعه را بدستش دادم نگشوده فرمود باو بگو بر تو خوفی نیست در این علت وعافیت
می‌یابی واجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود چون این حالت را مشاهده کردم کلام معجز نظامش را شنیدم خوف عظیمی
بر من مستولی شد بحدی که حرکت نتوانستم کرد چون این خبر بابن قولویه رسید یقین او زیاده شد وچنین بود تا سال سیصد و
شصت وهفت از هجرت در آن سال اندک آزاری بهم رسانید ووصیت کرد ودر تهیه کفن وحنوط وضروریات سفر آخرت را گرفت و
اهتمام تمام در این امور میکرد ومردم باو گفتند از این بیماری این قدر تعجیل واضطراب چرا میکنی گفت این همان سال است که
مولای من مرا وعده داده است پس در همان علت بمنازل رفیعه بهشت انتقال نمود الحقه الله بموالیه الاطهار فی دار القرار و
وسید علی بن طاوس رضی الله عنه نقل کرده است که من در سامره بودم در سحر شب سیزدهم ماه ذی قعدة الحرام سال
ششصد وسی وهفت صدای حضرت را شنیدم که از برای شیعیان زنده ومرده دعا میکرد واز جمله میفرمود که زنده گردان
یا باقی ببقا وایشانرا در عزت ما وپادشاهی ما وملک ما ودولت ما وشیخ ابن بابویه روایت کرده است از احمد بن فارس که گفت
من وارد شهر همدان شدم وهمه را سنی یافتم بغیر از یک محله که ایشان را بنی راشد میگفتند وهمه شیعه امامی مذهب بودند از سبب
تشیع ایشان سؤال کردم مرد پیری از ایشان که آثار صلاح ودیانت از او ظاهر بود گفت سبب تشیع ما آنست که جد اعلای ما
که ما همه باو منسوبیم بحج رفته بود گفت در وقت مراجعت پیاده می‌آمدم چند منزل که آمدیم در بادیه روزی در اول قافله

خوابیدم

خوابیدم که چون آخر قافله برسد بیدار شوم چون بخواب رفتم بیدار نشدم تا آنکه گرمی آفتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته بود
و جاده پیدا نبود بتوکل روانه شدم اندک راهی که رفتم رسیدم بصحرای سبز خرّم پرگل و لاله که هرگز چنین مکانی ندیده بودم
چون داخل بستان شدم قصر عالی بنظر من آمد بجانب قصر روانه شدم چون بدر قصر رسیدم دو خادم سفید دیدم نشسته اند
سلام کردم جواب نیکوئی گفتند و گفتند بنشین که خدا خیر عظیمی نسبت بتو خواسته است که ترا باین موضع آورده است
پس یکی از این خادمها داخل آن قصر شد و بعد از اندک زمانی آمد و گفت برخیز و داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده
کردم که هرگز باین خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت و پرده بر در خانه آویخته بود پرده را برداشت و گفت داخل شو چون داخل
گردیدم جوانی را دیدم که درمیان خانه نشسته است و شمشیر درازی محاذی سر او از سقف آویخته است که نزدیک است که
سر شمشیر بسر او برسد و آن جوان مانند ماهی بود که در تاریکی درخشان باشد پس سلام کردم با نهایت ملاطفت و خوش زبانی
جواب فرمود و گفت میدانی من کیستم گفتم نه والله گفت منم قائم آل محمد و منم آنکه در آخر الزمان باین شمشیر خروج
خواهم کرد و اشاره بآن شمشیر کرد و زمین را پر از راستی و عدالت خواهم کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد
پس برو در افتادم و روی را بر زمین مالیدم گفت چنین مکن و سر بردار تو فلان مردی از مدینه و از بلاد جبل که او را همدان
میگویند گفتم بلی راست گفتی ای آقای من و مولای من پس گفت میخواهی برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سیّد من میخواهم
بسوی اهل خود بروم و بشارت دهم ایشان را باین سعادت که مرا روزی شده پس اشاره فرمود بسوی خادم و او دست مرا
گرفت و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد و با من روانه شد اندک راهی که آمدیم عمارتها و درختها و مناره مسجدی
پیدا شد گفت میدانی و میشناسی این شهر را گفتم نزدیک بشهر ما شهری هست که آنرا اسدآباد میگویند گفت همانست
برو با رشد و صلاح این را گفت و ناپیدا شد من داخل اسدآباد شدم و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس وارد همدان
شدم و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشان را باین سعادتها که حق تعالی برای من میسّر کرد و ما همیشه
در خیر و نعمتیم تا آن اشرفیها درمیان ما هست و شیخ طوسی و طبرسی و دیگران بسندهای صحیح از محمد بن ابرهیم بن مهزیار
و بعضی از علی بن ابرهیم بن مهزیار روایت کرده اند که گفت بیست حج کردم بقصد آنکه شاید بخدمت صاحب الامر ع برسم و میسّر
نشد شبی در میان رختخواب خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت ای فرزند مهزیار امسال بیا بحج که بخدمت امام
زمان خود خواهی رسید پس بیدار شدم فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم
و از برای طلب رفیق بیرون آمدم و رفیق چند بهم رسانیدم و متوجه راه شدم چون داخل کوفه شدم تجسّس بسیار نمودم
اثری و خبری از آنحضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدم چون داخل مدینه طیبه شدم تجسّس بسیار نمودم و خبری بمن
نرسید باز متوجه مکّه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان امیدواری و ناامیدی متردّد و متفکر
بودم تا آنکه شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که دور مکّه معظمه خلوت شود و مشغول طواف شوم و بتضرّع
و ابتهال از بخشنده بی زوال سؤال کنم که مرا بکعبه مقصود خویش راه نمائی کند چون خلوت شد مشغول طواف شدم ناگاه
جوان با ملاحت خوش روی خوشبوئی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده بود یکی بر کمر بسته و دیگری را بر دوش افکنده
و طرف ردا را بر دوش دیگر برگردانیده چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات نمود و فرمود از کدام شهری گفتم از اهواز
گفت ابن الخضیب را میشناسی گفتم او برحمت الهی واصل شد گفت خدا او را رحمت کند در روزها روزه میداشت و شبها
بعبادت می ایستاد و تلاوت قرآن بسیار مینمود و از شیعیان و موالیان ما بود گفت علی بن مهزیار را میشناسی گفتم منم
گفت خوش آمدی ای ابو الحسن و گفت چه کردی آن علامتی را که درمیان تو و حضرت امام حسن عسکری ع بود گفتم با من است
گفت بیرون آور و بسوی من پس بیرون آوردم انگشتر نیکوئی را که بر آن محمد و علی نقش کرده بودند و بروایت دیگر یا الله یا محمد
یا علی نقش آن بود چون نظرش بر آن افتاد و گریست که جامه اش تر شد گفت خدا رحمت کند ترا ای ابو محمد بتحقیق که
تو امام عادل بودی و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی حق تعالی ترا در فردوس اعلا با پدران خود ساکن گرداند
پس گفت بعد از حج چه مطلب داری گفتم فرزند امام حسن عسکری ع را طلب میکنم گفت بمطلب خود رسیدهٔ و او مرا بسوی تو فرستاده

برو بمنزل خود و مهیای سفر شو و مخفی دار و چون ثلث شب بگذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که بمطلب خود میرسی ابن مهزیار
گفت بخانه خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت پس سوار شدم و بسوی شعب روانه شدم چون بشعب
رسیدم آن جوان را در آنجا دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی و خوشا حال تو که ترا رخصت ملازمت دادند پس همراه او
روانه شدم تا از منی و عرفات گذشت و چون بپائین عقبه طایف رسیدیم گفت ای ابوالحسن پیاده شو و مهیای نماز شو پس
با او نافله شب را بجا آوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کرد و سلام گفت و بعد از نماز بسجده رفت و رو بر خاک
مالید و سوار شد و من سوار شدم تا بالای عقبه رفتیم گفت نظر کن چیزی می بینی پس نظر کردم بقعه سبز خرمی را دیدم که گیاه
بسیار داشت گفت نظر کن بالای تل ریگ چیزی می بینی چون نظر کردم خیمه از مو دیدم که نور آن تمام آسمان و آن وادی را
روشن کرده بود گفت منتهای آرزوها در آنجاست دیده ات روشن باد چون از عقبه بیرون رفتیم گفت از مرکب بزیر بیا که
در اینجا هر صعبی ذلیل میشود چون از مرکب بزیر آمدیم گفت دست از مهار شتر بردار و او را رها کن گفتم ناقه را بکی بگذارم گفت
این حرمیست که داخل آن نمیشود مگر ولی خدا و بیرون نمیرود مگر ولی خدا پس در خدمت او رفتم تا نزدیک خیمه مطهر منور
رسیدیم گفت اینجا باش تا برای تو رخصت بگیرم بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت خوشا حال تو ترا رخصت دادند چون
داخل خیمه شدم دیدم آنحضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع سرخی بر روی نمد افکنده و بر بالشی از پوست تکیه فرموده
است سلام کردم بهتر از سلام من جواب فرمودند و روی مبارکش را مشاهده کردم مانند ماه شب چهارده از طیش و سفاهت مبرا نه بسیار
بلند نه کوتاه اندکی بطول مایل کشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده و بهم پیوسته و چشمهای سیاه کشاده و بینی
کشیده و گونهای رو هموار و برآمده در نهایت حسن و جمال و بر گونه راستش خالی بود مانند فتات مشکی که بر صفحه نقره
افتاده باشد و موی عنبربوی سیاهی بر سرش بود نزدیک بنرمه گوش و جبهه از پیشانی نورانیش نور ساطع بود مانند
ستاره درخشان با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقا پس احوال شیعیان را یکیک از من پرسیدند عرض کردم که ایشان
در دولت بنی عباس در نهایت مشقت و مذلت و خواری زندگانی میکنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید
و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود پدرم از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر در جائی که پنهان تر
و دورترین جاها باشد تا آنکه برکنار باشم از مکاید اهل ضلال و متمردان جهال تا هنگامی که حق تعالی رخصت فرماید که ظاهر
شوم و بامن گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمیگذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی او نمایند و حجت
حق تعالی باو بر خلق تمام باشد ای فرزند گرامی تو آنکسی که خدا مهیا کرده است ترا برای نشر حق و برانداختن باطل و اعلای دین
و اطفای نایره مضلین پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود ترا از تنهائی
و بدانکه دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود بسوی تو مانند مرغان که بسوی آشیانهای خود پرواز کنند و ایشان
گروهی چند اند که بظاهر در دست مخالفان ذلیل اند و نزد حق تعالی گرامی و عزیزند و اهل قناعت اند و چنگ در دامان
متابعت اهل بیت زده اند و استنباط دین از آثار ایشان مینمایند و مجاهده میکنند با اعدای دین و خدا ایشان را
مخصوص گردانیده است بانکه صبر نمایند بر مذلتها که از مخالفان دین میکشند تا آنکه در دار قرار بعزت ابدی فایز گردند
ای فرزند صبر کن بر مصادر و موارد امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت ترا میسر گرداند و علمهای زرد و رایات
سفید در میان حطیم و زمزم بر سر تو بجولان در آید و فوج فوج از اهل اخلاص و مصافات نزدیک حجر الاسود بسوی تو
بیایند و با تو بیعت کنند در حوالی حجر الاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و دلهای
ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و متصلب باشد در دفع فتنهای
مضلین و در آن وقت درخت ملت و دین بار آید و صبح حق درخشان گردد و حق تعالی بتو ظلم و طغیان را از زمین براندازد
و بهجت امن و امانت در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان رمیده شرایع دین مبین باشیانهای خود برگردند و امطار فتح
و ظفر بساتین ملت را سرسبز و شاداب گردانند پس حضرت فرمود که باید آنچه در این مجلس گذشت پنهان داری و اظهار
ننمائی مگر بجمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند ابن مهزیار گفت چند روز در خدمت آنحضرت ماندم و مسائل

مشکلات از اخبار سؤال نکاهم رخصت فرمود که با اهل خود وداع نمایم و در روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم
با خود داشتم بعد بخدمت آنحضرت بردم والتماس بسیار کردم که قبول فرمایند تبسم نمود و فرمود استعانت بجوی از این
مال در برگشتن بسوی وطن خود که راه دورازی در پیش داری و دعای بسیار در حق من فرمود و برگشتم و حکایات و اخبار
در این باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و ابن بابویه از محمد بن ابی عبدالله کوفی روایت کرده است که او
احصا نموده است عدد جماعتی را که بخدمت آنحضرت رسیده‌اند یا معجزات آنحضرت بر ایشان ظاهر گردیده است از وکلا
و غیر وکلا و ایشان این جماعت‌اند عثمان بن سعید عمروی و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و از اهواز محمد
بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل قم احمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسامی و محمد بن ابی عبدالله اسدی و از
اهل آذربایجان قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان اینها همه وکلا بوده‌اند و از غیر وکلا ابوالقاسم بن ابی حابس و ابو
عبدالله کندی و ابوعبدالله جنیدی و هرون قزاز و نیلی و ابوالقاسم بن دبیس و ابوعبدالله بن فروخ و مسرور طباخ آزادکرده
امام علی نقی و احمد بن حسن و برادرش محمد و اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب نو و صاحب صره مهر و از همدان
محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن حمدان و محمد بن هرون بن عمران و از دینور حسن بن هرون و احمد پسر برادر او و ابو
الحسن و از اصفهان ابن بادشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدرش و حسن بن
یعقوب و اهل ری قاسم بن موسی و پسر او و ابومحمد بن هرون و صاحب سنگ ریزه و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابوجعفر
رفوکر و از قزوین مرداس و علی بن احمد و از قابس دو مرد و از شهرزور پسر خالویه و از فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار
و صاحب نقره و رقعه سفید و ابوثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسر او و جعفری
و ابن الاعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب مولودین و صاحب مال بمکه و ابورجا و از نصیبین محمد بن وجنا و از اهواز حصینی
و آنچه در کتب معجزات مذکور است زیاده از هفتاد نفر میشوند و خبری که در این عدد از جماعت مختلف نقل کنند البته متواتر
بالمعنی میشود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که قایم ما را غیبتی خواهد بود که غیبت او
بطول خواهد انجامید گفتم چرا یابن رسول‌الله فرمود که حق تعالی البته سنتهای پیغمبران را در غیبتهای ایشان در این امت
جاری خواهد کرد و ناچار است که حضرت استیفا کند جمیع مدتهای غیبتهای همه را حق تعالی میفرماید لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ
یعنی مرتکب خواهید شد سنتهای پیشینیان را مطابق آنچه واقع شده است و ایضاً از عبدالله بن فضل روایت کرده است
که حضرت امام جعفر صادق فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که هر بسته باطلی شک کند گفتم چرا حضرت
فرمود که ما را رخصت نداده‌اند که علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت که
در غیبت پیغمبران سابق و اوصیای ایشان بوده است و آن حکمت معلوم نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حضرت خضر
بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و برپا داشتن دیوار را مگر در وقت جدا شدن از یکدیگر ای پسر فضل این امر
امری از امور غریبه خدا و سری است از اسرار خدا و غیبی است از غیوب خدا و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنیم
که افعال او همه منوط بحکمت است هرچند وجهش بر ما معلوم نباشد و کلینی روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه
نوشت بخدمت حضرت صاحب و محمد بن عثمان داد و بخدمت آنحضرت فرستاد و سؤال کرد از علت غیبت و از آنکه مردم چه نفع
میبرند از آنحضرت در حال غیبت حضرت در جواب نوشت اما علت غیبت حق تعالی میفرماید یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا
عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ یعنی ای گروهی که ایمان آورده‌اید سؤال مکنید از چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما آزرده شوید
بدرستیکه نبود احدی از پدران من مگر آنکه در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود و من در وقتی که بیرون
خواهم آمد که بیعت احدی از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من نباشد و اما آنچه سؤال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من
در غیبت من مانند انتفاع از آفتاب است در وقتی که غایب کرده باشد آن را ابر از دیده‌ها و بدرستیکه من امانم اهل زمین را از عذاب
الهی چنانچه ستاره‌ها امان اهل آسمانند پس ببندید در‌های سؤال را از چیزیکه نفعی بشما ندارد و تکلف مکنید در امری که شما را
تکلیف دانستن آن نکرده‌اند و دعا کنید که حق تعالی ما را بزودی فرج کرامت فرماید که فرج شما در آنست و سلام خدا بر تو باد

و بر هر کس که متابعت هدایت کند آیتی باشد و ابن بابویه بسند معتبر از جابر انصاری روایت کرده است که او سؤال کرد از رسول خدا آیا شیعیان
منتفع خواهند شد بحضرت قائم در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند از او
و روشنی می‌یابند بنور ولایت او در غیبت مانند انتفاع مردم از آفتاب هر چند ابر او را پوشیده باشد مؤلف گوید
که تشبیه به آفتاب ابر اشاره است بچند چیز اول آنکه بمدلول اخبار معتبره نور وجود و علم و هدایت و سایر فیوض و کمالات
و خیرات و برکات ایشان بخلق میرسد و ببرکت ایشان و شفاعت ایشان و توسل بایشان حقایق و معارف بر شیعیان ظاهر میگردد
و بلاها و فتنه‌ها از ایشان رفع میشود چنانچه حق تعالی فرموده است وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ و عامه و خاصه روایت
کرده‌اند از رسول خدا که اهل بیت من امان اهل زمین‌اند چنانچه ستاره‌ها امان اهل آسمانند و هر که دیده دلش اندکی بنور
ایمان منور شده باشد میداند که هرگاه ابواب فرج بر کسی بسته شود و گرد و چاره کار خود را نداند یا مطلب دقیقی و مسئله
مشکلی بر او مشتبه گردد همینکه متوسل بارواح مقدسه ایشان شود بمدد و توسل ایشان ابواب رحمت و هدایت
بر او مفتوح میگردد دوم آنکه همچنانکه آفتاب که ابر پوشیده باشد با وجود انتفاع خلق بضوء او انتظار رفع سحاب
و کشف حجاب هستند همچنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مأیوس نمیگردند و ثوابهای عظیم
میبرند سیم آنکه منکر وجود آنحضرت با وجود سطوع انوار و ظهور آثار آنجناب مانند منکر آفتاب است هرگاه پوشیده
بسحاب باشد چهارم آنکه چنانچه مستور بودن آفتاب بسحاب گاه هست که از برای عباد اصلح است همچنین گاه باشد
غیبت آنحضرت از برای شیعیان با وجود انتفاع ایشان بآثار ایشان اصلح باشد از ظهور آنحضرت بوجوه شتی که ذکر آنها
موجب تطویل است پنجم آنکه نظر بقرص آفتاب اکثر دیده‌ها را ممکن نیست و بسا باشد که باعث کوری چشم نظر کننده شود
همچنین دیدن چشم شمس جمال آنحضرت را بسا باشد که باعث کوری بصیرت ایشان گردد چنانچه بسیاری از مردم پیش از
بعثت انبیا ایمان بایشان آورده و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند مانند یهود مدینه و دور نیست که
اکثر ایشان از شیعیان در این زمان غیبت چنین باشند ششم آنکه در روز ابر بعضی از مردم آفتاب را از فرجها می‌بینند و بعضی
نمی‌بینند و همچنین در ایام غیبت ممکن است که بعضی از شیعیان بخدمت آنحضرت رسند و بعضی نرسند چنانچه حضرت
صادق فرمود که حضرت قائم را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و یکی دراز و در غیبت اول نخواهند دانست جای او را
مگر خواص شیعیان او و در غیبت دوم نخواهند دانست مکان او را مگر مخصوصان موالی و در روایت دیگر وارد شده است
که کسی نظر از مخصوصان آنحضرت نخواهند بود یعنی هر جا که عمر نابه دیگری بجای او خواهد آمد هفتم آنکه آنحضرت و آبای
اطهار او علیهم السلام مانند آفتابند در عموم نفع و کسی بغیر کوری بی بهره از نفع ایشان نیست چنانچه حق تعالی در حق کوران
باطنان فرموده است مَنْ كَانَ فِي هٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا و وجوه دیگر بسیار است که این رساله گنجایش
ذکر آنها ندارد و بعد از آنکه دلایل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود حضرت قائم شده باشد انکار آنحضرت کردن
بمحض استبعاد از طول حیات آنحضرت بی صورت است با آنکه مثل آنرا همه عامه در وجود حضرت خضر قائل شده‌اند
و قائل‌اند بعمر حضرت نوح زیاده از هزار سال و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن
عاد را سه هزار سال قائل شده‌اند و عمر دجال بن صائد را از زمان حضرت رسول تا نزول عیسی از آسمان قائل
شده‌اند و عمر حضرت عیسی را تا زمان ظهور حضرت مهدی قائل‌اند پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت
مهدی را در مدت مدید باقی بدارد تا وقتیکه مصلحت در خروج او داند و او را امر بخروج فرماید و آنچه میگویند که در
وجود امام غایب چه فایده است این سؤال بیوجه است زیرا که هرگاه غیبتهای طولانی از پیغمبران سابق بروایت مسلمه
بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا مدتها در شعب ابی طالب و در طایف و در غار تا ظاهر شدن دعوت
از اکثر خلق پنهان شده باشد هر فایده که در وجود و غیبت ایشان بود در وجود و غیبت آنحضرت میتواند بود و کی
فایده بغیر از این نباشد که شیعیان را در اعتقاد بامامت و وجود آنحضرت و انتظار ظهور آنحضرت بردن ثوابهای غیر
متناهی حاصل میشود کافیست چنانچه منقول است که از حضرت امیرالمؤمنین پرسیدند که کدام عمل محبوبتر است

نزد خدا حضرت فرمود که انتظار فرج و از حضرت امام زین العابدین منقولست که فرمود که غیبت امام دوازدهم ممتد
خواهد شد و اهل زمان غیبت او که قایل باشند بامامت او و انتظار ظهور آنحضرت کشند بهترین اهل هر زمان خواهند
بود زیرا که حق تعالی از عقل و فهم و معرفت نقد بایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است
و خدای عز و جل ایشان را در آن زمان بمنزله جماعتی گردانیده که جهاد کنند در پیش روی رسول خدا بشمشیر ایشانند مخلصان
بحق و شیعیان ما اند براستی و دعوت کنندگانند خلق را بسوی دین خدا در پنهان و آشکار و فرمود که انتظار فرج کشیدن
از بزرگترین فرجها است و ایضا از آنحضرت منقولست که هر که ثابت بماند بر ولایت ما در غیبت قایم ما عطا کند باو حق تعالی
ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و بسندهای بسیار از حضرت امام جعفر صادق منقولست که هر که انتظار حضرت
قایم کشد و بمیرد بمنزله کسی است که در زیر خیمه حضرت قایم با آنحضرت باشد بلکه مثل کسی است که در پیش روی او
شمشیر زند و جهاد کند بلکه بمنزله کسی است که در خدمت حضرت رسول شهید شده باشد و از حضرت صادق منقولست
که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب شود از ایشان امام ایشان پس خوشا حال آنها که ثابت بمانند بامر ما در آن زمان و
کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود آنست که ندا کند حق تعالی ایشان را که ای بندگان من ایمان آوردید بسر من و تصدیق نمودید
بغیبت من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب من بدرستیکه شما اید بندگان و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادت را
و پس از شما عفو میکنم گناه را و از غیر شما و شما را میآمرزم و پس به برکت شما باران میفرستم از برای بندگان خود و بسبب شما
دفع میکنم بلا را از ایشان اگر شما نمیبودید بعذاب خود را بر ایشان میفرستادم راوی گفت یا ابن رسول الله چه چیز است بهتر
کاری که مردم در آن زمان کنند فرمود زبان را نگاه داشتن و ملازم خانها بودن و احادیث در این باب زیاده از حد و احصا است
با آنکه از نیز معلوم است که منافع آنحضرت ظاهرا بمردم میرسد بروجهی که او را نشناسند چنانچه وارد شده است که آنحضرت
هر سال بحج می آید و مردم را میشناسد و مردم او را نمیشناسند و چون آنحضرت ظاهر شود گویند که ما او را میدیدیم
و نمیشناختیم و از حضرت امام جعفر صادق منقولست که صاحب این امر شبیه است بحضرت یوسف این سنیان اشباه بخوک
چرا انکار میکنند این را برادران یوسف عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودند و رفتند بنزد آنحضرت و با او سخن گفتند و
سودا کردند و برادر او بودند و او را نشناختند تا آنکه خود را بایشان شناسانید پس چرا انکار میکنند این امت حیران که
حق تعالی در وقتی از اوقات نخواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان و در میان ایشان تردد کند و در بازارهای ایشان راه
رود و پا بر روی فرشهای ایشان گذارد و ایشان او را نشناسند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را بایشان بشناساند
چنانچه یوسف را رخصت داد که خود را ببرادران خود بشناساند و متکلمان میگویند که بر حق تعالی واجبست که حجت خود را
نصب کند زیرا که لطفست و او واجبست و اگر مردم او را خایف کرده اند و او غایب گردد تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا
بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که در این باب تقصیری نداشته باشند بثوابهای عظیم فوز خواهند کرد خصوصا در وقتی که
آثار ائمه اثنا عشر و ایشان منتشر گردیده باشد و مسایل دین را برای شیعیان بیان فرموده باشند و فقها و راویان اخبار خود را
هادی این مردم گردانیده باشند و مردم را امر برجوع بایشان در مسایل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان ضرری
برای شیعیان ایشان نخواهد بود و چنانچه حضرت امام جعفر صادق فرمود که حق تعالی در هر عصری عادلی چند از راویان احادیث
اهل بیت را مقرر گردانیده است که نفی میکنند از این دین تحریف کردن غالیان را و برخود بستن مذاهب باطله مبتدعان را و تاویل
کردن جاهلان را و فرمانها و توقیعات از حضرت صاحب بشیعیان رسید که در
ایام غیبت ما رجوع کنید براویان احادیث ما که ایشان حجت منند بر شما
و من حجت خدایم بر همه و ما بر ایشان و از دلایل و نصوص که ما
بر امامت آنحضرت اقامه نمودیم احتیاج باین سخنان
ندارد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
تمام شد جلد اول از کتاب حق الیقین

بسم الله الرحمن الرحیم

مقصد نهم در اثبات رجعت است بدانکه از جملهٔ اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق فرقهٔ محقه حقیت رجعت است
یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای آنکه بدیدن
دولت ائمه خود دیدهای ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت
و عذاب دنیا و مشاهدهٔ اضعاف آن دولتیکه نمیخواستند باهل بیت رسالت برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان
و سایر مردم در قبرها میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند
در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشانرا بحال خود میگذارند و اکثر علمای امامیه
دعوای اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مانند محمد بن بابویه در رسالهٔ اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی
و سید بن طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه و پیوسته در اعصار ماضیه میان علمای امامیه و مخالفین در این مسئله
نزاع بوده است و بسیاری از علما و محدثین شیعه رسائل مفرده در این مسئله تالیف نموده اند چنانکه ارباب رجال ذکر
نموده اند و شیخ ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق که از ما نیست کسیکه
ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند و ابن حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث زیاده از
چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در زیاده اصل معتبر زیاد نموده اند بیرون نوشته ام هر کرا شکی باشد باین کتاب رجوع
کند و آیاتی که تفسیر اینها برجعت شده است بسیار است اول حق تعالی فرموده است وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ
يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا یعنی روزی که مبعوث گردانیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب میکنند بآیات ما و در احادیث بسیار
از حضرت امام جعفر صادق منقول است که این در رجعت است که حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده میکند و آیهٔ قیامت
آنست که فرموده است وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا یعنی محشور کردانیم ایشانرا پس ترک نکنیم احدی از ایشانرا که زنده
نکنیم و فرمود که مراد بآیات امیر المؤمنین و ائمه اند دوم حق تعالی فرموده است وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا
لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ یعنی چون واقع شود عذاب خدا بر ایشان یا آنکه وقتیکه نازل
شود عذاب بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابه از زمین که سخن گوید با ایشان بدرستیکه مردم
بودند که بآیات ما یقین نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از این دابه علی است که نزدیک قیامت
ظاهر خواهد شد عصای موسی و انگشتر سلیمان با او خواهد بود و عصا را در میان دو دیده مؤمن خواهد زد و نقش
خواهد بست که مؤمن است حقا و انگشتر را بر میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد کرد که او کافر است حقا
و عامه نیز مثل این اخبار در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و صاحب کشاف روایت کرده است
که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود پس عصا را بر محل سجود مؤمن خواهد
زد یا در میان دو دیده اش پس نقطهٔ سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند ستارهٔ
درخشان یا آنکه در میان دو چشمش نوشته میشود مؤمن و انگشتر را بر بینی کافر میزند و سیاه میشود و جمیع رویش را
تیره میکند یا در میان دو دیده اش نوشته میشود کافر و گفته است بعضی از قراء تکلمهم بی تشدید خوانده اند یعنی جراحت
میکند ایشانرا و در احادیث عامه و خاصه متواتر است که حضرت امیر المؤمنین در خطبها مکرر میفرمود که منم صاحب عصا
و میسم یعنی چیزیکه بآن داغ کنند و عامه از ابوهریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند که دابة
الارض امیر المؤمنین است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی الائمه روایت کرده است از اصبغ بن نباته که گفت
معویه مرا خطاب کرد و گفت شما گروه شیعه گمان میکنید که دابة الارض علی است من گفتم ما نمیگوئیم بتنها یهود نیز
چنین میگویند معویه فرستاد و اعلم علمای یهود را طلبید و پرسید که شما در کتب خود دابة الارض را می یابید گفت
بلی معویه گفت چه چیز است گفت مردیست معویه گفت میدانی چه نام دارد گفت الیا معویه گفت الیا چه نزدیکست
بعلی ستیم قول حق تعالی إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ یعنی بدرستیکه آنکه بر تو واجب کردانیده

قرار دا

قرآن را همراه تو را برمیگردانند بسوی معاد یعنی محل عود و احادیث بسیار وارد شده است که مراد رجعت حضرت
رسول است بسوی دنیا چهارم موافق قول خدا وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ یعنی البته
واگر کشته شوید در راه خدا یا بمیرید هر آینه بسوی خدا محشور میشوید منقولست بطرق بسیار که این در رجعت
است و سبیل الله راه ولایت علی و ذریه اوست هر که ایمان باین آیه داشته باشد او را کشته شدنی و مرگی
هست اگر در حیات دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت برمیگردد تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت برمیگردد
تا در راه ایشان کشته شود و ایضاً فرمود در تفسیر قول حق تعالی كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر که کشته شود مرگ را
نچشیده است و البته در رجعت بدنیا برمیگردد تا مرگ را بچشد پنجم قول حق تعالی وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا
آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ
إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ یعنی یاد آور وقتی را که گرفت خدا پیمان پیغمبران را
که هر آینه آنچه داده ام بشما از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد البته ایمان
بیاورید بآن پیغمبر و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید عهد و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس
گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما از گواهانم و در احادیث معتبره بسیار وارد شده است که این نصرت در رجعت
خواهد بود چنانچه سعد بن عبدالله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که فرمود
یعنی ایمان برسول خدا خواهند آورد و حضرت امیرالمؤمنین را یاری خواهند کرد در رجعت پس فرمود بخدا سوگند که
هر پیغمبری که خدا مبعوث کردانیده است از آدم و هر که بعد از اوست جمیع ایشان را برمیگرداند بدنیا تا قتال و جهاد
کنند در پیش روی حضرت امیرالمؤمنین و شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از کتاب واحده از حضرت باقر
روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که بدرستیکه خداوند عالمیان واحد و یگانه و بی مثل و نظیر است و منفرد
بود در یگانگی و کسی با او نبود پس تکلم نمود بکلمه پس آن کلمه را نوری کردانید و از آن نور محمد و ذریه مرا از آن نور خلق
کرد پس مرا آفرید و تکلم بکلمه دیگر نمود از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور ساکن کردانید و آن نور را در بدنهای ما
ساکن کردانید پس مائیم روح برگزیده خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است و بما حجت خود را بر خلق تمام کرده است و ما
پیش از خلق اشیاء در زیر سقفی بودیم از نور سبز در وقتیکه نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب بود و نه روز و نه دیده که نظر کند
عبادت میکردیم خدا را و تنزیه و تقدیس و تسبیح او میکردیم و اینها پیش از آن بود که خلایق را بیافریند و چون ارواح پیغمبران را
خلق کرد عهد و پیمان از ایشان گرفت که بما ایمان بیاورند و ما را یاری کنند پس حضرت این آیه را خواند و گفت یعنی ایمان بیاورید
بمحمد و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران یاری او خواهند کرد و بدرستیکه حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد را که یاری
یکدیگر بکنیم و بتحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی او و کشتم دشمنان او را و وفا کردم از برای خدا بآنچه گرفته است
از من از میثاق و پیمان در نصرت و یاری محمد و هنوز یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا و بعد از این در رجعت
یاری من خواهند نمود و ما بین مشرق و مغرب زمین همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر
پیغمبری و رسولی که بوده باشد و در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زندها و مرده ها که زنده شده باشند از جن و انس
و چه بسیار عجب است و چگونه تعجب نکنم از مرده هائی که خدا ایشان را زنده کرداند و گروه گروه از قبرها بیرون آیند لبیک گویان و صدا
بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی الله و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر دوشهای خود گذاشته باشند
که بر سرهای کافران و جباران و اتباع ایشان زنند از جباران اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که ایشان را داده است
در قرآن که وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ تا آخر آیه یعنی خدا وعده داده است آنها را که ایمان آورده اند از شما و عملهای شایسته
کرده اند البته ایشان را خلیفه کرداند در زمین چنانچه خلیفه کردانیده بود آنها را که پیش از ایشان بودند و البته متمکن کرداند
از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند
مرا و هیچ چیز را شریک من نگردانند حضرت فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالتی که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان من

ومحتاج

و محتاج نباشند بتقیه کردن از کسی و بلند ستی که مرا برگشتنی بعد از برگشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب حمله‌ها
و انتقام کشیدنها و دولتهای عجب و منم مانند شاخی از آهن و منم بندهٔ خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خازن علم
خدا و صندوق سرّ خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کنندهٔ
مردم بسوی خدا و منم اسماء حسنای خدا و امثال علیای او و آیات کبرای او و منم قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ ساکن
میکردانم اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم و با منست تزویج اهل بهشت و با من است عذاب اهل جهنم
و بازگشت خلق بسوی من است و حساب خلق با منست و منم اذان گوینده در اعراف و منم که نزد قرص آفتاب ظاهر خواهم شد
و منم دابة الارض و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را از یکدیگر جدا میکنم و منم امیر مؤمنان و پادشاه متقیان و آیه سابقان
و زبان سخن گویان و آخر اوصیای واسطهٔ پیغمبران و وارث انبیاء و خلیفهٔ خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی عدالت
روز جزا و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هرکه ما بین آسمانهاست و منم آنکه خدا با و حجت تمام کرده است بر شما در ابتدای
خلق شما و منم گواه خلایق در روز جزا و منم آنکه نزد منست علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده حق از
باطل و منم نسبهای مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران او منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه خدا
مسخر من کرده است ابرها و رعدها و برقها و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و ستارها و آفتاب و ماه را
و منم فاروق این امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد هر چیز را میدانم بآن علمی که خدا بمن سپرده است و بآن رازها
که مخفی بود بر پیغمبرش وحی فرستاده است و آن رازها را پنهان پیغمبر بمن گفته است و منم آنکه خدا نام خود را بمن بخشیده است
و کلمهٔ خود را و حکمت خود را و علم خود را بمن عطا کرده است ای گروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا من
ترا گواه میگیرم و طلب میکنم که مرا یاری دهی بر ایشان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ششم وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ
الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ یعنی البته میچشانیم ایشان را از عذاب نزدیکتر پست‌تر پیش از
عذاب بزرگتر شاید ایشان برگردند حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است که بشمشیر ایشان را
عذاب خواهند کرد و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است و مراد از برگشتن و زنده شدن در رجعت است هفتم رَبَّنَا أَمَتَّنَا
اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ یعنی ای پروردگار ما میراندی ما را دوبار و زنده کردانیدی ما را دوبار و در احادیث وارد شده است
که یک زنده کردانیدن در رجعت و دیگری در قیامت است و یک میرانیدن در دنیاست و دیگری در رجعت هشتم اِنَّا
لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ یعنی بدرستیکه ما البته یاری میکنیم رسولان خود را
و آنها را که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا و در روزیکه می ایستند گواهان برای گواهی دادن بر مردمان یعنی در دنیا و آخرت
هر دو یاری میکنیم ایشان را علی بن ابراهیم و سعد بن عبدالله روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که یاری در دنیا
در رجعت است مگر نمیدانی که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا تا کشته شدند بلکه این یاری در رجعت خواهد
بود و آیاتی که تأویل برجعت فرموده اند بسیار است در این رساله باین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی و سعد بن عبدالله در بصائر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که شیطان لعنه الله از
خدا سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زنده میشوند حق تعالی ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم
وقت معلوم چون آن روز شود ظاهر شود شیطان با جمیع اتباعش از روزیکه خدا آدم را خلق کرده است تا آن روز و حضرت
امیر المؤمنین ع برگردد و این آخر برگشتنهای آنحضرت است راوی گفت مگر رجعتهای بسیار خواهد کرد فرمود بلی و هر امامی
که در قرنی بوده باشد نیکوکاران و بدکاران زمان او برمیگردند تا حق تعالی مؤمنان را بر کافران غالب گرداند و مؤمنان
از ایشان انتقام بکشند چون آن روز شود حضرت امیر المؤمنین ع برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و ملاقات
ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا می بینم اصحاب
حضرت امیر المؤمنین ع را که صد قدم از پس پشت برگردند و پای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بزیر آید از آسمان
که پر شده باشد از ملائکه و رسول خدا حربه از نور در دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر

آنحضرت

آنحضرت افتد از عقب بر گردد و اصحابش باو گویند که اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من می بینم آنچه شما
نمی بینید من میترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول باو برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش
همه هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را بیگانگی بپرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نگردانند و حضرت امیرالمؤمنین
چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا آنکه یکمرد از شیعیان آنحضرت هزار فرزند از صلبش متولد شود همه پسر هر سال
یکفرزند پس در آنوقت دو باغ سبز که حق تعالی در سورهٔ الرحمن فرموده در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد و ایضاً از آنحضرت
روایت کرده است که حساب خلایق با حضرت امام حسین خواهد بود در رجعت پیش از قیامت و بچندین سند از حضرت
امام محمد باقر روایت کرده است که اول کسی که در رجعت بر خواهد گشت حضرت امام حسین خواهد بود و آنقدر
پادشاهی خواهد کرد که از پیری موهای ابروهای او بر روی دیده اش آویخته شود و از حضرت امام موسی روایت کرده است
که برگردند در رجعت ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان ایشان بسوی بدنها تا حق خود را از ایشان استیفا کنند هر که
ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند و اگر ایشان را بخشم آورده باشند او را بخشم آورند اگر کشته باشند
بعوض بکشند پس سی ماه بعد از مردن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یک شب بمیرند و ایشان بنعیم
بهشت بر گردند و دشمنان به بدترین عذابهای جهنم بر گردند و ایضاً روایت کرده است که از حضرت امام جعفر
صادق پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی وجعلکم انبیاء وجعلکم ملوکا یعنی و گردانید شما را پیغمبران و گردانید
شما را پادشاهان فرمود که پیغمبران حضرت رسول و ابراهیم و اسمعیل و ذریهٔ او یند و پادشاهان ائمه اند راوی
گفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت علی بن ابراهیم در تفسیرش روایت
کرده است از شهر بن حوشب که گفت حجاج با من گفت در قرآن آیه هست که تفسیرش مرا عاجز کرده است و نمیفهمم آن آیه
اینست وَاِنْ مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ اِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ یعنی نیست احدی از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان میآورند
بحضرت عیسی پیش از مردن او و بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن یهود و نصرانی را میزنند و نظر میکنم که لب او
حرکت نمیکند تا بمیرد من گفتم ای امیر این مراد نیست که شما فهمیده اید گفت پس چه معنی دارد گفتم حضرت عیسی پیش از
قیامت از آسمان بزمین خواهد آمد پس نمی ماند هیچ یهودی و غیر او مگر آنکه ایمان بحضرت عیسی میآورند پیش از مردن
حضرت عیسی و نماز خواهد کرد در عقب حضرت مهدی حجاج گفت وای بر تو این را از کجا آورده و از کی شنیده گفتم
از حضرت امام محمد باقر شنیده ام گفت بخدا سوگند که از چشمهٔ صافی برداشته و ایضاً روایت کرده است و دیگران
در تأویل قول حق تعالی بَلْ کَذَّبُوا بِمَا لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ یعنی بلکه تکذیب میکنند با آنچه احاطه نکرده اند
بعلم آن و هنوز تأویل آن با ایشان نرسیده است حضرت فرمود که این آیه در باب رجعت و امثال آنست که هنوز وقت
آنها نیامده و ایشان تکذیب آنها می نمایند و میگویند نخواهد بود و بسند معتبر دیگر روایت کرده اند که دشمنان اهل
بیت در رجعت خوراک ایشان عذرهٔ انسان خواهد بود چنانچه حق تعالی فرموده است اِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکاً و ایضاً
علی بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق و امام محمد باقر روایت کرده است که هر قومی را که حق تعالی بعذاب هلاک
کرده است در رجعت بر نخواهند گشت چنانچه خدا فرموده است وَحَرَامٌ عَلَی قَرْیَةٍ اَهْلَکْنَاهَا اَنَّهُمْ لَا یَرْجِعُونَ و در
اخبار معتبره وارد شده در تأویل این آیه وَنُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ
الْوَارِثِینَ وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا کَانُوا یَحْذَرُونَ که این مثلی است که خدا زده است
برای اهل بیت رسالت که موجب تسلی آنحضرت گردد زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان
و اولاد ایشان را میکشتند و نظیر ایشان در این امت ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان بودند که سعی میکردند در قتل و قمع
اهل بیت رسول خدا و حق تعالی وعده داده است پیغمبرش را که همچنانکه ولادت موسی را مخفی کردم و او را از فرعون غایب
گردانیدم و بعد از آن او را ظاهر ساختم و بر فرعون و اتباعش غالب گردانیدم و همه را بر دست او هلاک کردم همچنین
حضرت قائم را ولادتش را پنهان خواهم کرد و از فراعنهٔ زمان خود او را مستور خواهم گردانید و در رجعت ایشان را بر دشمنان

ایشان غالب خواهم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل آیات چنین است و میخواهم که منت گذارم بر آنها که ایشان را
ضعیف کرده‌اند در زمین که اهل بیت رسالتند و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را وارثان زمین که پادشاهی
روی زمین برای ایشان مسلم گردد و تمکن و اقتدار بدهیم ایشان را در زمین که باطل را براندازند و حق را ظاهر گردانند و بنمائیم
فرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر و لشکرهای ایشان و اتباع ایشان که غصب حق آل محمد کردند منهم یعنی از آل محمد آنچه حذر
میکردند از کشتن و عذاب و هم چنین حضرت امام حسین و اصحاب او را زنده کنند و کشندگان ایشان را نیز زنده کنند تا انتقام
از ایشان بکشند چنانچه قطب راوندی و دیگران از جابر از امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت امام حسین در صحرای
کربلا پیش از شهادت فرمود که جدم رسول خدا بمن گفت که ای فرزند ترا بسوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران و اوصیای
ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده‌اند یا خواهند کرد و آن زمین را عمورا میگویند و در آنجا شهید خواهی شد و با تو جماعتی
از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد و الم بریدن آهن با ایشان نخواهد رسید چنانچه آتش را حق تعالی بر حضرت ابراهیم
برد و سلام کرد آیه هم چنین آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت باد شما را و شاد باشید که ما
نزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم در آن عالم آنقدر که خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته میشود و از زمین بیرون می
آید من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق می‌افتد با بیرون آمدن امیرالمؤمنین و قیام قائم ما پس نازل میشوند بر من گروهی
از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز بزمین نیامده بودند نازل شده باشند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه و
فرود می‌آید محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته است از انبیاء و اوصیاء سوار شده بر اسبان
خدای ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیش از آنها سوار نشده است پس حضرت رسول علم خود را بدست میگیرد و حرکت میدهد
و شمشیر خود را بدست قائم ما میدهد پس بعد از آن مکث خدا خواهد میمانیم پس حق تعالی بیرون می‌آورد از مسجد کوفه چشمه
از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت امیرالمؤمنین شمشیر حضرت رسول را بمن میدهد و مرا بجانب مشرق و
مغرب بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم تا آنکه بزمین هند بروم و جمیع بلاد هند را
فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی حضرت امیرالمؤمنین و گویند راست گفتند خدا و رسول او در
وعده‌ها که داده‌اند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستد بسوی بصره که هر که در مقام مقاتله در آید او را بکشند و لشکری بسوی
بلاد روم بفرستد که آنها را فتح کنند پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب و نیکو در روی زمین نباشد
و جزیه را برطرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او منت گذارم
و هر که اسلام را نخواهد خونش را بریزم و هیچ مرد از شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی
او پاک کند و زنان و منزل او را در بهشت باو بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلائی که باشد خدا ببرکت ما اهل بیت بلا را
از او دفع کند و حق تعالی برکت را از آسمان بزمین فرستد بمرتبه که شاخهای درختان میوه را از بسیاری میوه بشکنند و
میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید و اینست معنی قول حق تعالی که اگر اهل شهرها ایمان بیاورند
و پرهیزکاری کنند هر آینه بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین ولیکن تکذیب کردند پیغمبران ما را پس گرفتیم ایشان را
بانچه کسب کردند و ببخشد خدا بشیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز در زمین و آنچه در زمین است حتی آنکه کسی که
خواهد احوال اهل خانه خود را بداند بعلم خدا او را الهام کند بآنچه ایشان میکنند و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است
که مامون از حضرت امام رضا پرسید که چه میگوئی در رجعت فرمود حق است و در امم سابقه بوده است و قرآن مجید بآن
ناطق است و رسول خدا فرمود که میباشد در این امت آنچه در امم سابقه بوده مانند دو تای نعل که با یکدیگر موافق اند و
مانند پرهای تیر که با یکدیگر مساویند و حضرت فرمود که چون مهدی از فرزندان من بیرون آید عیسی از آسمان بزیر آید و
در عقب او نماز کند و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که فرمود که خلفای جور تا حال بر خود بسته اند
و خود را امیرالمؤمنین میگویند و این نام مخصوص علی بن ابی طالب است و هنوز تاویل این نام و معنی این بر مردم ظاهر نشده است
راوی گفت تاویل آن کی خواهد بود فرمود که آن وقتی خواهد بود که حق تعالی جمع کند در پیش روی او پیغمبران و مؤمنان را

تا یاری کنند او را چنانچه حق تعالی فرموده است وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ تا آخر آیه که گذشت پس در آن روز میدهد
رسول خدا علم را بعلی بن ابی طالب پس او امیر جمیع خلایق خواهد بود و خلایق همه در زیر علم آن حضرت خواهند بود و او
امیر و پادشاه همه خواهد بود اینست تأویل امیر المؤمنین و معنی آن و در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که ابان
بن ابی عیاش گفت رفتیم بخانه ابی الطفیل و او حدیث رجعت را از برای من روایت کرد از جماعتی از اهل بدر و از سلمان و مقداد
و ابی بن کعب و ابو الطفیل گفت من عرض کردم آنچه از ایشان شنیده بودم بر علی بن ابی طالب در کوفه پس گفت این علم خاصی است
که باید امت بدانند و رد کنند علم خصوص آن را بخدا پس آنچه از ایشان شنیده بودم با آنحضرت عرض کردم و همه را تصدیق
نمود و آیات بسیار را از قرآن تفسیر کرد و رجعت تفسیر شافی واضحی تا آنکه چنان شدم که یقین من بقیامت زیاده نیست از
یقین برجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا در دنیا خواهد بود یا در آخرت فرمود بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم که
مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود که من بدست خود خواهم کرد و دوستان خود را بر سر حوض خواهم آورد و دشمنان
خود را تشنه خواهم برگردانید پس از آنحضرت تأویل دابة الارض پرسیدم حضرت مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود
که آن دابه ایست که طعام میخورد و در بازارها راه میرود و با زنان مباشرت میکند گفتم یا امیر المؤمنین او کیست فرمود که صاحب
زمین است که زمین باو ساکن میگردد گفتم یا امیر المؤمنین بگو کیست فرمود که صدیق و فاروق این امت است و عالم ربانی و
ذو القرنین این امت است باز گفتم بیان فرما که کیست فرمود آنست که خدا در شان او گفته وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و گفته است الَّذِي
عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و گفته است وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ و تصدیق کرد او پیغمبر را در وقتیکه همه کافر بودند گفتم یا امیر
المؤمنین نامش را بگو فرمود که گفتم ای ابی الطفیل بخدا سوگند که اگر عامه شیعیان مرا بنزد من بیاوری که اقرار بطاعت من میکنند
و مرا امیر المؤمنین مینامند و جهاد با مخالفان مرا حلال میدانند پس حدیث کنم بعضی از آنچه میدانم از تأویل آیاتی که خدا در قرآن
فرستاده است بر محمد هر آینه همه متفرق و پراکنده شوند مگر طایفه قلیلی از اهل حق بدرستیکه امر ما صعب است و ذعلت
باحادیث ما دشوار است و نمیتوانند شنید آنها را و اقرار بآنها نمیکنند مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا بنده مؤمنی که خدا
امتحان کرده باشد دل او را برای ایمان ای ابی الطفیل چون رسول خدا از دنیا رفت مردم همه متفرق و مرتد و گمراه شدند سوای
آنها که خدا ایشان را ببرکت ما اهل بیت نگاه داشت و در منتخب البصائر از سعد بن عبد الله روایت کرده است از جابر جعفی از
حضرت امام جعفر صادق که علی را در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش حسین با علم خود خواهد آمد تا انتقام بکشد از
بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس خدا یاوران او را از اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار
کس از سایر مردم پس با ایشان ملاقات کنند در صفین مثل مرتبه اول تا همه را بکشند و کسی از ایشان باقی نماند که خبر برد
پس خدا ایشان را برد بسوی بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون پس بار دیگر امیر المؤمنین رجوع کند با رسول خدا او خلیفه
باشد بر زمین و سایر ائمه عاملان او باشند در اطراف زمین تا عبادت حق تعالی آشکارا کرده شود چنانچه پنهان عبادت
کرده بودند و اضعاف آن عبادت خواهد شد و حق تعالی به پیغمبرش خواهد داد بقدر پادشاهی جمیع اهل دنیا از روزیکه خدا
خلق کرده است دنیا را تا روزیکه دولتهای دیگران بر طرف شود تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که او را داده که غالب گرداند
او را بر همه دینها هر چند نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که اول کسیکه بدنیا بر میگردد
حضرت امام حسین است و اصحاب او و یزید و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشان را بکشد مثل آنکه ایشان کشته اند چنانچه حق
فرموده است ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا یعنی پس گردانیدیم از برای شما غلبه
بر ایشان را و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران و گردانیدیم لشکرهای شما را زیاده از لشکرهای آنها و شیخ کشی و شیخ مفید در
ارشاد و در مجالس بسندهای بسیار از عبایه اسدی و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین
که گفت منم سید و مهتر پیران و در من سنتی از ایوب هست بخدا سوگند که حق تعالی از برای من اهل مرا جمع خواهد کرد چنانکه
از برای ایوب اولاد او را زنده کرد و جمع کرد و بروایت دیگر چنانچه از برای یعقوب اولاد او را جمع کرد و ایضا شیخ کشی از حضرت
امام جعفر صادق روایت کرده است که فرمود که من سؤال کردم از خدا که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد و لیکن

در باب و منزلت دیگر حق تعالی بمن عطا کرده اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید با ده نفر از اصحاب خود که یکی از آنها عبد الله بن شریک عامری باشد که او علمدار لشکر خواهد بود از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که گویا می بینم عبد الله بن شریک را که عمامهٔ سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا می رود در پیش روی قایم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند و صدا بتکبیر بلند کرده اند و ایضاً شیخ کشی روایت کرده است از داود رقی که گفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق عرض کردم که من پیر شده ام و استخوانهایم باریک شده است و میخواهم ختم اعمال من بآن باشد که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود که چارهٔ از این نیست اگر در این وقت نشود در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیر المؤمنین خطبهٔ طولانی از آنحضرت روایت کرده است و در عرض آن خطبه فرمود که ضبط نمیکنند احادیث ما را مگر قلعهای حصین یا سینهای امین یا عقلهای متین رزین پس فرمود ای عجب و کل العجب از آنچه واقع خواهد شد در میان ماه جمادی و رجب پس مردی از شرطة الخمیس پرسید که این چه تعجب است که مکرر میفرمایی حضرت فرمود چون تعجب نکنم از آنکه مردهٔ چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زندها خواهند زد و بحق خداوندیکه حبه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و خلایق را خلق فرموده است گویا می بینم ایشان را که در میان بازارهای کوفه راه روند و شمشیرهای برهنه بر دوش گذاشته باشند و زنند بر سر دشمنان خدا و رسول و مؤمنان و اینست معنی آنچه خدا فرموده است یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور یعنی ای گروه مؤمنان دوستی مکنید با قومیکه غضب کرده است خدا بر ایشان بتحقیق که ناامید گردیده اند از آخرت چنانچه ناامید گردیده اند کافران از اصحاب قبرها و ابن بابویه در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر که چون قایم ما ظاهر شود عایشه را زنده کند تا بر او حد بزند و انتقام فاطمه را بکشد و شیخ مفید در ارشاد از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که چون وقت قیام قایم آل محمد بشود در جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب بارانی بیارد که خلایق مثل آن ندیده باشند پس برویاند خدا بآن باران گوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشانرا و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که آیند از جانب قبیلهٔ جهینه و خاک قبر را از سرهای خود بیفشانند و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که بیرون می آید با قایم از پشت کوفه یعنی نجف اشرف بیست و هفت مرد پانزده نفر از قوم موسی آنانکه حق تعالی فرموده است که هدایت میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابوذر و جابر انصاری و مقداد و مالک اشتر پس در پیش روی آنحضرت خواهند بود و یاوران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را روایت کرده است، و نعمانی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر که چون قایم آل محمد بیرون آید خدا او را یاری کند بملائکه و اول کسیکه با او بیعت کند محمد باشد و بعد از آن علی و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا روایت کرده که از علامات ظهور حضرت قایم آنست که بدنی برهنه در پیش قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیر المؤمنین است برگشته است که ظالمان را هلاک کند و ایضاً شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبد الله که چون قایم خروج کند نزد قبر هر مؤمنی ملکی بیاید و او را ندا کند که ایفلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی ملحق شوی باو ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت و نعمت خدا باشی هم آنجا باش پس بعضی بیرون آیند و بعضی در نعیم الهی بمانند و در زیارت جامعهٔ مشهوره و اکثر زیارات منقوله خصوصاً زیارت حضرت امام حسین ذکر رجعت و اظهار اعتقاد بآن مذکور است و در متهجد و مصباح الزائر و سایر کتب که از حضرت امام جعفر صادق منقولست که هر که دعای عهد را چهل روز بخواند از انصار حضرت قایم باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد حق تعالی او را از قبر در وقت خروج آنحضرت بیرون آورد و در عهد مزبور مذکور است که خداوندا اگر حایل شود میان من و آنحضرت مرگی که بر بندگان خود حتم و لازم کرده ای پس بیرون آور مرا از قبر من در حالتی که کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر و نیزهٔ خود را برهنه کرده باشم و لبیک گویم دعوت کننده را که جمیع خلق را بسوی باری او دعوت مینماید و شیخ در مصباح از حضرت امام جعفر صادق از زیارت بعید حضرت رسول و ائمه روایت کرده است و در آن روایت مذکور است که من قایلم

بفضا

بفضل شما و اقرار دارم برجعت شما و انکار نمیکنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و قائل نمیشوم مگر بآنچه خدا خواسته است و ثنا
کامل از برای ایشان از حضرت امام جعفر صادق ع زیارتی از برای حضرت امام حسین ع روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است
که یاری من از برای شما مهیاست تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمن شما پس من از آنهایم که
ایمان دارند برجعت شما و انکار نمیکنم هیچ قدرت خدا را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیگویم چیزی را که خدا نخواهد
نخواسته بود و بسند صحیح در زیارت دیگر همین مضمون را روایت کرده اند و ایضا بسند معتبر در زیارت دیگر از برای حضرت
امام حسین ع و جمیع ائمه ع روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که خدا او را مبعوث گرداند و او را بمقام پسندیده
که انتقام بکشی با او از برای دین خود و بکشی با او دشمن خود را به سبب آنکه تو او را وعده کرده و تو خلف وعده
نمیکنی و کلینی در وصف نفس و روح مؤمن از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است در حدیث طولانی که فرمود پس
روح مؤمن زیارت میکند آل محمد را در بهشتهای رضوی و میخورد با ایشان از طعام ایشان و می آشامد با ایشان از شراب
ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا خروج کند قائم آل محمد پس زنده میگرداند خدا ایشان را پس میآیند
تلبیه گویان فوج فوج پس در آنوقت هلاک میشوند اهل باطل و مضمحل میشوند منتحلان و در این همچنین بود که رسول خدا ص
و حضرت امیرالمؤمنین ع گفتند که وعده گاه ما و شما وادی السلام است یعنی نجف اشرف و در دعائی که در سرداب غیبت حضرت
صاحب ع باید خواند مذکور است که پروردگارا مرا از کسانی گردان که بطاعت قائم ع قیام نمایند و در رجعت با ایشان باشم و از صحبت او
اجتناب ننمایم و اگر مرگ پیش از ظهور او بر من پیش بیاید پس بگردان مرا ای پروردگار من از آنها که رجعت میکنند در رجعت او
و پادشاهی میکنند در دولت او و متمکن میگردند در ایام او و در زیر علم سعادت شیم او میباشند و محشور میشوند
در زمره او و روشن میشود دیده ایشان برؤیت او و در کتاب اقبال و مصباح روایت کرده است که توقیعی از حضرت
صاحب ع بیرون آمد بسوی ابو القاسم بن العلاء که روز سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین ع است این دعا را
باید بخوانند و دعا را فرمود تا آنجا که ترجمه اش اینست که در مدح حضرت امام حسین ع است میفرماید که سید قبیله است و
تقویت کرده شده است بنصرت در روز رجعت و بعوض شهادت با او داده اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او
باشد و رستگاری در برگشتن او و برگشتن اوصیا از عترت او بعد از قائم و غیبت او تا طلب خون خود و مخا
خود بکنند و خدا را خوشنود و جبار را راضی کرده باشند و در آخر دعا فرمود که ما پناه بقبر او میآوریم و انتظار برگشتن او میکشیم و
کلینی و عیاشی و شیخ مفید و سید بن طاوس بسندهای خود روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام
جعفر صادق ع از تفسیر قول حق تعالی وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ یعنی و قسم میخورند بخدا بمبالغه تمام
که خدا زنده نمیکند کسی را که بمیرد بلی زنده میگرداند و وعده لازمیست بر خدا و لیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت فرمود
سنیان چه میگویند با تو و تو چه میگوئی در این آیه گفتم مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مرده ها را در قیامت زنده
نمیکند حضرت فرمود که هلاک شود بادکسی که این سخن را میگوید بپرس از ایشان که مشرکان سوگند ایشان بخدا بود یا بلات
و عزی ابو بصیر گفت فدای تو شوم پس معنی آیه را حضرت فرمود که چون قائم ما ظاهر شود خدا جماعتی از شیعیان ما را برای
او زنده کند که شمشیرها بر دوش گذاشته مهیای جنگ بیاری آنحضرت بیایند چون این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که هنوز
باشند گویند که فلان و فلان و فلان از قبرها مبعوث شده اند و در خدمت حضرت قائم اند جمعی از سنیان با ایشان گویند که
ای گروه شیعه چه بسیار دروغ میگوئید شما این زمان دولت شماست هر دروغی که میگوئید والله که زنده نشده اند
و تا قیامت زنده نخواهند شد و حق تعالی در این آیه حکایت قول ایشان را فرموده است و ایضا کلینی از حضرت امام جعفر صادق
روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ یعنی وحی کردیم بسوی بنی
اسرائیل در کتاب که البته فساد خواهید کرد در زمین دو مرتبه و حضرت فرمود که اول اشاره است بقتل حضرت امیرالمؤمنین ع
و خنجر زدن بر ران حضرت امام حسن ع وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا و طغیان خواهید کرد طغیان بزرگی حضرت فرمود که اشاره است
بقتل حضرت امام حسین ع فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا پس هرگاه بیاید وعده انتقام اول ایشان فرمود هرگاه بیاید وعده انتقام خون حس

حسین بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار یعنی فرستادیم بر شما بندگانی را از ما که صاحب بأس
و قوت عظیم بودند در جنگ پس گردیدند در میان خانه‌ها برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت فرمود که اشاره است بجماعتی که خدا
ایشان را مبعوث خواهد کرد پیش از بیرون آمدن حضرت قائم پس نخواهند گذاشت کسی را که احدی از آل محمد را کشته باشد مگر
آنکه او را خواهند کشت و کان وعداً مفعولاً و بود وعده کرده شده فرمود که اشاره بقیام قائم است ثم رددنا لکم الکرة علیهم
اشاره است بخروج حضرت امام حسین با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلا بر سر داشته باشند که هر خودی دو رو
داشته باشد و بمردم گویند که این حسین است که بیرون آمده است تا مؤمنان شک در او نکنند و بدانند که دجال و شیطان
نیست و حضرت قائم در آن وقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت
قائم از دنیا برود و حضرت امام حسین او را غسل دهد و کفن و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد زیرا که امور وصی را
بغیر وصی مرتکب نمیشود مؤلف گوید که اگر کسی گوید که حضرت امام حسین را کی غسل خواهد داد جواب گوییم که چون آنحضرت
در این نشأه شهید در معرکه بود احتیاج بغسل ندارد یا ائمه بعد از آنحضرت که بدنیا برگردند آنحضرت را غسل دهند و نماز
کنند بر او تا بنفخ صور منتهی شود و این آیات اگرچه بحسب ظاهر در شأن بنی اسرائیل واقع شده است اما چون آنچه در امم سابقه
واقع شده است شبیه و نظیر آن در این امت واقع میشود حق تعالی آن قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده است پس اشاره
است باین وقایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید و شیخ طوسی بسندهای معتبر از جابر از امام محمد باقر روایت
کرده‌اند که بخدا سوگند که مردی از ما اهل بیت پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال گفتم این چه وقت
خواهد بود فرمود بعد از آنکه قائم از دنیا برود گفتم قائم چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال و بعد از وفات
آنحضرت هرج و مرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد که امام حسین
است و طلب خون خود و اصحاب خود را خواهد کرد و انقدر بکشد و اسیر کند که مردم بگویند که اگر این از ذریه پیغمبران بود
اینقدر آدم نمیکشت پس بعد از آنحضرت سفاح بیرون آید یعنی جناب امیرالمؤمنین و کلینی و صفار بسندهای بسیار از
حضرت امام محمد باقر روایت کرده‌اند که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که خدا شش چیز بمن داده است دانستن مرگها و بلاها
و حکم بحق میان خلایق و منم صاحب رجعتها و منم صاحب دولتها و منم صاحب عصا و میسم و منم دابه که با مردم سخن خواهد
گفت و در حدیث معتبر در کافی روایت کرده‌اند از حضرت امام جعفر صادق که روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا مرده‌ها را
زنده کند و زنده‌ها را بمیراند و حق را با اهلش برگرداند و برپا دارد دینی را که از برای خود پسندیده است و کلینی و علی بن
ابرهیم روایت کرده‌اند از حضرت امام جعفر صادق که حق تعالی خبر داد رسول خود را و بشارت داد او را بولادت امام حسین پیش از
آنکه حامله شود با آنکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آنحضرت را بآنچه بامام حسین
خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها در خودش و در فرزندانش پس عوض داد او را از شهادتش بآنکه امامت در عقب
او باشد و اعلام کرد آنحضرت را که او کشته خواهد شد پس خدا او را بدنیا برخواهد گردانید و یاری خواهد کرد تا دشمنان خود را
بکشد و او را پادشاه روی زمین خواهد کرد چنانچه در قرآن مجید فرموده است که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که
ایشان را ضعیف کرده‌اند در زمین و بگردانیم ایشان را امامان و وارثان روی زمین و فرموده است که بتحقیق که نوشتیم
در زبور بعد از ذکر حضرت رسول که زمین را میراث خواهند برد بندگان شایسته ما پس خدا بشارت داد پیغمبرش را
که اهل بیت تو مالک زمین خواهند شد و بسوی زمین برخواهند گشت و دشمنان خود را خواهند کشت و سید علی بن
عبدالحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده که از حضرت امام جعفر صادق سؤال کردند از رجعت که آیا حق است فرمود بلی
پرسیدند که اول کسیکه رجعت خواهد کرد کی خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین خواهد بود که بعد از حضرت قائم بیرون
خواهد آمد با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبر با او خواهند بود چنانچه با حضرت موسی مبعوث شدند پس حضرت
قائم انگشتر خود را باو خواهد داد و آنحضرت بدنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین او را غسل و کفن و حنوط خواهد کرد و او را در
قبر پنهان خواهد کرد و ایضاً از کتاب فضل بن شاذان روایت کرده است از امام جعفر صادق که چون قائم ظاهر شود و داخل

کو فرسوده شود حق تعالی از کثیب کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث خواهد کرد که در میان اصحاب او و یاوران او
باشند و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفت از حضرت امام جعفر صادق پرسیدم
از اسمعیل که خدا او را در قرآن صادق الوعد گفته است آیا اسمعیل پسر ابراهیم است حضرت فرمودند بلکه اسمعیل پسر حزقیل است
که پیغمبر بود و خدا او را مبعوث کرد بسوی قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر و روی او را کندند و حق تعالی غضب
کرد بر ایشان و سطاطائیل ملک عذاب را نزد او فرستاد و گفت پروردگار عزت مرا بسوی تو فرستاده است که قوم ترا
عذاب کنم به سخت ترین عذابها اگر خواهی اسمعیل گفت که مرا احتیاجی نیست حق تعالی باو وحی کرد که پس حاجت تو چیست
ای اسمعیل گفت پروردگارا تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود به پروردگاری و از برای محمد به پیغمبری و از برای اوصیای او
بامامت و خبر دادی خلق خود را بآنچه امت او نسبت بحسین خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده دادی حسین را
که او را بدنیا برگردانی تا انتقام بکشد از آنها که این ستم را نسبت باو کرده اند پس حاجت من بسوی تو آنست ای پروردگار
که مرا برگردانی بسوی دنیا تا انتقام خود را بکشم از آنها که نسبت بمن این کار کرده اند چنانچه حسین را برخواهی گردانید
پس حق تعالی اسمعیل بن حزقیل را وعده داد که چنین کند لهذا او با حضرت امام حسین بدنیا برخواهد گشت و ایضا
از حمران روایت کرده است که گفت بحضرت امام جعفر صادق عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای شما اهل
بیت در دنیا و چه بسیار نزدیک است اجلهای شما بیکدیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود که هر یک از ما
صحیفه داریم که در آن نوشته است آنچه باید بآن عمل کنیم در مدت حیات خود چون آنها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما
رسیده است و در آنوقت حضرت رسول می آید و خبر وفات ما را بما میگوید و ثوابهای عظیم حق تعالی را بما بشارت میدهد
و حضرت امام حسین صحیفه خود را خواند و در آن صحیفه نوشته بودند آنچه در حال حیات خود کند و آنچه باقی ماند بعد از آن
خواهد کرد پس رفت بقتال بامر خداوند ذوالجلال و شهید شد و از جمله امور یکه باقی مانده بود که گروهی از ملائکه رخصت
طلبیدند که بیاری او بیایند چون بزمین آمدند حضرت شهید شده بود و حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبه او باشید
تا از قبر بیرون آید در رجعت و یاری او بکنید پس گریه کنید بر او و بر آنچه از شما فوت شد که آنست از یاری او و شما مخصوص کرده ام
بیاری او و گریستن بر او پس ملائکه بر او میگریند و چون او بیرون آید از یاوران او خواهند بود و در تفسیر محمد بن العباس بن
ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل از امام جعفر صادق روایت کرده اند در تاویل قول حق تعالی یوم ترجف
الراجفة تتبعها الرادفة یعنی روزیکه بلرزند حرکت کنندها و متحرک میکردند آنها که ساکن بودند و از پی وی بیاید آنچه ردیف
اوست فرمود که راجفه حسین بن علی است و رادفه علی بن ابی طالب است و اول کسیکه در رجعت از قبر بیرون می آید حسین بن
علی است با هفتاد و پنج هزار کس و اینست تاویل قول حق تعالی انا لننصر رسلنا چنانچه گذشت و حسن بن سلیمان از کتاب تنزیل
روایت کرده است از جناب امام جعفر صادق که کلا سوف تعلمون یعنی در رجعت ثم کلا سوف تعلمون یعنی در قیامت و محمد بن
العباس بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت
اعناقهم لها خاضعین یعنی اگر خواهیم میفرستیم بر ایشان از آسمان آیتی پس میگردد گردنهای ایشان از برای آن آیت ذلیل حضرت
فرمود گردنهای بنی امیه برای آن آیت خاضع و ذلیل میگردد و آن آیت آنست که علی بن ابی طالب در هنگام زوال شمس ظاهر میگردد
نزد قرص آفتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسب و پس بنی امیه را بکشد حتی آنکه بنی امیه مردی از خود را در پهلوی
درختی پنهان کنند درخت بسخن آید و فریاد کند که این مردیست از بنی امیه اینجا پنهان شده است او را بکشید و شیخ حسن بن
سلیمان از کتاب ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که گفت از حضرت امام جعفر صادق
سؤال کردم از تفسیر قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد فرمود که دنیا آخر نمیشود تا جمع شوند رسول
خدا و امیر المؤمنین در ثویه که موضعی است از کوفه در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ایضا از کتاب
بشارات سید علی بن طاوس روایت کرده است از عمر آنکه مجموع عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال دولت سایر
مردم است و هشتاد هزار سال ایام دولت محمد و آل محمد خواهد بود و سید ابن طاوس گفته است که در کتابی بخط [illegible]

این روایت را از این مبسوط تر دیده ام و در کامل الزیارات از مفضل از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمود گویا می بینم که
کرسی از نور بیاورند و برای تعبیه کنند قبه از یاقوت سرخ مکلل بجواهر و حضرت امام حسین ع بر آن کرسی بنشیند و بر
دور آن کرسی نود هزار قبه سبز بوده باشد و مؤمنان آیند و آنحضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حق تعالی خطاب
کند ایشان را که ای دوستان من از من سؤال کنید بسیار آزار کشیدید و ذلیل و مظلوم شدید امروز هر حاجت
از حاجتهای دنیا و آخرت که از من سؤال کنید برآورم پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد اینست
والله کرامت و بزرگواری عظیم **مؤلف گوید** که حاجتهای دنیا که در این حدیث مذکور است دلالت میکند که این حال
در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است که از ناحیه مقدسه زیارتی بیرون آمد بسوی محمد بن عبد الله
بن جعفر حمیری و در آن مذکور است که شهادت میدهم که تو حجت خدائی و شمائید اول و آخر و آنکه رجعت شما حق است و
در آن شکی نیست در روزی که نفع نمیدهد نفسی را ایمانش که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب نکند در ایمانش خیری و
ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق که اقرار بکنند بهفت چیز مؤمن است و از
جمله آنها ایمان برجعت را ذکر کرده است و ایضا از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که هر که اقرار بکند بیگانگی خدا
و اقرار بکند برجعت و بمتعه زنان و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و بسؤال قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و
دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب پس او مؤمن است بحق و راستی و او از شیعیان ما اهل بیت است
و احادیث دیگر در این باب بسیار است که اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و شک نیست در آنکه اصل رجعت فی
الجمله متواتر بالمعنی است و کسی که در آن شک کند ظاهر آنست که حشر قیامت را نیز منکر باشد و امری که بنصوص متواتره
ثابت شده باشد بمحض استبعادات وهم انکار کردن محض بی دینی است و از خصوصیات که در بعضی از روایات شاذ
وارد شده جزم نمیتوان کرد اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف در خصوصیات باعث آن نمیشود که اصلش را انکار کنند
چنانچه در بسیاری از خصوصیات حشر و بهشت و جهنم و صراط و میزان و غیر اینها اختلاف در اخبار وارد شده است و
این باعث آن نمیشود که اصلش که ضروری دین است کسی انکار کند و خلاصه اش آنست که رجعت بعضی از مؤمنان و
بعضی از کافران و نواصب و مخالفان متواتر است و انکارش موجب خروج از دین تشیع است بلکه موجب خروج از دین اسلام و رجعت
حضرت امیر المؤمنین ع و حضرت امام حسین ع نیز متواتر است بلکه از حضرت رسول ص نیز متواتر است یا قریب بتواتر و در رجعت سایر ائمه
نیز احادیث صحیحه و معتبره بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد بمرتبه رسیده است که اذعان باید کرد و انکار نباید کرد اما
خصوصیات این رجعتها معلوم نیست که آیا بعد از ظهور حضرت در یک زمان خواهد بود یا پیش خواهد بود یا بعد خواهد بود و
از بعضی احادیث ظاهر میشود که بترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان قائل شده است بآنکه هر امامی
زمان امامتی دارد و در زمان مهدی بودن دارد و حضرت صاحب الامر ع اول که ظاهر میشود زمان امامت اوست و بعد از آن بعضی
آبای کرام خود باز آنحضرت رجعت خواهد کرد و باین وجه تاویل کرده است احادیثی را که از ما دوازده امام و دوازده مهدی
هست و این قول اگرچه بعید از صواب نیست اما مجمل اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان رد کردن احوط است و ابن بابویه در
رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت آنست که آن حق است و حق تعالی فرموده است که اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا
مِنْ دِیَارِهِمْ وَهُمْ اُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللهُ مُوتُوا ثُمَّ اَحْیَاهُمْ ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان هر سال طاعون
واقع میشد و اغنیا چون قوت داشتند بیرون میرفتند و فقرا چون ضعیف بودند در محل خود میماندند و طاعون در
اغنیا کمتر از فقرا واقع میشد پس یکسال همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند چون وقت طاعون شد همه بیرون رفتند
و در کنار دریا فرود آمدند چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند ندائی از جانب حق تعالی بایشان رسید که بمیرید پس همه
مردند مردم استخوانهای ایشان را از راه موضع جمع کردند و سالها بر این حال ماندند تا پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان
گذشت که او را ارمیا میگفتند و دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده میتوانی کرد که شهرهای ترا آباد کنند و بندگان
تو از ایشان بهم رسند و ترا عبادت کنند با عبادت کنندگان تو پس حق تعالی باو وحی کرد که میخواهی من ایشان را زنده کنم از برای

توگفت بلی پس خدا همه ایشانرا زنده کرد بدعای آن پیغمبر و با او رفتند پس آن جماعت مردند و بدنیا برگشتند پس با جلهای خود
مردند و ایضا در قرآن مجید قصهٔ حضرت عزیر وارد شده است که حق تعالی او را میرانید و بعد از صد سال زنده کردانید و
بعد از آنکه سالها زنده ماند باجل مقدر خود مرد و حق تعالی ذکر کرده است قصهٔ هفتاد نفر را که حضرت موسی از قوم خود
اختیار کرد و با خود بطور برد چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه ببینیم پس بسبب ظلم
ایشان و گفتار بد ایشان صاعقه بایشان رسید و همه مردند پس موسی گفت پروردگارا چگویم با بنی اسرائیل چون برگردم
وایشانرا با خود نبرم پس خدا ایشانرا زنده کرد و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و مقاربت کردند و فرزندان بهم
رسانیدند پس با جلهای خود مردند و حق تعالی بحضرت عیسی خطاب کرد که بیاد آور وقتی را که زنده میکردی مردگانرا باذن
من و جمیع مردها را که زنده کرد باذن خدا برگشتند بدنیا و مدتها ماندند و بعد از آن مردند با جلهای خود و اصحاب
کهف سیصد و نه سال مردند و خدا ایشانرا زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است که دلالت میکند بر آنکه
رجعت در امم سابقه واقع شده است و رسول خدا فرموده که میباشد در این امت مثل آنچه در امم سابقه واقع شده است
مانند موافقت دوتای نعل و پرهای تیر با یکدیگر پس باید که در این امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان ما نقل کرده اند که
چون حضرت قائم بیرون آید عیسی از آسمان فرود آید و در عقب او نماز کند و نزول او بزمین زنده شدن بعد از مرگ است
زیرا که حق تعالی فرموده است اِنّی مُتَوَفّیکَ وَ رافِعُکَ اِلَیَّ و بعد از آن بعضی از آیات سابقه را که دلالت بر رجعت میکند ایراد
نموده و آنچه در باب موت حضرت عیسی و اصحاب کهف فرموده نزد فقیر محل تأمل است و در حیوة القلوب و بحار الانوار مذکور
است تحقیق آنها و ختم مینمائیم این مبحث را با یراد حدیث مشهور مفضل شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت
کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق که آیا از امامی که مردم انتظار ظهور او
میکشند و امید فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان وقت معلوم معینی برای خروج آنحضرت هست فرمود که حق تعالی
ابا نموده از اینکه از برای ظهور او وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیاتی که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت
در قرآن مجید فرموده است همه در باب قیام آنحضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود
را با خدا در علم غیب شریک کردانیده است و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت که ای مولای من چگونه خواهد بود
ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بیخبر ظاهر خواهد کردید و نامش بلند شود و امرش هویدا کردد و از آسمان منادی باسم و کنیت
و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناختن او بر خلق تمام شود بآن حجتی که ما بر خلق لازم ساختیم و قصها و احوال او را بیان کرده ایم و نام
و نسب و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد او است تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب
او را نمیدانستیم پس خدا او را بر همه دینها غالب کردانید چنانچه حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است که لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ
وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب کرداند بر همه دینها و هر چند کراهت
داشته باشند آنها که بخدا شرک می ورزند و در آیهٔ دیگر فرموده است وَقاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَیَکُونَ الدّینُ کُلُّهُ لِلّهِ یعنی
قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل
بردارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دینها یک دین گردد و از هیچ کس بغیر دین حق قبول نکنند چنانچه حق تعالی فرموده است
وَمَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او
قبول نکنند و او در آخرت از زیانکاران باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت با کی مخاطبه خواهد فرمود و کی با او
سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت که بشیعیانش
برسانند والله ای مفضل گویا می بینم آنحضرت را که داخل شود و برد حضرت رسول در بر و عمامهٔ زرد بر سر داشته باشد
و در پاهایش دو نعل حضرت رسول و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را
نشناسد و باین هیأت بیاید بنزد خانهٔ کعبه تنها و بیرفیق پس چون شب در آید و دیدها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف
صف ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاریست پس حضرت صاحب الامر دست

برروی

بر روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس خداوند را سزاست که وعدهٔ ما را راست گردانید و زمین بهشت را بما میراث داد
که هر جا که خواهیم قرار بگیریم پس نیکو مزدیست مزد کارکنان برای خدا پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابرهیم و صدای
بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن
من بر روی زمین بیائید بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان در هر جای عالم که باشند از مشرق و
مغرب عالم و بر هر حالی که بوده باشند پس بشنوند همه بیک آواز و همگی متوجه آنحضرت شوند و بیک چشم بر هم زدن همه
حاضر شوند نزد آنحضرت در میان رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی
زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانهای مؤمنان درآید و جانهای ایشان بآن فرح یابد و ندانند که قائم
آل محمد ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر
شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور
عالم را روشن کند پس گوید که هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده پس اول کسیکه دستش را ببوسد
و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملائکه با او بیعت نمایند پس نجیبان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد
و سیزده نفر نقبا به بیعت او سرافراز گردند آنگاه مردم مکه فریاد بر آورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر
شده است و چه جماعت اند اینها که با اویند پس بعضی گویند که صاحب همان بزها است که داخل مکه شد پس بعضی گویند که
هیچ یک از اصحابش نمیشناسیم گویند که نمیشناسیم هیچ یک را مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را
بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ندا کند
بآواز بلند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت
دهد او را بامام حسن پدرش امام یازدهم و دیگر پدرانش را بشمارد تا حسین بن علی با او بیعت نمائید تا هدایت بیابید و
مخالفت او نمائید که گمراه میشوید پس اول کسیکه آن ندا را لبیک میگویند و اجابت میکنند ملائکه پس مؤمنان جن پس سیصد
و سیزده نفر که نقبای آنحضرت اند میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمیماند مگر آنکه آن صدا را
میشنوند و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک بغروب آفتاب شود از مغرب آفتاب
شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر شده است و او عثمان عنبسه است از فرزندان یزید بن معویه با او
بیعت کنید تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه میشوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و دانند که او شیطانست
و گویند که شنیدیم اما باور نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بندای آخر از راه برود و در تمام آن روز حضرت
صاحب پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابرهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و
شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با منست و هر که خواهد نظر کند بمحمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریه حسین پس نظر
کند بمن و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه نزد منست آنچه آنها مصلحت ندانستند و خبر ندادند من خبر میدهم و هر که کتب
آسمانی و صحف پیغمبران میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند امت آدم و شیث گویند
که اینست والله صحف آدم و شیث که هیچ تغییر نیافته است و خواند بر ما از آن صحف آنچه نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح و
صحف ابرهیم و توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود را پس علمای آن ملتها همه شهادت دهند که اینست آن کتابها بنحویکه
از آسمان نازل شده بود و تغییر نیافته است و آنچه از ما فوت شده بود و بما نرسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن را
بنحویکه حق تعالی بر حضرت رسول نازل ساخته بی آنکه تغییر یافته باشد و تبدیل یافته باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده
پس در این حال شخصی بیاید بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید که ای سید من منم بشیر و امر کرد مرا ملکی
از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را برای مردم
نقل کن بشیر گوید من و برادرم در میان لشکر بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کرد
منبر را در هم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکرهای ما سیصد

هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکرها را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی نماند بر روی زمین بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی بنزد ما آمد و روهای ما را بپشت گردانید چنانچه می بینی پس برادرم گفت که ای نذیر برو بنزد سفیان ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد و خبر ده او را که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک گردانید و با من گفت که ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آنحضرت که توبه تو را قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک را بر روی بشیر میمالد و بحالت اولی بر میگردد و با آنحضرت بیعت میکند و در لشکر آنحضرت میماند مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی والله ای مفضل و با ایشان سخن خواهند گفت چنانکه مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود بلی والله ای مفضل و آنحضرت با آن گروه فرود خواهند آمد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار ملائکه خواهند بود و شش هزار جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار از جن و خدا با این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آنحضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشان را بحکمت و موعظه بحق دعوت خواهد کرد پس چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب خواهد کرد و از بنائی که حضرت ابرهیم و اسمعیل گذاشته بودند بنا میکند و میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و مسجد کوفه را نیز خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند که هر که او را بنا نهاده ملعون است مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود فرمود که نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی مکه معاودت نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت سر در زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبه ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید باز اهل مکه والی را بکشند آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویند که برگردید بحق پس هر که ایمان بیاورد او را ببخشید و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانید پس چون عسکر فیروزی اثر بسوی مکه باز گردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای مولای من خانه مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بکوفه باشد و در آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلی متصل گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد و حق تعالی آن زمین مقدس را بسیار با مرتبه گرداند و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه یک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو کرامت فرماید پس حضرت امام جعفر صادق آهی کشیدند و فرمودند ای مفضل بدرستیکه بقعه های زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه بر کربلای معلی فخر کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستیکه آن بقعه مبارکه است که در آنجا ندای انی انا الله از شجره مبارکه بموسی رسید و آن مکان همان مکان بلند است که مریم و عیسی را جای داد و همان موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین را بعد از شهادت شستند و در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه است که حضرت رسول از آنجا عروج نمود و خیر و رحمت برای شیعیان ما در آنجا مهیا است تا ظاهر شدن حضرت قائم مفضل گفت ای سید من پس حضرت صاحب الامر بعد از آن بکجا متوجه میشود

شد فرمود که بسوی مدینهٔ جدّم رسول خدا و چون وارد مدینه شود امری عجیب از او ظاهر خواهد آمد که موجب شادی
مؤمنان و خواری کافران باشد مفضّل پرسید که آن چه امر است فرمود که چون بنزد قبر جدّ خود رسد گوید که ای گروه
خلایق این قبر جدّ من رسول خداست گویند بلی ای مهدی آل محمّد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند که دو مصاحب
و همخوابهٔ او ابوبکر و عمر پس حضرت صاحب در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابوبکر و کیست عمر و بچه سبب ایشان را
از میان جمیع خلایق با جدّم دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند ای
مهدی آل محمّد غیر ایشان در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفهٔ رسول بودند و پدر زنان
آنحضرت بودند پس فرماید که آیا کسی هست که اگر ببیند ایشان را بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم باز فرماید که
آیا کسی هست که شک داشته باشد در اینکه ایشان در اینجا مدفون اند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را
بشکافند و هر دو را از قبر بدر آورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون آورند بهمان صورت که داشته اند پس بفرماید که کفنهای
ایشان را بدر آورند و بگشایند و ایشان را بحلق کشند بر درخت خشکی پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و
برگ بر آورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته اند گویند که اینست والله شرف و بزرگی و ما رستگار
شدیم بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر شود هر که در دل بقدر حبّه از محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی
از جانب قائم ندا کند که هر که این دو مصاحب و دو همخوابهٔ رسول را دوست میدارد از میان مردم جدا شود و بیکجانب
بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوست دار ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان پس حضرت امر فرماید بر دوستان ایشان
که بیزاری جوئید از ایشان و اگر نه بعذاب الهی گرفتار میشوید ایشان جواب گویند که ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدانیم
که ایشان را نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامت نسبت بایشان
ایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقرّب درگاه حق اند بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان بتو آورده است و از هر که ایمان با ایشان
نیاورده و از هر که ایشان را باین خواری بدر آورده و بر دار کشیده پس حضرت مهدی امر نماید باد سیاهی را که بر ایشان وزد و
ایشان را هلاک گرداند پس بفرماید که آن دو ملعون را از دار بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده گرداند و امر فرماید بخلایق را که همگی
جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اوّل عالم تا آخر شده گناهش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن بدر خانهٔ
امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن و کشتن امام حسین و اطفال ایشان و پسر عمّان
و یاران او و اسیر کردن ذرّیهٔ رسول و ریختن خون آل محمّد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شد و هر فرجی که بحرام جماع
شد و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناهی و ظلمی و جوری که واقع شده تا قیام قائم آل محمّد همه را با ایشان بشمارند که
از شما شده و ایشان اعتراف کنند زیرا که اگر در روز اوّل غصب حق خلیفهٔ بحق نمیکردند اینها نمیشد پس امر فرماید که از برای
مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند پس ایشان را بفرماید که از درخت بر کشند و آتشی را فرماید که از زمین بیرون آید
و ایشان را بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشان را بدریاها پاشد مفضّل گفت که ای سیّد من این آخر عذاب
ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضّل والله که سیّد اکبر محمّد رسول الله و صدّیق اکبر امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن
مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمّهٔ هدی همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته داشته و هر که کافر
محض بوده همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمّه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتّی آنکه در شبانه روزی هزار
مرتبه ایشان را بکشند و زنده کنند پس خدا هر جا که خواهد ایشان را ببرد و معذّب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی متوجّه کوفه
شود و در میان کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار جنّ و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضّل
پرسید که زوراء که بغداد باشد در آنوقت چگونه خواهد بود فرمود که محلّ لعنت و غضب الهی خواهد بود و وای بر
کسیکه در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و از علمهای مغرب و از علمهائیکه از نزدیک و دور متوجّه آن میگردد والله
که بر آن شهر نازل شود اصناف عذابها که بر امّتهای گذشته واقع شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها
ندیده و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود والله که یک وقتی

چنان آباد شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانها و قصرهایش بهشت است و دخترانش حور العین اند
و پسرانش ولدان بهشت اند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر
از افترا بر خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن
آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند آنرا با آن فتنها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی گذرد و نشان دهد
که اینجا زمین آن شهر است کسی قبول نکند پس خروج کند جوان خوشروی حسنی از جانب دیلم و قزوین و با آواز فصیح ندا کند
که بفریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه
گنجها نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند مانند پارههای آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اشهب همه
سوار مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آید در وقتیکه اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد پس در
کوفه ساکن میشود و باو خبر میرسد که مهدی ع و اصحابش بنزدیک کوفه رسیده اند پس با اصحاب خود میگوید که بیائید
برویم و ببینیم که مرد کیست و چه میخواهد و الله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش اینست که به اصحاب
خود ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را پس حسنی در برابر حضرت مهدی ع می ایستد و میگوید که اگر راست میگوئی که توئی
مهدی آل محمد کجاست عصای جدت رسول و انگشتری او و برد و زره او که آنرا فاضل مینامیدند و عمامه اش که سحاب
میگفتند و اسبش که یربوع میگفتند و ناقه اش که غضبا میگفتند و استرش که دلدل میگفتند و حمارش که یعفور مینامیدند
و براق و کو مصحف امیرالمؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی ع حاضر سازد و حتی عصای آدم و نوح
و ترکه هود و صالح و مجموعه ابرهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتر
سلیمان و تاج او و رحل و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی ع عصای حضرت رسول را [illegible] نصب میکند
و در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه آن باشند پس حسنی گوید الله اکبر [illegible] دست دراز کن که با تو بیعت
کنم ای فرزند رسول خدا پس دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت کنند بغیر از چهار هزار نفر از زیدیه که با لشکر او
باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند [illegible] گویند که اینها سحر بزرگی بود پس حضرت مهدی ع هر چند ایشانرا [illegible]
و معجزات نماید و دین نپذیرند تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که دیگر چکار خواهد کرد فرمود که
لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین ع
ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست
پس بیرون آید صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف اشرف
باشد و یکی در هجر و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را
روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول الله با هر که ایمان آورده باشد با آنحضرت از مهاجر و
انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده باشد پس زنده میکنند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و
شک میکردند در حقیقت او و رد گفته او مینمودند و میگفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بخواهش خود سخن میگوید
و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد همه را بجزای خود میرسانند و همچنین برمیگردانند یکیک از ائمه را تا امام [illegible]
و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که از ایشان دوری کرده تا آنکه پیش از آخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا گردند
و در آن وقت ظاهر میشود تاویل این آیه کریمه که ترجمه اش گذشت که و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه مفضل
پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول خدا و امیر
المؤمنین با حضرت صاحب الامر خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف و آنچه در
ظلمات است و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا برپا دارند پس فرمود که
گویا می بینم ای مفضل آن روز را که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا ایستاده باشیم و با آنحضرت شکایت کنیم آنچه بر ما
واقع شد از امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفتهای ما و دشنام دادن و لعن کردن ما

و تو سانیدن ما بکشتن و بدر بودن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای مالک خود و شهید کردن ما بزهر و محبوس
کردانیدن ما پس حضرت رسالت پناه گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما
پیش از شما واقع شده بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه و شکایت کند از ابو بکر و عمر که فدک را از من گرفتند و چند آنکه
حجتها اقامه کردم سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهان
نجس خود را بران انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت کردم و ابابکر و عمر بسقیفه بنی ساعده
رفتند و با منافقان اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیرالمؤمنین غصب کردند پس چونکه آمدند که او را به بیعت برند
و او ابا کرد هیزم بدر خانه من جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرأت است که بر
خدا و رسول مینمائی میخواهی نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه
بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو بیاید و بیعت کند و اگر نه آتش می اندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم
خداوندا بتو شکایت میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند پس عمر صدا زد
که حرفهای احمقانه زنانه را بگذار که خدا پیغمبری و امامت را هر دو بشما نداده است پس عمر تازیانه زد و دستم را شکست
و در بر شکم من زد و فرزند محسن نام شش ماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را
دروغگو مینامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم که گیسو بگشایم امیرالمؤمنین دوید و مرا
بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند میدهم ترا که مقنعه از سر نگشائی
و سر بآسمان بلند نکنی والله که اگر بکنی یک جنبنده در زمین و یک پرنده در هوا نمیماند پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید
شدم پس حضرت امیرالمؤمنین شکایت کند که چندین شب با حسنین بخانه مهاجر و انصار رفتم و از آنها یاری کردم مکرر تو بیعت
خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند و چون صبح شد هیچکس بیاری من
نیامد و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هرون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند مادر
بدرستیکه قوم تو مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزار چند کشیدم که هیچ
وصی پیغمبر از امت او مثل آن نکشیده تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبدالرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن برخیزد و گوید
که ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعویه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین
و سایر برادران و اهالی مرا بگیرند تا بیعت کنیم با معویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معویه بفرستند
پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنگ معویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من
نگفت پس رو بآسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم
و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری تو و من مقصر شدند خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از
منبر بزیر آمدم و ایشان را واگذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من و گفتند اینک معویه لشکرها بانبار و کوفه
فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال بیگناه را کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که
شما را وفائی نیست و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم که بنزد معویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر
خواهید کرد که با معویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم پس برخیزد امام شهید حسین بن علی با خون خود
خضاب کرده با جمیع شهدا که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول نظرش بر او افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها
بگریه آنحضرت گریان شوند و حضرت نعره بزند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسین از جانب راست حضرت
رسول بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس حضرت امام شهید نزدیک آید حضرت رسول او را بسینه خود
بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد و دیده من در باره تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام
حسین حمزه سید الشهداء باشد و از جانب چپ جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین
بر داشته بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه این آیه را تلاوت فرماید که اینست ترجمه ظاهر لفظش اینست امروز شما که بشما وعده

میدادند مرا و زهر میدادند هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر کرده اند شده و آنچه کرده است از کار بد از رو میکنند که کاش
میان ایشان و آن کارها فاصله دوری می بود پس حضرت امام جعفر صادق ع بسیار گریست و فرمود که روشن مباد دیده که
نزد ذکر این قصه گریان نگردد پس مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب غیر
متناهی اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود حضرت فاطمه برخیزد و گوید خداوندا وفا کن بوعده
که با من کرده در باب آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند بستمهائی که بر جمیع فرزندان
من کردند پس بگریند بر او ملائکه آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیا است و هر که در زیر
الثری است همگی خروش بر آورند پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند بستمهای
ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قائل
نیستند که شما و دشمنان شما و ستمکاران شما در این روز زنده خواهید شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول الله
را و سخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب
الاکبر فرمود که عذاب پست تر عذاب رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت فرمود که پس جمعی از
شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده اند میگویند که معنی رجعت آنست که پادشاهی بما برگردد و مهدی ما پادشاهی کند
وای بر ایشان کی پادشاهی دین و دنیا از ما گرفته است تا بما برگردد و پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ما
است ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند این آیه را که و نرید
ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض من الذین تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل
و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان ابوبکر و عمراند پس فرمود بعد از آن برخیزد جدم علی بن
الحسین ع و پدرم امام محمد باقر علیه السلام پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع
شده است پس برخیزم من و شکایت نمایم آنچه از منصور دوانیقی بمن رسیده است پس برخیزد فرزندم امام موسی علیه السلام
و شکایت کند بجدش از هرون الرشید پس برخیزد علی بن موسی الرضا علیه السلام و شکایت کند از مامون ملعون
پس برخیزد امام محمد تقی ع و شکایت کند از مامون ملعون و معتصم پس برخیزد امام علی نقی علیه السلام و شکایت
کند از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری ع و شکایت کند از معتز پس برخیزد مهدی آخر الزمان همنام جدم رسول خدا
رسول ص با جامه خون آلود محمد ص در روز یکه پیشانی نورانیش را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند
و بخون آلوده شد و ملائکه بر دور او باشند تا بایستد پیش جد امجدش و بگوید مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی
و نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد
نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند که مرده است و اگر میبود اینقدر غایب نمیماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که خدا
مرا رخصت خروج داد که ظاهر شدم پس حضرت فرماید که الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوا تا آخر آیه و گوید
که امداد باری و فتح الهی ظاهر شد که گفته حق تعالی و هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین
کله و لو کره المشرکون پس بخواند انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و
یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول که حق تعالی فرماید که تا بیامرزد
از برای تو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد حضرت امام جعفر صادق
فرمود ای مفضل رسول خدا دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادرم علی بن ابی طالب و شیعیان فرزندان من که اوصیا
منند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران بسبب گناهان شیعیان رسوا مکن پس
حق تعالی گناه شیعیان را بر آنحضرت بار کرد و همه را برای آنحضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست و گفت ای سید من اینها فضل خدا
است بر ما ببرکت شما امامان ما حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تو است از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای
جماعتی که در معصیت خدا رخصت می طلبند و بهانه می جویند تا اعتماد بر این فضیلت بکنند و ترک ... میکنند پس ما هیچ فایده بحال

ایشان غم و الم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول خواهد خواند که لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون مگر ظاهر نشده بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود ای مفضل اگر بر همه غالب شده بود مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابئان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماند بلکه این در زمان مهدی ع و رجعت حضرت رسول خواهد بود و این آیه نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله پس حضرت امام جعفر صادق ع فرمود پس برگردد حضرت مهدی ع بسوی کوفه و حق سبحانه و تعالی از آسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانکه بر حضرت ایوب بارید و قسمت نماید بر اصحاب خود گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مؤمن در ذمه او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی ع ندا فرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را بدهد و ادا فرماید حتی یک دانه سیر و یک دانه خردل و این حدیث از این طولانی تر است و ما بقدری که مناسب این مقام بود اکتفا کردیم

باب پنجم

در اثبات معاد است و بیان مقدمات آن و توابع آن از وقت مرگ تا انقضای امر عالم و در آن چند فصل است

فصل اول

در اثبات معاد جسمانی است و در آن تمهید مقدمه ضرور است بدانکه آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات آن و خصوصیات و اوصاف آن و آنچه بعد از آن احوال خلق بآن منتهی میشود باید همه را اذعان کرد و راه تاویل در آنها نباید گشود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل فتح باب تاویل است و عمده اسباب ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است چنانچه در احادیث بسیار از ائمه اطهار منقول است که هر چه از ما بشما برسد اذعان و تسلیم نمائید و اگر عقل شما بآن نرسد بظاهرش اقرار نمائید و در او انکار مکنید شاید ما گفته باشیم و تکذیب و رد قول ما تکذیب و رد بر خداوند عرش اعلی است و ابتدا باثبات معاد نمودیم زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت و قبر موقوف بر آنست بدانکه معاد در لغت بسه معنی آمده است اول عود و رجوع بجائی یا بحالی که از آن منتقل شده باشد دوم مکان عود سیم زمان عود و مراد در اینجا عود روح است بسوی بدن برای یافتن جزای اعمالی که در مدت حیوة دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان عود و هر سه باین چیز بر میگردد و آن روحانی و جسمانی میباشد و روحانی آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن اگر از سعدا باشد بعلوم و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده مبتهج گردد و مسرور باشد و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در این نشاء کسب کرده است معذب و مغموم باشد و فلاسفه همین معاد قایلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل باین نحو میکنند و معاد جسمانی آنست که این بدنها در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح بایشان متعلق میگردد و آنها که از اهل ایمان و سعادتند داخل بهشت جسمانی شوند و آنها که از اهل کفر و شقاوتند داخل جهنم شوند و بآتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام است بلکه باتفاق جمیع اهل ملل است و یهود و نصاری و غیر ایشان قایلند و کتابهای الهی باین معنی ناطق است خصوصا قرآن مجید که اکثر آیات آن در این معنی صریح است و قابل تاویل نیست چنانچه مفسران خاصه و عامه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد بنزد حضرت رسول و در دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگوئی که خدا این استخوانهای پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت گفت که بلی و ترا زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد وضرب لنا مثلا ونسی خلقه چنانچه بعد از این انشاء الله تعالی بتفسیرش مذکور خواهد شد و شک نیست در آنکه انکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلام است چنانچه فخر رازی گفته است که انصاف آنست که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبی ص و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه حکما انکار این معاد نموده اند باعتبار انکار اعاده معدوم و آنرا محال دانسته اند و متمسک بشبهه چند شده اند که هر که اندک شعوری داشته باشد و در آنها تامل کند میداند که محض شبهه و تلبیس ابلیس است و بنابر این بعضی از ایشان که از اثبات این مطلب عاجز شده اند در چنین مسئله غامض که محل انظار و افکار جمیع عقلا است دعوای بداهت کرده اند و کسی که باعتبار چنین شبهه دست از دلائل قاطعه کتاب و سنت و گفته خدا و جمیع انبیاء و ائمه هدی ع بردارد معلوم است

اگرچه مقدار بهره از اسلام و ایمان و یقین دارد با آنکه قول بحشر جسمانی توقفی بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد از
این بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه هر دو را قایل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت
بدن باقیست و لذات و آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارد در قیامت که ارواح با بدان بر میگردند به بهشت یا جهنم میروند سعدا
در بهشت لذات روحانی و جسمانی هر دو را دارند و اشقیا در جهنم آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارند و محقق دوانی
در شرح قواعد گفته است که معاد جسمانی از جمله اموریست که واجبست اعتقاد بآن و منکر آن کافر است اما معاد روحانی
یعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تألم از لذات و المهای عقلی تکلیف تعلق نگرفته است باعتقاد بآن و منکر آن
کافر است اما منعی نیست شرعا و عقلا از اثبات آن فخر رازی و بعضی از نصاری نیز گفته اند اما قائلون بمعاد جسمانی
و روحانی هر دو خواسته اند جمع کنند میان حکمت و شریعت و گفته اند عقل دلالت کرده است بر آنکه سعادت ارواح و
بهجت بمعرفت خدا و محبت او است و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است و جمع میان این دو سعادت در این نشأه ممکن
نیست زیرا که آدمی تا مستغرق بوده در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات
جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانیه ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی لذات روحانی زیرا
که ارواح بشری در این عالم ضعیف اند و در وقتی که مفارقت کردند بمردن بدنهای عنصری و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت
کردند قوتی ایشان را بهم میرسد که جمع میان امرین توانند کرد و شبهه نیست در اینکه این حالت اعلای درجات کمالات
و اقصای منازل سعادات است و دوانی گفته است که قول بهر دو نه محض جمع بین الرأیین است بلکه بر هر دو برهان قایم
شده است چنانچه شیخ ابو علی در شفا و نجات گفته است هرچند در کتاب معاد نفی حشر جسمانی کرده است مؤلف گوید
که این مذهب اقوای مذاهب است و منافاتی میان لذات جسمانی نیست و احادیث نیز دلالت بر این دارد چنانچه عیاشی
و غیر آن از حضرت امام زین العابدین روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت در آیند و داخل شوند و دوستان
خدا در مساکن و منازل خود و هر مؤمنی از ایشان بر تخت خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور او بایستند و میوهها او را محیط
باشد بر سر او و چشمها بر دور او بجوش آید و از زیر قصرها نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و متکاهای
متعدد برای او بگذارند و هرچه خواهش کند خدمتکاران برای او حاضر کنند پیش از آنکه از ایشان طلبد و
حوریان سیاه چشم از باغستانها بسوی او بخرامند و در این نعمتها باشند آنچه خدا خواهد پس خداوند جبار ایشان را ندا کند
که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من میخواهید خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از آنچه
در آن هستید گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر میباشد از این نعمتها که ما داریم آنچه نفس ما خواهش میکند و دیده
ما لذت میبرد از نعمتها داریم و در جوار رحمت پروردگار خود هستیم چون بار دیگر ندا با ایشان برسد گویند بلی ای پروردگار
ما بده آنچه بهتر است از آنچه ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خشنودی من از شما و محبت نسبت بشما عظیم تر است
از آنچه در او هستید پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خاطرهای
ما بآن شادتر است پس حضرت این آیه را خواند که مضمونش اینست که وعده داده است خدا مردان مؤمن و زنان مؤمنه را باغستانهای
بهشتها که جاری شود در زیر آنها نهرها و همیشه در آنها خواهند بود و مسکنها و منزلها خوشبو و نیکو در جنات عدن و رضا
و خشنودی از جانب خدا بزرگتر است از اینها اینست فوز عظیم و سعادت بزرگ و کلینی از حضرت امام جعفر صادق روایت
کرده است که حق تعالی میفرماید که ای بندگان صدیق من نعمت کشید بعبادت من در دنیا بدرستیکه بآن نعمت خواهید کرد در آخرت
و ظاهر شد است که اصل عبادت نعمت خواهند کرد نه بر وجه تکلیف بلکه بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت و خشوع
و مناجات و تحصیل قرب و دوست و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر روایت کرده است که هر که شبی را بعبادت بخشوع احیا کند
حق تعالی او را در بهشت الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری هر چیزی باشد آنچه نفس او خواهش کند و دیده از آن
و آنچه در خاطری خطور کرده باشد سوای آنچه ایشان را مهیا کرده است از زیادتی و از کرامت و مزید و در مجمع البیان احادیث
بسیار از حضرت رسول ص نقل کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت آنکه حوریان برای ایشان خواهند نغمه میکنند بحسن
صوتی

صوتی نیکوتر و انس نشنیده باشند لهذا بر وی مضامین شیطان با کریمه تسبیح و تحمید و تقدیس حق تعالی و بروایت دیگر فرمود که در
بهشت درختی هست که حق تعالی باد را وحی کرد که بشنوان بندگان مرا که در دنیا بذکر و عبادت من مشغول شدند و ترک
کردند شنیدن صدای بربط و نای را پس صدائی بلند شود از آن درخت بتسبیح و تنزیه پروردگار که خلایق هرگز مثل آن صدا
نشنیده باشند و ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که اهل بهشت چند نوع اند بعضی از ایشان تنعم میکنند بتقدیس و
تسبیح و تنزیه و تکبیر حق تعالی با ملائکه خدا و بعضی تنعم میکنند بانواع خوردن و آشامیدن و میوهها و تحفهها و حوریان
و خدمت فرمودن پسران و نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس و حریر و استبرق در بهشت و هر کس بلذتی میرسد بآنچه میخواهد
و همانچه بآن مشغول است و باو داده میشود آنچه خدا را برای آن عبادت کرده است و حضرت امام جعفر صادق فرمود که بدرستیکه
مردم که حق تعالی را عبادت میکنند بر سه صنف اند صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را بامید ثواب پس این عبادت
خدمتکاران است و صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را از ترس آتش پس این عبادت غلامان است و صنفی از ایشان عبادت
میکنند او را از برای محبت او و این عبادت بزرگواران و کریمان است و شیخ مفید در شرح این کلام گفته است که ثواب اهل بهشت
التذاذ بمآکل و مشارب و مناظر و مناکح است و آنچه ادراک میکنند حواس ایشان از چیزهائیکه مطبوع ایشان است میل بسوی آنها و ادراک
میکنند مراد خود را و ظفر یافتن بآنها و نیست در بهشت از بشر کسیکه بیابد بغیر آنها و قول کسیکه در بهشت بشری هست که
لذت می یابد بتسبیح و تقدیس و خوردن قولیست که شاذ است از دین اسلام و این مأخوذ است از نصاری که میگویند که آنها که
در دنیا اطاعت حق تعالی کرده اند در بهشت ملائکه میشوند و نمی آشامند و جماع نمیکنند و حق تعالی تکذیب قول ایشان
کرده است بآنکه ترغیب نموده است عاملان را بعمل بوعده اکل و شرب و جماع پس چگونه منفی باین قول میکنند و حال آنکه
کتاب خدا شهادت بضد آن میدهد و اجماع بر خلاف آن منعقد است مگر آنکه در این باب تقلید کسی کرده باشند که قابل او بنایست
یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشد مؤلف گوید که کلام مفید متین است و در احادیث معتبره این مضمون بنظر نرسیده است که
جمعی از اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جسمانی ملتذ نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که شاهد آن وارد است دلالت بر مکرمی
او میکند نه آنکه از آنکه جمعی را در وقت عبادت بهشت و دوزخ منظور نباشد لازم نمی آید که از نعیم بهشت نیز نصیب نبرند هم چنانکه
در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان نمیباشد و مع هذا از نعمتهای آن لذت مییابند بلی ممکن است که لذت جسمانی و روحانی هر دو
از برای جمعی حاصل باشد چنانچه تحقیق کردیم یا آنکه ممکن است که ایشان در ضمن التذاذ بلذت جسمانی لذت روحانی حاصل
شود زیرا که تلذذ بلذات جسمانیه از جانب و درجات مبادی بحسب اختلاف احوال اهل بهشت بعضی مانند بهایم در نعمتهای
بهشت بچرند و مثل بهائم آفات نعمتهای آن را صرف میکنند چنانچه در دنیا لذت می یابند بی آنکه از قرب و وصال و محبت و کمال
بهره داشته باشند و بعضی هستند که بهشت را از این جهت میخواهند که دار کرامت خدا و محل دوستان اوست و لذت
از نعمتهای بهشت از این جهت مییابند که علامت کرامت الهی است و محبوب ایشان از برای ایشان مهیا کرده است
پس از هر گل و ریحان بوی لطف خدا و نسیم رحمت استشمام مینمایند و از فاکهه و طعامی طعم رحمت بغایت او را مییابند
و هم چنین سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذت را مییابد پس در بهشت است روحانی
و جسمانی قالب یکدیگرند و جدا نیستند هم چنانکه صورت عبادات در دنیا قالب محبت و معرفت و اخلاص و
سایر کمالات عبادات است پس کسیکه در دنیا بجسد خود از عبادت کراهت کرده در بهشت جسمانی بعیش
لذت جسمانی لذت مییابد و کسیکه در دنیا روح عبادت را فهمیده است و لذت عبادت را چشیده و عاشق
عبادت گردیده است و اسرار حقیقت آن را یافته است و باخلاص و خشوع و خضوع و سایر آداب ظاهره و باطنه بعمل
آورده است در بهشت جسمانی نیز لذت روحانی می یابد و تفصیلی از بسط و توضیح این سخن در کتاب عین الحیوة و کتاب
بحار الانوار نموده ام و ذلک مما افاض الله علی بلطفه و هو ولی التوفیق و در اثبات معاد جسمانی اکتفا بتفسیر آیه مینمائیم که باعتقاد
متکلمین صریح ترین آیات است قال سبحانه و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه سبب نزول این آیه سابقا مذکور شد و فخر رازی گفته است
که این آیه غرایب بسیاری ثبت دارد پس تقریر آن را ذکر میکنیم پس میگوئیم که منکرین حشر اند بعضی مطلق منکر اند مثل ملاحده بلکه نیست شبهه نمی

نیز نشده اند و اکتفا بمحض استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند و اگر چنین اند و بسیاری از آیات بر این دلالت دارد مثل
این آیه قال من یحیی العظام وهی رمیم یعنی گفت کی زنده میکند استخوانها را در حالتیکه رمیم و پوسیده شده است پس
این انکار بمحض استبعاد بود حق تعالی ابتدا کرد بابطال استبعاد ایشان فرمود ونسی خلقه یعنی یا فراموش کرده است
که ما خلق کردیم او را از خاک و از نطفه متشابهة الاجزاء از سر تا قدم اعضای مختلفه از جهت صورت و قوام از برای او [illegible]
مقرر کردیم و اکتفا باین کردیم بلکه در این خاک بی چند قرار دادیم که از قبیل این اجسام نیست از نطق و عقل و [illegible] ادراکات
که بسبب اینها مستحق اکرام شده و از سایر حیوانات ممتاز شده اگر بمحض استبعاد اکتفا میکنند چرا [illegible] از این شئون
نطق و عقل محل خود نمیکنند که غریب تر است و تخصیص ایشان استخوان را بذکر از برای آن بود که از جنبه دوری [illegible]
کرده اند از پوسیده شدن و ریزه شدن باعتبار آنکه کهنه شدن و متفرق گردیدن اجزاء موجب زیادتی استبعاد است
و حق تعالی رفع استبعاد ایشان کرد بکمال علم و قدرت خداوندیکه اینها را بر میگرداند پس فرمود که از برای ما مثل میزنند
یا استخوان پوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده و فراموش کرده است خلقت عجیب و آفریدن غریب خود را
در اول خلق او پس بگو که زنده میکند آنها را خداوندیکه از کتم عدم بوجود آورد در اول بار و او بهر خلق کنندگان علیم و دانا
و هیچ امری بر او مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبهه ذکر کرده اند که چه آخرش باستبعاد بر میگردد و آن بر دو وجه است
اول آنکه بعد از عدم چیزی باقی نمی ماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود بر آن کردن و حق تعالی اشاره بجواب باین
شبهه کرده است بآنکه در اول خلق نیز هیچ نبود و معدوم مطلق بود و او را آفرید هم چنین او را بر میگرداند هر چند معدوم
شده باشد و شبهه دویم آنستکه میگویند که کسی که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد و بعضی از آنها
در بدن درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو اجزاها و کوزه ها و مثل آنها شده باشد چگونه جمع میشود و از این
بعید تر آنکه اگر آدمی آدم دیگر را بخورد و اجزاء ماکول جزو بدن آکل بشود اگر در حشر بر گردند اگر آن اجزاء در بدن آکل داخل
شود بدن ماکول از چه چیز خلق خواهد شد و اگر در بدن ماکول داخل شود آکل از چه چیز خلق خواهد شد پس حق تعالی
برای ابطال این شبهه فرموده است وهو بکل خلق علیم و وجهش آنستکه در آکل اجزاء اصلیه هست که از منی بهم رسیده
و اجزای فضلیه هست که از غذا بهم میرسد و در ماکول نیز هر دو قسم است پس اگر انسانی انسانی را بخورد اجزای اصلی ماکول
اجزای فضلی آکل خواهد شد و اجزای اصلی آکل آنهاست که پیش از خوردن انسان جزو بدن انسان بوده است و حق تعالی
بهمه عالم است میداند که اجزای اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را و روح را در آن میدمد و
جمع میکند اجزاء اصلی ماکول را و نفخ روح در آن میکند و همچنین اجزائیکه در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمت
شامله و قدرت کامله خود جمع میکند پس حق تعالی دفع استبعاد ایشان بوجه دیگر فرمود الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ
نَارًا یعنی خداوندیکه از درخت ترکه میباید آتش و میراننده است آتش سوزاننده بیرون می آورد اشاره است بآنکه دو درخت
در بادیه میباشد که یکی را مرخ میگویند و دیگری را عفار میگویند چون میخواهند که آتش بگیرند شاخ یکی از این دو درخت را
بیکدیگر میسایند از آنها آتش ظاهر میشود و از درختان دیگر نیز حاصل میشود مگر درخت عناب و اما از این دو درخت بهتر
بعمل می آید فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ پس ناگاه شما از آن آتش می افروزید أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ
مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ یعنی آیا نیست آنکسی که آفریده است آسمانها و زمین را قادر بر اینکه خلق کند مثل ایشانرا بلی قادر است
و اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا و اما رازی گفته است که وجه ذکر درخت سبز آنستکه آدمی مرکب است از بدنی که دیده
میشود و حیاتی که در اعضای او ساری شده و آن لازم حرارت غریزیست که در جمیع بدن جاریست و اگر استبعاد میکنند
بهم رسیدن حرارت و حیات را در او پس استبعاد مکنید زیرا که بودن آتش در درخت سبز که آب از آن میچکد عجیب تر و غریب تر است
و اگر استبعاد میکنید خلق جسمش را پس خلق آسمانها و زمین بزرگتر است از خلق بدنهای شما وهو الخلاق اشاره است بآنکه قدرت
او کامل است العلیم اشاره است بآنکه علم او شامل است مؤلف گوید که از جمله آیاتی که مشتمل است بر برهان عقلی بر اثبات معاد
اعم از جسمانی و روحانی این آیه شریفه است أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را

خلق کرده ایم وشما بسوی ما بازگشت نمیکنید ونخواهید کرد این آیه قطع نظر از آنکه کلام الهی است واز شك در آن نیست برهان
قاطعیست بر اثبات معاد زیرا که ببراهین قاطعه واجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که جناب مقدس ایزدی حکیم است
وفعل عبث از او صادر نمیشود وکارهای او همه منوط بحکمت ومصلحت است پس خلق کردن آسمان وزمین وحیوانات وسایر مکلفین
باید برای حکمتی باشد تا عبث نباشد وحکمت معلوم است که نفعی نیست که بجناب مقدس او عاید کردد زیرا که او غنی بالذات
وکامل من جمیع الجهات است واحتیاج بغیر از لوازم امکانست پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید کردد واکر نشأه دیکر نباشد
ومنحصر باشد در این نشأه فانیه منافع این نشأه که مخلوط است باضعاف آن از کدورات جسمانی وروحانی ومصائب ومحن وامراض
وفتن وتلف وغصب اموال وبیماری وموت اولاد واحباء وسایر کدورات قابل این نیست که مردم را از برای این خلق کند واین شبیه
است بآنکه کسی شخصی را ضیافت کند بخانه که مملو باشد از انواع درندکان وموذیان از شیر وببر وپلنك ومار وعقرب وزنبور
وغیر اینها وچون وارد شود طعامی بنزد او حاضر سازند وهر لقمه که بردارد چندین زنبور بود سنکش وزبانش بزنند وشمشیرداران
در برابرش ایستاده باشند ودر هر ساعتی بر او حمله کنند وبیش از آنکه آنچه متوقع اوست بعمل آید او را کردن بزنند هیچ عاقل
ضیافت چنین را نمی پسندد ومدح نمیکند بخلاف آنکه خدمات شاقه باو بفرماید واو را وعده کند که چون این آزارها بکشی
تو را بمناصب عظیمه سرافراز میکنم وانعامات جزیله بتو میدهم چند روزی آزار میکشی وبعد از آن مدتهای بسیار در حکومت
ورفاهیت خواهی بود همه عقلا او را ستایش میکنند چه جای آنکه مدت مشقت متناهی وقلیل باشد ومدت راحت ونعمت
غیر متناهی

فصل دوم

در دفع شبهههای معاد جسمانی واین موقوفست بر دانستن حقیقت روح وبدن انسان
بدانکه در حقیقت روح انسان خلاف بسیار هست وفقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل کرده ام وبعضی کفته اند
که چهل قول در این باب هست وآنچه اکثر محققین قایل شده اند آنست که انسان مرکبست از روح وبدن واین دو جوهر در حقیقت اند
که میان ایشان با غایت آشنائی نهایت بیکانکی است که خلقت یکی از طینت ملائکه وعالم علویست وخلق دیکری از خاك که محض
ظلمت ومرکز عالم سفلی است وهر کدام را اثر وعملی است که آن دیکری را نیست آثار وافعال بدن دیدن وشنیدن وپوشیدن
وکفتن وخوابیدن ولمس کردن وامثال اینهاست باین اعضا وقوای ظاهره ولذت والم در حصول وعدم اینهاست که
وصفات وملکات وفهم وعلم واعتقادات کار روح است بدن را نتوان کفت که جواد وشجاع وعالم ومؤمن است بلکه افعال
جزئی حتی که از بدن واعضای او صادر میشود مثل دیدن وشنیدن همه کار روح است وبدن واعضا برای آنها آلتی چند اند
چنانچه میکوئی من دیدم بچشم ومن شنیدم بکوش وکفتم بزبان پس من عبارتست از روح وذات تو همانست واین افعال فعل اوست
واین اعضا وقوی همه آلات اویند مثل کتابت که قلم مینویسد ودر حقیقت نویسنده دیکریست وبعضی کفته اند از جمله آثار واحکام
روح کفتن وشنیدن وخوردن وآشامیدن است همه اعضای ظاهری چنانکه از احوال خواب ظاهر است که بدن وقوای آن همه
بی خبرند وبدن در جای خود در خوابست وروح برای خود می آید ومیرود وشهر بشهر میکردد ومیکوید ومیشنود وهمه کار
میکند اما در این کلام سخنی هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است وبدن بمنزله آلت اوست وبعضی کفته اند
روح در بدن مانند چراغ است در فانوس ونور وروشنی همه از چراغ است وفانوس پرده ظلمت است اکر چراغ را بی پرده مشاهده
نمائی ضیاء جمالش را توانی دانست واکر روح بی بدن را ملاحظه نمائی قدر کمالش را توانی شناخت وآنوقت میدانی که فانوس
نقص وعیب چراغ است نه زینت جمالش چراغ تا کرفتار ضعف وناتوانیست از هبوب ریاح محتاج بفانوس ومثال است وبیمار
تا نحیف ورنجور است لحاف وپوشش او را ضرور است ومشعل وآفتاب را فانوس در کار نیست وصحیح محتاج بپرهیز از نسیم بهار
نیست ودر کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که روح مؤمن در بدنش مثل جوهریست در صندوق
جوهر را که بیرون آورده باشند صندوق را بی اندازند واعتنا بشأن او نمیکنند ودر کتاب معارج الیقین روایت کرده است که کسی از آنحضرت
پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری میخوابد وخود را در شهری دیکر می یابد در خواب فرمود روح مثل آفتابست که
مرکزش در آسمانست وشعاعش در جهان زمین است وایضا در بصائر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که روح
ممزوج ببدن وداخل بدن نمیشود بلکه مثل سرپوشی است بر بدن که محیط است باو وحاصل خلاف در روح مابین میکوید که آیا روح

جسم است یا جسمانی یا نه جسم است و نه جسمانی بلکه مجرد است و عمده آنها که جسم میدانند از متکلمان بدو قول قایل شده اند یکی آنکه عبارتست از این هیکل محسوس و دویم آنکه در بدن اجزای اصلیه است که باقیست از اول عمر تا آخر عمر و اجزای فضلیه میباشد که زیاده و کم و متغیر و متبدل میشود و انسان که مشار الیه است بمن و انا آن اجزای اصلیه است و مدار حشر و ثواب و عقاب بر اینست و بعضی از متکلمین امامیه باین قایل شده اند و باین قول بعضی از اخبار دلالت میکند باین معنی که روح اینست بلکه اجزاء از بدن انسان در حال حیوة و در قبر باقی میماند و در قیامت محشور میشود این اجزاء است چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و آنها که جسم میدانند و عرض جسمانی میدانند اقوال سخیفه دارند که قابل نقل نیست و آنها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکما اند و بعضی از قدمای معتزله و غزالی و راغب اصفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه اگرچه بعضی گفته اند که در آخر عمر از این مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء الدین و بعضی از متاخرین گفته اند که از بسیاری از اخبار این معنی مستفاد میشود و فقیر حدیث صریحی در این باب ندیده ام و اگر بعضی از اخبار نادره اشعاری یا ایمائی باین معنی داشته باشد بمحض آنها جزم باین قول نمیتوان کرد و دلایلی که بر نفی تجرد گفته اند اگرچه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه حق تعالی وارد شده است ظاهرا دلالت میکند بر آنکه تجرد از صفات مختصه حق تعالی است و اکثر احادیث قبض روح و همراه بودن روح با میت و آمدن بنزد اهل خود و منتقل شدن بوادی السلام و امثال آنها دلالت بر تجسم میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را بجسد مثالی و چنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد و بودن آنها بر دور عرش و امثال آنها که دلالت بر جسمیت میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را بتاویلات بعیده که بدون ضرورت از طریقه ارباب دیانت بعید است پس نفی و اثبات هر دو مشکل است و بعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باین معنی فهمیده اند که همچنانکه خدا را نمیتوان شناخت نفس را نیز نمیتوان شناخت و حضرت رسول فرمود ساکت شوید از آنچه خدا از آن ساکت شده است و حضرت امیر المؤمنین فرمود که تکلم مکنید در آنچه تکلیف علم آنها بشما نکرده اند که بسا باشد بر خلاف حق قایل شوید و معذور نباشید نزد خدا اکثر چنانچه گفته اند که قول ببقاء روح بعد از مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف بر قول بتجرد است بیوجه است و ممکن است بر وجهی باشد که صاحب صحایف الهیه و جماعت دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارتست از جسم نورانی از عالم سموات و از حظایر قدس و مجامع انس و در این بدن نافذ با آتش چراغ است در غرفه که ضوء نورش میرسد بجمیع اجزاء بدن و موتش بیرون آمدن آنست از بدن و مفارقت و از آن و جسم او مانند جسم ملائکه و سایر اجسام سماویه با نهایت لطافت و شفافی است بقدرت الهی محفوظ میماند چنانچه شیخ ابو طالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت امام جعفر صادق سؤالات کرد و بعد از جواب شنیدن مسلمان شد از جمله آنها پرسید که مرا خبر ده از چراغ که خاموش میشود روشنی آن چه میشود حضرت فرمود که میرود و برنمیگردد گفت پس چه میشود که آدمی نیز چنین باشد در وقتی که میرد روح مفارقت کند و بر نگردد حضرت فرمود که قیاس را درست نکردی زیرا که آتش در اجسام پنهانست و اجسام باعیانها قایم اند مانند سنگ و آهن پس هر گاه یکی از آنها را بر دیگری زنند آتش در میان آنها ساطع میشود و از آن آتش میگیرند و چراغ می افروزند پس آتش در آن اجسام ثابت است و ضوء معدوم میشود و میرود و روح جسم رقیقی است که بر آن قالب کثیفی پوشانیده اند و از باب چراغ نیست که تو گفتی بدرستیکه آن خداوندی که خلق کرده است جنین در رحم از آب صافی و مرکب کردانیده است در او انواع مختلفه از عروق و اعصاب و دندان و مو و استخوان آنها و غیر آنها و بعد از موت زنده میکند و بعد از فنای آن بر میگرداند گفت پس در کجا است فرمود که در زیر زمین در جائیکه بدن در آنجا است تا وقتیکه مبعوث شود گفت کسی را که بر دار کشند روح او در کجا است فرمود که در دست ملکی است که او را قبض کرده است تا او را بزمین بسپارند گفت آیا روح بعد از آنکه از قالب در آمد پراکنده میشود یا باقی میماند فرمود بلکه روح باقی است تا وقتیکه صور دمیده شود پس در آن وقت همه اشیا باطل و فانی میشود پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس بر میگرداند اشیا را مدبر آنها چنانچه اول خلق کرده بود و آن در مقدار چهار صد سال است که خلق در آن معدوم اند و آن در میان نفخ اول است تا نفخ دویم و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان از ضروریات دین اسلام است و آیات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسم ایشان میکند پس ممکن است که روح نیز از این قبیل باشد و اگر جسمانی باشد چنانچه از بعضی روایات مستفاد میشود

ممکن است

ممکن است که تعلق گیرد بروح حیوانی که در بدن ساریست و از قلب منبعث و بخروج روح حیوانی تعلقش از بدن بر طرف میشود
و بعود بدن باز بامر الهی تعلق بهمرسانند و چون احادیث بسیار دلالت بر جسد مثالی میکند ممکن است که چون روح محتاج بآلت
هست در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق بآن جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتنش در آن بدن باشد بلکه
بعضی را اعتقاد آنست که جسد مثالی در حال حیات نیز هست و آن باندازه این بدن و در میان آن یا خارج از آنست و چون نفوس
ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو ندارند و در حال حیات و بیداری تعلقش باین بدن بیشتر است و در حال خواب تعلقش
ببدن مثالی بیشتر میشود و بآن بدن عروج بسموات میکند و بارواح سماویه مطلع میگردد و بمشرق و بمغرب عالم سیر میکنند
و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور میشوند و الهامات ایشان باو میرسد و اگر از نفوس شریره است با شیاطین محشور
میشوند و بمقتضای إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ وحیهای شیطانی با ایشان میرسد و بعد از مرگ تعلقش ببدن مثالی
زیاده میشود و اکثر ثواب و عقابش باینست بلکه محتمل است که نفوس قویه مثل نفوس انبیاء و اوصیاء تصرف در اجساد مثالیه
بسیار کنند و اگر چندین هزار کس در یک وقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و باین نحو جمع میان اخبار میتوانند شد و بنابر قول
بتجرد روح قول بجسد مثالی ضرورتر است و بدون آن فهمیدن آیات و اخبار و جمع میان آنها در غایت اشکال است و آنکه جمعی
توهم کرده اند که قول باین مستلزم قول بتناسخ است بی وجه است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافر اند که انکار حشر و ثواب و عقاب
میکنند و میگویند که روح در این اجساد عنصریه میگردد و از بدن زید ببدن عمرو منتقل میشود یا ببدن حیوانی تعلق میگیرد و این
نشأ و نشأ دیگر نیست و ثواب و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصانع عالم قایل نیستند و انبیا و پیغمبران
را منکرند و تکالیف را ساقط میدانند و بسبب این عقاید باطله کافر اند نه بسبب تناسخ بحت و بسند معتبر از حبه عرنی منقول است
که شبی حضرت امیر المؤمنین ع بصحرای نجف رفتم تا وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستادند چنانچه گویا با جماعتی صحبت
میدارند من نیز ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم و برخاستم و مکرر چنین کردم پس ردای خود را
جمع کردم و گفتم یا امیر المؤمنین میترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشی اندکی استراحت بفرما فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم
و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان صحبت توان داشت فرمود بلی و اگر برای تو
ظاهر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است
یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعهای روی زمین مگر آنکه میگویند
بروحش که ملحق شو بوادی السلام و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و بسند معتبر از ابو ولاد منقول است که گفت بخدمت
حضرت امام جعفر صادق ع عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبزند که در دور عرش میباشند
فرمود نه مؤمن از آن عزیزتر و گرامی تر است نزد حق تعالی که روحش را در حوصله مرغ کند و لیکن روح ایشان در بدنی است مثل
این بدن که داشتند و ایضا از ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد بر درختی نشسته اند یکدیگر را میشناسند
و از یکدیگر احوال میپرسند و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که از ارواح مؤمنان سؤال نمودند فرمود که در بهشت میباشند
بصورت بدنهاشان که اگر ببینی میشناسی و میگوئی فلانست که در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح
بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی بدنی مثل بدن دنیا میباشند اینها احوال روح بود که مذکور شد و اما احوال
بدن بدانکه مردم را در تفرق و اتصال جسم مذاهب مختلفه هست بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی و صورت نوعی و صورت
جسمی و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود میگویند صورت جسمی و صورت نوعی هر دو معدوم میشود و هیولی
باقی میماند و دو صورت جسمی و نوعی دیگر بر هیولی فایض میگردد و محقق طوسی و خواجه نصیر و بعضی از حکما بهیولی قایل نیستند
و میگویند جسم بغیر از صورت نیست و آن در حال اتصال و انفصال هر دو باقیست و چیزی از جسم بتفرق و اتصال معدوم
نمیشود بلکه عرضی از آن که اتصال باشد بر طرف میشود و انفصال عارض آن میشود و بر عکس و این قول بسیار متینی است
اما وقع شبهه استحاله اعاده معدوم بخصوص این مشکل است و اکثر متکلمین خاصه و عامه از برای رفع این شبهه و غیر آن بجزء
لا یتجزی قایل شده اند و جمیع اجسام را متفق الحقیقه میدانند و در تفرق اجزاء چیزی از جسم باعتقاد ایشان معدوم نمیشود و

هرگاه بر این اقوال مطلع شدی و دانستی که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است و جواب اینها معلوم شد
و عمدهٔ شبههٔ ایشان که حکما متشبث بآن شده اند امتناع اعادهٔ معدوم است و بنا بر قول اول در حقیقت جسم اشکال
قوی تر است زیرا که بنا بر این مذهب ایشان صورت جسمی و صورت نوعی البته باید معدوم شود و اعاده بعینه که جمیع اجزاء
عود کنند باید و بنا بر اعادهٔ معدوم نمیشود و اصحاب قول دوم و سیم گمان کرده اند که باختیار این دو قول تقصی از این اشکال نموده اند
و این محل نظر است زیرا که ظاهر است که هرگاه چند شخصی را بسوزانند و خاکسترش را بباد دهند تشخص زید باقی نمیماند
و هر چند صورت و اجزاء باقی بماند در عود شخصی بعینه ناچار است از عود تشخص و بعد از انعدام آن تشخص مگر بنا بر قول
بعضی از متکلمین که میگویند تشخص هر شخصی قایم است باجزای اصلیه او که مخلوق است از منی و آن اجزا باقی است در مدت
حیات شخص و بعد از مرگ او و تفرق اجزاء او پس تشخص معدوم نمیشود و بنا بر این اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود
غیر آنها بجای آنها بر گردد قدح نمیکند در اینکه آن شخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از رسول خدا روایت کرده اند که
همه چیز فرزند آدم میپوسد و کهنه میشود مگر استخوان منتهای صلب او که متصل بمقعد است و کلینی بسند موثق
از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که میت جسدش میپوسد فرمود که بلی و باقی
نمیماند گوشتی و نه استخوانی مگر طینتی که از آن مخلوق شده است آن نمیپوسد و باقی میماند در قبر مستدیر تا مخلوق شود
از آن چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم قول بامتناع اعادهٔ معدوم
بنا بر آنکه دانستی دلیلی بر آن قایم نشده است و دعوای بداهت ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی نیست خصوصا
بنا بر قول بانعدام جمیع اشیا که از قول بعدم امتناع چاره نیست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اگر کسیکه
که قایل بامتناع باشد نیز ممکن است قول بحشر جسمانی بآنکه گوئیم که در اعادهٔ اشخاص که در شرع وارد شده است همین
بس است که از آن ماده بعینها یا از آن اجزاء بعینها مخلوق شود خصوصا در وقتیکه شبیه باشد بآن شخص در صفات و عوارض
بحیثیتی که اگر او را ببینی بگوئی که او فلانست زیرا که مدار لذات و آلام روح است اگرچه بتوسط آلات باشد و لهذا میگویند
که آدمی را از وقتیکه روح در او دمیده میشود تا هنگام پیری همان شخص است هر چند متبدل شود صورت و هیأت و اجزاء
او بتحلیل رود و بدل آنها بیاید بلکه اگر بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند شرعا و عرفا که همان شخص است و اگر
حدی یا قصاصی در جوانی از او صادر شود در پیری از او استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد آقا در پیری
دست او را ببرد و او را تادیب کند نمیگویند بر او ستم کرده است و اینها یا باعتبار بقای اجزاء اصلیه است یا باعتبار این است
که کار با روح است و همینکه شخص بحسب عرف همان شخص است عقل تجویز تعذیب او میکند و ظلم نمیشمارد و همچنین تعذیب
بعد از موت زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه باقیست و نصوص دلالت نمیکند مگر بر آنکه آن شخص بر میگردد و بنحویکه حکم
کنند بحسب عرف بر آنکه آن شخص است همچنانکه حکم میکنند بر آب هر گاه بود و ظرف بریزند که این همین آبست که در این ظرف
بود بحسب عرف هر چند قابل هیولی باشد و اطلاقات شرعی و عرفی و لغوی مبتنی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست و الا
بایست بر قول بهیولی حکم کنند بطهارت آب نجسی که یک قطره از آن بردارند و در بعضی از آیات و اخبار اشعار باین هست چنانچه حق تعالی
فرموده است اَوَلَیسَ الَّذی خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالاَرضَ بِقادِرٍ عَلیٰ اَن یَخلُقَ مِثلَهُم بَلیٰ وَهُوَ الخَلّاقُ العَلیم یعنی آیا نیست آنکسی که آسمانها
و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را و باز فرموده است در وصف عذاب اهل جهنم کُلَّما نَضِجَت جُلودُهُم
بَدَّلناهُم جُلوداً غَیرَها لِیَذوقُوا العَذابَ یعنی هر چند بریان میشود پوستهای ایشان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر آنها از
برای آنکه بچشند عذاب را و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که محشور میشوند متکبران مانند موران و عامه نقل کرده اند
که دندان کافر مانند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی موی و ساده و سرمه کشیده خواهند بود و از احادیث خاصه و عامه در
احتجاج شیخ ابوطالب طبرسی و در مجالس شیخ طبرسی روایت کرده اند که ابن ابی العوجاء ملحد از حضرت امام جعفر صادق سؤال کرد از آیهٔ
بدلناهم جلودا غیرها و گفت که گناه آن پوست چیست که او را عذاب میکنند حضرت فرمود وای بر تو این همان پوست است و غیر آن است
ابن ابی العوجا گفت مثلی از امور دنیا بفرما فرمود که مثل آنست که خشتی را بشکنند و گل کنند و بار دیگر در همان قالب بریزند میتوان

گفت

گفته‌اند نیست بسبب آنکه فهم غیر است که خلق خدا متمتع گردانند مردم را بوجود تو و باین مراتب احوط و اولی آنست که تصدیق نمائی
آنچه وارد در نصوص متکاثره متواتره وارد شده است و تفسیر و تاویل آن و ملل ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و آنچه وارد
شده است از خصوصیات آن و خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور مکلف نشده‌اند بتفکر و نظر کردن در دقائق که مبادا
تفکر نکنند امری را که مطابق واقع نباشد و در آن معذور نباشند چنانچه سابقا مذکور شد فصل ششم در اقرار
بعقبات عرصات و ثواب و عقاب است و در آن دو مطلب است مطلب اول آنکه اقرار باید کرد که هر زنده بغیر حق تعالی البته او را مرگ میباشد
چنانچه حق تعالی فرموده است کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ و هیچ ممکن را حیات ابدی نمیباشد و کلینی بسند صحیح روایت کرده است
از یعقوب احمر که گفت رفتیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق که آنحضرت را تعزیه بگوئیم باسمعیل فرزندش پس ترحم کرد بر او و بعد
از آن فرمود که حق تعالی خبر فوت پیغمبر ص را باو داد و فرمود که اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَيِّتُونَ یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد و فرمود
کل نفس ذائقة الموت پس حضرت فرمود که اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمانها خواهند مرد تا آنکه احدی
نخواهد ماند مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت می آید نزد حق تعالی می ایستد پس خدا از او
میپرسد و حال آنکه خود بهتر میداند که کی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک الموت و حاملان عرش و
جبرئیل و میکائیل پس میگوید باو که بجبرئیل و میکائیل بگو که بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین تواند
فرماید که من مقرر و مقدر کرده‌ام بر هر نفسی که در آن روح بوده باشد مرگ را پس ملک الموت می آید نزد حق تعالی می ایستد و خدا
از او سوال کند که کی مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر ملک موت و حاملان عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را
که بمیرند پس می آید غمگین و مغموم و از روی نگاه بجانب بالا نکند پس از او پرسد که کی مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک موت
کسی نمانده است پس گوید بمیر ای ملک موت پس او نیز بمیرد آنگاه زمین و آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجایند
آنها که با من شریک قرار میدادند کجایند آنها که با من خدای دیگر قرار میدادند و بملک موت اقرار باید کرد که حق تعالی عز و جل او را
موکل بقبض ارواح گردانیده است و او را اعوان هست از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و باو میسپارند و بعد از این باب
ظواهر آیات با یکدیگر اندک منافات دارد زیرا که در بعضی از آیات قبض ارواح را بخود نسبت داده و در بعضی نسبت داده بملک
موت و در بعضی نسبت بملائکه داده که اکثر جمع میان اینها باین نحو کرده‌اند که بعضی را ملک موت قبض میکند و بعضی را اعوان
او و ایشان باو میدهند و همه را بحق تعالی عرض مینمایند و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که جناب اقدس الهی اعظم از آن
است که باین امور خود متوجه شود و آنچه رسولان و ملائکه او بامر او میکنند فعل اوست زیرا که بامر او میکنند پس برگزیده است
از ملائکه رسولان و سفیران میان خود و میان خلق خود چنانچه فرموده است که خدا برمیگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان
رسولان پس هر که از اهل طاعت است قبض روح او را ملائکه رحمت میکنند و هر که از اهل معصیت است ملائکه عذاب
قبض روح او میکنند و ملک موت را اعوانی چند از ملائکه رحمت و غضب هست که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل
اوست و هرچه ایشان بعمل می آورند منسوب باوست پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند و ملائکه
اعوان او قبض میکنند و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی تدبیر امور میکند بهر نحو که میخواهد و از خلق خود موکل میکند
هر که را میخواهد بهر امری که میخواهد و ملک موت را موکل میگرداند بمخصوصان خلق خود و سایر ملائکه را بهر که میخواهد چنین
نیست که صاحب علم هر علمی را برای همه مردم تفسیر تواند کرد زیرا که در میان مردم قوی و ضعیف هستند و بعضی از علم را مردم
طاقت تمام آن دارند و بعضی ندارند مگر کسی که خدا سهل و آسان کند از برای او حمل آن را و اعانت کنند او را بر فهم آن از خاصان اولیای
او و تو را همین بس است که بدانی که خدای عالم زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بدستهای هر که میخواهد از
ملائکه خود و غیر ایشان مؤلف گوید که در این حدیث شریف اشعاری هست بآنکه آنحضرت یا سایر ائمه نیز قبض بعضی ارواح
مینمایند یا مدخلیتی در آن دارند بامر الهی و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء العقول تصریح بآن ننموده‌اند چنانکه در بعضی از
خطبه‌های غیر مشهوره فرموده است که منم محیی و منم ممیت باذن خدا و ایضا دلالت دارد بر آنکه در این قسم امور ایمان اجمالی کافیست
و تجسس از تفاصیل آنها ضرور نیست و از حضرت امام جعفر صادق منقولست در جمع میان این آیات که ملک موت را اعوان هست

از ملائکه

از ملائکه ما تنها کسی که بینا و لایق داشته باشد و هر جا و پی هر کار که خواهد فرستد پس ملائکه اعوان قبض ارواح میکنند و او
از ایشان قبض میکند و حق تعالی آن ارواح را با آنچه ملک موت خود قبض نموده از او قبض مینماید و در احادیث معراج بطرق بسیار
وارد شده است که حضرت رسول ملک موت را در آسمان اول دید و از او پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح را در یکساعت
و حال آنکه بعضی در مشرق اند و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشان را و اجابت من میکنند و بروایت دیگر فرمود که جمیع دنیا نزد من
از بابت کاسه ایست که در پیش یکی از شما گذاشته باشد و از هر طرف آن که خواهد دست دراز کند و لقمه بردارد و دنیا نزد
من از بابت درهمی است که در دست یکی از شما باشد و بهر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد که ایمان اجمالی کافی است تفحص
این تفاصیل ضرور نیست اما نفی ملک موت نمودن و تاویل کردن آن بقوای بدنی یا نفوس فلکی یا عقل فعال چنانچه حکما میکنند
کفر است و بدانکه خلاف است که آیا ارواح حیوانات را ملک موت قبض میکند یا ملک دیگر و چون نص صریح در این باب نیست تفحص بسیار
و تفکر در آن ضرور نیست و مجمل باید دانست که حیات و موت همه حیوانات بقدرت حق تعالی است و او محیی و ممیت همه است
و میتواند بود که ملک موت قبض کند یا ملائکه دیگر و خدا داناست و کتاب بسیار است و ظاهر آیات و اخبار حشر وحوش آنست که
ارواح آنها نیز محفوظ میماند تا روز حشر چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی دوم آنکه باید اقرار نمود به آنچه
در اخبار صحیحه و معتبره وارد شده است از سکرات موت و شدائد آن و کیفیات آن و حاضر شدن حضرت رسول و ائمه هدی
در وقت قبض روح هر شخص مؤمنان از برای بشارت دادن و آسان کردن مرگ بر ایشان و کافران و منافقان و مخالفان از برای
زیادتی شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و اخبار ایشان بعذاب و نکال ابدی و تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان
نزد هر میت چگونه است و دیدن میت ایشان را آنچه بحواس است حضور ایشان در جسد اصلی یا در جسد مثالی است چنانچه سابقا
اشعاری بآن شد زیرا که تفکر در آنها موجب استیلای شیطان و وساوس او میگردد و احادیث در این باب متواتر است و
شعر حضرت امیرالمؤمنین که بحارث همدانی خطاب کرده در این باب متواتر است یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا
یعنی ای حارث همدانی هر که بمیرد مرا معاینه می بیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق و در احادیث معتبره بسیار از حضرت امام جعفر
صادق منقول است که چون هنگام وفات مؤمن میشود حق تعالی دو باد از برای او میفرستد یکی منسیه و دیگری مسخیه پس منسیه
اهل و مال را از خاطر او محو میکند و مسخیه او را جوانمرد و راضی میگرداند بجان دادن و چون ملک موت می آید که قبض روح او بکند
با او میگوید بیاید و مترس خدا جزع مکن بحق آن خداوندی که محمد را بحق فرستاده است من مهربان تر و مشفق ترم نسبت بتو از پدر مهربان
بگشا دیدهای خود را و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریه ایشان
پس با او میگویند اینهایند رسول خدا و امامان که رفیق ایشان خواهی بود پس چشم میگشاید و ایشان را می بیند و منادی ندا
میکند او را از جانب رب العزت که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی حضرت
فرموده که یعنی ای نفس که مطمئن گردیده بسوی محمد و اهل بیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی بولایت
ائمه خود و مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد و اهل بیت او و داخل شو در بهشت
من پس در آن وقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود و ملحق شود بمنادی و در احادیث معتبره دیگر
فرمود هیچ نفسی نمیمیرد هرگز تا رسول خدا و امیرالمؤمنین را نه بیند راوی پرسید که چون ایشان را دید بدنیا بر میگردد فرمود
نه چون ایشان را دید میمیرد و بسوی آخرت و هر دو می آیند و رسول خدا می آید نزدیک سر او می نشیند و علی نزدیک پای او می نشیند
پس حضرت رسول سر را نزدیک گوش او میبرد و میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا منم که بهترم از برای تو از آنچه گذاشته
در دنیا پس حضرت امیرالمؤمنین برمیخیزد و سر را نزدیک او میبرد و میگوید ای ولی خدا شاد باش منم علی بن ابی طالب که او را دوست
میداشتی و در این وقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خدا است الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا
وفی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم یعنی آنها که ایمان آورده اند و پرهیزکار بوده اند از برای ایشان است
بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت و آنست فوز عظیم و در روایت معتبره دیگر فرمود که چون زبان محتضر بند میشود رسول
خدا و امیرالمؤمنین حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او می نشیند و حضرت امیر در دست چپ او و حضرت رسول با او

میفرماید

میفرماید که آنچه امید داشتی در پیش روی تست و آنچه میترسیدی از آن ایمن کردیدی پس دری از بهشت از برای او میکشایند و میکویند این منزل تست در بهشت اکر میخواهی ترا بر میکردانیم بدنیا و آنچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم کوید مرا بدنیا حاجتی نیست پس در آنوقت رنکش سفید میشود و جبینش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و بینی او دراز میشود و آب از دیده اش روان میکردد و چون جان از بدنش بیرون رفت باز دنیا را بر او عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند پس روح با او هست و او را غسل میدهد با آنها که غسل میدهند و میکردانند بدن او را با آنها که میکردانند و چون او را کفن کردند و در جنازه کذاشتند و جنازه را برداشتند روح در پیش روی جماعت میرود و ارواح مؤمنان باستقبال او می آیند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند او را بآنچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر کذاشتند روح را باو میکردانند از سر او تا کمر او و او را سؤال میکنند از آنچه میدانند از اعتقادات حق چون جواب کفت دری از بهشت از برای او میکشایند پس داخل میشود بر او در قبر او از نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده اند که خطاب بشیعیان نمود و فرمود بخدا قسم که خدا اعمال را از شما قبول میکند و شما را می آمرزد و دیگر چون جان مؤمن بحلق او میرسد شاد و خوشحال میشود و می بیند آنچه موجب روشنی چشم او است و چون محتضر میشود حاضر میکردد نزد او رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت پس حضرت امیر المؤمنین نزدیک می آید و میکوید یا رسول الله این شخص دوست ما اهل بیت است او را دوست بدار و رسول خدا بجبرئیل میکوید که این خدا و رسول و اهل بیت او را دوست میداشت پس او را دوست بدار پس جبرئیل بملک موت کوید که این دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت او را پس او را دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملک موت نزدیک او می آید و میکوید ای بنده خدا آیا کرفتی چیزی را که باز کردن خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان یافتی و بیزار شدی از آن باتش جهنم و چنک زدی در عصمت کبرای خدا در زندکی دنیا کوید بلی پرسد که آن کدام است مؤمن کوید ولایت علی بن ابیطالب است ملک کوید که راست کفتی آنچه از آن میترسیدی خدا ترا از آن امان داد و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا برفاقت سلف صالح رسول خدا و علی و فاطمه و ائمه از ذریه ایشان پس جان او را قبض میکند برفق و مدارا و او را آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت می آورند حنوط او از مشک خوشبوتر خواهد بود و حله زردی باو میپوشانند از حله های بهشت و چون او را در قبر کذارند دری از درهای بهشت برای او بکشایند که از شمیم و کلهای بهشت بر او داخل شود و از پیش رو و پیش و دو دست راست و چپش بقدر یکماهه راه بکشایند با او کویند بخواب مانند خواب نو داماد در حجله خود پس باو کویند بشارت باد ترا بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردکاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت میکند آل محمد را در باغستانهای بهشت و با ایشان میخورد از طعامهای ایشان و میآشامد از شراب ایشان و با ایشان سخن میکوید در مجالس ایشان تا وقتیکه قائم آل محمد ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود حق تعالی او را مبعوث کرداند با ایشان تلبیه کویان و چون کافر را مرک در رسد با او رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت حاضر شوند نزد او پس علی نزدیک آید و کوید یا رسول الله این دشمن ما اهل بیت بود او را دشمن دار و رسول خدا با جبرئیل کوید که این دشمن خدا و دشمن رسول خدا و اهل بیت رسول بود او را دشمن و جبرئیل بملک موت کوید که این دشمن خدا و دشمن اهل بیت بود او را دشمن دار و جانش را بعنف و دشواری بکیر پس ملک موت نزدیک او رود و بکوید ای بنده خدا آیا در زندکانی دنیا کرفتی چیزی را که خود را از کرو عذاب خدا بدر آوری و از من کرفتی برات بیزاری که خود را از عذاب الهی بدر آوری و کرفتی برات بیزاری خود را از آتش جهنم و متمسک شدی بعصمت کبری کوید نه ملک موت کوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و آتش جهنم آنچه از او میترسیدی بآن رسیدی پس جان او را بعنف و دشواری از بدن او میکشد و موکل میکرداند بروح او سیصد شیطان را که همه آب دهان بر روی او می اندازند و از روح او متاذی اند و چون او را بقبر میکذارند دری از درهای جهنم در قبر او میکشایند که داخل میشود بر او از زبانه و بوی بد جهنم و احادیث در این باب بسیار است و باید مجملا بهمه اینها اقرار نمایند و در مقام تجسس و تفاصیل آنها نباشند

فصل چهارم

در احوال عالم برزخ است بدانکه بعضی تعبیر کرده بعالم برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقا مذکور شد و بسؤال قبر

ومنکر

و منکر و نکیر بیایند که در برزخ مابین موت و قیامت میگویند تا قیامت و چون میت را در قبر گذارند دو ملک میآیند از برای سؤال و حق تعالی
روح را باو برمیگرداند از سر تا کمر او و او را مینشانند و از او سؤال میکنند جمعی را که از ایشان سؤال میکنند بعضی از ایشان بعد از
سؤال در دولت و نعمت اند و بعضی در عذاب و شدت و سؤال و ضغطه و فشار قبر در این بدنست و سایر امور برزخ با روح
است و تفصیل این مطالب در ضمن چند فایده بیان میشود **فایده اول** در بیان بقای روح است در برزخ بدانکه
شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن و در آیات و اخبار متواتر مذکور است حق تعالی میفرماید که گمان
مکن که آنها که کشته شده اند در راه خدا مرده اند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود در حالتی که روزی داده میشوند
و شادند بآنچه خدا عطا بایشان کرده است از فضل خود و شاد میباشند از برای مؤمنان که ملحق نشده اند بایشان و
در عقب ایشانند باینکه خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و در باب کفار یا منع کنندگان زکوة فرموده است
تا وقتیکه بیاید احدی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا برگردان مرا بدنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشتم در
عقب خود از مال دنیا پس فرمود که نه چنین است برنمیتوانند شد این کلمه ایست که او میگوید و فایده ندارد و در عقب ایشان
برزخی هست تا روزیکه در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه مذکور است که بعد از مفارقت
روح از بدن دنیا تعلق میگیرد ببدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است و بآن بدن حرکت میکند و
پرواز میکند چنانچه مذکور شد و شیخ مفید بسند معتبر از یوسف بن ظبیان روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت امام
جعفر صادق ع بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان بعد از مردن ایشان گفتم میگویند در حوصله مرغان سبز میباشند گفت سبحان
الله مؤمنان گرامی ترند نزد خدا از این چون وقت مرگ او میشود میآید نزد او رسول خدا ص و علی و فاطمه و حسن و حسین ع و با ایشان ملائکه
مقربان خدا هستند اگر گویا کند خدا زبان او را بشهادت بتوحید خدا و بنبوت رسول خدا و بولایت اهل بیت گواهی میدهد
بر این رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین ع و ملائکه مقربان با ایشانند و اگر زبانش بند شده حق تعالی مخصوص میگرداند پیغمبر ص را بعلم
آنچه در دل او هست از این عقاید پس آنحضرت شهادت میدهد بر ایمان او و شهادت میدهند بشهادت رسول خدا ص علی و فاطمه و حسن و حسین
و هر که با ایشانست از ملائکه چون حق تعالی قبض روح او نمود میبرد این روح را بسوی بهشت در صورتی مثل این صورت که در دنیا
داشته است میخورد و میآشامد پس هرگاه کسی تازه نزد ایشان میرود میشناسند ایشان را بآن صورتیکه در دنیا داشتند و ابن بابویه
در امالی از رسول خدا ص روایت کرده است که آنحضرت در شب معراج گذشت بمرد پیری که در زیر درختی نشسته بود و کودکان بسیاری
بر دور او بودند حضرت از جبرئیل پرسید که این مرد کیست گفت این پدر تو ابراهیم است فرمود که این اطفال که بر دور او نشسته اند
کیستند گفت اینها اطفال مؤمنانند ایشان را غذا میدهد و علی بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است
که اطفال شیعیان ما را از مؤمنان تربیت میکند حضرت فاطمه ع **مؤلف گوید** این حدیث احتمال بجسم روح و جسد
مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار که در باب ظهور انبیاء و اوصیاء بعد از وفات ایشان وارد شده است مانند احادیث
نمودن حضرت امیرالمؤمنین ع رسول خدا را بابوبکر در مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امیر را باصحاب خود و دیدن
حضرت امیر یوشع ع را و سخن گفتن با او و ملاقات کردن حضرت امام جعفر صادق ع حضرت امام محمد باقر ع را و امثال اینها که
در کتاب بصائر الدرجات و غیر آن بطرق متعدده روایت شده است با این دو احتمال الجسد الاصلی نیز دارد چنانچه
شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قایل اند که بعد از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسه انبیا و اوصیا بجسدهای اصلی
معاودت مینمایند و ایشان را باسمان میبرند و دیدن حضرت رسول ص انبیا را در شب معراج نیز بر این حمل کرده اند و احادیث منع نبش
قبر میته بصورت و نغ هر سه احتمال دارد اما در بعضی از اینها در جسد اصلی ظاهرتر است و در صحایف الابرار از فضل بن شاذان
روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ع در صحرای نجف بر روی سنگی دراز خوابید قنبر گفت من جامه خود را در زیر تو بیندازم
حضرت فرمود نه نیست مگر تربت مؤمنی یا مزاحمت نمودن او در مجلس مؤمنی و یا او هم نشینی کردن اصبغ بن نباته گفت که تربت مؤمن را دانستم
که بوده و خواهد بود مزاحمت در مجلس وی چه معنی دارد حضرت فرمود ای پسر نباته در این صحرا روح هر مؤمن و مؤمنه هست در قالبها
از نور بر منبرها از نور و حسن بن سلیمان نیز در کتاب خود از فضل بن شاذان این حدیث را روایت کرده است و در آخر آن زیاده کرده است

کمای بسیر

خود را چون یافتم پس عمر با آنحضرت گفت یا رسول الله خطاب تو چیست با مردهائیکه جان ایشان رفته است حضرت فرمود بس کن
ای پسر خطاب بخدا که تو شنواتر نیستی از اینها و نیست میان ایشان و میان آنکه ملائکه بگیرند ایشان را بگرزهای آهنی مگر آنکه
من روی را از ایشان بگردانم و منقولست که حضرت امیر سوار شد بعد از انقضای حرب در بصره و در میان صفهای کشتگان
میگشت تا رسید بکعب بن سور قاضی بصره که عمر او را نصب کرده بود و در فتنه بصره مصحفی بگردن انداخته بود و با اهل و
فرزندان خویش بجنگ آنحضرت آمده بود و هم کشته شد پس چون حضرت او را در میان کشتگان دید فرمود که او را بنشانید پس
او را نشانیدند فرمود که ای کعب من وعده خدای خود را یافتم که حق بود وعده خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود
بخوابانید او را و چون بطلحه رسید با او نیز چنین کرد پس مردی از اصحاب آنحضرت گفت که چه فایده دارد سخن تو با دو کشته
شده که سخن ترا نمیشنوند فرمود ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانچه اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول را شنیدند
و اینها از جمله اخبار است که دلالت میکنند بر آنکه بعضی از مردها برمیگردد بسوی او روح او از برای تنعم ایشان یا عذاب ایشان
و این عام نیست در همه بلکه باین تفصیلی است که گفتیم تمام شد کلام مفید و کلینی قدس سره احادیث بسیار از حضرت
صادق روایت کرده است که سؤال کرده نمیشود در قبر مگر کسی که خالص کرده باشد ایمان را خالص کردنی و خالص کرده باشد
کفر را خالص کردنی و اما جماعت دیگر از ایشان غافلند یعنی متعرض ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیگر از آنحضرت
روایت کرده است که سؤال از کسی میشود که ضغطه بر او واقع میشود و ایضاً بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که دو
ملک میآیند که مشهورند بمنکر و نکیر بسوی میت در وقتیکه مدفون شد صدای ایشان مانند رعد قاصف است و دیدهای
ایشان مثل برق خاطف زمین را میشکافند بدندانهای خود و مویهای ایشان را میکشند در میان آنها راه میروند و سؤال
میکنند که کیست پروردگار تو و چیست دین تو اگر مؤمن است میگوید که خدا پروردگار منست و دین من اسلام است پس از
او میپرسند که چه میگوئی درحق این مردی که از میان شما بیرون آمد گوید که از محمد رسول خدا از من میپرسید
شهادت میدهی که او رسول خداست گوید گواهی میدهم که او رسول خداست پس با او میگویند بخواب خوابیکه در آن خواب
پریشانی نباشد و قبر او را نه ذرع گشاده میگردانند و دری بسوی بهشت میگشایند که جای خود را در بهشت
بیند و اگر میت کافر باشد آن دو ملک با آن هیئت بر او داخل میشوند و شیطان را در پیش روی او میدارند که دیدهای او
از مس است چون آن سؤالها را از او میکنند میگوید نمیدانم پس شیطان را با او میگذارند و مسلط میگردانند بر او در
قبرش نود و نه اژدها که اگر یکی از آنها بر زمین بدمد گیاه از زمین روئیده نشود و دری از برای او بسوی جهنم
میگشایند و جای خود را در آنجا میبیند و ایضاً از ابوبکر حضرمی روایت کرده است که گفتم بحضرت صادق کیستند آنها که در قبر از
ایشان سؤال میکنند فرمود کسی که ایمان را خالص کرده باشد و کسی که کفر را خالص کرده باشد گفتم پس باقی این خلق چه
میشوند گفت بخدا سوگند که ایشان را وا میگذارند و اعتنا بایشان نمیکنند گفتم از چه سؤال میکنند گفت از حجت و امامیکه
در میان شماست پس از مؤمن میپرسند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان میگوید که او امام منست چون این را گفت میگویند
بخواب خدا در دیده ات خواب استراحت بگذارد و دری از بهشت برای او بگشایند و پیوسته نسیم بهشت بتحفه باو میرسد تا روز
قیامت و از کافر سؤال میکنند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان یعنی امام زمان گوید شنیده ام او را و نمیدانم که کیست
پس میگویند که نمیدانی و دری از جهنم برای او میگشایند و پیوسته حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر
از حضرت کاظم حکایت کرده است که سؤال میکنند در قبر از مؤمن که کیست پروردگار تو میگوید چیست دین تو میگوید
اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند کیست امام تو میگوید فلان میگویند چگونه دانستی این را میگوید
امری بود که خدا هدایت کرد مرا بآن و مرا بآن ثابت داشت پس میگویند باو بخواب خوابی که خیالات پریشان در آن نباشد مانند
خواب نوعروس و دری از بهشت برای او بگشایند که از نسیم بهشت و گیاهای آن باو میرسد پس میگوید پروردگارا زود
قیامت را قائم گردان شاید باهل و مال خود برگردم و از کافر میپرسند که پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست
میگوید محمد میگویند دین تو چیست میگوید اسلام میگویند از کجا دانستی میگوید از مردم شنیدم که میگفتند پس گرزی بر او میزنند که

کافر جن و انس همه جمع شوند تاب او را نداشته باشند پس میگدازد چنانچه قلعی میگدازد پس روح او را بر میگردانند و بدن او را در میان
دو لوح از آتش میگذارند پس میگوید ای پروردگار قیامت را دور گردان مولف گوید این حدیث دلالت میکند بر آنکه ایمان شناختن
خدا و رسول باعتبار عدم ایمان بائمه حق و توسل بایشان ظنی و تقلیدی و بی ثباتست چنانچه در کتاب حسین بن سعید بسند
معتبر از سلیمان بن خالد منقولست که گفت از حضرت صادق پرسیدم از آنچه ملاقات میکند او را صاحب قبر فرمود دو ملک هستند
که ایشانرا منکر و نکیر میگویند می آیند نزد صاحب قبر و از او سؤال میکنند از رسول خدا که آیا حق بود اگر از اهل شک است میگوید
نمیدانم میشنیدم که مردم میگفتند که رسول خدا هست نمیدانم که حق بود یا دروغ بود پس او را ضربتی میزنند که اهل سموات و زمین
میشنوند مگر مکلفان و اگر صاحب یقین است نمیترسد و میگوید شهادت میدهم که او رسول خدا بود آمد با هدایت و دین حق
پس جای خود را در بهشت می بیند و قبر او را فراخ میگردانند و میگویند بخواب رو در نهایت استراحت و نیکوئی و ابن بابویه بسند معتبر از
امام رضا روایت کرده است که چون مؤمن بمیرد مشایعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار ملک تا قبر او و چون او را داخل قبر کنند
منکر و نکیر می آیند و او را مینشانند و میگویند کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میگوید پروردگار من خدا است
و محمد پیغمبر منست و اسلام دین منست پس میگشایند قبر او را بقدر آنچه دیده او کار کند و طعام از برای او از بهشت می آورند
و داخل میگردانند برای او نسیم و گل بهشت را و اینست معنی قول حق تعالی فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ یعنی در قبر وَجَنَّةُ
نَعِيمٍ یعنی در آخرت و چون کافر بمیرد مشایعت میکنند او را هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر او و سوگند میدهد حاملان جنازه
خود را بآواز بلند مانند صدائی که همه چیز میشنوند بغیر جن و انس که مکلفند و میگوید که کاش مرا بازگشتی بود بدنیا پس از
مؤمنان میشدم و میگوید مرا بر گردانید بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام پس زبانیه جواب او را میگویند
کلا این سخنی است که تو میگوئی و ملکی ایشانرا ندا میکند که دروغ میگوید اگر بر گردد عود خواهد کرد بآنچه او را نهی کرده اند از او
و چون او را داخل قبر کنند و مردم از او متفرق شوند منکر و نکیر بیایند بسوی او در بدترین صورتها و او را بنشانند و سؤال کنند
او را از پروردگار و دین او و کتاب او پس زبانش مضطرب شود و نتواند جواب گفت پس ضربتی از عذاب الهی بر او بزنند که همه چیز از او بترسند
پس باز او را سؤال کنند گوید نمیدانم گویند هرگز ندانی و هدایت نیابی و رستگار نشوی پس دری از برای او بسوی جهنم میگشایند
و بعوض نزل که از برای مهمانی مهیا میکنند حمیم جهنم از برای او می آورند و اینست مراد از قول حق تعالی وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ
فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ یعنی در قبر وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ یعنی در آخرت و اما آنچه در قبر از او سؤال میکنند معلوم است که سؤال از عقاید ایمانی میکنند
خصوصاً امامت ائمه و احادیث از طرق خاصه و عامه متواتر است که در قبر از ولایت علی بن ابیطالب سؤال میکنند چنانچه شیخ کشی
بسند معتبر از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که من بخدمت حضرت امام رضا رفتم فرمود که علی بن ابو حمزه مرد گفتم بلی فرمود
که داخل آتش شد پرسیدند از او از امام بعد از پدرم گفت بعد از او امامی نمیدانم پس ضربتی بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و
بروایت دیگر فرمود که او را نشانیدند در قبرش پس سؤال کردند از ائمه نام همه را گفت تا بمن رسید پرسیدند توقف
کرد پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش شد و در بصائر الدرجات از زر بن حبیش روایت کرده است که حضرت امیر
المؤمنین فرمود که چون بنده را داخل قبر کنند دو ملک نزد او می آیند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول چیزیکه سؤال می
کنند از پروردگار او است پس از پیغمبر او پس از ولی و امام او اگر جواب گفت نجات یافت و اگر عاجز ماند عذاب میکنند او را پس
مردی گفت که اگر کسی پروردگار خود و پیغمبر خود را شناخت و ولی خود را نشناخت چه حالست فرمود که مذبذبست
نه از اینهاست و نه از آنها و هر که را خدا گمراه کرده نمی یابی هرگز از برای او راهی بسوی نجات و گفتند برسول خدا یا نبی الله کیست
ولی گفت ولی شما در این زمان علی و بعد از او وصی او و از برای هر زمانی عالمی میباشد که خدا باو حجت تمام میکند بر خلق تا آنکه
نگویند چنانکه گمراهان پیش از ایشان گفتند در وقتیکه انبیاء ایشان رفتند که گفتند پروردگارا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی
تا متابعت کنیم آیات ترا پیش از آنکه مذلت و خواری بما برسد و ضلالت ایشان آن بود که آیات را که اوصیا بودند ندانستند پس
حق تعالی در جواب ایشان فرمود بگو همه انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید پس بزودی خواهید دانست که کیست اصحاب
صراط سوی یعنی راه راست و کیست آنکه هدایت یافته است و تربص و انتظار ایشان آن بود که میگفتند که در کار نیستیم ما

طلب شناختن اوصیا تا آنکه امامی را نشناسیم پس خدا تعییر و سرزنش کرده ایشان را باین و اصحاب صراط اوصیاء اند که بر صراط
می‌ایستند و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشان
او را شیعه خود ندانند و او ایشان را بامامت نشناسد زیرا که ایشان عرفهای الهی اند که مردم را با ایشان شناسانید و گواه
گرفت بر ایشان در وقتیکه پیمانها از ارواح گرفت در روز میثاق و وصف کرده است ایشان را در کتاب خود در آنجا که فرموده است
که و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم یعنی در اعراف ما بین بهشت و جهنم مردانی چند هستند که میشناسند همه را
بسیمای ایشان و ایشانند گواهان بر موالات و دوستان خود و رسول خدا گواه است بر ایشان و از برای ایشان از بندگان
عهد و پیمان گرفته است که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حق تعالی فرموده است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید تا آخر دو
آیه یعنی پس چگونه خواهد بود حال مردم در وقتیکه بیاوریم از هر امتی گواهی را و بیاوریم ترا گواه بر گواهان در آن روز خواهند
خواست و آرزو خواهند کرد آنها که کافر شده اند و نافرمانی رسول کرده اند در اطاعت اوصیا و در سایر امور که کاش با
زمین یکسان و هموار میشدند و کتمان نکنند در آن روز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکردند سخنی از خدا در دنیا و شاذان بن
جبرئیل در فضایل و غیر آن روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیرالمؤمنین بعالم اعلی ارتحال نمود حضرت
امیر گریان بخدمت حضرت رسول آمد حضرت فرمود چرا میگریی خدا هرگز دیدهای ترا گریان نکند گفت والده ام فوت
شد حضرت فرمود بلکه والده من فوت شده است و اولاد خود را گرسنه میداشت و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده
مو میگذاشت و مرا روغن میمالید و الله که در خانه ابوطالب یکدرخت خرما بود سبقت میکرد و با مداد و از برای
من میچید و از پسر عمان من پنهان میکرد از برای من پس حضرت برخواست و متوجه تجهیز او شد و پیراهن مبارک خود را داد
که او را کفن کنند و در حالت تشییع جنازه او قدمها را آهسته میگذاشت و بتأنی میرفت و پا برهنه میرفت و در نماز او
هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خوابید و بعد از آن بدست کرم خود او را در لحد خوابانید و شهادت تلقین او کرد و چون قبرش را
پر کردند و مردم خواستند که پر کنند سه مرتبه گفت پسر تو نه جعفر و نه عقیل پسر تو علی بن ابیطالب چون برگشتند مردم
گفتند یا رسول الله در این جنازه کاری چند کردی که در جنازه‌های دیگر نکردی فرمود اما تأنی و رفتن من از برای کثرت ازدحام
ملائکه بود و هفتاد تکبیر گفتن از برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز کردند و اما آنکه بر لحدش خوابیدم از برای
آن بود که در حالت حیات او ضغطه قبر را ذکر کردم گفت وا ضعفاه پس در لحدش خوابیدم که زمین او را نفشارد و اما
آنکه کفن کردم او را به پیراهن خود از برای آن بود که روزی در حالت حیات او قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم عریان محشور خواهند
شد گفت وا سوأتاه او را به پیراهن خود کفن کردم که او پوشیده محشور گردد و اما آنکه گفتم یا ابنک ابنک برای آن بود که
دو ملک آمدند و از او سؤال کردند از پروردگارش گفت خدا پروردگار من است و گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد پیغمبر من است
گفتند کیست امام تو و ولی تو شرم کرد از آنکه بگوید علی فرزند من پس با او گفتم بگو فرزند تو علی بن ابیطالب پس خدا دیده
او را باین روشن کرد مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه از امامت امام پیش از زمان امامتش نیز سؤال میکنند
و باید مخصوص کسی باشد که علم بامامت او بهم رسانیده باشد و محتمل است که مخصوص مقربان باشد یا مخصوص حضرت فاطمه
باشد از برای جلالت او و چنانچه احادیث اشعار بآن دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که میت مؤمن را
چون از خانه اش بیرون میآورند مشایعت میکنند او را ملائکه تا قبر او و ازدحام میکنند بر او تا قبرش میرسانند چون بقبرش رسید
زمین با او میگوید مرحبا خوش آمدی و بسوی اهل خود آمدی بخدا سوگند که دوست میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود
خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را وا میکشاید بقدر آنکه چشم او کار کند و داخل میشوند بر او دو ملک در قبر او منکر و
نکیر و سؤال میکنند از او که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید
محمد میگویند کیست امام تو میگوید فلان پس منادی از آسمان ندا میکند که راست گفت بنده من از فرشهای بهشت در قبرش
بگسترانید و دری از بهشت بسوی قبرش بگشائید و از جامه‌های بهشت بر او بپوشانید تا بیاید بنزد ما و آنچه نزد ما است از برای
او بهتر است پس با او گویند بخواب مانند خواب نو داماد و بخواب خوابیدنی که در آن خواب پریشانی نباشد و اگر کافر باشد ملائکه

مشایعت

مشایعت و کنند تا قبر او و زمین با او گوید لا مرحبا بجای بدی آمدی والله که من دشمن میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود و البته
خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس بر او تنگ میکرده و میفشارد او را تا استخوانهای پهلوهایش بیکدیگر میچسبند پس منکر و نکیر
بر او داخل میشوند بغیر آن صورت که بر مؤمن داخل میشوند و او را مینشانند و روح را تا کمر او باز میگردانند و میگویند بر او که
تو کیست پیغمبر او مضطرب میشود و میگوید نمیشنیدم که مردم میگفتند خدا میگویند هرگز ندانی و هم چنین از پیغمبر و امام میپرسند
و همین جواب را میگوید پس از آسمان ندا میرسد که دروغ گفت بنده من فرش کنید قبرش را از آتش و بپوشانید او را [illegible] از آتش
و بگشائید از برای او دری بسوی آتش تا بیاید بسوی ما و آنچه نزد ما است بدتر است از برای او از این حالت پس سه مرتبه گرز آتش
بر او میزنند که در هر مرتبه آتش از قبرش پرواز میکند که اگر آن ضربت را بر کوههای تهامه بزنند همه ریزه ریزه میشود و مسلط می
گرداند خدا بر او در قبرش مارها که او را سخت میگزند و میدرند و شیطان او را بغم و اندوه میدارد و صدای عذاب او را میشنوند
هر که خدا خلق کرده است مگر جن و انس پس بدرستیکه میشنوند صدای کفشهای مشایعت کنندگان خود را و صدای بر هم زدن دستهای
ایشان را و اینست معنی قول حق تعالی وَيُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ تا آخر آیه که تفسیرش این است که ثابت میدارد خدا آنهائی
که ایمان آورده اند بقول و اعتقاد ثابت در زندگی دنیا و آخرت و گمراه میکند و بخود وامیگذارد ظالمان را و میکند خدا آنچه میخواهد
و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که هیچ محل قبری نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه میگوید منم خانه خاک منم خانه بلا
منم خانه کرم و بروایت دیگر میگوید منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم منم خانه فقر منم باغی از باغهای بهشت یا گودالی
از گودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون داخل میشود بنده مؤمن میگوید خوش آمدی و نزد اهلت آمدی [illegible] تا آخر
آنچه در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرمود از برای او دری میگشایند که جای خود را در بهشت می بیند پس از آن مردی [illegible]
آید که دیده‌ها او را [illegible] و میگوید تو چیزی ندیده باشد پس مؤمن گوید ای بنده خدا هرگز از تو نیکوتر چیزی ندیده ام [illegible]
نیکم که تو داشتی و عمل صالحم که تو میکردی پس بگیرند روحش را و در آنجا بگذارند در بهشت با [illegible]
باد بیده روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او میرسد که لذت و خوشبوئی را بیابد تا مبعوث شود [illegible]
داخل قبر شود گوید لا مرحبا پس او را فشاری بدهد که استخوانهای او درهم کند و باز بحال اول برگردد [illegible] دری از برای او بسوی
آتش بگشایند و از در مردی بیرون آید که هرگز بان بد صورتی و قباحت منظر ندیده باشد [illegible]
خبیثم که داشتی پس روح او را همانجا که او بوده بگذارند از آتش [illegible] نفخه از آتش بیدنش برسد و الم و حرارت آن
در جسد خود یابد تا روزیکه مبعوث شود و مسلط گردانند بر روح او شصت و نه مار عظیم که او را بگزند [illegible] نیش‌ها دارند که اگر
یکی از آن مارها بر زمین بدمد هرگز گیاه از آن نروید و بعضی از علما از ابو هریره روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی و یثبت الله
الذین آمنوا بالقول الثابت که قول ثابت شهادتین است و فی الآخرة در قبر است که دو ملک داخل میشوند و سؤال میکنند از پروردگار و از
نبی و از قبله و از امام و امام علی است و یضل الله الظالمین یعنی و در قبر گمراه میکند ظالمان را از ولایت علی که جواب [illegible]
از امام سؤال میکنند و ایضاً از حضرت رسول روایت کرده اند که خدا را دو ملک هست که ایشان را منکر و نکیر میگویند نازل میشوند
بر میت و سؤال میکنند از پروردگار و پیغمبر و دین و امام او اگر بحق جواب گفت او را بملائکه رحمت تسلیم میکنند و اگر عاجز شد بملائکه
عذاب چنانچه کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که سؤال کرده میشود میت در قبر او از پنج چیز از نمازش و زکوتش و حجش و روزه اش
و از ولایت ما اهل بیت پس میگوید ولایت از کنار قبر بان چهار دیگر که هر نقصی که در شماها باشد بر من است که تمام کنم [illegible]
آنحضرت روایت کرده است که چون میت مؤمن داخل قبر میشود نماز از جانب راست او [illegible] و زکوة از جانب چپ [illegible]
[illegible] بر او مشرف میشود [illegible] و چون دو ملک داخل میشوند که سؤال کنند صبر گوید بنماز و زکوة که [illegible]
خود را اگر شما عاجز شوید من او را درمییابم و در تفسیر امام حسن عسکری مذکور است که امیرالمؤمنین فرمود که [illegible]
شیعه ضعیفی را که [illegible] نصب نتواند کرد حجت او را بر ناصبی تمام کند حق تعالی در روزیکه او را [illegible]
که بگو بخدا پروردگار من است و محمد پیغمبر من است و علی ولی و امام من است [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] خود را [illegible]

درجات بهشت پس در آنوقت قبرش بهترین باغستانهای بهشت میگردد و در مجالس بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که
چون مؤمن میمیرد با او داخل میشود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوش صورت‌تر و خوشبوتر و پاکیزه‌تر است
از باقی صورتها پس یکی در جانب راست می‌ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پایین پا و یکی در عقب سر آنکه
خوش صورت‌تر است از بالای سر پس سؤال یا عذاب از هر جهت که می‌آید آنکه در آنجهت ایستاده است مانع میشود پس آنکه از
همه خوش صورت‌تر است بسایر صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب راست میگوید من نمازم
صاحب جانب چپ گوید من زکوتم آنکه در پیش روست گوید من روزه‌ام آنکه در عقب سرست گوید من حجّ و عمره‌ام و آنکه در پایین پاست
گوید من برّ و احسان به برادران مؤمنم پس آنها گویند که تو کیستی که از همه بهتر و خوشبوتر و خوش‌روتری گوید من ولایت آل محمّدم ابن بابویه
بسند معتبر از علی بن الحسین روایت کرده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد حضرت رسول مردم را موعظه میکرد و از جملهٔ آن
موعظه این بود که ای فرزند آدم اجل تو سریع‌ترین چیزهاست بسوی تو نزدیکست که ترا دریابد و ملک قبض کند روح ترا و ببرد
بسوی منزلی تنها پس برگردانند بسوی تو روح ترا و بیایند بسوی تو منکر و نکیر از برای سؤال تو و امتحان شدید تو و بدرستیکه اوّل
چیزیکه از تو سؤال میکنند از دین تست که بآن اعتقاد داشته‌ای و از کتاب تست که آنرا تلاوت میکرده‌ای و از امامیست که ولایت
او را اختیار کرده بودی پس میپرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کرده‌ای و از مال خود که از کجا کسب کرده‌ای و در چه چیز تلف کرده‌ای
پس عدّهٔ خود را بگیر و مهیّا شو جواب را پیش از امتحان و سؤال اگر مؤمن و پرهیزکاری و عارفی بدین خود و متابعت ائمّهٔ صادقین
کرده‌ای و موالات با اولیاء و دوستان خدا کرده‌ای خدا حجّت ترا تلقین تو میکند و زبانت را گویا میکند بثواب پس جواب را نیکو
میگوئی و بشارت میدهند ترا ببهشت و خوشنودی خدا و زنان نیکوی خوشخوی و استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان
و اگر چنین نباشی زبانت مضطرب میشود و حجّت تو باطل میشود و گنگ میشوی از جواب و بشارت میدهند ترا باتش و استقبال
میکنند ترا ملائکه بنزل حمیم و سوختن جحیم و امّا ضغطهٔ قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانانست چنانچه سابقا
مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود که ضغطهٔ قبر در بدن اصلی است و عام نیست و تابع سؤال قبر است و کسی را که سؤال
نکنند او را ضغطه نباشد و علی بن ابرهیم گفته است در تفسیر آیهٔ وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ برزخ امریست میان
ثواب و عقاب در دنیا و آخرتست و این رد میکند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت میکنند و حضرت
صادق فرمود که بخدا سوگند که نمیترسم بر شما مگر برزخ را امّا در وقتیکه در قیامت باشد ما اولی بشفاعت شما و ابن
بابویه و دیگران از حضرت صادق روایت کرده‌اند که چون سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول امر
فرمود که او را غسل دادند و حنوط کردند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازهٔ او روان شد گاه جانب
راست جنازه را میگرفت و گاه جانب چپ را و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشت
و خشت بر او درست چید و فرجها را بگل و سنگ محکم میکرد و چون فارغ شد فرمود که میدانم که او در قبر میپوسد و لیکن خدا دوست
میدارد که کسی که کاری کند محکم کند پس مادر سعد گفت که ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار
خود بدرستیکه در قبر فشاری بسعد رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری کردی که از برای دیگری نکردی
گفت چون ملائکه بی کفش و ردا در جنازهٔ او میرفتند من تاسّی بایشان کردم و دستم در دست جبرئیل بود هر جا را که او میگرفت من
میگرفتم و گفتند با آنچه نسبت باو بعمل آوردی و فرمودی که ضغطه باو رسید فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد و بروایت دیگر فرمود
در زبانش غلظتی بود با اهلش و در کتاب حسین بن سعید از حضرت صادق روایت کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول
خطابی باو کرد و دستی بر قبرش مالید و دست مبارکش لرزید و گفت یا سعد چنین میکنند چون از این حالت سؤال کردند فرمود که
هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه فشاری او را در قبر میباشد و کلینی بسند موثّق از حضرت باقر روایت کرده است که چون رقیّه دختر حضرت
رسول از جور ضرب عثمان بعالم بقا رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه در کنار قبر ایستاده بود و آب دیدهٔ مبارکش
در قبر میریخت و حضرت آب دیده اش را بجامهٔ خود میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف او را میدانستم از خدا سؤال کردم که او را
از ضغطهٔ قبر امان دهد و ایضا بسند صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت امام رضا سؤال کرد از کسی که او را بر دار کشیده باشند

آیا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا را امر میکند که او را بفشارد و در روایت دیگر از حضرت صادق روایت کرده
که حضرت فرمود که پروردگار زمین و پروردگار هوا یکیست وحی میکند خدا بهوا پس میفشارد او را بدتر از ضغطهٔ قبر و ابن بابویه
از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که عیسی گذشت بقبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال
دیگر بهمان قبر گذشت و او را عذاب نمیکردند از حق تعالی سؤال از سبب این کرد وحی کرد باو که ای روح الله فرزندی از او بالغ
شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جای داد و رعایت کرد من او را آمرزیدم بکردهٔ فرزندش و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است
که رسول خدا فرمود که ضغطهٔ قبر از برای مؤمن کفاره است از برای آنچه از او ضایع شده است از ضایع کردن نعمتهای خدا و
ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که هر که بمیرد ما بین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از مؤمنان خدا او را پناه
دهد از فشار قبر و در روایت دیگر هر که در شب جمعه و روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر از او دور گردد و علی بن ابراهیم بسند
کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق که چون کافر را سؤال کنند در قبر و گوید نمیدانم ضربتی بر او بزنند که هر که خدا خلق کرده
است بشنود بغیر از انسان و مسلط گردانند بر او شیطان را و دیدهای او مانند مس گداخته سرخ باشد و گوید باو که منم برادر
تو و مسلط گردانند بر او مارها و عقربها و قبرش تاریک شود و او را فشاری بدهند که دندهای هر دو طرف دندها در طرف
دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب صواب نگوید بر او ضربتی بزنند که هر دابه که خدا خلق کرده است
از آن بترسد بغیر جن و انس پس دری از برای او بسوی جهنم بگشایند و باو گویند بخواب بدترین احوال پس جای او چنان تنگ شود
مانند تنگی سر نیزه در میان آهن حتی آنکه مغز سرش از ناخنهای پایش بدر رود و خدا مسلط گرداند بر او مارها و عقربهای
زمین را که او را بدرند تا وقتیکه خدا او را مبعوث گرداند و از بدی حالش آرزوی قیامت کند و کلینی از حضرت باقر روایت کرده است
که رسول خدا فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفند چرانیده و من نیز گوسفند چرانیدم قبل از
نبوت و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان که در چراگاه خود در غایت امنیت میچریدند و در اطراف ایشان چیزی نبود که ایشان را
از جا بدر آورد ناگاه همه میترسیدند و سر از چرا برمیداشتند و من تعجب میکردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل مرا خبر داد که در قبر
کافر را ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات صدای آنرا میشنوند و میترسند پس در آنوقت دانستم که بسبب فزع و خوف آنها از بوده است
پس پناه برید بخدا از عذاب قبر و راوندی از حضرت باقر روایت کرده که هر که رکوع خود را تمام بعمل آورد وحشت قبر باو داخل نمی
شود و از ابن عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از برای نمیمه است و نمیمه سخن چینی
است و ثلثی از برای عدم احتراز از بول است و در محاسن بسند موثق از حضرت صادق روایت کرده است که عمدهٔ عذاب قبر در
بول است و در علل الشرایع بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که مردی از نیکان را یا از علمای بنی اسرائیل را در قبر نشاندند
و گفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت آن ندارم و یک یک کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا بیک تازیانه
رسید باز گفت طاقت ندارم گفتند از این چاره نیست گفت بچه سبب این را بر من میزنید گفتند از برای اینکه یکروز نماز بی وضو کردی
و بر ضعیفی و مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه بر او زدند که قبرش مملو از آتش شد و کلینی بسند معتبر از ابو بصیر
روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سؤال کردم که آیا احدی از ضغطهٔ قبر نجات می یابد فرمود پناه میبریم بخدا از آن چه بسیار
کم است کسی که از آن رهائی یابد بدرستیکه رقیه را چون عثمان ملعون شهید کرد رسول خدا بر او ایستاد و سر بسوی آسمان بلند
کرد و آب از دیدهای حق بینش ریخت و بمردم گفت بیاد آمد آنچه از آن ملعون بر او واقع شد و رقت کردم از برای او و از خداوند
رحیم سؤال کردم که او را ببخشد و فشار قبر باو نرسد پس گفت خداوندا رقیه را ببخش از ضغطهٔ قبر پس خدا آن مظلومهٔ شهیده را
بآنحضرت بخشید و فرمود که رسول خدا در جنازهٔ سعد بیرون آمد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازهٔ او کرده بودند پس حضرت
سر بسوی آسمان برداشت و فرمود که مثل سعد کسی بر او ضغطه واقع میشود ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیده ام که ضغطهٔ
او برای آن بود که استخفاف ببول میکرد و احتراز از آن کم میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه نبود مگر برای آنکه با
اهلش بخلق بدی سلوک میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت باو که ترا بهشت گوارا باد ای سعد حضرت رسول فرمود
ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته او از عذاب قبر نجات یافته است و ایضاً بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است

که عمر بن یزید خدمت آنحضرت عرض کرد که من از شما شنیدم که میفرمودید که همه شیعیان ما در بهشتند هر چند گناه کرده باشند
حضرت فرمود بخدا راست گفتم بخدا که همه در بهشتند گفتم فدای تو شوم بسیار بزرگ گناه کبیره هست حضرت فرمود اما
در قیامت پس همه شما داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع او و لیکن والله میترسم بر شما
در برزخ گفتم برزخ چیست فرمود قبر از روز مرگ میمیرد تا روز قیامت مؤلف گوید که از بسیاری اخبار معتبر ظاهر میشود
که مؤمن را ضغطه نمیباشد چنانکه کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که چون مؤمن را در قبر میگذارند روح او را باعالی
بدن او برمیگردانند و سؤال میکنند او را و آنچه میدانند از عقاید حقه چون جواب گفت دری از بهشت بسوی قبر او میگشایند
که داخل میشود برو او نور و خنکی و بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجاست ضغطه قبر فرمود هیهات بر مؤمنان از
ضغطه چیزی نیست بخدا سوگند که زمینی که مؤمن بر روی او راه میرود فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من راه رفت و بر
پشت تو راه نرفت و چون داخل قبر میشود زمین او را خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم در وقتیکه بر پشت من راه میرفتی
اکنون که ترا و توام من است میدانم که با تو چکنم پس گشاده میشود از برای او بقدر آنکه دیده کار کند و جمع میان این اخبار در
غایت اشکالست و مؤمن را حمل بر مؤمن کامل اگر کنیم کاملتر از فاطمه بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ کم بهم میرسد مگر آنکه
فاطمه و رقیه را حمل کنیم بر آنکه از باب احتیاط و اطمینان و خوابیدن و دعا بعمل آمده باشد و گوئیم که مراد از مؤمن معصوم است
و کسی که تالی مرتبه عصمت باشد مانند سلمان و ابوذر و امثال ایشان و ممکن است که احادیث عدم ضغطه مؤمن محمول باشد
بر عدم ضغطه شدیده و منافات با ضغطه خفیفه معاذ نداشته باشد و در اخبار ضغطه معاذ اشعار بخفت آن هست یا
آنکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بر وجه غضب الهی باشد و ضغطه مؤمن بر وجه لطف است و برای آنکه قبل دخول بهشت که در بجهت
ابتلای او و بلاهای دنیا از این جهت است یا آنکه گوئیم در صدر اسلام چنین بود که از برای غیر معصومین بر وجه عموم بود و بعد
از آن بشفاعت رسول خدا و ائمه هدی از مؤمنان رفع شد و این وجه غریب است اگر چه در بعضی اخبار بعلتی وارد شده و در حدیث
حسن کالصحیح از زراره منقولست که گفت از حضرت باقر پرسیدم که جریده را چرا با میت میگذارند فرمود برای آنکه عذاب
و حساب از میت دور میشود مادام که تر است و همه عذاب در یک روز و یک ساعت میباشد قدر آنکه میت را داخل قبر میکنند
و قوم برمیگردند و دو جریده را از برای این قرار داده اند که در آن ساعت عذاب نکنند و هر گاه در آن وقت نشد انشاء الله بعد
از خشک شدن هم نمیشود مؤلف گوید که در توجیه این حدیث دو احتمال هست اول آنکه عذاب جسد اصلی در ساعت اول
میباشد دوم آنکه ابتداء عذاب در ساعت اول میباشد هر گاه حق تعالی در آن وقت تفضل کرد و عذاب نکرد بعد از خشک
شدن انشاء الله عذاب نمیکند و این ظاهرتر است فائده ثالثه در بیان محل روح است و جسد مثالی در عالم برزخ کلینی
از حبه عرنی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که هر مؤمنی که میمیرد در بقعه از بقعها میگویند روح او را که ملحق شو
بوادی السلام که صحرای نجف اشرف است و بدرستیکه آن بقعه ایست از جنت عدن و ایضا روایت کرده است که شخصی بحضرت
صادق عرض کرد که برادر من در بغداد است و میترسم در آنجا بمیرد حضرت فرمود که چه پروا داری هر جا خواهد بمیرد هیچ مؤمن
در مشرق و مغرب زمین نمیماند مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را بوادی السلام راوی گفت کجاست وادی السلام فرمود بیرون
کوفه است گویا می بینم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح مؤمنان
در درختی میباشند در بهشت بر صفت بدنها یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر سؤال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند
و می آشامند و میگویند ای پروردگار ما قیامت را از برای ما بر پا کن و آنچه وعده داده عطا کن و آخر ما را باول ما ملحق گردان و هر
گاه روحی از ارواح بر ایشان وارد میشود جمع میشوند نزد او که سؤال کنند پس بعضی میگویند که بگذارید بحال او که از هول
عظیمی رها شده و چون اطمینانی بهم میرساند از هر یک از یاران و اصحاب خود از او سؤال میکنند اگر میگوید زنده است امیدوار
میشوند که شاید از سعدا باشد و بعد از مردن بایشان ملحق شود و اگر گفت مرده است میگویند رفت بپائین و بسوی جهنم و ارواح
کفار در وادی آتش معذب اند و بروایت دیگر عرض میکنند ایشان را بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما بر پا مکن و وعده
ما را بعمل میاور و آخر ما را باول ما ملحق مگردان و در این باب احادیث گذشت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است

که گفت

که گفت از حضرت امام محمد باقر سؤال کردم که مردم میگویند که فرات ما از بهشت بیرون می آید و این چگونه است و حال آنکه آب
فرات از جانب مغرب بیرون می آید و چشمها و رودها در آن میریزد حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که آنرا خلق کرده است
در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون می آید و بسوی آن بهشت بیرون میروند ارواح مؤمنان از قبرهای خود در هر وقت شام
و از میوههای آن میخورند و متنعم میشوند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح طالع شد از
بهشت بیرون میآیند و در هوا ما بین آسمان و زمین پرواز میکنند و می آیند و میروند و چون آفتاب طالع شد رجوع بقبرهای
خود میکنند و خبر از آن میگیرند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و با هم آشنائی میکنند و یکدیگر را میشناسند و فرمود
که خدا را آتشی هست که در مشرق خلق کرده است آنرا برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن شوند و میخورند از طعام زقوم
آن و می آشامند از حمیم آن در هر شب و چون صبح طالع میشود از آنجا میروند بوادی که در یمن است و آنرا برهوت مینامند و از
جمیع آتشهای دنیا گرم‌تر است و در آنجا میباشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند چون شام میشود باز
باتش بر میگردانند ایشانرا و حال ایشان چنین است تا روز قیامت راوی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که بوحدانیت خدا
و رسالت حضرت رسول قائلند از مسلمانان گناهکاری چند که میمیرند و اعتقاد بامامی ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند
حضرت فرمود که اینها در قبرهای خود هستند و بیرون نمی آیند و هر که از ایشان عمل شایسته باشد و از او عداوتی ظاهر نشده
باشد از قبر اینها راهی میگشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی بر او داخل میشود تا روز قیامت پس خدا
حسنات و سیئات او را حساب میکند یا به بهشت میبرد ایشانرا یا بجهنم پس ایشان موقوف میمانند بامر خدا و همین معامله
میکنند با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و اما ناصبیان از اهل قبله که در مذاهب
باطله خود تعصب دارند پس بعضی میگشایند از قبرهای ایشان بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانه و شرر
و دود و فوران حمیم آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی حمیم جهنم است در آتش میسوزند پس
بایشان میگویند کجاست آنکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجاست امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامیکه گردانیده است
خدا او را امام از برای مردم و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدم از جنات آدم حضرت فرمود که باغی بود از
باغستانهای دنیا که آفتاب و ماه طلوع میکرد و غروب میکرد و اگر از جنات آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمی آمد و علی بن ابراهیم
روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا یعنی برای ایشان هست روزی ایشان در بامداد و پسین
فرمود که این در بهشتهای دنیا است پیش از قیامت که ارواح مؤمنانرا بآنجا میبرند زیرا که در جنات خلد آفتاب و ماه و بامداد
و پسین نمیباشد و ایضا روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ
فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ یعنی پس اما آنها که شقی و بدعاقبت اند پس در آتش اند و ایشانرا در آن ناله و فریاد و فغانی هست
و همیشه در آن خواهند بود مادامیکه بوده باشند آسمانها و زمین فرمود که این در آتش دنیا است پیش از قیامت و باز فرموده
است و اما آنها که سعادتمندند در بهشت اند همیشه در آن خواهند بود مادام که باشند آسمانها و زمین فرمود در بهشتهای
دنیا است که ارواح مؤمنانرا بآنجا میبرند و عطاء غیر مجذوذ یعنی این عطائیست که مقطوع نیست از نعیم آخرت و بآن متصل
خواهد بود و دلیل بر این آنستکه در آخرت آسمانها و زمین مبدل و برطرف میشود پس باید که در بهشت دنیا و آتش دنیا باشد
و باز روایت کرده است که مردی از اصحاب از حضرت صادق پرسید از تفسیر این آیه که خدا در حق فرعون و اصحاب او میفرماید که
آتش عرض کرده میشود بر او در بامداد و پسین حضرت فرمود سنیان چه میگویند در این باب راوی گفت میگویند که این در
آتش خلد است و بعد از مردن تا قیامت ایشانرا عذابی نمیباشد حضرت فرمود که پس ایشان از سعادتمندان خواهند بود گفت
فدای تو شوم چگونه است این فرمود که این در دنیا است که بامداد و پسین در او میباشد و قرینه دیگر بر این آنکه بعد از این میفرماید که
روزیکه قیامت قایم میشود میگویند که داخل کنید آل فرعون را در سخت ترین عذابها و ایضا از حضرت امام حسن مجتبی روایت
کرده است که ارواح مؤمنان در شبهای جمعه مجتمع میشوند نزد صخره بیت المقدس و در قیامت حشر خلایق نیز در آنجا خواهد بود
و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت یمن و کلینی بچند سند روایت کرده است از حضرت صادق که حضرت

ارواح مؤمنان ۳

امیر المؤمنین و حضرت رسول فرموده‌اند که بدترین آبها در روی زمین آب برهوت است که آن وادی‌ئیست در حضرموت که ارواح
کفار را در آنجا عذاب میکنند ایضاً از حضرت صادق روایت کرده است که در عقب یمن وادی‌ئیست که آنرا وادی برهوت
میگویند و در وادی نمی‌باشد مگر مارها و عقربهای سیاه و از جمله مرغها مگر بوم و در آن وادی چاهی هست که آنرا
بلهوت میگویند و در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان را بآنجا میبرند و از آب صدید در حلق ایشان میکنند و ایضاً بسند
موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر آمد حضرت فرمود از کجا می‌آئی ای اعرابی گفت از احقاف
قوم عاد و در آنجا وادی‌ئی دیدم تاریک که قعرش را نمیتوان دید و در آنجا بوم و هام و جغد بسیار هست حضرت فرمود میدانی
آن وادی چیست گفت نه والله نمیدانم فرمود برهوت است که روح هر کافری در آنجاست و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آنحضرت
روایت کرده است که گفت مردی آمد بخدمت حضرت رسول و گفت یا رسول الله من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری
داشتم و از برای او وصف کردند آبی از چاه احقاف که مردم از برای شفا بیمار ندارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی
و قدحی برداشتم که از آن قدح آب در مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیر بزیر آمد و گفت ای مرد مرا آب بده
که در همین ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که قدح آب را باو بدهم دیدم که مردی نشسته و زنجیر در گردن او است چون خواستم قدح را
باو بدهم او را کشیدند تا نزد قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم باز دیگر آمد و میگفت العطش العطش مرا آب بده که در این
ساعت میمیرم چون قدح را بلند کردم باز کشیده شد بقرص آفتاب سه مرتبه چنین و سر مشک را بستم و باو آب ندادم حضرت
رسول فرمود که آن قابیل پسر آدم است که برادر خود را کشت و این عذاب او هست تا روز قیامت و در بصائر الدرجات از عبد
الله بن سنان روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سؤال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعتش ما بین بصری و شام
است تا صنعای یمن میخواهی آنرا ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد پس پا بر زمین
زد نهری پیدا شد که دو طرف آنرا نمیتوان دید مگر موضعی که من و آنحضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره
بود و نهری در نظر من آمد که از یکطرف آبی بود سفیدتر از برف سفید و از یکطرف دیگر شیری سفیدتر از برف و در
میان اینها شرابی بود مانند یاقوت در سرخی و لطافت که هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوشتر از آن شراب در میان
شیر و آب گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا بیرون می‌آید و مجرای آن از کجاست حضرت فرمود که اینها از چشمه‌ها نیست که حق تعالی
در قرآن فرموده است که در بهشت میباشد چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه از شراب و در این نهر جاری میشود و در کنار
این نهر دیدم درختان بود و در میان هر درختی حوریه بود و موهای بر سر اینها و بحدی بود که هرگز بان خوبی موئی ندیده بودم
و در دست هر یک آئینه بود که هرگز بان نیکوئی ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت نزدیک یکی از آن حوریان رفت
و اشاره نمود که آب بده دیدم که آن حوریه خم شد که از نهر آب بردارد درخت نیز با او خم شد و ظرف را از آن نهر پر کرده بدست
حضرت داد و بیاشامید و باز آنرا باو داد و اشاره فرمود که از پر کند او با درخت باز خم شد و باز دیگر پر کرده بحضرت
داد و حضرت بمن عنایت فرمود و بیاشامیدم که هرگز شرابی بان نرمی و لطافت و لذت نچشیده بودم و رایحه آن بوی
مشک بود و چون در کاسه نظر کردم هر سه لون شراب در آن ظرف بود گفتم فدای تو شوم مثل آنچه امروز دیدم هرگز ندیده
بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی میتواند بود حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا
کرده است مؤمن چون از دنیا میرود روحش را بسوی این نهرها میبرند و در باغستانهای آن میچرد و از شرابهای آن میآشامد
و دشمن ما چون وفات می‌یابد روحش را میبرند بوادی برهوت و در عذاب آن همیشه میباشد و از زقوم آن باو میخورانند و از
حمیم در حلقش میکنند پس پناه برید بخدا از آن وادی و این قول بیرد در کامل الزیاره از عبد الله بن بکر روایت کرده است که با حضرت
صادق رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاه موحشی از جانب راه گفتم
یا بن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه در این راه کوه موحشی مثل این ندیده‌ام حضرت فرمود ای پسر بکر میدانی که این
چه کوه هست گفتم نه فرمود این کوه هست که آنرا کمد میگویند و آن در وادی‌ئی از وادیهای جهنم واقع است و در این کوه میباشند
قاتلان پدرم حسین خدا ایشانرا در آنجا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم

وانچه

و آنچه بیرون می‌آید از جب حزن و از فلق و از آثام و از طینت خبال و از جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر
و در هیچ جا از این کوه نکذشتم مکر آنکه ابوبکر و عمر را می‌بینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی فلان و فلان پدر زن پیش
ابوبکر و عمر میکویم که ایشان آنچه کردند بسبب شما بود که شما کذاشتید چون حاکم شدند بر ما رحم نکردید ما را کشتند
و از حق خود محروم کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که بر شما رحم کند
بچشید وبال آنچه را پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندکان کفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود
بزمین ششم و جهنم در آنجاست و حافظان هستند بر جهنم زیاده از ستارهای آسمان و قطرهای باران و قطرات دریاها و ذرهای
خاک و هر ملکی موکل است بامری که از آن مفارقت نمیکند و زید نرسی در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق فرمود
که چون روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی امر میکند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مؤمنان و ایشان در
غرفهای بهشتها ساکنند که خداوند عالم رخصت داده است که بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند
منان امر میکند رضوان را که از برای هر روحی ناقه از ناقهای بهشت بیاورد که بر آن ناقه قبه از زبرجد سبز بسته باشند که پرده آن
از یاقوت زرد تر باشد و بر ناقها حلها و برقعها از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشند پس سوار میشوند بر آن ناقها
با زینت تمام و حلهای بهشت و تاجها از مروارید تر بر سر کرده تاجها در سر ایشان نور بخشند و درخشند مانند ستارها که در آسمان
از نزدیک و دور میدرخشند پس ارواح مؤمنان در عرصه بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل امر کند جبرئیل را که ملائکه
آسمانها را باستقبال ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمان استقبال کنند و تا آسمان دیگر ایشان را مشایعت کنند تا فرود
آیند بوادی السلام و آن صحرائیست در پشت کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و قریها تا زیارت کنند
اهالی خود را که در دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند که بکردانند روهای ایشان را از آنچه نمیخواهند بسوی
آنچه میخواهند یعنی امور بدی که موجب اندوه ایشان میکردد بدیدن آنها را از ایشان پنهان میکردانند و اموری که موجب سرور
ایشانست بایشان مینمایند و بزیارت قبرها که بدنهای اصلی ایشان در آنهاست میروند و چون مردم از نماز جمعه و عید فارغ
میشوند ندا میکند جبرئیل در میان ایشان که برکردید بسوی غرفهای بهشت پس بر میکردند چون حضرت این را فرمود مردی از
اهل مجلس کریست و کفت فدای تو شوم این از برای مؤمن است حال کافر چون خواهد بود فرمود بدنهای ملعونی چند اند در زیر خاک
و روحهای خبیثی چند اند که ساکن کردانیده اند ایشان را در وادی برهوت در چاه کبریت در آنجا معذبند بفزعها و هولهای آنها
میرسد بدنهای ملعون خبیث ایشان که در زیر خاکند بمنزله کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک بیند و پیوسته از آنها
خایف و ترسانند و روحها معذبند بانواع عذابها و پیوسته در زندان سخط الهی محبوسند و روحی و راحتی نمی‌یابند تا آنکه قایم
ما ظاهر شود پس آن روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان بر میکردانند و حضرت قائم کردن ایشان را میزند و میروند بسوی آتش
و در قیامت بجهنم میروند و ابد الاباد در آنجا معذب خواهند بود مؤلف کوید که از این حدیث ظاهر میشود که ارواح مومنان
در عالم برزخ در بهشت خلد اند که در آسمانست و از احادیث سابقه ظاهر میشود که در بهشت زمین میباشند و از احادیث بیش
تر معتبر تر است و ممکن است که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد و مجمل قول در این ابواب و آنچه مذکور شد البته اعتقاد
باید کرد و از احادیث مستفیضه و براهین قاطعه آنچه معلوم میشود آنست که نفس بعد از موت باقیست اکر محض ایمان دارد متنعم است
و اکر محض کفر دارد معذب است و اکر مستضعفست که قدرت بر تمیز حق از باطل ندارد یا حجت کما ینبغی بر او تمام نشده است
مانند جمعی که در اقصای بلاد کفر یا بلاد سنیان میباشند و اطلاعی بر اختلاف مذاهب ندارند و یا اکر اطلاع دارند نمیتوانند
ببلادی آمد که تجسس دین حق بکنند بلکه بعضی از مخالفین که محبت اهل بیت داشته باشند و یا با شیعه عداوتی نداشته باشند
و حیران باشند و امام را بخصوص نشناسند و اطفال و مجانین و امثال ایشان از اینها در برزخ سؤالی و عذابی و ثوابی نخواهد
بود و امر ایشان موقوفست تا قیامت که حق تعالی بعدل خود یا بفضل خود با ایشان سلوک کند و سایر مردم ارواح با ایشان
بر میکردد در قبر یا بجمیع بدن یا ببعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب و سؤال و جواب داشته باشند و از ایشان سؤال میشود
از بعضی عقاید و از بعضی از اعمال و بمقتضای آن ثواب و عقاب میدهند [illegible]

ساقط میشود مانند کسی که تلقین او کرده باشند و ضغطه نیز از بعضی از مؤمنان ساقط میشود چنانکه گذشت و اینها همه در بدن اصلی واقع میشود بعد از آن روح تعلق میگیرد به بدن مثالی لطیفی مانند اجسام جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه در صورت و تنعم و عذاب بعد از آن بدن میباشد و ممکن است که ارواح را الحال حاصل شود بسبب بعضی از امور که نسبت به بدن اصلی واقع میشود باعتبار تعلقی که سابق بآن داشته است و میدانند بآن عود خواهد کرد چنانکه از اخبار ظاهر میشود باین وجه اکثر اخبار که در باب ثواب و عقاب قبر و گشادگی و تنگی آن و حرکت روح و طیران او در هوا و آمدن او بزیارت اهل خود و دیدن ائمه را بشکلهای و مشاهده اعدای ایشان را بعذاب و سایر آنچه در این باب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر اخبار آن مکانی است که روح در آن میباشد در عالم برزخ و اگرچه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار با قول بتجسم روح بدون اجساد مثالیه اما چون اجساد مثالیه در احادیث معتبره بسیار وارد شده است و مانعی شرعا و عقلا از قول بآن نیست البته قایل باید شد و توهمی که کرده اند که تناسخ لازم می آید باطل است چنانچه دانستی و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است بر بطلان آن و معلوم است که این داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن قایم شده است و چگونه داخل در آن باشد و حال آنکه قایل بآن شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر او از متکلمین و محدثین شیخ مفید در جواب مسایل سرویه گفته است که از ائمه هدی وارد شده است که معذب نمیشود در قبر هر میتی بلکه معذب میشود هر که محض کفر داشته باشد و متنعم نمیشود هر میتی بلکه متنعم میشود کسیکه محض ایمان داشته باشد و بغیر این دو صنف را بحال خود میگذارند و همچنین روایت شده است که سؤال نیز مخصوص این دو صنف است چنانکه در اخبار وارد شده است و اما عذاب کافر در قبر و نعیم مؤمن در آن پس در خبر وارد شده است که حق تعالی میگرداند روح مؤمن را در قالبی مثل قالب او در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و متنعم میدارد او را تا روز قیامت پس چون در صور دمند انشاء میکند جسد او را که پوسیده است در خاک و متفرق گردیده است پس برمیگرداند روح را بهمان بدن و حشر میکند او را بموقف و امر میکند که او را ببهشت خلد میبرند و ابدالآباد در آن متنعم میباشد اما آن جسد که بآن برمیگردد در ترکیب جسدش تنها نیست بلکه تعدیل طباع آن مینماید و صورت او را نیکو میگرداند که هرگز پیر نمیشود بآن تعدیل طباع و تعب و واماندگی و سستی او را در بهشت نمیباشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهد مثل قالب او در دنیا در محل عذابی که معاقب میشود بآن در آتشی که معذب میگردد بآن تا قیامت پس خدا انشاء میکند جسد او که مفارقت کرده است از آن در قبر و برمیگرداند روح را بآن و بآن بدن معذب میگرداند همیشه در آخرت و جسدش را بنحوی ترکیب میکند که فانی نشود

فصل پنجم

در بیان بعضی از شرایط و علامات قیامت است که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمده آنها چند چیز است اول خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید بآن ناطق است و در قصه ذوالقرنین فرموده است که چون سد را ساخت که مانع بیرون آمدن یاجوج و ماجوج باشد گفت پس هرگاه بیاید وعده پروردگار من سد را با زمین هموار میکند و وعده پروردگار من حق است و در جای دیگر فرموده که تا وقتیکه گشوده شوند یاجوج و ماجوج یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت بیرون آیند و نزدیک شود وعده حق قیامت و مفسران از حذیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که یاجوج امتی است و ماجوج امتی است و هر یک چهار صد طایفه اند و مردی از ایشان نمیمیرد تا هزار فرزند از صلب خود می بیند و ایشان سه صنف اند صنفی از ایشان مانند درختان بلند اند و صنفی از ایشان طول و عرضشان مساویست و این صنف اند که هیچ کوه و آهنی در پیش ایشان نمی ایستد و صنفی یک گوش خود را فراش میکنند و دیگری را لحاف خود می کنند و نمیگذرند بفیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات مگر آنکه آنها را میخورند و هر که از ایشان میمیرد او را میخورند مقدمه ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخر میکنند و چون خصوصیات ایشان در اخبار معتبره وارد نشده است بهمین اکتفا کردیم و مجملا ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت باید و سد ذوالقرنین چنانچه در نص قرآن مجید وارد شده است باید آورد و گوش بسخن ملاحده و شبهه های ایشان نباید کرد و تجسس خصوصیات آنها ضرور نیست دوم دابة الارض است که سابقا در رجعت مذکور شد سیم بیرون آمدن آفتاب است از جانب مغرب چنانچه حق تعالی فرموده است که روزیکه بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده باشد یا کسب

کنند در ایمان و حمیری و طاعنی و عامه از رسول خدا روایت کرده اند که آیات طلوع آفتابست از مغرب و دابة الارض است و دجال
و دخان و مرگ و قیامت و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که آیات پروردگار طلوع شمس است از مغرب و خروج دابة
الارض و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده اند که چون آفتاب از مغرب طلوع کند همه کس ایمان می آورد
و ایمان بایشان نفعی نمی بخشد و علی بن ابرهیم نیز بسند صحیح روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان آورد
ایمان باو نفعی نمی بخشد چهارم دخانست که در احادیث سابقه مذکور شد و آن اشاره است بآنکه حق تعالی فرموده است
یَوْمَ تَأْتِی السَّمَآءُ بِدُخَانٍ مُبِینٍ یَغْشَی النَّاسَ هٰذَا عَذَابٌ اَلِیمٌ یعنی روزیکه بیاورد آسمان دود هویدائی که فرا گیرد مردم را گویند این
عذابیست دردناک پروردگارا عذابرا از ما دور کن بدرستیکه ما ایمان می آوریم بعد از آن فرموده است ما اندک عذابرا
از شما دور میکنیم بدرستیکه شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند که دخان آیتی است از اشراط قیامت
که مردم را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بریان شود و بهر مؤمنی
از آن مثل زکامی برسد و زمین مانند خانه شود که در آن آتش افروخته باشند و چهل روز بماند و بعد از آن برطرف شود و این را
از ابن عباس و حسن بصری و دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت مجملا وارد شده است و این تفاصیل در آنها
بنظر نرسیده است همین نحو ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان اشاره است بقحطی که در زمان حضرت رسول شد
مخالف احادیث معتبره است از عامه و خاصه و در بعضی از روایات وارد شده است که این دخان در رجعت ظاهر خواهد شد

فصل ششم . در بیان نفخ صور است و فنای اشیاء بدانکه آیات بسیار دلالت میکند بر نفخ صور و احادیث بسیار از طرق
خاصه و عامه وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرده و با او صور عظیمی آفریده یعنی بوقی که یک طرف آن در مشرق است
و طرف دیگر در مغرب و از روزیکه او خلق شده است آن بوق را در دهان دارد و منتظر امر الهی است که هرگاه فرمان الهی برسد در
صور بدمد چنانچه حضرت سید الساجدین در صحیفه کامله فرموده است اسرافیل صاحب صور که دیدها گشوده و انتظار میکشد
از جانب تو رخصت دمیدن در صور را و حلول امر قیامت را پس آگاه میسازد و زنده میگرداند بدمیدن در صور مردها را که در
قبرها در گرو اعمال خود اند و حق تعالی در سوره کهف فرموده است و نفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشانرا جمع کردنی و در طه
فرموده است در روزیکه بدمند در صور و حشر کنیم مجرمانرا با دیدهای کبود و در سوره مؤمنین فرموده است پس هرگاه بدمند
در صور پس نسبها در میان ایشان نخواهد بود در آن روز و در سوره نمل فرموده است و روزیکه بدمند در صور پس بفزع آیند
هر که در آسمانها و زمین است و گفته اند که از شدت خوف بمیرند مگر کسی که خدا خواهد نمیرد و گفته اند که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و عزرائیل اند که در نفخ صور نمیرند و در سوره یس فرموده است که انتظار نمیکشند مگر یک صدای عظیم را که ایشانرا بگیرد در
حالیکه در این مخاصمه و منازعه و معامله باشند و مراد نفخه اولی است که بآن بمیرند مفسران روایت کرده اند که قیامت برپا
شود در وقتیکه دو مرد جامها گشوده باشند که خرید و فروش کنند و هنوز جامها را نپیچیده باشند که قیامت برپا شود و مردی
لقمه برداشته باشد هنوز بدهانش نرسیده باشد که بمیرد پس فرموده است که استطاعت ندارند که وصیتی بکنند و نه بسوی
اهل خود و خانهای خود برگردند علی بن ابرهیم روایت کرده است که این در آخر الزمانست صیحه در میان ایشان افکنده شود در وقتیکه
در بازارهای خود در مخاصمه باشند پس همه بمیرند در حالیکه خود واحدی از ایشان بمنزل خود برنمیگردند و وصیتی نمیکنند پس حق تعالی
نفخه دوم را فرموده و نفخ کرده شود در صور پس ایشان از قبرها بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرش و محل حکم او بسرعت روند
گویند ای وای بر ما کی ما را برانگیخت و محشور گردانید از جای خوابگاه ما اینست آنچه وعده داد خداوند رحمن و راست گفتند
پیغمبران نبود مگر صدائی پس ناگاه همه در یکموضع نزد ما حاضر شدند و در سوره ص فرموده است انتظار نمیکشند مگر یک صیحه را
و دیگر برنمیگردند در دنیا و در زمر فرموده است و نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشود هر که در آسمانها و زمین است یعنی
بمیرند پس بار دیگر در صور میدمند پس ناگاه ایشان ایستاده اند و نظر میکنند یا انتظار میکشند که با ایشان چه کار خواهند کرد
و در سوره دیگر فرموده است که دمیده میشود در صور آن روزیست که وعیدهای الهی بعمل می آید و فرموده است که گوش بده و
بشنو روزیکه ندا میکند ندا کننده از مکان نزدیک روزیکه میشنوند صیحه را بحق و راستی آن روزیست که بیرون می آیند مردم از قبرها

بدرستیکه ما ئیم که زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ما ست بازگشت همه روزیکه شکافته میشود زمین و بیرون می آیند مردم
بسرعت این حشریست که بر ما آسانست و در مدثر فرموده است که پس هرگاه که دمیده شود در ناقور یعنی در بوق پس آنروز روزیست که دشوار
بر کافران و آسان نیست پس از آیات کریمه معلوم شد که دو نفخه در صور البته میباشد یکی دمیدن اول که با آن جمیع اهل زمین و
اکثر اهل آسمانها میمیرند بیکدفعه و دیگری در وقت مبعوث شدن که با آن دمیدن همه خلایق بیکدفعه زنده میشوند و بعضی
از مفسران گفته اند که سه مرتبه میدمد اول نفخه فزع است که میترسند دویم نفخه صعق است که میمیرند و سیم نفخه قیام است که
زنده میشوند و از قبرها بیرون می آیند و این قول نادر است و در احادیث معتبره بغیر از دو نفخه نیست و تاویلی که بعضی کرده اند
که صور جمع صورتست و مراد دمیدن ارواح است در بدنها در قیامت بسیار بعید است و منافی ظواهر آیات بلکه صریح آنها است
و مخالف اخبار معتبره است چنانکه علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت امام زین العابدین
سؤال کردند که فاصله میان نفخه اول و دویم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پرسیدند که یا ابن رسول الله
چگونه میدمد در صور فرمود اما نفخه اولی پس بدرستیکه خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدنیا پس فرود می آید با صور
و صور یک سر دارد و دو طرف و میان طرفین هر یک بقدر ما بین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می بینند که با صور بزمین
می آید میگویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل فرود می آید نزد بیت المقدس و رو بکعبه
میکند چون اهل زمین اسرافیل را می بینند میگویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین پس در آن صور میدمد و صدا بیرون
می آید از طرفی که در جانب زمین است پس در زمین صاحب روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد و بیرون می آید از طرفی که در جانب آسمان
پس در آسمانها صاحب روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد مگر اسرافیل پس حق تعالی میگوید باسرافیل که ای اسرافیل بمیر پس او نیز
میمیرد و بر این حالت میمانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت و موج می آیند و امر میکند کوهها را
که روان شوند حضرت فرمود یعنی هموار میشوند و پهن میشوند و بدل میشود زمین بزمین دیگر یعنی بزمینی که بر روی آن گناه نکرده
باشند و بارز و هموار باشد و کوهی و نباتی و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانچه اول بار زمین را پهن کرد و عرش
بر روی آب خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه گذاشته بود و استقلال و بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در آنوقت ندا
کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بسیار بلندی که باطراف آسمان برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز و چون کسی نباشد
که جواب بگوید خود جواب میفرماید میگوید از برای خدای یگانه قهار است و من خلق کردم همه خلایق را و میرانیدم ایشان را منم
خداوندی که بجز من خداوندی نیست و شریکی ندارم و نه وزیری و من آفریدم خلق را بدست قدرت خود و من میمیرانم ایشان را و زنده
میکنم پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور و بیرون رود صدا از طرفیکه بجانب آسمانها است پس در آسمانها احدی نماند
مگر آنکه زنده شود و برخیزد چنانچه بود و حاملان عرش بر گردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق از برای
حساب پس حضرت بسیار گریست در این وقت و در تفسیر علی بن ابراهیم در کتاب زید نرسی از عبید بن زراره روایت کرده اند که از
حضرت صادق شنیدم که میگفت که چون میمیراند حق تعالی اهل زمین را تاخیر میکند مثل آنکه خلق کرده است خلایق را و مثل
آنکه میرانیده است ایشان را و اضعاف آن زمانها پس میمیراند اهل آسمان اول را و بر این حالت میگذارد و مثل آنچه خلق کرده است
خلق را و مثل آنچه میرانیده است اهل زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف آنرا پس میمیراند اهل آسمان دویم را و همچنین اضعاف
جمیع این مدتها تاخیر میفرماید پس میمیراند اهل آسمان سیم و همچنین میمیراند اهل هر آسمانی را بعد از جمیع زمانهای گذشته
تاخیر میفرماید تا آنکه آسمان هفتم را فرمود پس فرمود که تاخیر میفرماید بقدر زمانهای گذشته و اضعاف آنها پس میمیراند میکائیل
را و باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته تاخیر میفرماید پس میمیراند جبرئیل را پس باز بقدر اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید
پس میمیراند اسرافیل را و باز مثل اضعاف جمیع زمانها تاخیر میفرماید پس میمیراند ملک الموت را پس باز مثل اضعاف زمانهای
گذشته مکث میکند پس میفرماید از کیست پادشاهی امروز پس خود در جواب میفرماید از خداوند یگانه قهار است کجایند جباران
کجایند آنها که خدائی ادعا میکردند کجایند متکبران پس خلایق را بر میگرداند و خلق میکند عبید گفت من عرض کردم که چنین
چیزی میباشد پس بسیار طولانی شمردم این زمانها را حضرت فرمود زمانهای پیش از آفریدن خلایق بود درازتر است از اینها

مطلع شدی که بر اینها مطلع نخواهی شد مؤلف گوید که این حدیث بحسب ظاهر منافی ظواهر آیات و اخبار بسیاری است که
دلالت میکردند بر آنکه اکثر اهل آسمانها بیکدفعه بدمیدن صور اول هلاک میشوند و این خبر چون راوی آن جهالتی دارد معارضه
آن آیات و اخبار نمیتواند بود و ظاهر شد از سنت که ارواح و اجساد داخل میشود معدوم مطلق کردند چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور
خواهد شد و استبعادی که بعضی میکنند که همه خلایق معدوم باشند خطاب لمن الملک بیفایده است صورتی ندارد زیرا
که آنچه از حکیم علیم صادر میگردد البته متضمن حکمتی هست هرچند بر ما مخفی باشد و ممکن است که در او لطفی باشد نسبت بمکلفین
که چون مخبر صادق این خبر را بعد از وقوع با ایشان بگوید موجب آن گردد که در نظر ایشان بی اعتبار شود و مغرور بعزتها و
دولتهای آن نگردد و علم بقدرت حق تعالی و تفرد او در وجود بر عالم بیشتر شود و اما فنای اشیاء قبل از قیامت مشهور آنست که
جمیع زندهها بغیر حق تعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند و اما خلاف است در آنکه آیا اجسام و ارواح و اجساد
و هرچه غیر جناب مقدس الهی است معدوم بالمره میشوند یا ارواح باقی اند و جمیع اجسام غیر آنها از آسمانها و زمین و جمیع اجساد
معدوم میشوند و باز حق تعالی ایشان را بر میگرداند یا هیچیک از آنها معدوم بالمره نمیشود و روح با آنها بر میگردد متکلمان عامه را
در این باب اقوال بسیار هست که در ذکر آنها فایده نیست و هریک بر مذهب خود از اخبار و آیات استدلال کرده اند و قائلان
بفنا ایضا استدلال کرده اند از قول حق تعالی هو الاول و الاخر کل شیء هالک الا وجهه کما بدانا اول خلق نعیده کل من علیها فان و یبقی
وجه ربك و قائلان بعدم فنا استدلال کرده اند بظواهر آیاتی که دلالت میکند بر آنکه حشر بجمع اجزاء متفرقه است مانند قصه ابراهیم
و عزیر و حق آنست که آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلایل عقلیه از جانبین مدخول است و جزم باحد طرفین مشکل است و اعتقاد اکثر
متکلمین عامه در ارواح آنست که معدوم نمیشوند و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد آنست که ارواح و اجساد مکلفین معدوم
نمیشوند چنانچه خواجه نصیر در تجرید گفته است دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است و تاویل میکنند در مکلف بتفریق
اجزاء چنانکه در قصه ابراهیم وارد شده است اما بعضی از احادیث معتبره صریح است در فنا و انعدام بالکلیه چنانچه گذشت که
حضرت صادق در جواب زندیق فرمود که روح باقیست تا وقتیکه در صور بدمند پس در آنوقت باطل میشوند اشیاء و فانی میشوند
پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس بر میگرداند اشیاء را چنانچه ابتدا کرده است مدبر آنها و آنها چهارصد سال است که خلق قطع
میشوند در آن و این در میان دو نفخ صور است و در بعضی از خطبهای نهج البلاغه که اکثر آنها را متواتر میدانند مذکور است که او
فانی کننده اشیاء بعد از وجود آنها تا آنکه موجود آنها میگردد مثل مفقود آنها و نیست فانی کردن اشیاء بعد از آفریدن عجیبتر بوجود
آوردن آنها از عدم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان و چهارپایان و جمیع اصناف آنها و احمقان
و زیرکان جمیع امتها بر آنکه احداث کنند پشه قادر بر آن نباشند و راهی بسوی آن نیابند و حیران گردد عقلهای ایشان در علم
آن و حیران و عاجز گردد قوتهای ایشان و برگردند و مانده و اعتراف کنند بآنکه مقهورانند و اقرار کنند بعجز از انشا و اذعان بضعف
کنند از فانی کردن آن و بدرستیکه حق تعالی بر میگرداند بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست چنانکه پیش از آفریدن چنین بود و بعد
از فنای دنیا نه وقتی خواهد بود و نه مکانی و نه حینی و نه زمانی معدوم میگردد در آنوقت اجلها و وقتها و زایل میگردد سالها و ساعتها
پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانه قهار که بازگشت جمیع امور باوست در وقتیکه آنها را ایجاد کرد قدرتی نداشتند و در هنگامی
که فانی خواهد کرد امتناعی نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع داشتند هر آینه دایم میبود بقای آنها و در وقتیکه ایجاد آنها کرد از برای
تقویت پادشاهی خود نکرد و از برای خوف از زوال و نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت و تنهائی که با ایشان انس بگیرد
نیافرید و بعد از آفریدن که آنها را فانی میگرداند از برای ملالی نیست که از تصرف و تدبیر هم رسانیده باشد یا بر او سنگین و دشوار
بوده باشد بقای آنها و باز برمیگرداند آنها را بعد از فانی کردن بدون آنکه احتیاجی بآنها داشته باشد یا استعانت و یاری بآنها
بجوید و این خطبه صریح است در فنای جمیع چیزها و بنابراین چاره نیست از قول بجواز اعاده معدوم و وجوهی که از برای تصحیح معاد
با قول بامتناع اعاده معدوم گفته اند فایده نمی بخشد و اظهر جواز اعاده معدوم است عقلا و شرعا هرگاه چیزها از کتم عدم بوجود
توانند آورد چرا بعد از عدم مثل ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از محال امکان دیگر توقف است و اگر کسی بر جواز شر دعوای بداهت کند رواست
اما اخبار فنای مطلق بحدی نرسیده است که افاده قطع کند پس رد اخبار نباید کرد در مرتبه احتمال باید گذاشت فصل هفتم

در بیان بعضی از احوالیست که حق تعالی خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد بدانکه آنچه حق تعالی در آیات کریمه خبر داده است
از مقدمات حشر ایمان باید آورد و بسبب استبعادات ملاحده و شبهه‌های فلاسفه راه تاویل در آنها نباید داد چنانچه فرموده است
روزیکه می‌پیچیم آسمانها را مانند پیچیدن نامه‌ها و فرموده است هرگاه شق شود آسمانها و برنگهای مختلف نماید و باز فرموده است
که منشق شود آسمان پس آن روز روز است که واقع شده و فرموده است که وقتیکه آسمان را از جای خود دور کنند و باز فرموده که آسمان شکافته
شود و در کواکب در مواضع متعدده فرموده است که نورشان برطرف شود و از آسمان فرو ریزند و نور آفتاب و ماه برطرف شود
و ماه و آفتاب با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت آیند و از یکدیگر بریزند و مانند ذره‌ها بهوا روند و باز
هموار شوند و زلزله عظیمی در زمین بهم رسد که جمیع بناها و بلندیها از زمین برطرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در آن نماند
و مسطح شود و فرموده است که و سؤال میکنند از تو یا محمد از کوهها پس بگو که میکند آنها را پروردگار من کندنی پس میگرداند زمین را
بیابانی مستوی که نه بینی در آن نه پستی و نه بلندی و علی بن ابراهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که چون
خداوند عالمیان خواهد که مردم را جمع و محشور کند امر میکند که منادی ندا کند پس همه انس و جن را در یک چشم زدن در یک مکان
جمع کند پس آسمان اول را بزیر آورد و در عقب مردم بدارد پس آسمان دویم را بزیر آورد که دو برابر آسمان اول است و باین ترتیب جمیع
آسمانها را بزیر آورد و محیط گرداند بمردم پس امر میفرماید که گروهی از ملائکه و منادی ندا کند باین آیه یا معشر الجن والانس
ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید که نفوذ کنید
و بگریزید از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ کنید و نتوانید که نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و حکم او پس حضرت گریست راوی پرسید
که در آنوقت رسول خدا و امیرالمؤمنین و شیعیان او کجا باشند فرمود ایشان بر روی تلها چند اند از مشک خوشبو و بر منبرها
از نور و مردم محزون میباشند و ایشان محزون نیستند و مردم می‌ترسند و ایشان نمی‌ترسند پس این آیه را خواند که مضمونش اینست
که هر که بیاورد حسنه پس از برای اوست بهتر از آن و ایشان از فزع آنروز ایمن اند پس فرمود بخدا سوگند که حسنه در این آیه ولایت
امیرالمؤمنین است و علی بن ابراهیم از آن حضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود جمع کند حق تعالی مردم را در یک
بقعه زمین و وحی نماید باسمان اول که فرود بیا با هر که در تست پس فرود می‌آید آسمان اول با دو برابر هر که در زمین است و آسمان
دویم فرود می‌آید با دو برابر جمیع آنچه در زمین است و اهل آسمان اول و همچنین اهل هر آسمانی بزیر می‌آید با دو برابر سابق پس
جن و انس در هفت سراپرده اند از ملائکه پس منادی ایشان را ندا میکند باین آیه که گذشت پس نظر میکنند که از هفت جا ملائکه ایشان را
احاطه کرده است و از هیچ طرف بدر نمیتوان رفت

فصل هشتم در بیان حشر وحوش است

حق تعالی فرموده است که و اذا الوحوش
حشرت یعنی هرگاه وحشیان محشور شوند و فرموده است و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب
من شیء ثم الی ربهم یحشرون یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود بر روی زمین و نه مرغی که پرواز کند با بالهای خود مگر امتی چند اند امثال
شما در آنکه حق تعالی ایشان را خلق کرده است و حفظ مینماید و روزی میدهد و تقصیر نکرده ایم و فرو نگذاشته ایم در قرآن مجید یا در لوح
محفوظ هیچ چیز را که ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور میشوند و مشهور میان مفسران آنست که مراد از حشر در این دو آیه
محشور شدن در قیامت است و بعضی گفته اند مراد مردن ایشان است در دنیا و مشهور میان متکلمین خاصه و عامه آنست که ایشان
محشور میشوند قتاده از مفسران عامه گفته است که همه چیز محشور میشود حتی مگس تا آنکه تقاص و تدارک مظالم ایشان بکنند و
معتزله گفته اند که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در روز قیامت تا عوض المها بدهد که بایشان رسیده است در دنیا بمردن
و کشته شدن و غیر آن بیابند و چون عوض المها بایشان رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میدارد و اگر خواهد فانی
میکند ایشان را چنانچه در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته اند که بر خدا واجب نیست اما حشر میکند وحوش را پس قصاص
میکند حیوان شاخ دار را از برای بی شاخ که بر حیوان بی شاخ کرده است در دنیا آنگاه بایشان میگوید که خاک شوید پس همه میمیرند و در مجمع
البیان در تفسیر آیه اولی گفته اند که حق تعالی حشر میکند وحوش را که بایشان برساند آنچه مستحق اند ایشان و او را از عوضها بر المهائی
که بایشان رسیده است در دنیا و انتقام بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید بایشان آنچه مستحق آن بودند از عوضها پس آنها
که میگویند که عوض دائم است که میگویند عوض منقطع است بعضی میگویند که خدا عوض را دائم میدارد از برای ایشان بتفضلا

و عام

وعامه روایت کرده‌اند از ابوهریره که حضرت رسول ص فرمود که حشر میکند حق تعالی جمیع خلایق را در قیامت از بهایم و دواب و پرندگان
و هر چیز که باشد عدالت خدا بمرتبه میرسد در آن روز که حق بی‌شاخ را از شاخ‌دار میگیرد پس میگوید خاک شوید همه خاک
میشوند و از این جهت است که کافر میگوید یا لیتنی کنت ترابا و آرزو میکند که او خاک شود و معذب نگردد و از ابوذر روایت
کرده‌اند که گفت من روزی در خدمت پیغمبر ص بودم دو بز بیکدیگر شاخ زدند حضرت فرمود میدانند که بچه سبب اینها بیکدیگر
شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود لیکن خدا میداند و در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و برقی
در محاسن روایت کرده‌اند که حضرت امیرالمؤمنین ع در خطبه فرمود یا ایها الناس گناهان سه گناهست گناهی که آمرزیده
میشود و گناهی که آمرزیده نمیشود و گناهی که امید آمرزش برای صاحبش داریم و بر او میترسیم اول گناه بنده ایست که حق تعالی
او را در دنیا برای آن گناه عقاب کرده باشد پس خدا از آن حکیم‌تر و کریم‌تر است که بنده را دو بار عقاب کند دوم ظلم بندگانست
بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلایق شود قسم یاد کند و فرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که از من نمیگذرد
ستم ستم کننده اگر چه دستی بر دستی بزند یا مسحی بر کف دستی بکند و اگر چه شاخ زدن حیوان شاخدار حیوان بی‌شاخی را
باشد پس اقتصاص میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه احدی را مظلمه نماند پس ایشان را میبرد بسوی حساب
سیم گناهیست که خدا او را پوشانیده باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد توبه را پس او خاشع و گریانست برای
گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود را و پس ما نیز برای او چنانیم که او برای خود امیدواریم و از برای او خوف
و میترسیم بر او عقاب مؤلف گوید که گویا این سه قسم در گناه مؤمنانست زیرا که کافران را در دنیا و آخرت هر دو عقاب
مینمایند و خوف سیم بر او باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است والا بر حق تعالی قبول توبه واجبست بسبب وعده که
فرموده است و در احادیث معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه منقولست از رسول خدا ص که فرمود در قیامت چهار کس
سوار خواهند بود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او او را پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه عضبای من و علی
بن ابی طالب ع بر ناقه از ناقهای بهشت و در بعضی از روایات بجای فاطمه ع عم من حمزه سید الشهدا بر ناقه عضبا و در اخبار مانع الزکوة
وارد شده است که هر که زکوة انعام را ندهد و بمیرد حق تعالی او را در صحرائی محشور گرداند که هر صاحب نیشی نیش خود را بگزد و هر
صاحب سمی بر روی او راه رود و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول ص ناقه دید که بارش را بسته‌اند و بار برپشت
اوست فرمود کجاست صاحب این ناقه بگوئید مهیا باشد که فردای قیامت این ناقه با او خصومت خواهد کرد و از حضرت صادق ع
روایت کرده است که هر شتری که سه حج و بروایتی هفت حج بر آن بکنند از چهارپایان بهشت میگردانند و از حضرت رسول ص
منقولست که نیکو کنید قربانیهای خود را که مرکب خود شما خواهد بود در صراط و ایضا مرویست که اسبان غازیان در دنیا اسبان
ایشانست در بهشت و از حضرت صادق ع منقولست که از بهایم در بهشت نمیباشد مگر حمار بلعم باعور و ناقه صالح و کلب یوسف و
کلب اصحاب کهف و از این باب اخبار بسیار است پس از ظواهر آیات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند و تدارک
ظلمها که بر ایشان واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات بلکه از برای بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مانند ناقه صالح
و آنها که مذکور شد داخل بهشت میشوند و آنها بثواب ملتفان بر میگردد و محشور شدن جمیع حیوانات و عاقبت آنها که محشور می
شوند و ملائکه داخل بهشت میشوند و شیاطین داخل جهنم میشوند مگر نادری از ایشان که ایمان آورده باشند چنانچه از بعضی روایات
شاذه ظاهر میشود و عاصیان داخل جهنم میشوند و مؤمنان مثابند بایمان و اعمال الصالحه اما خلافست که ایشان داخل بهشت میشوند
یا در اعراف میباشند اکثر را اعتقاد آنست که داخل بهشت میشوند و درجات ایشان پست‌تر است از درجات بنی آدم و بعضی گفته‌اند
ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابرهیم گفته است که از عالم ع پرسیدند از مؤمنان جن که آیا داخل بهشت میشوند فرمود ولیکن
خطیرهای بسیار هست در میان بهشت و جهنم که مؤمنان جن و فاسقان شیعه در آنجا خواهند بود و بمحض این روایت این مدعا ثابت
نمیشود و مجمل باید دانست که حق تعالی بمقتضای وعده خود ثواب عاملان را البته عطا میفرماید و ظاهر آیات آنست که ثواب ایشان
نیز در بهشت باشد خصوصا آیات سوره رحمن که امتنان بنعم بهشت بر انس و جان کرده است و این روایت دلالت میکند بر خلاف
آن و بعضی از مفسران گفته‌اند در تفسیر قول حق تعالی لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ یعنی جماع نکرده است حوریان ایشان را پیش

از ایشان نه انسانی و نه جنی که دلالت میکند بر آنکه ایشان را ثوابی هست غیر از حور و غلمان نه اند و بعضی گفته اند معنی آیه آنست که حوریان
که خدا بانس میدهد انسی را و مقاربت نکرده است و بجن میدهد جنی را و مقاربت نکرده و این سند را ضعیف است و توقف در
این اولی است فصل هفتم در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشانست بدانکه خلافی نیست میان اصحاب ما در آنکه
اطفال مؤمنان با پدران خود در بهشت میروند چنانچه حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ
ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَيْءٍ یعنی آنها که ایمان آوردند و از پی ایشان رفتند ذریه ایشان بسبب ایمان ایشان ملحق ساختیم
با ایشان ذریه ایشان را و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران بسبب چیزی را و احادیث بسیار وارد شده است که این آیه در باب اطفال
مؤمنان نازل شده است که ایشان را با پدران خود به بهشت میبرند و بعضی گفته اند مراد بالغانند که عمل ایشان قاصر است از آنکه
بدرجه پدران برسند حق تعالی ایشان را بدرجه پدران ملحق میگرداند بسبب ایمان ایشان و پدران ایشان و این را از ابن عباس روایت
کرده اند و بعضی گفته اند هر دو داخلند و اول اظهر و اشهر است و خاصه و عامه روایت کرده اند از حضرت امیرالمؤمنین که رسول خدا
فرمود که مؤمنان و اولاد ایشان در بهشتند پس این آیه را خواند و علی بن ابرهیم از حضرت صادق روایت کرده است که اطفال
شیعیان ما را حضرت فاطمه تربیت میکند و هدیه میدهد بپدران ایشان در قیامت و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است
که قاصر بودند فرزندان از عمل پدران ملحق میگرداند بسیار را با پدران تا دیدههای ایشان روشن گردد و در نوادر راوندی از حضرت
امام رضا روایت کرده است که تزویج مکنید زنان خوش روی را که فرزند نیاورد بدرستیکه من مباهات میکنم بشما با امتها
در روز قیامت مگر نمیدانید که فرزندان در زیر عرش رحمن میباشند و استغفار میکنند از برای پدران و تربیت میکند ایشان را
ابرهیم و تربیت میکند ایشان را ساره در کوهی از مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه در فقیه بسند صحیح از حضرت صادق
روایت کرده است که چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت سموات که فلان پسر فلان مرد اگر یکی از پدر
و مادر او یا خویشان او از مؤمنان مرده است با وی میدهند که او را غذا بدهد و الا بحضرت فاطمه میدهند که او را غذا بدهد
تا یکی از پدر و مادر او یا اهل بیت مؤمن او بمیرد پس حضرت فاطمه با ایشان میدهد و ایضا بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است
که حق تعالی اطفال مؤمنان را بحضرت ابرهیم و ساره میدهد که غذا میدهند ایشان را بدرختی در بهشت که پستانها دارد مانند
پستانهای گاو در قصری از مروارید چون روز قیامت شود ایشان را جامههای خوب بپوشانند و خوشبو کنند و هدیه بسوی پدران
ایشان بدهند پس ایشان پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت و اینست معنی قول حق تعالی پس این آیه را خواند که گذشت
و ایضا در بعضی از کتب معتبره از حضرت باقر روایت کرده اند که چون حضرت رسول در شب معراج باسمان هفتم رسید
و پیغمبران را در آنجا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم ابرهیم گفتند او با اطفال شیعیان علی است و چون داخل بهشت شد
دید که حضرت ابرهیم در زیر درختی است که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال چند از آن پستانها میمکند و چون
پستانی از دهان طفلی بیرون می آید حضرت ابرهیم برمیخیزد و پستانها را بدهان ایشان میگذارد پس سلام کرد بر حضرت رسول
و از احوال آن حضرت علی بن ابی طالب سؤال کرد فرمود او را در میان امت خود گذاشته ام گفت نیکو خلیفه گذاشته حق تعالی اطاعت
او را بر ملائکه واجب کرده است و اینها اطفال شیعیان اویند از خدا سؤال کردم که ایشان را بمن سپارد که تربیت ایشان بکنم
و هر جرعه که ایشان میمکند طعم جمیع میوهها و نهرهای بهشت می یابند از او و مؤلف گوید که ممکن است که بعضی را بحضرت فاطمه
دهند و بعضی را با برهیم و ساره یا اول بحضرت فاطمه دهند و آنحضرت با ایشان دهد و در اطفال کفار خلافست بعضی گفته اند
تابع پدرانند در کفر و با ایشان بجهنم میروند و بعضی گفته اند ایشان بهشت میروند و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت بعلم
خود با ایشان عمل میکند و اگر میداند که اگر ایشان میماندند از اهل سعادت بودند ایشان را به بهشت میبرد و اگر میداند که اگر
میماندند از اهل شقاوت میبودند ایشان را بجهنم میبرد و بعضی گفته اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت
خواهند بود و بعضی مطلق گفته اند و اکثر گفته اند که از اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه و اکثر محدثین شیعه را
اعتقاد آنست که حق تعالی در قیامت ایشان را تکلیف دیگر خواهد کرد بحسب آن تکلیف ایشان را مثاب و معاقب
خواهد کرد و باید موافق احادیث بسیار که در این باب وارد شده است چنانکه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور

روایت کرده است از زراره از حضرت امام محمد باقر که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر پنج کس بر طفل و بر کسیکه
میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد و اهل ضلالت غالب شده باشند و حق مخفی شده باشد و پیغمبر
دیگر مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت بسیاری از مردم که حجت بر ایشان تمام نشده باشد معذورند و خواهند بود و کسی
که ابتداء بعثت نفهمد و هنوز حجت قایم نشده باشد و ابلهی که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد که مستضعف باشد و دیوانه که هیچ
چیز نفهمد و مکلف نباشد و کور و کنگ مادرزاد پس بهر یک از ایشان خدا حجت تمام میکند و پیغمبری بر ایشان مبعوث میکرداند
و آتشی از برای ایشان می افروزد و پیغمبر میگوید با ایشان که پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل این آتش شوید و هر که داخل
شد بر او برد و سلام خواهد شد و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد شد و ایضا در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح
دیگر از زراره روایت کرده اند که چون روز قیامت شود اطفال را و مرد خرفی را که سن او را دریافته باشد و چیزی نفهمد و
کسی که در فترت میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابلهی که تمیز میان حق و باطل نکند ایشان بر خدا حجت میگیرند که بر ما
حجت تمام نشده بود و حق تعالی بر ایشان حجت تمام میکند بآنکه ملکی را بسوی ایشان میفرستد تا آخر آنچه در حدیث سابق
گذشت و کلینی بسند حسن کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق سؤال کردند از کسی که در فترت مرده
باشد و کسیکه بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه باشد حضرت فرمود که خدا حجت بر ایشان تمام میکند و آتشی می افروزد
و میگوید که داخل شوید پس هر که داخل شد بر او برد و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حق تعالی میفرماید بدرستی شما را
تکلیف کردم و نافرمانی کردید و ایضا بابن سند مثل این را روایت کرده است در باب کودک و طفل و کسی که در فترت بمیرد
و ایضا کلینی بسند دیگر در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشان را جمع میکند و آتشی می افروزد
و امر میکند ایشان را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که خدا داند که از اهل سعادت است خود را در آن آتش می اندازد و آتش
بر او سرد و سلامت خواهد بود و هر که خدا داند که او شقی و بد عاقبت است امتناع میکند و داخل نمیشود پس خدا امر
میکند که ایشان را باتش ببرند ایشان میگویند که هنوز قلم بر ما جاری نشده است خداوند جبار میگوید که من شما فهمه شما را امر
کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید هرگاه پیغمبری بسوی شما میفرستادم که غایبانه شما را امر کند
و ابن بابویه در توحید روایت کرده است از طرق عامه از عبدالله بن سلام که گفت سؤال کردم از رسول خدا که آیا عذاب
میکند خدا خلق را بی حجت حضرت فرمود معاذالله عبدالله گفت پس اولاد مشرکین در بهشت اند یا در جهنم فرمود که خدا
اولی است بایشان چون روز قیامت شود خدا امر میکند آتشی را که آنرا فلق مینامند و بدترین آتشهای جهنم است در عذاب
پس بیرون می آید از جای خود سیاه و تاریک و پر از زنجیرها و غلها پس خدا او را میفرماید که بدمد بر روی خلایق دمیدنی
پس از شدت دمیدن آسمان پاره پاره میشود و نور ستارها برطرف میشود و دریاها خشک میشوند و دیدها تار میشوند
و زنان حامله فرزندها می افکنند و اطفال پیر میشوند از هول آن در روز قیامت پس حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین را که
خود را در آن آتش بیندازند پس هر که در علم خدا گذشته است که او سعادتمند است خود را در آن می اندازد و بر او برد و سلام
میشود چنانکه بر ابرهیم شد و هر که در علم الهی گذشته است که او شقی خواهد شد ابا میکند و خود را در آتش نمی افکند
پس حق تعالی امر میکند آتش را که او را برباید از برای آنکه ترک امر خدا کرد و امتناع نمود از دخول آتش پس تابع پدران خواهند
بود در جهنم و احادیث بسیار است در این باب و از عقل بعید نیست و ابن بابویه گفته است که جماعتی از اصحاب کلام انکار این
کرده اند و میگویند که در دار جزا تکلیف نمیباشد و جواب گفته است که دار جزای مؤمنان بهشت است و دار جزای کافران
جهنم است و این تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود مؤلف گوید که چه استبعاد دارد که قیامت از برای بعضی دار تکلیف و جزا
هر دو باشد و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره که حضرت صادق فرمود که سزاوار و لازم است بر خدا
که بعضی از گمراهان اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره گفت فدای تو شوم این چگونه میشود فرمود که امام ناطق میمیرد
و امام بعد از او از روی تقیه صامت است و بظاهر دعوای امامت نمیکند پس هر که در این زمان بمیرد داخل بهشت میشود
و صاحب تاویل الآیات باهره از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی در وصف اهل بهشت یطوف

علیهم ولدان مخلّدون یعنی میگردند بر دور ایشان پسران گوشواره در گوش با همیشه ساده و معقول که حضرت فرمود که پسران
اهل دنیا باشند که حسناتی نداشته اند که ثواب دهند و گناهی نکرده اند که ایشانرا عقاب کنند ایشانرا خدمتکاران اهل
بهشت کرده باشند و از حضرت رسول پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود خدمتکاران اهل بهشت اند بر صورت پسران
آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طبرسی نیز این حدیث را در تأویل این آیه روایت کرده است و کلینی بسند
صحیح از زراره روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سؤال کردم که چه میفرمائی در اطفالی که پیش از بلوغ میمیرند فرمود
سؤال کردند از رسول خدا از احوال ایشان فرمود خدا داناتر است بآنچه ایشان خواهند کرد حضرت فرمود که یعنی دست از ایشان
بردارید و در باب ایشان سخنی مگوئید و علم ایشانرا بخدا بگذارید مؤلف گوید که اصل در این باب آنست که مجمل باید دانست
که دلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است از آیات و اخبار که حق تعالی عادل است و جور و ظلم نمیکند و در باب اطفال و مجانین
و جماعتیکه معذور باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد و تمیز میان حق و باطل نتوانند نمود
ایشانرا بدون حجت دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهد کرد پس یا تکلیف دیگر ایشانرا خواهد کرد و ثواب و عقاب
ایشان بر آن مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره بسیار وارد شده است و بعضی از آنها را ذکر کردیم و محیی الدین اعرابی
از صوفیه اهل سنت باین قائل شده است چنانچه بخاطرم می آید که در کتاب فتوحات دیده ام یا ایشانرا در اعراف جا میدهند یا
ببهشت میبرند و درجه پستی در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکار اهل بهشت خواهند بود یا بعضی در بهشت و بعضی
در اعراف خواهند بود پس چنانچه در این حدیث صحیح وارد شده است علم ایشانرا بحق باید گذاشت و باید دانست که آنچه مقتضای
عدالت است حق تعالی با ایشان سلوک میکند و ظلم و جور نسبت با ایشان نمیکند و بدون اتمام حجت ایشانرا عذاب نمیکند و اگر
خدمت اهل بهشت کنند بنحوی نخواهد بود که دشوار باشد بر ایشان بلکه متلذذ خواهند بود از آن چنانچه ملائکه لذت می یابند
از خدمات مرجوعه با ایشان والله یعلم فصل دهم در بیان میزان است و حساب و رد مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان
در حقیقت میزان و در قرآن مجید در مواضع متعدده وارد شده است در سوره اعراف میفرماید وَالْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ
مَوَازِینُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِینُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآیَاتِنَا یَظْلِمُونَ یعنی وزن و سنجیدن اعمال در
روز قیامت حق است پس هر کس سنگین باشد ترازوهای او پس ایشانند رستگاران و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند
آنها که زیان کرده اند جانهای خود را بسبب آنچه بودند که بآیات ما ستم میکردند و در سوره مؤمنان نیز نزدیک باین مضمون فرموده
است و در باب کافران گفته است در سوره کهف پس برپا نمیداریم از برای ایشان وزنی را و در سوره انبیاء فرموده است و میگذاریم
ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود نفسی هیچ ظلم و اگر از اعمال او بقدر سنگینی حبه باشد از خردل
آنرا می آوریم در میزان عمل او و ما کافی هستیم از برای حساب کردن و در سوره قارعه نیز خفت و ثقل موازین را فرموده است پس در
اصل میزان شکی نیست و انکار آن بالکلیه کفر است اما در معنی آن خلافست اکثر مفسران و متکلمان عامه و خاصه بر ظاهر حمل
کرده اند و میگویند حق جل و علا در قیامت ترازوئی نصب مینماید که زبانه دارد و دو کفه عظیم و اعمال عباد را در آن میسنجند و
حسنات را در یک کفه میگذارند و سیئات را در یک کفه دیگر و این جماعت نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا که اعمال عرضی
چند اند و وزن نمیدارند و قائم بنفس نمی باشند پس بعضی گفته اند صحایف اعمال را میکشند و عامه از ابن عمر روایت کرده اند
که از حضرت رسول سؤال کردند از آنچه وزن میکنند در روز قیامت فرمود صحیفه ها را وزن میکنند و بنابراین باید حق تعالی صحیفه ها را
در خور اعمال وزن قرار دهد و بعضی گفته اند اعمال حسنه مصور میشوند بصورتهای نورانی نیکو و اعمال سیئه مصور میشوند
بصورتهای تاریک و سیاه و آنها را با یکدیگر وزن میکنند و بعضی به تجسم اعمال قائل اند و میگویند باعتبار اختلاف نشأتها انقلاب
حقایق جایز است چنانچه علم و معرفت در عالم رؤیا بآب و شیر مصور میشود و این سخن از طریق عقل بسیار دور است و با معاد که
اهل اسلام قائل اند موافقت ندارد زیرا که ایشان بعود همین بدن قائلند و باختلاف نشأت قائل نیستند و با این حال قول بانقلاب
حقایق سفسطه است و اقرب بعقل آنست که حق تعالی مناسب از اقوال و افعال و اخلاق انواع چیزی چند خلق کند از صور حسنه
و قبیحه که حسن و قبح آنها مصور و معاین گردد بلی این مذهب کسی موافق است که معاد را در عالم مثال و خیال و اجساد مثالیه قائل

باشد

باشند و ایضاً خلافست بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت که آیا از برای همه یک ترازوست یا آنکه ترازوی هر کس جدا است و
بر تقدیر جدا بودن هر کس را یک ترازوست یا باعتبار عقاید و اعمال و اخلاق و انواع افعال ترازوهای متعدد هست و چون
خصوص این شقوق معلوم نیست ایمان اجمالی در این ابواب کافی است و جمعی از متکلمین خاصه و عامه قائل شده‌اند بآنکه میزان
کنایه از عدل است و موازنه میان مقادیر ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت و میگویند اگر این شخص اقرار بعدالت حق تعالی دارد
چه احتیاج بکشیدن و ترازوست و اگر اعتقاد ندارد بآن کشیدن یک باور میکند و میتواند گفت که خود حسبی چند را آورده
و سفیدی و این رجحان را ظاهر کرده‌ای من چه دانم که بر وجه عدالت است پس فایده در این کشیدن نیست و مؤید این است آنچه در
احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی سؤال کرد از حضرت صادق ع از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام
نیستند که سنگینی و سبکی داشته باشند و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد اشیا را نداند و ثقل و خفت آنها را
نداند و خدا هیچ چیز از او مخفی نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد عدل است پرسید که چه معنی دارد آنکه
میفرماید که هر که سنگین شود موازین او فرمود هر که راجح شود عمل خیر او و کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از هشام بن سالم
روایت کرده‌اند که از حضرت صادق ع پرسیدند از قول حق تعالی و نضع الموازین القسط لیوم القیمة فرمود که موازین انبیاء و
اوصیاء اند و شیخ مفید گفته است که میزان تعدیل میان اعمال است و جزای آنها و هر جزائی را در موضع خود قرار دادن و هر حقی را
بصاحبش رسانیدن و این معنی ندارد که حشویه فهمیده‌اند که در قیامت ترازوها است مانند ترازوهای دنیا که هر میزانی دو
کفه داشته باشد و اعمال را در آنجا بکشند زیرا که اعمال عرضی چند اند و اعراض را وزن نمیتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل
میشوند بر سبیل مجاز و مراد اینست که هر چه ثقیل باشد از اعمال یعنی بسیار باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و آنچه
خفیف و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد و صاحبش استحقاق ثواب جزیل داشته باشد و حدیثی که وارد شده است که حضرت
امیر المؤمنین و ائمه از ذریه او موازین اند مراد اینست که ایشان تعدیل میان اعمال و حکم میکنند در آن باب بعدل و ثواب و در محاورات
میگویند فلان نزد من در میزان فلانست و مراد اینست که نظیر او است و آنچه حق تعالی در حساب و خوف از آن فرموده است مراد اینست
که او را باعمالش باز دارند و هر که را چنین کنند از تبعات آنها خلاص نمیشود و هر که را خدا عفو کند از او فائز میشود بنجات و کسیکه
سنگین باشد موازین او که استحقاق و ثوابش زیاده باشد ایشان رستکارانند و هر که سبک باشد موازینش بآنکه طاعتش کم باشد
و مستحق ثواب نباشد پس ایشان زیانکار جانهای خود اند و در جهنم مخلد خواهند بود و قرآن مجید بلغت عرب نازل شده است و
حقیقت و مجازی که شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید که باین وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه دست از ظواهر آیات
برداشتن مشکل است اما چون روایات در این باب متعارض است باید باصل میزان اعتقاد کرد و معنی آن را بعلم ایشان گذاشت و
جزم باحد طرفین مشکل است و اما حساب و سؤال و حکم در مظالم عباد آیات و اخبار در آنها بسیار است و ایمان بآنها مجملاً
واجب است در روایات بسیار وارد شده است که خدا سریع الحساب و اسرع الحاسبین است و بعضی را فرموده است که از برای
ایشان است سوء حساب و شدت حساب و فرموده است بسوی ما است بازگشت ایشان و بر ما است حساب ایشان و فرموده است
که سؤال میکنیم از آنها که رسولان بسوی ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سؤال میکنیم و در روایات وارد شده است
که حق تعالی حساب میکند خلایق را بقدر یک چشم زدن و در روایات دیگر بقدر دوشیدن شتر گوسفندی و از حضرت امیر المؤمنین
منقول است که خدا را مشغول نمیگرداند حساب احدی از حساب دیگری چنانچه مشغول نمیگرداند او را روزی دادن احدی از روزی
دادن دیگری و ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان آنست که آنها حق اند بعضی را خود متوجه
میشود و بعضی را بحجتهای خود میگذارد پس حساب انبیاء و ائمه را خود میکند و هر پیغمبری حساب اوصیاء خود را میکند و اوصیاء
متولی حساب امتها میشوند و حق تعالی گواه است بر انبیاء و رسل و ایشان گواهانند بر اوصیاء و ائمه گواهانند بر مردم چنانچه
حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و باز فرموده است پس چگونه خواهد
بود حال ایشان در وقتیکه بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر اینها و فرموده است و یتلوه شاهد منه و شاهد حضرت
امیر المؤمنین است و حضرت صادق فرمود که موازین انبیاء و اوصیاء اند و بعضی از خلق بیحساب ببهشت میروند و سؤال همه

خلق وارد میشوند زیرا که فرموده است فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین یعنی از دین سؤال میکنند و اما غیر دین
پس سؤال نمیکنند مگر از کسیکه او را حساب کنند زیرا که حق تعالی میفرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان یعنی
پس در آن روز سؤال کرده نمیشود از گناه او نه از انسی و نه جنی از شیعه بنی آدم و ائمه نه غیر ایشان همچنانکه در تفسیر اهل
بیت وارد شده است و هر که را حساب میکنند و معذب نیست اگر چه بطول بازداشتن در موقف قیامت باشد و نجات یابد
از جهنم و داخل بهشت نمیشود مگر برحمت خدا و حق تعالی خطاب میکند بندگان را از اولین و آخرین بحساب اعمال ایشان
بیک خطاب و بیک دفعه که هر یک حساب عمل خود را میشنوند و از دیگری نمیشنوند و گمان میکنند که او مخاطب است نه بس
نه دیگری و مشغول نمیگرداند او را مخاطبه و فارغ میشود از حساب
اولین و آخرین در مقدار یک ساعت از ساعات دنیا و بیرون میآورد از برای هر کس نامه که او را ملاقات میکند گشوده
شده که جمیع اعمال او در آن نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه داخل است پس او را حساب
کننده نفس خود میگرداند و حاکم بر خود میگرداند و باو میگوید بخوان نامه خود را نفس تو بس است امروز برای حساب بر تو
و جماعتی را خدا مهر بر دهانهای ایشان میگذارد و گواهی میدهند دستها و پاها و جمیع جوارح ایشان و کردهای ایشان
و خواهند گفت بپوستهای خود که چرا گواهی دادید بر ما گویند بسخن آورد ما را آن خداوندیکه هر چیز را بسخن آورده است
و خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او است بازگشت شما تمام شد کلام صدوق و جمیع مبانی اخبار باین نحو کرده
است و کلینی از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که از برای اهل شرک نصب ترازوها نمیشود و دیوانها گشاده نمیشود
ایشان را فوج فوج بیحساب بجهنم میبرند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام میباشد و علی بن ابرهیم و ابن بابویه
و شیخ طوسی بسندهای معتبر از حضرت باقر روایت کرده اند که دو قدم بنده از پیش حق تعالی از جای خود حرکت نمیکند
تا سؤال کنند از او از چهار خصلت از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از جسد او که در چه چیز کهنه کرده و از
مالی که از کجا کسب کرده و در چه چیز خرج کرده است و از محبت ما اهل بیت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت
کرده است که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر بوده و دیگری غنی
در دنیا پس فقیر گوید که پروردگارا از برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی که ولایت و حکومتی بمن نداده بودی که
عدالت کنم در آن یا جور کنم و مال زیادی بمن نداده بودی که حق تو بر آن واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم و روزی
مرا بقدر کفاف میدادی بقدر آنچه میدانستی که مرا کافیست و مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که راست میگوید
بنده من بگذارید او را تا داخل بهشت شود و آن غنی میماند تا آنقدر عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند کافی باشد ایشان را
پس داخل بهشت شود و آن فقیر باو گوید که چه چیز ترا حبس کرد گوید طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از معصیتها ظاهر میشد
و خدا می بخشید تا آنکه مرا برحمت خود فرو گرفت و ملحق بتائبان گردانید پس تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو بودم در محشر گوید
نعیم بهشت ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم و در کتاب زهد حسین بن سعید روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت
رسالت آمد و گفت یا رسول الله من گناهی کرده ام که میان من و خداست و بر آن احدی از مخلوقین مطلع نشده است بر من گران است
و ترا از آن جلیل تر میدانم که ترا بشرم عرض کنم حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و خدا محاسبه بنده مؤمن خود بکند او را بر یک
یک از گناهانش مطلع گرداند و بیامرزد و بر آنها مطلع نگرداند نه ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از گناهان او را از دیگر
مستور دارد که موجب رسوائی و خجلت او نگردد پس گوید بسیئات که حسنات شوید یعنی قول حق تعالی اولئک یبدل الله
سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما یعنی بدل میکند خدا گناهان ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده و رحیم است و بروایت
دیگر شیخ طوسی فرمود که مؤمن گناهکار را در روز قیامت در مقام حساب باز میدارند و حق تعالی خود متوجه حساب او
میگردد و مطلع نمیگرداند بر حساب او احدی از مردم را و گناهانش را باو میخواند و چون اقرار بگناهان خود کرد حق تعالی کاتبان
اعمال او را امر میکند که بدل کنید گناهان او را بحسنات و ظاهر کنید آنها را برای مردم چون ببینند مردم میگویند که این بنده
یک گناه نداشته پس امر میکند که او را به بهشت برند و اینست تاویل این آیه و این در گناهکاران شیعیان ما است و بس و در عیون

اخبار

اخبار الرضا روایت کرده است که رسول خدا فرمود که حق تعالی حساب میکند همه خلق را مگر کسی که با خدا شریک قرار داده باشد
او را بی حساب بجهنم میفرستد و ایضا بسندهای بسیار معتبر روایت کرده اند که اول چیزی که از بنده سؤال میکنند محبت ما اهل
بیت است و شیخ طوسی در امالی و دیگران روایت کرده اند که در نامه که حضرت امیر المؤمنین ع با محمد بن ابی بکر باهل مصر نوشت
فرمود که هر که عمل کند خالص از برای خدا اجر او را حق تعالی در دنیا و آخرت باو عطا فرماید و مهمات او را در هر دو کفایت فرماید
و حق تعالی میفرماید که ای بندگان من که ایمان آورده اید بپرهیزید از عذاب پروردگار خود از برای آنها که اعمال نیکو کرده اند در
این دنیا نعمت حسنه است و زمین خدا واسع است و عطا داده میشود بصبر کنندگان مزد ایشان بیحساب پس آنچه خدا بمؤمنان داده است
در دنیا حساب نمیکند ایشان را با آن در آخرت حق تعالی میفرماید لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ یعنی برای آنها که نیکی کرده اند جزای
نیکو هست و زیاده بر آن جزای حسنی بهشت است و زیاده در دنیا است و از حضرت صادق ع منقول است که هیچ بنده نیست مگر آنکه
خدا را بر او حجتی هست یا در گناهی که او را کسب کرده است یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکر آن و از حضرت امیر المؤمنین منقول است
که باز میدارند بنده را در قیامت نزد حق تعالی پس میفرماید که مقایسه کنید میان نعمتهای من و عملهای او پس نعمتهای خدا فرو میگیرد
اعمال او را و حق تعالی میفرماید که نعمتهای مرا باو بخشیدم و مقایسه کنید میان خیر و شر او اگر مساوی باشد عملهای او حق تعالی
شر را بخیر برطرف میکند و او را داخل بهشت میگرداند و اگر خیرش زیادتی کند حق تعالی بآن زیادتی او را ثواب وافی میدهد و اگر
اعمال شرش زیادتی میکند و پرهیزکاری از شرک کرده است یعنی شیعه است و عقایدش درست است خدا او را می آمرزد برحمت
خود اگر خواهد و تفضل میکند براو بعفو خود و شیخ طوسی از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را
موکل گرداند بحساب شیعیان ما پس آنچه از خدا است از خدا سؤال میکنیم که از برای ما ببخشد پس آن از ایشان است و آنچه حق ما است
با ایشان می بخشیم پس حضرت این آیه را خواند إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ و در بصائر از حضرت صادق ع روایت کرده است
که رسول خدا فرمود که من اول کسی ام که نزد [illegible] است پس می آید نزد من کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من پس
خدا سؤال میکند از امت من که چه کردید در کتاب من و اهل بیت پیغمبر خود و عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق ع در تفسیر
این آیه إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا فرمود یعنی گوش را سؤال میکنند از آنچه شنیده است و چشم را
از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی و برقی بسندهای صحیح از آنحضرت روایت کرده اند که سه چیز است
که بنده مؤمن را بر آن حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامه که بپوشد و زوجه صالحه که او را معاونت نماید و فرج خود را باو حفظ
کند از حرام و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که آنحضرت فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهای عامه که حاضر
بودند گفتند که حق تعالی میفرماید ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ یعنی سؤال کرده میشوید در روز قیامت از نعیم مر آب سرد
مراد است و آن از نعمت دنیا است حضرت بصدای بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده اید و خلاف کرده اید بعضی گفته اند آب
سرد است و بعضی گفته اند طعام خوشبوی نیکو است و بعضی گفته اند خواب لذیذ است و پدرم مرا خبر داد که این اقوال نزد جدم
حضرت صادق مذکور شد حضرت در غضب شد و فرمود که خدا سؤال نمیکند بندگان را از چیزی که بر ایشان تفضل کرده باشد
و منت نمیگذارد بر ایشان بآن و منت گذاشتن بانعام از مخلوقین قبیح است پس چگونه بخالق عز و جل توان نسبت داد چیزی را که از
برای مخلوقین نپسندیده است و ایشان را نهی از آن کرده است و لیکن نعیم محبت ما اهل بیت است و موالات و اعتقاد بامامت
ما است که خدا بعد از توحید و نبوت از آن سؤال میکند و از آن نعیم گفته است زیرا که بنده هرگاه وفا بآن بکند او را میرساند
بنعیم ابدی بهشت که زوال ندارد و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدران بزرگوار خود از حضرت امیر المؤمنین ع که رسول خدا بعلی
گفت یا علی بدرستیکه اول چیزی که سؤال کرده میشود بنده از آن بعد از مرگش شهادت بوحدانیت خدا است و آنکه محمد ص رسول
او است و آنکه تو ولی و صاحب اختیار مؤمنانی بسبب آنچه از برای تو قرار داده است از امامت و من از برای تو قرار داده ام از وصایت
پس هر که اقرار کند و اعتقاد نماید بآنها را میبرد بسوی نعمتی که زوال ندارد و کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی مردم را محشور گرداند از قبرها عریان و پا برهنه و پریشان و بعیب
پوشی که در روز اول خلق شده بودند در بیابان صحرا میرانند ایشان را تا آنکه بایستند در عقبه محشر و از دحام بیاورند و بر یکدیگر

سوار

سوار شوند و نگذارند که از این عقبه بگذرند پس دهنهای ایشان بگیرد و عرق ایشان بسیار شود و ناله و گریه ایشان بلند
شود و این اول هولیست از اهوال قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب خداوند جبار ندا کند که همه بشنوند پس صداهای ایشان پست
شود و دیدهای ایشان خاشع گردد و بندهای ایشان بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی آسمان
پس خداوند حاکم عادل ندا کند ایشان را که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و حاکم عادلی که ظلم نمیکنم و امروز میان شما
بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم و ظلمهای مردم را بحسنات مبدل میکنم و بر بخششهای مظلمها ثواب میدهم و
نمیگذرد از این عقبه امروز ظالمی که نزد او مظلمه بوده باشد مگر مظلمه که صاحبش ببخشد و من او را ثواب بدهم پس بچسبید
بگیرید و مظلمهای خود را طلب کنید از هر که ستمی بر شما کرده باشد در دنیا و من گواهم از برای شما بر ایشان و بس است
گواهی من پس مظلومان میگردند و ظالمان را پیدا میکنند و طلب مظلمهای خود را از ایشان میکنند و مدتها بر این حال میمانند
پس حال ایشان شدیدتر میشود و عرق ایشان بیشتر میشود و بروایت دیگر عرق ایشان تا دهانهای ایشان میآید و فریاد و فغان ایشان
بیشتر میشود و بروایت دیگر اکثر ایشان آرزو میکنند که از سر مظالم خود بگذرند و از این عقبه نجات بیابند پس منادی ندا کند ایشان را
که خاموش شوید و ندای پروردگار خود را بشنوید چون خاموش شوند ندا رسد که حق تعالی میفرماید که اگر میخواهید مظلمها
را بر یکدیگر ببخشید و از این عقبه بگذرید و اگر نمی‌بخشید مظلمهای شما را میگیرم پس اکثر ایشان شاد میشوند مظلمها را می‌بخشند
بامید آنکه از این شدت نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند پروردگارا مظلمهای ما بزرگتر است از آنکه ببخشیم پس ندا میرسد که رضوان
خازن بهشت قصری از نقره از قصرهای بهشت و جنت الفردوس را بیاورید با انواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان و غلمان
و در نظر ایشان جلوه دهند پس منادی ندا میکند از جانب حق تعالی که ای گروه خلایق سر بلند کنید و این قصر را مشاهده کنید
چون نظر کنند همه آرزو کنند که آن قصر از او باشد پس منادی ندا کند که این قصر از کسی است که عفو کند مظلمه مؤمنی را
پس اکثر ایشان عفو کنند و خلاص شوند و قلیلی نباشند که عفو نکنند پس حق تعالی فرماید که داخل بهشت نمیشود کسی که مظلمه
احدی از مسلمانان در ذمه او باشد تا آنکه آن مظلمه را در وقت حساب از او بگیرند ای گروه خلایق مستعد حساب شوید پس
راه ایشان را میگشایند که بعرصه حساب درآیند نزد عرش الهی و دیوانها گشاده شود و میزانها برپا شود و پیغمبران و ائمه
که شهدا و گواهان بر خلق‌اند و هر امامی گواهی میدهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است و ایشان را
بسوی خدا خوانده است پس مردی از قریش گفت یا ابن رسول الله هرگاه از برای مرد مؤمنی نزد کافری مظلمه باشد چه چیز از کافر
خواهد گرفت و حال آنکه او از اهل جهنم است حضرت فرمود که میاندازند از گناهان مسلمان بقدر آنچه از او بر کافر است
پس کافر را عذاب میکنند بسبب آن مظلمه با عذابی که بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلمه مسلمان نزد او هست پس آن مرد پرسید که اگر
مظلمه از مسلمانی نزد مسلمانی باشد چگونه مظلمه را از مسلمان میگیرند فرمود از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و
بر گناهان ظالم می‌افزایند و در علل الشرایع روایت کرده است که در روز قیامت صاحب قرض میآید و شکایت میکند که اگر
و می‌افزایند بر حسنات مظلوم پرسید که اگر ظالم حسنات نداشته باشد چه میکنند فرمود از گناه مظلوم بقدر آن میگیرند و
آن قرض‌دار حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را بر او میگذارند **مؤلف گوید**
که از اخبار و آیات معلوم میشود که حقیقت اصل حساب و سؤال در قیامت معلوم است و خصوصیات آنها که از کی سؤال و
حساب میکنند و کی را بی‌حساب بهشت یا جهنم میبرند معلوم نیست که از چه چیز سؤال میکنند و حساب مینمایند جمعی را اعتقاد است
که از جمیع اموال و نعمتهای دنیا سؤال میکنند چنانچه در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که از برای حلال دنیا حساب است
و از برای حرامش عقاب است و در احادیث سابقه گذشت که مؤمن را بر نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی احادیث گذشت که
در ماکول و ملبوس و منکوح حساب نمیباشد و در ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است میشود که عامل آن بی‌حساب داخل
بهشت شود و آنچه در باب بی‌حساب بهشت رفتن جمعی وارد شده است مخصص عمومات خواهد بود و حساب نسبت
بغیر ایشان بعمل خواهد آمد و جمع میان احادیث بدو وجه میتوان کرد اول آنکه حساب نکردن نعمتهای دنیا نسبت بمؤمنان
باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان دوم آنکه حساب نکردن در امور ضروریه باشد مانند آن سه چیز که مذکور شد و حساب

کردن

کردند و غیر امور ضروریه باشد مانند اسراف و تبذیر و صرف در محرمات و کسب کردن از وجوه غیر مشروع یا زیاده از قدر ضرورت
جمع کردن و عمر را در تحصیل آن ضایع کردن و بدانکه احادیث مختلف است در باب عریان محشور شدن و پوشیده مبعوث شدن
و در بعضی وارد شده است که عریان محشور میشوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد بر این دلالت داشت و در احادیث معتبره وارد
شده است که نیکو کنید کفنهای مردههای خود را که با آنها محشور خواهند شد و ممکن است که اول در باب غیر مؤمنان مطلقا یا غیر
مؤمنان کامل باشد و ثانی در باب مؤمنان یا کامل ایشان باشد و در باب فاطمه بنت اسد خواسته باشد حضرت از برای مزید اطمینان
باشد   فصل نوزدهم   در بیان سؤال از رسل و شهادت شهداء و دادن نامها بدست راست و چپ و بعضی از احوال و
اهوال قیامت است حق تعالی میفرماید روزیکه جمع کند خدا رسولان را و فرماید که چه بود آنچه اجابت شما کردند امتهای شما گویند
علمی نیست ما را توئی بسیار داننده غیبها و فرموده است که پس هر آینه البته سؤال خواهیم کرد آنها را که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده
شده است و البته سؤال خواهیم کرد از فرستاده شدگان و خبر خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غایب نبودیم از کردههای ایشان و
فرموده است چگونه خواهد بود حال امتها در وقتیکه بیاوریم از هر امتی گواهی و ترا بیاوریم بر ایشان گواه و فرموده است که روزیکه
بر انگیزیم از هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان و بیاوریم ترا گواه بر ایشان و فرموده است که تا بوده باشد رسول گواه بر شما
و بوده باشید شما گواهان بر مردم و فرموده است که از برای ایشان است عذابی عظیم روزیکه گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان
و دستهای ایشان و پاهای ایشان بآنچه میکردند و دادن نامه سعدا بدست راست و اشقیا بدست چپ در آیات بسیار وارد
شده است و باسانید صحیحه منقولست در تفسیر قول حق تعالی ماذا اجبتم یعنی از رسولان میپرسند که چگونه اجابت شما کردند
امتهای شما در حق اوصیاء شما ایشان در جواب میگویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه کردند با اوصیاء ما و علی بن ابرهیم
بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی هٰذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصّادِقِینَ صِدْقُهُمْ یعنی این روزیست
که نفع میدهد راستگویان را راستگوئی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود محشور شوند مردم از برای حساب پس بگذرند
بر اهوال روز قیامت و بعرصه حساب نمیرسند مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشند پس ایشان را نزد عرش الهی باز دارند و حق تعالی
با ایشان خطاب کند پس اول کسی را که بطلبند بندائی که جمیع خلایق بشنوند محمد بن عبد الله سید قرشی عربی را بطلبند و او را از جانب
راست عرش الهی باز دارند پس صاحب و امام شما علی بن ابیطالب را بطلبند پس بیاید و از جانب چپ رسول خدا بایستد پس ائمه
و ذریه آنحضرت را با سایر امت بطلبند و از جانب چپ حضرت امیر المؤمنین باز دارند پس هر پیغمبری را با امتش از اول پیغمبران تا آخر
ایشان با امتهای ایشان بطلبند و از جانب چپ عرش الهی بایستند پس اول کسی را که از برای سؤال کردن بطلبند قلم باشد بیاید در
برابر عرش الهی بایستد بصورت آدمیان پس حق تعالی از او سؤال کند که نوشتی در لوح آنچه ترا الهام و امر بآن نموده بودم از وحیها
من قلم گوید بلی ای پروردگار من تو میدانی که من نوشتم آنچه مرا امر و الهام بنوشتن آن کرده بودی از وحی خود حق تعالی فرماید که گواهی
میدهد از برای تو بآن گوید پروردگارا آیا بر سر تو احدی از خلق بغیر تو مطلع میتواند شد حق تعالی فرماید که حجت خود را تمام کردی
پس لوح را بطلبند او بیاید بصورت آدمیان تا با قلم بایستد پس حق تعالی باو بفرماید که آیا قلم در تو رقم کرد وحیها را که من او را الهام
کرده بودم و امر بآن نموده بودم لوح گوید بلی پروردگارا او را رسانیدم باسرافیل پس اسرافیل را بطلبند و بیاید بصورت آدمیان
با قلم و لوح بایستد پس حق تعالی فرماید که آیا رسانید بتو لوح آنچه در آن نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا و رسانیدم او را
بجبرئیل پس جبرئیل را بطلبند و بیاید و در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید که آیا اسرافیل بتو رسانید آنچه باو
رسیده بود گوید بلی ای پروردگار من و رسانیدم آنرا بجمیع پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان آنچه بمن رسیده بود از امر
تو و اداء رسالت تو بهر پیغمبری و رسولی نمودم و جمیع وحیها و حکمتها و کتابهای ترا بایشان رسانیدم و آخر کسی که رسالت و وحی
و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم محمد بن عبد الله عربی قرشی حرمی بود که حبیب تو است حضرت باقر فرمود که پس اول
کسی را که میخوانند از فرزندان آدم از برای سؤال کردن محمد بن عبد الله است خدا او را نزدیک عرش خود جا میدهد و هیچکس را در آن
روز قرب و منزلت نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب میکند که یا جبرئیل بتو رسانید آنچه وحی کرده
بودم بسوی تو و او را برای آن بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم من و آیا اینها را وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا

گویند ای پروردگار من تو رسانید جبرئیل آنچه وحی کرده بودی بسوی او و فرستاده بودی او را بان از کتاب تو و حکمت و علم تو چنانچه
او را بسوی من پس حق تعالی فرماید بمحمد که آیا رسانیدی بامت خود آنچه تو رسانیده بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من
حضرت رسول گوید بلی پروردگارا رسانیدم بامت خود آنچه را وحی کرده بودی بسوی من از کتاب و حکمت تو و علم و جهاد کردم
در راه تو پس حق تعالی گوید بمحمد که کی شهادت میدهد از برای تو باین آنحضرت گوید پروردگارا تو شاهدی از برای من بتبلیغ
رسالت و ملائکه تو و نیکان از امت من و شهادت تو کافیست برای من پس ملائکه را بطلبند و ایشان گواهی دهند از برای
آنحضرت که تبلیغ رسالت نمود پس امت محمد را بطلبند و سؤال کنند از ایشان که آیا رسانید محمد بشما رسالت و کتاب و
حکمت و علم مرا و تعلیم شما نمود اینها را پس شهادت دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت و حکمت و علم نمود پس خداوند
جلیل فرماید که آیا بعد از خود در میان امت خود کسی را خلیفه و جانشین خود کردانیدی که در میان ایشان بحکمت و علم من
قیام نماید و تفسیر کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان کند اموری را که در آنها اختلاف نکنند بعد از تو و حجت و خلیفه من
باشد در زمین پس محمد گوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در میان ایشان علی بن ابی طالب را که برادر من و وزیر من و وصی
من بود و بهترین امت من بود و نصب کردم او را از برای ایشان در حیات خود که نشانه راه هدایت باشد و ایشان را دعوت کردم
باطاعت او و او را خلیفه کردانیدم در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد و پیروی او بکنند امت تا روز قیامت پس علی
بن ابی طالب را بطلبند و از او پرسند که آیا محمد وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در امت خود و ترا نصب کرد در حیات خود
که ایشان را نشانه راه هدایت باشی و آیا بعد از او قیام بمقام او کردی پس حضرت گوید بلی ای پروردگار من محمد وصیت نمود بسوی
من و مرا خلیفه کردانید در امت خود و چون محمد را بسوی خود بردی انکار من کردند امت او و مکر کردند با من و مرا ضعیف کردانیدند
و نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم بر من داشتند کسی را که مؤخر کردانیده بودی و مؤخر کردانیدند کسی را که مقدم کردانیده
بودی و سخن مرا نشنیدند و اطاعت من نکردند پس قتال کردم با ایشان بفرموده تو تا آنکه مرا کشتند پس باعلی گوید که آیا بعد
از خود در امت محمد حجتی و خلیفه در زمین گذاشتی که دعوت کند بندگان مرا بسوی دین من و راه رضای من علی گوید بلی ای پروردگار
من در میان ایشان گذاشتم حسن پسر خود را و پسر دختر پیغمبر ترا پس حضرت امام حسن را بطلبند و همین سؤال که از علی بن ابی طالب
کردند از او بکنند و همچنین هر امامی را بطلبند و حجت او را بر اهل زمان خود تمام کنند پس حق تعالی عذر ایشان را
قبول نماید و اجازه حجت ایشان بکند در این وقت حق تعالی فرماید که این روزیست که نفع میبخشد راستگویان را راستی ایشان
و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود خداوند عالم همه خلایق را جمع کند اول
کسی را که بطلبند حضرت نوح باشد پس از او بپرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند کی گواهی میدهد از برای تو گوید
محمد بن عبد الله پس نوح بیرون آید و پا بر سر مردم گذارد تا بیاید بنزد محمد و او بر روی تلی باشد از مشک و علی با او باشد و این است
معنی قول حق تعالی فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی چون ببینند او را صاحب قرب و منزلت نزد حق تعالی
بد و متغیر گردد روهای کافران پس نوح گوید یا محمد حق تعالی از من گواه طلبید بر تبلیغ رسالت حضرت گوید ای جعفر و ای
حمزه بروید و گواهی دهید از برای نوح که او تبلیغ رسالت کرد حضرت صادق فرمود که پس جعفر طیار و حمزه رسول گواه
پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان راوی گفت فدای تو شوم علی در آن وقت در کجاست حضرت فرمود شان و منزلت
علی از آن بزرگتر است که او را برای گواهی بفرستند مؤلف گوید که شاید اول بودن نوح نسبت بسایر پیغمبران باشد بعد
از طلبیدن حضرت رسول و اوصیاء او و عیاشی روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین که حضرت امیر المؤمنین فرمود
که چون روز قیامت شود نصب کنند منبرها را و خاصه گردانند پیغمبران و شهدا را و شهدا ائمه اند که شهادت میدهند
هر امامی بر اهل عالم خود که قیام نموده است در میان ایشان بامر خدا و دعوت نموده است ایشان را بسوی راه خدا و کلینی
روایت کرده است از حضرت صادق در تفسیر قول خدای عز و جل فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ حضرت فرمود که این
آیه در امت محمد نازل شده است بخصوص در هر قرنی از این امت امامی از ماهست که گواه است بر ایشان و محمد شاهد است
بر ما و بر این مضمون احادیث بسیار است که امام هر قرنی با اهل زمان تربیت می‌نمودند و هر که امام زمان شهادت بر ایمان او

بدهند نجات می یابد و منکران و مخالفان او را بجهنم میبرند و شیخ طوسی در مجالس بسند صحیح روایت کرده است که حضرت
صادق سؤال کردند از تفسیر قول حق تعالی قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبٰالِغَةُ یعنی بگو پس خدا راست حجت کامله بالغه بر بندگان حضرت
فرمود که حق تعالی به بندهٔ خود میگوید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی گوید پس چرا عمل نکردی و اگر گوید
جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او تمام میشود اینست حجت بالغه خدا بر خلق و کلینی بسند معتبر
روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که مردی از شما یعنی از صلحا یا علمای شیعه در محله میباشد خدا حجت میکند
او را بر همسایگان او پس با ایشان میگوید که آیا فلان مرد در میان شما نبود آیا سخن او را نمی شنیدید آیا صدای گریه
او را در شب نمی شنیدید پس حجت خدا است بر ایشان و حق تعالی میفرماید در اوصاف قیامت وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ
یعنی وقتیکه صحیفها منتشر و پهن شود علی بن ابرهیم گفته است که مراد صحیفهای اعمال مردم است و عیاشی از حضرت
صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود بهر کس نامهٔ او را بدستش بدهند و گویند بخوان پس حق تعالی بخاطر
او می آورد جمیع کردهای او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها را بنحوی که گویا الحال کرده است پس
میگویند ای وای بر ما چه میشود این نامه را که ترک نکرده است نه صغیره و نه کبیره را مگر آنکه احصا کرده است از علی
بن ابرهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی حَتّٰى إِذٰا مٰا جٰاؤُهٰا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصٰارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمٰا كٰانُوا
يَعْمَلُونَ یعنی تا آنکه هرگاه بیایند ایشان در قیامت گواهی دهند بر ایشان گوشهای ایشان و دیدهای ایشان و پوستهای ایشان
بآنچه میکرده اند علی بن ابرهیم روایت کرده است از حضرت صادق که مراد از پوستها فرجهای ایشانست و این نازل شده است
در حق جماعتیکه عرض میکنند بر ایشان اعمال ایشان را پس ایشان انکار میکنند و میگویند ما هیچ از این کارها نکرده ایم پس
گواهی میدهند بر ایشان ملائکه که نوشته اند بر ایشان اعمال ایشان را حضرت فرمود پس کافران میگویند پروردگارا اینها فرشتگان
تواند و شهادت میدهند از برای تو بخدا سوگند یاد میکنند که ما این کارها را نکرده ایم چنانچه حق تعالی میفرماید روزیکه خدا
مبعوث میگرداند همهٔ ایشان را پس سوگند یاد میکنند از برای او چنانچه امروز سوگند یاد میکنند از برای شما و اینها جماعتی اند که
غصب حق حضرت امیر المؤمنین کردند پس در اینوقت حق تعالی مهر میزند بر زبانهای ایشان و اعضا و جوارح ایشان بسخن می آیند
پس گواهی میدهد گوش بآنچه شنیده است از چیزها که خدا حرام کرده است و دیده شهادت میدهد بآنچه نظر کرده است از
بسوی چیزها که خدا حرام کرده است و دستها گواهی میدهند بآنچه گرفته اند و پاها شهادت میدهند بآنچه سعی کرده اند بسوی
حرام و فرج گواهی میدهد بآنچه مرتکب شده است از حرام پس حق تعالی زبان ایشان را گویا میکند و میگویند بفرجهای خود که چرا گواهی
دادید بر ما آنها در جواب میگویند که گویا کرد ما را آن خداوندیکه هر چیز را گویا کرده است و او خلق کرده است شما را اول مرتبه و
بسوی او بر میگردید و نمی توانستید که پنهان کنید از خدا اینکه گواهی دهد بر شما گوش شما و نه دیدهای شما و نه فرجهای شما و لیکن
گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها که میکنید و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که جوارح بر مؤمن
گواهی نمیدهد بلکه شهادت بر کسی میدهد که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت
امیر المؤمنین آمد و دعوای تناقض در آیات قرآن مجید میکرد از آن جمله گفت که در یک موضع فرموده است که سخن نمیگویند مگر کسیکه
رخصت دهد او را خداوند رحمن و حرف حقی بگوید و در جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما مشرک نبودیم
و ایضا میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را و در جای دیگر مخاصمه اهل جهنم را
میفرماید و در جای دیگر میفرماید که مهر بر دهنهای ایشان میگذاریم و دستها و پاهای ایشان گواهی میدهند اینها همه نقیض
یکدیگرند حضرت فرمود که اینها در یک موطن نیست که نقیض یکدیگر باشند بلکه در مواطن متعدده روز قیامت است که مقدار آن
پنجاه هزار سال است پس حق تعالی جمع میکند ایشان را در یک موطن که یکدیگر را میشناسند و استغفار میکنند بعضی از ایشان
از برای بعضی و اینها گروهی اند که ظاهر شده است از ایشان طاعت از رسولان و اتباع ایشان و معاونت کرده اند بر نیکی و تقوی
در دار دنیا و لعنت میکنند اهل معاصی یکدیگر را و اینها جماعتی اند که ظاهر شده است از ایشان معصیتها در دار دنیا و معاونت
کرده اند یکدیگر را بر ظلم و عدوان و متکبران و ظالمان لعنت میکنند بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر یکدیگر میکنند و در موطن دیگر بعضی از بعضی

میگریزند چنانچه فرموده است که روزیکه آدمی از برادر خود و مادر خود و پدر خود و زن خود و پسران خود میگریزند اگر معاونت بر ظلم و
عدوان در دنیا کرده باشند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا میگریند اگر آن صداها ظاهر گردد از برای اهل دنیا هر آینه
غافل گرداند جمیع خلایق را از معاش خود و کوهها از ایشان گداخته شود مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته گریه میکنند تا آنکه خون میگریند پس
جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا میگریند و در آن موطن ایشان را بسخن در میآورند پس میگویند بخدا قسم ای پروردگار ما که ما مشرک
نبودیم و اقرار نمیکنند بکردهای خود پس مهر میزنند بر دهنهای ایشان و بسخن در میآورند دستها و پاها و پوستهای ایشان را
و شهادت میدهند بر معصیتهائی که از ایشان ظاهر شده است پس مهر را از زبانهای ایشان بر میدارند پس میگویند بپوستها
و دستها و پاها که چرا گواهی دادید بر ما میگویند که گویا کرد ما را آنکسی که هر چیز را گویا کرده است پس جمع میشوند
در موطنی که بسخن در میآورند در آن جمیع خلایق را پس سخن نمیگویند در آنجا احدی مگر کسی که او را رخصت دهد خداوند رحمن
و سخن حقی بگوید پس رسولان را بر پا میدارند و از ایشان سؤال میکنند چنانچه فرموده است فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ
وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا و حضرت رسول گواه خواهد بود بر شهدا و شهدا پیغمبرانند و جمع میشوند در موطن دیگر و در
آنجا مخاصمه با یکدیگر میکنند و حق تعالی حق مظلوم را از ظالم میگیرد و این در دیوان عدالت حق تعالی است و اینها همه پیش از حساب است
پس چون شروع کنند در حساب مشغول شود هر کس بحال خود و بدیگری نپردازد و سؤال میکنیم از خدا برکت آن روز را و در فضل الشرایع
روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند که آدمی نوافل خود را در یکموضع بکند بهتر است یا در مواضع متفرقه حضرت
فرمود که در مواضع متفرقه زیرا که این مکانها شهادت میدهند برای او در قیامت و کلینی بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است
که چون بنده توبه نصوح بکند حق تعالی او را دوست دارد پس مستور میگرداند گناهان او را در دنیا و آخرت راوی پرسید که
چگونه مستور میگرداند فرمود که فراموش میگرداند از خاطر دو ملک که بر او موکل اند آنچه را بر او نوشته اند از گناهان
و وحی میکند بسوی جوارح او که بپوشانید بر او گناهان او را و وحی مینماید بسوی بقعههای زمین که کتمان کنید بر او آنچه کرده است
بر روی شما از گناهان پس چون بمقام حساب در آید هیچ چیز نباشد که بر او گواهی دهد بگناهی و احادیث بسیار هست که
قرآن مجید در روز قیامت شهادت میدهد و شفاعت میکند از برای کسی که آنرا تلاوت کرده و عمل بآن نموده تا آنکه او را
باعلای درجات بهشت میرساند و ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که ما ائمه گواهانیم بر شیعیان و شیعیان ما گواهانند
بر مردم و بشهادت شیعیان ما ایشان را جزا میدهند و عقاب میکنند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر روزیکه میآید
ندا میکند آدمی را که ای فرزند آدم منم روزی تازه و بر تو گواهم پس در من سخن خیر بگو و کار خیر بکن تا گواهی دهم از برای تو در قیامت که
بعد از این مرا نخواهی دید و شب نیز این ندا را میکند و ایضا از آنحضرت منقولست که مؤمن را در روز قیامت نامه گشوده میدهند
که در آن نوشته است که این کتاب خداوند عزیز حکیم است فلان را داخل بهشت کنید و در تفسیر امام حسن عسکری مذکور است که
حضرت رسول خدا فرمود که چنانچه خدای عزوجل امر کرده است شما را که احتیاط کنید از برای جانهای خود و دینهای خود و مالهای
خود که گواهان عدول بر خود بگیرید هم چنین احتیاط کرده است بر بندگان خود از برای ایشان بآنکه گواهان از برای ایشان گرفته است
و ملائکه چند بر ایشان گواه و موکل کرده است که حفظ و ضبط میکنند آنچه از او صادر میشود از اعمال و اقوال و نگاه
کردنهای او و هم چنین بقعههای زمین که بر روی آنها طاعت و معصیت میکنند گواهانند از برای او و بر او شبها و روزها
و ماهها گواهانند و سایر بندگان مؤمن خدا گواهانند از برای او و کاتبان اعمال او گواهانند بر او و چه بسیار کسی در قیامت
سعادتمند شود بگواهی اینها از برای او و چه بسیار کسی در قیامت شقی و معذب گردد بگواهی اینها بر او بدرستیکه حق تعالی
در روز قیامت مبعوث میگرداند همه بندگان خود را و کنیزان خود را در یک عرصه که دیده در همه نفوذ میکند و صدای داعی را
همه میشنوند و حشر میکند شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعههای زمین را پس کسیکه عمل صالح کرده باشد شهادت
میدهند از برای او اعضا و جوارح او و بقعههای زمین و ماهها و سالها و ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای
آن پس نصیب او میگردد سعادت ابدی و کسی که عمل بدی کرده باشد اینها همه گواهی میدهند بر او و شقی میشود بشقاوت
ابدی پس عمل کنید از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه از برای آن روز بعد از آن حضرت فضیلت ماههای رجب و شعبان

ورمضان

و رمضان و فضیلت روزه اینها و اعمال کردن در اینها و گواهی دادن اینها از برای ایشان فرموده و حسین بن سعید در کتاب زهد از
از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد که مؤمن را حساب کند نامه او را بدست راست او دهد و میان خود
و میان او حساب او را بکند که دیگری مطلع نشود و گوید ای بنده من فلان کار و فلان کار کردی گوید بلی ای پروردگار من کرده ام
پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم اینها را از برای تو و بدل کردم اینها را بحسنات پس مردم گویند سبحان الله این بنده یک گناه ندا
شته است و اینست معنی قول حق تعالی که پس هر که نامه او بدست راست او داده شود پس بعد از این حساب خواهند کرد او را
حساب آسانی و برمیگردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال راوی پرسید که کدام اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته
اهل او بوده در بهشت اگر مؤمن باشند پس فرمود اگر نسبت به بنده اراده بدی داشته باشد حساب میکند او را علانیه
در حضور خلایق و حجت بر او تمام کند و نامه اش را بدست چپ او میدهد چنانچه حق تعالی فرموده است و اما آنکه نامه
او را از پشت سر او میدهند پس وا ثبورا خواهد گفت و آتش افروخته جهنم خواهد گردید بدرستیکه در اهل خود شاد
بود یعنی در دنیا کافران میگردد که با حزن برنخواهد گشت و این اشاره است باینکه دستهای کافران و منافقان را در گردن
غل میکنند و نامه ایشان را از پشت سر بدست چپ ایشان میدهند و باین دو حالت اشاره شده است در دعاهای وضو
در هنگام شستن دستها که خداوندا بده نامه مرا بدست راست من و نامه مخلد بودن مرا در بهشت بدست چپ من
و مرا حساب کن حساب آسان و خداوندا مده نامه مرا بدست چپ من و نه از پشت سر من و مگردان دستهای مرا غل کرده در گردن
من و بدانکه خلاف کرده اند در گواهی دادن اعضای آدمی که چه معنی دارد بعضی گفته اند حق تعالی احداث صوتی در اینها
میکند و بعضی گفته اند اینها را حالت شعور و آلة نطق میدهد و بعضی گفته اند صفتی در اینها احداث مینماید که دلالت
بر صدور گناه از اینها میکند و سخن گفتن مجاز است و همچنین در گواهی دادن زمانها و بقعهای زمین و دورهای آسمان که اعمال
مؤمنان از اینها بالا میرود خلاف کرده اند بعضی گفته اند مراد گواهی دادن ملائکه است که باینها موکل اند و در اینها ساکن
اند و بعضی گفته اند این جمادات را شعور ضعیفی هست و بعضی گفته اند که حق تعالی در قیامت اینها را عقل و شعور و آلة
نطق میدهد و بعضی گفته اند مثالی از برای ایشان خلق میکند و اولی و احوط است که باینها مجملا ایمان بیاورند و تفکر در
حقیقت و کیفیت اینها ننمایند زیرا که اکثر چیزها را بیان نفرموده اند و بعقل ناقص ما نمیتوان دانست والله یحق
الحق و هو یهدی السبیل

فصل دوازدهم

در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر منازل
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او است در قیامت بدانکه احادیث عامه و خاصه در هر یک از اینها
متواتر است بلکه از ضروریات دین اند و ایمان باینها واجبست خصوصا حوض کوثر و شفاعت کبری و تفصیلی از اخبار وارد
این رساله ایراد نمی توانیم و اکثر اینها در حیوة القلوب ایراد شده است و کلینی و ابن بابویه و علی بن ابراهیم و سایر محدثین
بسندهای صحیح معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت رسالت ص فرمود که هرگاه از خدا سؤال کنید از برای
من وسیله را سؤال کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمود که آن درجه منست در بهشت و هزار پایه دارد و از پایه تا پایه
یکماه راه است بدویدن اسب نجیب عربی و پایهای بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید و بعضی از سایر جواهر و بعضی از
طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس بیاورند آنرا در روز قیامت و نصب کنند
با درجه سایر پیغمبران و آن در میان اینها ممتاز باشد مانند ماه در میان سایر ستارگان پس نماند در آن روز پیغمبری و نه شهیدی
و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشحال کسیکه این درجه او است پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا و مؤمنان بشنوند که
این درجه محمد است پس حضرت رسول فرمود که من رو آورم و بپوشم جامه از نور و بپوشند باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بهر دو
باشم و علی بن ابی طالب ع در پیش روی من رود و لوای علم من در دست او باشد و آن لوای احمد است و بر آن لوا نوشته باشد که لا اله الا
الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بگذریم به پیغمبران گویند که اینها دو ملکند که ما اینها را نمیشناسیم و چون
بملائکه بگذریم گویند اینها دو پیغمبر مرسل اند تا من بر منبر بالا روم و علی از پی من آید چون بالای درجه منبر در آیم علی یک پایه از
من پست تر باشد و علم من بدست او باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا حال

این دو بنده

این دو بنده چه بسیار گرامی و مکرم اند نزد خداوند عالمیان پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع ملائکه بشنوند که این
حبیب من است محمد و این ولی من است علی بن ابی طالب خوشا حال کسی که او را دوست دارد و وای بر کسیکه او را دشمن دارد و دروغ بر او
بربندد پس حضرت رسول فرمود که نمیماند در آن روز در مشهد قیامت احدی که ترا دوست دارد مگر آنکه راحت یابد از این ندا
و رویش سفید شود و دلش شاد گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربه تو در آمده باشد یا انکار
حق امامت تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد پس در این حالت دو ملک بیایند از جانب خدا بسوی من
یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک یا رسول
الله من جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک خوشبوی خوشروی گرامی نزد پروردگار تو کیستی گوید منم رضوان خازن بهشت امر کرده
مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم پس بگیر یا محمد من گویم قبول کردم اینها را از جانب پروردگار خود و حمد
میکنم او را بر آنچه انعام کرده است بر من بده اینها را ببرادرم علی بن ابی طالب پس رضوان کلیدها را بعلی بدهد و برگردد
پس نزدیک من می آید مالک خازن جهنم و میگوید السلام علیک یا حبیب الله من گویم و علیک السلام ای ملک چه بسیار منکر است
دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی تو گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است پروردگار من که کلیدهای جهنم را نزد تو بیاورم
پس گویم که قبول کردم از پروردگار خود و او راست حمد و ستایش بر آنچه بر ما انعام کرده است بر من و تفضیل داده است مرا بآن
بر دیگران بده اینها را ببرادرم علی بن ابی طالب پس مالک کلیدها را بعلی دهد و برگردد پس علی آید با کلیدهای بهشت و جهنم
تا بنشیند بر لب جهنم و مهارش بدست گیرد و در وقتیکه صدای زفیرش بلند شده باشد و حرارتش بنهایت رسیده باشد
و شرارهایش بسیار گردیده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی از من بگذر که نور تو زبانه مرا فرو نشانید علی گوید که قرار گیر که امروز
ترا اطاعت من میباید کرد پس فوج فوج مردم آیند و آنحضرت گوید این را بگذار که دوست من است این را بگیر که دشمن من است
پس بدرستیکه جهنم در آن روز اطاعتش از برای علی بیشتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد از جانب
راست ببرد و اگر خواهد بجانب چپ زیرا که قسمت کننده بهشت و دوزخ است در آن روز و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت
کرده است که چون روز قیامت شود محمد را بطلبند و حله گلرنگی باو بپوشانند و او را از جانب عرش الهی باز دارند پس حضرت
ابراهیم را بطلبند و حله سفیدی براو بپوشانند و از جانب چپ عرش باز دارند پس حضرت امیرالمؤمنین علی را بطلبند و حله
گلرنگی براو بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول باز دارند پس حضرت اسمعیل را بطلبند و حله سفیدی بپوشانند
و در جانب چپ حضرت ابراهیم باز دارند پس حضرت امام حسن را بطلبند و حله گلرنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت
امیرالمؤمنین باز دارند پس حضرت امام حسین را بطلبند و حله گلرنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امام حسن باز دارند
و همچنین سایر ائمه را بطلبند و حله های گلرنگ بپوشانند و هریک را از جانب راست دیگری باز دارند پس شیعیان ایشان را
بطلبند و در برابر ایشان باز دارند پس حضرت فاطمه و زنان از فرزندان او و شیعیان او را و پس همه داخل بهشت شوند بیحساب
پس منادی ندا کند از جانب عرش از جانب رب العزة و افق اعلی که خوب پدریست پدر تو یا محمد و او ابراهیم است و خوب
برادریست برادر تو و او علی است و نیکو دو سبط اند سبطهای تو حسن و حسین و نیکو جنینی است جنین تو که در شکم فاطمه
شهید شد و او محسن است و نیکو امامان هدایت کننده اند ذریه تو که فلان و فلان اند و جمیع ائمه را تا حضرت قائم نام ببرد
و خوب شیعه اند شیعیان تو و امامان بعد از تو بدرستیکه محمد و وصی و دو سبط و امامان از ذریه او رستگار اند فائزان
و رستگاران پس امر کنند که همه را ببهشت برند چنانکه حق تعالی فرموده است که هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده
شود در بهشت پس فائز گردیده است بسعادت ابدی و در بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز
قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلائق آنرا ببینند و حضرت امیرالمؤمنین بر آن منبر بالا رود و از جانب راست او ملکی باشد
و ندا کند که ای گروه خلائق این علی بن ابی طالب است داخل بهشت میکند هر که را میخواهد و از جانب چپ او ملکی باشد و ندا کند که ای
گروه خلائق این علی بن ابی طالب است داخل جهنم میکند هر که را میخواهد و عیاشی روایت کرده است که چون روز قیامت شود در جانب
راست عرش منبری نصب کنند که بیست و چهار پایه داشته باشد و علی بن ابی طالب بیاید و لوای حمد بدست و بر آن منبر بالا رود و خلائق را

باو عرض کنند هر که ایشان را شناسد که او شیعهٔ او است داخل بهشت کند و هر که را شیعهٔ خود نداند داخل جهنم کند و تفسیر این دو کتاب
خدا هست پیغمبر باید بگوید عمل کنید پس زود باشد که ببینند خدا عمل شما را و رسول او و مؤمنان و مؤمنان علی بن ابی طالب است
و امامان از ذریهٔ او و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی وَأَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ
عَنِيدٍ که خطاب با محمد و علی است یعنی بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کنندهٔ معاند را و از اعمش و حسن بن صالح و
دیگران روایت کرده اند که این چنین نازل شده است که یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و در تفسیر فرات بن
ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که حق تعالی مرا مقام محمود وعده کرده است و فرموده است
عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا یعنی شاید مبعوث گرداند ترا پروردگار تو در مقامی که هر کس ترا ستایش کند و وفا خواهد
کرد از برای من بآن وعده چون روز قیامت شود از برای من منبری نصب کنند که هزار درجه داشته باشد و من بر آن منبر
بالا روم پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد و بدست من بدهد و بگوید این مقام محمودیست که خدا ترا وعده کرده است پس
علی را ببالای منبر بطلبم و یک درجه از من پست تر بایستد و لوای حمد را بدست او بدهم پس رضوان کلیدهای بهشت را
بیاورد و بدست من دهد و گوید این مقام محمودیست که خدا ترا وعده داده پس کلیدها را بدامن علی بگذارم پس مالک
خازن جهنم بیاید و بگوید که این مقام محمود است که خدا ترا وعده داده بود داخل کن دشمنان خود را و دشمنان ذریه
خود را و دشمنان امت خود را در جهنم پس آنها را نیز در دامن علی بن ابی طالب میگذارم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت
بمن و علی زیاده از اطاعت زن باشد شوهرش را اینست معنی قول حق تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید یعنی بیندازید
ای محمد و ای علی دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم و ثنا کنم بر خدا ثنائی که احدی پیش از من نکرده باشد پس ثنا کنم بر ملائکه
مقربین پس ثنا کنم بر انبیاء و مرسلین پس ثنا کنم بر امتهای صالحین پس بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کنند بر من ملائکهٔ او
و ثنا کنند بر من پیغمبران او و رسولان او و ثنا کنند بر من امتهای شایسته پس ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلایق بپوشانید
دیدهای خود را تا فاطمه دختر حبیب خدا بخرامد بسوی قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و دو حلهٔ سبز پوشیده باشد و هفتاد
هزار حور بدور او روند چون بدر قصر خود برسد حضرت امام حسن ایستاده باشد و حضرت امام حسین بی سر ایستاده
باشد پس بحضرت امام حسن گوید که این کیست گوید این برادر منست که امت پدر تو او را کشتند و سرش را جدا کردند پس ندا از
جانب حق تعالی باو رسد که ای دختر حبیب خدا از برای این بتو نمودم آنچه امت تو نسبت بجگر گوشهٔ تو کردند زیرا که ذخیره کرده ام
نزد خود از برای مصیبت تو که نظر نکنم در محاسبهٔ بندگان تا داخل بهشت شوید تو و فرزندان تو و شیعیان تو و هر که احسانی
نسبت بشما کرده باشد از غیر شیعیان تو پس حق تعالی همهٔ ایشان را داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول محاسبهٔ عباد شود اینست
معنی قول حق تعالی که در حق ایشان فرموده است لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَهُمْ فِيمَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ یعنی ایشان را اندوه
نمی آورد ترس بزرگ روز قیامت و ایشان در آنچه خواهش دارد نفس ایشان همیشه خواهند بود و ابن بابویه در عیون اخبار الرضا
از آنحضرت از آباء طاهرین روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود و علم من در
دست تو خواهد بود و آن لوای حمد است و آن هفتاد شقه است که هر شقه از آن بزرگتر است از آفتاب و ماه و در علل روایت
کرده است از حضرت امام زین العابدین از آباء طاهرین که رسول خدا بعلی گفت تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود
حضرت امیر گفت یا رسول الله من پیش از تو داخل بهشت میشوم فرمود بلی زیرا که تو علمدار منی در آخرت چنانچه علمدار منی در
دنیا و علمدار مقدم میباشد پس گفت یا علی گویا می بینم که داخل بهشت شوی و علم من در دست تو باشد و آن لوای حمد است و
آدم و هر که بعد از او است از پیغمبران و اوصیاء در زیر آن علم باشند و در امالی و خصال بچند سند از ابن عباس روایت کرده است
که رسول خدا فرمود که جبرئیل نزد من آمد شاد و خوشحال و گفت یا محمد خداوند علی اعلا ترا و علی را سلام میرساند و میگوید محمد
پیغمبر رحمت من است و علی برپا دارندهٔ حجت من است عذاب نمیکنم کسی را که با علی موالات و دوستی کند هرچند معصیت من کرده
باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی کرده باشد هرچند اطاعت من کند پس حضرت رسول فرمود که جبرئیل در روز قیامت نزد
من خواهد آمد با لوای حمد و آن هفتاد شقه دارد که هر یک وسیع تر از ماه و آفتاب است و من بر کرسی از کرسیهای رضوان و نوشته

خدا نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس بگیرد ان علم را و بدهم بعلی بن ابی طالب پس عمر برخیزد و گفت
یا رسول الله چگونه علی طاقت برداشتن این علم را دارد که گفتی فرمود که سفینه است و هر شقه بزرگتر از افتاب و ماهستی و در غضب شد و فرمود
که چون روز قیامت شود حق تعالی علی را چنان قوتی کرامت فرماید مثل قوت جبرئیل و از نور مثل نور ادم و از حلم مثل حلم رضوان
و از جمال مثل جمال یوسف و از صوت نزدیک بصدای داود و اگر نه آن بود که داود خطیب اهل بهشت است هر اینه علی با مثل
آن صوت میداد و علی اول کسی است که از چشمه سلسبیل و زنجبیل میاشامد و علی و شیعیان او از نزد خدا منزلتی است که
ارزو می کنند از پیشینیان و اینده کان و برقی و عیاشی و کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی
که یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روزیکه بخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان یا بنام امام ایشان یعنی رسول خدا را با اصحاب
و امیرالمؤمنین را با اصحابش و امام حسن و امام حسین را با اصحاب ایشان و هر امامی را با اهل زمانش طلب کنند پس هر که از ایشان
امام خود را شناسد و متابعت امام خود کرده باشد نامه او را بدست راستش دهند و بسوی بهشت برند و هر که امام خود را
نشناسد او را بجهنم برند پس در انوقت انها را که اتباع ائمه ضلالت بوده اند از پیشوایان خود بیزاری جویند و پیشوایان
از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت کنند و سید بن طاوس و دیگران بطرق متعدده از ابوذر روایت کرده اند
که رسول خدا فرمود که امت من در حوض کوثر بر من وارد میشوند به پنج رایت اول انها رایت عجل است یعنی ابوبکر پس برخیزم
و دستش را بگیرم چون دستم بدستش برسد رنگش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب گردد و هر کس باو متابعت
باشد مثل او چنین شود پس گویم چگونه خلافت من کردید در دو چیز بزرگ که میان شما گذاشتم گویند انکه بزرگتر بود یعنی
قران مجید تکذیب کردیم و پاره کردیم و با کوچکتر که اهل بیت پیغمبر بودند ظلم کردیم گویم با ایشان که بروید بجانب چپ پس
ایشان را میبرند تشنه لب بدحال بجانب شمال که محل اهل عذاب و نکال است با روهای سیاه و یک قطره از کوثر نچشند پس وارد
شود بر من رایت فرعون امت من یعنی عمر و اکثر امت من با این رایت باشند و ایشانند بهرج ابوذر شنید گفت راه را گم کرده اند
فرمود بلکه ما را فاسد کرده اند و حق را دروغ باطل کرده اند و ایشان گروهی اند که غضب میکنند از برای دنیا و راضی میشوند
از برای دنیا سخن و عداوت ایشان از برای محض دنیا است چون دستش را صاحب ان رایت بگیرم باز رنگش سیاه شود و قدمهایش
بلرزد و بدنش بطپیدن اید و اصحابش نیز مثل او شوند پس از ایشان پرسم که چه کردید با ثقلین گویند بزرگ را نسبت بدروغ
دادیم و پاره کردیم و با کوچک جنگ کردیم و ایشان را کشتیم پس گویم شما نیز بجانب شمال از پی یاران خود روید پس ایشان تشنه
و اب برند تشنه با روهای سیاه برگردند و یک قطره اب نچشند پس رایت فلان بیاید یعنی عثمان و او امام پنجاه هزار کس
از امت من باشد و احوال ایشان و سؤال و جواب بهمان نحو باشد بگذشته پس رایت مدحج بیاید یعنی سرکرده خوارج و او
پیشوای هفتاد هزار کس باشد از امت من و حال نیز چنین شود پس وارد شود بر من امیرالمؤمنین و قاید روسفیدان و دست و پا
سفیدان و چون برخیزم و دستش را بگیرم رویش و روی اصحابش سفید و نورانی شود پس از ایشان پرسم که با ثقلین بعد
از من چه کردید گویند بزرگتر را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم و کوچکتر را معاونت کردیم و با دشمنان او قتال کردیم پس
گویم بیائید و بیاشامید پس شربتی از ان اب بخورند که هرگز تشنه نشوند و امام ایشان مانند افتاب تابان باشد و روهای
بعضی از ایشان مانند ماه شب بدر و بعضی مانند ستاره درخشان چون ابوذر این حدیث را نقل کرد حضرت امیرالمؤمنین
و مقداد گواهی دادند که رسول خدا چنین فرمود و حق تعالی فرموده است انا اعطیناک الکوثر یعنی بدرستی که ما بتو عطا کردیم
کوثر را و مفسران خلاف کرده اند در معنی کوثر بعضی گفته اند پیغمبری و کتاب است و بعضی گفته اند خیر کثیر است و بعضی
گفته اند کثرت اصحاب و اشیاع امت است و بعضی گفته اند نسلهای فرزندان است از نسل فاطمه و بعضی گفته اند شفاعت و مشهور
میان مفسران انست که مراد حوض کوثر است و احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه براین مضمون وارد شده و عامه از عایشه
و ابن عمر روایت کرده اند که کوثر نهری است در بهشت و ابن عباس روایت کرده اند که چون این سوره نازل شد رسول خدا بر منبر
برامد و بر مردم خواند چون از منبر بزیر امد گفتند یا رسول الله کوثر که خدا بتو عطا کرده است چیست فرمود که نهری است در بهشت
از شیر سفیدتر و از تیر راست تر و در کنارش قبها است از مروارید و یاقوت و در ان مرغان سبزی چند که گردنها

داشته باشند مانند گردنهای شتران خراسانی گفتند یا رسول الله چه بسیار نیکوست این مرغان فرمود میخواهید خبر دهم شما را به نیکوتر از اینها گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب بیاشامد فایز گردد بخوشنودی حق تعالی و از حضرت صادق روایت کرده اند که آن نهریست در بهشت که حق تعالی به پیغمبر خود داد بعوض پسرش ابراهیم و از انس روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که نهریست که وعده کرده پروردگار من مرا بآن نهر خیر بسیار و آن حوض منست وارد میشوند بر آن امت من در روز قیامت و ظرفهای آن بعدد ستارههای آسمانست پس جماعتی از ایشانرا از پیش من بربایند من گویم پروردگارا ایشان از امت منند گویند تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه بدعتها کردند این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده است و در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی بن ابراهیم و بشارة المصطفی از حضرت باقر روایت کرده اند که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند مردم را از اولین و آخرین در یک زمین عریان و پا برهنه پس بازدارند ایشانرا در راه محشر تا عرق شدید بکنند و نفسهای ایشان تنگ شود مدتها بر این حال بمانند چنانچه حق تعالی فرموده است و خاشع شود صداها از برای خداوند رحمن پس نشنوی مگر صدای بسیار آهسته پس منادی از پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبدالله پس رسول خدا برخیزد و در پیش همه مردم روان شود تا منتهی شود بحوضی که طولش بقدر ما بین ایله بصره و صنعای یمن باشد پس حضرت امیر المؤمنین بطلبند و در پهلوی آنحضرت بایستد پس مردم را رخصت دهند که بگذرند بعضی که وارد آب بیاشامند و بعضی را منع کنند چون حضرت رسول ببیند که بعضی از دوستان ما اهل بیت را بسبب گناهان ایشان دور میکنند بگرید و مکرر گوید پروردگارا اینها از شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و سؤال کند که یا محمد سبب گریه تو چیست حضرت گوید چگونه نگریم از برای جمعی از شیعیان برادرم علی که می بینم ایشانرا بجانب اهل جهنم میبرند و منع میکنند ایشانرا که بر حوض من وارد شوند پس حق تعالی فرماید که ایشانرا بتو بخشیدم و از گناهان ایشان درگذشتم و ملحق کردم ایشانرا بموالیان و ذریه تو و ایشانرا در زمره تو قرار دادم و بر حوض تو ایشانرا وارد گردانیدم و قبول کردم شفاعت ترا در ایشان و گرامی داشتم ترا باین پس حضرت امام محمد باقر فرمود که چه بسیار مردی و زنی که در آنروز گریان شوند و ندای یا محمداه بلند کنند پس در آنروز هر که اعتقاد بامامت ما داشته باشد و از دوستان ما باشد در حزب ما داخل شود و با ما بر حوض وارد شود و جمیع این مشایخ بسندهای خود از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول سؤال کرد از حوض کوثر فرمود که نهریست که جاری میشود از زیر عرش آبش سفیدتر است از شیر و شیرینتر است از عسل و نرمتر است از مسکه سنگریزه اش زبرجد است و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفرانست و خاکش از مشک خوشبوتر است و پایه های آن در زیر عرش الهی است پس حضرت دست بر پهلوی حضرت امیر المؤمنین زد و گفت یا علی این نهر از منست و از تو و از دوستان تو بعد از من و ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که حق تعالی نهری از برای من در آسمان خلق فرموده که مجرای آن در زیر عرش است و بر آن هزار هزار قصر است خشتی از طلا و خشتی از نقره گیاهش از زعفرانست و سنگریزه اش مروارید و یاقوتست و زمینش از مشک سفیدتر است و این نهر است از برای من و امت من از همه چیز و اشاره باینست قول حق تعالی انا اعطیناک الکوثر و ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام رضا روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هر که ایمان بحوض من نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نگرداند و هر که ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند و ایضا فرمود که یا علی تو برادر منی و وزیر منی و علمدار منی در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که ترا دوست داشته است مرا دوست داشته است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و ایضا از حضرت صادق منقولست که رسول خدا فرمود که هر که خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس موالات کند با ولی من و متابعت کند وصی و خلیفه مرا بعد از من علی بن ابی طالب بدرستیکه او ساقی حوض منست دور میکند از آن دشمنان خود را و آب میدهد دوستان خود را هر که آب ندهد همیشه تشنه خواهد بود و هرگز سیراب نخواهد شد و هر که یک شربت از آن بدهد هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که حضرت امیر المؤمنین فرمود که من در قیامت با حضرت رسول خواهم بود و با من خواهند بود عترت من در حوض کوثر پس کسی که اراده داشته باشد که با ما باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستیکه ما را در قیامت شفاعتی باشد از برای اهل مودت پس سعی کنید و سبقت نمائید بر یکدیگر در ملاقات ما نزد حوض بدرستیکه ما دو

میکنیم از آن دشمنان خود را و آب میدهیم از آن دوستان خود را و هر که یک شربت از آن بیاشامد هرگز بعد از آن تشنه نمیشود
و حوض ما مملو است و در آن دو نهر میریزد از بهشت یکی از چشمهٔ تسنیم و دیگری از چشمهٔ معین و بر کنارهایش زعفران
روئیده است و سنگ ریزه اش مروارید و یاقوت است و آن حوض کوثر است و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده است که فرمود منم و دست کوتاه خود دور میکنم از حوض رسول دشمنان خود را و وارد خواهند شد بر آن
دوستان ما و بسند دیگر از طرق عامه از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که وارد نمیشود بر حوض من احدی از امت من
مگر آنها که پاک باشد دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیمه و صحیح باشد نیتهای ایشان و انقیاد کنندگان باشند
وصی مرا بعد از من که علی بن ابی طالب است آنها که آنچه باید بایشان داد باسانی میدهند و آنچه باید از ایشان گرفت بدشواری می
گیرند و علی دور میکند از حوض کسی را که از شیعیان او نیست چنانچه عرب شتر صاحب جرب را از میان شترهای خود دور میکند
و ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که منم بهترین و سید انبیاء و مرسلین و بهترم از ملائکه مقربین
و اوصیاء من بهترین اوصیاء پیغمبران و مرسلانند و اصحاب من که بر طریقهٔ من رفته باشند بهترین اصحاب انبیاء و مرسلین اند
و دختر من فاطمه سیدهٔ زنان عالمیانست و طاهرات از زنان من مادرهای مؤمنان اند و امت من بهترین امتهایند و من از
همهٔ پیغمبران اتباع بیشتر دارم در روز قیامت و مرا حوضی هست که عرض آن ما بین بصرای شام و صنعای یمن است و در آن
ابریقها هست بعدد ستارهای آسمان و خلیفهٔ من بر حوض من در آن روز خلیفهٔ من است در دنیا گفتند او کیست یا رسول الله
گفت امام مسلمین و امیر مؤمنین و مولای مؤمنان بعد از من علی بن ابی طالب دوستان خود را از آن حوض آب میدهد و دشمنان
خود را از آن میراند چنانچه شما شتر غریب را از آب میرانید پس فرمود هر که علی را دوست دارد و اطاعت او کند در دار دنیا بر
حوض من وارد میشود فردا و با من خواهد بود در درجهٔ بهشت و هر که دشمن دارد علی را در دار دنیا و نافرمانی او کند در روز
قیامت من او را نه بینم و او مرا نه بیند و او را از پیش من بربایند و از جانب چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر محدثین
عامه است از انس بن مالک روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که خدا کوثر را بمن داده و آن نهریست در بهشت که
عرض و طول او از ما بین مشرق و مغربست و هر که از آن بیاشامد هرگز تشنه نمیشود و هر که از آن رو بشوید هرگز ژولیده مو
نمیشود و نمی آشامد از آن کسی که پیمان مرا بشکند و نه کسی که اهل بیت مرا بکشد و از حضرت رسول روایت کرده است که علی هر که
از شیعیان او نیست از آن دور کند و احمد بن حنبل در فضایل نیز نزدیک باین مضمون را روایت کرده است و ابن قولویه در کامل
الزیاره بسند معتبر از مسمع کردین روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که کسی که دل او بدرد آید از برای مصیبت ما فرحناک
میشود در وقت مردن خود فرحی که هرگز از دل او بیرون نمیرود تا در حوض کوثر بر ما وارد شود و کوثر فرح میکند بدوستی ما چون بر او
وارد شود حتی آنکه باو میچشاند از لذت انواع خوردنیها که نمیخواهد از آنجا بجای دیگر رود ای مسمع هر که از آن یک شربت بیاشامد
هرگز تشنه نشود و بعد از آن تعب نکشد هرگز و آن بسردی کافور است و بوی مشک و طعم زنجبیل و از عسل شیرین تر است و از مسکه
نرم تر است و از آب دیده صاف تر است و از عنبر خوشبوتر است و از چشمهٔ تسنیم بهشت بیرون می آید و بر نهرهای بهشت همه
میگذرد و بر روی سنگ ریزه مروارید و یاقوت جاری میشود و در دور آن قدحها زیاده از ستارهای آسمان هست و بوی خوش آن
از هزار ساله راه احساس کرده میشود و قدحهای آن از طلا و نقره و الوان جواهر است و کسی که از آن بیاشامد بر روی او هر بوی خوشی
میگشاید تا آنکه میگوید چه بودی اگر مرا در همین موضع میگذاشتند من بدل این چیز دیگر چیز دیگر نمیخواهم ای کردین تو از آنها خواهی بود
که از آن حوض سیراب میشوند و هر دیده که در مصیبت ما بگرید البته خوشحال و شاد گردد بنظر کردن بکوثر و آب میدهند از آن همهٔ
دوستان ما را اما بقدر محبت و متابعت ما از آن لذت میبرند و هر که محبتش بیشتر است لذتش بیشتر خواهد بود و بر کوثر حضرت امیر
المؤمنین حیدر موکل است و در دست او عصائی خواهد بود از چوب درخت عوسج و بروایتی دیگر از درخت طوبی و در هم میشکند
دشمنان ما را بآن عصا پس یکی از ایشان گوید که من اقرار بشهادتین داشتم حضرت فرماید برو بسوی امامت ابوبکر یا عمر یا عثمان و از او
سؤال کن که از برای تو شفاعت کند او گوید امامی که میگوئی از من بیزاری نمود حضرت فرماید برگرد و برو بسوی آن کسی که او را امام میدانستی
و او را بر همهٔ خلق ترجیح میدادی از او سؤال کن که ترا شفاعت کند چون بهترین خلق بود نزد تو و بهترین خلق شفاعتش رد نمیشود گوید

هلاک شدم از تشنگی فرمود بدرستی که تشنگی ترا زایل کند مسمع گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که نزدیک آید و حال آنکه دیگران
نزدیک حوض نمیتوانند آمد فرمود از برای آنکه او ورع نموده است از بسیاری از اعمال قبیح و چون ما اهل بیت نزد او مذکور میشدیم
ناسزا نمیگفت و ترک مینمود چیزی چند را که غیر او بر آنها جرأت مینمودند از گستاخی نسبت بما اما اینها از برای محبت ما نبوده و نه
از برای خواهشی که نسبت بما داشته باشد بلکه از برای بسیاری سعی در عبادت باطل خود و دینداری خود و از برای آنچه مشغول
کرده است نفس خود را از یاد کردن مردم دلش منافق است و دینش مستلزم نصب عداوت اهل بیت است و متابعت دشمنان
ایشان و مقدم داشتن ابوبکر و عمر و عثمان بر همه کس پس باین سبب نزد حوض می آید و محروم برمیگردد و در این باب احادیث بسیار
و باین قدر اکتفا کردیم و اما شفاعت پس بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان و ضروری دین اسلام است که رسول خدا را در قیامت
شفاعت از برای امت خود بلکه از برای جمیع امتها خواهد بود و خلافی که هست در این است که آیا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع
از برای مؤمنانی که مستحق ثواب باشند و بس یا از برای اسقاط عقاب از گناهکاران امت نیز خواهد بود و اکثر عامه را اعتقاد این است
که شفاعت در هر دو میباشد و خوارج و وعیدیه معتزله را اعتقاد این است که شفاعت مخصوص قسم اول است یعنی در زیادتی ثواب
در اسقاط عذاب نمیباشد و میگویند هم چنانکه بر خدا واجب است که وفا کند وعدهٔ ثواب را واجب است که وفا کند بوعید عقاب
و شفاعت از برای اسقاط آن فایده نمیکند و خلافی نیست میان علمای امامیه که شفاعت از برای دفع عقاب فساق شیعه میباشد
هر چند از اصحاب کبایر باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت ص نیست بلکه فاطمه زهرا و ائمه هدی نیز بخصوص آنحضرت
شفاعت شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر میشود که علما و صلحای شیعه نیز شفاعت خواهند کرد و عامه و
خاصه از رسول خدا روایت کرده اند که حضرت فرمود که ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبایر از امت خود و در خصال
بطرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هر پیغمبری دعائی کرد و مستجاب شد و من پنهان کردم دعای خود را
که شفاعت کنم امت خود را روز قیامت و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که سه کسند که شفاعت
میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان مقبول میشود پیغمبران پس علماء پس شهداء و از حضرت امام زین العابدین و امام رضا منقولست
که رسول خدا فرمود که هر که ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود که نیست شفاعت من مگر از برای
اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت باشند راوی گفت بحضرت امام رضا گفتم پس چه
معنی دارد قول خدای تعالی و لا یشفعون الا لمن ارتضی فرمود یعنی شفاعت نمیکنند مگر بهر کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و در
مجمع البیان ... شفاعت نزد ما ثابت است از برای رسول خدا و اصحاب برگزیدهٔ او که بر طریقهٔ او باشند و از برای ائمه از
اهل ... و از برای صالحان و مؤمنان و نجات میدهد خدا بشفاعت ایشان بسیاری از گناهکاران را و مؤید این است آنچه
در ... ما از حضرت رسول روایت کرده اند که حضرت فرمود من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت من
خواهد کرد و علی شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد و کسی از مؤمنان که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود
... که همه مستوجب آتش شده باشند و آیاتی که دلالت بر عدم شفاعت میکند مخصوص کفار است بنهای ایشان
و ... در سورهٔ مریم حق تعالی فرموده است که مالک شفاعت نیست مگر کسی که نزد خدا عهدی گرفته باشد
گفته اند که مراد از عهد ایمان است و بعضی گفته اند یعنی شفاعت نمیکند مگر کسی که خدا او را رخصت شفاعت داده باشد
... و اوصیا و صلحا و شهداء و علماء و مؤمنان چنانکه در اخبار وارد شده است که مراد وصیتی است که در وقت
... خود بکند چنانچه در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در آیات متعدده وارد شده است که کسی شفاعت نمیکند مگر
... و رد قول بت پرستان که میگفتند که ما عبادت بتها میکنیم برای آنکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن بابویه
حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت برسول خدا که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنم شما را در روز موقف
و روز فزع اکبر گفت ای فاطمه نزد در بهشت در وقتی که لوای حمد با من باشد و شفاعت کنم از برای امت خود گفت ای پدر بزرگوار
اگر در آنجا نه بینم در کجا بجویم فرمود در نزد حوض کوثر در وقتیکه امت خود را آب دهم گفت ای پدر بزرگوار اگر در آنجا نیابم فرمود
در صراط که من ایستاده باشم و گویم پروردگارا سلامت بگذران امت مرا گفت اگر در آنجا ملاقات نکنم ترا فرمود که نزد میزان

کر دعا کنم از برای امت خود گفت اگر ترا در اینجا نیابم فرمود که در کنار جهنم مرا طلب کن در وقتیکه منع کنم شراره و زبانه آنرا از
امت خود پس فاطمه شاد شد و علی بن ابرهیم بسند معتبر روایت کرده است از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت صادق ع
از شفاعت حضرت رسول ص در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق یعنی عرق بدنهای ایشان
بدهان ایشان برسد و عارض شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیائید برویم بنزد حضرت آدم ع که او ما را شفاعت کند پس
بیایند بنزد آدم ع و بگویند شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار خود و گوید مرا گناهی و خطیئه هست و روی شفاعت ندارم
بروید بنزد نوح ع چون بنزد نوح آیند ایشان را بنزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبری حواله به پیغمبری بعد از خود کند
تا بحضرت عیسی ع رسد او گوید با من بیائید و ببرد ایشان را بنزد محمد ص چون بنزد آنحضرت روند گوید بیائید با من تا ببرد ایشان را
بسوی دروازه بهشت و رو بدرگاه رحمت بسجده در آید و بسیار در سجده بماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی باو رسد که سر بردار
و شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و آنچه خواهی بطلب تا عطا کنم اینست معنی آنچه خدا فرموده است عسی ان یبعثک ربک مقاما
محمودا و در امالی و بشارة المصطفی از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند اولین و
آخرین را در یک زمین پس تاریکی و ظلمت شدیدی ایشان را فرا گیرد که همه بناله و فغان آیند و گویند پروردگارا بگشا از ما این
ظلمت را پس رو بمحشر آورند گروهی که روی نور ایشان زمین قیامت را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها پیغمبران خدا اند
ندا از جانب حق تعالی آید که ایشان پیغمبران نیستند باز پرسند که ایشان ملائکه اند ندا رسد که ملائکه نیستند باز پرسند که
ایشان شهیدانند ندا رسد که شهیدان نیستند گویند که پس کیستند ندا رسد بایشان که ای اهل محشر از ایشان بپرسید که
کیستید شما چون پرسند گویند مائیم ذریه رسول الله ص مائیم اولاد علی ولی الله مائیم مخصوص بکرامت خدا مائیم ایمنان و مطمئنان
پس ندا از جانب حق عز و علا بایشان رسد که شفاعت کنید در محبان خود و اهل مودت خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت
ایشان روا کرده شود و در علل الشرایع از حضرت صادق ع روایت کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند و بسوی او بر میگردند
بخدا سوگند که شما بما ملحق میگردید در روز قیامت و ما شفاعت میکنیم و قبول میشود و بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید
کرد و قبول خواهد شد و هیچیک از شما نیست مگر آنکه از برای او ظاهر خواهد شد آتشی از جانب چپ و بهشتی از جانب راست
او پس دوستان خود را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است که
هر که انکار سه چیز کند از شیعیان ما نیست معراج را و سؤال قبر را و شفاعت را و علی بن ابرهیم بسند صحیح از آنحضرت و پدر بزرگوارش
روایت کرده است که بخدا سوگند که ما بسیار شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه چون دشمنان ما این حالت را
مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است که مضمونش اینست پس نیست ما را شفاعت کنندگان و نه دوست مهربانی پس
کاش ما را بازگشتی بود بدنیا میبودیم پس میبودیم از مؤمنان و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که ابو ایمن بخدمت حضرت امام
محمد باقر ع آمد و گفت ای ابو جعفر مردم را فریب میدهید و مغرور میگردانید و میگوئید شفاعت محمد شفاعت محمد حضرت چنین
غضبناک شد که رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود وای بر تو ای ابو ایمن آیا ترا مغرور کرده است اینکه شکم و فرج خود را از حرام باز داشتی
و اگر ببینی فزعهای قیامت را محتاج خواهی شد بشفاعت محمد ص وای بر تو آیا شفاعت میباشد از برای کسی که مستوجب جهنم شده
باشد بعد از آن فرمود که احدی از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود بشفاعت محمد پس فرمود که حضرت رسول
را شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در اهالی
خود و مؤمنی میباشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب بودند و مؤمن شفاعت میکند حتی از برای خادم خود و میگوید
پروردگارا او حق خدمتی دارد بر من و مرا از سرما و گرما نگاه داشته است و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که بهشت
هشت در دارد از یک در پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از یک در شهدا و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیان و محبان
ما داخل میشوند [illegible] و من در کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم پروردگارا سالم بدار و بسلامت بگذران شیعیان و دوستان
و یاوران ما را [illegible] ما را دوست داشته باشد پس ناگاه از میان عرش ندا رسد که دعای ترا مستجاب کردم و شفاعت ترا
[illegible] دوست داشته باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان من جنگ

کرده باشد بکردار یا گفتار بدرد هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان خود و بعد از دیگر سایر مسلمانان تا آنکه از ان نادار شوند و انها که
شهادت بوحدانیت و رسالت دهند و در دل ایشان بغض و عداوت ما اهل بیت نباشد و در ثواب الاعمال روایت کرده است
که مؤمنی از شما بیند بر مرد گنهکاری که او را میشناخته در دنیا و امر کرده اند که او را بجهنم برند چون برو بگذرد گوید ای فلان من
در دنیا نیکی بتو میکردم و حاجت ترا برمی آوردم آیا امروز جزائی برای من نزد تو هست پس مؤمن بملکی که باو موکل گردیده
گوید که دست از او بردار پس خدا امر کند ملک را که امان مؤمن را اجازت کند و او را رها کند و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت
کرده است که مؤمن شفاعت میکند برای دوست و خویش خود مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع ملائکه مقربین و پیغمبران مرسلین
شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و در علل الشرایع از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت
شود عالم و عابد را بیاورند چون ایشان را نزد حق تعالی بازدارند بعابد گویند برو بسوی بهشت و بعالم گویند بایست و شفاعت
کن مردم را بآنچه نیکی که ایشان را کرده و بروایت دیگر عابد را میگویند که بنده مردی بودی تو اما همت تو مقصور بر خودت بود
برو بسوی بهشت و عالم را گویند که تو همت بر هدایت بندگان خدا گماشتی بایست و هر که از علم تو منتفع شده او را شفاعت
کن و ببر بسوی بهشت و فرات بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که جابر بحضرت باقر گفت فدایت شوم حدیثی
از برای من روایت کن در فضیلت جده خود فاطمه که هرگاه بشیعیان نقل کنم شاد شوند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم
که حضرت رسول فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند از برای انبیاء و رسل منبرها از نور و منبر من از همه بلندتر از همه منبرها
باشد در روز قیامت پس حق تعالی فرماید که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم که احدی از انبیاء و رسل مثل آن نشنیده باشد پس از برای
اوصیاء منبرها نصب کنند از نور و از برای وصی من علی بن ابی طالب منبری از نور بگذارند در میان منبرها و منبر آنحضرت بلندتر از منبرهای آنها
باشد پس حق تعالی آنحضرت را امر کند که خطبه بخوان پس خطبه بخواند که هیچیک از اوصیاء مثل آن نشنیده باشند پس نصب کنند
از برای اولاد انبیاء و مرسلین منبرها از نور پس نصب کنند از برای دو پسرم و دو فرزند زاده ام و دو گل بوستان من در ایام حیوة
منبری از نور و بایشان گویند خطبه بخوانید پس دو خطبه بخوانند که احدی از اولاد انبیاء و مرسلین مثل آنها نشنیده باشد پس
جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست ام
کلثوم مادر یحیی همه برخیزند پس حق تعالی فرماید که ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
گویند کرم و بزرگواری از خداوند یگانه قهار است پس حق تعالی گوید ای اهل محشر من بزرگواری را از برای محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین قرار داده ام ای اهل محشر سرها بزیر افکنید و دیده ها را بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میخرامد پس جبرئیل ناقه بیاورد
از ناقهای بهشت که دیبا بر او پوشانیده باشند و مهارش از مروارید تر باشد و جهازش از مرجان باشد پس او را بخوابانند نزد
روی آنحضرت و بر آن سوار شود و حق تعالی صد هزار ملک را بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار ملک که از جانب
چپ او بروند و صد هزار ملک او را بر بالهای خود بردارند تا او را بدر بهشت برسانند چون بدر بهشت برسد التفاتی بعقب نماید
حق تعالی فرماید ای دختر حبیب من سبب التفات چیست گوید پروردگارا میخواهم قدر من در این روز دانسته شود حق تعالی فرماید
که ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر کن هر کس در دل او محبت تو یا محبت ذریه تو باشد دستش را بگیر و داخل بهشت کن پس
حضرت باقر فرمود بخدا سوگند ای جابر که حضرت فاطمه در آن روز برچیند از محشر شیعیان و دوستان خود را چنانچه مرغ دانه خوب را
از دانه بد جدا کند پس چون شیعیان با آنحضرت بدر بهشت رسند حق تعالی بدل ایشان افکند که روی بعقب گردانند حق جل و علا
فرماید که ای دوستان من سبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را شفیع گردانیدم در باب شما گویند پروردگارا
میخواهیم قدر ما نیز در مثل این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید و نظر کنید و هر که شما را دوست داشته از برای
محبت حضرت فاطمه یا آب داده باشد شما را از برای محبت فاطمه یا غیبت کسی را از شما رد کرده از برای محبت آنحضرت دستش را
بگیرید و داخل بهشت گردانید پس حضرت فرمود والله باقی نماند در محشر مگر شک کننده یا کافری یا منافقی پس چون در میان طبقات
جهنم در آیند ندا کنند چنانکه خدا فرموده است فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم پس میگویند کاش بدنیا برمیگشتیم پس میبودیم
از مؤمنان حضرت فرمود هیهات هیهات انچه طلب کردند هرگز نخواهد شد و دروغ میگویند و اگر بدنیا برگردند عود خواهند

کرده‌اند با اعمال کبایر نزاز این منع کرده‌اند و کلینی بسند معتبر از عبدالحمید وابشی روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت
امام محمد باقر که من همسایه دارم که همه محرمات را حلال میداند و حتی نماز را ترک میکند زیاده از کارهای دیگر حضرت فرمود که سبحان الله
و بسیار عظیم شمرد این را پس فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بکسی که از این بدتر است گفتم بلی فرمود کسیکه نصب عداوت از برای ما
کند از این بدتر است و هر بنده که نزد او مذکور شوند اهل بیت رسول و او رقت کند از برای ذکر ایشان ملائکه دست بر پشت
و پهلوی او میمالند و گناهانش آمرزیده شود مگر آنکه گناهی از او صادر شود که او را از ایمان بدر برد و شفاعت مقبول است از برای او و
از برای ناصبی مقبول نمیشود و مؤمن شفاعت میکند از برای همسایه اش که هیچ حسنه ندارد میگوید پروردگارا همسایه من از او خود را
از من باز میداشت و شفاعت میکند از برای او پس حق تعالی میفرماید که منم پروردگار تو ام و سزاوارتر است که مکافات دهم از جانب
تو پس خدا آن همسایه را داخل بهشت میکند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد و کمتر مؤمنی از جهت سی نفر را شفاعت میکند
و احادیث شفاعت زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر عشری از اعشار آنها داشته باشد

فصل سیزدهم در بیان صراط است بدانکه از جمله ضروریات دین که ایمان بان باید آورد صراط است و آن جسریست که بر روی جهنم میکشند و تا کسی
از آن نگذرد داخل بهشت نمیشود و در احادیث معتبره خاصه و عامه وارد شده است که از مو باریکتر است و از شمشیر برنده تر و
از آتش گرمتر است و مؤمنان خالص در نهایت آسانی از آن میگذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری میگذرند اما نجات
می‌یابند و بعضی از عقبات آن بجهنم می‌افتند و آن در آخرت نمونه صراط مستقیم دنیاست که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت
امیرالمؤمنین و حضرات ائمه معصومین از ذریه او است و هر که از این صراط عدول و میل بباطل کرده است در گفتار یا کردار
از همان عقبه از صراط آخرت میلغزد و صراط مستقیم سوره حمد اشاره بهر دو است و ابن بابویه در اعتقادات گفته است که
اعتقاد ما در صراط آنستکه آن حق است و آن جسر جهنم است و بر آن مرور جمیع خلایق واقع میشود چنانچه حق تعالی فرموده است
وَاِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا یعنی احدی از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم است بر پروردگار تو حتم و
لازم است و قضا شده است و صراط در وجه دیگر حجتهای خدا اند پس هر که ایشان را در دنیا شناخت و اطاعت ایشان کرد
خدا او را از صراطی که جسر جهنم است میگذراند در روز قیامت و حضرت رسول بعلی گفت یا علی روز قیامت میشود و می‌نشینم من
و تو و جبرئیل بر صراط و نمیگذرد بر صراط مگر کسی که برات بولایت تو با او باشد و شیخ مفید گفته است که صراط بمعنی طریق است
و باین سبب ولایت امیرالمؤمنین و ائمه از ذریه او را صراط میگویند که راه نجاتست و در خبر وارد شده است که طریق بسوی بهشت
در روز قیامت بمنزله جسریست که مردم بر آن میگذرند و آنست صراطی که رسول خدا از جانب راست آن می‌ایستد و امیرالمؤمنین
از جانب چپ آن و ندا از جانب خدا بهر دو میآید که بیندازید در جهنم هر کافر و معاندی را و در امالی بسند معتبر از حضرت صادق
روایت کرده است که میگذرند مردم بر صراط چند طبقه یعنی چند قسم و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر برنده تر و
بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی چسبیده اند بر صراط
و بعضی از بدن ایشان را آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت باقر روایت کرده اند
که چون این آیه نازل شد وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یعنی بیاورند در آن روز جهنم را از حضرت رسول پرسیدند معنی این آیه را فرمود که
روح الامین مرا خبر داد که چون حق تعالی خلق اولین و آخرین را در قیامت جمع کند بیاورند جهنم را با هزار مهار که کشند او را
صد هزار ملک در نهایت شدت و غلظت و جهنم را صدای دره‌م شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد
و صدائی از آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی مردم را تاخیر کرده است از برای حساب هر آینه همه را هلاک کند پس
گردنی از آن بیرون آید که احاطه کند به نیکوکار و بدکار پس نماند هیچ بنده از بندگان خدا نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه
فریاد کنند رب نفسی نفسی یعنی پروردگارا نفس مرا و جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی که امتی امتی و از برای امت خود
دعا کنی پس صراط بر روی آن بگذارند از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر و آن سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد
و صله رحم و بر دوم نماز باشد و بر سیم عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم در مظلمه‌های بندگان پس مردم را تکلیف میکنند
که بر صراط بگذرند پس در عقبه اول صله رحم و امانت ایشان را نگاه میدارند اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده

باشند

باشند از این عقبه نمیگذرند تا از عهدهٔ آن بدر آیند یا بجهنم افتند و از این عقبه اگر نجات یابند نماز ایشانرا نگاه
میدارد و از این عقبه نجات یابند عدالت الهی برای مظالم عباد ایشانرا نگاه میدارد و اشاره باینست آنچه حق تعالی
فرموده است اِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ یعنی بدرستیکه پروردگار تو بر سر راه است یا در کمینگاه است و مردم بر صراط میروند
بعضی بدست چسبیده اند و بعضی بکپایش لغزیده بپای دیگر خود را نگاه میدارد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده
و دعا و ندا میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن بفضل خود و سالم بدار و بسلامت بگذران ایشانرا و مردم
میریزند در آتش مانند شب پره پس کسیکه برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله و بنعمت خدا تمام میشود
اعمال صالحات و نمو میکند حساب و حمد میکنم خداوندیرا که نجات داد مرا از تو بعد از آنکه ناامید شده بودم بمنت و فضل خود
بدرستیکه پروردگار ما آمرزنده و شکر کننده است عملهای بندگان خود مؤلف گوید که میتواند بود که امانت در اموال
باشد و عدل الهی در ظلمهای دیگر یا اول در حق الله باشد و ثانی در حق الناس و دور نیست که مراد از صلهٔ رحم رعایت رحم آل
محمد و از امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده است و عقبه ولایت که اعظم عقبات است
در اینجا مذکور نشده است مگر آنکه گوئیم اینها نسبت بمؤمنین است و کفار و مشرکان و مخالفان در اول صراط یا پیش از ورود
صراط بجهنم میروند و در معانی الاخبار منقولست که از حضرت صادق پرسیدند از صراط حضرت فرمود که آن راه بسوی معرفت
خداست و دو صراط میباشد صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامیست که اطاعت او فرض و واجبست هر که او را شناخت
در دنیا و پیروی او کرد میگذرد بر صراط آخرت که جسر جهنم است و هر که او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت میلغزد
و بجهنم می افتد و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم دنیا آنست
که غلو نکند در حق ائمه و تقصیر نکند در حق امامت ایشان و مستقیم باشد در دین حق و میل بباطل نکند و در آخرت راه مؤمنانست
بسوی بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم و غیر آن و ایضا در معانی الاخبار از آنحضرت در تفسیر مرصاد روایت کرده است
که آن قنطره ایست بر صراط که احدی از آن با مظلمهٔ احدی نمیگذرد و در مناقب از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا
فرمود در تفسیر قول حق تعالی فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ که بر بالای صراط عقبه هست بسیار صعب که طولش سه هزار سالست که هزار سال
بزیر میروند و هزار سال بر خار و خسک و مارها و عقربها راه میروند و هزار سال بالا میروند و من اول کسی خواهم بود که آن عقبه را
قطع کند و دویم علی بن ابی طالب خواهد بود و هیچکس آن عقبه را بی مشقت قطع نمیکند مگر محمد و علی بن ابی طالب و اهل بیت او و
ایضا در تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه یَوْمَ لَا یُخْزِی اللّٰهُ النَّبِیَّ گفته است یعنی عذاب نمیکند محمد را وَالَّذِیْنَ آمَنُوا
مَعَهُ یعنی عذاب نمیکند آنها را که باو ایمان آورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم یعنی
روشنی دهد بر صراط از برای علی و فاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان رود از پیش روی ایشان و از جانب راست ایشان و
ایشان از عقب آن شتابند پس اهل بیت محمد و آل محمد بگذرند و گروهی بر صراط بگذرند مانند برق جهنده پس گروه دیگر مانند باد
بگذرند و گروه دیگر مثل دویدن اسب و گروه دیگر مثل رفتار پیاده و گروه دیگر بچهار دست و پا و گروه دیگر مانند اطفال خود را
بزمین کشند و خدا صراط را از برای مؤمنان عریض میگرداند و از برای گناهکاران باریک میگرداند یَقُولُوْنَ رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا
یعنی میگویند ای پروردگار ما تمام گردان از برای ما نور ما را تا بگذریم بر صراط پس حضرت امیرالمؤمنین میگذرد در میان هودجی
از زمرد سبز فاطمه با او باشد بر شتری از یاقوت سرخ سوار و در دور او هفتاد هزار حوریه روند مانند برق تند و شیخ در مجالس از
طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که چون روز قیامت شود و صراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن مگر کسی که
نامه و خطی داشته باشد که در آن ولایت علی بن ابی طالب بوده باشد و اشاره باینست قول حق تعالی که وَقِفُوْهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُوْلُوْنَ
یعنی و باز دارید ایشانرا بدرستیکه ایشان سؤال کرده شده اند یعنی از ولایت علی بن ابی طالب و در تفسیر امام حسن عسکری از رسول
خدا روایت کرده است که چون حق تعالی جمیع خلایق را مبعوث گرداند منادی پروردگار ما از زیر عرش ندا کند که ای گروه خلایق
بپوشید دیدههای خود را تا فاطمه دختر پیغمبر که سیده زنان عالمیانست از صراط بگذرد پس همه خلایق دیدههای خود را برهم گذارند
بغیر محمد و علی و حسن و حسین و طاهران از اولاد ایشان که محرم آنحضرت اند و چون داخل بهشت شود جامهٔ آنحضرت کشیده باشد

بر روی صراط یک طرفش در دست آنحضرت باشد و بهشت و یک طرفش در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار ندا
کند که ای دوستان فاطمه هر یک چنگ زنید در ریشه‌ای از ریشه‌های جامه سیدة زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان فاطمه مگر آنکه
بچسبد بتاری از تارها یا ریشه‌ای از ریشه‌های آن تا آنکه زیاده از سه هزار فئام چنگ زنند در آن جامه که هر فئامی هزار هزار نفر باشد و همه نجات یابند
ببرکت آنحضرت از آتش جهنم و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که حساب کنید نفسهای خود را پیش از
آنکه شما را حساب کنند بدرستیکه در قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا میمانید چنانچه حق تعالی
فرموده است که در روزیکه مقدار آن پنجاه هزار سال است و ابن بابویه در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در عقباتی که بر راه
محشر است این است که هر عقبه اسم واجبی و فرضی است از اوامر و نواهی الهی پس بهر عقبه که برسند که مسمی باسم واجبی است اگر تقصیر
در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق خدا در آن واجب از او میکنند اگر بیرون آمد از عهده آن
بعمل صالح او که پیش فرستاده باشد یا رحمتی از حق تعالی که او را دریابد نجات می یابد از آن و میرسد بعقبه دیگر پس پیوسته او را از
عقبه بعقبه دیگر میبرند و نزد هر عقبه سؤال میکنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت بیرون
رفت منتهی میشود بدار بقا پس حیاتی می یابد که هرگز مرگ در آن نباشد و سعادتی می یابد که هرگز شقاوت و تعب با او نباشد
و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیاء و صدیقان و شهدا و صالحان از بندگان خدا و اگر او را در عقبه حبس کنند و طلب
کنند از او حقی را که در آن تقصیر کرده است پس نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نیابد او را رحمتی از جانب
حق تعالی میلغزد قدمش از آن عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبریم بخدا از آن و این عقبات همه بر صراط است و اسم یک عقبه از آنها
ولایت است همه خلایق را نزد آن عقبه باز میدارند و سؤال میکنند از ولایت حضرت امیرالمؤمنین و ائمه بعد از او اگر اتیان بآن کرده
نجات می یابد و میگذرد و اگر نکرده است فرو میرود بسوی جهنم چنانکه فرموده است وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ و اهم عقبات
مرصاد است وَإِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ حق تعالی میفرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم
یک عقبه رحم است و اسم دیگری امانت است و اسم دیگری نماز است و باسم هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه هست که بنده را
نزد آن عقبه باز میدارند و از آن فرض سؤال میکنند .

فصل چهاردهم در حقیت و حقیقت بهشت و دوزخ است

بدانکه وجوب ایمان به بهشت و دوزخ جسمانی بنحوی که در صریح آیات و اخبار متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام است
و کسیکه مطلقا انکار کند مانند ملاحده یا تأویل کند آنها را مانند فلاسفه بی شک کافر است و فلاسفه در این باب دو طایفه اند
اول اشراقیانند که قایلند بعالم مثال و ایشان ظاهرا قایلند ببهشت و دوزخ و آنچه در شرع وارد شده است از تفاصیل آنها
اما نه در این بدن جسمانی و نه آنکه آن بهشت و دوزخ جسمی چند اند از قبیل جسمهای این دنیا بلکه عالمی است متوسط میان عالم جسمانیات
و عالم مجردات مانند عالم خواب و صوریکه در آب و آیینه دیده میشود پس ثواب و عقاب بعالم مثال مانند خوابهای خوب و خوابهای پریشان
خواهد بود و این مخالف صریح آیات و اخبار بیشمار است و تلاعب بدین مبین است و اگر گویند که بسیاری از مسلمانان در عالم
برزخ بمثال قایل شده اند جواب گوییم که دو فرق است اول آنکه آنچه ایشان قایل شده اند مستلزم انکار معاد بدنی نیست در
حشر و مستلزم رد آیات و اخبار صریحه در حشر جسمانی نیست دویم آنکه عالم مثالی که ایشان قایل اند غیر این مثال است و میگویند بدن
مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام ملائکه و جن و روح در عالم برزخ بآن جسم تعلق میگیرد و تأویل بعالم خواب و خیال نمیکنند
دویم مشائیانند که اکثر فلاسفه ایشانند و جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور تأویل میکنند
بلذاتی که روح را میباشد بعد از مفارقت بدن بکمالات و معلوماتی خود که در این نشاه تحصیل کرده اند و سعادت و ثواب
و بهشت را همین است و آنها که جاهل اند باین علوم و کمالات را تحصیل نکرده اند در الم و حسرت اند از عدم این علوم و شقاوت
و عقاب و جهنم ایشان همین است چون در این عالم مستغرق در تدبیر بدن بودند و ادراکات آن عالم ضعیف و فتور بود در ادراک
آن لذات و این الم کما ینبغی نمیکرد و بعد از مفارقت بدن آنها بر او ظاهر میگردد و چون اکثر عوام بودند خبری از لذات و آلام
روحانی نداشتند در کتب الهیه و حکم نبویه این لذات جسمانیه و آلام بدنیه را ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان بطاعات و خیرات
و ترهیب ایشان از شرور و معاصی و تشبیه بر سبیل استعاره و مجاز تعبیر از آن لذات روحانیه بحور و قصور و ثمار و انهار و امثال

آنها و از آلام روحانیه بر زقوم و ضریع و جحیم و نار و اشباه آنها نموده اند چنانچه شیخ ابوعلی در رساله مبدأ و معاد تصریح باین مراتب نموده و در شفا از ترس علماء اسلام معاد جسمانی را حواله بصاحب شریعت نموده و کسی که اندک شعوری داشته باشد چون رجوع بعقاید باطله و کلمات واهیه ایشان میکند میداند که اکثر آنها با ایمان بشرایع انبیاء جمع نمیشود و جمعی که اعتقاد باصول ایشان دارند و بضرورت بمعاشرت مسلمانان گرفتار شده اند از ترس قتل و تکفیر لفظی چند از ضروریات دین بر زبان جاری میکنند و در دل خلاف آنها را قائلند یقولون بألسنتهم ما لیس فی قلوبهم و گاهی بر سبیل استهزاء اظهار بعضی از اصول دین میکنند و چون بشاگردان و خواص خود خلوت میکنند میگویند انا معکم انما نحن مستهزؤن و بایمان ظاهری قناعت کرده اند یرضونکم بأفواههم وتأبى قلوبهم وأكثرهم فاسقون و ایشان باین عقاید باطله که بتقلید فلاسفه و شبهات شیطانیه قائل شده اند در این باب معذور نیند زیرا که کسی که قائل باشد که واحد صادر نمیشود از او مگر واحد و گوید هر حادثی مسبوق است بماده و گوید آنچه قدمش ثابت شد عدمش محال است و عقول و افلاک و هیولای عناصر را قدیم دانند و انواع متوالدات را قدیم دانند و اعاده معدوم را محال دانند و افلاک را متصل بیکدیگر دانند و فاصله در میان آنها قائل نباشد و خرق و التیام را در فلکیات محال دانند و عنصریات را در افلاک محال دانند و امثال این عقاید باطله را قائل باشد چگونه ادعای ایمان میتواند کرد با آنکه خدا فاعل مختار است و آنچه خواهد میتواند کرد و عالم و آدم حادث اند و بحشر جسمانی و آنکه بهشت در آسمانست و مشتمل است بر حور و قصور و ابنیه و مساکن و اشجار و انهار و آنکه آسمانها شق میشوند و پیچیده میشوند و کواکب بی نور میشوند و فرو میریزند بلکه همه فانی میشوند و آنکه ملائکه اجسامند و بالها دارند و آسمانها مملو اند از ایشان و بزمین می آیند و بالا میروند و آنکه حضرت رسول بمعراج رفت و عیسی و ادریس باسمان رفتند و همچنین بسیاری از معجزات انبیاء و اوصیاء از شق قمر و احیای اموات و رد شمس و طلوع آن از مغرب و خسوف و کسوف در غیر وقت مقرر و جاری شدن نهرهای عظیم از سنگ کوچک و فرو بردن عصای موسی خروارهای چوب و ریسمانها را و امثال اینها پس معلوم شد که اعتقاد باصول حکما با اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع نمیشود پس باید منکر نبوت انبیاء بشوند و یا ایشان را العیاذ بالله از بابت ارباب حیل و معمیات دانند که در تمام عمر مدار ایشان بر این بوده که مردم را بضلالت و جهل مرکب اندازند و باطل را در لباس حق بمردم نمایند و هدایت ایشان را باین فرقه ضالّه حواله کرده باشند و از همه غریبتر آنست که جمعی که خود را از اهل شرع میشمارند و اهتمام عظیم در باب اتیان بآداب مستحبات مینمایند این کتب ضلال را از روی اعتقاد درس میگویند و کسی از ایشان نشنیده که در مقام رد و انکار و دفع شبهات ایشان در آیند و کسی که رد و انکار این عقاید نماید از جهات دیگر شبهات بر عوام القا میکنند که شاید ترویج عقاید باطله خود توانند نمود و طعن میکنند بر کسی که بر ارباب این عقاید لعن کند و فخر میکنند که ما از جمله لاعنین نیستیم یریدون لیطفئوا نور الله بأفواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسی که انکار کند کافر است اما متکلمان خلاف کرده اند در آنکه بهشت و دوزخ آیا بالفعل موجودند یا در قیامت موجود خواهند شد اکثر متکلمین را اعتقاد آنست که موجودند بالفعل در ابتدای خلق عالم آنها را خلق کرده اند و قلیلی از معتزله قائل شده اند که بعد از این مخلوق خواهند شد در قیامت و معلوم نیست که احدی از امامیه باین مذهب سخیف قائل شده باشند و این قول را نسبت بسید رضی داده اند و از او بسیار بعید است و آیات بسیار دلالت بر وجود آنها در حال نزول قرآن و مثل اعدت للمتقین اعدت للذین آمنوا اعدت للکافرین عندها جنة المأوی و اکثر احادیث معراج مشتمل است بر اینکه حضرت رسول داخل بهشت شد و جهنم را بآن حضرت نمودند و اکثر مفسرین و متکلمین بهشت حضرت آدم را بهشت خلد میدانند و ابن بابویه بسند معتبر از ابوالصلت هروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام رضا پرسیدم که یابن رسول الله مرا خبر ده از بهشت و آتش جهنم که آیا امروز مخلوق شده اند حضرت فرمود بلی و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شبی که آنحضرت را باسمان بردند عرض کردم که جماعتی میگویند که امروز مقدر شده اند اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت رسول کرده است و تکذیب ما کرده است و از ولایت ما خبر ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود حق تعالی فرموده هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها وبین حمیم آن یعنی اینست آن جهنمی که تکذیب مینمایند بآن مجرمون میگردند میان آتش و میان حمیمی که در حرارت بنهایت رسیده است گاه بآتش میسوزند و گاه حمیم در حلق ایشان میکنند و رسول خدا فرمود که چون مرا باسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت بمن داد و خوردم

پس آن نطفه شد در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه مواقعه کردم حامله شد بفاطمه پس فاطمه در حسن و نیکی صفات و اخلاق حوریه است و بظاهر آنست که هرگاه مشتاق بوی بهشت میشوم دختر فاطمه را میبویم و علی بن ابرهیم روایت کرده است که دلیل بر اینکه بهشت و دوزخ مخلوق شده اند آنست که حق تعالی میفرماید عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ یعنی نزد سدرة المنتهی است جنتی که ماوای مؤمنانست و سدرة المنتهی در آسمان هفتم است پس بهشت نیز در آنجاست و دلیل بر آنکه بهشتها در آسمانهاست آنست که در حق کفار فرموده است که گشوده نمیشود از برای ایشان درهای آسمان و داخل بهشت نمیشوند و دلیل بر آنکه آتش جهنم در زمین است آنست که فرموده است بحق پروردگار تو البته حشر میکنیم ایشان را و شیاطین را پس حاضر میکنیم ایشان را بدور جهنم بزانو در آمده و معنی حول جهنم دریا نیست که محیط است بدنیا همه آتش خواهد شد چنانچه فرموده است وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ پس فرموده است وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا یعنی در زمین میگذاریم ایشان را در وقتیکه آتش شود و در خصال از ابن عباس روایت کرده است که دو یهودی آمدند از حضرت امیرالمؤمنین سؤال چند کردند از جملهٔ آنها پرسیدند که بهشت در کجاست و جهنم در کجاست فرمود بهشت در آسمانست و جهنم در زمین است پرسیدند که سبعه چیست فرمود که هفت در جهنم است که موافق یکدیگر اند پرسیدند که ثمانیه کدام است فرمود که هشت در بهشت است و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن عیسی قمی روایت کرده است که بحضرت امام رضا عرض کردم که یونس میگوید که بهشت هنوز مخلوق نشده است فرمود دروغ میگوید پس کجا بود بهشت آدم باز همین مضمون را بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه از حضرت صادق روایت کرده است که شیعهٔ ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند معراج رسول الله و سؤال القبر و خلق بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا روایت کرده است که کسی که اقرار کند برجعت و متعه و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و سؤال القبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب مؤمن است حقا و از شیعهٔ ما اهل بیت است و ابن بابویه گفته است که اعتقاد ما در بهشت و آتش آنستکه مخلوق شده اند و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شب معراج و اعتقاد ما آنستکه بیرون نمیرود احدی از دنیا تا مکان خود را در بهشت یا جهنم نه بیند و مؤمن از دنیا نمیرود تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از آنکه دیده بوده است و مکان او را در آخرت باو بنمایند پس او را مخیر میکنند و او اختیار آخرت میکند پس در آنوقت قبض روح او میکنند و اما جنت آدم پس آن باغیست از باغهای دنیا که آفتاب در آن طلوع و غروب میکند و جنت خلد نبوده و اگر جنت خلد بود هرگز بیرون نمی آمد و مکان بهشت باید دانستکه در جهت آسمانست و مشهور آنستکه در بالای آسمان هفتم است و در آیهٔ کریمه وارد شده است که عرض بهشت مثل عرض آسمانها است و زمین و خلافست در معنی آن بعضی گفته اند که یعنی اگر آسمانها و زمین را پهلوی یکدیگر بگذارند وسعت بهشت مثل وسعت همهٔ آنها است و بعضی گفته اند که آسمانها و زمینها را طبقه طبقه بکنند که هر یک از این طبقها سطحی باشد مؤلف از اجزاء لا یتجزی و بعضی را ببعضی وصل کنند که یک سطح شود هر آینه مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند از برای هر شخصی بقدر این خواهد بود و بر این تقدیر اعتراض کرده اند که هرگاه عرضش مثل عرض آسمان و زمین باشد چگونه در آسمان میگنجد و جواب گفته اند که ما میگوئیم که بالای آسمانهای هفتگانه است پس میتواند بود که بزرگتر از آسمانها باشد چنانچه در احادیث وارد شده است در وصف بهشت که سقفش عرش رحمن است و روایت کرده اند که رسول هرقل پادشاه روم از حضرت رسول پرسید که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی که عرضش آسمانها و زمین است پس جهنم در کجاست حضرت فرمود سبحان الله روز که آمد شب در کجاست پس در معنی این حدیث گفته اند که همچنانکه شب و روز مقابل یکدیگر اند و چون روز در جهت اعلا باشد شب در جهت اسفل است همچنین بهشت در فوق سموات است و دوزخ تحت الارضین است و طاوس روایت کرده اند که از انس بن مالک پرسیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت کدام آسمان و زمین گنجایش بهشت دارد گفتند پس کجاست گفت بالای آسمانهای هفتگانه است در زیر عرش و اگر گویند که هرگاه بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر طبقهٔ هفتم زمین پس چگونه صراط را بر روی جهنم میگذارند و از آن عبور میکنند بسوی بهشت جواب میگوئیم که تفکر در اینها ضرور نیست بلکه مجوز نیست و ایمان اجمالی بآنچه انبیاء خبر داده اند باید آورد و تفکر تفاصیل اینها آنکه موجب تطرق شبهات شیطانیست نباید نمود و کسی که دست از اصول فاسدهٔ حکما بر دارد و بآیات و اخبار اذعان نماید همه باینکه یکی منطبق

میتواند شد زیرا که هرگاه کواکب فرو ریزد و آسمانها در هم پیچیده شود و عرش بر بالای بهشت نیز خواهد بود و عرش سقف آن
خواهد بود و میتواند بود که ازلفت الجنة للمتقین اشاره باین باشد و جهنم را بلند میکرده اند و ظاهر میسازند چنانچه فرموده است
و برزت الجحیم للغاوین چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده است که دریاها و زمین همه آتش میشوند و اضافه جهنم میشوند و صراط
بر روی آن نصب میکنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت و چون از اینها گذشتند منتهی میشود به بهشت و عرش الهی که سقف
است و جزوی از عرش متصل بمحشر خواهد بود که محل حضور انبیاء و اوصیاء و مؤمنان خواهد بود و منابر انبیاء و اوصیاء را
در آنجا خواهند گذاشت و عرش را بر روشی که حکما گفته اند فلکی قرار نباید داد بلکه جسمی است اعظم از همه اجسام و مربعست و قوائم
دارد و اینکه طول صراط چندین هزار سال است با اینها موافقست و مکان امریست موهوم و تابع متمکن است و چنانچه پیش از خلق عالم مکانی نبود
و بعد از خلق اجسام بهم رسید همچنین بعد از حرکت عرش و بهشت و مکان آنها بهم رسید و آن مکانها برطرف میشود و حکم فوق اجسام بهم میرسانند
و استحاله این نوع از خلا معلوم نیست و بر تقدیری که محال باشد ممکن است که خدا جسم دیگر در آنجا خلق کند و بالجمله کسی که دست از قواعد
و اصول فاسده حکما که مبتنی بر شبهات واهیه است بردارد همه اینها با یکدیگر موافق میشود با آنکه تفکر در اینها چنانچه گفتیم ضرور نیست و از اعتقاد
اجمالی کافیست والله الموفق للخیر والصواب و الیه المرجع و المآب **فصل پانزدهم** در بیان صفتی چند است که در آیات و اخبار از برای بهشت وارد
شده است و اعتقاد بآنها لازمست باید دانست که بهشت دار بقا و سلامتست و در آن مرگ نمیباشد باجماع امت و الا موتتنا الاولی
اگر نقل کلام اهل جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانچه بعضی توهم کرده اند در
عصر سابق و جمعی تکفیر ایشان باین سبب میکردند و همچنین در آیه دیگر که فرموده است که نمی چشند در آنجا مرگ را مگر مرگ اول مراد مرگ دنیا
است و ایضا در بهشت پیری و کوری و کری و درد و بیماری و آفت و مرض و هم و غم و الم نمیباشد و ایضا در آن فقر و احتیاج و واماندگی
نیست و هر چه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت بردارد برای آدمی حاصل است و دار خلود است هرگز از آن بیرون نمیروند و منزل
پاکان و نیکانست و در آن بغض و حسد و عداوت و نزاع و جدال نمیباشد و هر کس بآنچه خدا باو عطا کرده است راضی است و آرزوی
مرتبه دیگر نمیکند و بعضی گفته اند اهل مرتبه اعلی بدیدن اهل مرتبه ادنی میآیند و ایشان بمرتبه اعلی نمیروند که مبادا مرتبه ایشان در نظر
ایشان پست شود و عیش ایشان منغص گردد و این ضرور نیست زیرا که ممکن است که خدا ایشان را بمرتبه خود راضی کرده باشد که آرزو
و خواهش مرتبه دیگر نکنند و ایضا چنانچه در دنیا بعضی از مردم مطعومات دنیه را بر ماکولات لذیذه ترجیح میدهند و در جاهای خسیسه و
اشتغال باطل را بر مراتب عالیه اختیار میکنند ممکن است در آن نشأه نیز هر یک مرتبه خود را بهتر از مراتب دیگران دانند و بآن راضی و مشعوف
باشند و لهذا فرموده است و لهم فیها ما تشتهیه الانفس پس آنچه نفس هر کس خواهش کند باو میدهند و خواهشهای نفس مختلف می
باشد اما در روایات معتبره وارد شده است که اهل درجه سافله بدرجه عالیه نمیروند دیگر آنکه ایشان را بول و غایط و کثافت
نمیباشد و بعنوان عرق خوشبو از ایشان دفع میشود و زنان ایشان نیز از چرکها و از میان حیض و نفاس و استحاضه و ولادت و
بول و غایط و رشک و حسد و عداوت و بدی اخلاق که عادت زنانست نمیباشد و ازواج مطهره را باین تفسیر کرده اند و روشنی بهشت از آفتاب
و ماه و انجم نیست و پیوسته مانند هوای ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب است و ظل ممدود را باین تفسیر کرده اند و شراب دنیا مستی و بول
و قی و تهوع میآورد و لغو و فحش و دشنام باو میباشد و شراب بهشت هیچیک از اینها را ندارد و لذت شراب را باضعاف غیر متناهی دارد
و چون در وقت شراب میوه و کباب و ملاقات احباب لذیذتر میباشد و از دست غلامان خوش لقا و مصاحبت حوری طلعتان زیبا خوش
ترمی نماید در وصف مجلس بهشت ایشان فرموده است که بر کرسیهای بافته از مفتول طلا و مزین بمروارید و جواهر نشسته باشند
تکیه بر آنها داده روی بروی یکدیگر کرده و بر گرد ایشان غلامان و امردان گوشواره در گوش با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جامها
و کاسهها از شراب معین که از نوش کردن آنها صداع بهم نمیرسد و عقلشان زایل نگردد و میوهها از برای مزه هر میوه که اختیار کنند
و گوشت کباب از هر مرغی که خواهش کنند و مصاحبت حوران با سیم اندامان سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته تازه از صدف بیرون
آمده و نشنوند در آن شراب خوردن نه سخن لغوی و نه چیزی که متضمن فحشی یا گناهی باشد مگر سلام و تحیتی که یکدیگر را بآن نوازش کنند
پس نظر کن لطف و کرم خداوند کبیر را که با این ذرههای حقیر و بندههای سراپا تقصیر چه مهربانی سلوک کرده و از برای رغبت ایشان بطاعت
و بندگی مجلس عیش ایشان را بچه شایانی و ابانی بیان فرموده و بعوض عمل ناقصی که بلطف و توفیق و اسباب و الات و ادوات فریده او در ایام

قلیلة فانیة دنیا از بندگان ضعیف او بعمل آمده چه بزمهای جسمانی و روحانی در بهشت جاودانی از برای این غلامان سرکش جانی فانی
مرتب داشته فله الملك وله الحمد وهو الرحیم الغفور و ایضا باید دانست که منازل بهشت اکثر غرفهاست زیرا که التذاذ از سیر نهرها و گلها و سبزها
در غرفه بیشتر میباشد و عیب غرفه در دنیا احتیاج بنزول است و دشواری آن و اهل بهشت را احتیاج بنزول نیست و اگر خواهند بآسانی
فرود میتوانند آمد و مرویست که نهرهای بهشت بی رخنه که در زمین بکنند بلند میشوند بقدر آنچه میخواهند در میان منازل و در زیر
غرفها و درختان ایشان جاری میشود و ابن بابویه در فقیه و امالی از عبدالله بن علی روایت کرده است که گفت در مصر بخدمت بلال مؤذن
رسول خدا ص رسیدم و از او وصف بنای بهشت را پرسیدم گفت شنیدم از رسول خدا ص که حصار بهشت یك خشت از طلا و یك خشت
از نقره و یك خشت از یاقوت و بجای گل مشك ناب بکار برده اند و کنگرهای آن از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسیدم درهای آن از
چه چیز است گفت درهای آن مختلفست باب الرحمة از یاقوت سرخ است گفتم حلقه اش چیست گفت باب الصبر دری کوچکی است و یك لنگه است
و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو مصراع است و مابین این دو مصراع پانصد سال راهست و از او خروش و ناله است
و میگوید خداوندا اهل مرا بسوی من بیاور گفتم آیا در سخن میگوید گفت بلی خداوند صاحب الجلال و الاکرام او را بسخن میآورد و اما باب بلاء
از یاقوت زرد است و یك مصراع است و چه بسیار کم است کسی که از این در داخل شود و اما در بزرگتر پس داخل میشوند از آن بندگان
شایسته خدا که اهل زهد و ورع و رغبت کنندگانند بسوی خدا و انس گیرندگانند باو و چون داخل بهشت شوند در کشتیها می نشینند
و سیر میکنند در دو نهر از آب صاف و کشتیها از یاقوتست و آنچه کشتی را بآن حرکت میدهند از مروارید است و در آن کشتیها ملائکه از
نور هستند که جامهای سبز بسیار پوشیده اند گفتم آیا از نور سبز میباشد گفت جامهای سبزند و در آنها نوری هست از پروردگار
عالمیان و ایشان بر دو طرف آن نهر سیر میکنند گفتم اسم آن نهر چیست گفت جنة المأوی است گفتم آیا در وسط این بهشت بهشت دیگر هست
گفت بلی جنت عدن و آن وسط بهشتهاست و حصارش از یاقوت سرخست و سنگ ریزه اش از مروارید است گفتم در میان بهشت
دیگر هست فرمود بلی جنة الفردوس و آن حصارش از نور است و غرفهایش از نور پروردگار عالمیانست و حقتعالی میفرماید در بهشت خیرات
حسانا هستند یعنی خوش خلقها و خوشرویها و گفته اند ایشان زنان دنیایند و بهترند از حوریان و روایت کرده اند که زنان اهل بهشت
دست یکدیگر را میگیرند غنا و خوانندگی میکنند بصداها چند که خلایق مثل آن نشنیده باشند و گویند مائیم راضیات که بخشم نیائیم مائیم
اقامت کنندگان که هرگز حرکت نمیکنیم مائیم خیرات حسان دوستان شوهران اکرام چون حوریان این سخنان میگویند زنان دنیا در جواب ایشان
گویند مائیم نماز گذارندگان و شما نماز نکرده اید مائیم روزه دارندگان و شما روزه نداشته اید و مائیم که وضو ساخته ایم و شما نساخته اید
و مائیم که تصدق کرده ایم و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب میشوند و تفوق کنند و عیاشی روایت کرده است که از حضرت صادق ع
پرسیدند که هرگاه مرد مؤمنی زن مؤمنه داشته باشد و هر دو بمیرند و داخل بهشت شوند آیا در بهشت زن و شوهر یکدیگر خواهند
بود حضرت فرمود که خدا حاکم عادلست اگر مرد افضل است از زن مرد را مخیر میکند اگر اختیار او کرد از زنان او خواهد بود و اگر نخواست
از زنان او نخواهد بود و اگر زن از مرد بهتر باشد زن را مخیر میگرداند اگر زن مرد را اختیار کرد شوهر او خواهد بود و اگر نخواست شوهر او نخواهد
بود و حضرت فرمود که میگویند که بهشت یك بهشت است حقتعالی میفرماید در پایین تر یا نزدیکتر از آن بهشت دو بهشت دیگر هست و
میگویند بهشت یك درجه است بلکه درجهاست بعضی بالای بعضی و زیادتی مردم در درجات باعمال میباشد راوی گفت دو مؤمن داخل
بهشت میشوند یکی مکانش بلندتر است و دیگری پست میخواهد ملاقات کند دیگری را آیا میتواند فرمود که آنکه بالاتر است پایین میتواند آمد
که دیگری را ببیند و آنکه پست تر است بدرجه بالا نمیتواند رفت زیرا که آن بالاتر از مرتبه اوست ولیکن اگر خواهند یکدیگر را ملاقات
کنند بر روی کرسیها که نشسته اند در مرتبهای خود یکدیگر را ملاقات میکنند و ایضا روایت کرده است که علاء ابن سیابه با حضرت عرض
کرد که مردم تعجب میکنند از ما هرگاه که میگوئیم که جمعی از جهنم بیرون می آیند و داخل بهشت میشوند میگویند چون میشود که ایشان با دوستان
خدا در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا میفرماید ومن دونهما جنتان والله ایشان با دوستان خدا در یك مکان در یك بهشت نخواهند
بود راوی گفت که ایشان کافر بودند فرمود نه والله اگر کافر میبودند داخل بهشت نمیشدند گفت مؤمن بودند فرمود نه والله اگر مؤمن میبودند
داخل جهنم نمیشدند ولیکن واسطه اند میان مؤمن و کافر و ابن بابویه بسند مخالفین از ابن عباس روایت کرده است که حلقه دروازه بهشت
از یاقوت سرخست و بر صفحهای طلا آویخته است چون حلقه بر صفحه میخورد صدا میکند که یا علی و علی ابن ابراهیم روایت کرده است که نصرانی
شامی از حضرت امام محمد باقر ع سؤال کرد از اهل بهشت که طعام میخورند و فضله ندارند نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود نظیر ایشان

جنین است که در شکم مادر میخورد از آنچه مادرش میخورد و غایط ندارد و ایضاً بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود چون داخل بهشت شدم دیدم ملکی چند عمارتی میسازند که یک خشت از طلا است و یک خشت از نقره و گاهی دست باز میدارند پس گفتم که چه سبب دارد که گاهی میسازید و گاهی دست برمیدارید گفتند انتظار خرجی میکشیم پرسیدم که خرجی شما چیست گفتند گفتن مؤمن است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر هرگاه میگوید میسازیم و هرگاه دست برمیدارد ما دست برمیداریم و عیاشی و ابن بابویه و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده اند که طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانه حضرت رسول است و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در خانه او شاخی هست از آن درخت و خواهش چیزی در خاطر او خطور نمیکند مگر آنکه آن شاخ آنرا از برای او حاضر میکند و اگر سواری تند روی در سایه آن صد سال بتازد از آن بیرون نمیرود و اگر کلاغی از پایین آن پرواز کند تا از پیری تمام او سفید شود ببالای آن درخت نرسد و ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که در بهشت درختی هست که از بالای آن حلهها بیرون می آید و از زیر آن اسبها با زین و لجام و بال دار بیرون می آید که سرگین و بول نمیدارند و دوستان خدا بر آن سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت با ایشان هر جا که خواهند پس جمعی که از ایشان پست ترند میگویند ای پروردگار ما چه عمل باعث این شده است که این بندگان تو باین مرتبه رسیده اند خداوند جلیل میفرماید که ایشان در شبها بعبادت می ایستادند و خواب نمیکردند و در روزها روزه میداشتند و چیزی نمیخوردند و با دشمنان من جهاد میکردند و نمیترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمیورزیدند و ایضاً از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که در بهشت غرفه چند هست که از بیرون آنها اندرون آنها و از اندرون آنها بیرون آنها دیده میشود و از امت من کسی در آنها ساکن میشود که سخن او نیک باشد و طعام بمردم بخوراند و بهر که رسد سلام کند و نماز کند در شب در هنگامی که مردم در خواب باشند و ایضاً از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول ص پرسید که زنی دو شوهر کرده است و هر دو داخل بهشت میشوند آن زن از کدام یک از آنها خواهد بود حضرت فرمود که ای ام سلمه او را آن شوهری میدهند که خوش خلق تر باشد و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است و علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع بسند کالصحیح روایت کرده است که طوبی درختی است در بهشت و اصلش در خانه امیر المؤمنین ع است و در خانه هر شیعه شاخی از شاخهای آن هست و هر برگی از آن امتی را سایه میکند و فرمود که حضرت رسول ص فاطمه را میبوسید عایشه را بد آمد و گفت زن شوهر داری را اینقدر چرا میبوسی حضرت فرمود ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا بنزد طوبی برد و از میوه آن بمن داد که تناول نمودم پس خدا آنرا آبی کرد در پشت من چون بزمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هرگاه که فاطمه را میبوسم بوی درخت طوبی از او استشمام میکنم و ایضاً بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا مرا مشتاق گردان بسوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از هزار ساله راه از مسافتهای دنیا احساس میشود و پست ترین اهل بهشت بحسب منزل چنانست که اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند همه اینها از طعام و شراب آنمقدار نزد او باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا که نزد او هست چیزی کم نشود و کمترین اهل بهشت بحسب رتبه و منزلت چون داخل بهشت شود سه حدیقه در نظر او در آید چون داخل حدیقه پست تر شود آنمقدار از زنان و خدمتکاران و میوهها و نهرها در نظر او در آید و جلوه نماید که دیده اش روشن و دلش شاد گردد و حمد و شکر منعم حقیقی بجای می آورد پس گویند سر بلند کن و بجانب بالا نظر کن و چون حدیقه دویم را مشاهده نماید در آن نعمتی چند ببیند که در حدیقه اول ندیده باشد گوید پروردگارا این را نیز بمن عطا کن ندا باو رسد که شاید اینرا اگر بتو بدهیم باز دیگری را خواهش نمایی گوید همین بس است مرا و دیگر آرزو نمیکنم چون داخل آن حدیقه شود مسرت و شادی او مضاعف گردد و شکر منعم را بکند پس در آنحال دری از جنة الخلد بر روی او بگشایند و اضعاف آنچه پیشتر در آنجا دیده بود مشاهده نماید و گوید ترا است حمد ای پروردگار من که مرا نجات دادی از عذاب نیران و منت گذاشتی بر من بنعمتهای بی پایان چون ابو بصیر گریست و گفت فدای تو شوم شوق مرا زیاده گردان حضرت فرمود در بهشت نهری هست که در کنارهای آن دخترها روییده است هرگاه مؤمن بیکی از آنها بگذرد و او را خوش آید از آنجا بکند و حق تعالی بجای آن دیگری برویاند گفت فدای تو شوم باز زیاده کن فرمود بهر مؤمنی هفت هزار دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه بدهند و هفت زن از حور العین گفت فدای تو شوم هفت هزار باکره فرمود بلی هر وقت که نزد ایشان برود باکره باشند گفت فدای تو شوم از چه چیز خلق شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی بهشت که شعاع بدن آن از پس هفتاد حله درخشان باشد و بروایت دیگر مغز استخوان ساقهای او از زیر هفتاد حله نماید جگر او آینه مؤمن باشد و جگر مؤمن

اینه او باشد گفت فدای تو شوم آیا حوریان را سخنی هست که بان تکلم نمایند فرمود بلی سخنی که بانهایت حلاوة و غنج و دلال خوانند که کشند
بصدای دلربائی که خلایق مثل آنرا نشنیده باشند گویند مائیم خالدات که هرگز نمیریم مائیم نرم و ناعم که هرگز از نزد شوهر دور نشویم مائیم اقامت
کنندگان که هرگز از بهشت بدر نرویم مائیم خوشنودان که هرگز بخشم نیائیم خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده باشد و خوشا
حال کسی که ما از برای او خلق شده ایم مائیم آنها که اگر گیسوی یکی از ما در میان آسمان بیاویزد نور آن دیدها را خیره کند و بروایت دیگر
اگر یکی از ما در میان آسمان و زمین بازدارند هر آینه مستغنی گرداند ایشان را از نور آفتاب و ماه و در ثواب الاعمال روایت کرده است
از حضرت صادق ع که حقتعالی هیچ خلقی نیافریده مگر آنکه از برای او خانه در بهشت و خانه در جهنم مقرر کرده است چون اهل بهشت در
بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم و منازلی که در
جهنم از برای ایشان مقرر کرده اند بلند کنند و بایشان بنمایند و بگویند که اینها منازل شما است که اگر معصیت خدا میکردید داخل این
منازل میشدید پس اگر کسی از فرح و شادی بمیرد بایست اهل بهشت در آن روز از شادی هلاک شوند که آن عذاب از ایشان دفع شده است
پس ندا کنند که ای اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل خود در بهشت پس چون نظر کنند بایشان بنمایند منازل ایشانرا و
نعمتهائی را که در آنجا از برای ایشان مقرر کرده اند و گویند اینها منازل شما است که اگر اطاعت خدا میکردید داخل اینمنازل میشدید
پس اگر کسی از حزن و اندوه بمیرد بایست در آن روز اهل جهنم از حزن بمیرند پس منازل اهل جهنم را باهل بهشت بمیراث میدهند و منازل
اهل بهشت را در جهنم باهل جهنم بمیراث میدهند و اینست معنی قول حقتعالی اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون یعنی
ایشانند وارثون که میراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه در آنجا خواهند بود و علی بن ابرهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق ع روایت
کرده است که هیچ حسنه نیست مگر آنکه خدا از برای آن ثوابی بیان کرده است بغیر نماز شب که از بسکه ثواب آن عظیم است بیان نفرموده
و گفته است که پس نمیداند نفسی آنچه پنهان کرده اند از برای ایشان از چیزها که موجب روشنی چشم ایشانست از برای جزای آنچه میکردند
پس حضرت فرمودند بدرستیکه خدا را کرامتی هست در بندگان مؤمن خود در هر روز جمعه چون روز جمعه شود حقتعالی بفرستد بسوی مؤمن
ملکی را با خلعت حله چون ملک بدر دروازه بهشت رسد بگوید از برای من رخصت به طلبید که داخل شوم بر فلان مؤمن پس دربانان نزد
مؤمن بروند و بگویند رسول پروردگار تو در دروازه رخصت میطلبد که داخل شود مؤمن با زنان خود مصلحت کند ایشان گویند
ای آقای ما بحق آن خداوندی که بهشت را از برای تو مباح گردانیده است چیزی از برای تو نیکوتر از این نمیدانیم که پروردگار تو از برای
تو خلعت فرستاده است پس یکی از آن حلها را بر کمر بندد و دیگری را بر دوش افکند و بهر چه گذرد از نور آن حلها روشن شود تا بوعده
گاه لقای الهی برسد چون در آنجا جمع شوند نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند و بسجده بیفتند حقتعالی فرماید که ای بندگان من سر
بردارید این روز سجده و عبادت نیست جمیع مشقتها را از شما برداشته ام ایشان گویند چه چیز بهتر میتواند بود از آنچه بما عطا کرده
پس از جانب حق ندا بایشان رسد که مضاعف گردانیدم آنچه را بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه نعمتهای ایشان
هفتاد برابر مضاعف میگردد و اینست معنی قول حق تعالی فرموده است ولدینا مزید و بدرستیکه شب جمعه شبی است نورانی و روشن
و روزش روزیست روشن پس در آن شب و روز بسیار بگوئید تسبیح و تهلیل و ثنای خدا را و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید پس چون
مؤمن برگردد بهر چیزی که بگذرد از نور او روشن شود تا بنزد زنان خود برسد پس گویند بحق خداوندی که مباح گردانیده است برای ما
ترا که هرگز ترا باین نیکوئی این ساعت ندیده ایم گوید این بسبب آنست که نظر کرده ام بنور پروردگار خود پس فرمود که زنان او غیرت بر
یکدیگر نمیبرند و حایض نمیشوند تکبر و خودستائی نمیکنند راوی گفت فدای تو شوم میخواهم سؤال کنم از شما چیزی که شرم میکنم از آن فرمود
سؤال کن گفت آیا در بهشت غنا و سرود میباشد فرمود بدرستیکه در بهشت درختی هست امر میکند حقتعالی بادهای بهشت را که بوزند
پس از آن درخت صدای چند ظاهر میشود که هرگز خلایق بآن خوشی سازی و نغمه نشنیده باشند پس حضرت فرمود این عوضی است
از برای کسی که در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد راوی گفت گفتم زیاده بفرما فرمود حق تعالی بهشتی بدست خود خلق کرده است
که دیده آنرا مشاهده ننموده است و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده است میگشاید آنرا پروردگار در هر صباح و میفرماید زیاده کن
نسیم را زیاده کن شمیم را اینست که حق تعالی میفرماید فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و کلینی بسند معتبر از حضرت
باقر ع روایت کرده است که از حضرت رسول ص سؤال کردند از تفسیر قول حقتعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا یعنی روزی که محشور کنیم
متقیان را بسوی خداوند رحمن گروه گروه حضرت فرمود یا علی این گروه نیستند مگر سواران و ایشان مردانی چند اند که از معاصی

خدا پرهیزکاری کردند پس خدا دوست داشت ایشان را و مخصوص کردانید و اعمال ایشان را پسندید و ایشان را متقیان نام کرد پس فرمود
یا علی بحق خداوندی که حبه را شکافته و گیاه بیرون آورده و خلایق را خلق کرده ایشان را از قبرها بیرون می آیند و ملائکه استقبال ایشان
میکنند بناقه چند از ناقهای عزت که بر آن جمازهای طلا بسته باشند که کلل مروارید و یاقوت و حلهای آنها از استبرق و سندس
باشد از بافته ارغوانی و پرواز کنند آن ناقها با ایشان بسوی محشر با هر یکی از ایشان هزار ملک روند از پیش رو و از جانب راست و
از جانب چپ و ایشان را بسرعت تمام برند تا در بزرگ بهشت و بر در بهشت درختی هست که هر برگی از آن هزار کس را سایه کند و در جانب
راست درخت چشمه هست پاک کننده و پاکیزه کننده هر یک از ایشان یکشربت از آن بیاشامند پس پاک کند حق تعالی دلهای ایشان را
از حسد و بریزد آن موهای زیادتی از بدنهای ایشان و اینست معنی قول حق تعالی و سقیهم ربهم شرابا طهورا یعنی بیاشامانند ایشان شرابی
پاک کننده از آن چشمه پاک کننده پس میروند بسوی چشمه دیگر از جانب چپ آن درخت پس غسل میکنند در آن و آن است عین الحیوة
یعنی چشمه زندگانی پس نمیرند هرگز پس ایشان را باز میدارند در پیش روی عرش و حال آنکه سالم کردیده اند از آفتها و بیماریها و دردها
و از سرما و گرما که هرگز باینها مبتلا نشوند پس خداوند جبار خطاب کند بملائکه که با ایشانند که حشر کنید دوستان مرا بسوی بهشت و
ایشان را با خلایق باز مدارید که سبقت گرفته است رضای من از ایشان و واجب گردیده است رحمت من از برای ایشان و چگونه خواهم ایشان
را با اصحاب حسنات و سیئات باز دارم پس میبرند ایشان را ملائکه بسوی بهشت چون بدروازه بهشت رسند ملائکه حلقه را بر در
زنند از آن صدای عظیمی ظاهر شود که جمیع حوریان که کریم منان برای دوستان خود در قصرهای جنان مهیا کردانیده آن صدا را
بشنوند و شادی کنند و بشارت دهند یکدیگر را بآمدن ایشان و گویند آمدند بسوی ما دوستان خدا پس در بهشت را برای ایشان بکشایند
و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان زنان از حوریان و آدمیان و گویند مرحبا بشما و خوش آمدید چه بسیار شدید بود شوق
ما بملاقات شما و دوستان نیز با ایشان چنین گویند پس علی ع از رسول خدا سؤال کرد از تفسیر قول حق تعالی لهم غرف من فوقها غرف یعنی ایشان
را غرفهاست و از بالای آن غرفها هست پرسید که از برای چه بنا کرده اند این غرفها را یا رسول الله حضرت فرمود که یا علی خدا این غرفها را
بنا کرده از برای دوستان خود بمروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای آنها از طلاست و منقش کرده اند بنقره و هر غرفه هزار در دارد از
طلا و بر هر دری ملکی موکل است و در آن غرفها فرشها بلند کردانیده باشند بعضی را بر بالای بعضی افکنده از حریر و دیبا برنگهای مختلف
و میان آنها را پر کرده باشند از مشک و عنبر و کافور و اینست معنی قول حق تعالی و فرش مرفوعة و چون داخل شود مؤمن بسوی منازل خود در
بهشت بر سر او تاج پادشاهی و کرامت بگذارند و بپوشانند بر او حلهای طلا و نقره و در اکلیل زیر تاج یاقوت و مروارید بافته باشند
و بپوشانند او را هفتاد حله برنگهای گوناگون و نوعهای مختلف بافته بطلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ چنانکه حق تعالی فرموده است
که زیور میکنند ایشان را بدستبندها از طلا و مروارید و پوشش ایشان در بهشت حریر است و چون مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت
او بحرکت آید از شادی و چون قرار بگیرد ولی خدا در بهشت بمنازل خود رخصت طلبد بر او ملکی که موکل است ببهشتهای او که تهنیت
و مبارکباد گوید او را بکرامتهای خدا پس گویند باو خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان که باش در جای خود که ولی خدا تکیه کرده است
بر تخت خود و زوجه حوریه سیاه چشم او مهیای مضاجعت او گردیده است صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ گردد پس زوجه حوریه
او از خیمه خود بیرون خرامد و بجانب او روان گردد و کنیزان او بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشد که بیاقوت و
مروارید و زبرجد بافته باشند و بمشک و عنبر رنگ کرده باشند و بر سرش تاج کرامت گذاشته باشند و در پاهایش دو نعل طلا
بوده باشد مکلل بیاقوت و مروارید و بندان نعلها از یاقوت سرخ پس چون نزدیک شود بولی خدا و خواهد برخیزد بسوی او و از
روی شوق آن حوریه گوید ای ولی خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برمخیز من از توام و تو از منی پس بمقدار پانصد سال از سالهای
دنیا معانقه کنند که هیچیک از دیگری ملول نشوند پس مؤمن نظر کند بگردن حوریه در آن قلاده از یاقوت سرخ ببیند و در میانش
لوحی باشد که بر آن نوشته باشند تو ای ولی خدا حبیب منی و منم حوریه حبیبه تو شوق من بسوی تو بنهایت رسیده است و شوق
تو بمن بنهایت رسیده است پس خداوند کریم هزار ملک بفرستد برای تهنیت مؤمن و تزویج کردن حوریه با او و چون باول دری از درهای
بهشتهای او برسند گویند بملکی که موکلست بر آن در که رخصت بطلب از برای ما بر ولی خدا و خداوند رحیم ما را بمبارکباد و تهنیت او
فرستاده است ملک گوید باشید تا من بحاجب بگویم تا ولی خدا را اعلام کند و میان ملک و حاجب سه باغ عظیم فاصله باشد پس اعلام
کند که هزار ملک را پروردگار عالمیان فرستاده است برای تهنیت ولی خدا از او رخصت دخول میطلبند حاجب گوید بمن

دشوار است که از برای احدی بر ولی خدا رخصت بطلبم و او با زوجهٔ خود خلوت کرده است و میان حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله است
پس حاجب رود بسوی قیم و او را اعلام کند و قیم رود بسوی خدمتکاران مخصوص و ایشانرا اعلام کند که رسولان خداوند جبار بر در عرصه
ایستاده اند و ایشان هزار ملکند که برای تهنیت ولی خدا آمده اند او را اعلام کنید که ایشان بر در ایستاده اند و انتظار رخصت می
کشند چون خدمتکاران بولی خدا عرض کنند و رخصت دهد ایشان داخل شوند و غرفه هزار در داشته باشد و بر هر دری ملکی موکل
باشد پس دربانان درها بگشایند و بر هر دری ملکی از رسولان خدا داخل شوند و هریک رسالت خداوند جبار را برسانند و اینست
معنی قول حق تعالی والملائکة یدخلون علیهم من کل باب یعنی ملائکه داخل میشوند از هر دری از درهای غرفه و میگویند سلام علیکم بما صبرتم
فنعم عقبی الدار یعنی سلام خدا بر شما باد در سلامتی از جمیع بلاها از برای شما است بسبب آنچه صبر کردید در دنیا پس نیکو آخر خانه ایست این
خانهٔ شما حضرت فرمود که اشاره باینست قول حق تعالی واذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا یعنی اگر به بینی آنجا خواهی دید نعمت فراوان و
پادشاهی بزرگ فرمود که این اشاره است بآنچه ولی خدا در آن هست از کرامت و نعیم و پادشاهی عظیم که ملائکه رسولان خدا رخصت میطلبند
از او و بی رخصت داخل نمیشوند در بهشت و غرفهٔ او و فرمود که نهرها جاری میشود از زیر قصرهای ایشان و میوها نزدیکست بایشان چنانچه
حق تعالی فرموده است ودانیة علیهم ظلالها وذللت قطوفها تذلیلا یعنی نزدیک باشد بایشان سایهٔ درختان آن بهشتها و اسان کرده باشند
چیدن میوهٔ آن درختهارا اسان کردنی چنانچه گفته اند که اگر برخیزد درختها بلند شوند بقدر قامت او و اگر به نشیند شاخها سر بزیر آورند
تا دستش بآنها برسد و اگر بخوابد فرو آید حضرت فرمود که چنان اسان شود چیدن میوها بر ایشان که از بسکه اسان و نزدیک باشند
بایشان مؤمن هر نوع از میوها که خواهش کند بدهان خود بچیند در وقتی که تکیه کرده باشد و انواع میوها با او خطاب کنند که ای ولی خدا
مرا بخور پیش از آنکه آنرا بخوری و فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر او را جنتهای بسیار هست بعضی را بست کرده و بعضی را بست نکرده
و نهرها دارد از شراب و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون ولی خدا طعام چاشت طلبد آنچه نفس او در آنوقت خواهش
میکند برای او حاضر میسازند بدون آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکند با برادران خود و بدیدن یکدیگر میروند و تنعم میکنند
وظل ممدود یعنی در هوائی مانند طلوع صبح تا طلوع آفتاب از آن نیکوتر و بهتر و اقلا هر مؤمنی هفتاد زوجه از حوریان دارد و چهار زن
از آدمیان و مؤمن یکساعت با حوریه میباشد و یکساعت با آدمیه و یکساعت با خود خلوت میکند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر
میکنند بر یکدیگر و گاهی تکیه بر تخت کرده باشد شعاعی از نوری او را فرو گیرد گوید بخدمتکاران خود که این چه شعاع بود که مرا گرفت شاید
جناب مقدس الهی متوجه من گردیده باشد و این شعاع از انوار جلال او باشد خدمتکاران باو گویند که جناب حق تعالی از آن مقدس تر است
که این انوار شبیه بانوار او باشد بلکه این نور از حوریهٔ ایست از زنان تو که هنوز بنزد تو نیامده است مشرف شد بر تو از خیمهٔ خود از روی
اشتیاق بتو و محبت ملاقات تو بر او غالب شده است چون ترا دید که بر تخت خود تکیه کرده تبسمی کرد بسوی تو از شوق تو و این شعاعی که
تو دیدی و نوری که بتو احاطه کرد از سفیدی و لقا و صفا و ضیای دندانهای او بود پس ولی خدا فرماید که رخصت دهید او را که فرود
اید بسوی من پس مبادرت کنند بسوی او هزار غلام و هزار کنیز برای آنکه او را بشارت دهند که ولی خدا ترا خواسته پس از خیمه بزیر
اید و هفتاد حله پوشیده باشد برنگهای مختلف بافته بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و معطر گردانیده بمشک و عنبر
ساق پای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض مابین دوشهای او ده ذراع و چون نزدیک شود
بولی خدا استقبال نمایند خدمتکاران او را با طبقهای طلا و نقره و مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد و بر او نثار کنند پس سالها با یک
دیگر معانقه کنند که هیچیک را ملال حاصل نشود پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که بهشتها که در قرآن مذکور است جنت عدنست
و جنت الفردوس و جنت نعیم و جنت المأوی و خدارا بهشتهای دیگر هست که محفوفند باین بهشتها از برای مؤمن میباشد از بهشتها آنچه
دوست دارد و خواهش نماید و تنعم کند در آنها بهر نحو که خواهد و هرگاه اراده کند مؤمن چیزی را طلبش اینست که بگوید سبحانک اللهم
چون این را بگوید مبادرت کنند بسوی او آنچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان یا امر بآن کند و اشاره باینست آنچه حق تعالی فرموده است دعویهم
فیها سبحانک اللهم وتحیتهم فیها سلام یعنی تحیت خدمتکاران نسبت بایشان سلام است که بر ایشان میکنند واخر دعویهم ان الحمد لله رب
العالمین فرمود که یعنی هرگاه از لذت خود فارغ میشوند از جماع کردن و خوردن و آشامیدن خدارا شکر میکنند و میگویند که الحمد لله رب
العالمین اما قول حق تعالی اولئک لهم رزق معلوم یعنی خدمتکاران میدانند آنچه ایشان میخواهند و میاورند از برای دوستان خدا پیش
آنکه ایشان سؤال کنند فواکه وهم مکرمون یعنی هیچ چیز در بهشت خواهش نمیکنند مگر آنکه ایشانرا اکرام میکنند بآن و ابن بابویه در خصال

بطریق مخالفین از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که بر در بهشت نوشته شده است پیش از آنکه خدا خلق کند آسمانها و زمین
را بدو هزار سال لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که چون حق تعالی
بهشت را خلق کرد خشتی از آن از طلا و خشتی از آن از نقره قرار داد و دیوارهایش را از یاقوت کرد و سقفش را از زبرجد و سنگ ریزه
اش از مروارید و خاکش زعفران و مشک ناب پس با او گفت سخن بگو گفت خداوندی بجز تو نیست و زنده که هرگز ترا مرگ نیست و قیومی که
همه چیز بتو قایم است و تو بچیزی قایم نیستی سعادتمند کسی است که داخل من شود پس پروردگار عزت و جلال فرمود که سوگند یاد میکنم بعزت
و عظمت و جلال و ارتفاع منزلت خود که داخل تو نمیشود کسی که مداومت بشراب کند و پیوسته مست باشد که از غیر شراب باشد و نه سخن چین و نه
دیوث و نه بیساول ظالمان و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسی که انکار قضا و قدر حق تعالی کند یا کسی که بجبر قایل باشد و ایضا
بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود که بخدا سوگند که خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان
از روزی که حق تعالی خلق کرده است آن را و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان از روزی که آفریده است آن را مؤلف گوید که این
حدیث منافات ندارد با آنکه ارواح مؤمنان در مدت برزخ در بهشت دنیا میباشند و ارواح کافران در آتش دنیا زیرا که مراد بمؤمنین و کافرین
در این حدیث اعم از بنی آدم و غیر بنی آدم است از خلقی که پیش از خلق آدم در زمین بوده اند چنانچه بعد از این خواهد آمد و ایضا ممکن است که
جنت و نار دنیا مراد باشد و حق تعالی میفرماید روزی که بگوییم جهنم را که آیا پر شدی و گوید که آیا زیادتی هست علی بن ابراهیم و حسین بن
سعید روایت کرده اند که حق تعالی جهنم را وعده داده بود که او را پر کند چون در قیامت از کافران و عاصیان پر شود حق تعالی بر سبیل تقریر
فرماید که آیا پر شدی او بر سبیل اذعان کند که آیا جای زیادتی هست یعنی پر شدم پس بهشت گوید پروردگارا وعده کردی جهنم را
پر کنی و مرا نیز وعده کردی که پر کنی و او را پر کردی چرا مرا پر نمیکنی پس حق تعالی در آن روز خلقی بیافریند که پر کند با ایشان بهشت را پس حضرت
صادق ع فرمود خوشا حال ایشان که غمها و کدورتهای دنیا را ندیدند و ایضا علی بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت امام زین
العابدین ع فرمود که بر تو باد بقرآن زیرا که حق تعالی خلق کرد بهشت را بید قدرت خود خشتی از طلا و خشتی از نقره و بجای گل میان خشتها
را از مشک کرد و خاکش زعفران است و ریگش مروارید است و درجات آن بعدد آیات قرآن کرده است پس کسی که قرآن بخواند با او گویند
بخوان و بالا رو پس درجه او از همه کس بلندتر خواهد بود بغیر از پیغمبران و صدیقان و در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است
که زندیقی که ببرکت حضرت صادق ع مسلمان شد از آنحضرت پرسید که میگویید اهل بهشت اگر شخصی از ایشان میوه از درخت
جدا کند و تناول نماید همان میوه بعینه در درخت بر میگردد حضرت فرمود چنین است و مثال آن در دنیا چراغیست که اگر صد
هزار چراغ از او روشن کنند از روشنی آن چیزی کم نمیشود گفت شما میگویید که ایشان میخورند و میآشامند و محتاج بقضاء حاجت
نمیشوند فرمود بلی زیرا که غذای ایشان رقیق و لطیف است و ثقل ندارد بلکه از بدن ایشان بعرق خوش بو دفع میشود گفت
چون میشود که حوری هر چند شوهر او بنزد او میرود او را باکره می یابد فرمود زیرا که او از طینت طیبی خلق شده است و عاهتی عارض
او نمیشود و آفتی بجسمش مخلوط نمیشود و در سوراخش چیزی بغیر آلت شوهر داخل نمیشود و بحیض و امثال نجاسات آلوده نمیشود
پس رحمش بهم پیوسته و چسبیده است زیرا که بغیر احلیل شوهر چیزی داخل نمیشود در آن و بیرون نمیرود گفت میگویند که او هفتاد
حله میپوشد و شوهرش مغز ساقش را از عقب آن حله و پوست و گوشت و استخوان می بیند فرمود بلی چنانکه احدی از شما درهمی را در ته
آب صاف می بیند هر چند عمق آن یک نیزه باشد گفت چگونه تنعم میکنند اهل بهشت بنعیم آن و حال آنکه هیچیک از ایشان نیست که فرزند
یا پدر یا یکی از اقارب یا دوستان خود را در بهشت نه بیند و چون او را در بهشت نه بیند شک نخواهد کرد که البته در جهنم است پس چگونه گوارا
میشود نعیم بهشت بر کسی که دوستان او در جهنم معذب است حضرت فرمود بعضی از اهل علم گفته اند که خدا چنین میکند که ایشان فراموش
میکنند آنها را و بعضی گفته اند انتظار قدوم ایشان میکشند و امید دارند که آنها در اعراف باشند مؤلف گوید که نزد حقیر
در جواب شاید باعتبار قصور فهم سایل باشد و قطع نظر از روایت میتواند بود که در آن نشاه که اعراض فاسده دنیوی برطرف شود و محبت
ایشان از برای محبوب حقیقی خالص گردد و از دشمنان خدا تبرا کنند و با ایشان عداوت بهم رسانند و از عذاب آنها متلذذ شوند چنانکه در
دنیا نیز دوستان خدا قطع محبت از دشمنان خدا کرده بودند و با ایشان مقاتله و محاربه میکردند و بدست خود ایشان را میکشتند و لذت
از آن میبردند و حق تعالی فرموده است نمی یابی قومی را که ایمان آورده اند بخدا و روز قیامت که دوستی کنند با کسی که دشمنی کند با خدا و رسول او
هر چند بوده باشد پدران ایشان یا فرزندان ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان بآیه کریمه یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه

وصاحبة وشبه فی الجملة شبهات برایشان عارض شده میشوانده بود که وجه اصل این باشد وحضرت از برای قصور فهم سایل ذکر نکرده باشند
و شاید وجهی را که موافق فهم او بوده از دیگران نقل فرموده باشند والله یعلم و علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت رسول که فرمود که
چون داخل بهشت شدم شجرهٔ طوبی را دیدم که اصل آن در خانهٔ علی بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مگر آنکه در آنجا شاخی از شاخهای
او هست و اعلای آن سبدها هست که مملو از حلّههای بهشت است از سندس و استبرق از برای هر بندهٔ مؤمنی هزار هزار سبد است
و در هر سبدی صد هزار حله که هیچ حلهٔ شبیه بدیگری نباشد برنگهای مختلف و اینها جامههای اهل بهشت است و وسط آن درخت
سایهٔ ایست کشیده شده در عرض بهشت که بقدر عرض جمیع آسمانها و زمین است مهیا شده است از برای آنها که ایمان آوردهاند
بخدا و رسولان او و سوارهٔ تند رو که در سایهٔ آن صد سال بتازد آن را قطع نمیکند اینست که حقتعالی فرموده است وظل ممدود و پایینش میوهٔ
اهل بهشت است و طعام ایشان که در خانهای ایشان آویخته است در هر ترکهٔ صد رنگ و صد نوع از میوه باشد از آنچه دیدهاند در دنیا
و از آنچه ندیدهاند و از آنچه شنیدهاند و از آنچه نشنیدهاند و هر میوه را که بچینند بجای آن مثل آن بروید چنانکه فرموده است لا مقطوعة
ولا ممنوعة و جاری میشود نهری در زیر آن درخت که منفجر میشود از آن نهرها چهارگونه نهرها از آب که متغیر نشده باشند و نهرها از شیر که
طعم آن متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لذة للشاربین و نهرها از عسل صاف کرده شده از موم و در روایات بسیار وارد شده است
که در زفاف حضرت فاطمه ع جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حقتعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار
کرد بر ایشان از حلهها و سندس و استبرق و زمرد و مروارید و یاقوت و عطر بهشت و حقتعالی عطا کرد طوبی را در مهر حضرت فاطمه ع و آن را
در خانهٔ علی ع قرار داد و عیاشی بسند معتبر از ابو ولاد روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که فدای تو شوم
مردی هست از اصحاب ما صاحب ورع و پرهیزکاریست و معتقد اهل بیت ع است و نماز بسیار میکند و باینحال مبتلا شده است به
محبت لهو و باطل و غنا و خوانندگی حضرت فرمود آیا اینحالت او را مانع میشود از آنکه نمازها را در اوقات فضیلت بجای آورد و روزه
داشتن و از عیادت بیماران و حضور جنازههای مؤمنان و زیارت برادران مؤمن گفت نه مانع نمیشود اینحالت او را از چیزی از خیر و نیکی
حضرت فرمود که این از وسوسههای شیطانست و انشاء الله آمرزیده میشود از برای او پس فرمود که طایفهٔ از ملائکه عیب کردند فرزندان
آدم را در متابعت لذات و شهوات نفسانی در حلال و هم در حرام پس حقتعالی را خوش نیامد سرزنش کردن ملائکه فرزندان آدم را و
در طبع این صنف از ملائکه لذات و شهوات بنی آدم را قرار داد که عیب نکنند بر مؤمنان چون اینحالت را در خود مشاهده کردند فریاد
بدرگاه پروردگار برآوردند و گفتند ای پروردگار ما عفو کن از ما و درگذر از تقصیر ما و برگردان ما را بحالتی که ما را از برای آن خلق کرده و ما را
بجوهر آن ساختهٔ که میترسیم ببلاهای عظیم گرفتار شویم پس حقتعالی اینحالت را از ایشان برداشت پس چون روز قیامت شود اهل بهشت داخل
بهشت شوند ملائکه رخصت بطلبند از اهل بهشت که بمنازل ایشان داخل شوند و چون رخصت بیابند داخل شوند بر ایشان و سلام
کنند و گویند سلام علیکم بما صبرتم یعنی سلام بر شما باد بسبب آنکه صبر کردید در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال و سید بن طاوس
بسند موثق از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود نظر کند رضوان خزینه دار بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت
شدهاند و بر او نگذشتهاند گوید کیستید شما و از کجا داخل شدید گویند بما کاری مدار ما گروهی بودیم که خدا را پنهان عبادت کرده بودیم
که کسی بر ما مطلع نشده بود و حقتعالی ما را پنهان داخل بهشت کرد و کلینی از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که پدرم گفت در بهشت نهری
هست که آن را جعفر میگویند و در کنارش در جانب راست درّ سفیدی هست که در آن هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای محمد
و آل محمد ص و در جانب چپش درّ زردی هست که در آن هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای ابراهیم و آل ابراهیم ع و ایضا بسند
کالصحیح روایت کرده است از حلبی که گفت پرسیدم از حضرت صادق ع از تفسیر قول حقتعالی فیهن خیرات حسان فرمود که ایشان زنان شیعهٔ صالحه اند گفتم
حور مقصورات فی الخیام فرمود حورالعین مستوره اند که در خیمهها از دُر و یاقوت و مرجان میباشند و هر خیمهٔ چهار در دارد و در هر دری هفتاد
دختر نورسیده ایستادهاند که دربانان ایشانند و هر روزی کرامتی از خدای عزّوجل بایشان میرسد تا بشارت دهد خدا بایشان مؤمنان
را و ایضا بسند معتبر روایت کردهاند که از آنحضرت پرسیدند که چه معنی دارد آنکه مردم بیکدیگر میگویند که خدا جزا دهد ترا جزای خیر حضرت فرمود
خیر اسم نهریست در بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون می آید و بر آن نهر است منزلهای اوصیا و شیعیان ایشان و در دو
کنار آن نهر دختران هستند از زمین روییدهاند هر یک را که بکنند دیگری بجای آن میروید و آن دختران باسم آن نهر مسمّی شدهاند و خیرات
حسان ایشانند پس هرگاه شخصی بدیگری گوید جزاک الله خیرا مراد آن منزلهاست که خدا مهیا کرده است آنها را از برای برگزیدهها و خود

و فرات بن ابراهیم از سلمان فارسی روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ع از رسول خدا ص سؤال کردند از صفت قصرهای خدا که بشیعیان کرامت میفرماید حضرت فرمود که یا علی بنیان این قصرها خشتی از طلا و خشتی از نقره است و در میان خشتها مشک و عنبر است و کنگرهای آن از مروارید و در و یاقوت است و خاکستان زعفران است و تلهای آنها از کافور است و در صحن هر قصری از قصرها چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شراب و نهری از شیر و نهری از آب و نهرها محفوفند بدرختها از مرجان و بر دو طرف هر نهری از نهرها خیمه‌ها هست از یک قطعه در سفید که در آن درزی و فصلی نیست حق تعالی گفته است باش پس بهم رسیده اند و از اندرون آن بیرون و از بیرون آن اندرون نمایان است و در هر خیمه کرسی باشد که دانه نشان کرده باشند بیاقوت و پایه‌هایش از زبرجد سبز باشد و بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد و بر هر حوری هفتاد حله سبز و هفتاد حله زرد پوشیده باشد و مغز ساقهایش از زیر استخوان و پوست و حلی و حله‌ها چنان نماید که شراب صافی در شیشه سفید و هر حوری هفتاد گیسو داشته باشد هر گیسوئی بدست کنیزی و در دست دیگر مجمره داشته باشد که آن گیسوها را بخور کند و از آن مجمره بخار خوشبو ساطع شود بی نار ولیکن بقدرت خداوند جبار و ابن بابویه در ثواب الاعمال در تهلیلات دهه ذی الحجه روایت کرده است که هر که هر روز ده مرتبه این تهلیلات را بخواند حق تعالی عطا کند او را بهر تهلیلی درجه در بهشت از مروارید و یاقوت که ما بین هر دو درجه بقدر صد سال راه باشد که اسب تند رو سوار تند رو در هر درجه شهری و در آن شهر قصری باشد از گوهر که در آن فصلی نباشد و در هر شهری از آن شهرها از خانه‌ها و قصرها و غرفه‌ها و حجره‌ها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها و حوریان و متکاها و مسندها و خانها و خدمتکاران و انهار و اشجار و زیورها و حله‌ها آنقدر باشد که مخلوقی وصف آن نتواند کرد و چون از قبر بیرون آید از هر موئی او نوری ساطع باشد و مبادرت نمایند او را هفتاد هزار ملک که از پیش رو و از جانب راست و از جانب چپ او تا منتهی شود بدر بهشت چون داخل بهشت شوند ملائکه از عقب او روند و او در پیش ایشان رود تا بشهری برسند که بیرونش یاقوت سرخ باشد و اندرونش زبرجد سبز و در آن از اصناف آنچه خدا خلق کرده است در بهشت بوده باشد و چون منتهی شوند بسوی این شهر گویند ای ولی خدا میدانی از چیست گوید نه شما کیستید گویند که ما ملکی چندیم که نزد تو حاضر بودیم در دنیا در روزی که آن تهلیلات را میخواندی و این شهر و آنچه در آن هست ثواب تو بهر آن تهلیلات و شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر از ابی نصر روایت کرده است که گفت روزی در خدمت حضرت امام رضا بودیم و صحبت روز غدیر مذکور شد بعضی از حاضران انکار کردند حضرت فرمود حدیث کرد مرا پدرم از پدرش که روز غدیر در آسمان مشهورتر است از زمین بدرستیکه خدا را در فردوس اعلی قصری هست که خشتهایش از نقره است و خشتی از طلا و در آن صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاکستان از مشک و عنبر است و در آن چهار نهر است نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل و در دور آن قصر درختان هست از انواع میوه‌ها و بر آن قصر مرغان هستند که بدنهای آنها از مروارید است و بالهای آنها از یاقوت و خوانندگی میکنند بانواع صداهای خوش و چون روز غدیر شود وارد شوند بسوی آن قصر اهل آسمانها و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حق تعالی کنند و آن مرغان پرواز کنند و در آن آب فرو روند و در آن مشک و عنبر بغلطند پس چون ملائکه جمع شوند پرواز کنند و آن عطرها را بر ایشان بیفشانند و در آن روز نثار حضرت فاطمه را که درخت طوبی بر ایشان نثار میکند یکدیگر هدیه میفرستند و چون آخر روز شود ندا از جانب حق با ایشان رسد که برگردید بسوی مرتبه‌های خود که ایمن گردید از خطا و لغزش تا سال آینده در مثل این روز از برای کرامت محمد ص و علی ع و کلینی از حضرت رسول ص روایت کرده است که هر که لا اله الا الله بگوید غرس مینماید از برای او درختی در بهشت از یاقوت سرخ که منبت آن در مشک سفید باشد ماننده پستان دختران باکره و هر یک از آنها که شکافته شود هفتاد حله از میان آن بیرون آید و در امالی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل در شب معراج دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و بر تختی از تختهای بهشت نشانید و بهی بدست من داد و آن به دو نیم شد و از میان آن به حوری بیرون آمد که مژه‌های دیده‌هایش در سیاهی مانند سینه کرکس بود پس گفت السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا احمد السلام علیک یا محمد من گفتم تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت منم راضیه مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده است اسفل من از مشک است و اعلای من از کافور و وسط من از عنبر است و مرا خمیر کرده از آب حیوان پس خداوند جبار گفت باش پس بهم رسیدم آفریده شده‌ام از برای پسر عم تو و وصی تو و وزیر تو علی بن ابی طالب و در کتاب اختصاص از حضرت باقر ع روایت کرده است که خدا میفرماید داخل بهشت شوید برحمت و نجات یابید از آتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را در میان خود باعمال خود بعزت خود سوگند که نازل میگردانم شما را در خانه خلود و دار کرامت و چون داخل بهشت شوید بطول حضرت آدم خواهید بود شصت ذراع و بر جوانی حضرت عیسی ع

سی و سه ساله و بر زبان محمد ص بالعت عربی و بصورت حضرت یوسف ع در حسن و جمال و نور از روهای ایشان ساطع باشد و بر دل
حضرت ایوب ع در سلامتی از کینه و حسد صلوات الله علیهم اجمعین و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که بهشتها چهار است زیرا که
کریم منان فرموده است ولمن خاف مقام ربه جنتان یعنی از برای کسیکه بترسد از قیام خدا بمحاسبه و مجازات بندگان دو بهشت هست
او را حضرت فرمود که مراد کسیست که او را عارض شود شهوتی از شهوات دنیا که حرام باشد و بخاطر آورد مقام خدای خود را بحساب و ثواب
و عقاب و ترک کند آنرا از ترس خدا پس این آیه در شان او ست پس اینها دو بهشتند از برای مؤمنین و سابقین پس فرموده است و من
دونهما جنتان حضرت فرمود که یعنی پست تر از این دو بهشت که مذکور شد دو بهشت دیگر هست که پست ترند از آنها در فضیلت نه بحسب
نزدیکی مکان و اینها از برای اصحاب یمین اند یکی جنة النعیم است و دیگری جنة المأوی و در این چهار بهشت نعمتهاست در بسیاری مانند
برگ درختان و ستارهای آسمان و بر این چهار بهشت حصاری هست که احاطه کرده است بهمه که طولش پانصد سال راه است و خشتی
از آن طلا و خشتی از نقره و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت و در میان خشتها مشک و زعفرانست و کنگرهای آن از نوریست که می
درخشند و از غایت صفا و جلا آدمی روی خود را در دیوار آن می بیند و در آنحصار هشت در هست و هر دری دو مصراع دارد که
عرض آنها یکسال راهست بدوید ن اسب نجیب و ایضاً فرمود که زمین بهشت بجای سنگ ریزه نقره است و بجای خاک و رس زعفران
و آنچه جاروب میکنند مشک است و سنگ ریزه اش در و یاقوت و کرسیهای آن از مروارید و یاقوتست و آنچه حقتعالی فرموده است که علی
سرر موضونة یعنی بر کرسیهای بافته نشسته باشند حضرت فرمود که یعنی میان کرسیها را بجای نی که می بافند از مروارید و یاقوت بافته
باشند و حجله ها را بر روی آن کرسی زده باشند و حجله ها از مروارید و یاقوت باشد لیکن از پرنیان تر و از حریر نرم تر و بر آن کرسیها از فرشها هفتاد
شصت غرفه از غرفهای دنیا باشد بعضی بالای بعضی و این است معنی قول حقتعالی و فرش مرفوعة و آنکه فرموده است علی الارائک ینظرون
حضرت فرمود که مراد با رائک کرسیهاست که بافته است که حجله ها بر آن نصب کرده اند و فرمود که رسول خدا ص فرمود که نهرهای بهشت بدون
آنکه رخنه در زمین بهم رسد بر روی زمین جاری میشود و از برف سفید تر است و از عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و گل نهر بهشت
بسیار خوش بو است و ریگش از در و یاقوت و جاری میشود در چشمها و نهرها هر جا و بهر سمت که دوست خدا خواهد در بهشتهای خود
و اگر ضیافت کند جمیع آنهارا که در دنیا بوده اند از جن و انس هر آینه فرا گیرد همه را در خوردنی و آشامیدنی و در زیورها و حلها و هیچ کم نشود
از نعمتهای او و ایضاً از حضرت رسول روایت کرده است که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و کنگرهایش از زبرجد
سبز است و خوشهایش از مروارید سفید و برگهایش از حلهای سبز و رطبش سفید تر از نقره و شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه و در
میانش دانه نباشد و درازی هر خوشه دوازده ذراع بوده باشد و از بالای ترکها تا پایین خرماها متصل بهم دیگر بافته باشد و آنچه
از آن بگیرند در ساعت عوضش بروید چنانچه بوده و اشاره باینست قول حقتعالی که لا مقطوعة و لا ممنوعة و هر رطبی در بزرگی مانند
سبوهای بزرگ باشد و میوه و انارش بقدر دلوهای بزرگ و شاخهای ایشان از طلا باشد و مجمرهای ایشان از در و مروارید و ایضاً
از حضرت باقر ع روایت کرده است که اهل بهشت امرد و ساده اند و مو در بدن ایشان نیست و مخلوق میشوند سرمه کشیده و
تاج و اکلیل بر سر و طوقی در گردن و دست برنجها و انگشترها در دست و نرم و ناعم و لطیف و فربه و مکرم و بر هر یک از ایشان قوت صد مرد
بدهند در خوردن و آشامیدن و جماع کردن و لذت طعام چاشت و شب چهل سال در کام او بماند و خداوند غفور بر رویهای ایشان
نور و بدنهای ایشان حریر پوشاند سفید رنگ و زر و زیور و سبز جامه بوده باشند زنده باشند که هرگز نمیرند و بیداری باشند که هرگز
نخوابند و بی نیازی باشند که هرگز فقیر نشوند و فرحناک باشند که هرگز محزون نگردند و خندان باشند که هرگز نگریند و پیوسته متنعم و شاد
باشند و بلذت خورند و هرگز گرسنه نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه نباشند و جامه پوشیده باشند و هرگز عریان نباشند و سوار
شوند و بزیارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان پسران که پیوسته در نهایت حسن و جمال باشند و ابریقهای نقره و ظرفهای طلا
پیوسته در دست ایشان باشد و در خدمت ایستاده باشند و بر کرسیها تکیه داده نظر کنند بسوی آنها و تحیت و سلام پیوسته از
جانب ملک علام بایشان رسد به آنکه آیات و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعیم آن از حیز تحریر و تقریر بیرونست و آنچه در این
رساله ایراد نمودیم از برای اهل سعادت و ایمان کافیست و اکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است و بعضی را در کتاب عین الحیوة و در
رساله جنت و نار ایراد نموده ایم رزقنا الله و سایر المؤمنین الوصول الیها و الی الیقین بها بمحمد و آله الطاهرین فصل ششم
در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات آن اعاذنا الله و سایر المؤمنین منها بمحمد و آله شفعاء یوم الدین حقتعالی

باشند که هرگز ... نکشند و پیوسته ...

فرموده است بترسید و بپرهیزید از آتشی که آتش‌افروزان مردمان‌اند و سنگ و اکثر مفسران گفته‌اند که مراد سنگ کبریت است و بعضی گفته‌اند بتهاست که با عابدان آنها بجهنم میبرند و آیات در باب مخلد بودن کفار در جهنم بسیار است و فرموده است بدرستیکه آنها که کافر باشند و بمیرند در حالت کفر بر ایشانست لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم و مخلد در جهنم خواهند بود تخفیف نمی‌یابد از ایشان عذاب و مهلت نمی‌یابند و در مواضع متعدده فرموده است که تابعان و متبوعان کفار از یکدیگر بیزاری میجویند و فرموده که هر که مرتد شود از شما از دین خود و بمیرد و او کافر باشد پس ایشان حبط کرده میشود اعمال ایشان در دنیا و آخرت ایشان اصحاب آتش‌اند و در آن همیشه خواهند بود و فرموده است آنها که مالهای یتیمان را میخورند بظلم میخورند در شکم خود مگر آتش را و بزودی خواهند افروخت آتشی و از حضرت باقر ع منقولست که رسول خدا فرمود که مبعوث میشوند گروهی از قبرهای خود در روز قیامت که آتش از دهان ایشان مشتعل باشد پس عرض کردند که یا رسول الله کیستند آنها حضرت این آیه را خواندند که یعنی خورندگان مال یتیمان و فرموده است که هر که بکشد مؤمنی را عمدا پس جزای او جهنم است در حالتی که همیشه در آن خواهد بود و فرموده است بدرستیکه منافقان در درک پایین‌تر آتش‌اند مفسران گفته‌اند جهنم را طبقات و درکاتست چنانکه بهشت را درجاتست و منافق در پست‌ترین طبقات جهنم است و فرموده است که آنها که کافر شده‌اند اگر از ایشان باشد جمیع آنچه در زمین است و مثل آن با آن داشته باشد و بفدای خود بدهد از برای دفع عذاب روز قیامت قبول نشود از ایشان و از برای ایشانست عذاب دردناک میخواهند که بیرون روند از آتش و بیرون نخواهند رفت از آن و از برای ایشانست عذابی مقیم و دایم و فرموده است که از برای ایشانست شرابی از آب جوشیده و عذابی دردناک بسبب کفر ایشان و فرموده است بتحقیق که ما خلق کرده‌ایم از برای جهنم بسیاری از جن و انس را و فرموده است بدرستیکه از برای کافرانست عذاب آتش و فرموده است آنها که گنج میگذارند طلا و نقره را و انفاق نمیکنند در راه خدا پس بشارت ده ایشان را بعذاب الیم در روزی که سرخ میکنند آن را در آتش جهنم پس داغ میکنند با آنها پیشانیهای ایشان را و پهلوهای ایشان را و پشتهای ایشان را و بایشان میگویند اینست آنچه گنج کرده بودید از برای نفسهای خود پس بچشید مزه آنچه را گنج میگذاشتید و فرموده است و وعده داده است خدا مردان و زنان منافق را و کافران را آتش جهنم مخلد خواهند بود در آن این بس است ایشان را و لعنت کرده است ایشان را خدا و از برای ایشانست عذاب مقیم و فرموده است پس گفته شد آنها را که ستم کرده‌اند بچشید عذاب دایمی را آیا جزا داده میشوید مگر آنچه کسب کرده‌اید و فرموده است که خائب و ناامید است هر جبار معاندی و از عقب اوست جهنم و باو می‌آشامانند از آب صدید یعنی چرک و ریم جرعه جرعه می‌آشامد بجبر و نمیتواند فرو برد و اسباب مرگ از هر مکان و بهر جهت بسوی او می‌آید و نمی‌میرد که از این شدتها خلاص شود و از عقب او عذابی غلیظ بدتر از این هست حضرت صادق ع فرمود که صدید خون و چرکیست که از فرجهای زناکاران در جهنم جاری میشود که رنگش رنگ آبست و مزه‌اش مزه صدید و از حضرت رسول ص و از حضرت صادق ع روایت کرده‌اند که آن را نزدیک آدمی آورند او کراهت داشته باشد چون پیش روی او آورند رویش بریان شود و پوست سر و رویش در آن بیفتد و چون بیاشامد جمیع امعاء او را پاره کند تا از دبرش بدر رود و حضرت صادق ع فرمود که مانند رودی از چرک و ریم از هر یک بیرون آید و آنقدر بگریند که جدولها و نهرها در روی ایشان پیدا شود پس آب دیدها برطرف شود و خون جاری گردد و آنقدر بگریند که کشتیها در آب دیدهٔ ایشان جاری توان کرد و فرموده است جهنم وعده‌گاه ایشانست و آن را هفت در است و از برای هر دری از ایشان جزوی قسمت شده هست از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده‌اند که جهنم را هفت در است یعنی هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی و یکی از دستها را بر بالای دیگری گذاشت و فرمود همچنین و گفت بهشتها را بر عرض گذاشته است و آتشها را بعضی بر بالای بعضی و پایین‌تر از همه جهنم است و بر بالای آن لظی و بالای آن حطمه و بالای آن سقر و بالای آن جحیم و بالای آن سعیر و بالای آن هاویه و بعضی گفته‌اند پایین‌تر از همه هاویه است و بالای همه جهنم است و از ابن عباس روایت کرده‌اند که درکات اول جهنم دوم سعیر و سیم سقر چهارم جحیم و پنجم لظی ششم حطمه و هفتم هاویه است و بعضی گفته‌اند آتش هفت در دارد و آن درکه‌ایست بعضی بر بالای بعضی درکهٔ بالای آن جای اهل توحید است که معذب میشوند در آن بقدر اعمال خود در دنیا پس بیرون می‌آورند ایشان را و دوم محل یهود است و سیم محل نصاری و چهارم صابئون و پنجم مجوس و ششم مشرکان عرب و هفتم که درک الاسفل است محل منافقین است و فرموده است که آنجماعتی که کافر شدند و منع کردند مردم را از راه خدا زیاد کردیم ایشان را عذابی بر بالای عذاب بسبب آنکه افساد میکردند بعضی گفته‌اند افعیها و عقربها را زیاده میکنند بر آتش که نیشها دارند مانند نخل بلند و از ابن عباس روایت کرده‌اند که مراد نهرهای چند است از مس گداخته که ایشان را بآن عذاب میکنند و بعضی گفته‌اند زیاده میکنند از برای ایشان مارها مانند فیلها و شتران و عقربها مانند استرهای سیاه و فرموده

است پس بحق پروردگار تو محشور میکردانیم ایشانرا و شیاطین را پس حاضر میکردانیم ایشانرا در دور جهنم بدو زانو در امده پس جدا
میکنیم از هر طایفهٔ هر یک که برخدا تُند و عاصی بوده اند طغیان ایشان بیشتر بوده است پس ما داناتریم بانها که سزاوارترند بسوختن بدوزخ
و هیچیک از شما نیست مگر وارد جهنم میشود و بر پروردگار تو حتم و لازم است پس نجات میدهیم انها را که پرهیزکار بوده اند و میگذاریم
ظالمانرا ابد و زانو در امده در جهنم و خلاف کرده اند مفسران در معنی وارد شدن ایشان در جهنم بعضی گفته اند مراد از ورود وصول بسوی
جهنم مشرف شدن بر جهنم است نه داخل شدن در ان همچنانکه در جای دیگر فرموده است که پس حاضر میکنیم ایشانرا در جهنم بدو زانو
در امده و بعضی گفته اند مراد داخل شدن جهنم است و جمیع خلق داخل جهنم میشوند و بر مؤمنان برد و سلام است چنانچه بر ابرهیم ع شد
و از برای کافران عذاب لازم است و این مضمونرا از ابن عباس و جابر روایت کرده اند و فرموده است هرچند اشتعال جهنم کم میشود ما
افروختن انرا زیاده میکردانیم و فرموده است که ما مهیا کرده ایم از برای ظالمان اتشی را که احاطه کرده است بایشان سرادقان یعنی سرا
پردههای ان بعضی گفته اند سرادق دیواریست از اتش که احاطه کرده است بایشان یا دود و زبانهٔ اتش است که پیش از دخول جهنم بایشان
میرسد یا کنایه است از احاطهٔ اتش از همه جانب بایشان و اکر استغاثه کنند از بسیاری تشنکی و حرارت فریادرسی ایشان میکنند بابی که
مانند مهل یعنی مس کداخته یا مانند درد زیت یا چرک و ریم و خون که رویهای ایشانرا بریان میکند بد شرابیست مهل از برای ایشان و بد
متکائیست جهنم از برای ایشان و فرموده است پس انهائی که کافر شدند بریده شده است از برای ایشان جامها از اتش گفته اند از برای ایشان
جامها از مس کداخته سرخ شده مانند اتش میسازند و میریزند از بالای سر ایشان اب جوشان که کداخته میشود بان انچه در شکمهای ایشان
است و پوستهای ایشان و از برای ایشان کرزهاست از اهن و هرگاه خواهند بیرون ایند از اتش بسبب غم و کرفتکی نفس برکردانند ایشان
را از اتش و کویند بایشان بچشید عذاب اتش سوزنده را و روایت کرده اند از رسول خدا که کرزی چند بر سر ایشان زنند که اکر یکی از انها
را بر روی زمین بیاورند جن و انس خواهند که انرا از زمین بردارند نتوانند برداشت و ایضا روایت کرده اند که اتش بزبانهٔ خود ایشانرا
را بالا افکند چون ببالای طبقات جهنم رسند کرزها بر سر ایشان زنند که هفتاد ساله راه فرو روند و یکساعت ایشان قرار نداشته باشند
و در روایت دیگر از حضرت صادق ع منقولست که این ایات در شان بنی امیه است که اتش ایشانرا فرو کیرد چنانچه جامه ادمیرا فرو می
کیرد پس لب پایین ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد و چون خواهند بیرون ایند
عمودهای اهن بر سر ایشان بکوبند که بقعر جهنم برکردند و فرموده است انها که سبکتر است ترازوی اعمال ایشان پس ایشانند که زیان
کار جان خود شده اند و در جهنم مخلد خواهند بود و زبانهٔ اتش بروهای ایشان میسوزد و رویهای ایشانرا قبیح کرده گفته اند که مانند کلهٔ
بریان کرده باشند لبهای ایشان از بالا و پایین درهم کشیده باشد و دندانهای ایشان کشوده شده باشد بایشان کویند که ایا ایات ما بر شما
خوانده نمیشد پس شما بانها تکذیب میکردید کویند پروردکارا بر ما غالب شد شقاوت ما و بودیم ما کروهی کمراهان ای پروردکار ما ما
را ازین اتش بیرون اور پس اکر ما عود کنیم بکفر و ضلالت پس ستمکاران خواهیم بود بر نفس خود پس حقتعالی فرماید دور شوید و با من سخن
مکوئید و فرموده است که مهیا کرده ایم از برای کسیکه تکذیب میکند بقیامت اتشی افروخته که هرگاه ببیند ایشانرا از مکان دوری بشنوند
از برای او صدای خشم او و نالهٔ اهلش را یا خروشان را و هرگاه بیندازند ایشانرا در مکان تنکی دستها در کردن بسته یا با شیاطین در
زنجیر کشیده در انجا فریاد کنند وا ثبوراه و واویلاه ملائکه بایشان کویند این ندای شما یکی نخواهد بود فریاد بسیار خواهید کرد و کسی بفریاد
شما نخواهد رسید از حضرت صادق منقولست که یکساله راه خروش جهنم را خواهند شنید و گفته اند تنکی جای ایشان مانند میخ در
دیوار خواهد بود و فرموده است که و لیکن لازم شده است قول از جانب من که البته پر کنم جهنم از جنیان و مردمان هر دو و فرموده است
انها که کافر شده اند از برای ایشانست اتش جهنم مرک بایشان نمیرسد که بمیرند و از عذاب خلاص شوند و تخفیف داده نمیشود از ایشان
چیزی از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان فریاد و ناله و استغاثه کنند که پروردکارا بیرون اور ما را از جهنم تا عمل شایسته بکنیم غیر
انچه میکردیم کویند بایشان که ایا عمر ندادیم شما را انقدر که متذکر شوید و تفکر کنید در راه عافیت خود کسی که خواهد متذکر شود حضرت
صادق فرمود که این سرزنش از برای هیجده ساله است و جای پیشتر امد بسوی شما پیغمبر ترساننده پس بچشید عذاب را که ظالمانرا
یاوری نیست و فرموده بعد از انکه نعمتهای بهشت را برای مؤمنان ذکر کرده است ایا این بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم
که کردانیدیم امتحانی از برای ستمکاران اندرختی است که بیرون می اید در اصل جهنم و بیخ شکوفه اش مانند سرهای شیاطین است
بدرستی که کافران میخورند از ان پس پر میکنند شکمهای خود را از ان پس از برای ایشان بر روی ان شرابی از حمیم کرم جهنم است که بروی

ان می اشامند پس بازگشت ایشان بعد از این طعام و شراب بسوی جهنم است که ماوای ایشانست مفسران گفته اند زقوم درختی است بد
که میوه ان در نهایت تلخی و خشونت و بدبوئی و چون ابوجهل و سایر کفار قریش استهزا میکردند که درخت در میان اتش چون میروید حق تعالی
فرمود که ان را امتحان گردانیدیم از برای ستمکاران و رئوس شیاطین بعضی گفته اند میوه تلخ بدبوئیست در بادیه و بعضی گفته اند شیاطین
جنسی از مار است میوه را تشبیه بسر مار کرده اند و بعضی گفته اند مثل عرب مشهور است که چیزهای قبیح منکر را تشبیه بسر شیاطین میکنند
و روایت کرده اند که گرسنگی بر اهل جهنم بمرتبه غالب میشود که عذاب اتش را فراموش میکنند و استغاثه بمالک میکنند پس ایشان را بسوی
ان درخت میبرد و ابوجهل در میان ایشانست پس میخورند از ان میوه تا شکم ایشان پر میشود بجوش می اید در شکم ایشان مانند دیگی
که در جوش باشد پس اب میطلبند مالک از حمیمی که از حرارت بنهایت رسیده و سالها در دیگهای جهنم جوشیده از برای ایشان می اورد
و چون نزدیک ایشان میرسد رویهای ایشان بریان میشود و چون بشکم ایشان داخل میشود هرچه در شکم ایشانست میگدازد و فرموده
است که شراب ایشان حمیم است و غساق بعضی گفته اند که غساق اب بسیار سردیست که از سردی ایشان را میسوزاند و بعضی گفته اند
چشمه ایست در جهنم که زهر هر صاحب نیشی در ان جاری میشود و بعضی گفته اند اب چرک و ریم بدن ایشانست که در حلقشان میکنند و
بعضی گفته اند که عذابیست که بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذاب هست که شبیه باینهاست و فرموده است که از
برای ایشان سقفها از اتش هست از بالای ایشان و از زیر ایشان و فرموده است گویند انها که در اتشند به خازنان جهنم که بخوانید پروردگار
خود را که تخفیف دهد از ما روزی از عذاب را خازنان گویند که ایا نیامدند رسولان شما بسوی شما با معجزات و دلایل و براهین واضحه
گویند بلی امدند گویند پس هرچه خواهید دعا و استغاثه کنید فائده نمی بخشد شما را و نیست دعای کافران مگر بیفایده و فرموده است
تخفیف نمیدهند از ایشان عذاب را و در اتش خواهند بود نا امید از نجات و فرموده است که ندا کنند که یا مالک میمیراند ما را پروردگار
تو گویند در جواب ایشان که همیشه در عذاب خواهید بود و هرگز شما را مرگ نخواهد بود ابن عباس گفته است که بعد از هزار سال که
ایشان استغاثه کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است که شجره زقوم طعام گناهکار است که ابوجهل باشد از بابت مس گداخته
غلیان کند در شکمهای ایشان از بابت جوشیدن اب که در دیگ جوشد گویند بزبانیه جهنم که بگیرید او را و برو بکشید بمیان جهنم
پس بریزند از بالای سر او از عذاب حمیم و گویند باو بچش بدرستی که گمان میکردی که عزیز و کریمی در قوم خود و ترا عذاب نخواهند کرد و
فرموده است که گوید باو قرینش یعنی ملکی که موکل بوده است باعمال او که اینست انچه نزد منست از نامه اعمال تو حاضر است القیا فی
جهنم کل کفار عنید در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که خطاب تثنیه برسول خدا و امیر المؤمنین است که بیندازید در جهنم
هر بسیار کفران کننده معاندی را یعنی دشمنان خود را داخل جهنم کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید و بعضی گفته اند که خطاب
بادو ملکست که موکلند بکافران و فرموده است که شناخته میشوند مجرمان و کافران برویهاشان ایشان پس از ناصیه پیشانی ایشان را
با پاهای ایشان غل میکنند و در جهنم می افکنند و گویند ملائکه با ایشان اینست جهنمی که باور نمیکردند کافران که با اتش ایشان را عذاب کنند
و گاه اب جوشیده و فرموده است هرگاه ایشان را بیندازند در جهنم صدای عظیمی از جهنم ظاهر شود و در خروش باشد و نزدیک
باشد که از هم بپاشد از شدت خشم بر کافران هر فوجی را که بیندازند در جهنم خازنان جهنم از ایشان پرسند که ایا کسی نیامد
که شما را از این عذاب بترساند گویند امد ترساننده و ما تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند اگر ما میشنیدیم
و میفهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمیشدیم و فرموده است که نزد ما زنجیرها و غلهای گران هست و طعام خار داری
که در گلو بند شود و فرموده نه پیرهنایه یعنی زقوم و فرموده است که بزودی او را داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست
باقی نمیگذارد چیزی از گوشت و پوست و استخوان ایشان را و هیچ نوع از عذاب را نمیگذارد که بایشان نرساند و تغییر دهنده
است پوستهای ایشان را و موکلند براو نوزده ملک که خازنان جهنمند و گفته اند که دیدهای ایشان مانند برق رباینده است
و نیشهای ایشان مانند شاخهای گاو و زبانه اتش از دهانهای ایشان بیرون می اید ما بین دو دوش هر یک هزار ساله
است و در هر کف دست ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند توانند گنجید و رحم از دل ایشان برداشته شده است
هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را برمیدارد و بهر جای جهنم که خواهند میاندازد و بعضی گفته اند که بر خصوص سقر نوزده ملک
موکلند و از برای درکات دیگر خازنان دیگر هستند و روایت کرده اند که چون این ایه نازل شد ابوجهل با قریش گفت محمد
میگوید که خازنان جهنم نوزده نفرند و شما همه شجاعانید ایا نمیتوانید هر یک از شما یکی از خازنان را بگیرید یکی از ایشان گفت

من هفده نفر را کفایه میکنم شما دو تا را کفایه کنید در این وقت این آیه نازل شد که ما نگردانیده‌ایم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند و از بنی آدم
که شما از عهدهٔ ایشان برآیید و نگردانیده‌ایم عدد ایشان را مگر امتحانی از برای کافران و فرموده است که خازنان جهنم بکافران گویند که بروید
بسوی آتشی که انکار میکردید آنرا در دنیا بروید بسوی آتش سیاهی که تیره است و سه شعبه دارد و با دودی که از جهنم بیرون می‌آید و بکافر
احاطه میکند از بالای سر و از جانب راست و از جانب چپ که نفسهای ایشان را میگیرد و بعضی گفته‌اند که زبانه از آتش بیرون می‌آید و احاطه
میکند مانند سراپرده سه شعبه میشود و پردهٔ آن هست تا از حساب فارغ شود و بعضی گفته‌اند که سایهٔ دود جهنم است چون داخل آن میشوند
فایده بایشان نمی‌بخشد و از ضرر زبانهٔ آتش مانع ایشان نمیشود و شراره چند بیرون می‌افکند آتش مانند قصر در بزرگی و در نظر مانند شتران
زرد یا سیاه مینماید و فرموده است جهنم بر سر راه عاصیان است و طاغیان و کافران را مآب و مرجع است مکث خواهند کرد در آن حقب بسیار
حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته‌اند چهل و سه حقب است هر حقبی هفتاد خریف است و هر خریفی هفتصد سال است
و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال است و از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده‌اند بچندین سند معتبر که این آیه
در شان جماعتی است از مسلمانان که از جهنم بیرون می‌آیند و در معانی الاخبار از حضرت صادق ع روایت کرده است که هشت حقب است
و هر حقبی هشتاد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال از سالهائی که شما میشمارید و عامه از ابن
عمر روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود که بیرون نمی‌آید کسی که داخل جهنم شود تا احقاب بسیار در آن بماند و هر حقبی زیاده از شصت سال است
و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی مقدار هزار سال است از سالهای شما پس کسی اعتماد نکند بر آنکه آخر از جهنم بیرون خواهم آمد و سالهائی
نمی‌چشند در آن برودتی و نه شرابی و ابن عباس گفته برد خواب است و بعضی گفته‌اند نه هوای خنکی و نه آبی مگر حمیم و غساق و فرموده است
یا آن کافر با او نفع نمیدهد و البته می‌اندازد او را در حطمه و چه میدانی که چیست حطمه آتش خداست که افروخته شده است و مشرف
میشود بر دلها و درهای آن را بر روی ایشان می‌بندند در عمودها کشیده شده پس محکم میکنند آن را بمیخهای آهنی از آتش تا امید بیرون آمدن
از ایشان قطع شود و نسیمی بر ایشان داخل نشود و عیاشی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد
اهل توحید و مسلمانان را که توحید شما فایده بشما نبخشید و ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن جهنم پس پروردگار عالمیان حمیت کند از
برای مسلمانان و ملائکه را فرماید که شفاعت کنید ایشان را پس شفاعت کنند از برای هر که خدا خواهد پس فرماید پیغمبر را که شفاعت کنید
پس شفاعت کنند از برای هر که خدا خواهد پس حق تعالی فرماید پس فرماید مؤمنان را که شفاعت کنید ایشان نیز شفاعت کنند هر که را که خدا خواهد
پس حق تعالی فرماید من ارحم الراحمینم بیرون آیید برحمت من پس بیرون آیند از میان آتش مانند پروانه و جانوران که نزد آتش جمع
میشوند پس حضرت فرمود که بعد از این عمودها را میکشند و درها را بر ایشان می‌بندند و بخدا سوگند که اینها باقی مانده‌اند همیشه
مخلد خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که یا ابن رسول الله مرا
بترسان که دلم سنگین شده است حضرت فرمود که مهیا شو از برای زندگی دراز بدرستیکه جبرئیل آمد بنزد رسول خدا و رو ترش کرده بود
پیشتر که می‌آمد متبسم بود حضرت از سبب این حال سؤال نمود جبرئیل گفت امروز دمهائی را که بر آتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند فرمود
که دمهای آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت یا محمد حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ
شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای زناکاران است
که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزد هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری
که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین
و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول و جبرئیل هر دو بگریه درآمدند پس حق تعالی ملکی را
فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما شما را سلام میرساند و میفرماید که شما را ایمن میگردانم از آنکه گناهی بکنید که مستوجب عذاب من شوید
پس بعد از آن هر گاه که جبرئیل بخدمت آنحضرت می‌آمد متبسم بود پس حضرت صادق ع فرمود که در آن روز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را میدانند
و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آن را میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند
پس چون بکنار جهنم رسیدند ملائکه گرزهای آهن بر کلهٔ ایشان میکوبند تا بقعر جهنم برمیگردند پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند و پوست
تازه بر بدن ایشان میپوشانند که عذاب را بیشتر بیابند پس حضرت با ابو بصیر گفت که آنچه گفتم ترا کافیست گفت بلی بس است و کافیست مرا
و بسند معتبر از عمرو بن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر ع فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان از شدت

انچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمر بگروهی که ایشان را امرك نمیباشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبك
نمیشود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و کران و گنگان و کوران باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد و محروم و نادم و پشیمان و غضب
کرده پروردگار خود رحم بر ایشان نکنند عذاب ایشان را تخفیف ندهند و آتش بر ایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم بعوض آب آشامند و از
زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بقلابهای آتش بدنهای ایشان را درند و گرزهای آهن بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید
ایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکنند و برروی ایشان را در آتش میکشند و با شیاطین ایشان را در زنجیر میکنند و در غلها و بندها
ایشان را مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیشود و اینست حال جمعی که بجهنم میروند
و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که جهنم را هفت در است از یکدر فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابوبکر و عمر و عثمان است
داخل میشوند و از یکدر بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشان است و کسی با ایشان در این در شریك نیست و یکدر دیگر باب لظی است
و یکدر دیگر باب سقر است و یکدر دیگر باب هاویه است که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میرود پس جهنم جوشی میزند
ایشان را از طبقه بالای جهنم میافکند پس هفتاد سالی دیگر فرو میروند و ابد الاباد در جهنم حال ایشان اینست و یکدر دیگر است که از آن
دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و این در بزرگترین درهاست و گرمی و شدت آتش از همه بیشتر است
و بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق ع پرسیدند از معنی فلق فرمود دره ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر
خانه هفتاد هزار حجره است و در هر حجره هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر ماری هفتاد سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را
بر این دره گذار میافتد و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیا هست یکجزو است از هفتاد جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آنرا
باب خاموش کرده اند و باز افروخته شده است و اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت بدرستیکه جهنم را در روز قیامت
بصحرای محشر خواهند آورد که صراط را بروی آن بگذارند پس جهنم فریادی در محشر بر آورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین از بیم آن بزانو
استغاثه آیند و در حدیث دیگر منقولست که غساق وادی است در جهنم که در آن سیصد و سی قصر است و در هر قصری سیصد
خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماری است و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است و در نیش هر عقربی
سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاك همه کافیست و در حدیث دیگر منقولست
که درکات جهنم هفت مرتبه است اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ میجوشد و مرتبه دوم
لظی است که حقتعالی در وصف آن میفرماید که بسیار کشنده است پای و دست مشرکان را تا پوست سر ایشان را بجانب خود میکشد کسی
را که پشت کرده بحق و رو گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن ادا نکرده مرتبه سیم
سقر است که حقتعالی در وصف آن میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام را بلکه همه را
میسوزاند و باز خداوند اجزا را باز میگرداند و آتش دست بر نمیدارد و باز میسوزاند و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران را
تا ظاهر و هویداست برای ایشان و بر آن موکلند نوزده ملك یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبه چهارم حطمه است که از آن شررها جدا میشود
مانند کوشك عظیم که گویا شتران زردند که بر هوا میروند و هر که را در آن افکنند او را در هم میشکند و میکوبد مانند سرمه و روح
از او مفارقت نمیکند و چون مانند سرمه ریزه شده اند حقتعالی ایشان را بحالت اول بر میگرداند و طبقه پنجم هاویه است که در آنجا گروهی
هستند که فریاد میکنند که ای مالك بفریاد ما برس چون مالك بفریاد ایشان میرسد ظرفی از آتش بر میگیرد که مملو است از چرك و خون و
عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته و بایشان میخوراند پس چون بنزدیك روی ایشان می آورند پوست و گوشت
روی ایشان در آن میریزد از شدت حرارت آن چنانکه حقتعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی که احاطه کند بایشان
سراپرده های آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان میرسند بآبی که مانند مس گداخته باشد که چون پیش دهان ایشان برند
بریان کند روی ایشان را بد شرابیست مهل از برای ایشان و بد تکیه گاهیست آتش از برای ایشان و هر که را در هاویه اندازند هفتاد
سال در آتش فرو رود و هر چند که پوستش بسوزد حقتعالی بدل آن پوست دیگر بر بدنش برویاند طبقه ششم سعیر است که در آن
سیصد سراپرده از آتش است و در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد خانه از آتش است و در هر خانه سی صد
نوع از عذاب مقرر است و در آنجا مارها و عقربها از آتش است و کندها و زنجیرها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق
سبحانه و تعالی میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غلها از آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم است که فلق در آنجاست و آن

چاهی است در جهنم که چون در آنرا میگشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقهاست از جهنم و صعوداً کوهیست از مس در
میان جهنم و آتشها از دود و دخان ایشان از مس گداخته که بر دور آنکوه جاریست و این موضع بدترین جاهای این طبقه است و از حضرت امام
موسی کاظم ع منقولست که در جهنم وادی هست که آنرا سقر مینامند که از آنروز که خدا آنرا خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر
خدا آنرا رخصت دهد که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میبرند از حرارت
وگند و بو و کثافت آنوادی و آنچه خدا در آن از برای اهلش مهیا فرموده است از عذاب خود و در آنوادی کوهیست که جمیع اهل آنوادی
بخدا پناه میبرند از گرمی و حدت و تعفن و کثافت آنکوه و عقابها که خدا برای اهلش در آنجا مقرر فرموده است و در آنکوه درهایست که اهل
آنکوه بخدا استعاذه مینمایند از گرمی و گند و کثافت آندره و عذابهای آن و در آندره چاهیست که اهل آندره از گرمی و تعفن و قذارت
و عذاب شدید آنچاه بخدا پناه میبرند و در آنچاه ماریست که جمیع اهل آنچاه از خباثت و تعفن و کثافت آنمار و آنچه خدا در نیشهای آن قرار
داده است بخدا استعاذه مینمایند و در شکم آنمار هفت صندوقست که اهل جای پنج کس است از امتهای گذشته و دو کس از این
امت اما پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشته و نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد و گفت من میمیرانم و زنده میگردانم و فرعون
که دعوی خدائی کرد و یهودا است که یهود را گمراه کرد و بولس است که نصاری را گمراه کرد و از این امت دو اعرابیند که ایمان بخدا نیاوردند
یعنی ابوبکر و عمر و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که فرمود که برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند و پاهای ایشانرا بزنجیر کرده اند
و دستهای ایشانرا در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند و جبهها از آتش برای ایشان بریده اند
و بر ایشان بسته اند در میان عذابی که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز آن درها را
نمیگشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود و هرگز غمی از ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است
ایشان فانی نمیشود و نه عمر ایشان بسر میاید بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار خود طلب کن که ما را بمیراند در جواب میگوید که همیشه در این عذاب خواهید بود
و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که در جهنم چاهیست که اهل جهنم از آن استعاذه مینمایند و آنجای هر متکبر جبار معاند و هر شیطان متمرد و هر متکبری
که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت محمد و آل او داشته باشد و فرمود که کسی که در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسیست که در دریا
از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارتش مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از
جمیع اهل جهنم عذابش سخت تر است و حال آنکه عذاب او از همه سهلتر باشد و در حدیث دیگر وارد شده که فلق چاهیست در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استعاذه
مینمایند و از خدا طلب نمود که نفسی بکشد چون نفس کشید جهنم را سوزانید و در آنچاه صندوقیست از آتش که اهل آنچاه از گرمی و حرارت آن صندوق استعاذه مینمایند و آن تابوت
که در آن شش کس از پیشینیان جا دارند و شش کس از این امت اما شش نفر اول پسر آدم است که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون
و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد و آنکسیکه یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و آنکسیکه نصاری را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و اما شش کس از این امت ابوبکر
و عمر و عثمان و معاویه و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم است و از حضرت رسول منقولست که فرمود اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند یکی
از اهل جهنم نفس بکشد و آن بایشان برسد هر آینه مسجد و هر که در آنست بسوزند و فرمود که در جهنم مارهست که گردن شتر دارند که یکی از ایشان
که میگزد کسیرا چهل قرن یا چهل سال دردش میماند و عقربهاست بدرشتی استر که اگر یکی از آنها نیش بزند دردش تا چهل سال میماند و از عبدالله بن عباس منقولست که جهنم
هفت دراست و بر هر دری هفتاد هزار کوه است و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار شکاف
و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روز راهست و نیشهای آن مارها مانند نخلهای طولانی است
آید نزدیک فرزند آدم و میگزد پلک چشمها و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت او را از استخوانها میکشد پس چون میگریزد از آن مار در
نهری از نهرهای جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن فرو میرود و از حضرت صادق ع منقولست که چون اهل بهشت داخل بهشت
شوند و اهل جهنم بجهنم در آیند منادی از جانب خدا ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل دوزخ اگر مرگ بصورتی از صورتها در آید بخواهید
شناخت او را گویند نه پس بیاورند مرگرا بصورت گوسفندی سیاه و سفید و در میان بهشت و دوزخ بدارند و گویند بایشان که
ببینید این مرگست پس او را ذبح نمایند و فرماید ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و دیگر مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه در
جهنم خواهید بود و مرگ از شما نخواهد بود و اینست که حق تعالی فرموده است یا محمد بترسان ایشانرا از روز حسرت و ندامت ۵

روزی

روزی که کار هر کس منقضی شود و بپایان رسیده باشد و حال آنکه ایشان از آن روز غافلند و امام فرمود مراد این روز است که خدا اهل
و اهل برزخ را فرمان دهد که همیشه در جای خود خواهید بود و مرگ شما را نباشد و در آنروز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد
و امیدشان منقطع گردد و در ثواب الاعمال از حضرت صادق ع روایت کرده که رسول خدا فرمود چهار کسند که اهل جهنم با آن آزاری
که دارند از عذاب آنچهار کس در آزارند اول مردیست که او بخداست در تابوتی از آتش و دیگری امعاء و رودهای خود را میکشد و دیگری از دهانش
چرک و ریم جاریست و دیگری گوشت بدن خود را میخورد پس سؤال کنند از برای صاحب تابوت که چیست این بدبخت را که
عذاب او ما را آزار میکند گویند او مردیست که در گردنش مال مردم بوده و چیزی نداشت که ادای قرض او کنند و آنکه امعای خود را میکشد
پروا نمیکرد از بول بهر جای بدنش که میرسد و آنکه چرک و خون از دهانش جاریست تتبع عیبهای مردم میکرد و نقل میکرد و آنکه گوشت بدن خود را
میخورد غیبت مسلمانان میکرد و علی بن ابرهیم از حضرت صادق ع روایت کرده که رسول خدا فرمود که در شب معراج صدائی شنیدم که مرا
بفزع و خوف آورد از جبرئیل پرسیدم گفت این صدای سنگیست که هفتاد سال است که از کنار جهنم انداخته اند و این ساعت بقعر جهنم قرار گرفت پس حضرت رسالت
نخندید تا از دنیا رفت پس فرمود که جبرئیل بالا رفت و من با او رفتم تا داخل آسمان هفتم شدم و هر ملکی که مرا میدید سلام میکرد و میخندید و مرحبا
میگفت تا آنکه ملاقات کردم ملکی را که از آن عظیمتر ملکی ندیده بودم در نهایت خشم و غضب پس او نیز بر من سلام کرد و مرحبا گفت اما نخندید و بشاشت
و شادیکه از سایر ملائکه دیدم از او ندیدم گفتم ای جبرئیل کیست این ملک که من از او ترسیدم جبرئیل گفت سزاوار است که از او بترسی و همه
ما از او میترسیم این مالک خازن جهنم است و هرگز نخندیده است و از روزیکه خدا او را والی جهنم کرده است پیوسته خشم او بر دشمنان
خدا و اهل معصیت در تزاید است و خدا باو انتقام خواهد کشید از ایشان و اگر پیش از تو خندیده بود هر آینه برای تو میخندید پس گفتم بجبرئیل
بسبب منزلتی که در آسمانها داری و همه اطاعت تو میکنند چنانکه خدا فرموده است مطاع ثم امین آیا امر نمیکنی او را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل
ع گفت ای مالک بنما بمحمد ص آتش جهنم را مالک یک پرده را گشود و یک در از درهای جهنم را باز کرد از آن زبانه بسوی آسمان ساطع شد
و بجوش آمد و بلند شد بمرتبه که گمان کردم که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که مالک پرده را برگرداند پس جبرئیل بمالک گفت که پرده را برگردان
پس مالک خطاب کرد باتش که برگرد برگردید و ابن بابویه نیز مضمون این خبر را بسند موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است و
در آخرش فرموده که بعد از آن تا از دنیا بیرون تشریف بردند لب آنحضرت بخنده گشوده نشد و ابن بابویه علیه الرحمة از حضرت امام جعفر
صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمودند که آتش جهنم با سه کس سخن میگوید در روز قیامت با امیر و قاری و صاحب مال با امیر
گوید که ای آنکسی که خدا بتو سلطنت و امارت کرامت کرده بود و عدالت نکردی پس او را میرباید چنانچه مرغ دانه کنجد را میرباید و به
فرو میبرد و بقاری میگوید ای آنکسی که قرآن را زینت خود کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی در حضور پس او را فرو میبرد و میگوید بصاحب مال
که ای آنکسی که خدا دنیای بسیار گشاده فراوان بتو داده بود و از تو طلبید که از آن چیزی بقرض بخدا بدهی که در آخرت اضعاف آنرا بتو عوض بدهد و
بخل ورزیدی پس او را میرباید و فرو میبرد و از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که آتش جهنم بر کافران عذابست و بر خازنان
جهنم رحمتست یعنی از آن لذت می یابند و ایشان را نمی سوزاند و حضرت امیر المؤمنین ع در نامه اهل مصر در وصف جهنم فرموده آتشی که
قعرش بعید است و حرارتش شدید است و شرابش صدید است و عذابش تازه و جدید است و مقامع و گرزهایش از حدید است و عذابش
سست نمیشود و حق تعالی فرموده است که اصحاب بهشت در روز قیامت بهتر است قرارگاه ایشان و نیکوتر است محل قیلوله و استراحت ایشان حضرت
امام محمد باقر ع فرمود که چون کشند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل جهنم شوند دودی از جهنم باستقبال ایشان آید با ایشان گویند
ملائکه که داخل شوید در این سایه که سه شعبه دارد گمان کنند که آن بهشت است چون داخل شوند بجهنم منتهی شود و فوج فوج را داخل جهنم کنند و این
در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای اهل بهشت در آنوقت تحفها از بهشت بیاورند و ایشانرا داخل منازل
خود کنند در وسط روز اینست معنی قول الهی که محل قیلوله ایشان نیکوتر است فرمود در قول حق تعالی مقرنین فی الاصفاد یعنی ایشانرا با یکدیگر
بسته باشند بزنجیرها سرابیلهم من قطران فرمود یعنی پیراهنهای ایشان از ارزیر گداخته است چون آنها را بر ایشان بپوشانند فرو گیرد
ایشانرا آتش و فرموده است در باب زناکار و من یفعل ذلک یلق اثاما حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که اثام رودیست از ارزیر گداخته در پیش
رود سنگستانی از آتش و آنجا جای کسی است که غیر خدا را پرستیده باشد یا کسی را بناحق کشته باشد و زناکاران نیز در آنجا خواهند بود و از حضرت
امام زین العابدین ع منقولست که در جهنم وادی هست که آنرا سعیر مینامند چون آتش جهنم کم میشود آنرا میگشایند که جهنم بآن افروخته میشود
و اینست معنی قول حق تعالی کلما خبت زدناهم سعیرا علی بن ابرهیم روایت کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال بزیر میروند چون بپایین

جهنم برسند جهنم نفسی بکشد و ایشان را ببالا اندازد پس گرزهای آتش بر ایشان زنند تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان چنین باشد
و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده‌اند از حضرت صادق ع که در جهنم وادی هست از برای متکبران که آنرا سقر گویند شکایت
کرد بسوی خدا از شدت حرارت خود و سؤال کرد که نفسی بکشد چون رخصت یافت و نفس کشید جمیع جهنم سوخت و در احتجاج روایت کرده است
که زندیقی از حضرت امام جعفر صادق ع سؤال کرد که آیا آتش بس نبود که حق تعالی بآن عذاب کند خلق را که مارها و عقربها نیز در جهنم آفرید حضرت
فرمود که خداوند جبار بآن عقربها و مارها گروهی را عذاب میکند که میگفتند اینها را خدا خلق نکرده است و شریکی در خلق برای خدا قایل شدند تا آنکه
بچشانند بایشان عذاب آنچیز را که آفریده خدا نمیدانستند و ابن بابویه از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که در جهنم کوهی هست که آنرا
صعد میگویند و در صعد وادی هست که آنرا سقر مینامند و در سقر چاهی هست که آنرا هبهب میگویند هرگاه پرده از روی آنچاه برمیگیرند اهل
جهنم از گرمی آن بفریاد می‌آیند و این چاه منزل جباران و خلفای جور است و ایضا بسند حسن از حضرت امام موسی روایت کرده است که در بنی اسرائیل
مرد مؤمنی بود و همسایه کافری داشت که در دنیا مهربانی و احسان نسبت بآن مؤمن میکرد چون آن کافر مرد حق تعالی خانه‌ای از گل در میان آتش بنا
کرد که از حرارت جهنم او را نگاه دارد و روزی او را از جای دیگر باو میرسانند و میگویند باو اینها همه بسبب مدارا و نیکی است که نسبت بفلان
مؤمن همسایه خود میکردی و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که مؤمنی در مملکت پادشاه ظالم و جباری بود در وقت
مقام آزار آن مؤمن بود آن مؤمن از او گریخت و ببلاد مشرکین رفت مردی از اهل شرک او را بجای داد و رفق و مدارا با او نموده و او را ضیافت
میکرد چون وقت مرگ آن مشرک شد حق تعالی وحی نمود باو که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر ترا در بهشت منزل و مسکنی بود ترا در آنجا ساکن میکردم
لیکن بهشت حرام است بر کسی که با شرک بمیرد ولیکن ای آتش او را از جا بده و او را مترسان اما روزی او را از دو طرف روز از برای
او بیاورید راوی پرسید که از بهشت حضرت فرمود که از هر جا که خدا خواهد مؤلف گوید که این حدیث منافات ندارد با آیاتی که
دلالت میکنند بر آنکه کافران همه معذب باشند و عذاب ایشان تخفیف نمی‌یابد زیرا که بودن در جهنم عذاب ایشانست هر چند آزار بایشان نرسانند
و در حدیث دویم تخفیف و از علاج آتش ظاهر است که عذاب ایشانست و اینها از ایشان تخفیف نمی‌یابد ممکن است که این احادیث مخصص آن آیات بوده
باشند و از محمد بن الحنفیه و ابن عباس روایت کرده‌اند که چون حق تعالی امر کند مردم را که بر صراط بگذرند مؤمنان بآسانی بگذرند و منافقان در جهنم بیفتند
پس حق تعالی گوید که ای مالک استهزا کن بمنافقان در جهنم پس مالک دری در جهنم بسوی بهشت بگشاید و ندا کند ایشان را که ای گروه منافقان بیائید بیائید
و بالا آئید از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان در آتش جهنم هفتاد سال تا آنکه بآن در برسند چون خواهند بیرون روند در را بروی ایشان
ببندند و در موضع دیگر دری بگشایند و گویند از این در بروید بسوی بهشت و باز هفتاد سال سعی کنند و در دریاهای آتش شنا کنند و چون
بآن در برسند باز بر روی ایشان ببندند و همیشه با ایشان چنین کنند چنانکه ایشان در دنیا پیوسته استهزاء بمؤمنان میکردند و میگفتند انما
نحن مستهزؤن و اینست معنی قول حق تعالی الله یستهزئ بهم و یمدهم یعنی حق تعالی در آخرت استهزا خواهد کرد بایشان و حضرت امام حسن عسکری ع
در تفسیر آیه فرموده که اما استهزاء خدا با ایشان در آخرت آنست که چون داخل گرداند منافقان و معاندان علی ع را در جهنم که دار لعنت و محل
و عذاب است ایشان را بانواع عذاب عجیبه تعذیب و عقوبت و قرار دهد مؤمنان را که منافقان با ایشان استهزا میکردند در دنیا در روضات
جنات بحضور محمد برگزیده ملک دیان ایشان را مشرف گرداند بر آنها که استهزاء میکردند با ایشان در دنیا تا مشاهده نمایند آنچه منافقان
گرفتار شده‌اند بآنها از عجایب نقمتها و بدایع عقوبتها پس لذت و شادی ایشان بشماتتی که بر منافقان میکنند مانند لذت و سرور ایشانست بنعیم
ایشان در بهشتهای پروردگار ایشان پس مؤمنان آن کافران را بنامهای ایشان و صفات ایشان میشناسند و ایشان بر چند صنف‌اند بعضی در
میان نیشهای افعیهای جهنم‌اند که میخایند ایشان را و بعضی در میان چنگال درندگانند که بازی میکنند با ایشان و از هم میدرند و بعضی در زیر
تازیانه‌های زبانیه‌اند و عمودها و گرزهای ایشان که بر ایشان میکوبند و عذاب و نکال ایشان را شدید میگردانند و بعضی در دریاهای جهنم غرق
شده‌اند و بیرون میکشند ایشان را در میان آنها و بعضی را زبانیه زجر میکنند و غسلین و غساق را در گلوی ایشان میریزند و بعضی در سایر
اصناف عذابند و کافران و منافقان نظر میکنند و میبینند مؤمنان را که در دنیا با ایشان سخریه و استهزاء میکردند بسبب آنکه ایشان بموالاة
محمد و علی و آل ایشان اعتقاد کرده بودند که بعضی در فرشهای نرم و بالش تکیه کرده‌اند و بعضی از انواع میوه‌های بهشت تنعم مینمایند و بعضی در غرفه‌ها
و بساتین و متنزهات آن سیر میکنند و حوریان و غلامان و کنیزان و پسران و دختران در خدمت ایشان ایستاده‌اند و بر دور ایشان میگردند و بانواع
خدمات ایشان قیام مینمایند و ملائکه خداوند جلیل می‌آیند بسوی ایشان از جانب پروردگار ایشان بانواع عطاها و کرامتها و عجایب تحف و
هدایا و میگویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس میگویند آن مؤمنان که مشرف گردیده‌اند بر کافران و منافقان که ای ابوبکر و ای عمر

وای عثمان تا آنکه همه را بنامهای ایشان ندا میکنند چون آیند بموافق خزی و خواری خود مانند طلب بیایید بسوی جاهای خود در بهشت از برای شما مهیا گشته تا خلاص شوید از عذاب خود و ملحق شوید با ما در نعیم بهشت منافقان گویند وای بر ما کی ما را این نعمت میسر میشود مؤمنان گویند نظر کنید بسوی این درها چون نظر کنند و درها بجانب بهشت گشاده ببینند گمان کنند که اندرونها بسوی جهنم گشوده است و میتوانند بآن درها رسید پس شروع کنند در شنا کردن و دویدن با پاهای جحیم جهنم و از پیش روی زبانیه روند و گریزند و القا از پی ایشان روند و بایشان رسند عمودها و گرزها و تازیانهها ایشان زنند و پیوسته باین نحو بروند و انواع این عقوبات کشند تا وقتی که گمان کنند که باین درها رسیدهاند ببینند که درها بر روی ایشان بسته است و زبانیه عمودها بر ایشان زنند و سرنگون بمیان جهنم افکنند و مؤمنان بر فرشها و مجالس خود بر ایشان خندند و استهزاء و سخریه بایشان کنند اشاره باینست الله یستهزئ بهم و ایضا فرموده است فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون یعنی پس در آن روز آنها که ایمان آورده‌اند از احوال کافران میخندند و بر کرسیها نشسته بسوی ایشان نظر میکنند و حقتعالی فرموده است و اذا النفوس زوجت حضرت باقر فرمود و اما اهل بهشت پس ایشان را جفت میکنند با خیرات حسان و اما اهل جهنم هر یک از ایشان را جفت میکنند با شیطانی که او را اغوا کرده است و حق تعالی فرموده فانذرتکم نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولی یعنی پس ترسانیدم شما را از آتشی که پیوسته افروخته است زبانه میکشد ملازم آن آتش نیست مگر شقیترین مردم آنکس که تکذیب کرد پیغمبر را و پشت کرد از آن برحق علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر این آیات که در جهنم وادی هست و در آن وادی آتشی هست که نمیسوزد بان آتش و ملازم آن نمیباشد مگر شقیترین مردم که عمر است که تکذیب کرد رسول خدا را در ولایت علی و پشت کرد از ولایت او و قبول نکرد بعد از آن فرمود که آتشها بعضی از بعضی پستتر است و آتش این وادی مخصوص ناصبیان و دشمنان اهل بیت است و مؤید اینست آنکه شیخ مفید در کتاب اختصاص از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که روزی بیرون رفتم بپشت کوفه و قنبر در پیش روی من میرفت ناگاه ابلیس پیدا شد گفتم من بادعجب پیر گمراه شقی هستی تو گفت چرا این را میگوئی یا امیرالمؤمنین بخدا سوگند که ترا حدیثی نقل کنم از خودم و از خداوند عزّ و جلّ و در میان ما ثالثی نبود بدرستیکه چون مرا بزمین فرستاد خدا بسبب آن خطائی که کردم چون باسمان چهارم رسیدم ندا کردم که الهی و سیدی گمان ندارم که از من شقیتر خلقی آفریده باشی حق تعالی وحی فرمود بسوی من که بلکه آفریده‌ام خلقی را که از تو شقیتر است برو بسوی مالک خازن جهنم تا صورت او را بتو بنماید رفتم بسوی مالک و گفتم خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید که بمن بنما کسی را که از من شقیتر است مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را برداشت آتشی سیاه بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد مالک بان گفت که ساکن شو ساکن شد پس مرا برد بطبقهٔ دویم آتشی بیرون آمد از آن سیاهتر و گرمتر پس گفت ساکن شو ساکن شد و همچنین بهر مرتبه که میبرد از مرتبهٔ سابق تیرهتر و گرمتر بود تا بطبقهٔ هفتم برد آتشی از آن بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بر دیدههای خود گذاشتم و گفتم ایمالک امر کن او را که ساکن شود و الا میمیرم مالک گفت تو نخواهی مرد تا وقت معلوم پس صورت دو مرد را دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای آتش بود و ایشان از جانب بالا آویخته بودند و بر سر آنها گروهی ایستاده بودند و گرزهای آتش در دست داشتند و بر سر ایشان میزدند گفتم ایمالک اینها کیستند گفت مگر نخواندهٔ آنچه در ساق عرش نوشته بود و من دیده بودم که خدا بر ساق عرش دو هزار سال پیش از آنکه دنیا را یا آدم را خلق کند نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله ایدته و نصرته بعلی اینها دو دشمن ایشان و دو ستم کننده بر ایشانند یعنی ابوبکر و عمر و کلینی در حدیث معتبر طولانی از حضرت صادق ع روایت کرده است که کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است از جملهٔ آنها کفر جحود است و آنست که انکار کنند پروردگار خدا را و گویند که پروردگاری نیست و بهشتی نیست و آتشی نیست و این قول دو طایفه از زنادقه است که ایشان را دهریه میگویند و سید بن طاوس از کتاب زهد النبی روایت کرده است از حضرت امیرالمؤمنین که حضرت رسالت پناه ص فرمود بحق آن خداوندی که جان محمد در دست قدرت اوست که اگر قطرهٔ از زقوم را بر کوههای زمین بریزند هر اینه فرو روند تا طبقهٔ هفتم زمین و طاقت آن را نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسیکه آن طعامش باشد بحق آن خداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست که اگر یک قطره از غسلین را بر کوههای زمین بریزند هر اینه فرو روند تا طبقهٔ زمین و طاقت آن را نیارند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن آبش باشد و بحق آن خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که اگر یکی از مقامعی که خدا فرموده است بر کوههای زمین بگذارند هر اینه فرو روند تا پایین طبقهٔ هفتم زمین و طاقت آن نداشته باشند پس چگونه خواهد بود حال کسی که اینها را بر او بکوبند در جهنم و ایضا از کتاب مذکور روایت کرده است که چون این آیه نازل شد که بدرستی که جهنم وعده گاه جمیع ایشانست و از برای آن هفت در است و از برای هر دری از آنها حصهٔ مقرری از برای کافران و عاصیان هست حضرت رسول ص گریست گریهٔ شدیدی و اصحاب آنحضرت از برای گریهٔ او گریستند و ندانستند که جبرئیل چه خبر آورده است و نتوانستند از آنحضرت سؤال کنند و عادت آنحضرت چنان بود که چون فاطمه را میدید شاد میگردید پس یکی از صحابه رفت

بخانهٔ فاطمه که آنحضرت را بیاورد دید که او اردجوی بدست پیش گذاشته است و خمیر میکند و میگوید وما عندالله خیر وابقی پس سلام کرد
بر آنحضرت و حال حضرت رسول صلعم و گریستن او را نقل نمود حضرت فاطمه برخواست و چادر کهنهٔ بر خود پیچید که دوازده موضع از آن بسعف خرما
پینه کرده بود چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد گریست و گفت واحزناه قیصر پادشاه روم و کسری پادشاه عجم سندس و حریر میپوشند و فاطمه دختر
محمد صلعم که بهترین خلقست چنین جامهٔ میپوشد چون فاطمه بخدمت پدر بزرگوار خود آمد گفت یا رسول الله سلمان تعجب میکند از لباس من
بحق آنخداوندی که ترا برسالت بخلق فرستاده است که نیست من و علی را مگر پوست گوسفندی که شترها در روز بر روی آن علف میخورند و چون
شب میشود آنرا فرش خود میاندازیم و بالش زیر سرها از پوستست که لیف خرما در میانش پر کرده ایم پس حضرت رسول صلعم فرمود ای سلمان
دختر من در میان گروهی خواهد بود که پیش از همه کس بهشت میرود پس فاطمه گفت ای پدر بزرگوار چه چیز باعث گریهٔ تو شد حضرت فرمود
جبرئیل این دو آیه را آورد حضرت فاطمه این دو آیه را شنید بروی در افتاد و گفت وای پس وای بر کسی که داخل جهنم شود پس سلمان گفت کاش
من گوسفندی بودمی و مرا میکشتند و گوشتم را میخوردند و ذکر جهنم را نمیشنیدم ابوذر گفت چه بودی اگر مادرم مرا نمی زائید و نام جهنم را نمی شنیدم
عمار گفت دریغا که مرغی بودم و در بیابانها پرواز میکردم و بر من حسابی و عقابی نبود و نام جهنم را نمیشنیدم و حضرت امیر ع فرمود کاش سباع
گوشت مرا میدریدند و مادرم مرا نمی زائید و نام جهنم را نمیشنیدم پس حضرت امیر ع دست بر سر گذاشت و میگریست و میگفت وای
از سفر دراز و کمی توشه در سفر قیامت در میان آتش میگردند و بقلابهای آتش گوشت ایشانرا میدرند بیماری چندند که کسی بعیادهٔ ایشان
نمیرود و مجروحی چندند که کسی مداوای جراحت ایشان نمیکند و اسیر چندند که کسی سعی در رهائی ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش می
آشامند و در میان طبقات جهنم میگردند و بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامهای آتش میپوشند و بعد از معانقهٔ زنان با شیاطین مقرون میگردند
آیات و احادیث و اوصاف جهنم و شداید عقوبات آن بسیار است بهمین قدر در این رساله اکتفا نمودم و اکثر را در بحار الانوار ایراد کرده ام حق تعالی
جمیع مؤمنان را از خواب غفلت بیدار و از بیهوشی ضلالت هشیار گرداند بمحمد و آله الطاهرین **فصل هفدهم** در بیان اعراف است حق تعالی فرموده
است و ندا کنند اصحاب بهشت اصحاب آتش را که ما یافتیم آنچه ما را وعده داده بود از ثوابها پروردگار ما که حق بود پس آیا یافتید شما آنچه وعده
داده بود شما را پروردگار شما از عقوبتها که حق بود گویند بلی پس اذان بگوید مؤذنی یعنی ندا کند منادی در میان ایشان که هر دو گروه بشنوند
که لعنت خدا بر ظالمان است که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا را کج مینمودند بر مردم و ایشان باخرت و قیامت کافر بودند در احادیث
متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که مؤذنی که در قیامت این ندا را خواهد کرد حضرت امیر ع خواهد بود و از ابن عباس روایت
کرده اند که علی را در کتاب خدا نامها هست که مردم نمیدانند یکی مؤذن است که در این آیه وارد شده است او ندا خواهد کرد که لعنت خدا
بر ستمکارانیست که تکذیب کردند بولایت و امامت من و استخفاف کردند بحق من پس فرموده است که میان ایشان و دوزخ حجابی خواهد بود
گفته اند که آن اعرافست که حصاریست میان بهشت و دوزخ و گفته اند بر اعراف مردانی چند هستند که میشناسند هر یک را بسیمای ایشان
و ندا کنند اصحاب بهشت که سلام بر شما باد و داخل بهشت نشده اند هنوز و ایشان طمع دارند که داخل شوند و چون دیدهٔ ایشان گردیده شود
بسوی اصحاب آتش گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان و ندا کنند اصحاب اعراف مردانی چند را که میشناسند ایشانرا بسیماهای ایشان
و گویند فائده نه بخشید بشما جمع کردن شما اموال و اسباب دنیا را و تکبری که از قبول حق و بر اهل حق میکردید آیا اینها بودند که شما قسم میخوردید
که رحمت خدا بایشان نخواهد رسید پس بآنها گویند داخل شوید در بهشت خوفی نیست بر شما و اندوهناک نخواهید شد اینست ترجمهٔ
ظاهر لفظ آیات و مفسران خلاف کرده اند در معنی اعراف و رجالی که در آن هستند و مشهور آنست که اعراف حصاریست در میان بهشت و جهنم چنانچه در
جای دیگر فرموده که در میان بهشت و جهنم سوری و حصاری میزنند که دری دارد و ظاهرش اندرونش رحمتست که جانب بهشت باشد و باطنش از
قبل آن عذابست که طرف جهنم باشد و بعضی گفته اند اعراف کنگرها و بالای آن حصارهاست و بعضی گفته اند صراط است و اول اشهر و اظهر است
و ایضا خلافست در مردانی که در اعراف میباشند بعضی گفته اند گروهی اند که حسنات و سیئات ایشان برابر است و حسنات ایشان مانع است
از آنکه بجهنم روند و گناهان ایشان مانع است میان ایشان و بهشت پس ایشانرا در این موضع گذاشته اند تا خدا حکم کند در حق ایشان بآنچه
خواهد پس ایشانرا داخل بهشت میکند و بعضی گفته اند ملائکه اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را میشناسند و خازنان بهشت و جهنم
هر دو هستند یا حافظان اعمال اند که گواهند در آخرت بر مردم و بعضی گفته اند نیکان و بهترین مؤمنانند و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده
که اعراف موضع بلندیست بر صراط که علی و جعفر و حمزه و عباس در آنجا میباشند و دوستان خود را می شناسند بسفیدی رو و دشمنان خود را
بسیاهی رو و احادیث بسیار از ائمه ع وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف که میشناسیم هر کسی را بسیمای او و مائیم که ما را میشناسد و او را

میشناسیم او را داخل بهشت میکنیم و هر که شیعهٔ ما نیست و ما او را نمیشناسیم داخل جهنمش میکنیم و در روایات دیگر وارد شده است که
در اعراف جمعی از مستضعفین عامه و مرجون لامر الله و فساق شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد خواهند بود و مقتضای جمع
بین الاخبار آنست که اصحاب اعراف که حاکم در اعرافند رسول خدا و ائمه ع خواهند بود که مؤمنان حقیقی را اول مرتبه روانهٔ بهشت میگردانند
و از صراط میگذرانند و دشمنان خود و کفار و مخالفان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی از فساق شیعه و مستضعفان عامه که بعد از این
مذکور خواهند شد آنها اهل اعرافند که ایشان موقوف میمانند در اعراف و آخر جمیع ایشان بشفاعت حضرت رسالت و اهلبیت او داخل
بهشت میشوند یا بعضی از ایشان که قابل شفاعت هستند داخل بهشت میشوند و بعضی همیشه در اعراف میمانند و هر دو محتملست چنانکه
ابن بابویه در رسالهٔ عقاید گفته است که اعتقاد ما در اعراف آنست که حصاریست در میان بهشت و جهنم و بران مردانی چند هستند که
هر کس را میشناسند بسیمای ایشان و ایشان رسول خدا و اوصیای اویند که داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه ایشانرا شناسد و ایشان او را شناسند
و داخل جهنم نمیشوند مگر کسیکه ایشانرا نشناسد و ایشان او را نشناسند و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد کرد خدا
ایشانرا یا توبه خواهد کرد بر ایشان یعنی گناه ایشانرا خواهد آمرزید و داخل بهشت خواهد کرد و شیخ مفید گفته است اعراف کوهیست در
میان بهشت و جهنم و بعضی گفته اند حصاریست در میان اینها و مجمل سخن در این باب آنست که مکانیست نه از بهشت و نه از دوزخ و احادیث در این
باب وارد شده است که چون روز قیامت شود در اعراف خواهند بود رسول خدا و حضرت امیر و امامان از ذریت او و ایشانند آنها که خدا
فرموده و علی الاعراف رجال و حق تعالی بایشان میشناساند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میگرداند
چنانکه فرموده است یعرفون کلا بسیماهم و ایضا فرموده است یعرف المجرمون بسیماهم یعنی در قیامت شناخته میشوند مجرمان و کافران
بسیمای ایشان و فرموده است ان فی ذلک لآیات للمتوسمین پس خبر داده است که در میان خلق او طایفه او هستند که توسم میکنند خلق را
علامات ایشان را ملاحظه سیما مینمایند و بسیمای اینها ایشانرا میشناسند و حضرت امیر ع فرموده منم صاحب عصا و میسم مراد علم آنحضرت است باحوال
مردم بفراست و از حضرت باقر ع منقولست که ائیم متوسمین که خدا فرموده است و در احادیث وارد شده است که حق تعالی ساکن میگرداند
در اعراف طایفهٔ از خلق را که مستحق نشده اند باعمال حسنهٔ خود ثواب را و مستحق خلود در جهنم نیز نشده اند ایشانند مرجون لامر الله که خدا
فرموده است از برای ایشان شفاعت میباشد و پیوسته در اعراف هستند تا رخصت دهند ایشانرا که داخل بهشت شوند بشفاعت رسول
و حضرت امیر و ائمه ع و بعضی گفته اند که اعراف مسکن طایفهٔ چند نیز هست که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم
گردند پس خدا ایشانرا در آنمکان ساکن میگرداند و عوض میدهد ایشانرا بر المها که در دنیا بایشان رسیده است بنعمتی چند که بنعمتهای بهشت نمیرسند
از منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند و در بهشت باینها میرسند و اینها که ذکر کردیم عقل آبا ندارد و اخبار در این باب وارد شده
و حق تعالی حقیقة حال را بهتر میداند و آنچه متیقن است که اعراف مکانیست میان بهشت و جهنم و می ایستند در آنجا حجتهای خدا بر خلق که مذکور شد
در قیامت جماعتی از مرجون لامر الله در آنجا خواهند بود و بعد از آن خدا بهتر میداند که حال ایشان چگونه خواهد بود تا اینجا کلام شیخ مفید
بود و شیخ طبرسی روایت کرده است از حضرت صادق ع که اعراف تلی چند است میان جنت و نار و در آنجا باز میدارند هر پیغمبری را و هر خلیفهٔ
پیغمبری را با گناهکاران اهل زمان خود هم چنانکه می ایستد سرکردهٔ لشکر با ضعیفان لشکر خود که ایشانرا محافظت نماید و نیکوکاران پیشتر بهشت
رفته اند پس خلیفهٔ خدا در هر زمان میگوید بگناهکاران که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بودند پیش از تو به
بهشت رفته اند پس سلام میکنند گناهکاران بر ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم پس خبر داده است خدا
که ایشان داخل بهشت نشده اند و لیکن طمع دارند و امید دارند که داخل شوند و فرموده است و هم یطمعون یعنی اینها داخل بهشت نشده اند
و طمع دارند که خداوند رحیم ایشانرا داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام ع و نظر میکنند این گناهکاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا
مگردان ما را با گروه ستمکاران پس ندا میکنند اصحاب اعراف که پیغمبران و خلفای ایشان باشند که از جانب خدا بایشان میشود داخل شوید بهشت را
خوفی بر شما نیست و نه اندوهناک خواهید شد و ایضا شیخ طبرسی و صفار و دیگران روایت کرده اند از اصبغ بن نباته که گفت روزی در خدمت
حضرت امیر ع بودم عبدالله بن کوا آمد و از آنحضرت تفسیر این آیه را سؤال کرد حضرت فرمود وای بر تو ای پسر کوا ما را در روز قیامت باز
میدارند در میان جنت و نار و هر که ایمان بما آورده و یاری ما کرده است میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل بهشت میکنیم و هر که دشمن
ماست میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل جهنم میکنیم یعرفون کلا بسیماهم یعنی ائمه را اینکه بر اعراف موکلند که ما اهلبیتیم میشناسند
جمیع خلایق را بسیمای ایشان اهل بهشت را بسیمای مطیعان و اهل جهنم را بسیمای عاصیان و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق ع
روایت کرده است که اعراف موضع بلندیست میان جنت و نار و رجال ائمه ع اند که می ایستند بر اعراف با بعضی از شیعیان خود که در

که مؤمنان کامل بی حساب به بهشت رفته اند پس میگویند باین شیعیان خود که گناهکارانند که نظر کنید بسوی برادران خود که بی حساب داخل بهشت شده اند پس سلام میکنند بر ایشان و امیدوار میشوند که بشفاعت ائمه بایشان ملحق گردند پس ائمه بایشان بگویند که نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردگارا مرا بایشان ملحق مگردان پس ندا کنند ائمه جماعتی را که ایشان را بسیمای ایشان میشناسند از دشمنان خود که در جهنم اند و گویند فایده نبخشید بشما آنچه جمع کردید در دنیا از اموال ما و آنچه تکبر کردید بر ما و غصب حق ما کردید پس گویند بانها که اینها شیعیان و برادران ما اند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا شامل حال ایشان نخواهد شد پس گویند ائمه بشیعیان گناهکار خود که داخل شوید در بهشت و بر شما خوفی و اندوهی نیست پس حقتعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب آتش اصحاب بهشت را که بریزید بر ما از آب یا از آنچه حقتعالی روزی کرده است شما را اهل بهشت گویند بدرستیکه خدا حرام کرده است اینها را بر کافران که دین خود را لهو و لعب و بازیچه گرفته اند و مغرور کرد ایشان را زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم ایشان را چنانچه ایشان فراموش کردند ملاقات این روز را و آیات ما را انکار میکردند

فصل هیجدهم در بیان جماعتی است که داخل جهنم میشوند و جمعیکه در آنجا مخلد میباشند و جمعیکه نمیباشند بدانکه خلافی نیست در آنکه اهل بهشت مخلد در بهشت خواهند بود و هر که داخل بهشت شود خواه بدون عذاب و خواه بعد از عذاب دیگر بیرون نخواهد آمد و خلافی نیست میان مسلمانان در آنکه کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشد مخلد اند در عذاب جهنم و عذاب ایشان هرگز سبک نخواهد شد و آیات بسیار در این باب گذشت و اطفال و مجانین کفار البته داخل بهشت نمیشوند و گذشت که آیا داخل جهنم میشوند یا در اعراف خواهند بود یا تکلیف دیگر نسبت بایشان خواهد شد و جمعی از ضعفاء العقول که تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و تفحص دین حق نتوانند کرد یا در زمان جاهلیت و فترت باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند و احتمال نجات در باب ایشان هست و خلافی نیست در آنکه کسیکه منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار است و مخلد در نار است و ضروری دین اسلام است که بدیهی شده باشد در دین اسلام و هر که صاحب این دین باشد از او داند مگر نادری مثل کسی که تازه مسلمان شده باشد و هنوز نزد او ضروری نشده باشد مانند نماز و روزه ماه مبارک رمضان و حج و زکوة و امثال اینها کسی که ترک اینها کند کافر نیست و کسیکه ترک اینها را حلال داند کافر است و مستحق قتل است و همچنین اگر فعلی از او صادر شود که متضمن استخفاف بدین یا بمحرمات الهی باشد عمداً مثل آنکه عمداً مصحف مجید را بسوزاند یا در قاذورات اندازد یا لگد بر آن بزند یا حقتعالی یا ملائکه یا یکی از انبیا را دشنام دهد یا سخنی بگوید که متضمن استخفاف باشد خواه در نظم و خواه در نثر یا کعبه معظمه را یا مسجد را خراب کند یا عمداً در آن بول و غایط کند و همچنین نسبت بروضات مقدسه حضرت رسول الله صلعم و ائمه ع استخفاف کند بقول یا بفعل یا تربت شریف حسین را استخفاف کند قولا یا فعلا مثل آنکه العیاذ بالله بآن استنجاء نماید یا نسبت بکتب حدیث شیعه استخفاف کند و بعضی کتب فقه شیعه را نیز چنین میدانند یا یکی از عبادات که ضروری دین است استهزاء و استخفاف نماید یا بت یا غیر بت را معبود خود قرار دهد و از این قصد عبادت سجده کند یا کفار و آنکه متضمن اظهار کفر باشد ظاهر گرداند مثل آنکه زنار ببندد باین قصد و پیشانی خود را بروش هنود زرد کند بقصد اظهار شعار ایشان و بعضی دیگر در ضمن ضروریات دین مذکور خواهد شد انشاء الله و اما غیر شیعه امامیه از سنیان و زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و سایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام کنند اینها نیز کافر و نجس و مخلد در جهنم اند مانند خوارج که بر امام زمان خروج کرده کرده اند و ناسزا نسبت بائمه میگویند مانند خارجیان عثمان یا غلات که ائمه را خدا دانند یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشان را خالق عالم دانند بنابر بعضی از احادیث و نواصب که عداوت با همه ائمه یا بعضی از ایشان داشته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان ضروری دین اسلام است و از حضرت صادق ع منقولست که غسل مکن در جائی که در آن جمع میشود غساله حمام زیرا که در آن غساله ولد الزنا میباشد و غساله ناصبی میباشد و آن بدتر است از ولد الزنا بدرستیکه حقتعالی خلقی بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی نزد خدا خوارتر است از سگ و مجسمه که خدا را جسم میدانند از بلور یا بصورت پسر ساده میدانند ایشان نیز کافر و مخلد در آتشند و در غیر اینها از فرق مخالفان دو قسمند اول متعصبی چند اند که حجت بر ایشان تمام شده است و علم ببطلان مذهب خود نیز دارند و از برای تعصب و اغراض دنیویه انکار حق مینمایند یا باعتبار متابعت آبا و اسلاف بدین باطل قائل شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل دارند و تفحص دین نمیکنند و خود را از اغراض باطله قائل شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل ندارند و تفحص دین نمیکنند و خود را از اغراض باطله خالی نمیکنند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین حق نمیکنند با آنکه قدرت بر آن دارند دوم جماعتی چند اند که ضعیف العقل اند و باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد یا در میان بلاد مخالفین اند و قدرت بر هجرت و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت یا جاهلیت اند و اهل باطل غالب اند و اهل حق از خوف تقیه میکنند و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان چنانکه اشاره بانها شد اما جماعت دوم

مشهور میان علماء آنست که ایشان داخل مرجون لامر الله اند نه حکم بکفر ایشان میتوان کرد و نه حکم بایمان ایشان در آخرت حال ایشان معلوم
میشود چنانچه حق تعالی فرموده است که مستضعفان از مردان و زنان و پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت نمی یابند راهی را پس این جماعت
شاید خدا عفو کند ایشان را و خدا عفو کننده و آمرزنده است و احادیث بسیار در تفسیر این آیه کریمه وارد شده است که مراد جماعتی اند که حیله بسوی
کفر نمی یابند که دانسته کافر شوند و راهی بسوی ایمان نمی یابند و ایشان اطفال اند و آنها از مردان و زنان که عقول ایشان مثل عقول کودکانست
و بعضی گفته اند که مستضعف کسی است که ولایت اهل بیت و محبت ایشان دارد و بیزاری از دشمنان ایشان نمیکند و در بعضی از روایات وارد
شده است که هر که اختلاف مذاهب را دانست و فهمید او مستضعف نیست و باز حق تعالی فرموده است که جماعه دیگر هستند که تاخیر کرده اند
حکم ایشان را تا امر خدا در باب ایشان معلوم شود یا عذاب میکند ایشان را یا توبه ایشان را قبول میکند و ایشان را مرجون لامر الله میگویند و در
احادیث واقع شده است که مراد گروهی چند اند که از شرک و بت پرستی بدر آمده اند و ایمان را بدل خود نشناخته اند که داخل بهشت شوند
و انکار نیز نکرده اند که داخل جهنم شوند و در محاسن از زراره بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدند از قول حق تعالی که هر که
حسنه بیاورد از برای او هست ده برابر آن آیا این در باب کسی هست که شیعه نباشد فرمود که نه مخصوص مؤمنانست گفتم کسیکه نماز
کند و روزه بدارد و اجتناب محرمات بکند و ورع نیکو داشته باشد و نه عارف باشد و نه ناصبی فرمود که خدا ایشان را بهشت میکند داخل
برحمت خود و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت است از کامل بن ابرهیم که گفت بخدمت حضرت امام حسن ع رفتم و در خاطر داشتم که
سؤال کنم آیا داخل بهشت میشود کسی که امامان خود را مثل آنکه من میشناسم بشناسد و شیعه نباشد چون داخل شدم و سلام کردم
نشستم نزدیک درگاهی که پرده در آن آویخته بود بادی آمد و گوشه پرده را برداشت جوانی بنظر من آمد مانند پاره ماهی و نزدیک بچهار
سال می بایست داشته باشد مرا ندا کرد که ای کامل بن ابرهیم بر خود لرزیدم و ملهم شدم گفتم لبیک ای سید من گفت آمده بسوی ولی خدا
و حجت او و باب او که سؤال کنی که داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه مثل تو عارف و شیعه باشد گفتم بلی والله از برای همین آمده ام فرمود که چنین
باشد کم کسی داخل بهشت خواهد شد بخدا سوگند گروهی داخل بهشت میشوند که ایشان را حقیه میگویند گفتم ای سید من کیستند اینها
فرمود گروهیند که بسبب محبتی که بعلی ع دارند قسم بحق او یاد میکنند و نمیدانند چیست حق او و فضل او و اما جماعت اول که متعصبان اند
در باب ایشان خلافست بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و آخرت هر دو حکم کافر دارند و نجس اند و در آخرت مخلد در جهنم اند سید مرتضی
و جمعی باین قایلند و اکثر علمای امامیه را اعتقاد آنست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاریست و در آخرت مخلد در جهنم اند و بعضی گفته اند بعد
از دخول جهنم از جهنم بدر می آیند اما داخل بهشت نمیشوند در اعراف خواهند بود و نادری قایل شده اند که بعد از عذاب طویل داخل بهشت
میشوند و این قول نادر و ضعیف است و علامه حلی در شرح یاقوت گفته است اما اهل که میگویند که نص خلافت بر حضرت امیر ع نشده است اکثر
اصحاب ما قایلند که ایشان کافرند و بعضی گفته اند که ایشان فاسقند و اما آنها که قایلند که ایشان فاسقند خلاف کرده اند در حکم ایشان
در آخرت اکثر گفته اند که ایشان مخلدند در جهنم و بعضی گفته اند که خلاص میشوند از عذاب و داخل بهشت میشوند و این دخول نادر است
نزد مصنف و او قایل شده است که از عذاب خلاص میشوند اما داخل بهشت نمیشوند و روایاتی که دلالت بر کفر مخالفین میکند و آنکه
ایشان مخلد در نار اند و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه و خاصه متواتر است و قول باینکه ایشان مخلد در جهنم نیستند یا داخل
بهشت میشوند قولیست در نهایت ندرت و قایل بان معلوم نیست و آن در میان متاخرین متکلمین بهم رسیده است که خبری از اخبار و آثار
و اقوال قدما اخبار ندارند ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که هر که دعوی امامت کند و امام نباشد ظالم و ملعون است و هر که امامت
را بغیر اهلش قایل شود ظالم و ملعونست و حضرت رسول ص فرموده است که هر که انکار کند امامت علی را بعد از من انکار پیغمبری من کرده
است و هر که انکار پیغمبری من کند انکار پروردگاری خدا کند و گفته است اعتقاد ما در حق کسی که انکار امامت امیر المؤمنین و امامان بعد
از او کند بمنزله کسی است که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسی که اقرار کند بامامت امیر المؤمنین و انکار کند یکی از
امامان بعد از او را بمنزله کسیست که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران و انکار کند پیغمبری محمد ص را و حضرت صادق ع فرمود که منکر آخر ما
مثل منکر اول ماست و حضرت رسول ص فرمود که امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان حضرت امیر ع است و آخر ایشان قایم ع
است اطاعت ایشان اطاعت منست و معصیت ایشان معصیت منست هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است و حضرت
صادق ع فرمود که هر که شک کند در کفر دشمنان ما و ستم کنندگان بر ما کافر است و اعتقاد ما در آنها که با علی ع جنگ کرده اند مثل
فرموده پیغمبر است که هر که با علی قتال کند با من قتال کرده و هر که با علی جنگ کند با من جنگ کرده است و هر که با من جنگ کند

باخدا جنگ کرده است و سخن آنحضرت در حق علی و فاطمه و حسنین که من جنگم با هر که با ایشان جنگ کند و صلحم با هر که با ایشان صلح کند و ائمه
تمامند بر اثبات آنست که بیزاری جویند از بتهای چهارگانه یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و معویه و زنان چهارگانه یعنی عایشه و حفصه و هند و ام الحکم و از
جمیع اشیاع و اتباع ایشان و آنکه ایشان بدترین خلق خدایند و آنکه تمام نمیشود اقرار بخدا و رسول و ائمه ع مگر به بیزاری از دشمنان ایشان
و شیخ مفید در کتاب المسائل گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه هر که انکار کند امامت احدی از ائمه را و انکار کند چیزی را که خدا برای
ایشان واجب گردانیده است از فرض اطاعت ایشان پس او کافر و گمراه است و مستحق خلود در جهنم است و در موضع دیگر فرموده است که اتفاق
کرده اند امامیه بر آنکه اصحاب بدعتها همه کافرند و بر امام لازم است که ایشانرا توبه بفرمایند در وقتیکه متمکن باشند بعد از آنکه ایشانرا بدین
حق بخوانند و حجتها را بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتهای خود و براه راست بیایند قبول کند و الا ایشانرا بکشد از برای آنکه مرتدند
از ایمان و هر که از ایشان بمیرد بر آن مذهب او از اهل جهنم است و سید مرتضی در شافی و شیخ طوسی در تلخیص گفته اند که نزد ما علما
ثابت است که هر که جنگ کند با حضرت امیر ع او کافر است و دلیل بر این اجماع فرقه محقه امامیه است بر این و اجماع ایشان حجت است و ایضاً
میدانیم که هر که با آنحضرت جنگ کند منکر امامت او خواهد بود و انکار امامت او کفر است همچنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که علت
هر دو در این باب یکی است پس استدلال کرده اند باحادیث بسیار در این باب و شیخ زین الدین در رساله حقایق الایمان نیز سخن بسیار
در این باب گفته است و معلوم میشود که کفر واقعی ایشانرا اجماعی میدانند و آنچه از اخبار در این باب ظاهر میشود آنست که غیر مستضعفین از
مخالفان در اکثر احکام اخروی حکم کفار دارند و از جهنم بیرون نمی آیند و در دنیا نیز حکم کفار دارند اما چون خدا میدانست که دولت باطل بر
دولت حق پیش از ظهور قائم غالب خواهد آمد و شیعیانرا معاشرت و مواصلت و معامله با مخالفان ضرور خواهد شد در اینها
بطل اکثر احکام اسلام را بر ایشان جاری گردانید که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان بکنند و ذبیحه ایشانرا
حلال دانند و دختر از ایشان بخواهند و میراث با ایشان بدهند و از ایشان بگیرند و سایر احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا این
کار تنگ نشود در دولت ایشان و چون حضرت صاحب ظاهر شود حکم بت پرستان را بر ایشان جاری کند و در همه احکام مثل
سایر کفار باشند چنانکه شیخ مفید و شیخ شهید ثانی باین تصریح کرده اند و باین وجه جمع میان همه احادیث میشود و ایضاً ممکن است
بگوییم که چون در این زمان شبهه بر ایشان هست فی الجمله حکم اسلام بر ایشان در دنیا جاری میشود و در زمان حضرت قائم چون حق ظاهر
صریح اگر بمعجزات باهرات ظاهر شده است انکار میکنند حکم سایر کفار دارند و از جمله احادیثی که دلالت بر کفر ایشان میکند حدیث
متواتر است که عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا ص که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود بمردن جاهلیت
و از حضرت صادق ع پرسیدند از معنی این حدیث فرمود که یعنی بمردن کفر و نفاق و گمراهی مرده است و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت
کرده است که سه کسند که خدا نظر رحمت نمیکند بر ایشان در روز قیامت و عمل ایشانرا قبول نمیکند و عذاب الیم از برای ایشان خواهد بود
کسی که دعوی امامت کند و از جانب خدا منصوب نباشد و کسی که انکار کند امامی را که از جانب خدا منصوب شده است و کسیکه گمان کند که این
دو کس در اسلام بهره دارند و در احادیث بسیار تاویل آیاتی که در عذاب ابدی کفار و مشرکان وارد شده است باهل سنت و مخالفان
کرده اند و ایضاً در اخبار بیشمار وارد شده است که هر ناصبی هر چند سعی بسیار کند در عبادات داخل این آیه است عاملة ناصبة تصلی
نارا حامیة یعنی عمل کننده و تعب کشنده است یا ناصبی است و ملازم آتش خواهد بود گرم و سوزنده و در احادیث معتبره در علل و ثواب
الاعمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که عداوت ما اهل بیت ع داشته باشد هیچکس نیست که بگوید که من دشمن محمد و آل محمدم و
لکن ناصبی کسیست که با شما شیعیان دشمنی کند و داند که شما شیعه ما یید و ولایت ما دارید و تبری از دشمنان ما میکنید و ابن ادریس در
کتاب سرایر از کتاب مسائل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتند بخدمت امام علی نقی و سؤال کردند که آیا محتاج هستیم در
دانستن ناصبی بزیاده از این که ابوبکر و عمر را تقدیم کند بر امیر المؤمنین و اعتقاد بر امامت ایشان داشته باشد حضرت در جواب نوشت
که هر که این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا فرمود که در شب معراج چون
مرا باسمان بردند حق تعالی بمن وحی کرد در باب محمد و علی و فاطمه و حسنین ع و گفت ای محمد اگر بنده مرا عبادت کند بقدر آنکه مانند مشک پوسیده
بشود و بیاید بنزد من و انکار وجوب ولایت و امامت ایشان بکند ایشانرا در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم و
در تفسیر امام حسن عسکری ع فرموده در تفسیر این آیه بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
یعنی بلی هر که کسب کند گناهی را و احاطه کند باو خطای او پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در آن خواهند بود و حضرت فرمود که

گناهی که احاطه باو کند آنست که او را بیرون کند از دین خدا و نزع کند او را از ولایت و دوستی ما و ایمن نگرداند او را از غضب خدا و آن شرک بخدا است و کفر بنبوت و کفر بولایت علی ع و خلفای او و هر یک از اینها سیئه ایست که باو احاطه کرده است یعنی احاطه باعمال او کرده است و همه را باطل و محو کرده است و عمل کنندگان باین سیئه احاطه کننده اصحاب نارند و همیشه در جهنم خواهند بود و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است در تفسیر آیه کریمه که هر که انکار کند امامت امیر المؤمنین را از اصحاب آتش است و همیشه در جهنم خواهد بود و عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده است که دشمنان علی در جهنم خواهند بود ابد الآباد و بیرون نخواهند آمد و در تفسیر فرات ابن از حضرت باقر روایت کرده است که حضرت امیر ع فرمود که چون روز قیامت شود منادی ندا کند از آسمان که کجاست علی ع برخیزم من بمن گویند توئی علی گویم منم پسر عم پیغمبر و وصی او و وارث او پس بمن گویند راست گفتی داخل بهشت شو آمرزید خدا تو را و شیعه تو را و امان بخشید تو را و ایشان را از فزع اکبر قیامت داخل بهشت شوید ایمنان ترسی بر شما نیست امروز و اندوهناک نخواهید شد هرگز و در علل از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که در وقت هر نماز که این خلق میکنند خدا ایشان را لعنت میکند گفتند چرا فرمود برای آنکه انکار حق ما و تکذیب ما میکنند در امامت و در معانی الاخبار بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق بحمران گفت که ریسمان دین حق و ولایت اهل بیت را بکش میان خود و میان اهل عالم هر که مخالف تو باشد در ولایت و امامت اهل بیت زندیق است هر چند از نسل محمد و علی و فاطمه باشد و بسند حسن کالصحیح دیگر فرمود که هر که مخالفت شما کند و از ریسمان ولایت بدر رود از او بیزاری بجوئید هر چند از نسل علی و فاطمه باشد و در عقاب الاعمال از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی علی را نشانه میان خود و خلقش قرار داده است و بغیر او نشانی نیست هر که متابعت او کند مؤمنست و هر که انکار او کند کافر است و هر که شک در او کند مشرک است و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که اگر انکار حضرت امیر کنند جمیع هر که در زمین است خدا همه را عذاب کند و داخل جهنم کند و ایضا در اکمال الدین از حضرت کاظم ع روایت کرده است که هر که شک کند در معرفت امام هر زمان بشخص او و نعت او کافر شده است بجمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از حضرت صادق ع روایت کرده است که ائمه بعد از پیغمبر دوازده نجیبند که ملک با ایشان سخن میگوید هر که یکی از ایشان را کم کند یا زیاد کند از دین خدا بدر رفته و بهره از ولایت ما ندارد و در تقریب المعارف روایت کرده که آزاد کرده حضرت علی ابن الحسین ع از آنحضرت ع پرسید که مرا بر تو حق خدمتی هست مرا خبر ده از حال ابوبکر و عمر حضرت فرمود که هر دو کافر بودند و هر که ایشان را دوست دارد کافر است و ایضا روایت کرده است که ابو حمزه ثمالی از آنحضرت از حال ابوبکر و عمر سؤال کرد که کافرند و هر که ولایت ایشان را داشته باشد کافر است و در این باب احادیث بسیار است و در کتب حدیث متفرق است و اکثر در بحار الانوار مذکور است و اما اصحاب کبایر از شیعه امامیه که گناهان کبیره کرده باشند و بی توبه مرده باشند خلافی نیست میان علمای امامیه که ایشان مخلد در جهنم نخواهند بود و شفاعت رسول خدا و ائمه ع البته باکثر ایشان ملحق خواهد شد چنانکه گذشت و اما آنکه آیا بعضی از ایشان ممکن است داخل جهنم شوند و شفاعت بایشان ملحق نگردد یا آنکه بفضل خدا هیچ یک داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان یا در دنیا است یا در وقت مردن یا در قبر یا در محشر و احادیث در این باب اختلاف و ابهام بسیار دارد و گویا سبب این اختلاف و ابهام آنست که شیعه جرأت بر ارتکاب کبایر و معاصی ننمایند و معتزله از اهل سنت را اعتقاد آنست که اصحاب کبایر در جهنم خواهند بود و احادیث و اخبار در نفی این قول بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند کالصحیح از حضرت کاظم ع روایت کرده است که مخلد در جهنم نخواهد بود احدی مگر اهل کفر و انکار و اهل ضلال و شرک و کسی که اجتناب از گناهان کبیره کرده باشد از مؤمنان او را از گناهان صغیره سؤال نمیکنند حق تعالی میفرماید اگر اجتناب کنید از کبائر آنچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم شما را در مدخل و منزل نیکوی گرامی راوی گفت یا ابن رسول الله پس شفاعت از برای کی لازم و واجب میشود از مؤمنان فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی ع که گفت شنیدم از رسول خدا ص که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبائر از امت من و اما نیکوکاران پس بایشان راه اعتراضی نیست و احتیاج بشفاعت ندارند راوی گفت چگونه شفاعت از برای اهل کبائر میباشد و حال آنکه حق تعالی میفرماید ولا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند شفاعت کنندگان مگر از برای کسی که پسندیده باشد و کسی که مرتکب کبائر میشود پسندیده نیست حضرت فرمود هیچ مؤمنی نیست که ارتکاب گناهی بکند مگر آنکه بدش میآید او را آن فعل و پشیمان میشود از آن حضرت رسول ص فرمود که بس است پشیمانی از برای توبه و فرمود که هر که شاد کند او را حسنه او و آزرده کند او را گناه او پس او مؤمنست پس کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب او میگردد پس او مؤمن نیست و از برای او شفاعت واجب نیست و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حق تعالی میفرماید که نیست در قیامت ظالمان را دوستی و نه شفیعی که سخن او را بشنوند و اطاعت او کنند راوی گفت یا رسول الله بچه جهت مؤمن

بسبب کسی که پشیمان نشود بر گناهی که مرتکب آن گردد حضرت فرمود زیرا که هر که مرتکب شود کبیره از گناهان را اگر داند بعلم یقینی که او را عقاب کرده اند البته پشیمان میشود بر آنچه کرده است و هرگاه پشیمان شود تائب خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد گردید و هرگاه نادم نباشد مصر خواهد بود و مصر آمرزیده نمیشود برای آنکه مؤمن نیست و باور نکرده است عقوبت گناهی را که مرتکب شده است و اگر ایمان بعقوبت میداشت البته پشیمان میشد و رسول خدا فرمود که کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار و اما آنکه خدا فرموده است و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند مگر آنکسی را که خدا دین او را پسندیده باشد و دین اقرار بجزای است بر حسنات و سیئات یعنی چون دین داخل است و کسیکه خدا دین او را پسندیده باشد البته پشیمان میشود بر آنچه مرتکب شده است از گناهان چون خود میداند عاقبت آنرا در قبر و قیامت و در تفسیر عسکری مذکور است که رسول خدا فرمود که ولایت علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیکند چیزی از سیئات هرچند بزرگ باشد مگر آنکه با هلش میرسد از تطهیر گناهان بمحنتهای دنیا و بعضی از عذاب در آخرت تا آنکه نجات بیابد از آن بشفاعت موالی طیبین و محبت علی ع و مخالفت آنحضرت سیئه ایست که نفع نمیکند با آن هیچ چیز مگر آنچه منتفع میشوند در دنیا بسبب طاعتهای خود بنعمت و صحت و فراخی روزی و چون وارد آخرت میشوند بغیر عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسیکه انکار ولایت و امامت علی کند بچشم خود هرگز بهشت را نخواهد دید مگر در وقتیکه از برای زیادتی حسرت او منزلهای او را در بهشت باو بنمایند که اگر مؤمن میبودی و موالات علی میداشتی جای تو اینجا میبود و کسیکه ولایت علی و اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و تقیه نماید دوستان او را آتش بچشم خود نخواهد دید مگر در وقتی که جای او را در جهنم باو مینمایند و میگویند اگر شیعه و موالی علی نبودی جای تو اینجا میبود مگر آنکه گناه بسیار داشته باشد او را در جهنم عذاب کنند آنقدر که از کثافت گناه پاک شود مثل آنکه آدم چرکین بدن خود را در حمام از چرک پاک کند پس بشفاعت موالی و امامان خود از جهنم بیرون می آید حضرت رسول ص فرمود که از خدا بترسید ای گروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود هرچند بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما آید پس سعی کنید بطاعات و عبادات در زیادتی درجات بهشت که شما یا داخل جهنم میشود احدی از محبان تو و محبان علی فرمود کسیکه چرکین کرده باشد نفس خود را بمخالفت محمد ص و علی ع و مرتکب محرمات شده باشد و ستم بر مردان مؤمن و زنان مؤمنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد شرایعی را که برای او مقرر کرده باشند بیاید روز قیامت کثیف و چرک آلوده و نجس پس گویند باو محمد ص و علی ع که تو چرکین و نجسی و صلاحیت رفاقت نیکان و معانقه حوریان و مصاحبت ملائکه مقربان نداری مگر آنکه تو را پاک کنند از این کثافات پس او را داخل میکنند در طبقه بالای جهنم و بعضی از گناهان او را عذاب میکنند و بعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر بعضی از شدائد بایشان میرسد بسبب بعضی از گناهان ایشان پس ائمه ع بعضی از برگزیدگان شیعیان خود را میفرستند که برچینند و میربایند ایشان را از میان مردم چنانچه مرغ دانه را برمیچیند و داخل بهشت میگردانند و بعضی گناهان ایشان کمتر است پس پاک میکنند ایشان را بشدائد و نوائبی که از پادشاهان و غیر ایشان بایشان میرسد و بافتها که در دنیا به بدنهای ایشان میرسد تا آنکه او را در قبر گذارند طاهر و مطهر و بعضی هستند که نزدیک مرگ ایشان میشود و گناهی بر ایشان مانده است جان کندن را بر ایشان سخت میکنند تا کفاره ایشان شود و اگر گناهی باشد بماند آنقدر که بعد از مرگ بایشان برسد کفاره میشود و اگر باز بماند بشدائد عرصات قیامت و اگر بیشتر و عظیم باشد در طبقه اعلای جهنم عذاب میکنند و ایشان از سایر محبان ما عذابشان شدیدتر است و گناهشان عظیمتر است و اینجماعت را شیعه ما نمینامند و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما میگویند و نیست شیعه ما مگر کسیکه پیروی و متابعت ما کند و اقتدا کند بما در اعمال ما و ابن بابویه و غیر او از حضرت امام رضا ع روایت کرده اند که فرمود بخدا سوگند که در برای شما را در جهنم نخواهند دید بخدا سوگند که یکی را نخواهند دید راوی پرسید این در کجای قرآنست فرمود در سوره رحمن که فیومئذ لا یسئل عن ذنبه منکم انس و لا جان یعنی سؤال کرده نمیشود از گناه او از شما شیعیان آدمی و نه جنی راوی گفت منکم در مصحف ما نیست حضرت فرمود بخدا سوگند که بود و عثمان انداخت و اگر نباشد باید عقاب خدا از همه خلق برطرف شود و کلینی بسند موثق از میسر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق ع رفتم فرمود اصحاب تو چه حال دارند گفتم ما نزد مستان بدتریم از یهود و نصاری و مجوس و مشرکان حضرت تکیه فرموده بود چون این را گفتم درست نشست و فرمود چه گفتی من اعاده کردم فرمود بخدا سوگند دو نفر از شما در جهنم نمیشوند والله یکی هم داخل نمیشود والله شما آنهائید که خدا گفته است چه میشود ما را که نمی بینیم مردانی را که ایشان را از اشرار میشمردیم پس فرمود که دشمنان شما در جهنم طلب میکنند و یکی از شما در آنجا نمی یابند این مضمون را کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند و فرات بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق ع که رسول خدا

فرمود یا علی در روز قیامت تو بنور من متوسل میشوی و من بنور خدا و فرزندان تو بنور تو و شیعیان تو بنور ذریت تو پس بکجا خوا
برد شما را بغیر از بهشت پس چون داخل بهشت شوید و با زنان و حوریان خود در منازل خود قرار گیرید حق تعالی وحی کند بسوی مالک که بگشا
درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان من بسوی آنچه تفضیل داده ام ایشان را بر دشمنان ایشان پس بگشایند درهای جهنم را و شما مشرف شوید
بر ایشان چون اهل جهنم شمیم بهشت را بیابند گویند ای مالک آیا طمع داری که برای ما خدا تخفیف دهد عذاب را از برای ما ما نسیمی می یابیم
مالک گوید خدا وحی کرد بسوی من که درهای جهنم را بگشایم تا نظر کنند اهل بهشت بسوی شما پس سرها بالا کنید و ایشان را بشناسند یکی
از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را ندا کند که آیا تو گرسنه نبودی و من ترا سیر کردم و دیگری بدیگری گوید که آیا تو عریان نبودی و من ترا جامه دادم
و باز دیگری دیگری را خطاب کند که آیا تو نمیترسیدی و من ترا پناه دادم و دیگری بدیگری گوید که آیا سر ترا پنهان نداشتم و هم چنین هر که
از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد یاد کند و او تصدیق نماید پس همه گویند با اینها که پس ما را از خدا بطلبید که بشما بخشد پس اینها
دعا کنند و خدا اینها را ببخشد و داخل بهشت شوند پس ایشان را در بهشت ملامت کنند و ایشان را جهنمیان گویند پس اینها گویند با اینها
که شفاعت ایشان کردند که شما دعا کردید و خدا ما را از عذاب خود نجات داد پس دعا کنید که این نام را از ما بردارد و در بهشت جائی
بماند هد ایشان دعا کنند حق تعالی بادی را امر کند که بر دهانهای اهل بهشت بوزد و آن نام را فراموش کنند و ماوائی در بهشت از برای ایشان
قرار کنند و حسین بن سعید در کتاب زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت صادق ع از جهنمیین فرمود
که پدرم میگفت که از جهنم بیرون می آیند پس ایشان را می آورند بسوی چشمه نزد دروازه بهشت که آنرا عین الحیوة میگویند پس از آب آن چشمه بر
ایشان میریزند پس بروشی که گیاه میروید گوشت و پوست و موی ایشان میروید و بسند صحیح دیگر روایت کرده است از عمر بن ابان که گفت
از حضرت صادق ع سؤال کردم از حال کسی که داخل جهنم میشود پس او را بیرون می آورند و داخل بهشت میکنند فرمود اگر خواهی ترا خبر دهم
بآنچه پدرم در این باب میگفت میفرمود که مردی چند را بیرون می آورند از جهنم بعد از آنکه زغال سوخته شده باشند پس شفاعت ایشان
را در می یابد پس میبرند ایشان را بسوی نهری که از عرق اهل بهشت بیرون می آید پس غسل میکنند در آن پس میروید گوشتهای ایشان و خون
های ایشان و برطرف میشود از ایشان کثافت و اثر سوختگی آتش و داخل بهشت میشوند پس در بهشت ایشان را جهنمیان میگویند پس
همه صدا بلند میکنند که خداوندا از ما بردار این نام را پس از ایشان برداشته میشود پس حضرت فرمود که دشمنان علی همیشه در جهنم خواهند
بود و ایشان را شفاعت در نخواهد یافت و بسند معتبر دیگر از عمران روایت کرده است که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که سنیان
میگویند تعجب نمیکنید از جماعتی که دعوی میکنند که خدا جماعتی را از آتش بدر خواهد آورد و ایشان را با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد
گردانید حضرت فرمود که آیا نمی خوانند قول حق تعالی را و من دونهما جنتان در بهشت جنتی پست تر از جنتی میباشد و در جهنم آتشی
پست تر از آتشی میباشد اینها با دوستان خدا در یک مسکن نخواهند بود و بخدا سوگند که میان بهشت و دوزخ نیز منزلی میباشد
و من نمیتوانم از ترس مخالفان سخن بگویم وقتیکه قایم ع ظاهر میشود پیش از کفار ابتدا بسنیان خواهد کرد با علمای ایشان و ایشان
را خواهد کشت و در مجمع البیان نیز مضمون این حدیث را از آنحضرت روایت کرده است و ایضا در کتاب زهد بسند صحیح از ابن ابان
روایت کرده است که امام ع در باب جهنمیان گفت که داخل جهنم میشوند بگناهان خود بیرون می آیند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت باقر
ع روایت کرده است که آخر کسی که از جهنم بیرون می آید مردیست که او را همام میگویند و در جهنم فریاد خواهد کرد که خداوندا یا حنان
یا منان مؤلف گوید که در این احادیث معتبره وارد شده است که از جهنم بیرون میروند و داخل بهشت میشوند محتمل است
که فساق شیعه در اینها داخل بوده باشند و ممکن است که مخصوص مستضعفین بوده باشد و ابن بابویه روایت کرده است در آنچه
حضرت امام رضا ع از برای مامون نوشته است از محض اسلام مذکور است که خدا داخل جهنم نمی کند مؤمنی را و حال آنکه او را وعده بهشت
کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافری را و حال آنکه او را وعده آتش فرموده است و مخلد بودن در آن و گناهکاران اهل توحید داخل
آتش میشوند و بیرون می آیند از آن و شفاعت از برای ایشان جائز است و در خصال در حدیث اعمش از حضرت صادق ع نیز این را روایت
کرده است و ایضا در کتاب فضائل الشیعه از حضرت صادق ع روایت کرده است که با شیعیان خود فرمود که خانهای شما از برای شما بهشت
است و قبرهای شما از برای شما بهشت است و از برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد بود و بسند معتبر دیگر از آن
حضرت روایت کرده است که فرمود که مردی شما را دوست میدارد و نمیداند که چه میگوئید و اعتقاد شما را نمیداند و خدا او را داخل
بهشت میکند و مردی شما را دشمن میدارد و نمیداند که چه میگوئید و اعتقاد شما را نمیداند و خدا او را داخل جهنم میکند و کلینی

عیاشی از ابن ابی یعفور روایت کرده اند که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که من اختلاط میکنم با مردم و بسیار متعجب میشوم از گروهی که ولایت شما ندارند و ولایت ابوبکر و عمر دارند و ایشان را امانت و راستگویی و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما دارند و امانت و راستگویی و وفا ندارند پس درست نشست و رو بمن آورد غضبناک و فرمود دینی نیست برای کسی که عبادت کند خدا را با ولایت امام جائری که از جانب خدا نباشد امامت او و عتابی و غضبی نیست برای کسی که عبادت خدا کند با ولایت امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد امامت او گفتم آنها را دینی نیست و براینها عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیده قول حق تعالی را الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور فرمود یعنی خدا دوست و یاور اینهاست که ایمان آورده اند بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه و آمرزش از برای آنکه اختیار کرده اند ولایت هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده است و الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی آنها که کافر شدند دوستان و یاوران ایشان و پیشوایان باطلند بیرون میبرند ایشان را از نور بسوی ظلمتها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اختیار کردند ولایت هر امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا واجب گردانید از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب نارند همیشه در جهنم خواهند بود و ایضا کلینی بسند صحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است که حق تعالی فرموده است که البته عذاب میکنم هر رعیتی را در اسلام که اعتقاد کند بولایت هر امام جائری که از جانب خدا نیست هر چند آن رعیت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشد و البته عفو میکنم از هر رعیتی در اسلام که اعتقاد کند بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد هر چند آن رعیت در نفس خود ستمکار و بدکردار باشد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که بدرستی که خدا شرم نمیکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا نباشد هر چند در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند و بدرستی که خدا البته شرم میکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد هر چند در اعمال خود ستمکار و بدکار باشند و در عیون اخبار الرضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود خواهیم بود هر کس مظلمه او میان او و خدا باشد حکم میکنیم در آن و خدا از جانب ما میکند و هر کس مظلمه او میان او و مردم باشد طلب بخشش میکنیم از آنها و می بخشند بما و هر که مظلمه او میان او و ما باشد ما سزاوارتریم بآنکه عفو کنیم و درگذریم و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که حضرت رسول ص بعلی ع گفت بشارت ده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتیکه نفع نکند در آنوقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی روایت شده است از حضرت سید الشهدا که رسول خدا فرمود دست از مودت ما اهل بیت برمدارید که هر که در قیامت خدا را ملاقات کند ما را دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق آن خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که نفع نمی بخشد بنده را اعمال او مگر به شناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت امام علی نقی ع که رسول خدا ص گفت یا علی جناب اقدس الهی آمرزید ترا و شیعیان ترا و دوستان دوستان شیعیان ترا و ایضا از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که گفت رسول خدا ص که حق تعالی میفرماید که هر که ایمان آورد بمن و بپیغمبر من و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر عملی که داشته باشد و در مجالس بسند معتبر از حضرت باقر ع روایت کرده است که نمیخورد آتش کسی را که اعتقاد بدین حق داشته باشد و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است که وصف نمیکند بنده این امر را یعنی امامت ائمه را که طعمه آتش گردد راوی گفت در میان آتش کسی هست که گناهان بسیار میکند حضرت فرمود هر گاه چنین باشد خدا مبتلا میکند او را در بدنش و اگر این کفاره گناهانش نشد روزی او را تنگ میکند و اگر این کفاره گناهانش نشد جان کندن را براو سخت میکند تا آنکه چون بقیامت آید گناهی نباشد او را داخل بهشت شود و کلینی بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که مؤمن دو مؤمن است اول مؤمنی است که وفا کرده است از برای خدا بشرطها که براو شرط کرده است و اعمال ایمان را همه بجا آورده است چنانکه فرموده است رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و باو نمیرسد اهوال دنیا و اهوال آخرت پس در آخرت با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان خواهد بود و نیکو رفیقانند ایشان از برای او و او در آخرت شفاعت میکند دیگران را و احتیاج بشفاعت دیگری ندارد دوم مؤمنی میباشد که پای او میلغزد و مرتکب گناهان میشود پس او مانند گیاه ضعیفی است که از زمین روید گاهی کج شود و گاهی راست ایستد و هر طرف که باد او را بگرداند بگردد و او است که اهوال دنیا و آخرت باو میرسد و محتاج بشفاعتست و عاقبت او بخیر است و عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمود چه مانع است شما را از آنکه گواهی دهید برای کسیکه بر دین تشیع بمیرد که او از اهل بهشت است بدرستیکه حق تعالی میفرماید برمن لازم است که نجات دهم مؤمنان را و شیخ مفید در مجالس از حضرت صادق ع روایت کرده است که روزی حضرت رسول ص در سفر سواره بود

ناگاه فرود آمد و پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب آن سؤال کردند فرمود که جبرئیل نازل شد و مرا بشارت داد که علی در بهشت خواهد بود سجده کردم برای حق تعالی شکر چون سر برداشتم گفت فاطمه در بهشت خواهد بود باز سجده کردم برای شکر الهی چون سر برداشتم گفت حسنین بهترین جوانان بهشتند باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم و در بشارة المصطفی روایت کرده است از حذیفة بن منصور که گفت در خدمت حضرت صادق ع بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری دارم که تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود عظیم است اینکه دوست ما بر این حال باشد ولیکن ترا خبر دهم بکسی که بدتر از این مرد است و آنکسیست که منصب عداوت ما کند و پست ترین مؤمنان و حال آنکه در میان ایشان پستی نمیباشد شفاعت او را قبول میکنند در دویست کس و اگر اهل آسمانهای هفتگانه و اهل زمینهای هفتگانه و دریاهای هفتگانه شفاعت کنند در حق ناصبی شفاعت ایشان مقبول نخواهد گردید و آن برادر که گفتی از دنیا بیرون نمیرود تا توبه کند یا مبتلا کند خدا او را ببلائی در بدنش که باعث حبط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی بر او نباشد بدرستیکه شیعیان ما بر راه راستند و در خبر دیگر فرمود که شیعیان ما کسانی که دوست دارند دوست آل محمد را هر چند بدکردار باشد و دشمن دارند دشمن آل محمد ص را هر چند روزها روزه بدارد و شبها بعبادت بایستد و ایضا از حضرت باقر ع روایت کرده است که حق تعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان ما را در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر گناه و عیبی که داشته باشند و روهای ایشان درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن گردیده باشد و عیبهای ایشان پوشیده باشد و امن و امان بایشان داده باشند مردم بترسند و ایشان نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند محشور شوند سواره بر ناقههائیکه بالهای آنها از طلای درخشان باشد و نرم باشند بی آنکه تعلیم کرده باشند و گردنهای آنها از یاقوت سرخ باشد از حریر نرم تر از برای کرامتی که نزد حق تعالی دارند و بروایت دیگر جامههای سفید پوشیده باشند مانند شیر و نعلهای از طلا در پای داشته باشند که بندهای آنها از مروارید باشد که درخشد و آن ناقهها از نور باشند و جهاز آنها از طلا باشد مکلل بدر و یاقوت و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند و گویند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبید بن زراره که گفت رفتم بخدمت حضرت صادق و گفتم فدای تو شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را آیا با ایشان محشور خواهد شد فرمود بلی گفتم مردی مردی شما را دوست میدارد آیا با شما محشور خواهد بود فرمود بلی گفتم هر چند زنا کند و هر چند دزدی کند بسر اشاره نمود که بلی و ایضا روایة کرده است از عمرو بن الیاس که گفت داخل شدم بر ابوبکر حضرمی در وقت جان کندن گفت این وقت وقتی نیست که کسی بدروغ بگوید گواهی میدهم بر جعفر بن محمد ص که من از او شنیدم که فرموده که مس نمیکند آتش جهنم کسیرا که در وقت مردن باعتقاد بولایت ما داشته باشد و بروایت دیگر گفت از آنحضرت شنیدم که گفت داخل جهنم نمیشود احدی از شما و از این باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیگر معارض این احادیث هست که دلالت میکند بر وقوع عذاب بر مؤمنان فی الجمله چنانکه بعضی گذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت باقر ع فرمود ای جابر آیا اکتفا میکند کسیکه دعوای تشیع میکند بهمین که قایل باشد بمحبت ما اهل بیت والله که نیست شیعه ما مگر کسی که پرهیز از معاصی خدا و اطاعت او کند ای جابر نمیشناختند پیشتر شیعه ما را مگر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه و نماز و نیکی با پدر و مادر و تعهد نمودن احوال همسایگان از فقرا و مسکینان و قرض داران و یتیمان و راست گوئی حدیث و تلاوت قرآن و زبان نگاه داشتن از سخن مردم مگر بنیکی و امینان خویشان و قبیله خود باشند در همه چیز پس جابر گفت یا ابن رسول الله من احدی از شیعه را باین صفات نمی بینم حضرت فرمود ای جابر براههای باطل مرو بس است مرد را که بگوید دوست میدارم علی را و او را امام میدانم اگر بگوید دوست میدارم حضرت رسول را و حال آنکه حضرت رسول بهتر است از علی و عمل رسول را بجا نیاورد و متابعت سنت او نکند آن محبت باو فایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید و عمل کنید از برای تحصیل ثوابها که نزد خداست میان خدا و میان احدی از خلق او خویشی نیست محبوبترین بندگان بسوی خدا و گرامی ترین ایشان بر خدا کسی است که پرهیزکارتر باشد از برای خدا و عمل کننده تر باشد بطاعت خدا بخدا سوگند که تقرب نمیتوان جست بسوی خدا مگر بطاعت او و با ما برات بیزاری از آتش جهنم نیست و ما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خداست او ولی ماست و هر که عاصی خداست دشمن ماست بولایة ما نمیتوان رسید مگر بپرهیزکاری و عمل و در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر کسیکه عفیف باشد شکم و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد و سعی او در طاعت و عمل را خالص گرداند از برای خالق خود و امید ثواب او و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را ببینی اینها شیعه جعفرند و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در مجالس روایت

کرده اند که حضرت امیر ع در شب ماهی از مسجد بیرون آمد و متوجه قبرستان شد جماعتی باو ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که شما
کیستید گفتند ما شیعیان توئیم یا امیرالمؤمنین پس از روی تفرس نظر کرد در روهای ایشان و گفت چرا نمی بینم بر شما سیمای شیعه گفتند
سیمای شیعه چیست فرمود زرد رو باشند از بیداری شب کور شده چشمهای ایشان از بسیاری گریه خم شده پشتهای ایشان از بسیاری
ایستادن در عبادت شکمهای ایشان فرو رفته است از بسیاری روزه و لبهای ایشان خشکیده از بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی
ایشان نشسته و از حضرت باقر ع منقولست که شیعه ما نیست مگر کسی که اطاعت خدا کند و ابن ادریس در سرایر از حضرت صادق ع روایت
کرده است که نیست از شیعه ما کسی که بزبان دعوی تشیع کند و مخالفت کند ما را در اعمال ما و آثار ما ولیکن شیعه ما کسی است که موافقت
کند ما را بزبان و دل و متابعت کند آثار ما را و عمل کند باعمال ما ایشانند شیعیان ما و در کافی بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است
در تفسیر قول حق تعالی و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر که حکمت باو داده شود پس باو داده شده است خیر بسیار حضرت فرمود
حکمت شناختن امام است و اجتناب کبایری که وعده آتش جهنم بر آنها کرده است و ایضا بسند حسن از محمد بن حکیم روایت کرده است که
گفت از حضرت کاظم ع پرسیدم که گناهان کبیره آیا آدمی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود بلی گناهان کمتر از کبیره نیز از ایمان بدر میبرد
حضرت رسول ص فرمود که زنا کننده در وقتی که زنا میکند مؤمن نیست و دزد در وقتی که دزدی میکند مؤمن نیست و ایضا بسند صحیح از عبد
الله ابن سنان روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم کسی که مرتکب کبیره از کبایر میشود و میمیرد آیا او را از اسلام بدر میبرد و اگر او را عذاب
کنند عذابش مثل عذاب مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد بود یا عذابش را مدتی و انقطاعی خواهد بود حضرت فرمود که هر که مرتکب شود کبیره
از کبایر را و آنرا حلال داند بیرون میبرد او را از اسلام و عذاب میکنند او را اشد بدترین عذابها و اگر معترف باشد بانکه آن گناه است که کرده است
و بر آن حال بمیرد او را از ایمان بیرون میبرد و از اسلام بیرون نمیبرد و عذابش سبکتر از عذاب اول خواهد بود و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق
روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که سه خصلتست که در هر که باشد منافق است هر چند روزه و نماز کند و دعوی اسلام کند کسی که
چون او را بر امری امین کنند خیانت کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف وعده کند و بدانکه احادیث در باب صفات شیعه و
صفات مؤمن بسیار است و همچنین در باب معاصی که مخرج از اسلام بیرون میبرد اخبار بسیار است و در این اختلافات و ابهامات مصالح
بسیار است و از جمله آنها آنست که ارباب شهوات مغرور نگردند بآیات و احادیث رجا و پیوسته مترددی میان خوف و رجا بوده باشند
که اعظم صفات اهل ایمان اینست و رجا غالب منتهی میشود باغترار و ایمن بودن از عذاب الهی و از جمله گناهان کبیره است و خوف غالب
نیز خوب نیست و منتهی بنا امید شدن از رحمت خداوند کریم است و آن نیز از گناهان کبیره است پس پیشوایان دین که طبیب نفوس و
قلوب جمیع خلق اند دوای هر دردی بدست تو داده اند اگر بمرض اغترار مبتلا شوی باید دوا کنی مرض خود را بآیات خوف و بانکه پروردگار
تو فرموده است ما غرک بربک الکریم یعنی چه چیز غافل گردانید و مغرور ساخت ترا بپروردگار کریم تو که ترا خلق کرده و تقدیر امور کرده
و بهترین صورتها مصور گردانیده است و در هیچ حال از نعمتها و خالی نبوده و تفکر کنید در آیات و اخباری که متضمن تهدید و وعید
و عقوبتهای شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمه هدی که شفعای روز جزایند میکنی تفکر کنی اگر باعث ایمنی میگردد
چرا آن شفعا خود در شبها و روزها از خوف حق تعالی میلرزیده اند و پیوسته آه جهانسوز از سینه حقیقت دفینه بر میکشیده اند و
نهرها از آب دیده حق بین بر رخسار مبارک جاری میکرده اند و ایضا شفاعت فرع ایمانست و ایمان نوع یقینی است و یقین از کبریت احمر نایاب
تر است و ایضا چه میدانی که این ایمان ناقص بوساوس شیطانی بر طرف نخواهد شد و طاعات و عبادات الهی حصارها اند که برای حفظ
از وساوس شیطانی مقرر کرده اند و جواهر عقاید ایمان را در صندوق سینه و حقه دل تو گذاشته اند و فرایض و ترک کبایر قفلهای
آن صندوق و حقه اند و فعل نوافل و کسب اخلاق حسنه و ترک مکروهات و ازاله اخلاق سیئه پاسبانان آن صندوق اند و دزد ایمان که
شیطانست در کمین تو نشسته است که اگر رخنه بیابد خود را بدرون سینه رساند و آنچه تواند از جواهر حقایق ایمانی برباید یا آتش
شک و دود شبهه همه را باطل گرداند و تو یک یک از پاسبانان را بدر میکنی که اینها ضرور نیست و قفلها و دربندها را میگشائی
که شفاعت شفیعان مرا کافیست و بخواب غفلت رفته و مست شهوات و لذات فانیه گردیده و وسواس خناس را در سینه
خود جا داده و ملائکه رحمت را که خازنان دینند از خود رمانده و شب و روز دزدان ایمان و یقین مشغول ربودن ایمان
و افروختن خس و خاشاک شبهات شیطانند و وقت جان کندن شیاطین عدیله نیز باو را یشان میکنند و وقتی خبر میشوی و
از خواب غفلت و مستی و جهالت بیدار و هشیار میگردی که تمام مایه ایمان و اعمال صالحه را باخته باشی و راه توبه مسدود

شده باشند و ملائکه غلاظ و شداد بر سر ایشان ایستاده باشند و هر چند دست از جنت طلبی ای اصحاب الکوثر فایده نکند و شفعای نوشته
خصمها تو باشند و آرزوهای باطل تو همه بر طرف شده باشد و از غیر باطل بعیر حسرت و ندامت و غم چیزی نداشته باشی نعوذ بالله من ذلک
وهو الخسران المبین پس چه میدانی که این ایمان ناقص بعد از ارتکاب این معاصی در تحت نوعی هست حضرت حسن عسکری مروی است
که جمعی از جمعی از صالحین و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استعاذه میکردند در درگاه حق تعالی که ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا
یعنی ای پروردگار ما میل مده دلهای ما را بسوی باطل بعد از آنکه ما را هدایت کرده حضرت فرمود این برای این میگفتند که میدانستند
که بعضی از دلها بعد از هدایت میل بباطل میکنند و ایضاً آیات و اخبار بکر دلالت میکند بر آنکه مؤمن یا شیعه بجهنّم میروند چگونه با اینها
مغرور میشوند و حال آنکه مؤمن و شیعه و محب معنی بسیار دارد چنانکه بعد از این ان شاء الله بیان خواهد شد چه میدانی که در آن
احادیث بچه معنی وارد شده است آن و معانی در تو حاصل هست یا نیست و ایضاً مگر حسرت و زیان کاری آخرت منحصر در عذاب و
عقوبت است حرمان از الطاف خاصهٔ الهی و درجات عالیهٔ غیر متناهی و مهجوری از قرب و رضای جناب سبحانی بس است از برای حسرت ابدی
و مانند حیوانات در مراتع بهشت چریدن بس نیست از برای اهتمام در طاعات و ترک منهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر خوفیست که
ترا باعث بر عمل میشود و زاجر از مناهی میگردد آن بهترین احوال است و اگر خوفیست که مورد سوء ظن بحق تعالی و کرم او گردد آن مبرا در رجاء
در عمل سست گرداند از جملهٔ گناهان کبیره است و اگر چنین حالتی ترا عارض گردد و در آیات رحمت و احادیث رجا تفکر نمائی و در وقت
احتضار و نزدیک بآن غلبهٔ رجا بر خوف بهتر است **فصل نوزدهم در بیان معانی اسلام و کفر و ارتداد است** و احکام اینها
خلافست در معنی ایمان و اجزای آن و مشهور میان متکلمین آنست که ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت شرعی
آن خلاف کرده اند و خلاصهٔ سخن در این باب آنست که ایمان یا از افعال قلوبست و یا از افعال جوارح است و یا از هر دو است اول
که اقرار بقلب تنها باشد مذهب اشاعره است و جمع کثیر از شیعهٔ امامیه و خواجه نصیر در فصول بآن قایل شده است لیکن در تصدیق معنی
اختلاف کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است و اشاعره گفته اند بستن قلب است بر آنچه معلوم شود از خبر دادن مخبر و آن امر کسبی است که ثابت
میشود باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بر آن مترتب میشود بخلاف علم و معرفت که گاه هست که بی اختیار و کسب حاصل میشود مانند
بدیهیات و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق آنست که باختیار خود نسبت دهی صدق را بخبر دهنده پس اگر آن علم در دل تو بیفتد
بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب لازم می آید که اکثر کفار که علم
بحقیقت محمد صلی الله علیه و آله داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر مؤمن باشند و این مخالف اجماع و آیات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است
پس چون آمد بسوی ایشان آیات ما بینا کننده انکار کردند و گفتند اینها جادو بیست هویدا پس فرموده است وجحدوا بها واستیقنتها
انفسهم یعنی انکار کردند آنها را و حال آنکه یقین کرده بودند بآنها نفسهای ایشان و ایضاً فرموده است پس چون آمد بسوی ایشان آنچه
را که میدانستند کافر شدند بآن پس باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بی تقیه و ضرورت چنانچه مشروط است بآنکه
فعلی از او صادر نگردد که موجب کفر او باشد مانند انداختن مصحف در قاذورات و امثال آن چنانکه دانستی یا آنکه گوئیم مراد از تصدیق
آنست که باور دارد و دین خود قرار دهد و عازم بر اظهار آن باشد و در غیر حالة الضروره و اگر دوم باشد که فعل جوارح تنها باشد
یا تلفظ بشهادتین تنهاست و این مذهب کرامیه است از سنیان که میگویند هر که شهادتین را بگوید او مؤمنست هر چند در دل انکار
کند دلالت بر بطلان این مذهب میکند اجماع امامیه و قول حق تعالی که گفتند اعراب که ما ایمان آورده ایم بگو یا محمد که ایمان نیاورده اید
لیکن بگوئید مسلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا مراد جمیع افعال جوارح است از طاعات واجبه و مستحبه
و این مذهب خوارج است و قاضی عبد الجبار و بعضی از معتزله نیز قایل شده اند یا عبارتست از جمیع افعال جوارح از واجبات و ترک محرمات
و این مذهب ابو علی جبائی و ابو هاشم و اکثر معتزلهٔ بصره است و اگر سیم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد پس یا عبارتست از اعتقاد
و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثانست و جمعی از عامه و بسیاری از احادیث عامه و خاصه بر این دلالت میکند و از بعضی آیات که در
صفات مؤمنان وارد شده است نیز مستفاد میشود و ایشان میگویند ایمان تصدیق بدلست و اقرار بزبان و عمل بارکان و اعضاء و
جوارح و بر خصوص این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید باین قایل شده است یا آنکه عبارتست از اعتقاد بدل و اقرار
بزبان و این مذهب خواجه نصیر است در تجرید پس در این باب هفت مذهب است و سه مذهبست که علمای امامیه بآن قایل شده اند
و بعضی از آیات و اخبار دلالت بر اول میکند و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر میکند و جمع میان اینها بکی

تحقیق آن

از چند وجه میتوان کرد وجه اول آنکه قایل شویم بانکه ایمان در لسان شرع بر چند معنی اطلاق میکند اول عقاید حقه است با ترک
کبایر و فعل فرایض که ترک آنها داخل کناهان کبیره است مانند نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امثال اینها و این معنی از بسیاری از اخبار صحیحه و
معتبره ظاهر میشود دویم عقاید حقه با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی اخبار ظاهر میشود سیم یقین بعقاید حقه بر وجه
کمال با فعل واجبات و سنن نبویه و ترک محرمات و مکروهات چهارم محض عقاید ضروریه با عدم انکار آنها یا اقرار بانها یا عدم تقیه چنانکه
سابقا مذکور شد و اکثر احادیث دلالت بر معنی اول میکند چنانکه از حضرت امام رضا منقولست که اصحاب نه مؤمنند و نه کافر بلکه محل
شفاعتند و مسلمانند و در احادیث خاصه بسیار وارد شده است که تارک الصلوة کافر است و مانع الزکوة و تارک حج کافرند و زانی در
وقت زنا مؤمن نیست و شارب الخمر در وقت شراب خوردن مؤمن نیست و دزد در وقت دزدی مؤمن نیست و آنکه روح ایمان در وقت زنا
از او مفارقت میکند و چون فارغ میشود یا توبه میکند باز عود میکند و ثمره که بر این ایمان مترتب میشود عدم استحقاق مذمت و
اهانت و عقوبت و عذاب است در دنیا و آخرت زیرا که کسی که اجتناب کند از کبایر کناهان صغیره او مکفر است و مغفور است بنص
قرآن دویم عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانکه در بسیاری از احادیث سلب ایمان شده است از جمعی که
مرتکب غیر کبیره باشند از کناهان یا تارک غیر فریضه باشند از واجبات و ثمره این ایمان ملحق شدن بمقربان و حشر با صدیقانست با تضاعف
مثوبات و رفع درجات سیم عقاید حقه است با یقین بر وجه کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع محرمات و مکروهات و اتصاف
بصفات حسنه و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه در صفات مؤمن و صفات شیعیان آیات سوره مؤمنان و غیر آن وارد شده است
و این ایمان مخصوص انبیا و اوصیا است چنانکه در اخبار بسیار تفسیر مؤمن و مؤمنین بامیر المؤمنین و ائمه طاهرین شده است و در تفسیر
قول حقتعالی و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون یعنی ایمان نمی آورند اکثر ایشان بخدا مکر آنکه ایشان مشرکند احادیث بسیار وارد شده است
که جمیع معاصی خدا بلکه اعتماد بر غیر جناب اقدس الهی داخل است در این شرک حتی اعتماد کردن در حفظ عدد رکعات نماز بر کرداندن انکشتر
از انکشت بانکشت و ثمره این ایمان آنست که از برای انبیا و اوصیا وارد شده است از درجات کمال و قرب نزد خدا و شفاعت کبری و الهام
حقتعالی و مراتبی که عقل از ادراک آنها قاصر است چهارم محض عقاید حقه است بدون اعمال مطلقا و ثمره که بر آن مترتب میشود در دنیا امن
یافتن است در جان و مال و عرض از کشته شدن و اخذ اموال و اسیر شدن و اهانت و مذلت مکر آنکه فعلی از او صادر شود که مستحق کشتن یا سنکسار
کردن یا تعزیر کردد و در آخرت آنکه اعمالش صحیح باشد فی الجمله کو بدرجه قبول نرسد و او را از عذاب نجات دهد کو مستحق ثواب نباشد یا باشد فی
الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت باشد در قیامت و اکثر متکلمین امامیه ایمان را باین معنی
اطلاق کرده اند یا باقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار از روی عناد چنانچه دانستی در ضمن نقل اقوال و بر همه تقادیر مشروطست بانکه فعلی
که موجب ارتداد او باشد از او صادر نشود چنانکه مذکور شد و در کفری که قابل این ایمانست داخلند جمیع فرق اصحاب مذاهب باطله از کفار
و مشرکین و منافقین و سنیان و سایر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و هر که غیر شیعه اثنا عشریست زیرا
که ایشان مخلد در جهنمند چنانچه سابقا مذکور شد پنجم آنست که تکلم بشهادتین بکند و انکار امری که ضروری دین اسلام است ظاهرا
نکند و فعلی که مستلزم استخفاف بدین اسلام باشد از او صادر نشود و اکر در دل اعتقاد باینها نداشته باشد و هر چند اعتقاد به ائمه ع
نداشته باشد و اظهار آن هم نکند و ثمره این ایمان بنا بر مشهور آنست که جان و مالش محفوظ باشد و او را نکاح توان کرد و مستحق میراث
مسلمانان باشد و سایر احکام ظاهره مسلمانان بر او جاری باشد بنا بر مشهور و اما در آخرت هیچ بهره ندارد و هیچ عملی از اعمال او
مقبول نیست و مثل سایر کفار است بلکه از بعضی از آنها بدتر است و منافقان در این ایمان داخلند و باین وجه جمع میان آیات و اخبار
میتواند شد و در هر مقام مناسب آن مقام بر یکی از این معانی محمول خواهد شد وجه دویم آنست که ایمان عبارتست از اصل عقاید حقه
باشد اما مشروط باشد باعمال و باین وجه جمع میان بعضی از آیات و اخبار میتواند شد اما بدون انضمام با وجه اول چندان فایده نمی بخشد
وجه سیم آنست که ایمان محض عقاید حقه باشد و آنچه در اخبار وارد شده است که دلالت بر دخول اعمال یا اشتراط اعمال و ترک منافی آن
میکند محمول بر کمال ایمان باشد و مراتب کمال ایمان بسیار است و آیات و اخبار مختلفه محمول بر این مراتب است و اکثر علمای امامیه باین وجه
میان آیات و اخبار جمع کرده اند و این وجه اکرچه نزدیکست بوجه ثانی اما احمل بر وجه اول انسب و اقرب است وجه چهارم آنست که کوییم ایمان
اصل اعتقاد است و اعتقاد و ایمان در تزاید میباشد و باعمال و طاعات کامل میکردد تا بمرتبه یقین میرسد و یقین نیز مراتب
بسیار دارد و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازمی چند و شواهد بسیار از اعمال و عبادات دارد مثل آنکه شخصی در خانه نشسته باشد

طفلی باید و بگوید شیری متوجه است و باینجانب میاید البته اندک خوفی در نفس او بهم میرسد اما چندان اعتنا نمیکند هر چند حرکت او بیشتر
میرسد و قرب او بیشتر ظاهر میشود خوف و هراس او بیشتر میشود و بتدریج خوف او بیشتر میشود تا آنکه بحدی میرسد که شیر را از دور
میبیند دراینوقت بی تابانه بر میجهد و میگریزد بلکه از بامهای بلند خود را بزیر میافکند و همچنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند
ایمانش کاملتر میشود شوقش بامور یکه موجب ثوابست و حذرش از امور یکه موجب عقابست زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال
شواهد اثار و ایمانند چنانکه از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که ایمان باراستن خود و آرزوها درست نمیشود
ایمان انست که خالص و صاف باشد در دل و اعمال تصدیق آن کنند و گواهی بر حصول ان در دل بدهند بدانکه چنانکه حیات بدنی ادمی
بقلبست حیات روحانی و ایمان نیز بقلبست چنانکه بینائی و شنوائی ظاهری بگوش و چشم سر است بینائی و شنوائی روحانی بچشم و
گوش دلست و کسی که حیات ایمانی ندارد مرده است و از مرده بدتر است چنانکه حقتعالی درحق کافران فرموده است که ایشان مرده اند و
زنده نیستند و فرموده است درحق ایشان که کرانند و لالانند و کورانند پس نمی بینند و تعقل نمیکنند چیزی را و فرموده است درحق ایشان
که دیدهای سر ایشان کور نیست ولیکن دیدهای دلهائی که در سینهای ایشانست کور است و این بسبب انست که حیات عبارت از امریست
که منشأ علم و قدرت باشد و اثار بران مترتب شود و حیات ظاهری منشاء علوم محسوسه میشود که در دو روزهٔ دنیای فانی بکار او می اید
و حیاتی که بعلم و معرفت حاصل میشود ابد الاباد باقیست و اثارش معنویست و موجب معرفت و قرب الهیست و چشم و گوش دل را میگشاید
والهامات ربانی بگوش جانش میرسد و اشیاء را بنور خدائی می بیند که المؤمن ینظر بنور الله ان فی ذلک لایات للمتوسمین و بوسیله
باملائکه ربانی همراز است و در میان مقربان حقتعالی ممتاز است و این بدن بمنزلهٔ خانه ایست که روزنها دارد از قوی و مشاعر و چون
چراغ ایمان در دل افروخته شود نورش از جمیع روزنها ساطع میشود هر چند انچراغ افروخته تر و پر نورتر میشود انوار و اثارش از درها
و روزنها بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه قلب را بردو معنی اطلاق میکنند یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی چپست و دیگری بر نفس ناطقهٔ انسانی
و بدانکه حیات بدن ادمی بروح حیوانیست و روح حیوانی بخار لطیفیست که حاملش خونست و منبعش قلبست و از قلب بدماغ متصاعد میشود
و از انجا بواسطهٔ عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات ان موقوفست بر بدن و
الات ان و باینجهت با انکه از عالم قدس است تعلقی باین بدن کثیف بهم میرساند و اول بچیزی که باعث حیات بدنست و منشاء ادراکات
جزئیه است که روح حیوانیست تعلق میگیرد و چون منبع ان قلبست بقلب زیاده از اعضای دیگر تعلق میگیرد لهذا تعبیر از نفس در اکثر
ایات و اخبار بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن باینمعنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کمالات بر
بدن و جمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و چندانکه ان صفت در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانکه روح بدنی چندانکه
ماده اش در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر میباشد و نهرهای بسیار از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میگردد و جداول بیشمار
از دل روحانی بر قوی و مشاعر بدنی روان میشود و قسام حقیقی و بخشندهٔ روزیهای جسمانی و روحانی در خور قابلیت و احتیاج هر یک از
انها قسمت میفرماید و این هر دو چشمه از دریای نامتناهی پیوسته جاریست اما بنده را ضرور است که بتوفیق الهی موانع جریان را از این نهرها
زایل گرداند و خس و خاشاک مواد فاسدهٔ جسمانیرا که از اخلاط بدنی بهم میرسد و گل و لای شبهات شیطانی و شهوات نفسانی را از سر راه
انهار زایل گرداند تا انهار عین الحیات جسمانی و روحانی بر وفق مدعا بتایید حقتعالی جاری گردند چنانکه از رسول خدا ص منقولست که در ادمی
پارهٔ گوشتی هست که هرگاه ان سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه ان بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و ان دل
ادمی است و بروایت دیگر فرمود که هرگاه دل پاکیزه باشد جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه خبیث است تمام خبیث است و از حضرت صادق ع
منقولست که دلها بر سه قسمند یک دل سر نگونست و هیچ خیر در ان جا نمیکند و اندل کافر است و یکدل انست که خیر و شر هر دو در ان میباشد
هر یک قوی تر است بر دل غالب میگردد و یکدلیست که گشاده است و در انچراغی از انوار الهی روشن است که پیوسته نور از ان ساطع است
و هرگز نورش برطرف نمیشود و اندل مؤمنست و از حضرت صادق ع منقولست که منزلهٔ دل بدن ادمی بمنزلهٔ امامست نسبت بسایر خلق
که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای دلند و همه از جانب او متفحص اند و مردم را خبر میدهند از احوال ان و هر چه دل اراده میکند فرمان او را
قبول میکنند همچنین امام بمنزلهٔ جان عالمست و باین نحو می باید او را اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین فرمود
که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر اوست که امور دنیای خود را بانها می بیند و دو چشم در دل اوست که امور اخرت خود را
بانها می بیند پس بنده که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میگرداند که امور غائبه را بانها به بیند و عیبهای خود را بانها می بیند

و اگر کسی شقی و بدبخت باشد چشم دلش کور میشود و حضرت صادق ع فرمود که دل را دو گوش است روح ایمان در یک گوشش
خیرات و طاعات را میدمد و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شبهها و شرور را تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شد میل بان
میکند و حضرت صادق ع فرمود که پدرم میفرمود هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مانند گناه بدرستیکه دل مرتکب گناه میشود تا وقتیکه
گناه بر آن غالب میشود و آنرا سرنگون میکند که چیزی در آن قرار نمیگیرد و ایضا از آن حضرت منقولست که حقتعالی بحضرت موسی ع وحی فرمود که مرا
در هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگینی دلهاست و از حضرت امیر منقولست که آب دیده خشک نمیشود مگر بسبب قساوت قلب
و قساوت قلب نمیباشد مگر بسیاری گناهان و در این باب احادیث بسیار است و این رساله گنجایش زیاده از این ندارد و چون این تحقیق معلوم شد که
اصل ایمان امریست قلبی و از اعمال دلست که مراتب مختلفه دارد و بر هر مرتبه قدری از اعمال و اخلاق حسنه مرتب میشود و اینها آثار ایمانند و شواهد
حصول آنند و باین وجه جمع میان آیات و اخبار متواتره میتوان کرد و در این مقام بیان چند معنی دیگر ضرور است اول آنکه خلافست که آیا ایمان
قابل زیادتی و نقصان هست یا نه و اکثر متکلمین گفته اند ایمان عبارتست از یقین بعقاید ایمانیه و آن قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی این را
فرع خلاف در معنی ایمان قرار داده اند و گفته اند آنها که اعمال را جزو ایمان میدانند معلوم است که بنابر مذهب ایشان بزیادتی اعمال ایمان زیاده و بکمی
اعمال کم میشود و آنها که ایمان را عقاید محض میدانند میگویند قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات و اخبار که دلالت بر زیادتی و نقصان میکند حمل
میکنند که مراد زیادتی کمال ایمان و نقصان کمال است و بنابر تحقیقی که سابقا مذکور شد میتواند بود که در اصل یقین و ایمان زیادتی و نقصان بهم رسد چنانکه
حقتعالی در قصه ابراهیم گفته است که سؤال کرد که پروردگارا بمن بنما که چگونه زنده میکنی مردها را حقتعالی فرمود که آیا ایمان نداری گفت
بلکه دارم و لیکن میخواهم دل من مطمئن گردد و ایضا در وصف مؤمنان فرموده است که هرگاه که خوانده شود بر ایشان آیات ما زیاده میکند ایمان ایشان را
و باز فرموده است زیاده شد ایشان را ایمانی با ایمان ایشان و از این باب دلایل در آیات و اخبار بسیار است و ایضا معلوم است که ایمان و یقین امثال ما مثل
یقین رسول خدا و ائمه ع نیست و حضرت امیر ع فرمود اگر پرده گشوده شود یقین من زیاده نخواهد شد و معلوم است که این معنی مخصوص آنحضرت است و
امثال او و از حضرت صادق ع منقولست که روزی جناب رسول خدا ص در مسجد نماز صبح گذارد پس نظر کرد بسوی جوانی که او را حارثة بن مالك
میگفتند دید که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر میافتد و رنگش زرد شده است و بدنش نحیف گشته است و چشمهایش در سرش فرو رفته است
از او پرسید که بر چه حال صبح کرده و چه حال داری گفت صبح کرده ام با یقین حضرت فرمود که بر هر چیز که دعوی کنند حقیقتی و علامتی هست حقیقت یقین
تو چیست گفت حقیقت یقین من اینست که مرا پیوسته محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار میدارد و روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا
رو گردانیده و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین من بمرتبه رسیده است که گویا می بینم عرش خداوند کریم را که برای حساب نصب کرده اند
و خلایق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را که تنعم مینمایند ایشان در بهشت و بر کرسیها نشسته تکیه
کرده اند و با یکدیگر مصاحبت میکنند و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذب اند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر و ناله
جهنم در گوش منست پس حضرت باصحاب خود خطاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده پس بحارثه خطاب فرمود
بر این حال که داری ثابت باش گفت دعا کن که خدا شهادت را روزی من گرداند حضرت دعا نمود بعد از چند روز حضرت او را با جعفر فرستاد
بجانب موته و بعد از نه نفر او شهید شد و آیات و اخبار که دلالت میکند بر این مطلب بسیار است دوم در بیان اجزاء ایمان قلبی است خواجه
نصیر در قواعد العقاید گفته است که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او و تصدیق بعدل او در
افعال او و تصدیق به پیغمبری پیغمبران ع و تصدیق بامامت ائمه ع بعد از پیغمبر ع و از این کلام ظاهر میشود که تصدیق بضروریات دین
اسلام در ایمان معتبر نیست و حال آنکه اجماعی ایشانست که انکار ضروری دین موجب کفر است مگر آنکه او را داخل تصدیق بنبوت دانند
زیرا که انکار آن مستلزم انکار نبوتست هم چنانکه استخفاف بکعبه و قرآن مجید و امثال اینها را از این جهت کفر میدانند و حق اینست
که آنچه از ضروریات دین اسلام است ایمان بان واجبست و انکار آن کفر است مگر آنکه کسی باشد که تازه مسلمان شده باشد و هنوز
اطلاع بر ضروریات دین اسلام بهم نرسانیده باشد و شهید ثانی قدس سره فرموده است که معارفیکه بانها ایمان حاصل میشود پنج اصلست
اصل اول معرفت حق جل و علاست و مراد بان تصدیق جازم ثابت است بآنکه خداوند عالمیان موجودست و ازلی و ابدیست و واجب
الوجود بالذاتست یعنی وجود او مقتضای ذات قدیم اوست بی آنکه محتاج بعلتی بوده باشد و آنکه تصدیق نماید بصفات
کمالیه ثبوتیه او و منزه داند او را از آنچه منافی عظمت و جلال او باشد از صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات
کمالیه الهی خلاف کرده اند خواجه نصیر در تجرید گفته است هشت صفت است علم و قدرت و حیات و اراده و ادراک و کلام

وصدق و سرمدی بودن و بعضی ادراک و صدق را انداخته اند و بجای آنها سمیع و بصیر بودن را اضافه کرده اند و بجای
سرمدیت بقا گفته اند علامه در بسیاری از کتب کلامیه اش گفته است قدرتست و علم و حیات و اراده و کراهت و ادراک
ازلی بودن و ابدی بودن و کلام و صدق دوم تصدیق بعدل و حکمت خدا است و عدل آنست که ظلم نمیکند و امری که مقتضای قبیح است
از او صادر نمیشود و اخلال نمیکند بوعدهٔ خود در امور یکه بخود واجب کرده است و حکمت آنست که فعل عبث از او صادر
نمیشود و کار فنای او همه بحکمتست سیم تصدیق بنبوت محمد است و بجمیع آنچه آنحضرت آورده است تفصیلا در آنچه معلوم باشد تفصیلا
و اجمالا در آنچه اجمالا معلوم باشد و گفته اند که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع آنچه آنحضرت آورده است کافی باشد در تحقق
ایمان و اگر مکلف قادر باشد بر علم آنها تفصیلا واجبست علم بتفاصیل آنچه آنحضرت آورده از شرایع از برای عمل بآن و اما تفصیل آنچه خبر
داده است از احوال مبدأ و معاد مثل تکلیف بعبادات و سؤال قبر و عذاب آن و معاد جسمانی و حساب و صراط و بهشت و دوزخ و میزان
و پرواز کردن نامههای اعمال و سایر اموریکه بتواتر معلوم شده است که حضرت رسول صلعم خبر داده است آنها را تصدیق بتفصیل آنها
معتبر است و در تحقق ایمان جمعی از علما تصریح کرده اند بآنکه تصدیق بآنها مفصلا معتبر نیست در تحقق ایمان پس گفته اند ظاهر اینست که
تصدیق بآنها اجمالا کافی باشد باین معنی که اگر مکلف اعتقاد کند که هرچه پیغمبر بآن خبر داده است حق است بحیثیتی که هر وقت نزد او ثابت شود که
از جزئیات آنها تفصیلا تصدیق بآن نماید مؤمنست هرچند هنوز بر تفاصیل آن جزئیات مطلع نشده باشد و مؤید اینست آنکه اکثر مردم در صدر
اول عالم باین تفاصیل نبودند بلکه بعد از آن بتدریج مطلع میشدند با آنکه از اول حال که تصدیق بوحدانیت و رسالت میکردند تا وقتیکه بر همه
آنها مطلع شوند حکم بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار اینست هم چنانکه مشاهد است از احوال مردم پس اگر ایمان
تفصیلی در اول حال معتبر باشد لازم می آید که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند و این بعید است از حکمت خداوند عزیز حکیم بلی علم بآنها
از مکملات ایمانست و گاه هست که واجب میشود علم بآنها از جهت محافظت احکام شریعت از نسیان و دور کردن شبهههای گمراه کنندگان
و داخل نکردن آنچه در دین داخل نیست در آن پس این سبب دیگر است از برای وجوب آن نه از این جهت که ایمان موقوفست بآن و آیا
معتبر است در تحقق ایمان تصدیق بعصمت حضرت رسول و طهارت او و آنکه او خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نیست و غیر اینها از
احکام پیغمبری و شرایط آن از کلام بعضی از علما ظاهر میشود که معتبر است و دور نیست که تصدیق اجمالی کافی باشد مؤلف گوید که
اگرچه ظاهر شرایط است که در حکم بایمان کسیکه غیر ایمان باصول خمسه تفصیلا و بسایر ما جاء به النبی اجمالا کافی باشد اما شرطست که منکر
ضروریات دین اسلام نشود زیرا که کسیکه در میان مسلمانان نشو و نما کرده باشد نمیشود که بر اینها مطلع نشده باشد مثل نماز و روزه
ماه رمضان و حج و اگر کسی باشد که در حق او جهل بآنها ممکن باشد حکم بکفر او نمیکنند و بعد از القای آنها باو اگر قبول نکرد مرتد خواهد بود
چنانچه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد پس گفته است چهارم تصدیق بدوازده امام است بعد از حضرت رسول و این اصل
مخصوص فرقهٔ امامیه است و از ضروریات مذهب ایشانست زیرا که مخالفان امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول و شرطست
که تصدیق کنند بآنکه ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان در اوامر و نواهی بر همهٔ خلق واجبست و غرض
از حکم بامامت ایشان همین است اما تصدیق بآنکه ایشان معصومند از گناهان صغیره و کبیره و از صفات ذمیمه و آنکه ایشان بنص خدا منصوبند
نه باختیار مردم و آنکه ایشان حافظ شرع حضرت رسولند و عالمند بآنچه صلاح امت در آنست از امور معاش ایشان و معاد ایشان و آنکه
علم ایشان از رای و اجتهاد نیست بلکه بعنوان یقین است که اخذ کرده اند از کسیکه بهوا و خواهش نفس سخن نمیگفت و آنچه میگفت وحی الهی بود
و هر امامی از امام سابق اخذ کرده است یا بنفسهای قدسی که ایشان داشتند و بعضی علوم لدنی بود که از جانب حق تعالی بر ایشان فایض میشد
یا بجهات دیگر که موجب یقین ایشان میگردید هم چنانکه در احادیث وارد شده است که ایشان محدث بودند یعنی ملکی با ایشان بود که
همه چیز را بایشان میگفت و ملک بایشان القا میکرد و در دل ایشان علوم الهی نقش میشد و آنکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمی باشد والا
زمین با اهلش فرو میرود و آنکه بتمام شدن ایشان تمام میشود و زیاد بر ایشان نمیباشد و آخر ایشان مهدی است و او زنده است و چون
از جانب خدا مرخص شود ظاهر خواهد شد آیا در تحقق ایمان اعتقاد بجمیع این مراتب شرطست یا اعتقاد بامامت ایشان و وجوب طاعت
ایشان کافیست اند و وجه که در نبوت گفتیم در اینجا نیز جاریست و میتوان ترجیح داد قول اول را بآنکه آنچه دلالت بر امامت ایشان
میکند دلالت بر جمیع اینها میکند خصوصا عصمت ایشان که بعقل و نقل هر دو ثابت شده است و بعید نیست قول دیگر که اکتفا کنیم
در ایمان باعتقاد امامت و وجوب طاعت هم چنانکه از احادیث ظاهر میشود که جمعی از راویان که در اعصار ائمه علیهم السلام بوده اند

از شیعیان اعتقاد بعصمت ایشان نداشته اند بلکه ایشان را علمای نیکوکار میدانسته اند چنانچه از رجال کشی ظاهر میشود و مع ذلک ائمه ع
حکم بایمان بلکه بعدالت ایشان میکرده اند و اما کافی نیست هر شخصی که امامان گذشته و امام زمان خود بداند هر چند امامت باقی ائمه را
نداند ظاهر اینست که کافی باشد و در بسیاری از کتب و احادیث در رجال روایات هست که دلالت میکند بر این و نحو اعتقاد بدوازده
امام سنت مجمعی است که بعد از امامت جمیع ائمه بوده باشند مثل مردم زمان غیبت مؤلف گوید که حکم عامی که شیخ زین الدین فرموده اند
در مسئله اولی از هیچ طرف نزد فقیر درست نیست اما انکه اعتقاد بامامت و وجوب طاعت کافی نیست بی وجه است زیرا که بسیاری از صفات ائمه
که از ضروریات دین شیعه امامیه شده است و بحد ضرورت رسیده است که ائمه ع از او موده اند و این نیز ضروری دین امامیه است که امامت ایشان
مفروضها بید حقست و از جانب خدا و حضرت رسول ص میگویند و اگر چنین نباشد امامت هر یک را بنص دیگری چگونه اثبات میکنند پس همچنانکه
انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب رسول است و ادمیرا از اسلام بیرون میبرد همچنین انکار ضروری دین امامیه مستلزم انکار امامت ائمه است
و ادمیرا از تشیع بدر میبرد پس کسیکه انکار حلال بودن متعه کند چون از ضروری دین شیعه است از تشیع بدر میرود و احادیث وارد شده است
که شیعه ما نیست کسی که متعه را حلال نداند و همچنین عصمت ائمه و انکه بغیر ایشان امامی نخواهد بود و انکه حضرت قایم ع زنده است و ظاهر
خواهد شد و انکه هیچ عصر خالی از یکی از ایشان نمیباشد و انکه عالمند بجمیع علوم که امت بانها محتاجند و امثال اینها معلوم است که ضروری دین
شیعه است پس باید که انکار اینها متضمن انکار امامت باشد و اما بعضی از امور که بر علماء و متتبعان اخبار ظاهر باشد و بر بعضی ظاهر نباشد و
بحد ضرورت نرسیده باشد انکار اینها موجب خروج از دین نیست مثل محدث بودن و سخن گفتن ملک با ایشان و نزول ملائکه و روح در شب قدر
با ایشان و بیرون جسد اینها بعد از موت باسمان و امثال اینها و انچه فرموده است که از احادیث ظاهر میشود که بعضی از اصحاب ائمه بعصمت ایشان
قایل نبوده اند لا ممکن است که در ان وقت ضروری دین نشده باشد و ایضا اگر انها را میگوید که در باب جماعتی وارد شده است که اجماع صحابه بر
عدالت ایشان شده است مثل زراره و ابو بصیر علما انها را اکثر تاویل کرده اند و قدح در سند اینها کرده اند و اگر صحیح باشد چون معصوم نیستند
ممکن است که لغزشی باشد که از ایشان صادر شده باشد و مستغفر شدن بتوبه و عفو کرده باشد و اگر انها را میگوید که در حق غیر امثال این جماعت
وارد شده است ایمان و عدالت ایشان ممنوع است و ائمه ع بانیک و بد مردم از برای مصالح ضروریه سلوک نیکو میکرده اند و انچه در باب
اعتقاد بامامت ائمه بعد گفته اعتقاد فقیر در اینجا تفصیل است یا انکه اگر امامت دوازده امام را یا بعضی از ائمه بعد را از معصوم شنیده است
یا بسند متواتر باو رسیده است واجب است که اعتقاد کند و الا اعتقاد بائمه بعد بر او لازم نخواهد بود و در قبر سؤال کردن از فاطمه بنت
اسد از امامت حضرت امیر ع محمول بر این است پس فرموده است پنجم اعتقاد بمعاد جسمانیست و اتفاق کرده اند مسلمانان بر اثبات ان و از ضروریات
دین اسلام است و فلاسفه انکار ان کرده اند و بمعاد روحانی قایل شده اند پس بعد از ذکر بعضی از تحقیقات که سابقا مذکور شد گفته است
اما عذاب قبر و انچه از توابع معاد است که دلایل سمعیه بر ان دلالت کرده است از حساب و صراط و میزان و نطق کتب و دوام عقاب کافر در جهنم
و دوام نعیم مؤمن در بهشت پس شکی نیست در انکه واجبست تصدیق بانها اجمالا زیرا که امت اتفاق دارند بر اینها و اخبار متواتره
بانها وارد شده است پس منکر انها از ایمان بدر میرود اما تصدیق بتفاصیل اینها مثل انکه حساب بچه نحو خواهد بود و صراط بچه صفت خواهد بود
میزان محمول بر حقیقت است یا کنایه از عدالت است یا غیر اینها از تفاصیلی که باخبار و احادیث رسیده است پس ظاهر اینست که جهل بانها باعث قدح
بایمان نباشد و همچنین بودن جهنم در زیر زمین و بودن بهشت در بالای اسمان و امثال اینها سیم در معنی اسلام است بعضی اعتقاد دارند
که اسلام و ایمان هر دو بیک معنی اند و بعضی گفته اند اسلام اقرار بشهادتین است بی اعتقاد بانها و عدم انکار ضروری از ضروریات دین اسلام
و این در دنیا نفع می بخشد و در اخرت نفع نمی بخشد تا ایمان بجمیع عقاید حقه امامیه نباشد و بعضی گفته اند اقرار بامامت ائمه اثنی عشر است
و بعضی گفته اند اظهار و کافی نیست گویا بانها اعتقاد نداشته باشد پس منافقان نیز داخل اینند و احکام ظاهری اسلام بر ایشان جاری
میشود و بر اکثر معانی سابقا که مذکور شد لفظ اسلام را اطلاق میکنند حتی بر معنی که اعلی مراتب ایمانست اسلام اطلاق میکنند که اسلام بمعنی
انقیاد در جمیع اوامر و نواهی باشد و ثمره تشان انهاست که در معنی ایمان مذکور شد الحاصل گاه اسلام را مقابل ایمان اطلاق کنند یکی از این
دو معنی که در این مقام ذکر کردیم مراد است چهارم خلافست در انکه ایا در ایمان یقین معتبر است یا ظن قوی کافیست و ایضا
خلافست در انکه ایا میباید ایمان بدلیل حاصل شود یا بتقلید در ان جایز است و این نیز خلاف نزدیک بیکدیگر و ظاهر کلام علما
و اکثر علما انست که بدلیل و برهان میباید حاصل شود بلکه بعضی دعوی اجماع بر این کرده اند و استدلال کرده اند بایات و احادیث

بسیار که دلالت میکند بر نفی ایمان از منافقین و معلوم است که اکثر ورع در ایشان داخل نباشد اصول دین داخل است و ایضا در بسیاری از آیات بعدمنت
تقلید واقع شده است و ایضا ظاهر فرموده است بنی که مؤمنان مکلف اند که ایمان آورده اند بخدا و رسول پس اولا تقلید و شک نکرده آمد
و خواجه نصیر در فصول اکتفا کرده است بتقلید بتوافق در ایمان و قائل از اکتفا بظن و تقلید استدلال کرده اند باینکه در عهد اسلام متعارف بوده
که در حال الفاظ دلایل و براهین بر ایشان نمیکنند بلکه در اسلام ایشان اکتفا باظهار اسلام و تکلم بکلمتین مینمودند و ایضا الان معلوم که حکم کنیم بکفر
اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب یقین نیستند بعبارات تشکیک متزلزل میشوند و دور نیست که این جماعت داخل
و اهل اعراف و مرجون لامر الله بوده باشند و بعضی گفته اند عنوو دور نیست که همه مردم معارف ایمانیه را بدلایل تفصیلیه بدانند و ترتیب اشکال
منطقیه بتوانند کرد و بر دفع شبهات کفار و مخالفان قادر باشند بلکه واجب کفائی است که در میان مؤمنان جمعی باشند از علما که دفع
شبهه کفار و مخالفان توانند کرد و در ایمان اکثر خلق همین بس است که بدلایل اجمالیه اصول دین را بدانند چنانکه منقول است که از اعرابی پرسیدند بچه دلیل وجود صانع و توحید و سایر صفات
را یقین نموده او گفت گویا یقین نموده ام همچنان که حضرت رسول از اعرابی پرسید که خدا را چگونه شناختی بچه دلیل دانستی گفت پشکل شتر دلالت میکند بر اینکه شتری از اینجا گذشته و نقش پا دلالت میکند بر
از این آسمان بدین عظمت و زمین بدین وسعت دلالت نمیکند بر خدای علیم حکیم
اعرابی و امثال ایشان همه را قبول میکرد و حکم باسلام ایشان مینمود و از برای
اثبات نبوت معجزه مینمودند از پیغمبران و اوصیا از طاعات امر مینمودند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد باستماع آیات و استعمال طاعات تا بمرتبه علم الیقین میرسیدند و بدلیل
دور و تسلسل که مادهٔ تشکیک و تعطیل است ایشان را امر نمی نمودند و لهذا می بینیم که بعضی از عباد و زهاد که ممارست این علوم ظاهر نکرده اند یقین ایشان کامل تر است از اکثر
علما که اکثر عمر خود را صرف شکوک و شبهات کرده اند و آثار ایمان و یقین در اعمال ایشان ظاهر تر است از ایشان و هر چند مهارت ایشان در علوم بیشتر میشود آثار علم
و لوازم آن از خشیت و عبادت کمتر میشود و دلالت میکند بر آنکه اینها از لوازم ایمان و معرفت و علم است از ایشان کمتر مشاهده میشود پس معلوم میشود که علم حقیقی آن نیست
و ادله بسیار است در بعضی از کتب مبسوط تحقیق این مطلب شده شافی نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و بعضی خلاف کرده اند در آنکه مؤمن بعد از آنکه متصف بایمان حقیقی شد
باشد ممکنست که کافر شود یا نه اکثر متکلمین عامه و خاصه را اعتقاد آنست که ممکن نیست که زایل شود بلکه واقع است و ظواهر بسیار از آیات دلالت بر این میکند چنانکه فرموده
ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا بعد از ایمان ایشان کافر شدند و حق تعالی فرموده ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم
لهم و باز فرموده است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه الخ و از این باب آیات بسیار است و نسبت داده اند سید مرتضی و جمعی از متکلمین شیعه که ایمان
حقیقی زایل نمیتواند شد و از آنها دیگر که از جمعی مشاهده میشود کاشف از آنست که پیشتر ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند یا ایمان ایشان به بعضی
است و بمرتبه یقین نرسیده بوده است و آیاتی که دلالت میکند بر امکان ارتداد و وقوع کفر بعد از ایمان را حمل کرده اند بر ایمان زبانی نه قلبی هم چنانکه حقتعالی
بعضی گفته است که ایمان آوردند بدهانهای ایشان و ایمان نیاورده است دلهای ایشان و احکام خاصه که از برای مرتد واقع شده است از برای کسیست
که متصف باشد بظاهر شرع بار تداد و دلالت نمیکند بر آنکه در نفس الامر مرتد شده است که باشد در اصل کافر بوده باشد و ما بحسب ظاهر باقرار او
و حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او حکم بارتداد او کنیم و ممکن است که در اصل مؤمن بوده باشد نزد خدا و در ایمان خود باقی بوده باشد چون
هتک حرمت شرع کرده است از برای عقوبت او شارع حکم بارتداد او کرده باشد که قواعد الهیه محفوظ بماند و کسی جرأت بر این امور نکند چنین گفته اند
بعضی از محققین متاخرین از جانب سید مرتضی و ابن بسیار بعید است و ظواهر آیات و اخبار را بمحض این وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه تاویل
نمودن صورتی ندارد و اگر کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در آنکه زوالش ممکن است و اگر یقین را در حصول ایمان شرط دانند باز
ممکن است که یقین که از بعضی براهین عقلیه و قوانین منطقیه بهم رسیده باشد بطریان شبهات قویه که قدرت بر دفع آنها نداشته باشد زایل گردد بطریان
ضد آن که شک باشد یا طریان نقیض آن و بعضی از جانب سید گفته اند که اگر کسی گوید که اگر تسلیم کنیم که زوال یقین واقعی نیست ممکن است که زوال ایمان
بصدور افعالی باشد که موجب کفر است مانند سجده بت و استخفاف بمحرمات الهی جواب گوییم که مسلم نداریم امکان صدور این افعال از کسی که متصف بیقین
مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هر چند بالذات ممکن است پس اگر این افعال از او صادر شود دلیل بر آنست که بان یقین متصف نبوده و در دعوای
خود کاذب بوده و حق آنست که اگر یقین کامل باشد که مخصوص مقربانست که بمرتبه حق الیقین رسیده باشد هم زوال آن یقین محال است و هم صدور
این افعال از او محال است و اگر بمحض عدم تجویز احتمال النقیض باشد باعتبار دلیلی که بر آن قائم شده باشد زوال آن بشبهه و صدور این فعل
هر دو از او ممکن است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی فمستقر و مستودع که ایمان بر دو قسم است یک قسم ایمانیست
که مستقر و ثابت است که هرگز زایل نمیشود و دیگری ایمانیست که بوده و بعاریه سپرده اند که اگر خدا خواهد تمام میکند

خواهد سلب میکند و کلینی بسند صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده که بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که چه چنین میخواهد بود که مردی را خدا
مؤمن باشد داخل ایمان او نزد خدا ثابت باشد و نقل کند حق تعالی او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمودند خدا عادل است و خوانده است مردم را
بسوی ایمان نه بسوی کفر و هیچ نخوانده احدی را بسوی کفر پس هر که ایمان آورد بخدا ثابت باشد ایمان او نزد خدا نقل نمیفرماید او را خدای عز
و جل بعد از آن از ایمان بسوی کفر پس گفتم که مردی کافر میباشد و کفر او نزد خدا ثابت شده است آیا او را نقل میفرماید از کفر بسوی ایمان فرمود
که خدا سبحانه خلق کرده است همه مردم را بر فطرتی که مجبول گردانیده است ایشان را بآن نمیدانند ایمان را بشریعتی و نه کفر را بانکار شریعتی پس
فرستاد رسولان را که بخوانند مردم را بسوی ایمان پس بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را هدایت نکرد **مؤلف گوید** که گویا مراد بفطرت استعداد قبول
کفر و ایمان هر دو بوده و حاصل جواب آنست که حق تعالی خلق کرده است همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند هر چند تفاوت داشته باشد قابلیت
و استعداد ایشان و حجت خود را بر همه تمام کرده است بارسال رسل و اقامه براهین و حجج و هیچکس را در قیامت بر خدا حجتی نخواهد بود و هیچ
از ایشان مجبور نیستند بر کفر نه بحسب خلقت و نه بسبب تقصیر در هدایت و اقامت حجت لیکن بعضی مستحق هدایات خاصه از جانب حق و فیاض مطلق گردیده
اند و ایشانند مؤیدان بایمان و بعضی که بسوء اختیار و اعمال خود مستحق آن هدایات نگردیده اند کافر شده اند و مع ذلک باز مجبول و مجبور
بر کفر نیستند و این معنی امر بین الامرین است که در اول رساله اشاره بآن شد و محتملست که مراد در فقره آخر حدیث آن باشد که بعضی بآن هدایت
عامه یافتند و بعضی هدایت نیافتند و این بطریقه متکلمین است و معنی اول با بسیاری از اخبار موافق است و ایضا بسند صحیح از حضرت باقر ع
روایت کرده است که حق تعالی آفریده است خلقی را از برای ایمان که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و آفریده است خلقی را از برای کفر که هرگز از ایشان زایل
نمیگردد و خلقی را در میان این دو حالت آفریده است و بعضی از ایشان ایمان را سپرده است اگر خواهد تمام کند از برای ایشان تمام میکند و اگر خواهد
که سلب کند از ایشان سلب میکند و بسند حسن از حضرت باقر ع روایت کرده است که بنده هست که در صبح مؤمن و در شام کافر است و بنده هست
که در صبح کافر است و در شام مؤمن است و گروهی هستند که ایمان را با ایشان عاریه داده اند و از ایشان سلب میکنند و ایشان را معارین
مینامند و ایضا از عیسی قمی روایت کرده است که گفت من در دولتسرای حضرت صادق ع نشسته بودم و حضرت امام موسی کودکی بود
و بزغاله با خود داشت و با او بازی میکرد من بآنحضرت گفتم که ای کودک نمیبینی که پدرت با ما چه میکند ما را امر میکند بچیزی بعد از آن نهی میکند
قبل از این ما را امر کرد که ابوالخطاب را دوست داریم و الحال امر میکند که او را لعنت کنیم حضرت در آن کودکی فرمود که خلق کرده است خداوند
خلقی را برای ایمان که هرگز زایل نمیشود و خلقی را از برای کفر که هرگز زایل نمیشود و خلقی را آفریده است در میان که عاریه داده است بایشان
ایمان را و ایشان را معارین میگویند هر وقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب میکند و ابوالخطاب از آنها بود که ایمان او عاریه بود و داده بودند
عیسی گفت چون بخدمت حضرت صادق رفتم آن سؤال و جواب را بآنحضرت عرض کردم فرمود که او چشمه علم نبوت و پیغمبری است و بسند دیگر
از حضرت صادق ع روایت کرده است که حق تعالی مجبول کرده است پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و مجبول کرده
است اوصیای پیغمبران را بر وصایت ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و مجبول کرده است مؤمنان بعضی را بر ایمان که هرگز مرتد نمیشوند و بعضی
از ایشان را ایمان عاریه داده است و اگر دعا و الحاح بکند در دعا بر ایمان خواهد بود و بسند معتبر روایت کرده است که آنحضرت فرمود بدرستیکه
حسرت و ندامت و ویل تمام و عذاب برای کسیست که منتفع نشود بآنچه دیده و دانسته و عمل نکند بعلم خود و بمقتضای یقین خود و نداند قدر دین خود
و نفع و ضرر را تا پرسیدند که بچه چیز میتوان دانست که کی نجات خواهد یافت از این جماعت که دعوای تشیع میکنند فرمود که هر که کردارش موافق گفتارش
باشد پس گواهی داده شده است از برای او به نجات و هر که فعلش با قولش موافق نباشد ایمان او عاریه است و با او امانت سپرده اند و در حدیث دیگر فرمود
که حق تعالی خلق کرده است دلهای مؤمنان را پیچیده بر ایمان حق تعالی اگر خواهد بگشاید آنها را بآن نسیمی از ایمان و ظاهر و تمامی کرد اند بر آن
جهت را و تخم علم را در آن میکارد و زراعت کننده آن و دهقان آن پروردگار عالمیانست و بروایت دیگر فرمود که دل آدمی مضطرب میباشد در سینه
و میجوید او تا آنکه ایمان را بدست میآورد در آن وقت قرار میگیرد و از تزلزل و اضطراب بیرون میآید چنانچه خدا فرموده و من یؤمن بالله یهد قلبه و در
قرائت اهل بیت ع چنین است یعنی هر که ایمان بیاورد بخدا ساکن میشود دلش و از شک و شبهه و اضطراب **مؤلف گوید** که در احادیث بسیار این
مضامین وارد شده است و در ادعیه کثیره استعاذه از زوال ایمان بعد از یقین وارد شده است و ظاهر آنست که اگر ایمان بمرتبه یقین کامل برسد
زوالش بحسب عادت ممتنع است اما بلوغ بآن حد نادر است و مخصوص انبیا و اوصیا و اکمل مؤمنان است چنانچه از احادیث سابقه معلوم شد اما تا آنکه
بآن حد بسیار نادر است و تکلیف عامه خلق بآن حرج است بلکه از قبیل تکلیف بمحالست ظاهر آنست که در ایمان اگر خلق ظن قوی که نفس بآن مطمئن گردد
کافی است هر چند زوال مثل این ایمان ممکن است که درجات ایمان بسیار است چنانچه دانستی و بعضی ممکن است که زایل گردد بتشکیک بلکه بانکار هر که ورود آن

ایمان بمعاد است و در بعضی از آنها اشکالی نیست که بقول تنها یا باعتقاد و یا بفعل و در بعضی شکی نیست که اشکال بقول و فعل و یا اعتقاد مثل انکار کردن
علم بصدق رسول الله صلی الله علیه و آله داشتند لیکن از برای اغراض باطله دنیویه انکار میکردند مثل انکار مانند ابوجهل و اخوان او و مانند جمعی از منافقین که
کردند حضرت را بعد از اظهار روز غدیر و مواطن بسیار دیگر شنیدند قلبا از آن حضرت انکار کردند پس بر تقدیر اشتراط تصدیق و جزم در ایمان شکی نیست
انکه شرط است عدم انکار ظاهری چنانکه خود تصریح باین کفار فرموده است که انکار کردند و حال انکه نفسهای ایشان یقین بان داشت پس عکس این فایده
ایمان با انکار ظاهری یا بفعل امری که شارع حکم بحصول کفر فرموده است بر آن مثل سجده بت یا قتل پیغمبر یا امام و القاء مصحف در قاذورات و استخفاف
بکعبه و امثال این‌ها ثم در بیان معنی کفر و ارتداد است بدانکه اکثر متکلمین گفته‌اند که کفر عدم ایمان است از کسیکه شان آن باشد که مؤمن باشد و چون معنی ایمان
اسلام و ثمرات آنها مذکور شد مقابل آن ایثانی کفر خواهد بود و ثمرات مقابله مخفوف تمام ایمانی خواهد بود پس بنا بر مشهور که ایمان اصل اعتقاد به حقیقت شرع
اسلامیه است و ثمرات ایمان بنا بر مشهور عدم خلود در جهنم است کفر بانتفاء یکی از اعتقادات حاصل میشود خواه اینست که در انتفا باشد یا باعتقاد بخلاف انتفا یا
در اصل انتفا بخاطر ایشان خطور نکرده باشد و چون سابقا دانستی که ایمان بجمیع ضروریات مشروط است بانکه انکار ضروری دین از ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات
دین ائمه مذهب او باشد تصریح کرده است نکرده باشد و فعلیکه مستلزم خروج از دین باشد از او صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن و مسجد یا کعبه
سجده بت یا صلیب ... و برای اظهار استخفاف کفر بفعل اینها کافر میشود و از ایمان بدر میرود و اگر اینها بعد از کلام بکلمتین و اظهار اسلام
واقع شود حکم ... ارتداد ... و دیگر آن ... قطع کند اسلام خود را یا بقول یا بفعل یا بنیت و بعضی گفته‌اند ارتداد اسلام یا
بعضی از انواع کفر خواه با اظهار مذهبی باشد که اهل آن مذهب مشهور باشند مانند یهود و نصاری و مجوس یا نه مانند بت پرستان یا بانکار چیزی که ضروری دین
باشد یا باثبات چیزی که نفی آن ضروری دین باشد یا بفعل امری که دلالت کند بر کفر صریحا مانند سجده کردن بآفتاب یا بت و انداختن مصحف کریم در نجاسات
عمدا یا انداختن نجاسات در کعبه عمدا یا خراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف بآن و اما حکم مرتد مشهور میان علما آنست که مرتد بر دو قسم است فطری
و ملی و فطری آنست که متولد در اسلام باشد یعنی آنکه منعقد شده باشد نطفه او در حال اسلام یکی از پدر و مادر و حکم او آنست که اسلام او مقبول
نیست اگر توبه کند و کشتن او لازم است و زن او از او جدا میشود و عده وفات میدارد و مال او میان وارثان قسمت میکنند این حکم اوست ظاهرا و
در این خلافی نیست میان جمعی که ارتداد را دو نوع میدانند اما خلافست در آنکه میان او و خدا آیا توبه او مقبولست یا نه اکثر اعتقاد اینست که
توبه اش مقبولست زیرا که شکی نیست که او مکلف باسلام است و هرگاه توبه او صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف محال خواهد بود پس بنا بر این اگر کسی
مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع شوند و قادر بر قتل او نباشند و او توبه کند میان او و خدا مقبولست عبادات و معاملات او صحیح است اما مال او و زن
او با او بر نمیگردد اما بعد از عده گفته‌اند که میتواند او را بعقد دیگر خواست و بعضی گفته‌اند در اثنای عده نیز میتواند خواست و این مسئله خالی از
اشکالی نیست و بعضی گفته‌اند میان او و خدا نیز توبه اش مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد بود و این محالست که خود مردود است لازم نمی آید و ملی آنست
که بر کفر متولد شده باشد و مسلمان شود و بعد از آن مرتد شود و این موافق مشهور حکم او آنست که توبه میدهند و اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر و میان خود و خدا
هر دو مقبولست و اگر توبه نکند او را میکشند و در مدت تکلیف توبه او خلافست بعضی گفته‌اند سه روز است چنانکه در روایتی وارد شده است
و بعضی گفته‌اند حدی ندارد تا احتمال میدهند که بر گردد او را مهلت داده توبه میدهند و بعد از آنکه مأیوس شوند او را میکشند و این احکام در مرد
مرتد است و زن اگر بعد از مرتد شدن حبس و توبه میدهند و نمی کشند هر چند مسلمان زاده باشد و در اوقات نماز او را میزنند که مسلمان شود و
جمعی از علمای ما قایل شده‌اند که مرتد یک قسم است خواه ملی باشد و خواه فطری او را تکلیف توبه میکنند اگر توبه کند از او قبول میکنند والا او را
میکشند و اکثر متاخرین باین قایلند خالی از قوتی نیست بدانکه علمای خاصه و عامه مجمل گفته‌اند که انکار ضروری دین موجب کفر است و حصر ... نکرده‌اند سله
انها را و متفرقا در ابواب فقه گاهی میگویند که فلان چیز ضروری دین اسلام است ... در این مقام بعضی را که گمان میشود که ضروری دین ... اگر
وضوح ... در دین ... رسیده باشد که هر که بدین داخل باشد ... در بلاد اسلام
... رسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شب و روز و عدد رکعات هر یک از آنها و مشتمل بودن آنها بر رکوع و سجود ... تکبیرة
احرام و قیام و قرائت فی الجمله بنا بر قول اظهر هر چند در بعضی از صور خلافی داشته باشد و مشروط بودن نماز بطهارت فی الجمله و واجب
غسل جنابت و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول و غایط و ریح و وضو و الباس اظهر و واجب بودن یا راجح بودن غسل اموات و کفن کردن و نماز
کردن بر ایشان و دفن کردن ایشان مجملا و واجب بودن زکوة فی الجمله و روزه ماه رمضان و ناقض بودن اکل و شرب بمعتاد بطریق معتاد و جماع کردن
در قبل زن روزه دار و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل بودن آن بر طواف بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام و وقوف بعرفات و در
مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات که در همه مجملا اعم از وجوب یا استحباب بنا بر احتمال ظاهری و وجوب جهاد فی الجمله بنا بر احتمالی و ...

جا نه

جماعت بعد نمازها فی الجمله و رجحان تصدق بر مساکین فی الجمله و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت راستگوئی که ضرر نرساند و بدی دروغیکه
تا ضرر نباشد و حرام بودن زنا و لواطه بلکه بوسیدن زن و پسر مردم از روی شهوت بنابر اظهر و حرام بودن شراب انگوری بودن و شرابهای که از غیر انگور
میگیرند حرمت انها ضروری دین اسلام نیست زیراکه سنیان بعضی حلال میدانند اما در بعضی که ضروری دین شیعه باشد و حرمت خوردن گوشت خوک و میته
و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران و دختران و دخترهای برادر و دخترهای خواهر و عمه ها و خاله ها بلکه مادر زن و جمع میان دو خواهر بنا
بر اظهر و حرمت سود قرض فی الجمله بنابر احتمالی و حرمت ظلم و حرمت بمال مردم بی جهت شرعی و حرمت کشتن مسلمانان بغیر حق و مرجوح بودن فحش و دشنام
بی جهت با مسلمانان و زدن و تعذیب کردن ایشان بی سببی بلکه غیبت و بهتان ایشان بنابر احتمالی و رجحان سلام و جواب ان بر احتمال القوی
و راجح بودن نیکی با پدر و مادر و مرجوح بودن عقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلق صله رحم بر احتمالی و حکم میراث فی الجمله و انکه وارث احق است
بمال میت از غیر وارث بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنابر احتمالی و انکه تصدق و خیرات میت نفع بمیت میدهد بنابر اظهر و انکه روزه بجملا رجحان دارد و انکه
نکاح باعث حلیت وطی میشود و طلاق باعث تفریق میشود و انکه بدن را از نامحرم بپوشانید فی الجمله و مرجوحیت نظر بعورت اجانب و مرجوحیت
وطی حیوانات و انکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود بنابر اظهر و انکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمت دزدی
و راه زنی مسلمانان و حقیت قران مجید و منزل بودن ان از جانب خدا بلکه معجزه بودن ان بنابر اظهر و مودت اهل بیت رسالت و تعظیم ایشان و
لهذا خوارج و نواصب کافرند که انکار ضروری دین اسلام کرده اند و اکثر ضروریات دین در عرض این رساله سابقا مذکور شد و غیر انها از امور
متواتر و معلوم باشد نزد عامه مسلمانان و سابقا مذکور شد که بعضی از امور هست که نزد شیعه امامیه ضروری دین است و نزد سایر مسلمانان ضروری
نیست مثل امامت ائمه اثنا عشر و کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت ایشان بنابر اظهر و منصوص بودن ایشان از جانب حق تعالی و حضرت رسول ص بنابر اظهر
و انکه امام زمان ما دوازدهم موجود است و ظاهر خواهد شد و بر ادیان باطله غالب خواهد گردید و وجوب بیزاری از ابو بکر
و عمر و عثمان و معاویه و یزید و جمیع خلفای بنی امیه و بنی عباس که دعوی امامت و خلافت باطل کرده اند بلکه خلفای اسمعیلیه و ائمه ملاحده زیدیه
که بیجا دعوی امامت کرده اند و لعن و برائت از طلحه و زبیر و عایشه و ابن ملجم و شمر و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و سنان بن انس و هر که
با حضرت امیر ع و حسین ع جنگ کرده است و توبه او معلوم نشده و تبری از جمیع ایشان عموما و اعتقاد بخوبی سلمان و ابوذر و مقداد و عمار خصوصا و
عموما و حلال بودن متعه و حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و اقامه و مسح پاها در وضو و رجحان از بالا بپایین شستن اعضا وضو بنابر
اظهر و عدم استحباب دست بستن و امین گفتن در نماز و عدم استحباب الصلوة خیر من النوم در اذان و رجحان جلسه استراحت بعد از سجده دوم بر احتمالی
استحباب سجده شکر بعد از نماز و استحباب زیارت قبور رسول خدا و ائمه ع و تعظیم و تعمیر انها بلکه استحباب زیارت قبور صالحان شیعه و خویشان و ادب
مومنین مط بنابر اظهر و حرمت گوشت سگ و سایر سباع و حشرات مانند گربه و مار و موش و امثال انها بنابر احتمال اظهر و حرمت وطی محارم با
ذکر بجبر بر احتمالی بلکه عدم قول بجبر مط و عدم ساقط شدن عبادات و اینها از جمله ضروریات دین اسلام میتوان شمرد مجملا و هر
ظهور شروره دین ایمان و مذهب اثنا عشریه بود و سبیل با کرهر که در این دین داخل باشد انرا انکار ضروریات دین ایمان خواهد بود و انکار ان مستلزم
انکار صاحب این دین است اگرچه در کلام اکثر علما تصریح بان نیست اما از دلیل ایشان بر منکر ضروری این دین بر ایشان لازم می اید و در احادیث بسیار
وارد شده است که از ما نیست کسیکه ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه ما را حلال نداند و در باب برائت از ابوبکر و عمر و اخوات ایشان و سایر اعدا
و مخالفان ایشان احادیث متواتره وارد شده است که هر که از ایشان بیزاری نجوید شیعه ما نیست بلکه دشمن ما است و در کتاب تحفة اللاهوت احادیث بسیار
متواتره از طرق عامه و خاصه در این باب ایراد نموده و در کتاب بحار الانوار زیاده بر ان ایراد نموده ام و حضرت امام رضا در رساله شرایع دین که از برای
مامون نوشته است فرموده که محض و خالص ایمان ان است که گواهی بدهی که خدا یگانه است و شریک ندارد و واحد حقیقی است و اعضا و اجزا ندارد و هم باد
محتاج نه و او قایم بذات خود است و همه چیز باو قایم است و شنوا و بینا و قادر است و همه چیز و همیشه خواهد بود و عالی است و هیچ چیز جاهل
نمی باشد و قادر است که هرگز عاجز نمیشود و بی نیاز است که هرگز محتاج نمیشود و عادل است که هرگز جور نمیکند و از نیست که همه چیز است و مثل و نظیری
و شبیه و ضد و کفوی ندارد و او است مقصود خلق در عبادت و دعا و امید داشتن و ترسیدن و محمد ص بنده او است و امین و برگزیده او
از خلق او و بهترین رسولانست و خاتم پیغمبرانست و پیغمبری بعد از او نیست و تغییر دهنده نیست ملت و شریعت او و هر چه از جانب خدا خبر داده است حق
و واجب است تصدیق او و جمیع هر که پیش از او بوده است از پیغمبران و حجتهای خدا و تصدیق بکتاب او که صادق است و از هیچ طرف باطل باو راه ندارد و
فرستاده شده از جانب خداوند حکیم و گواهی بدهی که همه کتابهای خدا حق است از فاتحه تا خاتمه اش باید ایمان بیاوری بمحکم و متشابه و خاص و عام و
وعید و ناسخ و منسوخ و قصه ها و خبرهای ان و بانکه قادر نیست احدی که مثل انرا بیاورد و گواهی بدهی که دلیل و راهنما بعد از او و حجت بر مومنان و قایم

نمایند بامر مسلمانان و سخن کسی که بهتر از قرآنست و عالم باحکام او بود بعد از رسول و وصی و خلیفه و ولی او که نسبت با او بمنزله هرونست از موسی و او علی است امیر المؤمنین
و امام متقیانست و کشاننده شیعیان دست و پا سفید بسوی بهشت و بعد از او هر یک از فرزندان او وارث علم جمیع پیغمبران و رسولانست و بعد از او امام
یك یك شمرده تا حضرت صاحب و فرمود شهادت دادن برای همه ایشان بوصیت و امامت و آنکه زمین خالی نمیباشد از حجت خدا بر خلق در هر عصری و زمانی و آنکه
ایشانند عروة الوثقی و ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا تا وقتیکه همه خلق بمیرند و زمین و هر چه در زمین است بخدا میراث برسد و گواهی بدهید که هر که مخالفت
ایشان کند گمراه و گمراه کننده و ترك کننده حق و هدایت است و آنکه ایشان بیان کننده قرآنند و سخن گوینده اند از جانب حضرت رسول و هر که بمیرد و ایشان را نشناسد
بمرگ جاهلیت و کفر مرده است و آنکه از دین ایشانست ورع و عفت و راست گوئی و صلاح و استقامت بر حق و سعی و عبادت و رد امانت کردن به نیکوکار و بد
کردار و طول دادن سجده و روزه روز و عبادت شب و ترك محرمات و انتظار فرج آل محمد و صبر نیکو با مردم مصاحبت کردن و بیان افعال وضو که فرمود
تا مسح پاها هر یك یك مرتبه و آنکه بر نمی شکند وضو را مگر بول یا غائط یا باد یا خواب یا جنابت و آنکه هر که مسح کند بر موزه ها مخالفت خدا و رسول کرده و ترك
فریضه و کتاب خدا کرده است پس غسلهای واجب و سنت را بیان فرمود و نمازهای پنجگانه و یك رکعتها را فرمود و نماز در اول وقت افضل است و فضل
نماز جماعت بر نماز تنها بیست و چهار برابر است و نماز نمیتوان کرد در پوست درندگان و جایز نیست که بگوید در تشهد اول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
و تحلیل نماز سلام است چون این گفتی سلام را گفته و قصر نماز در هشت فرسخ و زیاده است و هر گاه قصر میکنی روزه را نمیباید افطار کرد و کسیکه در سفر
روزه را افطار نکند از او مجزی نیست و بر او قضا واجب است و قنوت سنت واجب است در نمازهای پنجگانه و نماز بر میت پنج تکبیر است و هر که کم کند مخالفت سنت کرده
و میت را از پایین قبر باید برد و هموار برد و گفتن بسم الله در جمیع نمازها سنت است و بعد از آن احکام زکوة مال و زکوة فطره را و احکام حائض و مستحاضه
را فرمود و روزه ماه رمضان فریضه است و روزه را بدیدن ماه باید گذاشت هم در روزه داشتن و هم در افطار کردن و نماز سنت را جایز نیست
که بجماعت بکنند زیرا که بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است و بعد از آنکه بعضی از احکام روزه و حج را بیان کرده فرمود که جایز نیست
حج مگر بعنوان تمتع و حج قران و افرادی که عامه میکنند نمیباشد مگر از برای اهل مکه و جمعی که در آن حوالی باشند و پیش از میقات احرام نمیتوان بست و جهاد واجب است
با امام عادل و هر که کشته شود از برای محافظت مال خود شهید است و تقیه در بلاد تقیه واجب است و نیست تقیه در کشتن کسی که از برای تقیه بخورد و از برای دفع ظلم
از خود گناه و کفاره ندارد و طلاق غیر سنت که سنیان میکنند صحیح نیست و حضرت میفرمود که زنهار نخواهید زنانی که سنیان سه طلاق در یك مجلس بر
میگویند که ایشان شوهر دارند و زیاده از چهار زن از دواج بعقد دائم نمیتوان خواست و صلوات بر حضرت رسول و آل او واجب است در هر موطن که
نام آنحضرت مذکور شود و در وقت عطسه کردن و وزیدن بادها یا کشتن جانوران و غیر آنها و دوستی دوستان خدا تعالی واجب است و دشمنی دشمنان
خدا و بیزاری از ایشان و از پیشوایان ایشان واجب است و نیکی بپدر و مادر واجب است هر چند بت پرست و کافر باشند اما اطاعت ایشان و غیر ایشان در
معصیت خدا جایز نیست زیرا که اطاعتی نیست مخلوق را در معصیت خالق و ذبح حیوانی که در شکم حیوان دیگر باشد ذبح کردن مادر آن است و حلال است
اگر مو و پشم بر او روئیده باشد و واجب است حلال دانستن متعه زنان و حج تمتع و عول و تعصیب که سنیان بگفته عمر در میراث میکنند بدعت است و مخالف
قرآنست و با فرزند و پدر و مادر احدی میراث نمی برد مگر زن و شوهر و کسیکه خدا از برای ایشان در قرآن سهمی قرار داده اولی و احق است بمیراث
از کسیکه سهمی در قرآن نداشته باشد و میراث بعصبه دادن چنانکه عمر کرده است از دین خدا نیست و ولد خواه دختر باشد و خواه پسر در روز هفتم
عقیقه باید کرد و نام باید گذاشت و سر او را باید تراشید و بوزن آن مو طلا و نقره تصدق باید کرد و ختنه سنت است از برای پسران و از برای
دختران باعث گرامی کردن ایشان است نزد شوهران و حق تعالی تکلیف نمی کند نفسی را مگر بقدر وسع و استطاعت و حق تعالی بندگان را خلق کرد خلق است
خلق تقدیر نه خلق تکوین یعنی در علم خدا مقدر شده است اما فعل خدا نیست فعل بنده است و خدا آفریننده بافعال بندگان نیست و جبر باطل است و جبر قائل
که خدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان و تفویض هم باطل است که بایشان گذاشته است و هیچ دخلی در افعال ایشان ندارد و خدا بی گناه را بعوض گناه
دیگری عذاب نمیکند و فرزندان اطفال را بگناه پدر عقاب نمی کند چنانکه فرموده است متحمل نمی شود گناهکاری گناه دیگری را و نیست از برای آدمی مگر آنچه سعی کرده
و حق تعالی را هست که عفو کند از گناه و تفضل کند بثواب زیاده از قدر استحقاق و منزه است از آنکه جور کند و واجب نیکو داند خدا اطاعت کسیرا که
داند که ایشان را گمراه میکند و معصیت میفرمایند و اختیار نمیکند از برای پیغمبری و بر نمیگزیند از برای امامت کسیرا که میداند که او کافر خواهد شد یا او
اطاعت شیطان خواهد کرد در معصیت او و حجتی بر خلق خود نصب نمی کند مگر آنکه معصوم باشد از گناه و اسلام غیر ایمانست و هر مؤمنی مسلمانست و هر
مسلمانی مؤمن نیست و دزد مؤمن نیست در وقتی که دزدی میکند و زنا کننده مؤمن نیست در وقتیکه زنا میکند و اهل گناهان کبیره که
مستوجب حد میگردند مسلمانند نه مؤمن و نه کافر و خدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را و حال آنکه او را وعده بهشت داده است و از آتش بیرون
نمیآورد کافری را و حال آنکه او را وعید خلود در آن کرده است و نمیآمرزد شرک بخود را و میآمرزد هر چه کمتر از آنست از برای هر که خواهد و گناهکاران

اهل توحید داخل جهنم میشوند بیرون می‌آیند از جهنم و شفاعت بجا است از برای ایشان و امروز دنیا دار تقیه است و دار اسلام است و دار ایمان نیست
و دار کفر نیست و امر بمعروف و نهی از منکر بر اولیست اگر ممکن باشد و خوف ضرر جانی نباشد و ایمان ادای فرایض است که خدا در قرآن واجب کرده است
و اجتناب از جمیع گناهان کبیره و آن معرفتی است بدل و اقرار بزبان و عمل بعضا و جوارح و باید که ایمان بیاورد بعذاب قبر و نکیر و منکر
و مبعوث شدن بعد از مردن و میزان و صراط و بیزاری از آنها که ستم کردند بر آل محمد ع و قصد کردند که ایشان را از خانه بیرون کنند و بنای ستم
بر ایشان گذاشتند و تغییر سنت پیغمبر دادند و بیزاری از آنها که بیعت را شکستند مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان که بیعت خود را شکستند و پرده
حرمت حضرت رسول را دریدند و زوجهٔ آن حضرت را از خانه بیرون بردند و با حضرت امیر ع جنگ کردند و شیعیان او را کشتند و از آنها که جور
و ظلم شمشیر بر روی ایشان کشیدند مانند معاویه و عمرو بن العاص و اتباع ایشان و بیزاری از آنکه نیکان صحابه را از مدینه بیرون کردند و
سفیهان مثل معاویه و عمرو بن العاص را والی مسلمانان کردند و بیزاری از آنها و اتباع که با حضرت امیر ع جنگ کردند و ایضا مهاجران از اهل فضل و
صلاح را از منافقین کشتند و بیزاری از آنها که بر مصر خود شدند مانند ابو موسی اشعری و اهل ولایت او و خوارج که حق تعالی در شان ایشان فرموده است
آنها که کم و باطل شد سعی ایشان در زندگانی دنیا و ایشان گمان میکنند که کار خوبی کرده اند ایشانند که کافر شدند بآیات پروردگار خود یعنی بولایت
حضرت امیر ع و کافر شدند بلقای او یعنی خدا از امام غافل کردند و امام را نداشتند پس حبط شد اعمال ایشان پس بر پا نمیداریم از برای ایشان میزان را
حضرت فرمود که ایشان سگان اهل جهنم خواهند بود و باید بیزاری نمود از انصاب و ازلام که پیشوایان ضلالت و قایدان جورند اول ایشان و
آخر ایشان یعنی هر که بغیر حق دعوای امامت کرده است و بیزاری از اشباه پی کنندگان ناقهٔ صالح از اشقیای اولین و آخرین که ولایت و محبت ایشان را
اختیار کرده است یعنی ابن ملجم و سایر قاتلان ائمه و واجبست ولایت و محبت آنها که بر طریقهٔ پیغمبر خود رفته اند و تغییر و تبدیل دین خدا نکرده اند مثل سلمان
و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه و ابوالهیثم و سهل بن حنیف و عباده بن الصامت و ابو ایوب انصاری و خزیمه و ابوسعید خدری و امثال ایشان
و ولایت اتباع و پیروان ایشان و آنها که بهدایت ایشان هدایت یافته اند و حرام بودن شراب انگور و هر شراب مست کننده کمش و بسیارش و هر چه بسیارش
مست کند کمش نیز حرام است و مضطر بشراب نمی‌شود زیرا که او را میکشد و حرام بودن هر صاحب نیشی از درندگان و هر صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن
سپرز که از خون بسته و حرام بودن مار ماهی و هر ماهی که فلس نداشته باشد و اجتناب کبایر که آن کشتن نفسی است که خدا حرام کرده است و زنا و دزدی و
شراب خوردن و عقوق پدر و مادر و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن میته و خون و گوشت خوک و آنچه بغیر نام خدا ذبح کرده
باشند و حرمت آنها در صورتیکه مضطر نباشد آدمی و خوردن ربا بعد از آنکه متشرع ظاهر شده باشد و رشوه و قمار و کم کردن کیل و وزن و فحش گفتن بعفیفه
و لواطه و گواهی دروغ و ناامید شدن از رحمت الهی در اطراف و دنیا و ایمن بودن از عذاب خدا و ارتکاب معصیت و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان
و قسم دروغ بر امر گذشته و حبس حقوق مسلمانان با قدرت بر ادا و دروغ و تکبر و اسراف و مال را بعبث ضایع کردن و خیانت و حج را سبک شمردن و بی
عذر تاخیر کردن و جنگ کردن با دوستان خدا و اصرار بر گناهان و ایضا ابن بابویه در کتاب خصال اکثر این مضمون را بسند معتبر از اعمش روایت
کرده است که حضرت صادق ع فرمود که اینها دین است از برای کسیکه متمسک شود باینها و اراده کند خدا هدایت کند او را و بعد از آن اکثر این مضامین
که با مذهب حق شیعه موافقست بیان فرموده و زیاده بر آنها فرموده که نماز نکنند در پوست میته هر چند هفتاد مرتبه دباغی کنند و در افتتاح نماز نگویند
تعالی جدک و نه آنکه قبرها را بعرض از جانب لحد برند و مربع کنند و خراشیده نکنند و محبت دوستان خدا و ولایت ایشان واجب و بیزاری از دشمنان
ایشان واجبست و از آنها که ستم کردند بر آل محمد و هتک حجاب آن حضرت نمودند و از فاطمه فدک را غصب کردند و میراث او را منع کردند و حق شوهر
او را و قصد کردند که خانهٔ او را بسوزانند و اساس ظلم بر اهل بیت گذاشتند و تغییر سنتهای رسول ص دادند و بیزاری از طلحه و زبیر و معاویه و
اصحاب ایشان و خوارج واجبست و از جملهٔ مومنین دعا ذکر قاتلان حضرت امیر ع و جمیع قاتلان ائمه ع واجبست و از جملهٔ مومنانی که ولایت ایشان واجبست
جابر انصاری و عبدالله بن الصامت را نیز حساب کرده اند و فرموده است که اصحاب حدود فاسقانند نه مومنانند و نه کافرانند و شفاعت
است از برای ایشان و از برای مستضعفان هر گاه پسندیده خدا دین ایشان را و در کتاب اول هر چه شرایع خدا را ذکر کرده است و چون بحدیث معتبر السند
از دو معصوم بزرگوار در بیان شرایع دین حق وارد شده بود در این رساله ایراد نمود دهم چون اکثر متکلمین در معارف ایمانی تقلید را کافی
نمیدانند و واجب میدانند تحصیل یقین بمعارف را بدلیل خلاف کرده اند در وقت تکلیف بمعارف بعضی گفته اند وقتی مکلف میشود که ممکن باشد
او را تحصیل علم بمعارف زیرا که شرط است در تکلیف بچیزی که قادر باشد بر چیزی که مکلف بآن شده و تمیز میان آن و غیر آن بکند پس قبل از این حال تکلیف
آن محال است و بعد از آن مکلف میشود بآن خواه ببلوغ شرعی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد پس ممکنست چند سال پیش از بلوغ شرعی مکلف
شود و ممکنست چند سال بعد از آن نیز مکلف نشود باعتبار اختلاف مراتب ادراک مردم در قوت و ضعف و بعضی از فقها گفته اند وقت تکلیف

معارف همان وقت تکلیف قبل از عبادات است که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول وقت جنبیت که مبادرت نماید بتحصیل معارف پیش از عبادات و اعمال و از
شیخ طوسی نقل کرده اند که پسر ده ساله اگر عاقل باشد مکلف بمعرفت میشود و محبت کرده اند که احادیث بسیار وارد شده است که قلم برداشته شده
است از صبی تا بالغ شود پس باید پیش از بلوغ مکلف بمعرفت نباشد و بر قول سابق اعتراض کرده اند که چون میشود که اناث با ضعف عقل ایشان بعد از نه سالگی
مکلف باشند و ذکور با آنکه عقل ایشان اکمل است تا ابتدای سال پانزدهم مکلف بمعرفت نباشند و باز خلاف کرده اند در آنکه مکلف در وقتیکه مشغول
نظر و فکر است چون معارف حسنه نظریست یا کافر است یا مؤمن سید مرتضی جزم کرده است که کافر است و شیخ زین الدین گفته است که این بسیار مشکل است زیرا که لازم
می آید که حکم کنیم بکفر هر کس در اول کمال عقلش که اول وقت تکلیف بمعرفتست و باید که اگر در این وقت میرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدل
خداوند و سعت رحمت او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم می آید و تکلیف مالا یطاق مگر آنکه گوییم این نوع از کفر صاحبش معذب نیست یا گوییم اجماعی که کرده اند
در آنکه کافر مخلد در جهنم است در باب کافریست که از روی اعتقاد اختیار کفر کرده باشد و اگر کسی گوید که هرگاه از اهل جهنم نباشد باید داخل بهشت شود بنا بر
آنکه واسطه نیست میان این دو منزل پس میباید غیر مؤمن مخلد در بهشت باشد و این خلاف اجماع است که غیر مؤمن داخل بهشت نمی شود در جواب گوییم
که ممکنست داخل شدن او در بهشت تفضلی باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف بایمان باشد و مدتی بر او گذشته باشد که
ممکن باشد او را تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد و تحقیقش اینست که چنین کسیرا نه حکم بایمان میتوان کرد نه حکم بکفر او حقیقة در مدت نظر و فکر بلکه
باید در معاد حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف تمامی بر او متحقق نشده است که از حکم اطفال بیرون رود پس و با وجود این بر نحالة ثانیه در زمانی
نکند که ممکن باشد او را نظری که موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی و نزد فقیر ظاهر است چنانکه دانستی که مراتب ایمان مختلفست و هر کسی در حالی
بمرتبه از مراتب ایمان مکلف است و خداوند میفرماید لا یکلف الله نفسا الا ما آتیها یعنی تکلیف نمیکند نفسی را مگر آنچه قابلیت آن را باو داده است
و عیاشی و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران و محمد بن مسلم و حمزه طیار روایت کرده اند که حضرت صادق ع فرمود که بنویسد از قول ما و از مقالات
ما است که خداوند حجت میگیرد بر بندگان بآنچه بایشان داده است و شناسانیده است پس رسول بسوی ایشان فرستاد و کتاب بر او نازل کرد و در آن
کتاب امر و نهی کرد امر کرد بنماز و روزه و فرمود که من بخواب میبرم شما را چون بیدار شوید قضا کنید و در روزه اگر بیمار شوید افطار کنید و
بعد از صحت قضا کنید و همچنین در جمیع تکالیف کار را بر ایشان آسان کرده است و در هر امری خدا را بر مردم حجتی هست و خدا را در آن مشیتی هست و من نمیگویم
که با ایشان گذاشته است و هر چه خواهند میتوانند کرد بلکه خدا هدایت میکند بعضی را و توفیقات خاصه و بعضی را بخود وا میگذارد و آنچه را با
ایشان تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت ایشانست و هر چه بر ایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته است ولیکن مردم در ایشان خیری نیست که
با این وسعت شریعت مخالفت میکنند هم چنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر آنها که نمی یابند آنچه خرج کنند حرجی و نه گناهی
و نیست بر محسنان و نیکوکاران راه اعتراضی و خدا آمرزنده و رحیم است و نه بر آنها که چون نزد تو میآیند که ایشان را سوار کنی تو میگوئی نمی یابم
چیزی که شما را بر آن سوار کنم برمیگردند و آب از دیدهای ایشان میریزد پس خدا از اینها هم تکلیف را برداشت چون چیزی نیافتند و بر ایشان نمی شود
بود و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که خدا حجت میگیرد بر مردم بآنچه بایشان داده است و شناسانیده است و ایضا بسندهای
معتبر از آنحضرت روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی که فرموده است که خدا حکم نمیکند بگمراهی گروهی بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان آنچه
باید از آن بپرهیزند حضرت فرمود که یعنی بشناساند بایشان آنچه باعث خوشنودی اوست یا باعث سخط و غضب او است و خدا فرموده است فالهمها
فجورها و تقویها یعنی بیان کرد از برای هر نفسی آنچه باید بکند یا باید ترک بکند و ایضا فرموده است انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا حضرت فرمود
یعنی راه باو شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک میکند و باز فرموده است اما ثمود فهدیناهم حضرت فرمود یعنی بیان کردیم بایشان نیکو و بدی را پس ایشان اختیار کردند بدی را و
در حدیث دیگر فرمود که هیچ کس نیست مگر آنکه خیر او و شر او بر او ظاهر میشود نزد او ظاهر میکند خواه قبول کند و خواه نکند و کلینی روایت کرده است که از آن حضرت
پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود که کار خدا است و بندگان را در آن عملی و دخلی نیست و ایضا روایت کرده است که عبد الاعلی از آنحضرت پرسید که آیا
در مردم آلتی و حالتی قرار داده اند که بمعرفت بآن توانند رسید فرمود نه پرسید که آیا ایشان را تکلیف بمعرفت کرده اند فرمود نه بر خدا واجب است
که تلقین او کند خدا تکلیف نکرده است نفسی را مگر بوسع و اسانی و تکلیف نکرده است مگر بچیزی که باو عطا کرده است و در حدیث دیگر فرمود که شش
چیز است که مردم در آن کاری و اختیاری ندارند معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری و در حدیث دیگر فرمود که خدا را نیست بر خلق که بشناسند
و خلق را بر خدا هست که ایشان را بشناساند و بعد از آن خدا را بر خلق هست که بعد از شناسانیدن ایشان قبول کنند و ایضا از آنحضرت پرسیدند
که کسی که چیزی را نداند بر او چیزی هست فرمود نه و بروایت دیگر فرمود که آنچه خدا علمش را از بندگان محجوب گردانیده است بر ایشان در آن تکلیفی نیست
و ابن بابویه و دیگران بسندهای صحیح روایت کرده اند از آنحضرت که رسول خدا ص فرمود که برداشته اند از امت من نه چیز را خطا و فراموشی

و بعضی از ایشان از روی اکراه کفر گفته‌اند و بعضی نفاق داشته‌اند و آنچه طاقت آن نداشته باشند و آنچه مضطر باشند بآن و حسد و فال بد و تفکر در وسوسهای احوال خلق مادام که بزبان نگویند و از این قبیل اخبار بسیار است و در معنی اینها نیز سخن بسیار است که در رسالهٔ کبیر خود ایراد نموده‌ام امّا مجملا معلوم است که قاصر و جاهل بمرکب کسی است که شناسا نباشد و در راه تحصیل حجت بر او تمام نکند او را تر ک آن عقاب نمیکند و امّا حجت انواع میباشد و یک قسم است که کسی در مادر و مسلمان باشد و در بلاد اسلام نشو و نما کرده است و مذهب حق در نفس او جا کرده است از اول بلوغ اطمینانی دارد بدین حق و این قسم است یکی آنکه بمحض حسن ظن بپدر و مادر خویشان و استادان و روی تقلید ظنی بهم رسانیده است و دو قسم است که از برای اکثر خلق کافی باشد چنانکه سابقا مذکور شد و هم آنکه در این مدت بتدریج دلایل اجمالیه بر گوش او خورده است از اول بلوغ یا علم یا ظن قریب بعلم از روی دلایل بهم رسانیده است و بنی بطریق اولی کافی است و اگر طالب یقین باشند و مطالعات و علوم در تحصیل علوم حقه اشتغال نمایند و پیوسته تضرع و ابتهال الذکر بحضرت ذو الجلال طلب نمایند معرفت بکنند و ایمان ایشان در ترقی و تزاید خواهد بود تا آنکه باعلا مدارج یقین بحسب قابلیت خود برسند و اگر تقصیر کنند و اینها را ترک کنند اگر فتنهٔ مضله یا شبههٔ بایشان عارض شود که ایشان را از دین برگرداند محل عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و ائمه خواهد بود و اگر والعیاذ بالله از دین برگردند بتقصیر خود شان خواهد بود و امّا جمعی که در بلاد اهل خلاف و میان اهل تعصب بوده‌اند و طالب حق شوند بمقتضای و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا البته حق تعالی الطاف خفیه و سبلی از برای هدایت ایشان مهیا میکند و ایشان خواهد ادراک نمود و اگر نکنند ایشان معذور نیستند چنانکه گذشت و اگر بنای امر خود را بر تعصب گذارند و گوش بحق ندهند و در سعی در دین خود ننمایند مقصر خواهند بود و معذور نیستند و بسیار باشد که بعضی از ایشان که حق بر ایشان واضح نشده و بهم نرسانیده باشند داخل مرجون لامر الله باشند امّا جمعی که مشغول نظر باشند و متفحص دین حق باشند و خود را از تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان ظاهر نشود و شک ندارند که ایشان معذور باشند و اگر به بهشت نبرند و بجهنم نخواهند رفت و احوال مستضعفین و مرجون لامر الله و امثال ایشان سابقا مذکور شد و مجملا باید دانست که حق تعالی بر احدی از عباد ظلم نخواهد کرد و تا حجت بر ایشان تمام نکند عذاب نمی‌کند و تفکر در خصوصیات احوال ایشان ضرور نیست بلکه اجمالا کافی است و بهمین قدر که مذکور شد اکتفا توان نمود

فصل بیستم در بیان انواع گناهان است و توبه از آنها و در آن دو مقصد است

مقصد اول در بیان گناهان صغیره و کبیره است بدانکه مشهور میان علمای خاصه و عامه آنست که گناه بر دو قسم است اول کبیره دوم صغیره و کبیره است بنابر مذهب شیخ طبرسی و بعضی از علما گفته‌اند که گناهان همه کبیره‌اند بر آنکه هر چه بکنند در مخالفت امر و نهی و صغیره و کبیره که بر گناه اطلاق میکنند باعتبار نسبت بما فوق و ما تحت است مثل بوسیدن اجنبیه که صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر بنا محرم بشهوت و این قول است شیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس نیز داده‌اند بسیار بعید است و منافی آیات و اخبار بسیار است چنانچه حق تعالی فرموده است که اگر اجتناب کنید کبایر گناهانی را که نهی کرده‌اند از آن تکفیر میکنیم و محو میکنیم گناهان شما را و باز فرموده الّا نهایکه اجتناب میکنند از کبایر گناه و از فواحش یعنی گناهان بسیار قبیح یا رسوا کننده که موجب حد باشند مگر لمم یعنی صغیره و در احادیث وارد شده است که گناه کبیره آنست که آدمی را از عدالت بیرون میبرد و صغیره اگر اصرار بر آن نکند از عدالت بیرون نمیبرد و دیگر آنست که مراد از گناه صغیره همان باشد که گناه را حقیر شمارد و معصیت خداوند کبیره صغیره حقیر شمارد و نافرمانی خداوند جلیل عظیم بزرگ است یعنی بعض گناهان از بعضی بدتر اند و بعضی نسبت به بعضی حقیر نمی‌نماید بس حاصل است که گناه بر دو قسم است یکی کبیره است که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون میبرد و مستحق عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی مراتب ایمان نیز بدر میکند چنانچه سابقا دانستی و دیگری صغیره است که بیرون آدمی را از عدالت بیرون نمی‌برد و اگر اجتناب از گناهان کبیره بکند ارتکاب آنها مقرون بعفو است و خداوند بفضل خود آنها را می‌بخشد و بر آنها بمقتضای وعده خود عقاب نمیفرماید و مشهور میان علما آنست که اصرار بر گناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار خلاف است شهید گفته که اصرار یا فعلی است یا حکمی اصرار فعلی مداومت بر یک نوع از صغایر بی توبه یا بسیار کردن جنس صغایر بی توبه و حکمی آنست که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن از آن امّا کسیکه صغیره بکند و خاطرش نکند نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهر آنست که مصر نیست و شاید اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه کفارهٔ آن باشد چنانکه در اخبار وارد شده این کلام شهید بود و بعضی گفته‌اند اگر صغیره بکند و بعد از آن عزم بر صغیره دیگر داشته باشد یا اصرار بعمل میآید و بعضی گفته‌اند همین که صغیره بکند و بعد از آن توبه نکند اصرار بعمل میآید و بنابراین فرق میان صغیره و کبیره نخواهد بود و بعضی گفته‌اند بسیار کردن یک نوع از صغیره است و بعضی گفته‌اند بسیار کردن صغیره است خواه از یک نوع و خواه از انواع مختلفه و بعضی قایل شده‌اند که هر یک از اینها اصرار بعمل میآید و بعضی دعوی اجماع کرده‌اند بر آنکه بسیار کردن گناه هر چند از یک نوع نباشد بحیثیتی که ارتکاب و گناه او زیاده از اجتناب باشد و هر گاه که گناه او زیاده باشد بی توبه مرتکب شود البته قدح در عدالت او میکند و گمان فقیر آنست که محض عزم بر صغیره بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار یا مداومت بر یک گناه تکرار است بدون توبه یا بسیار مرتکب صغایر شدن بحیثیتی که مشعر باشد بی اعتنایی او بشرع و دین و در ما بین آن ندامت و پشیمانی او ظاهر نشود و امّا کبایر در اقوال العلماء و اخبار اختلاف بسیار است در آن

بعضی گفته‌اند هر گناهی است که حق تعالی در قرآن مجید وعید عقاب بر آن کرده باشد و بعضی گفته‌اند که شارع حد برای آن مقرر کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب در آن شده
باشد بر آن و بعضی گفته‌اند که هر گناهی است که کردن آن مشعر باشد بر قلت اعتنای فاعل آن بدین و بعضی گفته‌اند هر گناهی است که حرمت آن بدلیل قطعی دانسته شده باشد
و بعضی گفته‌اند که هر گناهی است که وعید شدید بر آن در قرآن یا در سنت شده باشد و بعضی گفته‌اند موافق بعضی از احادیث عامه و خاصه که اینها هفت است اول شرک
بخداست و جمیع اعتقادات فاسده که مخل بایمان باشد دوم قتل نفس بغیر حق سیم نسبت زنا دادن بزن عفیفه چهارم خوردن مال یتیم پنجم یعنی تصرف در آن بغیر حق ششم
زنا است هفتم گریختن از جهاد و اجتناب هفتم عقوق پدر و مادر و بعضی سی و دو گناه دیگر بر اینها افزوده‌اند لواط و سحر و ربا و غیبت و قسم دروغ و گواهی دروغ
و آشامیدن شراب و استخفاف بکعبه معظمه و دزدی و بیعت امام را شکستن و اعرابی شدن بعد از هجرت و ناامید شدن از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا
و بعضی چهار و ده گناه دیگر را اضافه کرده‌اند خوردن میته و خون و گوشت خوک و گوشت حیوانی که بغیر نام خدا کشته باشند و رشوه گرفتن و قمار و
خیانت در کیل و وزن را کم دادن و اعانت ظالمان بر ظلم و حبس حقوق مردم با عدم پریشانی و اسراف در مال و مال را در حرام صرف کردن و خیانت در مال مردم کردن
مشغول بملاهی بودن مانند دف و طنبور و نای و امثال اینها و اصرار بر گناهان و در حدیث امام رضا نیز وارد شده اینها که گذشت و نقل کرده‌اند که از ابن عباس
پرسیدند که کبایر هفت است گفت بهفتصد نزدیکتر است از هفت و آنچه از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود یکی از دو معنی اول است یا هر گناهی که در قرآن مجید
وعید آتش جهنم بر آن شده باشد یا تهدید عظیم بر آن شده باشد که متضمن عقاب باشد از ترک فرایضی که وجوب آن از قرآن مجید ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه
و حج و زکوة دوم آنکه در قرآن مجید یا سنت متواتر وعید نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب باشد بر آن شده باشد و بعضی لعن بر فاعلش را نیز داخل
کرده‌اند و بعضی اعم از سنت متواتره گفته‌اند اگر احادیث صحیح نیز وعید و تهدید شده باشد داخل است و قول اول اظهر است و قول آخر احوط است و در
صحیح عمرو بن عبید اینها منصوص وارد شده است شرک و ناامیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و عقوق پدر و مادر و کشتن نفسی که خدا حرام
کرده است و نسبت زنا گفتن بزن عفیفه و خوردن مال یتیم بغیر حق و گریختن از جهاد و خوردن سود و جادو کردن و قسم دروغ و دزدی از
غنیمت و ندادن زکوة واجب و گواهی ناحق و پنهان کردن گواهی حق و شراب خوردن و ترک نماز واجب عمداً یا چیزهای دیگر که خدا در قرآن واجب کرده است و
عهد خدا و امام را شکستن یا عهد مردم نیز با خلف و قطع رحم کردن و از مجموع اخبار وعید نار یا تهدید عظیم یا لعن در آن وارد شده است
میشود و الحق در بعضی از فقها اینها را جمع کرده‌اند و اینهاست که در این حدیث صحیح مذکور شد و گمان نمیکنم غیر اینها فحش و زنا و لواطه و در
و افطار روزه ماه رمضان و تأخیر حج از سال استطاعت بدون عذر و اشاعه فاحشه کردن و بیعت امام را شکستن و بادیه نشین شدن بعد از
هجرت و شاید داخل این نیز تعرب در این زمان و فتن بلادی باشد که در آنجا عالمی نباشد و مسائل دین را از او اخذ نتوان کرد و دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام
غیبت و بعضی گفته‌اند ترک جمیع سنتها و منع کردن زیادتی آب مباح از مردم با احتیاج ایشان و عدم احتیاج و عدم احتراز از بول و کار دیگر کردن که
پدر و مادر را بخشم آورد و ضرر رسانیدن در وصیت بوارث و بعضی گفته‌اند که احتراز داشتن از قضاهای خدا و اعتراض کردن بر تقدیرات خدا و تکبر و
و عداوت مؤمنان و الحاد در حرم مکه و مدینه یعنی ظلم در آنها کردن و سخن چینی که موجب ضرر باشد و قطع عضو مؤمنی بغیر حق و خوردن میته و سایر
نجاسات و قرض مسابقه حرام و اصرار بر گناهان صغیره و امر بمنکر و نهی از معروف و دروغ گفتن و خلف وعده بنابر قولی و خیانت و لعن کردن
مؤمنان و دشنام دادن با ایشان و آزار مؤمنین بی سببی و زدن کنیز و غلام زیاده بر حدی که مستحق آن باشند و منع آب مباح از کسیکه مستحق
آن باشد و سد شارع مسلمانان کردن و عیال خود را ضایع کردن و غصب کردن بغیر حق و بظلم مسلمانان و خوردن مسکر و دو زبان بودن
و مؤمنان را حقیر شمردن و تجسس عیبهای ایشان کردن و سرزنش ایشان کردن و افترا بستن بر ایشان و دشنام دادن ایشان و گمان بد بردن با ایشان
و ترسانیدن ایشان و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن در مجالس شرب خمر خصوصاً مجالس شرب و بدعت در دین و با اهل بدعت همنشینی کردن
و گناهان را سهل شمردن و خوردن حرام و از مسکرات اینها محل اشکال است کبیره بودن اینها و ایضاً حرمت غنا معلوم است و در کبیره بودن آن خلاف هست و احادیث
دلالت میکند بر حرمت غنا و شنیدن آن و در بعضی آیات مذکور است که کبیره است و غنا عبارت از آواز است در حلق که موجب سرور گردد و
و مشهور آنست که فرقی نیست میان آنکه در دعا و قرآن و ذکر باشد یا غیر و اکثر علما استثنا کرده‌اند غنای حرام حدی را که از برای تنبیه شتر
میخوانند و بعضی مرثیه‌های حضرت امام حسین را استثنا کرده‌اند و خالی از قوتی نیست اگر بروش نوحه عرب بخوانند و بعضی نیز استثنا کرده‌اند
زنی را که غنا کند در عروسیها از برای زنان و مردان بر ایشان داخل نشوند و ایضاً تجویز کرده‌اند نوحه زنان را در ماتمها اگر دروغ نگویند
و استثنای اینها نیز خالی از قوتی نیست چون احادیث معتبره نیز در اینها وارد شده است و ابن ادریس و بعضی از علما اینها را حرام میدانند و
ترک اینها احوط است و احادیثی که در باب مدح صوت حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است که جوهر آواز کسی خوش است
هر چند تحریری در آن نباشد و همچنین گناه است که قرآن و دعا را بنحوی میخوانند که ترجیع ظاهری ندارد و موجب حزن میشود و

و احادیثی که در باب خواندن قرآن بحزن و صوت حسن وارد شده ممکن است که محمول بر این باشد و آنچه تصریح بتحریم غنا در آن وارد شده محمول بر تقیه است زیرا که بعضی از علمای سنیان و صوفیه ایشان غنا را در قرآن و ذکر حلال بلکه مستحب میدانند و خلافی نیست میان علمای شیعه در حرمت استعمال آلات لهو مانند طنبور و عود و نای و دف و امثال اینها اما در کبیره بودن اینها خلاف است و کسیکه غنا را کبیره داند اینها را بطریق اولی کبیره میداند و بعضی از علما دف را بجهت زدن در عروسی و ختنه کردن تجویز کرده اند و بعضی مطلقا حرام میدانند و این احوط است و انواع قمار همه حرام است و بعضی کبیره میدانند مانند نرد و شطرنج و تحریم بازی و گرو کردن بازی و هر چه در آن گرو بندی باشد مگر در شمشیر بازی و اسب دوانی و اشتر و استر دوانی و الاغ دوانی و فیل دوانی و تیراندازی و در تمام اینها که نهی از اینها بخصوص وارد شده است مانند شطرنج و نرد و اربعه عشر حرام است یاد گرفتن و یاد دادن و بازی کردن اینها هر چند گرو نبندند و ظاهر جمعی آنست که تحریم بازی کردن بگردکان بازو قاب بازی نیز چنین است که بی گرو حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر اخبار آنست که بازی نرد و شطرنج کبیره است و یحیی بن سعید در جامع گفته است حلال نیست نظر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسیکه بازی کند باینها و در حدیث صحیح منقول است از حضرت صادق ع که فروختن شطرنج حرام است و قیمتش را خوردن حرام است و نگاه داشتن آن کفر است و بازی با آن شرک است و سلام کردن بر کسیکه بازی میکند معصیت و کبیره هلاک کننده است و کسیکه بازی میکند و دست در میان آن کند مانند کسی است که دست در میان گوشت خوک برده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را نشوید و کسی که نظر بآن کند چنانست که در فرج مادرش نظر کرده و کسیکه نظر کند بآن در حال بازی کردن و سلام کند بر بازی کنند در آن حالت در گناه مساوی اند و کسیکه بنشیند بقصد بازی کردن جای خود را در جهنم مهیا [illegible] و این زندگانی باعث حسرت او باشد در قیامت و زنهار هم نشینی مکن با کسی که مغرور است بر بازی که آن از مجالسی است که اهل آن در هر ساعت منتظر غضب الهی اند و امثال آن کبوتر پرانیدن و سنگ بگرو انداختن و چیزهای سنگین را بگرو برداشتن و بلند کردن و کشتی بگرو و دویدن و کشتی گرفتن و چوگان بازی کردن و امثال اینها اگر بگرو و بندی باشد حرام است و اگر بی گرو باشد خلاف است و حکم بحرمت مشکل است خصوصا اگر غرض ورزش و غلبه بر خصم باشد و در خصوص کشتی گرفتن احادیث وارد شده که دلالت بر جواز میکند بلکه بحدیث کشتی گرفتن حسنین در حضور حضرت رسول و تحریص کردن آنحضرت و جبرئیل هر یک از ایشان یکی را استدلال بر استحباب آن نیز میتوان کرد و علامه جزم کرده بحرمت انگشتر بازی و استعلام آنکه در دست کیست یا طاق و جفت و چوگان بازی و تفنگ و کمان و گلوله بگرو انداختن و بعضی با اسبان و بعضی یا دویدن و مکث در زیر آب کردن خواه عوضی بگرو قرار داده باشند یا نه و در کشتی گرفتن و [illegible] بگرو و براههای دور فرستادن و گرو و دویدن اگر عوضی قرار نداده باشند تردد و اشکالی کرده است و نگاه داشتن کبوتر از برای انس جایز است بلکه مستحب است و از برای پرانیدن نامه ها جایز است و بگرو پرانیدن اگر با عوض باشد مشهور حرمت است و اگر بدون عوض باشد خلاف است و جواز خالی از قوتی نیست و احوط ترک است و پرانیدن از برای تفرج و سیر خلاف است و اکثر مکروه دانسته اند و بعضی حرام میدانند و این در صورتی نیست که متضمن فعل حرامی نباشد و اگر متضمن نظر در دیدن کبوتر دیگران و اشراف بر خانه های مسلمانان و شکستن شیشه ها و ظروف همسایگان و امثال اینها باشد چنانکه در این زمانها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته اند جانوران را بگرو بجنگ انداختن خواه عوض قرار کنند و خواه نه و بعضی امثال اینها از تحریص بر جنگ یکدیگر بی گرو نیز حرام دانسته اند و علامه گفته است خلافی نیست در آنکه حرام است مدح کردن کسیکه مستحق مذمت باشد و مذمت کردن کسیکه مستحق مدح باشد و هم چنین تعریف حسن زن مؤمنه که شناسد و تعریف حسن پسران ساده و زنان مطلقا خواه معین و خواه غیر معین و خواه شناسد و خواه نشناسد و خواه در نظم و خواه در نثر و مدح حسن زنان [illegible] تجویز کرده اند و خلافی نیست در حرمت سحر و آن کلمات یا افسونهائیست که تکلم کنند یا آن را بنویسند یا عملی بکنند که تاثیری میکند در بدن کسی یا دل او یا عقل او بدون آنکه ظاهرا مباشر آن گردند و بعضی از جمله سحر شمرده اند حاضر نمودن ملائکه و جن را و مسخر کردن شیاطین را از برای کشف امور غریبه و علاج مجنون یا مصروع و داخل شدن ایشان در بدن کودکی یا زنی و سخن گفتن بزبان او ولکن بعضی از اینها اگر اصل داشته باشد ظاهرا از قبیل کهانت باشد و شهید گفته است که از جمله سحر است نیرنجات و طلسمات و خلافی نیست در آنکه عمل سحر و کسبش حرام است و ظاهر آنست که استعمال یاد گرفتن را بعضی تجویز کرده اند اگر نه بقصد عمل کردن بلکه از برای آنکه احتراز از آن بکنند و بسا باشد واجب کفائی باشد برای دفع شبهه ساحری که دعوی پیغمبری کند و فرق میان سحر و معجزه چنانکه شیخ بهاء الدین میگفته است که چون حضرت رسول انگشتها را گشود و از میان انگشتهای مبارکش آب جاری شد احتمال سحر نداشت و اگر انگشتان را بسنگ بکری چسبانید و آب جاری نمیشد احتمال سحر داشت و حق آنست که معجزات انبیاء واضح تر از آنست که احتمال سحر در آنها رود و نهایتش که چند قطره آب بیرون آید نه آنکه چندین هزار کس سیراب شوند یا عصا افعی شود و عصا و ریسمانها را ابلاع کند و بعد از حضرت رسول معلوم است که پیغمبری نخواهد بود و امر صاحب الامر ع انشاء الله بنحوی نخواهد بود که کسی را در آن شبهه تواند بود و در هوا پرواز [illegible] اگر حل کن اما امید هوا اکثر ایشان بستن راحل بر آن کرده اند که بقرآن و ذکر و دعا حل کن و برطرف کن سحر را نه بسحر و کسیکه حلال داند سحر را واجب است کشتن او و انتفاع خلافی نیست و آنکه حرام است کهانت و گفته اند که آن علمیست که موجب اطلاع بعضی از جن گردد و خبرها از برای او بیاورد و این نزدیکست بسحر و از حضرت صادق منقول است که هر که کهانت کند یا کهانت کنند از برای او بیزار است از دین محمد ص و ایضا خلافی نیست ظاهرا در حرمت شعبده و آن اعمال غریبه است که معرکه گیران بچابکی دست کارهای چند میکنند که غریب مینماید و سببش بر اکثر مردم مخفی است و در کیمیا خلافست که اصلی دارد یا نه و اگر اصلی داشته باشد یا غش

تدلیس و غیر و مال القضا میکردند و زینب را دعا کرده و همه اینها حرام است و اگر ممکن باشد که اصلا مشتغل نشوند بهتر است که در امثال اینها
نمایند و مخصوص بانبیا و اوصیا خواهد بود و بر فرض احتمال که گوئیم در این اعصار هم هست مشکل است مگر آنکه متضمن مفاسد دیگر باشد چنانچه شیخ شهید
احوط و اولی اجتناب از همه اینها است و بعضی علما قیافه را نیز چنین دانسته‌اند و آن مستند شدن است به علامات از شباهت در ترکیب و صورت که نسب را ملحق کند یا
نفی نمایند و بعضی در نسب چنانکه بعضی در نسب شناسی مذکور شد در باب قیافه‌ها و از نسب و پله‌ها ملاحظه کرده‌اند و حکم کرده‌اند که انسان بسیار
نحیف است و گفته‌اند قطعی حرام است که جزم باین بکنند و اما حرام است مثل آنکه بشنیده که شرعا ثابت باشد یعنی بر هند یا صغیر یا محرم کرده‌اند
و امثال اینها و در عرف عرب و عجم قیافه دیگر میباشد که حکم میکنند از خصوص خلقت بر بعضی صفات حسنه یا ردیه او مانند کرم و بخل و شجاعت و
جبن و قد درازی و کوتاهی عمر و امثال اینها اجماع کرده‌اند بر حرمت فروختن مینه و شراب و گوشت خوک و سایر مسکرات مانند بوزه و بنگ و فروختن
سگ غیر سگ شکاری و گله و زراعت و باغ و مشهور آنست که فروختن عذره و بول حیوانات غیر مأکول اللحم حرام است و در عذره و بول مأکول اللحم خلاف است
و جایز بودن فروختن روغنی که نجس شده باشد مشهور آنست که جایز است از برای سوزانیدن چراغ در زیر آسمان ظاهرا در زیر سقف نیز توان سوخت و داخل
میتوان نمود امثال آن و انگور و چوب و امثال آنرا بکسی که میداند که از مثل آن خمر کرده یا مشهور آنست که مطلقا استعمال نمیتوان کرد و در روایات معتبره وارد شده که جایز
سوختن در چراغ میکنند و در بعضی که همه وارد در اموری که طهارت در آنها شرط نیست استعمال میتوان کرد و از جمله محرمات فروختن و خریدن چیزی چند است
که کار آن منحصر در امر عبادت و بیجا باشد مانند بت و چلیپا و صورت حضرت مریم و عیسی و فروختن و خریدن آلات لهو مانند عود و طنبور و کمانچه و نای
و دف و نقاره و آلات قمار مانند شطرنج و نرد و گفته‌اند اگر از برای استعمال حرام خرند و اگر انتفاع حلالی از آن منظور باشد بان هیئتی که هست و مشتری از برای
آن منفعت حلال خرد اکثر تجویز کرده‌اند و بعضی قید کرده‌اند که در این صورت حرام است که شکسته آن قیمتی نداشته باشد و اگر شکسته آن قیمتی داشته باشد و اگر
نشکسته بفروشد برای آنکه مشتری آنرا بشکند و در منفعت حلال منتفع شود و اعتماد بر دیانت مشتری داشته باشد میتوان فروخت و بعضی گفته‌اند تا آنرا
از هیئت خود نگردانند نمیتوان فروخت و در فروختن ظروف طلا و نقره نیز خلاف است و از جمله محرمات فروختن اسلحه جنگ است به دشمنان دین در وقتی که
جنگ داشته باشند با مسلمانان یا شیعیان مطلقا حرام دانسته‌اند و همچنین گفته‌اند حرام است فروختن اسلحه به راهزنان و دزدان از برای این امور و مطلقا
و همچنین مشهور میان علما آنست که حرام است فروختن انگور از برای شراب کردن و فرق نمیکنند که مذکور شود که از برای این کار میخرند خواه در ضمن عقد شرط کنند
و خواه مقارن عقد مذکور سازد و در فروختن چوب از برای تراشیدن بت یا آلات قمار و اگر بکسی بفروشد که این کار میکند و مذکور نشود که از برای این کار میخرد
مشهور کراهت است و بعضی حرام دانسته‌اند و از احادیث جواز بسیار است و ایضا خلاف است در اجاره دادن دکان و خانه و کشتی از برای فروختن و نقل
کردن و ضبط کردن سایر محرمات و ایضا خلاف است در فروختن مسوخها مانند میمون و فیل و درندگان مانند شیر و پلنگ و اشهر جواز است خصوصا
حیواناتی که شکار کنند مانند یوز و چرخ و عقاب و مشهور میان علما جواز بیع گربه است و بعضی دعوی اجماع بر آن کرده‌اند و ایضا مشهور جواز بیع پوست درندگان است
که دست ماند مانند پوست شیر و پلنگ و ابن البراج گفته است که گربه را و امثال آن تصرف دیگر نمیتوان کرد و مستند این نیز معلوم نیست و ابن جنید گفته
ثمن حیوانات غیر مأکول اللحم مانند مسوخ و درندگان و امثال اینها حرام است و مستند این نیز معلوم نیست و از جمله محرمات ساختن
صورتهای سایه‌دار است تا آنکه دو شوند که طرفی از آن نباید سایه داشته باشد و ظاهر اخبار معتبره آنست که
حرمت مخصوص صورت حیوان ذی روح است هرگاه مجسم باشد و سایه‌دار باشد پس صورتهائی که بر دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت درخت
و گل و گیاه و بناها که سایه‌دار باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت ذی روح را مطلقا حرام میدانند که سایه نداشته باشد و بعضی صورت غیر ذی
روح را نیز حرام میدانند و این قول مخالف احادیث معتبره است اگرچه احوط است و فروختن صورت مجسمه نیز مشهور حرام است و کواکب را موثر تام
دانستن چنانکه بعضی از علما قائل شده‌اند کفر است و موثر ناقص دانستن یا آنکه اوضاع فلکی را تاثیر فی الجمله هست مانند تاثیر آفتاب در حرارت و ماه
در برودت اکثر علما فسق میدانند و اگر موثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده است که چنین وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر در زمین حادث
شود یا آنکه حق تعالی علامتی برای امری قرار داده است اکثر گفته‌اند حرام نیست و شهید گفته است مکروه هست و اکثر علما نظر و فکر در علوم نجوم
و یاد دادن و آموختن آنرا حرام میدانند چنانکه احادیث بسیار بر آن دلالت دارد و ابن طاوس و بعضی از علما گفته‌اند اگر اعتقاد تاثیر نداشته باشند
حرام نیست و آنچه از مجموع احادیث معتبره ظاهر میشود آنست که اوضاع آنها علامات حدوث حوادث هستند و کامل این علم مخصوص انبیا و تمامه
اوصیا است و این طایفه و امثال آنها مسلط بر امورند و غیر ایشان را احاطه باین علم نداشتند و باین سبب و اسباب دیگر از مصالح کلیه منع
کرده‌اند سایر خلق را از تفکر در اینها و حکم کردن به حدوث حوادث بسبب اینها و تعلیم و تعلم این علم را حرام گردانیده‌اند و فرموده‌اند که منجم
مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر در جهنم است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که کتابهای خود را بسوزان

سعادت و نحوست کواکب نیز از احادیث ظاهر میشود و ذکر بعضی سعادت و بعضی نحوست مردم دارند در این باب نیز علم ناقصی دارند و خدا قادر است که بدعا و تصدق و
توسل بجناب مقدس و محوست آنها را امحا کند و بسعادت تبدیل آنها و اعتماد بر علم ناقص خود و ارتکاب معاصی و قلت توسل و ضعف توکل سعد را نحس گردانند
لهذا در دفع مخاوف و دفع بلایا امر به صدقه و توکل و تضرع و دعا فرموده اند و بعضی از دعاها برای ساعات نموده اند مگر نکاح و زفاف و سفر و بعضی از امور
که با خبر از بودن قمر در عقرب نهی از آنها نموده اند و گمان فقیر اینست که مراد از برج عقرب در اصطلاح منجمین نیست بلکه محاذات ستارهها عقرب مراد است چنانچه مذاق عرب
بوده و هست که در میان عرب منجمی و تقویمی شایع نبوده است و از سعادت جمیله شایع معلوم است که بنای عبادات و معاملات ایشان بر امور ظاهره گذاشته است که خواص
و عوام دانند با نسبتی تحقیقیه باشند و در این زمان ستارههای عقرب به برج قوس منتقل شده است اما علم هیئت افلاک و کیفیت حرکات آنها مشهور
است که حرام نیست بلکه بعضی مستحب دانسته اند بسبب آنکه باعث اطلاع بر غرایب حکمت و عظمت قدرت حق تعالی میشود و حق اینست که اهتمام زیاد در این موجب تضییع
عمر است و اکثر مبتنی بر اوهام و خیالات چند است که بعضی از حرکات محسوسه کواکب بر آنها منطبق میشود و در بعضی حیران شده اند و از اثر مشکلات آن در شمرده اند
و ارصاد مختلفه که بسته اند در اکثر امور نیابند که مخالفند و غیر خداوند یکتا که آنها را خلق کرده است و انبیا و اوصیا که با ایشان وحی و الهام نموده است دیگری بر حقایق آنها
اطلاعی نیست اما قلیلی از آنکه مزید اطلاع بر قبله و اوقات صلوة و غیر ذلک بوده باشد خوبست و شهید فرموده است که اما رمل و فال و مثل اینها حرام است با آنکه اعتقاد
بمطابقه آنها با واقع نماید زیرا که علم غیب مخصوص خداست اگر بر سبیل فال نیک شود و گوید باکی نیست زیرا که روایت کرده اند که رسول صلعم فال نیک را دوست
میداشت و طیره یعنی فال بد را کراهت داشت مؤلف گوید که احوط اینست که رجوع باین قسم مردم نکنند و سخن ایشان را تصدیق ننمایند زیرا که اخبار بسیار
در نهی از رفتن نزد کاهن و عراف وارد شده است و این جماعت که خبر از آینده میدهند بظن و تخمین عرافند آنکه میگویند که و مثل آن حضرت دانیال ماخوذ از حضرت ادریس است
و ابن ادریس در سرائر از کتاب مشیخه حسن بن محبوب از هشیم روایت کرده است که گفت بحضرت صادق عرض کردم که نزد ما در جزیره مردی هست که بسیار اخبار آینده میدهد
که مال او و او را دزد برده است یا مانند این چیزها پس حضرت فرمود که رسول خدا فرمود که هرکه برود بسوی ساحری یا کاهنی یا کذابی که تصدیق او کند در آنچه میگوید
پس بتحقیق کافر شده است بهر کتابی که خدا فرستاده است و گفته اند حرامست غشی که مخفی باشد مانند آب در شیر کردن و مشاطگی که از برای فریب مردم باشد و اکثر فقها
گفته اند حرامست مردان را لباس زنان پوشیدن و خود را بزینتی که مخصوص زنان باشد زینت کردن مانند وسمه و ابرو گذاشتن و لباسی مخصوص زنان پوشیدن
و خلخال در دست بند پوشیدن و همچنین گفته اند حرامست زنان را پوشیدن لباسی که مخصوص مردان باشد مانند عمامه و کمربند و حرمت اینها خالی از اشکال
نیست و بعضی نقش کردن صورت و سایر اعضای زنان و سرمه را دانسته اند و این نیز خالی از اشکال نیست و احوط است که اجتناب کنند از زی مخصوص
کفار و پوشیدن لباسی که مخصوص ایشانست زیرا که از حضرت صادق منقولست که حق تعالی وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بگو بقوم خود که نپوشند
لباس دشمنان مرا و نخورند خوردنیهای دشمنان مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان من که ایشان دشمن من خواهند بود چنانکه آنها دشمن منند و اکثر علما
گفته اند جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن و نماز کردن بر آنها و سید مرتضی تجویز اجرت گرفتن کرده است
بر اینها و خالی از قوتی نیست و بر مستحبات گفته اند میتوان گرفت و اکثر گفته اند حرام است اجرت گرفتن بر اذان و سید جایز دانسته است و همچنین اجرت بر شهادت
و قضا حکم کردن میان مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده اند اما همه تجویز کرده اند روزی دادن مؤذن و پیشنماز و قاضی را از بیت المال و همچنین اگر وقفی
بر این جماعت کرده باشند میتوانند گرفت و مشهور اینست که جایز است اجرت گرفتن بر صیغه نکاح و بر خواستگاری و بر طلاق و جمعی از علما گفته اند که جایز نیست
فروختن و خریدن قرآن مجید را و اگر فروشند باید که جلد و کاغذ را بفروشند و بعضی مکروه دانسته اند و احوط است که جلد و غلاف را بفروشند و باقی
را ببخشند زیرا که احادیث بسیار در نهی آن وارد شده است و از جمله آنها روایت سماعه است که گفت از حضرت صادق شنیدم که فرمود مصحفها را مفروشید
که فروختن آنها حرامست پرسیدم چه میفرمائی در خریدن آنها فرمود جلد و کاغذ و غلاف را بخر و بفروش و قرآن را که نوشته اند که بر تو حرام خواهد
بود فروختن آن برآنکه فروختنش حرامست و در حدیث صحیح از آن حضرت منقولست که فرمود بخر مصحف را دوست میدارم اذا نکه قرآن بفروشند و این حدیث دلالت
بر کراهیت میکند و بر اجرت گرفتن نوشتن مصحف مشهور کراهتست و بعضی با شرط حرام میدانند و حدیث بر نهی وارد شده است و احوط است که ابتدا شرط نکنند و
بعد از نوشتن آنچه بدهد قبول کنند یا اجرت را بازای غیر قرآن بگیرند از اعراب و عشر و خمس و جدول و امثال اینها یا قیمت مرکب قرار کنند و جایز است اجرت گرفتن
بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباحه و مشهور در میان علما اینست که قدر واجب از قرآن مجید را که یاد گرفتن آن واجبست اجرت گرفتن بر تعلیم آن حرامست
و زیاده از آن را اجرت گرفتن بر تعلیم مکروه است اگر اول شرط کنند کراهت آن شدید است و بعضی با شرط حرام دانسته اند و احوط است که شرط نکنند و
اکثر علما اجرت گرفتن بر مسائل حیض و بر اصول دین و فروع دین را حرام دانسته اند در سایر علوم دینیه و طب و صناعات حلال را جایز دانسته اند و حرمت
اخذ اجرت بر نماز و روزه ... و مشهور اینست که حرامست اجرت گرفتن بر تلاوت قرآن که ثواب آن را از برای مرده یا زنده هدیه کنند و
[illegible] که شرط کرده باشند کراهت شدید دارد و احوط عدم شرطست و رشوه گرفتن در حکم شرعی بالاجماع

حرام است خواه از برای او حکم کند یا از برای خصم او بلکه از جمله کبایر است و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که رشوه گرفتن در حکم کفر است بخدا و رسول او و رشوه دادن نیز حرام است مگر آنکه محق باشد و داند که بدون رشوه از برای او حکم نمیکنند و حق او ضایع میشود در این صورت بعضی تجویز کرده اند و مرافعه کردن نزد حکام جور و کسیکه اهلیت حکم نداشته باشد حرام است مگر آنکه حاکم عادل نبوده باشد یا باشد و او نرود و نتیجه حکم نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود در این صورت تجویز مرافعه بسوی او کرده اند و احوط آنست که تا ممکن باشد حکم بسوی ایشان نکنند و در حدیث وارد شده است که اگر بحق نیز از برای او حکم کنند آنچه میگیرد او حرام است و مصحف را بطلا و بغیر سیاهی نوشتن مکروه است و بعضی حرام دانسته اند و گفته اند از امکروهست عشر آن را بطلا نوشتن چنانکه بسند موثق از سماعه منقولست که پرسید از حضرت صادق ع که مردی هست که عشر مصحفها را بطلا مینویسد حضرت فرمود که صلاحیت ندارد راوی گفت این معاش من است حضرت فرمود که اگر از برای خدا ترک کنی خدا وسیله از برای روزی تو خواهد ساخت و بسند دیگر از محمد وراق منقولست که گفت عرض کردم بر حضرت صادق قرآنی که جلد و عشرش را بطلا نقش کرده بودند و در آخرش یک سوره را بطلا نوشته بودند حضرت عیبی نگرفت بهیچ چیز از آن مگر نوشتن قرآن را بطلا و فرمود خوشم نمیاید که بنویسند قرآن را مگر بسیاهی چنانکه اول مرتبه بسیاهی نوشتند یعنی نوشتند حضرت امیر نه نوشتن عثمان و این حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را بطلا نوشتن و زینت بطلا کردن بد نباشد و ابو الصلاح زینت نمودن قرآن را بطلا حرام دانسته است و مشهور میان علما آنست که طلا کاری کردن مسجد حرام است بعضی مطلق نقاشی کردن را حرام دانسته اند و مستند هیچیک معلوم نیست و مسجد را داخل راه یا خانه کردن حرام است و همچنین معبد یهود را داخل مسجد کردن حرام است و بعضی غیر معبد یهود را نیز حرام دانسته اند و ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرام است و در غیر ظلم مشهور آنست که حرام نیست مثل آنکه عمارت کردن و طبخ کردن و سایر خدمات مباحه و در بعضی از اخبار منع از مطلق کرده اند معاشرت و اعانت ایشان وارد شده و محتمل است که محمول بر مخالفان مذهب باشد و حق تعالی فرموده است رکون مکنید بسوی آنها که ستم کرده اند پس مس میکند شما را آتش جهنم و در غیر از خدا یاوری نخواهد بود پس یاری کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر کرده اند بمیل قلبی و بعضی گفته اند مراد از ظالمان در این آیه مشرکانند و بعضی گفته اند مراد دخول با ایشانست در ظلم ایشان و راضی بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان نه محض مخالطه و معاشرت از برای دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعت است پس باید با فساق و ظالمان از جهت فسق و ظلم بد بود و راضی بظلم ایشان بهیچ وجه نباید بود و احوط آنست که بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند هدایت ایشان یا دفع ضرر از مؤمنی یا قضای حاجت مضطری با ایشان معاشرت و مودت نکنند و مشهور میان علما آنست که حرام است نوشتن و حفظ کردن کتب منسوخه و یاد دادن و یاد گرفتن آنها مانند توریة و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند کتاب سفیان و سایر مخالفان و کتب حکما و صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و باطل کردن یا حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حقه از آنها یا تقیه و مشهور میان علما آنست که آنچه پادشاهان و حکام بعلت خراج از رعایا میگیرند از ایشان میتوان خرید و قبول هبه کرد و جایزه ها و بخششهای ایشان را قبول میتوان کرد بعد از آنکه ایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته اند اگر این کس را حواله کنند بر محل باز جایز است گرفتن و در این مسئله اشکالی هست و بعید نیست اگر واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه میتواند برداشت و از مال فرزند بالغ میتواند برداشت اگر نفقه او را ندهد و اگر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد در این صورت احوط آنست که بدون امر او برندارد و اکثر گفته اند که زنان میتوانند خوردنی و پوشیدنی را بدون اذن شوهر تصدق میتوانند کرد اگر او نهی نکند و زیاده نکنند که ضرر بحال شوهر رساند و اگر مالی را بکسی داده باشند که بفقرا و اهل استحقاق و صلحا بدهد مشهور آنست که اگر خود داخل آن باشد و موصوف بآن صفت باشد از برای خود میتواند برداشت و بعضی منع کرده اند که بیش از دیگران برندارد و در بعضی از روایات منع وارد شده است و احوط آنست که باذن صاحبش اگر ظاهر نباشد برندارد و اما بعیال خود میتوان داد اگر قادر بر نفقه ایشان نباشد و مشهور میان علما آنست که خصی کردن حیوانات غیر انسان جایز است و بعضی حرام دانسته اند و بعضی گمان کرده اند خصی را حرام دانسته اند مطلقا و بعضی گفته اند اگر از برای لهو و لعب باشد حرام است و جایز است استخوان و دندان فیل را و مصنوعات و شانه کردن و امثال آنها از آن ساختن و بعضی مکروه دانسته اند و وجهی ندارد بلکه استعمال شانه از آن مستحب است و از جمله محرمات که جمعی از اکابر علما تصریح بحرمت آن کرده اند خواندن و شنیدن قصه هایی است که همه آنها دروغ است مانند قصه حمزه و افسانه های معلوم الکذب یا بعضی از آنها که معلوم الکذب است مانند روایات موضوعه مخالفان که مشتمل است بر تخطئه انبیا و نسبت فسوق و معاصی بایشان یا مدح خلفای جور یا کرامات مبتدعه صوفیه یا افترا بر اکابر علمای شیعه یا نسبت آنها از امور باطله مگر آنکه غرض رد و ابطال آنها باشد یا از برای تقیه مضطر شود بخواندن و شنیدن آنها چنانکه آیه سماعون للکذب بر آن دلالة دارد بنابر بعضی از تفاسیر و ابو الصلاح در کافی گفته است که حرام است دروغ و از جمله دروغ صحبت داشتن بقصه های قصه خوانان که جنگهای دروغ اختراعی را نقل میکنند یا جنگهای واقعی را زیاده میکنند و شیخ یحیی ابن سعید در جامع گفته است که حرام است شنیدن کردن بکتابه دروغ و قصه های اختراعی و قصه هایی که در وقعا آنها زیاده کرده اند و بقصه های دیگر مکروهست برای آنکه مانع بیداری آخرت است

میشود و ابن بابویه در کتاب عقاید روایت کرده است که قصه خوانان در خدمت حضرت صادق ع مذکور شدند فرمود که خدا لعنت کند ایشان را که تشنیع میکنند
بر ما و گفته است با آنحضرت سؤال کرد که از قصه خوانان آیا حلال است گوش دادن سخن ایشان حضرت فرمود که نه و فرمود که هر که گوش دهد بسوی
سخن گوینده پس بتحقیق که او را پرستیده است پس اگر آن سخنگو از جانب خدا سخن گوید خدا را پرستیده است و اگر از جانب شیطان سخن گوید شیطان را
پرستیده است و بسیار از آنحضرت پرسیدند از قول خداوند که شعرا پیروی ایشان میکنند گمراهان حضرت فرمود که مراد از شعرا قصه خوانانند و احوط آنست که
قصه های ایام جاهلیت و پادشاهان عجم را نیز نخوانند هرچند دروغ نباشد مگر از برای مصلحتی یا فایده دینی و در تفسیر علی بن ابراهیم فرموده است و من الناس من یشتری
لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله الآیه یعنی از مردم کسی هست که میخرد حدیث باطل را از برای آنکه مردم را از راه خدا غافل گرداند و آیات قرآن را استهزا کند آنها را
ایشان عذابی هست خوار کننده و شیخ طبرسی و سایر مفسران روایت کرده اند که این آیه در شأن نضر بن الحارث نازل شد که او تجارت میکرد و میرفت بطرف
فارس و اخبار پادشاهان عجم را میخرید و میآورد و از برای قریش نقل میکرد و میگفت محمد شما را خبر میدهد بحدیث عاد و ثمود و من نیز برای شما نقل میکنم
قصه های رستم و اسفندیار و اکاسره و پادشاهان عجم را پس خوش می آمد ایشان را شنیدن آنها و ترک میکردند شنیدن قرآن را و این آیه از کلینی روایت کرده اند
و شیخ طوسی بسند حسن کالصحیح از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت امیر ع قصه خوانی را دید که در مسجد قصه میخواند تازیانه بر او زد و او را از مسجد بیرون
کرد و ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که چون به پنجاه برسی که در روز جمعه اشعار جاهلیت را نقل
نمیاید بهره اش اگرچه یک بیت باشد و خواندن شعری که مشتمل بر دروغ و لغو باشد بد است و بسیار خواندن و شنیدن آن مکروه است خصوصا در ماه
رمضان و در شب جمعه و روز جمعه و در حال احرام و در حرم و هرچند حق باشد و منقول است که شعر مکروه است در حال روزه و در حرم و در حال احرام
مگر از شعر باشد و منقول است که هر که یک بیت شعر در روز جمعه بخواند بهره اش از آن روز همان است و از حضرت رسول ص منقول است که شعر از شیطان است اما
از آنحضرت روایت کرده اند که از جمله حکمت شعر است و از حضرت امیر ع و از حضرت امام رضا و سایر ائمه ع شعر نقل کرده اند و مکرر تمثل و استشهاد بآن میفرموده اند
و احادیث بسیار در ثواب و فضل مدح حضرت رسول ص و ائمه ع و مراثی حضرت امام حسین ع وارد شده است و خلافی نیست در آنکه شعری که متضمن فحش
یا هجو مؤمنی باشد یا تعریف زن معینی نامحرمی یا تعریف حسن پسر ساده حرام است اگرچه در راست باشد و گفته اند اگر تعریف حسن زن حق باشد یا گفته در شعر
یا در غیر شعر بکند حرام نیست و بعضی گفته اند اگرچه حرام نیست اما چون منافی مروت است از عدالت بیرون میبرد لیکن اشتراط مروت که فقها گفته اند در عدالت ثابت
نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاد باشد که موهم کذب است اگر حمل بر مبالغه توان کرد حرام نیست و اگر نتوان کرد بعضی گفته اند که داخل کذب است و حرام است و بعضی
گفته اند کذب است از آن حیثیت حرام است که باعث آن میشود که مردم خلاف واقع را واقع دانند و بنای شعر بر این نیست و غرض شاعر چنین نیست بلکه بافتنا میکرده
و این سخن بعید از حق نیست اما اگر متضمن مدح ظلمه باشد و تحسین ظلم و فسق و اغرای ایشان بر آنها باشد دور نیست که از این حرام باشد و از جمله محرمات حسد
و بغض و عداوت مؤمنانست و اکثر علما اینها را حرام دانسته اند مطلقا چون اینها امور قلبیه اند تا اظهار نکنند معلوم نمیشود و خلاف عدالت ثابت
نمیشود و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود که اظهار اینها معصیت نیست و اصلش معصیت است و تمام در تفسیر است و همچنین کمال مدح مؤمنان بر دین
اظهار حرام است و اگر اصلش حرام باشد جرح لازم میآید و بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و هجران و ترک معاشرت مؤمنان از جمله گناهان
شمرده اند چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت میکند اما ظاهر محمول است بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که ترک معاشرت باسباب بسیار
میباشد و از جمله محرمات است پوشیدن جامه مؤمنان و اخبار و آیات بسیار در نهی و مذمت آن وارد شده است و ایضا مشرف شدن بر خانه های
مسلمانان و نظر از رخنه ها و روزنه ها بر اهل حرم ایشان کردن حرام است و اگر او را منع کند و ممتنع نشود چیزی بر او بزنند که منتهی بقتل و شود خونش
هدر است اما اولا باید که او را منع کنند مگر یا بزیاده تعدی نکنند و پوشیدن حریر از برای مردان در غیر حال حرب با کفار و حال ضرورت که جامه دیگر نداشته
باشد و خوف ضرر داشته باشد حرام است و اگر حریر محض نباشد یا پنبه و کتان یا پشم مخلوط باشد ضرر ندارد و مکروه است و بعضی حرام دانسته اند و بعضی گفته اند
و احوط آنست که نپوشند و اگر تکیه کنند یا فرش کنند یا ملحفه باکی نیست و پوشیدن طلا بر مردان حرام است و پوشیدن طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده اند
اما شراب و مست کننده ها را با ایشان آشامانیدن حرام است و خلافی نیست در آنکه حرام است خوردن و آشامیدن در ظرف طلا و نقره و مشهور آنست که مطلق
استعمال آنها حرام است و از برای غیر استعمال نگاه داشتن خلاف است و احوط ترک است و ظرفهای کوچک که استعمال کنند مانند سرمه دان و شمشیر و زنجیر و حلقه نقره
و قطعه نقره که بر ظرف چسبانیده باشند یا ظرفی که بعضش نقره باشد مشهور آنست که جایز است و اکثر گفته اند که از موضع نقره اجتناب میباید کرد و بعضی
تجویز کرده اند زینت کردن شمشیر و مصحف را بطلا و نقره چنانکه روایت وارد شده است و احوط آنست که زین و لجام از طلا و نقره نباشد و در حدیث
صحیح وارد شده است که اگر قبضه شمشیر و کشتی که در آن باشد که سهل است آنکه دیگر باکی نیست و اگر جدا توان کرد سوار نشوند و در صورت دان ظرفهای کوچک که از برای غالیه میسازند
خلاف است و میل طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست و در مساجد و مشاهد مشرفه و قندیل طلا و نقره زینت کردن خلاف است و همچنین خلاف است در

نقش کردن در و دیوار و سقف بطلا و نقره و تعلیق آنها و مثل آنها در تعلیقهای طلا و نقره اشکالی هست و احوط اجتناب است خصوصاً از تعلیق که در آن احتمال
حرمت بیشتر است و لولهای طلا و نقره و دسته کوزه که معمول باشد و در سر قلیان که بدهان میگذارند اگر طلا و نقره باشد احوط ترک است و سینهای صندوق و قبضهای شمشیر از طلا
و نقره محل اشکال است و احوط اجتناب است از همه اینها و اگر ماکول و مشروب را از ظرف طلا و نقره بظرفهای دیگر برگردانند و بخورند آن طعام حرام نیست و زینت کردن بطلا
و نقره جایز است و در ظروف حکم مردان دارند و از جمله محرمات نظر کردن مرد است از روی شهوت بپسران ساده بلکه مرتکب در این خلافی نیست
ظاهراً میان علما و احادیث بسیار در مذمت آن وارد شده و از رسول خدا منقول است که بپرهیزید از پسران ساده و اولاد اغنیا و پادشاهان که فتنه ایشان
بدتر است از فتنه دختران که در خانهها است و فرمود که هر که پسری را بشهوت ببوسد حق تعالی در قیامت لجامی از آتش بر سر او کند و منقول است که هر که پسری را بشهوت ببوسد
لعنت کنند او را جمیع ملائکه آسمان و زمین و مهیا کند خدا از برای او جهنم را و بد مصیری است جهنم از برای او و اگر از روی لذت و شهوت نباشد مرد بدن
مرد را میتواند دید بغیر عورتین و زن نیز بدن زن را میتواند دید بغیر عورتین و مرد را حرام است نظر کردن بعورت زن و زن را حرام است نظر کردن بعورت
مرد و واجب است بر زن که عورت خود را بپوشاند از نامحرم اگر بالغ باشد یا صبی ممیز باشد و مراد بعورت در مرد ذکر است و خصیها و حلقه دبر و در زن
فرج پیش و پس است و بعضی گفتهاند عورت مرد و زن از ناف است تا زانو و بعضی گفتهاند از ناف است تا نصف ساق و قول مشهور اقوی است و بعضی گفتهاند
زنان کافر نامحرمند بر زنان مسلمانان و مرد تمام بدن زن خود را میتواند دید حتی عورت او و تمام بدن شوهر را میتواند دید حتی عورت و همچنین کنیز تمام
بدن آقا را میتواند دید و آقا تمام بدن او را میتواند دید اگر شوهر نداشته باشد و مرد تمام بدن زنان محرم خود را میتواند دید بغیر عورت مانند مادر و خواهر
و بر عکس و محرمی که بسبب زن محرم شده باشد نیز این حکم دارد و هر موضعی را که نظر میتواند کرد بغیر شهوت لمس نیز میتواند کرد و صاحب جامع گفته است
مرد محرم نظر میتواند کرد از زن محرم روی او و دستهای او و سر و سینه او و ساقها و بازوها از برای آنکه حق تعالی مواضع زینت را از محارم حلال کرده و اینها
مواضع زینت است و خلافی نیست در آنکه زن نامحرم را بغیر رو و دستها نمیتوان دید بی ضرورت خواه با شهوت باشد خواه بدون شهوت و ایضاً خلافی نیست در
آنکه رو و دستهای ایشان را با لذت و شهوت جایز نیست دیدن و بدون شهوت بعضی گفتهاند جایز است با کراهت و بعضی گفتهاند حرام است مطلقاً و بعضی گفتهاند اول
نظر جایز است و اعاده نظر حرام است و قول اول خالی از قوتی نیست و آیات و اخبار بر آن دلالت دارد و در نظر کردن غلام بالغ بسوی مالکه خود خلاف هست
و مشهور حرمت است اگر خصی نباشد و در خواجه سرایان که ذکر و خصیهای آنها را بریده اند خلاف هست بعضی گفتهاند مالکه خود را میتواند دید و خالی از قوتی نیست
و بعضی گفتهاند غیر مالکه را نیز میتواند دید و بعضی گفتهاند مطلقاً جایز نیست و این احوط است اگرچه بعضی از اخبار دلالت بر آن دو قول میکند خصوصاً اول و
از این قول چند چیز را استثنا کرده اند اول کسیکه خواهد زنی را بخواهد جایز است نظر کردن بروی او و دستها و بعضی گفتهاند بمو و گردن نیز میتواند
نظر کرد و روایات دارد و همچنین زن میتواند نظر کند بسوی مردی که اراده تزویج او دارد دوم کنیزی که خواهد بخرد جایز است نظر کردن بدستها و رو
و مو و در سایر بدن بغیر عورت خلاف هست و احوط آنست که بدون تحلیل آقا نظر نکند سیم مشهور آنست که جایز است نظر کردن بسوی زنان کافر که
در امان اهل اسلام اند مادام که از روی شهوت نباشد و بعضی جایز نمیدانند و اول اقوی است چهارم مشهور آنست که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت میتوان کرد
چنانکه در اعصار سابقه شایع بوده که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده اند و بعضی منع کرده اند و جواز اقوی است پنجم نظر کردن بدختران کوچک
و زنان پیر است که مظنه شهوت و لذت نباشد علی المشهور ششم در حالت ضرورت جایز است نظر کردن فصاد و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت هفتم عورت
و از برای شاهد شدن و ادای شهادت کردن و در صبی غیر ممیز خلافی نیست که خود را از او بپوشانند واجب نیست و در نابالغ ممیز خلاف است
احوط است که ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان غیر رو و دست خود را از او بپوشانند و مشهور میان علما آنست که زنان را نیز جایز
نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو و دست را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست چنانکه در اعصار رسول و ائمه زنان بمجالس مردان میآمده اند
و در نمازها حاضر میشده اند و از برای حوائج بیرون میرفته اند و ایشان را منع نمیکرده اند و در شنیدن صدای زن اجنبیه خلاف هست و بعضی گفتهاند مطلقاً
حرام است و بعضی با لذت و خوف فتنه حرام میدانند و احوط آنست که زیاده از قدر حاجت سخن نگوید و نشنود و بهتر آنست که زن [illegible] سخن
بگوید و از روی عشوه و ناز و صدای خوش اینها سخن نگوید و در وطی در دبر زن خلاف هست بعضی حرام دانسته اند و اشهر کراهت است و حرام است ذکر را بدست
یا سایر بدن بمالد تا منی بیاید و اگر بدست یا انگشت یا بعضی از اعضای زن خود یا کنیز خود بازی کند تا منی بیاید جایز است و بچیز دیگر جایز نیست و در بازی
کردن و مالیدن ذکر خود بدست زوجه و کنیز خود تا منی بیاید خلاف هست و همچنین در مالیدن ذکر بغیر دست زوجه و کنیز خود از سایر بدن او بغیر
فرج خلاف کرده اند و اشهر آنست که اینها حرام نیست و خلافی نیست در حرمت جماع مردها و نثاری که در عروسیها میکنند جایز است و بعضی مکروه میدانند
و مشهور آنست که خوردن از آن جایز است مگر آنکه قرینه باشد که صاحبش راضی نیست گفته اند برداشتن از آن جایز نیست مگر آنکه او صریحاً رخصت بدهد
که بردارند یا قرائن باشد که از برای برداشتن ریخته اند و وطی در دبر و قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن و پیش از غسل خلاف است

وبعضی

و بعضی از علما حرام دانسته اند منی را از فرج زنی که او را بعقد دایم خواسته باشند بدون رخصت او بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته
اند اگر چنین کند دیه نطفه را که ده اشرفی باید بزن بدهد و خلافی نیست در آنکه پیش از نه سال وطی دختر حرام است در زنی که بعقد دایم یا متعه
باشد و زیاده از چهار ماه ترک جماع زن جوان بی عذر مکن بی رخصت زن و حرام است بر هر مردی که خویش نسبی او باشد بغیر اولاد عمو و عمه و خالو و خاله و بر زنان نیز مثل اینها از
مردان حرام و از رضاع نیز حرام است در وقتیکه شرایط متحقق شود مانند مادر رضاعی و خواهر و عمه و خاله و دختر رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و اگر
کسی زنی را بعقد یا بملک وطی کند حرام میشود بر وطی کننده مادران زن و مادر مادر او و مادر پدر او و هر چند بالا روند و دختران زن و دختر دختر او و
دختر پسر او و هر چند پایین روند و اگر عقد کند زنی را و وطی نکند آن زن حرام میشود بر پدران مرد و فرزندان و دختران آن زن حرام مؤبد نمیشود اما
تا مادر در عقد او هست دختر را نمیتواند خواست و اگر از مادر جدا شود میتواند خواست دختر را و در مادر زن بمحض عقد بدون وطی خلافست و اشهر
و اقوی اینست که حرام است و مملوکه پدر بر فرزند و مملوکه فرزند بر پدر بدون وطی حرام نمی شود و دو خواهر در یک وقت بعقد خود نمی توان داشت خواه
خواهر پدری یا خواهر مادری و خواه خواهر مادری و پدری و خواه بعقد دایم و خواه بمتعه و اگر عقد کند یک خواهر را بر طرف شود دیگری را میتواند خواست
نکرد در متعه که حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قایل شده اند و مشهور اینست که دختر خواهر زن و دختر برادر زن را بعد از عقد آن زن
نمیتوان خواست مگر برضای او و بعضی مطلقا جایز دانسته اند و احتیاط اولی است و فروع این مسئله بسیار است و اینها که مذکور شد در وطی صحیح است
و زنائی که بعد از عقد دیگری واقع شود باعث حرمت نمی شود مثل آنکه مادر را عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند مادر حرام نمیشود و در زنائی که پیش از
عقد واقع شود خلافست اکثر گفته اند سبب حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته اند مطلقا باعث حرمت نمیشود و این اقوی است و بعضی گفته اند اگر زنا با عمه و
خاله خود باشد باعث حرمت میشود و اگر بغیر اینها باشد نمیشود و مردی که کنیز را مالک شود و دست او یا عورت او را بنظر کند بجایی از بدن او که غیر مالک نظر
بآن نمیتواند کرد و بعضی گفته اند که کنیز بر پدر او و فرزند او حرام میشود و بعضی بوسیدن را گفته اند و مشهور اینست که حرام نمیشود و احادیث را بر کراهت
حمل کرده اند و اکثر علما گفته اند که فرزندان و خواهران و برادران و سایر نسبتها اگر بسبب رضاع بهم رسد در این احکام حکم نسب دارند و دو خواهر را در
ملک جمع میتوان کرد و در وطی جمع نمیتوان کرد که هر دو را وطی کند و یکی را که وطی کند تا او در ملک او هست وطی دیگری بر او حرام است و کسی که زنی را
در عده عقد کند و عالم باشد بعده و آنکه عقد در عده حرام است آن زن بر او حرام مؤبد میشود و هرگز بر او حلال نیست و اگر عده را نداند یا داند و
حرام بودن عقد در عده را نداند یا هیچیک را نداند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد باز حرام مؤبد میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطلست
و بعقد دیگر او را می تواند خواست و در این احکام فرقی نیست میان عده رجعی و عده باین و عده وفات و عده شبهه و میان عقد دایم و متعه و در عدت استبراء
کنیز خلافست و اظهر اینست که در آن جاری نیست و اکثر علما گفته اند که کسیکه زن شوهردار را عقد کند باز حکم عقد در عده دارد در جمیع احکام مذکوره شده
و روایات بسیار بر این دلالت میکند بر آنکه حرام نمیشود و عمل بقول اول احوط است و کسیکه زنا کند با زنی که شوهر دارد یا در عده رجعیه باشد مشهور
اینست که حرام مؤبد میشود آن زن بر زانی و در این مسئله سخنی هست و در عده باینه و عده وفات باعث نمیشود حرمت و اگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته
باشد و در عده رجعی نباشد بر او حرام نمیشود و بعقد او میتواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند تا توبه نکند آن زن بر او حلال نیست در روایت
وارد شده است که توبه اش را امتحان کند بآنکه او را بخواند بآن حرامی که میکرده است اگر قبول نکند و امتناع کند معلوم میشود که توبه کرده است و اینها
حمل بر استحباب کرده اند و اینها خلافست در نکاح زنانیکه مشهور بزنا باشند و اشهر کراهتست و بعضی حرام میدانند و احوط اجتنابست و اگر زن کسی العیاذ بالله
زنا کند مشهور اینست که حرام نمیشود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا کند و بعضی از علما گفته اند که با اصرار آن زن بر شوهر حرام میشود و اگر کسی لواطه کند با
پسری که بعضی از ذکرش داخل دبر او بشود حرام میشود بر لواط کننده مادر و خواهر و دختران پسر اگر این فعل پیش از نکاح اینها باشد و اگر بعد از نکاح
اینها کند مشهور اینست که حرام نمیشود و مشهور اینست که این حکم سرایت میکند بجدات و اولاد اولاد مفعول مادر مادر پسر و مادر پدر او و هم چنین هر چند
بالا روند و بدختر دختر و دختران پسر او هر چند پایین روند و خالی از اشکالی نیست هر چند تعدیه به نوه با اولاد خواهر نمیکند و مشهور آنست که بر مفعول چیزی
حرام نمیشود و بعضی گفته اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول حرام میشود و مستندی ندارد و مشهور اینست که محرم هر گاه عقد کند زنی را در حال احرام
و داند که حرام است آن زن بر او حرام مؤبد میشود و بعضی گفته اند اگر جاهل باشد بحرمت نیز حرام میشود و بعضی گفته اند اگر عالم باشد مطلقا حرام می شود خواه دخول
بکند و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود و آزاد بعقد دایم چهار زن میتواند خواست و دو کنیز بعقد دایم بغیر اذن میتواند خواست و دو
کنیز و دو آزاد نتواند خواست و زیاده بر چهار او را جایز نیست خواستن و متعه و ملک یمین هر چه خواهد میتواند گرفت و غلام بعقد دایم چهار کنیز
و یا دو آزاد و یک آزاد و دو کنیز میتواند خواست و متعه هر چه خواهد و ملک یمین نیز بنابر قولی که مالک شود و زنی را که سه طلاق بگویند
بی محلل در میان بر او حرام است و نه طلاق عدی که بگویند حرام مؤبد میشود و زنی را که شوهر با او لعان کند حرام مؤبد میشود و

میشود و از جمله احکام عدل میان زنانست و از جمله آنها آنکه هر چهار شب یک شب نزد یکی از ایشان بخوابد بوجوبی که میان ایشان
و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر بکند و بدون رخصت او از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است و در این رساله
احصا نمیتوان کرد و ظهار کردن یعنی بزن گفتن که او را تشبیه بظهر مادر و خواهر و سایر محرمات بکند حرام است و احکامش بسیار است و از جمله
توابع نکاح ایلاست که قسم بخورد بر ترک وطی زوجه خود چهار ماه و زیاده و احکام آن بسیار است و از جمله آنها لعانست که نسبت زنا بزوجه
خود بدهد یا نفی فرزند او از خود بکند و شوهر و زن نزد حاکم شرع بروند یکدیگر لعنت و نفرین کنند برای سقوط حد یا نفی ولد و احکام
آن بسیار است و بعد از تحقق لعان زن بر او حرام موبد میشود و احکام عتق و مدبر کردن غلام که بعد از فوت مولی آزاد شود و مکاتب
کردن مملوک که مبلغی بدهد و آزاد شود یا کنیزی که از مولی فرزند داشته باشد بسیار است و احکام قسم خوردن و نذر کردن و
عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد آنها و تحقق شرایط آنها مخالفت کردن آن حرام است و حیف در وصیت و اضرار بوارث جایز
نیست و لقطه و ضاله نیز احکام بسیار دارد و احکام شوارع و مساجد و مدارس و طرق و سایر مشترکات بسیار است و احکام
صید و ذبایح و محرمات ذبیحه و حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت بسیار است و در محرمات ذبیحه خلاف بسیار است آنچه
تا هفده اول خونی که از ذبیحه بیرون می آید نه آنچه در رگها میماند و آنچه در میان دل و جگر میماند پاکست و در حلال بودن آن
خلاف کرده اند دوم سپرز است و خلافی در حرمت آن ظاهر نیست سیم ذکر است و در آن هم خلافی نیست چهارم خصیهاست و در آن
نیز بی خلاف نقل کرده اند پنجم سرگین است و در آن نیز خلافی نقل نکرده اند باعتبار خباثت ششم مثانه است یعنی محل اجتماع بول
هفتم مراره یعنی زهره هشتم مشیمه است و آن پرده ایست که فرزند در میان آن می باشد نهم فرج ماده است بیرون و اندرون
دهم نخاعست یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده است یازدهم علباست و آن دو پی کنده است که از دو طرف فقرات ظهر
از گردن تا استخوان پشت دم کشیده است دوازدهم غددها و گرههاست که میان چربی گوشت میباشد سیزدهم ذات الاشاجع
و آن پی ها نیست که در روی پشت پاهای حیوانات می باشد چهاردهم خرزه دماغ است و آن غده خاکستری رنگیست که در میان مغز سر
باشد مانند نخود و تقریبا بقدر نخودی هست پانزدهم حدقه است یعنی مردمک دیده که محل سیاهیست نه جمیع چشم شانزدهم
و کوبار او ایشان رگهای بزرگ باشد چنانکه در بعضی احادیث بجای آن اوداج وارد شده است یعنی شاه رگها و احوط آنست که حالا
هم نخورند و اگر تمام رگها مراد باشد باید تمام گوشت را ریشه ریشه از یکدیگر جدا کنند بروشی که بهم نرسد هفدهم ...
و در غیر این چند که اول مذکور شد خلاف کرده اند و بعضی مکروه دانسته اند خصوص صاد دم و عرق و گوشه های دل که اکثر علما مکروه میدانند
و ابن بابویه گفته است که در بعضی روایات بجای حیا یعنی فرج جلد واقع شده است و باین سبب بعضی از علما پوست را
حرام میدانند باعتبار آنکه غالب الفاظ با پوست می خورند و بحسب حدیث مسلم با معارضه عمومات آیات و اخبار اثبات حرمت آن مشکلست
با آنکه احادیث معتبر با کله و پاچه وارد شده است بدون استثناء آن و ممکن است که مراد از جلد فرج باشد بقرینه آنکه بجای
حیا واقع شده است و در آیه کریمه وارد شده است که در روز قیامت شهادت خواهند داد برای شما گوشهای شما و دیدهای شما و
جلود شما و احادیث معتبر وارد شده است که مراد از جلود فرجها است و گفته اند مکروه هست خوردن ...
و حیوانی که میته عذره انسان بخورد بتنهائی گوشت آن حرام میشود بنابر مشهور و بعضی گفته اند مکروه است ...
و بعضی گفته اند حد آن آنست که گوشتش بد بو شود و بر استبراء از جلال بودن بدر می آید که علف و بکری پاک بخورانند ...
چهل روز و گاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز علی الخلاف و گوسفند را ده روز یا هفت روز یا پنج روز و مرغابی را ...
ابی و مرغ خانگی را سه روز یا پنج روز و ماهی را یک شبانه روز و احوط آنست که در این مدتها علف پاک باو بخورانند و مشهور آنست
که چهارپایی را اگر آدمی وطی کند گوشت و نسل که بعد از آن بهم رسد حرام است و واجبست آن را ذبح بکنند و با آتش او را بسوزانند ...
اگر از آن گوشتش باشد و ایضا مشهور آنست که حیوانی که شیر خوکی بخورد اگر گوشتش از آن روییده و استخوانش از آن محکم شده است گوشت
و شیر آن مکروه هست و سنت است که هفت روز آن را استبرا کنند و اگر گوشتش از آن روییده و استخوانش محکم شده است حرام میباشد
گوشت آن و نسل آن که بعد از آن بهم رسانیده است و خوردن خاک و گل حرام است بغیر تربت حضرت امام حسین علیه السلام بقدر نخودی شفا
و شیره انگوری که بجوش آید حرام است تا دو ثلث آن برود یا سرکه شود و در عصیر مویز و کشمش خلافست و اشهر عدم حرمتست و
طعام حرام نیست و بی آنکه تصرف در مال غیر بی رخصت او جایز نیست مگر در ده موضع اول از خانه آنها خوردن که حق تعالی در قرآن

فرمود نیست و لا علی انفسکم ان تأکلوا من بیوتکم یعنی حرجی بر شما نیست با آنکه بخورید از خانهای خود بعضی گفته اند مراد بخانهای
فرزندان خانه اولاد ایشانست زیرا که فرزند و اموال او تعلق بپدر دارد و بعضی ازواج را هم داخل کرده اند و بعضی گفته اند اینها را
ذکر کرده اند برای آنکه بطریق اولی معلوم بود و دور نیست که ذکر انفس برای مبالغه در حلیت خانهای دیگر باشد یا مراد چیزی باشد
که در خانهٔ خود بیابد و نداند که از اوست او بیوت آبائکم او بیوت امهاتکم یعنی یا خانهای پدران شما یا خانهای مادران شما و خلافست
در آنکه اجداد در پدران داخلست مثل پدر و پدر پدر و پدر مادر و هم چنین خلافست در آنکه جدات در مادران داخلند مثل مادر مادر
و مادر پدر او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم یعنی یا خانهای برادران شما یا خانهای خواهران شما برادر و خواهر اعم است از آنکه پدری
باشند یا مادری او بیوت اعمامکم او بیوت عماتکم او بیوت اخوالکم او بیوت خالاتکم یعنی یا خانهای عموهای شما یا خانهای عمهای شما
یا خانهای خالوهای شما یا خانهای خالهای شما اینها نیز اعم اند از آنکه خالو و عموی پدری باشند یا مادری یا پدر و مادری و ظاهر اینست
انست که عمو و خالوی پدر و مادر و جد داخل نباشد او ما ملکتم مفاتحه او صدیقکم یعنی یا خانه که مالک باشید شما کلیدهای او بعضی
گفته اند مراد خانه بنده آدمی است زیرا که مال و ارزاق است یا خانه کسی که آدمی وکیل او و یا ولی او باشد مانند ولی و وصی طفل که ایشان بقدر معروف
از مال ایشان میتوانند خورد و بعضی گفته اند انست که در خانهٔ خود مالی بیابد که نداند از اوست و از حضرت صادق ع منقولست که
مراد از آن مردیست که وکیل داشته باشد در مال و قیام نماید و بدون اذن او از مال او بخورد یا صدیقکم یعنی یا خانه دوست و یار
شما و در معنی صدیق خلافست بعضی گفته اند مراد دوستیست که در دوستی صادق باشد و بعضی گفته اند انست که باطن او با باطن تو
موافق باشد هم چنان که ظاهر او با ظاهر تو موافقست از حضرت صادق ع منقولست که بخدا قسم که او مردیست که داخل شود در خانه صدیق
خود و یار خود پس بخورد از طعام او بدون رخصت او و در روایت دیگر وارد شده است که آنحضرت از شخصی پرسید که آیا احدی از
شما دست خود را داخل میکند در آستین صاحب خود یا حبیب خود که مال او بردارد گفتند نه حضرت فرمود پس شما صدیق و دوست یک
دیگر نیستید و ایضا از آنحضرت منقولست که از جملهٔ عظیم بودن حرمت صدیق اینست که حق تعالی او را در انس و اعتماد و انبساط و ترک
احتشام گرداینده است بمنزلهٔ نفس و پدر و برادر و فرزند و از ابن عباس روایت کرده اند که صدیق بزرگترست از پدر و مادر
زیرا که اهل جهنم در وقتی که استغاثه کردند استغاثه بپدران و مادران نکردند بلکه گفتند نیست ما را شفاعت کنندگان و نه صدیق
مهربان لیس علیکم جناح ان تأکلوا جمیعا او اشتاتا یعنی نیست بر شما باکی و جرمی در آنکه بخورید با هم یا پراکنده و متفرق و بدانکه ظاهر این
آیه کریمه انست که آدمی از خانه این جماعت مطلقا چیزی میتواند خورد از مال ایشان و اکثر علما قید کرده اند این حکم را بآنکه علم بعدم رضا
مالک نداشته باشد و اگر ظن قوی بعدم رضا داشته باشد خلاف کرده اند و بعضی قید کرده اند بآنکه باذن ایشان داخل خانه
شده باشد و بعضی گفته اند که جایز است خوردن از چیزها که اگر نخورند خوف فساد آن چیزها باشد و این دو قید بسیار بی وجهست
و گویا برای این تخصیص اکتفا کرده اند که بنای حکم را بر این گذاشته اند که در این صورتها ظن رضا مالک هست و گفته اند که چون ظاهر
حال در این خانها انست که صاحب آن راضی باشد بخوردن این را قایم مقام اذن صریح گردانیده اند هم چنانکه در صورتی که قرائن واضح
رخصت طلبیدن قبیح است و مستهجن مثل آنکه طعامی را نزد کسی حاضر کنند او بگوید رخصت میدهید که از این طعام بخورم و بعضی گفته
اند منسوخ است و اوامر است ... مصالح عباد و این مطلق است چه میشود که حق تعالی از برای آدمی چنین حقی در اموال خویشان و دوستان
ثابت کرده باشد هر چند مالک نهی کند او تواند خورد چنانکه در جامع الجوامع گفته است که از ائمه ع منقولست که باکی نیست در خوردن
از خانه این جماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بی اسراف و در مجمع البیان گفته است که رخصت خوردن از خانه این جماعت بغیر اذن ایشان
ثابت ... رخصت کسیست که گرسنه باشد و داخل باغی شود ... آن باغ بخورد یا در سفر بگله گوسفندی رسد و تشنه باشد از شیر آنها بیاشامد
و این توسعه ایست که حق تعالی بر بندگان خود کرده است و بعضی گفته اند این آیه دلالت میکند بر اباحت اکل زوجه از خانه زوج خود و اکل فرزند
از خانه پدر و مادر ... خانه فرزند اگر نفقهٔ او بر ایشان واجب شده و شرایط محقق باشد احتیاج باذن نیست مگر آنکه زیاده
... نفقه صرف کند یا عدم وجوب نفقه اذن شرطست مگر آنکه علم بعدم کراهت مالک داشته باشد و این سخن ... از انکار
... اجماع محقق باشد بر عدم جواز در صورت نهی مالک یا علم بعدم رضا هیچ تقیید در این امر ... نیست و الاظهر قید ...
... وارد شده است که زن بی رخصت شوهر میتواند خورد و در روایت جمیل وارد شده است که زن میتواند بخورد
و تصدق کند از خانهٔ شوهر خود و صدیق میتواند بخورد از خانهٔ برادر مومن و تصدق کند و بعضی از راه قیاس بطریق اولی استدلال کرده اند

بجواز تصرف در مال این جماعت که در آیه مذکور شده اند هرگاه کمتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان و نماز بر روی فرشهای ایشان و در جامهای ایشان و وضو ساختن با آب ایشان و سایر ضروریات و تصرفات معمول ایشان اگرچه روایت سابق دلالت بر جواز بر اینها دارد و در استثنی وجیب صدیق میمونه اما بر دادن روایت بخصوص عموم آیات و اخبار مشکل است بلی از احادیث معتبره ظاهر میشود که مردم را در نهرها و قنوات حق خوردن و وضو و غسل و استنجا و سایر استعمالات ضروریه هست هرگاه ضرر عظیمی بمالک نداشته باشد بوده باشد چنانچه منقولست که سه چیز است که همه مردم در آن مساوی اند آب و آتش یعنی هیزم از برای سوختن از کوهها و صحراها و گیاه یعنی علفی که در صحراهای مباح میروید و هم چنین کردن در صحراها که ضرری بمالک نداشته باشد و تیمم کردن از آنها چنانچه متواتر است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حق تعالی زمین را از برای امت من محل سجود یعنی نماز کردن گردانیده است و پاک کننده گردانیده است مجتبی کرده اند که وصی و قیم مال ایتام اجرت المثل عمل خود را بردارد با احتیاج یا مطلقا و احوط آنست که اقل امرین از خرج ضروری و اجرت المثل را بردارد دوم مشهور میان علما آنست که جایز است از برای کسی که بخورد از آنچه برو میگذرد از میوه درختان خرما و سایر درختان میوه دار و امثال اینها از گندم و جو و اشباه اینها حتی اینکه شیخ طوسی بر این دعوی اجماع کرده است و احادیث بر جواز دلالت میکند و بعضی جایز ندانسته اند باعتبار احادیث صحیحی که بر منع وارد شده است و اکثر که تجویز کرده اند قید کرده اند که بقصد خوردن نرود و افساد نکند و با خود بر ندارد و علم و ظن بکراهت مالک نداشته باشد و احوط آنست که با قرائن رضای مالک نباشد نخورد سوم مشهور میان علما آنست که صیدی که از برای قوت و تجارت نباشد و غرض مخصوص لهو و سیر باشد حرامست و قسم یاد کردن بغیر حق تعالی یا رسول یا ائمه حرامست و بعضی موجب کفاره دانسته اند و حرامست بر زنان در مصیبتها طپانچه بر روی زدن و روی خراشیدن و موی کندن و بر کندن و ایضا مشهور میان علما حرمت جامه چاک کردن است مردان و زنان را از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده اند گریبان چاک کردن را از برای پدر و مادر و در روایت معتبره بعضی جامه دریدن زنان را مطلقا تجویز کرده اند و ظاهر بعضی از اخبار کراهتست و احوط ترک است و مشهور آنست که زن را بدون ضرورت تراشیدن سر حرامست و طبیب حاذق را جایز است طبابت کردن و هم چنین جراحی کردن و بریدن سلعها اگر ظن قتل نباشد و چشم دارو کشیدن و میل زدن و نیشتر زدن و امثال اینها با عدم احتیاج و هیچیک از اینها غیر حاذق را جایز نیست و مشهور آنست که حرامست که مرد و زن نامحرم در یک حجره باشند بی آنکه ثالثی باشد با ایشان و مصافحه نامحرم مگر آنکه جامه در میان باشد و اگر با جامه مصافحه کند دستش را نفشارد و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن حرامست خواه دو مرد و خواه دو زن و خواه زن و مرد و خواه خویش و خواه بیگانه و خواه محرم و خواه غیر محرم و احوط آنست که دو مرد و دو زن و مرد و زن محرم نیز با جامه در زیر یک لحاف نخوابند و اگر بخوابند لحافی در میانه کشند ابن بابویه از حضرت باقر روایت کرده است که نهی کرد رسول خدا از بوسیدن مرد مرد را و از آنکه دو مرد در پهلوی یکدیگر بخوابند و در میان ایشان جامه نباشد و همچنین از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که پسر و پسر و پدر و پسر و دختر را و دختر و دختر را بعد از ده سال باید جدا کنند از یکدیگر در خوابیدن و در یک جا خواب نکنند و گفته اند در روایت دیگر وارد شده است که بعد از شش سال اینها را باید ایشان را جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود جایز نیست نامحرم او را ببوسد و در بر گیرد و احوط آنست که پنج ساله را نیز نبوسد و در بر نگیرد و در دامن ننشاند چنانکه در روایتی وارد شده است و شاید در میان پنج و شش مکروه باشد و در داخل شدن خانه اجانب واجبست رخصت طلبیدن و مستحب است که سلام کند و ظاهر آنست که جواب این سلام واجب باشد چنانکه حق تعالی فرموده است که ای گروهی که ایمان آورده اید داخل مشوید در خانه های غیر خانه های خود تا آنکه خبر کنید یا رخصت بطلبید و علما از حضرت رسول روایت کرده اند که تکلم کنید بگفتن سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر یا تنحنح بکنید که خبردار کنند اهل آن خانه را پس فرمود که سلام کنید بر اهل آن خانه گفته اند یا آنکه سه مرتبه بگو السلام علیکم داخل شوم اگر رخصت بدهند و الا برگردم پس فرمود این سلام کردن و رخصت گرفتن بهتر است از برای شما شاید متذکر شوید احکام الهی را پس اگر نیابید در آن خانه ها احدی را پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را و اگر گویند شما را برگردید پس برگردید این پاکیزه‌تر است از برای شما و خدا آنچه میکنید دانا است بر شما باکی نیست و گناهی که داخل شوید در خانه‌ها که محل سکنای مخصوص مردم نیست مانند رباطها و کاروانسراها که در آنها متاعی از برای شما هست یا متاعی برای فروختن گذاشته اند که هر که خواهد بیع و خرید و خدا میداند آنچه را اظهار میکنید و آنچه را پنهان میکنید و در روایتست که دیوان خانه‌های اکثر مردم که قرائن اذن در دخول در آنها باشد این حکم داشته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که رخصت طلبیدن سه مرتبه است مرتبه اول میشنوند و دوم حذر میکنند و سیم اگر خواهند رخصت میدهند و اگر نخواهند نمیدهند پس اگر رخصت نطلبید برمیگردد و بسند صحیح از آنحضرت منقولست که استیناس که حق تعالی فرموده بر زمین زدن نعل و سلام کردن است و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که بیوت غیر مسکونه که رخصت طلبیدن در کار نیست

در تمام خانهاست و کاروان سراها و آسیاها و دکانهای که بی رخصت داخل میتوان شد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق ع که
رسول خدا صلعم نهی کرد از آنکه داخل شوند مردان بر زنان نامحرم مگر برخصت اولیاء ایشان که خویشان ایشان باشند است و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق ع
روایت کرده است که می باید رخصت بطلبد پسر چون خواهد داخل خانه پدر خود شود و پدر هرگاه خواهد داخل خانه پسر خود شود و در کافی
پرسید که رخصت بر پدر بطلبد فرمود بلی من بر پدرم رخصت میطلبیدم و مادرم فوت شده بود و زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم
رخصت میطلبیدم که مبادا پدرم با او خلوت کرده باشد و راضی برفتن من نباشد و اگر سلام کند بهتر و نیکوتر است و ایضا بسند صحیح
روایت کرده است از آنحضرت که می باید مرد رخصت بطلبد بر دختر و خواهر خود اگر شوهر داشته باشند و در حدیث صحیح فرموده که کسی که
بالغ باشد داخل نشود بر خانه مادر خود و نه خواهرش و نه خاله‌اش و نه سایر محارمش مگر باذن ایشان و تا سلام نکند رخصت ندهند و سلام
طاعت خداست و باز حق تعالی فرموده است که ای گروه مؤمنان باید که رخصت بطلبند از شما آنها که بنده و مملوک یمین شمایند و آنها که بحد بلوغ
نرسیده اند از شما یعنی از آزادان سه مرتبه در هر شب و روز پیش از نماز صبح و در وقتی که جامهای خود را میگذارید که خواب قیلوله بکنید
در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن اینها سه وقتند که مظنه آنست که خود را مستور نداشته باشید نیست بر شما و بر ایشان باکی گر رخصت
نطلبند ایشان بر گرد شما میگردند در اوقات دیگر از برای بعضی از شما بر بعضی و بیکدیگر احتیاج دارید چنین بیان میکند خدا از برای شما
آیات را و خدا دانا و حکیم است و چون برسند اطفال شما بحد بلوغ یعنی از آزادان پس باید رخصت بطلبند در همه اوقات چنانچه رخصت
میطلبیدند آنها که پیش از ایشان بوده اند از بالغان از آزاد در سایر اوقات این مضمون آیاتیست که در این باب وارد شده است و احکام و
فواید بسیار از اینها استنباط میشود که اکثر علماء متوجه آنها نشده اند حتی بعضی از مفسران اینها را از آیات منسوخه دانسته اند و اخبار
معتبره دلالت میکند بر آنکه منسوخ نیستند و بعضی از فواید را باید بر این مذکور ساخت اول آنکه حق تعالی فرموده و امر کرده است ممالیک
که در این اوقات رخصت بطلبند مراد از ممالیک کیست بعضی از مفسران عامه گفته اند مراد کنیزانند و احادیث ما نفی این امر میکند و بعضی
خلاف ظاهر آیه نیز هست و بعضی گفته اند غلامانند و حدیث نزد ما هم هست در آنکه مراد غلامانند و بس و کنیزان داخل نیستند و
گفته اند غلامان و کنیزان هر دو داخلند و حدیث صحیح فضیل بن یسار هم هست در این و ممکن است نسبت بکنیزان محمول بر استحباب باشد یا
بالنسبه دوم آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه غلام نیز مانند اطفال محرم باشد و اگر فرقی میان ایشان و آزاد باشد و مؤید قول این جماعت میشود
که غلامان و خواجه سرایان را محرم میدانند سیم آنکه تکلیف متعلق باولیای ایشان است که ایشان را ممنوع از این بکنند و آنکه فرموده است که باکی بر ایشان
و بر شما نیست اشعار باین دارد و بعضی گفته اند این بر سبیل استحباب است تکلیف استحبابی نسبت بایشان میباشد و اول اظهر است و نیز بر تقدیر
مراد صبی ممیز است که تمیز میان نیک و بد و عورت و غیر عورت کند چهارم گفته اند تخصیص این اوقات ثلثه از برای آنست که در آنها مظنه
کشف عورت و اکثر بدن است اما پیش از نماز صبح از برای آنکه وقتیست که از خواب برمیخیزند و سر را میگشایند و تبدیل جامه سبب جامه روز میکنند
و همچنین وقت ظهر وقت قیلوله است و مضاجعت با یکدیگر و انداختن بعضی از جامه‌ها و همچنین بعد از عشا وقت تبدیل جامه روز است
بجامه شب و مضاجعت با زنان و بعضی گفته اند در این اوقات جماع میکردند که نماز را با غسل بکنند از این جهت منع از دخول بغیر اذن
شده است و کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است که می باید خادم تو چون بحد بلوغ برسد رخصت بطلبد در سه وقت عورت
هرچند خانه او در میان خانه تو باشد و خدا از برای این امر کرده است که در این اوقات رخصت بطلبند که اینها ساعت غفلت و خلوتند
پنجم طوافون علیکم تاکید و تعلیل است از برای آنکه در غیر این سه وقت رخصت گرفتن ایشان در کار نیست زیرا که چون شما را با ایشان
احتیاج و ایشان را بشما رجوع است و اگر در همه اوقات باید که رخصت بطلبند کار بر همه دشوار میشود و از جمله احکام ضروریه سلام
و سلام و جواب سلام است حق تعالی میفرماید و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها یعنی هرگاه تحیت کنند شما را بنوعی از انواع تحیتها
پس تحیت کنید شما نیکوتر از آن تحیت یا رد کنید آنرا بدرستیکه خدا بر همه چیز حساب کننده و شاهد است و از برای بیان مقام این آیه تحقیق چند
مطلب ضرور است اول خلافست در معنی تحیت بعضی گفته اند تحیت سلام است و اکثر مفسرین و لغویین چنین تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند
هر دعا و تحیتی در این داخل است و بعضی گفته اند هر نیکی از قول و فعل را شاملست چنانکه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه است و بعضی
گفته اند مراد عطیه و بخشش است یا باید آنرا پس دهند یا عوض زیاده از آن بدهند و این قول بسیار ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر میشود که مراد مخصوص
سلام نیست بلکه هم سلام و دعا و اکرام را شامل است چنانکه بسند معتبر از حضرت امیر منقول است که اگر یکی از شما عطسه کند بگوئید یرحمکم الله
و او در جواب بگوید یغفر الله لکم و یرحمکم پس حضرت استشهاد باین آیه فرمودند و ابن شهرآشوب روایت کرده است که جاریه حضرت امام حسن

کلی از برای آنحضرت او و حضرت او را آزار کرد از سبب آن پرسیدند فرمود خدا مرا چنین تادیب فرموده است در این باب و بعضی از آن کل از آن کرده است و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که رد جواب کتابت واجبست مانند رد سلام و اخبار در این باب بسیار است و در مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده است که تحیت با حسن در صورتی است که سلام کننده مؤمن باشد و رد در صورتی که سلام کننده از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمان سلام کند و بگوید السلام علیکم در جواب بگوید و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته و در برکاته تحیت باحسن کرده و این منتهای سلام است و اگر کافر سلام کند میگوئی علیکم و بعضی گفته اند که هر دو از برای مسلمانست و روایت کرده اند که مردی بنزد حضرت رسول آمد و گفت السلام علیک حضرت فرمود السلام علیکم و رحمة الله دیگری آمد و گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته صحابه گفتند یا رسول الله برای اول و دوم زیاد کردی و برای سیم زیاد نکردی فرمود سیم چیزی از تحیه برای من نگذاشت من او را برا رد کردم و بالجمله سلام البته داخل تحیت است و جواب آن واجب است و تحیتها قول دیگر احوط آنست که در غیر نماز جواب بگوید و حکم نماز و تحیتها در محل خود مذکور خواهد شد انشاء الله دوم بعضی از اصحاب گفته اند اگر بگوید علیک یا علیکم السلام صحیح است و واجب است رد آن و علامه گفته اگر علیکم السلام بگوید جواب آن واجب نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام است و مؤید آنست آنکه عامه روایت کرده اند که شخصی بحضرت رسول آمد و گفت علیک السلام یا رسول الله حضرت فرمود علیک السلام پس آنکه جواب تو میگویم علیک السلام و هم چنین خلاف کرده اند در سلام و سلاما و السلام و سلام علیک و سلام الله علیک و ظاهر این آنست که در هیچیک از اینها و امثال اینها رد سلام واجب نیست و عموم آیه شامل اینها هست و وجوب رد اظهر است سیم خلافست در آنکه متعینست در غیر نماز در جواب بگوید علیکم السلام بتقدیم علیکم ظاهر علما در آنکه این نیست و اگر سلام کننده یک کس باشد علیک السلام او را بنده اند و بگوید علیکم السلام صحیح است و گفته است اگر دو کس بیکدیگر برسند و هر یک جواب سلام دیگری واجب است تا ابتدا کرده بود و ابن ادریس و جمعی را اعتقاد این است که سلام علیکم در جواب کافیست و این قوی و اظهر است چنانکه در حسنه ابراهیم بن هاشم از حضرت صادق منقولست که اگر مسلمانی بر شما سلام کند علیکم و اگر کافری سلام علیکم کند بگوئید علیک چهارم ظاهر کلام اکثر اصحاب آنست که رد با حسن واجب نیست چنانکه ظاهر آیه و اخبار معتبره است و اخباری که دلالت میکند بر آنکه اگر سلام کننده مومن باشد رد با حسن واجبست نظر بعلماء اعتنا نیست پنجم دعوی اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفائیست نه عینی پس اگر یکی از جماعت جواب بگوید از دیگران ساقط میشود اما شرطست که آنکه جواب بگوید داخل آنها باشد که سلام بر ایشان کرده است پس اگر غرض سلام کننده شخص خاص باشد باید جواب بگوید و بجواب دیگران ساقط نشود و ممکن و هست کسی را که بر جمعی شود مخصوص گرداند بعضی را بلکه باید مقصودش سلام بر همه باشد و خلافست در آنکه بر کودکی صبی ممیز از دیگران ساقط میشود یا نه احوط آنست که اکتفا نکنند و اگر سلام کند صبی غیر ممیز باشد جواب او واجب نیست و اگر ممیز باشد خلافست و ظاهر آیه وجوبست ششم مشهور آنست که وجوب رد فوری است و کسی که تاخیر کند گناه کار است و بعضی گفته اند بر ذمه او میماند مانند سایر حقوق تا ادا کند هفتم اکثر علما گفته اند واجبست جواب را بسلام کننده بشنوانند در غیر حال نماز و تحقیقا اگر کر باشد و اگر کر باشد بعضی چنان بگوید که اگر کر نباشد بشنود و دور نیست که بر کر باید اشاره با حرکتی بکند که بر او معلوم شود که جواب گفته است و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید که سلام کردم و بر من رد نکردند و شاید سلام کرده باشد و ایشان نشنیده باشند و کسی که رد سلام میکند بلند بگوید تا نگوید سلام کننده که من سلام کردم و جواب سلام من نگفتند و علامه گفته است که اگر سلام برای دیگری ارسال نماید و بگوید السلام علیکم یا فلان یا نامه بنویسد و در آن نامه برو سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان و او بار ساله باو برسد بعضی از علما گفته اند واجبست جواب بعد از آن توجیه داده است که اگر ندا او بشنود واجب است جواب و در صورت دیگر واجب نیست و کلام او متین است و بعد از آن گفته است که آنچه مردم عادت کرده اند در هنگام برخواستن از مجلس و مفارقت از جمعی سلام میکنند آن دعا است نه تحیت و جواب آن واجب نیست سنت است مؤلف گوید که از کلام علما ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت مستحب نداند و حمیری در قرب الاسناد از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود هرگاه مردی از مجلس خود برخیزد باید که وداع کند برادران خود را بسلام اگر بعد از رفتن او در حرف چیزی شروع کنند شریک ایشان خواهد بود در ثواب آن و اگر در امر باطلی شروع کنند گناه بر ایشان تنها خواهد بود و در جامع الاخبار از حضرت رسالت روایت کرده است که اگر کسی احدی از شما از مجلس خود برخیزد وداع کند ایشان را بسلام و گویا باعتبار ضعف این احادیث بنا بر طریقه مسامحه در ادله سنن اعتنا بآنها نکرده است و دور نیست که از برای اثبات استحباب استدلال بآن احادیث توان کرد و بعموم آیه استدلال بر وجوب رد میتوان کرد هشتم بعضی گفته اند حرامست سلام زن بر مرد اجنبی بنا بر آنکه صدای زن عورت است

واکثر علما توقف کرده‌اند بنابر آنکه دانستی که حرمت شنیدن صدای زن بدون شهوت ثابت نیست اما بر زن جواب سلام
کردن کراهتی ندارد چنانکه کلینی وغیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده‌اند که رسول خدا سلام بر زنان میکرد و ایشان
جواب میگفتند و حضرت امیر سلام میکرد بر زنان و کراهت داشت از آنکه بر زن جوان سلام کند و میفرمود میترسم خوش آید مرا صدای او و
پس داخل شود گناه بر من زیاده از آنچه طلب میکنم از اجر و ثواب و گویا حضرت این از برای تعلیم دیگران میکرده‌اند و بنابر قول جمعی که سلام
واجبی نیز حرام است بعید نیست خلافی نیست که اگر سلام کند جواب سلام او واجبست بر اجنبی یا نه و اظهر وجوبست و در جمیع این صورتها خلافست
که آیا ابتدا بسلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علما گفته‌اند جایز نیست و خلافی میان ایشان نیست و احادیث بر نهی وارد شده است
اما اگر احتیاج باشد حرمت مشکلست و علی ای حال باید سلام بغیر حال ضرورت و مصلحت نکنند چنانچه کلینی بسند صحیح از عبد
الرحمن بن حجاج روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت کاظم ع که اگر محتاج شوم بطبیب نصرانی بر او سلام کنم و دعا
از برای او بکنم فرمود بلی بدعای تو باو نفعی نمیرساند و ایضا بسند حسن کالصحیح نیز این مضمون را روایت کرده است و علامه گفته که سلام
بر ایشان بگوید … و اگر سلام بر ذمی بکند یعنی کافری که گمان کرده مسلمان باشد یا کسی که او را نشناسد و بعد از سلام معلوم شود که ذمی بوده
جواب او بگوید … سلام بانکه بگوید هداک الله یعنی هدایت کند ترا خدا یا انعم الله صباحک یعنی خدا نیکو کند صباح ترا یا اطال الله
بقاءک یعنی دراز کرداند حق تعالی بقای ترا و اگر ذمی سلام بکند بگوید وعلیک تمام شد کلام علامه و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر ع
منقولست که رسول خدا ص فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید علیک السلام و اگر اهل ذمه سلام کند بگوئید علیک
و بسند موثق دیگر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول امیر ع فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب را بتسلیم و اگر سلام کنند
بر شما بگوئید و علیکم و بسند موثق دیگر … باشد بگوئید علیکم و در حدیث موثق کالصحیح فرمود بگو علیک پس از این احادیث
… معلوم شد که کفار مطلقا ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث بگو در این باب بسیار است مگر در حال حاجت و در جواب ایشان باید گفت
علیک یا و علیک یا علیکم با واو و بدون واو و هر دو جایز است و بعضی از علما با واو را تجویز نکرده‌اند و اما سلام بر ظالم ایشان میتوان کرد
بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترکست و اما جواب ایشان بیکی از این جوابها که مذکور شد واجبست … و احوط استثناست
… سلام … علامه گفته است در اجتناب … و کلینی روایت کرده است از حضرت امام رضا ع که بحضرت صادق ع گفتند
که چگونه دعا کنم از برای یهودی و نصرانی فرمود میگوئی بارک الله لک فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد از برای تو در دنیای تو … الدقاق
روایت کرده است که بحضرت صادق ع عرض کردم که ملاقات میکنم یهودی و نصاری مصافحه میکنم فرمود دست خود را بشوی و در حدیث
صحیح از حضرت باقر روایت کرده که اگر با مجوسی مصافحه کند دست را بشوید و وضو نسازد و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود
که از پس جامه با او مصافحه کند و اگر بادست مصافحه کند دست را بشوید و اکثر علما شستن را حمل کرده‌اند بر آنکه رطوبت باشد و در حال
… آنکه … و بعضی حمل بر استحباب کرده‌اند دوم در سلام و ابتدا بسلام فضیلت بسیار وارد شده است که …
دیگران … و از حضرت صادق ع روایتست که ابتدا کننده بسلام اولی است بخدا و رسول و از حضرت امیر منقولست که هر سلام هفتاد
حسنه است شصت و نه حسنه از برای ابتدا کننده است و یک حسنه از برای جواب گوینده است و از حضرت رسول منقولست که بخیلترین مردم کسیست
که بخل نماید در سلام و احادیث بسیار در فضیلت افشای سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است
که حضرت رسول ص فرمود که افشای سلام آنست که بخل نورزی بسلام بر احدی از مسلمانان و از حضرت صادق منقولست که
از جمله تواضع آنست که سلام کنی بر هر که ملاقات کنی و از حضرت رسول ص منقولست که چون ملاقات کنید یکدیگر را ملاقات کنید بسلام
و مصافحه و چون متفرق شوید جدا شوید با استغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جمله حق مسلمان بر مسلمانان آنست که سلام
بر او هرگاه او را ملاقات کند و کلینی از حضرت باقر روایت کرده است که مسلمانان میگفتند که افشا کنید سلام خدا را بدرستیکه سلام خدا
بظالمان نمیرسد یعنی از برای ظلم او ترک سلام مکنید و احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی وارد شده است
چنانکه در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت صادق ع که حضرت امیر ع کراهت داشت از رد سلام در خطبه امام و ابن بابویه در
خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است که سه کسند که سلام بر ایشان نباید کرد کسی که … و کسیکه پیاده بنماز
جمعه رود و کسی که در حمام باشد و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده که رسول خدا ص فرمود که سلام مکنید بر چهار کس بر مست در حال
مستی و کسیکه صورتها میسازد و بر کسیکه نرد بازی میکند و بر کسیکه شطرنج بازی میکند و من زیاده میکنم پنجم را … میکنم از آنکه سلام

کنند بر شطرنج باز و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که شش کس‌اند که بر ایشان سلام نباید کرد یهودی و مجوسی و نصرانی و
کسی که بر غایط باشد و کسی که بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعری که بهر شعر خود فحش بزنان عفیفه گوید و بر آنها که بخوش طبعی مادران یکدیگر را
فحش میدهند و ایضا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چهار کس‌اند که سزاوار نیست سلام کردن بر ایشان یهودی و نصاری و آنها که نرد
و شطرنج بازی میکنند و آنها که شراب میخورند و بربط و طنبور مینوازند و آنها که مادران یکدیگر را دشنام میدهند بخوش طبعی و شاعر و ایضا از حضرت
صادق علیه السلام بسند صحیح روایت کرده است که سلام مکنید بر یهود و نه بر نصاری و نه بر گبران و نه بر بت پرستان و نه بر آنها که بر خوانهای شراب نشسته باشند
و نه بر شطرنج باز و نرد باز و بر مخنث و بر شاعری که فحش بزنان محصنه میگوید و نه بر نمازگذارنده زیرا که نمازگذارنده نمیتواند رد سلام بکند
و سلام او مستحب است و جوابش واجب است و نه بر کسیکه سود خورد و نه بر کسیکه بر غایط نشسته باشد و نه بر کسیکه در حمام باشد و نه بر
علانیه فسق کند در باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه بسیار گذشت و در بعضی روایات نهی از جواب سلام شارب الخمر وارد شده است و
راویان اکثر این احادیث عامی‌اند و علما از این باب احادیث بطرق بسیار روایت شده و بعضی را اعتقاد است که کسی که در بعضی از این احوال سلام
کند مثل حمام و وقت خطبه و نماز جوابش واجب نیست و این احادیث مخصص آیه کریمه میتوان کرد و اگر سلام کند مسلمان جوابش واجب است
و نهی از سلام بر این جماعت ممکن است محمول بر کراهت باشد و اگر کراهت واقعی باشد [illegible] چنانکه [illegible] و احتمال داده است
و کراهت سلام در حمام وارد شده است که در صورتی است که لنگ نبسته باشد و بعضی از ائمه در حمام سلام کرده‌اند و مشهور آنست که سلام
کردن بر کسیکه نماز کند مکروه نیست و احادیث مختلف در این باب وارد نیست که احادیث نهی محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است
که سلام نباید کرد بر کسی که مشغول شطرنج بازی کند و کسی که غنا و خوانندگی کند و کسی که از روی لهو و لعب کبوتر پراند هرگاه مشغول بعملی
باشند و در کلام غیر او ندیده‌ام و دور نیست که اگر قصد نهی از منکر از ترک سلام کند خوب باشد و گفته است بعضی از شافعیه و حنفیه گفته‌اند
که ساقط میشود رد سلام هرگاه در حال خطبه باشد یا قرآن خواند یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است زیرا که واجب ساقط نمی شود
بسبب اشتغال بمندوب بلی اقوی تردد در این است که فکر و همت سلام [illegible] زیرا که بسا باشد که او مشغول [illegible] و قیام بواجب کرده
کند و ترک واجب و اگر ترک کند این قول [illegible] و از آداب سلام مستحب است که سلام را بخطاب جمع بگوید چنانکه
کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که سه کسند که بر ایشان بصیغه جماعت سلام باید کرد هر چند یکی باشد در وقتی که عطسه
کند میگوید یرحمکم الله هر چند با او غیر نباشد و مردی که بر مردی سلام کند میگوید السلام علیکم و مردی که دعا از برای مردی میکند میگوید
عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا که با او غیر او هست یعنی با او ملائکه که نویسندگان اعمال و غیر آنها هستند و میباید قصد هم بکند یا آنکه میباید
سایر مؤمنان را در قصد شریک کند و اول اظهر است و اشعاری دارد بآنکه بر زن باید سلام بخطاب مذکر واقع شود اگر بصیغه جمع واقع شود
چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحاب است و بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است که کسی که بگوید السلام علیکم آن ده حسنه است و کسی که
بگوید سلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه است و باید زیاده بر سلام کنند
و برای جواب گوینده زیاده نیز بکنند و در جواب زیاده از قدر مقرر نگوید چنانکه کلینی بسند صحیح از حضرت باقر روایت کرده است که جمعی
بر آنحضرت گذشتند و جماعتی بر ایشان سلام کردند ایشان گفتند علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه حضرت فرمود تجاوز مکنید از آنچه
ملائکه گفته‌اند پدر ما ابراهیم را ایشان گفتند رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و مستحب است سلام کند سواره بر پیاده و
ایستاده بر نشسته و طایفه کم بر بیشتر و کوچک بر بزرگتر و اسب سوار بر استر سوار و استر سوار بر الاغ سوار و هرگاه داخل مجلسی شود او باید سلام
کند بر اهل مجلس و اگر برگشته از ایشان عکس کند جایز است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلام میکرد بر اطفال
و حق تعالی فرموده است فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة یعنی هرگاه داخل شوید در خانه‌ها
پس سلام کنید بر نفس خود تحیتی از جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است با برکت دنیا و آخرت و طیب و پاکیزه و موجب طیب عیش شود
[illegible] که مراد سلام بر اهل خانه است که گویا ایشان بمنزله جان شمایند از آیات لا تقتلوا انفسکم بعضی گفته‌اند
[illegible] تحیة من عند الله اشاره بفضیلت سلام خواهد بود و بعضی گفته‌اند که مراد صباح الخیر و مساء الخیر و نعم صباحا و امثال اینها [illegible] سلام
بگذارند که این تحیتی است که خدا بر شما پسندیده است و موجب برکت و طیب قلوب است چنانکه علی بن ابراهیم روایت کرده است که اعراب جاهلیت در سلام
بنزد حضرت می‌آمدند میگفتند انعم صباحا و انعم مساء و این تحیت اهل جاهلیت بود پس حق تعالی فرستاد و اذا جاءوک حیوک بما لم یحیک به الله
یعنی هرگاه بیایند بنزد تو تحیت میگویند [illegible] است از آن خدا پس حضرت فرمود بایشان که خدا بدل کرده است [illegible]

به تحیتی که بهتر است از او جواب بحیث اهل بهشت است بگوئید السلام علیکم دویم آنکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است و ابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت باقر روایت کرده است که مراد سلام مرد است بر اهل خانه خود در وقتیکه داخل شود و ایشان جواب سلام او بگویند اینست سلام بر انفس شما و در مجمع البیان این مضمون را از حضرت صادق روایت کرده است سیم آنکه مراد سلام بر خود است در وقتیکه کسی در خانه نباشد بانکه بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است در تفسیر این آیه که چون شخصی داخل خانه خود شود اگر کسی در آن خانه باشد سلام کند بر ایشان و اگر نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و در بعضی از نسخ چنین است که بعضی گفته اند اگر کسی در خانه نباشد بگوید السلام علیکم و رحمة الله … کند و ملائکه … و در حدیث … معتبر از حضرت امیر روایت کرده است که هرگاه احدی از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند بگوید السلام علیکم و اگر اهلی نباشد بگوید السلام علینا من ربنا و هرگاه برادر مؤمن تو بگوید حیاک الله بالسلام بگو … بالسلام … دار المقام و از حضرت رسول منقول است که هرگاه احدی از امت من اول اوقات کنی سلام بر او … و هرگاه داخل خانه خود شوی سلام کن بر ایشان تا خیر خانه تو بسیار شود و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد آنست که چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و … سیم اظهر وجوه هست و مؤید روایات معتبره و تکلفی در انفسکم … و بنا بر این دور نیست که مراد این باشد که سلام کنید بر خود از جانب خدا بانکه بگوئید سلام بر ما باد از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر است سیزدهم خلافی نیست میان علمای امامیه که هرگاه کسی بر نماز باشد … بر او سلام کند واجبست … و لفظ … سلام … اگر … مشهور … بعضی گفته اند مطلقا باطل نیست و بعضی گفته اند اگر چیزی از اذکار را بعد از سلام … باطل … و الا فلا و بعضی تفاصیل دیگر گفته اند و در جای دیگر ذکر کرده ام و حکم ببطلان مشکلست و احوط اعاده است اگرچه جواب نگوید مطلقا و ظاهر فوریت که در رد سلام معتبر است آنستکه تعجیل کند بحیثی که … سلام نگوید پس اگر سلام در اثنای کلمه یا کلامی واقع شود تمام کردن آن کلمه یا کلام منافات با فوریت ندارد چهارم مشهور میان علما آنستکه اگر سلام کند کسی … بلفظ سلام علیکم واجبست که جواب بمثل آن باشد و جایز نیست جواب … علیکم السلام … گفته … الفاظ سلام که جواب بگوید خوبست و متابعت مشهور اولی و احوط است و اگر بجای علیکم علیک بگوید … داشت و اگر سلام کند و علیکم السلام بگوید بعضی گفته اند جواب او واجب نیست مگر آنکه در جواب بقصد دعا بکند و او مستحق دعا باشد و علامه در این مسئله تردد کرده است و اگر جایز باشد جواب او واجبست یا مستحب خلافست و وجوب خالی از قوت نیست … وجوب … سلام علیکم یا جواب بمثل جایز است اخبار صحیحه دلالت میکند بر آنکه جواب بمثل اولی است هرچند معارض … ندارد و قول به تخییر خالی از قوت نیست پنجم اگر تحیات دیگر بغیر سلام در غیر حال صلوة بگوید مانند شب بخیر است و صباح الخیر و نعم صباحا و امثال اینها خلافست که جواب واجبست یا نه و احوط بلکه اظهر آنست که جواب بگوید یا بمثل یا بعبارت نیکوتر یا بسلام نظر بعموم آیه و بعضی از اخبار و اگر سلام در جواب بگوید احوط است که بنیت جواب سلام بگوید و باین سبب بغیر سلام جواب گفتن … اگرچه متابعت … بیشتر است و اگر ابن عباس … اگر کسی به شخصی بگوید که در نماز باشد اشکال عظیم … مخصوصا اگر بفارسی بگوید یا با لحن بگوید مثل سام علیک و سام علیک و امثال اینها و ابن ادریس و محقق گفته اند جایز نیست … جواب گفتن و محقق گفته است اگر دعا کند برای او و مستحق دعا باشد و قصد دعا کند نه رد سلام منع نمیکنم … و علامه گفته که اگر سلام کوتاه … سلام علیکم بگوید در جواب … مثل آن و نگوید و علیک السلام از برای آنکه عکس … و حضرت صادق در جواب کسی که پرسید از مردی که بر او سلام میکند در نماز فرمود که سلام علیکم میگوید علیکم السلام از برای آنکه عمار بر حضرت رسول سلام کرد در نماز و حضرت چنین جواب فرمود … علامه گفته است که اگر سلام کند بر او بغیر سلام علیکم اگر نام تحیتی برده است جایز است … لفظ … بسلام علیکم برای عموم آیه و اگر نام تحیتی نبرد جایز است در جواب و دعا کند از برای او اگر مستحق دعا باشد و قصد دعا بکند نه رد سلام و در مختلف … واجب دانسته اند و مسئله در غایت اشکال است و جواب … بقصد دعا خالی از قوت نیست و اگر جواب به تحیت عربی و سلام صحیح بگوید بقصد دعا بعید نیست که جایز باشد و احوط آنست که اگر چنین بلیه گرفتار گردد اعاده نماز بکند خواه جواب بگوید و خواه نگوید … اگر بر کسی سلام کنند در اثنای نماز مشهور آنستکه جواب را می باید بلند بگوید که او بشنود … در نماز واجب نیست و ظاهر اینست که در نماز باید او بشنود یا اشاره کند که او بفهمد … و گفته است … که دلالت بر عدم وجوب شنوانیدن میکند شاید محمول بر تقیه باشد چنانکه شهید علیه الرحمه

ذکر کرده و گفته است نیز اگر مشهور میان علماء آنست که جواب واجب نیست مطلقا و علامه در تذکره گفته است که اگر مقام خطر باشد
کنند رد کنند سلام را آهسته میان خود و نفس خود که ثواب رد داشته باشد و از ضرر مخالفان نیز خلاص شده باشد و اگر دیگری
جواب سلام بگوید و او حاضر باشد آیا جایز است که او هم جواب بگوید یا سنت است یا جایز نیست بعضی گفته‌اند جایز نیست مگر بقصد
چنانکه گذشت و بعید نیست که ترک احوط باشد و سخن در این مسئله بسطی دارد [illegible] که در اکثر اوقات احتیاج باحکام این
و اکثر علما متعرض این نشده‌اند و بنا بر احتمالی که بعضی از مفسران ذکر کرده‌اند که آیه کریمه شامل هدیه بوده باشد اگر بعضی از احکام آن نیز مذکور
شود مناسب است بدانکه مشهور میان علما آنست که کسی که چیزی بکسی ببخشد عوض دادن واجب نیست و از شیخ طوسی نقل کرده‌اند که
مطلق هبه مقتضی عوض است و می‌باید اقل [illegible] از عوض بدهند و تا عوض ندهند تصرف در آن جایز نیست و این دو قول بعید و نادر است
و تفصیلش آنست که کسی که چیزی می‌بخشد یا شرط عوض میکند یا شرط عدم عوض میکند یا مطلق میگذارد اگر شرط عدم عوض کرده باشد
عقد از جهت واهب جایز خواهد بود و اختیار فسخ دارد و اگر شرط عوض کرده باشد باید بآن شرط عمل کند پس اگر تعیین عوض کرده لازم میشود پس اگر
قبول کند متهب آنچه شرط شده است داده و واهب قبول کرد هبه لازم میشود و فسخ نمیتوان کرد و آیا لازم است که قبول کند عوض را خلاف
است و اظهر آنست که لازم نیست و میتواند قبول نکند و فسخ کند هر چند متهب عوض زیاده دهد و اگر شرط عوض مطلق کرده باشند و تعیین نکرده
باشند اگر برضای یکدیگر بمبلغی اتفاق کنند لازم میشود و اگر اتفاق نکنند ظاهر آنست که متهب مخیر باشد میان آنچه بخشیده است یا قیمت
اگر اراده لزوم هبه داشته باشد و آیا قیمت موهوب در وقت قبض موهوب اعتبار دارد یا قیمت آن در وقت دادن عوض خلافست و اظهر آنست
که بر متهب واجب است وفای بشرط یا مخیر است در آن و در رد عین و فروع این مسئله بسیار است و مشهور میان علما آنست که حرامست رو
و پشت بقبله کردن در حال بول و غایط و بعضی مکروه میدانند و اینها حرامست جنب و حایض را مس کتابت قرآن و اکثر مس اسم الله را و [illegible]
نیز حرام دانسته‌اند و حرامست ایشان را خواندن چهار سوره که سجده واجب دارند و ابعاض آنها و حرامست داخل شدن ایشان در مسجد الحرام و مسجد
رسول مطلقا و مکث کردن در سایر مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و احوط آنست که با جنابت و حیض داخل مشاهد مشرفه رسول خدا
و ائمه نشوند و مس کتابت قرآن برای محدث خلافست و احوط آنست که مس کتابت قرآن و اسماء شریفه نکند و غلام و کنیز و زوجه [illegible]
جرم و جنایتی کنند و ادب کردن جایز نیست و تادیب ایشان زیاده از قدر ضرورت جایز نیست و بعضی گفته‌اند حرامست تادیب [illegible]
و کنیز زیاده از ده تازیانه و اکثر مکروه دانسته‌اند و در روایتی وارد شده است که حد تادیب ایشان پنج تازیانه است یا شش تازیانه و در روایت
دیگر تادیب اطفال به سه مرتبه وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که هر که بزند مملوک را بقدر حد یعنی آنکه موجب حد [illegible]
صادر شده باشد ندارد کفاره نیست بغیر از آزاد کردن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی آنست که این را واجب میداند و در حدیث صحیح وارد
که [illegible] غلام خود را ادب میتواند کرد [illegible] تازیانه و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است قبول میتوان کرد قول کودکان در هدیه و در
دخول خانه و از جمله محرمات صید حرم است که بر محل و محرم هر دو حرامست و صید صحرا مطلقا بر محرم حرامست و هر چیزی حرامست خواه بالاصاله
[illegible] شده باشد و هر [illegible] کسی که حرام [illegible] داخل کرده باشد حرامست و فریادرسی مظلومان و دفع ظلم کردن از ایشان با قدرت واجب است
و اگر قادر بر یاری نباشد بعضی گفته‌اند حاضر بودن در آن موضع حرامست و جایز نیست خوب بدروغ نقل کردن و گوش دادن بسخن [illegible]
بنا [illegible] و در بعضی روایات وارد شده است که [illegible] در موضعی نشسته باشد [illegible] باشد [illegible] نشود مرد در آنجا بنشیند
و اکثر حمل بر کراهت کرده‌اند و ابو الصلاح حلبی در کافی از جمله محرمات شمرده است جمیع قولهای قبیحه مانند [illegible] و [illegible] و شاهد منکر
از برای غیر انکار و مدح کسی که مستحق مذمت باشد و بر عکس خواه بنظم و خواه بنثر و عمل آلات لهو و آلات قمار و ساختن بت و چلیپا و شرابهای
حرام و آلات آنها و ترکیب کردن دواهای محرمه و سموم قاتله و نگاه داشتن در دکان و [illegible] و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن
حیواناتی که در شرع ذبح آن وارد نشده است و [illegible] بر وجهی که در شرع وارد نشده است و تعدی کردن از انتفاعاتی که شارع
از آنها مباح کرده است و ساختن زینت زنان از برای مردان و نقش کردن روی زنان و بطلا زینت کردن مساجد و مصاحف و ساختن
معابد یهود و نصاری و آتشکده و غیر اینها از معابد اهل ضلال و [illegible] و جمع کردن میان اهل فسق از برای فجور و اعانت کردن
[illegible] و ظالمان و متغلبان [illegible] خواه بگفتار یا بکردار یا برای و تدبیر و جمع کردن و نوشتن کفر و شبهها که قدح در دین
اهل ایمان میکنند بدون آنکه جواب گوید و نقض آنها کند و سعی کردن در چیزی از [illegible] و حاضر بودن در مجالس لهو
و فتوی دادن بباطل یا بچیزی که حاکم و مفتی عالم بآن نداشته باشد و یاد دادن و یاد گرفتن عمل سحر و اراده امور قبیحه و کراهت داشتن

از امور واجبه و آنچه حرمتش ثابت شده قیمت آن و مزد عمل آن و مزد یاد دادن و یاد گرفتن و حفظ کردن آن و جا کردن آن و یاری کردن بقول
یا بفعل یا برای عوض گرفتن از آن هم حرام است و هم چنین حرام است اجرت گرفتن بر تعلیم معارف و شرایع و کیفیت عبادات و فتوی دادن یا امثال
و جاری کردن احکام و تعلیم قرآن و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامه و غسل دادن مرده‌ها و تجهیز ایشان و برداشتن ایشان و نماز کردن بر ایشان
و دفن ایشان همه حرام است و هم چنین اجرت بر جهاد کفار و بر امر بمعروف و نهی از منکر و سایر عبادات واجبه بر او و یاری کردن بر اینها حرام است
حرام است لواطه با پسران و بوسیدن ایشان و با ایشان خوابیدن در لحاف و وطی جمیع بهائم و ظلت بهائم مس کردن بشهوت حرام است زنا
و مقدمات آن از دیدن و دست بر گرفتن و بوسیدن ایشان و سخن گفتن و خلوت کردن و در یکجا خوابیدن حرام است و وطی حایض و نفسا تا پاک
شوند و وطی مستحاضه تا خود را بشوید و زنی را که ظهار کرده باشد تا کفاره بدهد و زنی را که عقد کرده باشد بعد از زنا تا استبراء آن
بکند و محرم تا محل شود و وطی کردن زن محرمه تا او محل شود و روزه دار تا افطار کند و کنیزی که حربیه باشد و تا بالغ حرام است و هم چنین نکاح
کرده کفته باشد و او زن کنک پاکره باشد و بعد از این محرمات نسب و رضاع و مصاهره را ذکر کرده است یا بعضی از مکروهات چون اکثر را سابق
بر این ذکر کرده بودیم ایراد ننمودیم و آنچه در این ابواب ذکر کرده است بعضی موافق است با مشهور و بعضی مخالف و چون او و بعضی از دیگران
و عمل بقول او غالبا با حتیاط اقرب است کلام او را در این مقام ایراد نمودیم و آنچه در کتاب محرمات ایراد نمودیم قلیلی است از کثیر و عمده ایست از بسیار
کبیره و تکالیف حق تعالی بسیار است و در هر حال بسیار است و استقصا آنها در مجلدات بسیار میسر میشود مثلا در صلوة با آنکه استقصا نکرده‌اند
هزار واجب ذکر کرده‌اند که ترک هر واجبی حرام است و اکثر موجب بطلان صلوة باشد کبیره است و قریب بسه هزار مسئله از مندوبات و احکام
صلوة تقریبا ایراد نموده اند با شرایط و مقدمات آن و هر واجبی در محل خود بجا آوردن واجبست و ترک آن حرام است و اکثر موجب و ترک آن مستحب
و هر مستحبی را اگر انکار استحباب آن کنند یا بعنوان وجوب بعمل آورند بدعت و حرام است و هم چنین صوم و زکوة و اعتکاف و حج و جهاد چندین
هزار حکم با آنها متعلق است که اخلال با اینها یا انکار آنها حرام است و هم چنین تکالیفی که آدمی را با حوال مختلفه لازم میشود مثل آنکه چون داخل خانه
شود در معاشرت با اهل خانه تکالیفی بسیار او را عارض میشود از نفقه و کسوه دادن پدر و مادر و حفظ حرمت ایشان کردن و با ایشان
بلند حرف نزدن و اف بروی ایشان نگفتن و اگر دشنام بدهند یا بزنند صبر کردن و معارضه ننمودن و امثال اینها و با فرزندان از نفقه و
کسوه دادن و مهربانی با ایشان رسانیدن بعث و باعث عقوق ایشان نشدن و ترغیب ایشان کردن و تحریص نمودن بر فعل واجبات و ترک
محرمات و تعلیم احکام و آداب نمودن و احکام و مناهی و مصالحات و سایر امور متعلقه با ایشان بسیار است و با زوجه از نفقه و کسوه دادن و
خدمات شاقه نفرمودن و با بدخلقی ایشان ساختن و اذیت با ایشان نرسانیدن و نزد ایشان خوابیدن در هر چهار شب یک شب
و هر چهار ماه یک بار جماع کردن و سایر حقوقی که بتفصیل در اخبار مذکور است و اگر متعدد باشند عدل در قسمت و سایر امور نمودن
و با غلام و کنیز مدارا کردن و تکالیف شاقه با ایشان ننمودن و ایشان را گرسنه و برهنه نگذاشتن و امثال اینها و هم چنین رعایت حقوق
سایر خدمه و سایر مهمان و حق همسایگان رعایت کردن و گرسنه ایشان را سیر کردن و منع ماعون از ایشان نکردن مانند قرض دادن و خمیر مایه و نمک
و امثال اینها از ضروریات ایشان دریغ نداشتن و ظروف و فرش در وقت ضرورت با ایشان دادن اگرچه اینها داخل ماعون است و حق تعالی
مذمت فرموده است اینها را که از برای نماز کنند کاهلی است که از نماز خود غافلند آنها که در عبادت ریا میکنند و منع میکنند ماعون را از حضرت صادق ع
منقولست که ماعون قرضی است که میدهی و معروف و نیکیست که میکنی و متاع خانه خود را که بعاریه میدهی و از جمله ماعون است زکوة
راوی گفت ما همسایه‌ها داریم که هرگاه عاریه میدهیم با ایشان متاعی را میشکنند و فاسد میکنند آن را آیا بر ما باکی هست که ندهیم با ایشان
حضرت فرمود هرگاه چنین باشد باکی نیست که ندهی و از جمله حقوق حق حیوانانی است که در خانه نگاه میدارند و واجبست که آب و آنها
بدهند و بیاره از علفشان باز نکنند و بعیث نزنند و در روایت وارد شده است که حق تعالی زنی را عذاب کرد در باب گربه که او را حبس کرد
تا از گرسنگی و تشنگی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است که اکثر واجب است ببعضی اکتفا میکردیم و چون از خانه بیرون رود در معاشرت
دوست و دشمن و کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه در مجالس و راه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار هست که احادیث آنها در کتاب عشرت مذکور است
از حقوق رحم و مصاحبان و اصدقاء و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم و آداب سلوک با اهل ذمه و ترک حسد و تکبر و کینه و عداوت
مسلمانان و سخن چینی میان ایشان و تجسس کردن عیوب ایشان و افشا کردن آنها و طعنه زدن و افترا بستن بر ایشان و گمان بد بردن با ایشان
و تعصب کشیدن از اهل شهر و محله و قبیله بغیر حق و بهر جهت که دو پشت و رفتار و گفتار و دل تنگ شدن و سفاهت و بیخودی کردن
و دشنام دادن و فحش گفتن و بی سبب شرعی کسی را زدن و رنج خلق کردن و بغی و ظلم و افتخار بباطل و گمراه کردن مردم و فتوی دادن بغیر

ظلم و اعانت ظالمان و موافقت ایشان در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و علاقه مرتکب محارم شدن و امثال اینها که همه مهلکات عظیمه اند و آیات
و عمومات عظیمه وارد شده است و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و حب فی الله و غضب کردن از برای خدا و مداهنه نکردن در دین خدا و امر
کردن اهل و اولاد خود را بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت امان ایشان کردن و عهد و امان را
نشکستن و تقیه از مخالفان و از سلاطین جور و حکام و امرای ظلمه کردن خود را و بهلکه نینداختن تا بحدی نرسد و در کشتن تقیه نمی باشد
و در بریدن اعضا کوید که کردن امثال اینها اکر داند که اکر نکند کشته خواهد شد و باین فعل آن شخص کشته نمیشود جایز است و کواهی ناحق از برای
تقیه میتوان داد اکر باعث قتل کسی نشود و قسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مؤمن دیکر جایز است و در هر دو اکر ممکن باشد
باید توریه کند مثل آنکه مال مؤمنی نزد مؤمنی باشد و ظالمی خواهد بعنف غصب کند او سوکند یاد کند که مال از من نیست و قصد کند که مالی که
بتو باید داد از من نیست و تقیه در کفتن کلمه کفر نیز جایز است چنانکه عمار کرد و حق تعالی عذر او را در قرآن مجید فرستاد و هم چنین سب حضرت
رسول و ائمه هم جایز است و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که بهتر باشد و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که مخیر باشد میان آنکه تقیه نکند در ناسزا
کفتن بایشان و کشتن را بر خود بکذارد چنانکه میثم و جماعتی کردند و میان آنکه تقیه بکند و ناسزا بکوید چنانکه عمار کرد و استغاثه باید
کرد بحق تعالی که او را باین بلیه مبتلا نکند و در بعضی از روایات وارد شده است که تقیه در آشامیدن شراب و سایر مسکرات نمی باشد
و در مسح بر روی موزه و ترک حج تمتع نمی باشد و مشهور جواز است در همه و احادیث را تاویل کرده اند و اکر منحصر باشد در حرام اکثر
علما تجویز کرده اند و احادیث بسیار بر عدم جواز وارد شده است خصوصا در شراب و مسئله در غایت اشکال است و دروغ که در آن مصلحت عظیمی
باشد جایز است با توریه اکر ممکن باشد و اکر مصلحت سهلی باشد مثل آنکه شغلی دارد و جمعی آمده اند و او را باز میدارند میکوید بکویید
خانه نیست و موضع مخصوصی را قصد میکند خالی از اشکالی نیست و اکر مصلحت شرعی باشد جایز است و در احادیث عامه و خاصه وارد
شده است که هر دروغی که هست از او سؤال میکنند در قیامت مکر سه دروغ شخصی که در جنک بخصم بکوید که مراد و معنی دیکر باشد
و خصم معنی دیکر توهم کند و شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس بکند و هر یک چیزی بدیکری کفته است بکوید و کسی که وعده با اهل خود
بکند و وفا نکند و هم چنانکه دروغ از برای اصلاح خوب است راستی که متضمن افساد میان مؤمنان باشد جایز نیست کفتن و در خلف وعده
مشهور میان علماء آنست که مکروه است مکر شرطی که در ضمن عقد لازم شده باشد و آیات و اخبار دلالت میکند بر عدم جواز مکر آنکه
بعد از وعده انشاء الله کفته باشد یا وفای بآن متضمن مفسده بوده باشد و تفاصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار الانوار ذکر نموده ام
و از جمله امور واجبه بیزاری از اهل بدعت است مانند اکثر صوفیه و باید از ایشان دوری کنند و تعظیم ایشان ننمایند و با ایشان همنشینی
نکنند و استقصای واجبات و مناهی در این رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در هر حالی از احوال تکالیف بسیار از برای آدمی هست
در کفتار و کردار و خواه در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طایفه و صنفی از خلق از زن و فرزند و ممالیک و کافر و مسلمان و صالح
و ظالم و فاسق و چنین نیست که مردم کمان کرده اند که واجبات منحصر است در نماز و روزه و حج و زکوة و محرمات منحصر در زنا و لواط و شراب است و امثال
اینها پس انسان میباید همیشه متیقظ و آکاه باشد و متوجه احوال خود باشد و در هر فعلی و قولی تفکر کند و تا نداند که موافق رضای جناب
اقدس الهی است بعمل نیاورد و اکر بغفلت از او خطائی صادر شود متوجه تدارک و تلافی آن شود و انابه و توبه و استغفار بکند و این یک شعبه
از تکالیف الهی بود که اشاره ببعضی از آنها شد و در خصوص طریق معاشرت اصناف خلق خدا و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات همه
داخل تکالیف الهی اند یا حرام یا واجب یا سنت یا مکروه یا مباح و وجوب علم و عمل همه اینها متعلق است و هر یک را بآن نحو که هست باید بداند
و بآن عمل نماید لهذا حضرت امیر بر منبر فرمود ای کروه تجار اول مسئله بیاموزید و بعد از آن متوجه تجارت شوید بدرستیکه ربا فاجر است
و چنین است مکر کسی که بحق عمل کند و حق بدهد و حق بکیرد زیرا که بیع و شرا انواع دارند بعضی حلالند بعضی حرام بعضی مکروه و بعضی مباح
و سنت و احکام بسیار متعلق هر یک از آنها هست کسی که حلال آنها از حرام و حرام آنها از حلال داند معاقب نیست و اکر محرمات آنها را
بتقصیر کرده باشد معاقب نیست و مشغول بحرام شده و هم چنین در ایمان و اجاره و قرض و رهن و صلح و ودیعه و عاریه و مضاربه
و امثال اینها در هر حال و حرام و احکام بسیار میباشد و هم چنین در نکاح و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلاء که متعلق بفروج
... احکام الهی متعلق است با آنها و مخالفت اینها در زنا و مقدمات آن می افتد و ایضا احکام ممالیک و عتق و تدبیر و مکاتبه و احکام صید
و ذبایح و حرام و حلال خوردن و آشامیدن که آدمی در هر حال محتاج میشود و احکام مواریث که اموال میت بعد از آن در میان ورثه قسمت
کرده است و واجبست عمل بآن احکام کسی که مخالفت کند معصیت الهی کرده و حقوق مردم را بغیر حق متصرف شده و بدعت در دین خدا کرده است

چنانکه عمر انواع ضلالت و معاندت حق و عدول و تعصب و سایر بدع و آثار را تا روز قیامت در میان مردم گذاشت و احکام وصایا و سبق
و قصاص و دیات و حدود و تعزیرات همه از جمله آنها است که تفصیل آنها ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و کتب حدیث در بیان احکام حلال و حرام خدا و بدعتها
است که تبلیغ الهی ثابت نکرده اند و در این رساله احصا نمیتوان کرد و غرض در این مقام اشاره و تنبیهی بود ببعضی از آنها تا باید بندگان حق که
اطاعت خدا آسان نیست و راه بندگی خدا خطیر است و سلوک سبیل نجات دشوار است و بغیر استعانت بجناب مقدس الهی میسر نمیشود و سوء
آدمی بتوبه و انابه محتاج است و معترف باعمال ناقصه خود باید باشد حق تعالی میفرماید اینها که متقی و پرهیزکار بند هر گاه جهل بر ایشان
ایشان را عارض گردد متذکر و متنبه میگردند پس ایشان بینا میگردند و این احکام نسبت بانبیا و اوصیا اکد وارد شده است که باید همه را بخلق تعلیم
نمایند و همه را در میان ایشان جاری گردانند و هر که مخالفت نماید بحدود و تعزیرات تادیب کنند و بعد از غیبت ایشان اکثر این احکام متعلق است
بعلما و راویان اخبار که حافظان اخبار احکام دین مبین و نایبان امام اند و بر همه خلق اعانت ایشان در اجرای احکام الهی و مرافعه بسوی ایشان و قبول
حکم ایشان واجبست چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که رد حکم ایشان کند حکم ما را رد کرده است و هر که حکم ما را رد کند حکم
حق تعالی را رد کرده است و آن در مرتبه شرک بخدا است مقصد دوم در بیان وجوب توبه است و شرایط آن و گناهانی که از آنها توبه باید کرد و در
قبول توبه و در آن چند مطلب است مطلب اول در بیان وجوب توبه است و گناهانی که از آنها توبه باید کرد بدانکه خلافی نیست در وجوب
توبه از گناه فی الجمله و خلاف است که آیا از جمیع گناهان توبه واجبست که از گناهی که مکفر شده باشد نیز اکر دانسته که با اجتناب از کبایر صغایر مکفر است
آیا با وجود مکفر بودن توبه از آنها واجبست یا نه اکثر را اعتقاد آنست که واجب نیست و این قول اقوی است اما احوط آنست که آدمی همیشه از
گناهان خود در مقام انابه و استغفار باشد و نظر کند باحوال مقربان درگاه الهی که برای مکروهی و ترک اولی سالها تضرع و استغاثه و انابه
میفرمودند تا توبه ایشان قبول میشده است و ایضا هر گناه به محض عقوبت اخروی نیست بلکه گناه دل آدمی را سیاه میکند و از ساحت قرب الهی دور
میگرداند و از استحقاق الطاف خاصه الهی محروم میگرداند و سلب توفیق طاعات از این کس میکند و باعث استیلای شیطان و جرأت بر گناه میگردد
و ایضا سهل شمردن گناه موجب اصرار میگردد و اصرار بر صغیره کبیره است و بسا باشد که باعث نزول بلاها میشود بی توبه گردد چنانکه حق تعالی
فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کردهای شما است و خدا از بسیاری عفو میکند و حضرت صادق فرمود که بتر سید از گناهای که حقیر
می شمارید بدرستیکه آنها امر زیده نمیشود پرسیدند که آنها کدام است فرمود آنست که آدمی گناهی میکند و میگوید خوشا حال من اگر غیر این گناه
نداشته باشم و از حضرت امام محمد باقر منقولست که هیچ چیز دل را فاسد نمیکند مثل گناه بدرستیکه کسیکه مرتکب گناهی میکرد دل او سیاه
در دل او اثر میکند تا دل او را سرنگون میگرداند که حق تعالی در آن قرار نگیرد و روی او از خدا برگردد و متوجه دنیای فانی گردد و ایضا فرمود
که هیچ رگی نمی جهد و پائی بسنگ نمی آید و سری بدرد نمی آید و بیماری عارض نمیشود مگر بسبب گناهی که آدمی میکند و آنچه خدا عفو میکند بیشتر
است و ایضا فرمود که گناه آدمی را از روزی محروم میکند و فرمود که آدمی گناهی میکند و بسبب آن از نماز شب محروم میگردد و فرمود که هیچ نعمتی
خدا بکسی نمیدهد که از او سلب کند مگر بگناهی که او بکند و از حضرت باقر منقولست که هر بنده مؤمنی در دل او نقطه سفیدی و نوری
از ایمان هست چون گناهی میکند نقطه سیاهی در آن سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود تا آنکه تمام سفیدی را میگیرد و از امید و سانکه
با این حد گردید صاحبش هرگز بخیر و خوبی بر نمیگردد و ایضا خلافست در آنکه گناهی را که از آن توبه کرده است آیا باز توبه از آن واجب
است یا نه خواجه نصیر و علامه قایل شده اند که توبه همیشه واجبست زیرا که ندامت بر فعل قبیح همیشه واجبست و این سخن محل نظر است
زیرا که آیات و اخبار دلالت میکنند بر آنکه بتوبه اول عقاب از او ساقط میشود و اینکه باید این ندامت و عزم همیشه مستمر باشد معلوم
نیست و اینکه عزم بر گناه قبیح است اگر گناه باشد تا بعمل نیاورد معفو است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله و ترک
ندامت نیز در بیست که از این باب باشد زیرا که غالبا از یکدیگر منفک نمیشوند و بر تقدیر این که عقابی بر آن مرتب شود باید جزو
جزو توبه خواهد بود و علی ای حال در اینکه استحقاق عقاب بر اصل معصیت بعمل نمیگردد شکی نیست و ایشان نیز معلوم نیست که این قایل
باشند سیم خلافست میان متکلمین که آیا توبه از بعضی صحیح است که از بعضی گناهان توبه کند دون بعضی یا آنکه میباید از همه گناهان توبه
کند و توبه از بعضی دون بعضی صحیح نیست خواجه نصیر و بعضی از علما اختیار قول اول کرده اند و توبه ببعض را صحیح میدانند و حق آنست
و اگر نه لازم می آید که کافری که از کفر توبه کند و مسلمان شود از دروغ گفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد
و ایضا خلاف کرده اند در صحت توبه موقت مثل آنکه توبه کند که یک سال گناهی را نکند حق آنست که صحیح نیست زیرا که شرط است که
در توبه عزم کند که هرگز آن گناه را نکند و اما انجه بعضی گفته اند که آیا توبه از معاصی بجمله صحیحست یا باید بتفصیل گناهان را بشمارد و توبه

کند اقوی آنست که مجملا کافیست خصوصا وقتی که بتفصیل بخاطر نداشته باشد مطلب سیم در معنی توبه است و شرایط آن بعضی گفته
اند توبه پشیمانی از گناهانست از این جهت که قبیح اند و پشیمانی از جهت ضرر بدن و مال توبه نیست چنانکه در حالت ترک کند و اکثر شرط کرده اند عزم بر عدم عود را
ان ظاهر اینست که هرگز مرتکب آن نشود و بعضی گفته اند این عزم لازم ندامت و پشیمانی واقعیست و ظاهر در احادیث بسیار وارد شده است که
کافیست ندم و پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققین گفته اند که توبه حاصل نمیشود مگر بسه چیز اول دانستن ضرر گناهان دوم آنکه آنها
حجابند میان بنده و محبوب و سیم آنکه زهرهای کشنده اند از برای کسیکه مباشر آنها میگردد پس هرگاه اینها را دانست و یقین بهم رسانید حالتی دیگر
او را عارض میگردد که متألم میگردد از آنکه محبوب او از او فوت شده است از گناهان و این الم و تأسف و ندامت و پشیمانی میگویند
و از این حالت دیگر بهم میرسد که قصد میکند سه چیز را اول متعلقست بحال که ترک میکند گناهی را که مرتکب آن بود دوم متعلقست بآینده
که تا آخر عمر عود بآن گناه نکند سیم تعلق دارد بگذشته که تلافی کند آنچه را تلافی توان کرد که قضا کند عبادتی را که از او فوت شده است
و از مظالم مردم بیرون آید پس این سه امر که معرفت ضرر گناهست و پشیمانی از آن و قصد کردن این امور بترتیب حاصل میشوند و گاه
هست بر مجموع اینها اسم توبه را اطلاق میکنند و چون توبه نیز عبادتیست شرایط عبادت در آن معتبر است و عمده شرایط عبادات
اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا باشد و مشوب بریا نباشد و چون بعضی از علما طمع بهشت و خلاصی از جهنم را منافی اخلاص میدانند
و در این جا نیز گفته اند که اگر غرض از توبه تحصیل بهشت یا نجات از جهنم باشد صحیح نیست و دلایل بر بطلان این مذهب بسیار است و کسی
که معنی نیت را فهمیده است میداند که اعلای درجات نیت نسبت باکثر خلق اینست که یکی از این دو معنی منظور ایشان باشد نسبت بعامه
خلق نیت را از این دو معنی خالی کردن تکلیف ما لا یطاق است و در کافی در روایت معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که هر که شراب
از برای غیر خدا ترک کند حق تعالی از شراب سر بمهر بهشت بکام او برساند و ممکن است که این تفضلی باشد از حق تعالی در خصوص ترک شراب هر چند
توبه حقیقی نباشد مطلب چهارم در بیان انواع گناهانی است که از آنها توبه میکنند اکثر متکلمین و فقهای امامیه گفته اند که گناه اگر مستتبع
امر دیگر نباشد اگر اتیان بآن باید نمود مثل پوشیدن حریر از برای توبه از آن همین بس است که پشیمان شود از آن و عزم کند که بعد عود
بآن نکند و اگر مستتبع امر دیگر باشد از حقوق خدا یا حقوق مردم مالی یا غیر مالی واجبست در توبه که اتیان بآن بکند و بسا باشد که مخیر
باشد میان آنکه اتیان بآن امر بکند و میان اکتفای بتوبه از آن گناه و حقوق غیر مالیه خدا یا حد است مخیر است میان آنکه اقرار بآن
گناه بکند نزد امام تا بر او حد بزند و حد خدا را بر او اقامه کند و میان آنکه اکتفا کند بتوبه و اظهار آن نکند پس اگر نزد حاکم شرع ثابت نشود حد
بر او نخواهد بود و بتوبه این نوع گناه از او ساقط میشود و اما با اقامت حد اگر توبه نکند گناه از او ساقط میشود یا نه محل اشکالست و ظاهر اکثر
احادیث آنست که بحد گناه از او ساقط میشود و حق تعالی از آن کریمتر است که در دنیا و آخرت هر دو او را عقاب کند چنانکه بسند حسن
منقولست از حضرت امیر ع که گفت از حضرت رسول پرسیدم از شخصی که او را سنگسار کنند یا در آخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود خدا کریم
تر است از این و از حضرت امیر منقولست که گناه سه قسمست اول گناهی که آمرزیده است دوم گناهی که آمرزیده نیست سیم گناهی که امید
از برای صاحبش داریم و خوف داریم اما گناه آمرزیده گناه بنده ایست که خدا او را در دنیا بر گناهش عقاب کرده باشد خدا از آن حلیمتر و کریم
تر است که دوباره او را عقاب کند و گناهی که آمرزیده نمیشود مظلمه بندگانست خدا در قیامت بعزت و جلال خود قسم یاد میکند که
ظلم ظالمی از من نمیگذرد و گناه سیم گناهیست که خدا بر خلق پوشیده است و توبه روزی او کرده است او از گناه خود میترسد و امید
بپروردگار خود دارد ما نیز از برای او امید رحمت داریم و از عقاب او میترسیم و الحمد لله مؤلف گوید که خوف باعتبار احتمال
اخلال بشرایط توبه است و اگر حق خدا غیر حد باشد مثل قضای نمازها که قضا باید کرد و مثل دادن زکوة و قضای روزه و کفاره و نمازهائی
که قضا ندارد مانند نماز عید از برای آن توبه کافی است و اما حق الناس اگر مالی باشد واجبست که ذمه خود را بری کند از آن بعد از امکان و اگر
صاحب حق مرده باشد و ورثه او در هر طبقه قائم مقام او میباشند پس اگر آن شخص خود یا وارث او یا بیگانه که از جانب او تبرع کند حق را برساند بصاحب
حق یا بوارث او یا وارث و بری الذمه میشود و اگر آن مال را از آنکه برده و بر ذمه او ماند تا روز قیامت مشغول است که در قیامت طلب
کنند یا کی خواهد بود اکثر گفته اند صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه در روایت صحیح از حضرت صادق ع در این باب وارد شده است و بعضی
گفته اند وارثهای طلب آن خواهند کرد اگر چه بامام ع منتهی شود و بعضی گفته اند حق خدا خواهد بود اگر او یا وارث او را نیابد باید
عازم باشد که هرگاه صاحب حق یا وارث او را بیابد برساند و اگر مأیوس شود تصدق کند و اگر صاحبش بهم رسد و بتصدق راضی نباشد
بآن یا وارث بدهد و اگر حق غیر مالی باشد اگر گمراه کرده باشد باید ارشاد بحق بکند و او را از آن اعتقاد باطل برگرداند و اگر ممکن باشد

بعضی از روایات وارد شده است که تا همه را اظهار نکند که به بدعت و گمراه شده اند بر نگردانند توبه او مقبول نیست و اکثر حمل بر توبه کامل
کرده اند و اگر قصاص باشد واجب است که تسلیم نفس خود به اولیای مقتول بکند مثل آنکه بگوید به پسر مقتول که من پدر ترا کشته ام اگر میخواهی
مرا بکش و اگر میخواهی دیت بگیر و اگر میخواهی عفو کن و همچنین اگر عضوی از کسی را بریده باشد نزد او یا وارث او برود و اعلام کند و تمکین
قصاص یا دیت بکند و اگر حد باشد مثل فحش اگر آن شخص که فحش باو گفته است عالم باشد که این فعل از او صادر شده است باز باید که تمکین بکند
که یا حد بزند یا عفو کند و اگر نداند خلاف است که او را اعلام باید کرد یا نه بعضی گفته اند حقیست از شخصی و ساقط نمیشود مگر بآنکه او ساقط
کند و خواجه نصیر و علامه و اکثر علما قائل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث تجدید اذیت او است و موجب عداوت و کینه او میشود
اگر مجمل ابراء ذمه از او تواند طلبید بطلبد و همچنین اگر زنا کرده باشد العیاذ بالله با زوجه کسی آن نیز چون حق الناس در آن هست این حکم دارد
و اگر غیبت کسی کرده باشد آن نیز چنین است و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که از رسول پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود
که استغفار کنی برای آنکه غیبت او کرده هر وقت که او را یاد کنی و حمل کرده اند این را بر آنکه غیبت باو نرسیده باشد و خواجه نصیر در تجرید گفته است
که واجب است عذر بخواهد از آنکه غیبت او کرده است اگر باو رسیده باشد و علامه در شرح تجرید گفته است که اگر غیبت بآن شخص رسیده
باید عذر از او بطلبد زیرا که ضرر غم را باو رسانیده است باید که تدارک کند و اگر باو نرسیده است لازم نیست حلیت از او طلبیدن زیرا
که الم باو نرسانیده است و در هر دو قسم واجب است که پشیمان شود از برای خدا و عزم کند بر آنکه هرگز عود بآن نکند و در مصباح الشریعه
از حضرت صادق روایت کرده است که اگر غیبت کسی کرده شد و رسیده است علاجی نیست بغیر آنکه از او حلیت بطلبی و اگر باو نرسیده است
طلب آمرزش کن از خدا از برای او و شیخ زین الدین گفته است که در کفاره غیبت دو حدیث وارد شده است یکی آنکه کفاره غیبت استغفار است
که کنی از برای او و دیگری آنکه هر کس نزد کسی مظلمه بوده باشد بعوض او باید که از او حلیت بطلبد پیش از آنکه روزی بیاید که دینار و درهمی نباشد
و از حسنات او بگیرند و بصاحب حق بدهند و اگر حسنات نداشته باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان او بیفزایند و در جمع میان دو حدیث آنست که
استغفار را حمل کنیم بر آنکه نرسیده است باو یا آنکه دستش باو نرسد که از او حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر آنکه باو رسیده باشد و دستش
باو رسد و بدانکه خلاف است در آنکه اتیان باین امور شرط است در تحقق توبه یا توبه بمحض ندامت و عزم بر عدم عود بآن گناه توبه محقق میشود
و اینها واجبات دیگرند مشهور میان علما قول اخیر است که شرط نیست بلکه از مکملات توبه اند و اگر نکند بعد از توبه معاقب خواهد بود بلکه
از بعضی اخبار مستفاد میشود که شرط باشند و این احوط است مطلب پنجم در بیان وقت توبه است خلافی نیست در آنکه توبه واجب فوری است
و بتاخیر آن اثم میگردد زیرا که گناهان بمنزله سموم قاتله اند چنانکه در سموم باید مبادرت کند پیش از آنکه او را هلاک کند همچنین واجب است
بر کسی گناه کند که مبادرت نماید بتوبه پیش از آنکه او را هلاک کند پس تاخیر توبه گناه دیگر خواهد بود و از آن نیز باید توبه کند و اگر تاخیر نماید
توبه دو گناه بر او حاصل میشود و بعنوان مضاعفه شطرنج بالا میرود تا آنکه میرسد در قدر یک ساعت اگر بشصت دقیقه بر هم قسمت
کنیم آنقدر جمع میشود که محاسبان ماهر از حساب آن عاجز میشوند و چون دقیقه دیگر که نمیتوان کرد اگر بر ثانیه و ثالثه
و رابعه قسمت کنیم بغیر حق تعالی کسی حساب آن نمیتواند کرد چه جای آنکه روز و ماه و سالها برینها قسمت کنیم و چه جای آنکه گناهان غیر
متناهی را باین نسبت قسمت کنیم پس معلوم شد که همچنانکه نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد گناهان و تقصیرات بنده را نیز احصا نمیتوان
کرد و بعضی گفته اند که کسی که تسویف و تاخیر توبه میکند و از وقتی بوقت دیگر می اندازد او متردد است میان دو خطر عظیم که اگر از یکی سالم
بماند مشکل است که از دیگری سالم گردد اول آنکه اجل او را مهلت ندهد و بگیرد و وقت تدارک بگذرد و دیگر آنکه توبه نصیب او نگردد و میرسد وقتی که حق
تعالی فرموده است و حیل بینهم و بین ما یشتهون یعنی حایل شوند میان ایشان و میان آنچه میخواستند و طلب مهلت یک روز و یک ساعت
کند باو گویند وقت مهلت گذشت دیگر ترا مهلتی نیست چنانکه حق تعالی فرموده است پیش از آنکه بیاید احدی از شما را مرگ پس گوید پروردگارا
چرا تاخیر نکردی مرا تا اجل نزدیکی و بعضی از مفسرین گفته اند که محتضر در هنگامی که پرده از پیش دیده او برداشته شود میگوید ای ملک موت تاخیر
کن مرا یک روز تا عذر از پروردگار خود بخواهم و توبه کنم و توشه عمل صالحی بردارم ملک موت گوید روزهای عمر تو تمام شده است و روزی نمانده
گوید یک ساعت تاخیر کن گوید ساعتها نیز تمام شده است پس در توبه را بر روی او ببندند و غرغره در حلق او پیدا شود و جرعه های یاس و حسرت
و ناامیدی بنوشد بر ضایع کردن عمر خود و بسا باشد که در این اهوال و اضطراب احوال شیطان ایمان او را نیز بغارت ببرد نعوذ بالله من ذلک
دویم آنکه ظلمتهای معاصی بر دل او متراکم و مجتمع گردد و بمرتبه طبع و رین برسد که قابل محو نباشد زیرا که هر معصیت که آدمی میکند نقطه سیاهی بر دل
او بهم میرساند چنانکه از نفس آدمی تیرگی در آینه بهم میرسد و چون ظلمت گناهان بسیار جمع شد رین میشود چنانکه بخار نفس بر آینه جمع گردد

نمی‌نمایند منع میکرد و چون مدتی بر این حالت بمانند و آن را علاج نکنند در جرم وقح و بی‌شرم میشوند و او را فاسد میکرد اند که دیگر قابل علاج نیست مانند صاحب
دل که چون تمام کناه بسیار کردند بمرتبه رسید که توبه و اعمال صالحه علاج نیافت مرتبه طبع میرسد و بعد از آن قابل علاج نیست چنانکه حق
تعالی فرموده است طبع الله علی قلوبهم و این دلها را قلب مطبوع و منکوس و اسود میکویند چنانکه احادیث در این باب مذکور شد تا آنکه
بجائی میرسد که اوامر شریعت در نظر او سهل میشود و دل او از قبول احکام الهی نفرت میکند و ایمان از او زایل میکردد بدانکه آخر وقت قبول توبه
وقتی است که هنوز مرک بهم نرسانیده و معاینه امور آخرت نکرده باشد یعنی ملک موت را نبیند یا جای خود را در بهشت یا در جهنم یا و نمایند یا رسول
خدا و ائمه را که وقت مرک حاضر میشوند مشاهده نماید و در این وقت اجماعی است که توبه فایده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حق تعالی
فرموده است که نیست توبه برای آنها که اعمال سیئه میکنند تا وقتی که مرک یکی از ایشان حاضر میشود میکوید من توبه کردم الحال و نه برای آنها که
میمیرند با حالت کفر ایشان را مهیا کرده‌ایم از برای ایشان عذابی دردناک و از حضرت صادق منقولست که مراد بحضور موت ایشان
که معاینه امور آخرت بکنند و از رسول خدا روایت کرده‌اند که خدا توبه بنده را قبول میکند مادام که غرغره نکند یعنی روح بکلو نرسد و غرغره
در حلقش ظاهر نشود و بعضی از مفسرین کفته‌اند که از جمله الطاف خداوند رحیم نسبت به بندکان اینست که امر کرده است ملک الموت را
که ابتدا کند در نزع روح بانکشت پاها و بتدریج و تانی بیاید بالا تا بسینه برسد و بعد از آن بحلق برسد تا آنکه در این مهلت و مدت
تواند روی دل را بسوی خدا و نزد خود بگرداند و وصیت و توبه و انابه بکند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند و توبه اش مقبول باشد
و از هم حلیت بطلبد و یاد خدا بکند و روحش که مفارقت کند یاد خدا و ذکر حق تعالی بر زبان او باشد و عاقبت او نیکو کردد و خلاف کرده‌اند
متکلمان در آنکه اکر عزم بر عدم عود بسوی کناه را در وقتی بکند که قدرت بر عود بسوی آن کناه نداشته باشد مثل آنکه کسی زنا کرده و بعد
از آن ذکر او را بریدند پس توبه کرد و عزم کرد که دیکر بزنا عود نکند یا کور عود نکند یا قدرت بر زنا بهم رساند آیا توبه او مقبولست یا نه
اکثر کفته‌اند مقبولست و قول نادری هست که مقبول نیست و بی وجهست و هم چنین اکر مرض مخوفی بهم رساند که ظن غالب بموت بهم
رساند خلاف هست در قبول توبه و مشهور آنست که توبه او مقبولست و از بعضی از آیات و احادیث معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول عذاب
توبه مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است در قصه فرعون تا وقتی که دریافت او را غرق کفت ایمان آوردم که خدائی نیست
مکر خدائی که ایمان آورده‌اند باو بنی اسرائیل جبرئیل فرمود که الحال ایمان می آوری که عذاب را دیدی و حال آنکه پیش معصیت میکردی
و بودی از افساد کنندکان در زمین فرموده است که چرا نبوده اهل قریه که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایشان را ایمان ایشان مکر
قوم یونس چون ایمان آوردند بعد از نازل شدن علامت عذاب زایل ساختیم از ایشان عذاب خوار کننده را در زندگانی دنیا و بهره دادیم ایشان را
تا اجل مقدر ایشان و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده‌اند که از حضرت امام رضا پرسیدند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را با آنکه
ایمان آورد بخدا و اقرار کرد بیکانکی او حضرت فرمود از برای آنکه ایمان او وقتی بود که عذاب را دید و ایمان در وقت دیدن عذاب
مقبول نیست و این حکم حق تعالی است در کذشتکان و آیندکان حق تعالی فرموده است فلما راوا باسنا قالوا آمنا بالله وحده وکفرنا بما کنا
به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا یعنی پس چون دیدند عذاب ما را کفتند ایمان آوردیم بخدا تنها و کافر شدیم بآنها که با خدا شریک
میکردیم پس نبود آنکه نفع بخشد با ایشان ایمان ایشان چون دیدند عذاب ما را و فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردکار
تو نفع نمیدهد هیچ نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود عمل خیری را و هم چنین فرعون چون غرق
او را دریافت اظهار ایمان کرد پس باو کفتند که الحال ایمان می آوری و پیشتر که فائده داشت ایمان نیاوردی و نافرمانی میکردی
و افساد میکردی در زمین بدعوای خدائی و کمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که آنکه
در زمین امامی و حجتی از خدا نباشد که حلال و حرام خدا را بداند و مردم را بسوی خدا بخوانند و منقطع نمیکردد حجت از زمین مکر چهل روز
پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته میشود و درهای توبه بسته میکردد و نفع نمی‌بخشد ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد
و آن کروه بدترین خلق خواهند بود و ایشانند آنها که قیامت بر ایشان قایم میشود و در تفسیر امام مذکور است که اعرابی آمد در نزد رسول
خدا و کفت خبر ده مرا اکر توبه تا چه وقت مقبول میکردد حضرت فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته نمیشود تا طلوع
کند آفتاب از طرف مغرب طلوع کند ششم در بیان انواع توبه است و اقل مراتب آن اینکه در دل پشیمان کردد از کذشته و عزم کند
بر عدم فعل در آینده و بالاتر از آن مرتبه ایست که در درجه پیغمبران و صدیقانست چنانچه در نهج البلاغه روایت کرده است که مردی نزد
حضرت امیر کفت استغفر الله حضرت فرمود مادرت در عزای تو بنشیند میدانی استغفار چیست استغفار درجه علیین است

وآن اسم نیست که بر شش معنی واقع میشود اول پشیمانی از گذشته است دوم عزم بر آنکه هرگز عود بآن نکنی سیم آنکه ادا کنی بسوی مخلوقین
حق ایشان را تا آنکه ملاقات کنی خدا را در وقتیکه بری پاک باشی و حق کسی نزد تو نمانده باشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع کرده
جبران آنرا بکنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی گوشتی که در بدن تو بحرام روئیده است آنرا بگدازی بحزن و اندوه تا پوست تو باستخوانهای تو بچسبد
و گوشت تازه در میان بروید ششم آنکه بچشانی بجسم خود الم طاعت را چنانکه چشانیدی بآن حلاوت معصیت را پس بعد از آن بگوئی
استغفر الله و از حضرت صادق ع منقولست که کسیکه مقیم است بر گناه و استغفار میکند از آن مانند کسیست که استهزا کند و کلینی و دیگران
بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش بیکسال خدا قبول میکند توبه او را
پس فرمود یکماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیک هفته خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود که یک هفته بسیار است
هر که توبه کند پیش از مرگش بیک روز خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود که یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت
بکند خدا توبه او را قبول میکند و اکثر علما این حدیث را حمل بر نسخ کرده اند و استدلال کرده اند بآنکه نسخ پیش از فعل جایز است و بکار فقیر آنست که این
اشاره است باختلاف مراتب توبه بآنکه توبه کامل آنست که لااقل یکسال پیش از مرگ توبه کند و تلافی مافات را و اصلاح احوال خود را در یک
سال بکند و اگر این میسر نشود یکماه و همچنین تا آنکه در آخر اوقات امکان اجزای توبه را بیان فرموده و در مصباح الشریعه از حضرت صادق روایت
شده است که توبه ریسمانیست که خدا برای بندگان خود بخشیده است و وسیله ایست میان خدا و بنده و مدد عنایت الهی است و لازم است بنده را
از مداومت بر توبه در همه احوال و هر فرقه از بندگان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر است از مرتبه قرب و وصال و توبه
اصفیا و برگزیدگان بعنی اوصیا از نفس کشیدن بغیر یاد خداست و توبه عوام از گناهان است و هر یک از ایشان را معرفتی و علمیست در اصل توبه
ایشان و منتهای امر ایشان و شرح این بطول می انجامد اما توبه عوام آنست که باطن خود را باب حسرت بشوید و بپوشیده معرفت بجنایات خود باشد و ندامت
بر گذشته همیشه داشته باشد و بر بقیه عمر خود خایف باشد و گناه خود را صغیر نشمارد که موجب کسل و سستی و کم کردن پیوسته مناسف
و کریان باشد بر آنچه فوت شده است از او از طاعت خدا و حبس کند نفس خود را از شهوات و استغاثه کند بسوی خدا که او را حفظ کند بر وفای توبه و
نگاه دارد او را از عود بسوی گناهان گذشته و نفس سرکش خود را هموار و رهوار کند در میدان عبادت و آنچه از عبادات از او فوت شده است
قضا کند و مظالم مردم را با ایشان رد کند و از مصاحبت بدان دوری اختیار کند و شبها را بعبادت بیدار باشد و روزها بسبب روزه تشنه باشد و
پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از خدا یاری بجوید و سؤال کند که او را مستقیم بر جاده حق بدارد در شدت و رخاو ثابت باشد تعالی عنف و بلا
تا آنکه از درجه توابین نیفتد زیرا که توبه موجب پاک شدن از لوث گناهانست و موجب بلندی ثواب اعمال او و رفعت درجات او است خدا میفرماید
که خدا میداند توبه کنندگان را دوست میدارد و متطهرین را و از حضرت رسول ص منقولست که توبه کننده هرگاه اثر توبه بر او ظاهر نگردد او
تایب نیست باید که خصمان را راضی کند و نمازها قضا بکند و تواضع و فروتنی کند در میان خلق و نفس خود را از شهوات باز دارد و گردن خود را
باریک کند بسبب روزه روزها و بدن خود را زار کند بعبادت و بیداری شب و شکم خود را لاغر کند بکم خوردن طعام و پشت خود را خم
کند از ترس آتش جهنم و استخوانهای خود را بگدازد از شوق بهشت و دلش نرم گردد از ترس ملک الموت و پوستش خشک شود بتفکر در اجل
اینست اثر توبه و حضرت رسول ص پرسید که میدانید کیست تایب گفتند نه حضرت فرمود کسی که توبه کند و خصمان را راضی نکند تایب
نیست کسی که توبه کند و عبادت را زیاد نکند تایب نیست کسی که توبه کند و رفیقان خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه کند و
مجلس خود را و بالش خود را تغییر ندهد تایب نیست کسیکه توبه کند و دل خود را نگشاید و کف را فراخ نکند باندوار زوهای خود را کوتاه
نکند و الله و زبان خود را از لغو نگاه ندارد تایب نیست کسی که توبه کند و زیاده از قوت خود را با خوت نفرستد تایب نیست هرگاه براین خصلتها
مستقیم باشد او توبه کار است و توبه او مقبول است و حق تعالی فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید توبه کنید بسوی خدا توبه
نصوح و از حضرت صادق ع منقولست که توبه نصوح آنست که باطن آدمی مثل ظاهر او باشد و بهتر و در روایت دیگر فرمود که آن توبه ایست
که بعد از آن عود در گناه نکند راوی گفت کدام یک از ما عود نمیکند حضرت فرمود که خدا دوست میدارد از بندگان کسی را که او را فتنها عارض شود
و گناه کند و بعد از آن توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که گناهان مؤمن هرگاه توبه کرد آمرزیده میشود پس بعد از
توبه کار خود را از سر گیرد و این مخصوص اهل ایمانست راوی گفت اگر بعد از توبه و استغفار باز عود کند بگناه و باز توبه کند چونست فرمود
که گمان داری که مؤمن پشیمان شود بر گناهان خود و استغفار کند از گناهان و توبه کند خدا توبه او را قبول نکند راوی گفت اگر مکرر گناه کند و توبه
کند و استغفار کند باز آمرزیده میشود حضرت فرمود هر چند عود کند مؤمن باستغفار و توبه خدا عود میکند بامرزش و خدا آمرزنده و رحیم است قبول میکند توبه را

وعفو میکند از بسیاری از گناهان که تا امید مکن مؤمنان را از رحمت خدا و بعضی گفته اند توبه نصوح توبه ایست که صاحبش را نصیحت کند و نگذارد
که عود کند بآن گناه و بعضی گفته اند توبه ایست که خود بکار نصیحت کند که مثل او بعمل آورند و بعضی گفته اند آنست که خالص از برای خدا باشد و بعضی
گفته اند توبه ایست که ریشه خواهش شهوات را از دل زایل کرده اند و ظلمت گناهان را که در دل بهم رسیده است بنور طاعات و عبادات محو
نمایند اگر از گناه نه محض استحقاق عقاب است که بیشتمار ضرر میشود بلکه دل را بی نور و تیره میکرداند و نوعی خوی کریم میکند میسازد و مثل آنکه دزدی را
از بیرون کسی بیرون ماند و او در اندرون خانه خاصه سنجاع و هم میکرداند که دزدی بخانه در آید و مدتها خانه را بی صاحب و صرف باشد تا
معموری داخل شود و صاحب خانه در خواب غفلت باشد یا دشمنی مدتها در خانه با او باشد مشغول خرابی باشد بمحض آنکه آن دزد یا آن
با آن دشمن را از خانه بدر کنند بجلیه اباد ای بد بنی بد تا مدتها در مقام اصلاح و تعمیرات سرا بر نیاید و خرابیها را باصلاح نیاورد و همچنین
دزد بد را عوض نکند بحالت اول بر نگردد و همچنین دزد شهوات نفسانی و دشمنی مانند شیطان و مستی خواهش گناه این همه کار سالها
در سرای دل در خرابی باشند و مایه ایمان و اعمال صالحه را ربایند و پیوسته در خرابی کوشند و صاحب خانه در خواب غفلت باشد
چون بیدار شود و نظر کند خانه بیند خراب و ویران و اسباب خانه بغارت رفته و ظروف و آلات شکسته و خانهای مزین بد همه بکلی معطل کرده
انکه نادم و پشیمان کردد به تیر و نیزه و شمشیر او و ناله استغفار و استغاثه بمدد بغفار دزد غارت کر را از خانه بیرون کند و در بیرون خانه
در کمین بنشیند و منتظر فرصت باشد که این خانه ویران آباد میکردد بلکه باید مدتها سعی کند و خانه را آباد کند و متاعهای دزدیده
اعمال صالحه را عوض بکیرد و تیرکیها معاصی را از روی نور دل زایل کند و رختهائی که شیطان را از خانه ایمان مسدود کرده اند تا وقت اینها است
اولی نتواند برکرده باید بلکه بهتر از اول نتواند شد نظر کن باحوال انبیا و مرسلین که بسبب ترک اولی که از ایشان صادر شده و اولی چه
تداری کرده اند حضرت آدم سیصد سال کریست تا آنکه در روی مبارکش دو نهر از آب دیده اش بهم رسید تا توبه اش مقبول شد حضرت
داود این قدر کریست که کیاه از آب دیده اش میرویید و از آه آتش بار میکشید که آن کیاه میسوخت توبه کامل اینست و درین مقام سخن بسیار است
و این رساله جای ذکر آنها نیست هفتم در بیان وجوب قبول توبه است خلافی نیست میان علمای اسلام در آنکه ساقط میشود عقاب
بتوبه و خلافی نیست در آنکه بالفعل بر خدا واجبست حتی آنکه اگر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده خواهد بود یا آنکه تفضلی است که حق تعالی
بکرم خود کرده است و وعده است که نسبت به عباد با تنبه بآن امت کرده است و الحال بمقتضای وعده بر حق تعالی واجبست که عمل بوعده خود
نماید معتزله باول قایل شده اند و اشاعره بثانی قایلند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه حلی و اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی قایل شده اند
و خواجه نصیر در تجرید در این باب توقف کرده است و جزم بیک طرف ننموده است و حق آنست که قبول توبه عقلا مطلقا واجب نیست و محض فضل خدا
بر این امت که بمحض ندامت و عزم بر عدم عود گناهان تمام عمر را بیامرزد و در امم سابقه نه چنین بود و چنانکه در عبادات محل کفاره چند بر هفتاد کس از بنی
اسرائیل کشته نشدند توبه ایشان مقبول نشد و نقل کرده اند که ما عصیتی و اگر بآن گناه کرده اند عمر بر آیند توبه ایشان مقبول نشد و در صحیفه
کامله حضرت سید الساجدین علیه السلام میفرماید که حمد میکنم خداوندی را که دلالت کرد ما را بر توبه که نمی یافتیم آن را مگر از فضل او و اگر نمی یافتیم از فضل او
او مگر این توبه را هر اینه نعمت او نزد ما نیکو خواهد بود و احسان او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود چنین نبود سنت
و طریقه خدا در توبه از برای آنها که پیش از ما بودند بتحقیق که برداشته بکرم خود از ما آنچه طاقت آن نداریم تا آخر و بسوی تو تا آنکه قلبهای چشمها من و انقدر کفاره عفو الهی
کم که صدایم قطع شود و با بستم بعبادت تا پاره پاره شود پاهایم و در کوع کنم از برای تو تا فقرات پشتم از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا از کاسه
من بدر آید و خاک زمین را بخورم در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر عمر و ذکر خود و تو را یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم مانده شود و بر نیاورم چشم
بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب نشوم بآن اعمال محو یک گناه از گناهان خود را و اگر عفو نمائی مرا در هنگامی که مستوجب مغفرت
تو شوم و عفو خواهی کرد از من در هنگامی که مستحق عفو تو گردم پس این هر گز واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه من اهل آنم شده
بر سبیل وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که ترا کردم آتش جهنم بود و ازین مضامین در ادعیه و اخبار بسیار است هشتم در بیان آنکه
حق تعالی بر خطا سهو و خطا و نسیان مؤاخذه نمیفرماید و وعده عفو از آنها فرموده و آن چند چیز است اول وسوسه و حدیث نفس است که اینها را بعمل نیاوردی
کلینی از محمد بن حمران روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از وسوسه هر چند بسیار شود حضرت فرمود که هیچ نیست در آن بگو
لا اله الا الله و بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج با آنحضرت عرض کرد که در دل من امر عظیمی میآید حضرت فرمود بگو
لا اله الا الله جمیل گفت هر وقت چنین امری بخاطر من خطور کرد و لا اله الا الله گفتم بر طرف شد و ایضا بسند معتبر از حمران روایت کرده است که
امام محمد باقر علیه السلام فرمود که مردی آمد بخدمت رسول خدا و گفت یا رسول الله منافق شدم حضرت فرمود بخدا سوگند که منافق نشده اگر منافق شده بودی نزد من نمی آمدی

بگوید من نمی‌دانم یعنی که اعلام کنی که آن کلام که شخص حاضر یعنی شیطان آمده است نزد تو و بر تو پوشیده است که کی ترا خلق کرده است گفت خدا پس بگو گفته
است که حق تعالی خدا خلق کرده است من ترا گفت ادعی بحق انحنا اوصیا بکر تو را امجو بر رسانیده است که چنین بود حضرت فرمود که شیطان نزد شما آمده از راه اعمال
و کنا لهمان بر شما غالب نشده لهذا از این راه آمده است که شما را گمراه کند و از راه دین بلغزاند هر که را این حالت رو دهد خدا را بیگانگی یاد کند و بسند
حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت صادق همین حدیث روایت کرده است و در آخرش حضرت رسول صلعم فرمود که این والله محض ایمانست و ایضا بسند صحیح
از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی نوشت و شکایت کرد از چیزها که در خاطر او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند
که گروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا از امور چند که در خاطر ایشان در می‌آید که اگر بال ایشان را بجای بلندی بپرانند و یا ایشان را پاره
پاره کنند احب است بسوی ایشان از آنکه تکلم بآن کنند حضرت فرمود که آیا این را در نفس خود می‌یابید گفتند بلی فرمود بحق خداوندی که جانم در قبضه
قدرت اوست که این صریح و خالص ایمانست پس چون چنین امری در خاطر شما خطور کند بگوئید آمنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی
ایمان آوردیم بخدا و رسول او و نیست تغییری از معاصی و قوتی بر طاعات مگر بخدا مؤلف گوید بدانکه این محض و صریح ایمانست چند وجه گفته
اند اول آنست که بسند معتبر از حضرت صادق هم روایت کرده است که مراد آنست که این خوفی که تو داری که مبادا چنین امری بخاطر تو خطور کرده است
و مبتهج بی که هلاک شده باشی از محض ایمانست اگر مؤمن نبودی ترا این خوف نبود و منکر این خطور این نبودی دوم آنکه این محض ایمانست
که این احتمالات باطله را در خاطر میگذرانی که بدلیل و برهان باطل کنی تا در مذهب حق صاحب یقین شوی سیم آنست که در حدیث سابق گذشت
که چون شیطان مأیوس شده است از آنکه شما را باین وسواس اذیت برساند پس سبب این حالت محض ایمانست و معنی اول که از امام منقول است
بهترین معنی است و در امر بتوحید از برای دفع این حالت چند وجه گفته اند وجه اول آنکه مبادا امری که او را در این حالت دریابد پس زبان او بتوحید
جاری شود تا آنکه باین کلمه طیبه از دنیا برود دوم آنکه نفی میکند آنچه را در خاطر او رسیده است از آنکه اله را اله دیگر باشد و تصریح میکند
باآنکه الهی جز او نیست سیم آنکه این کلمه طیبه شیطان را میراند و دفع وسوسه او را میکند و باین جهت باین کلمه تلقین میکنند
محتضر را چهارم آنکه افاده آن میکند که سلسله ممکنات باید منتهی شود بکسی که دیگر او را موجدی نباشد پنجم آنکه کسیکه متصف بجمیع صفات کمال
باشد متصف بمخلوقیت و احتیاج نمیتواند بود دوم معصیتی که آدمی اراده کند و بعمل نیاورد حق تعالی بفضل خود از او عفو میفرماید چنانکه کلینی
بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق روایت کرده است که حضرت آدم گفت پروردگارا مسلط کردانیدی بر من شیطان را و او را مانند خون در
بدن جاری کردانیدی از برای من چیزی قرار ده که از شر او نجات توانم یافت حق تعالی وحی کرد که ای آدم از برای تو قرار دادم این که هر که از ذریت تو قصد
گناهی بکند بر او نوشته نمیشود و اگر بعمل آورد یک گناه نوشته میشود و هر که قصد کند که حسنه بکند یک حسنه برای او نوشته میشود
و اگر بعمل آورد ده حسنه از برای او نوشته میشود گفت پروردگارا زیاد کن گفت از برای تو قرار دادم که هر گاه گناهی بکند و استغفار بکند گناه او را
محو نمایم گفت پروردگارا زیاد کن فرمود توبه را از برای ایشان مقرر کرده ام تا جان بگلو رسد گفت پروردگارا بس است و ایضا بسند صحیح از حضرت
صادق منقول است که چهار خصلت است که حق تعالی مقرر فرموده که کسی که آنها را داشته باشد مستحق عذاب الهی شود پس شقی و محروم است آن خصلتها
اینها است کسی که قصد کند که حسنه را بعمل آورد اگر بعمل نیاورد به نیت نیکش یک حسنه از برای او می‌نویسند و اگر بعمل آورد ده حسنه از برای او می‌نویسند
و اگر قصد کند که سیئه را بعمل آورد اگر نکند هیچ گناه بر او نوشته نمیشود و اگر بکند هفت ساعت او را امید میدهند و ملکی که نویسنده حسنات و بر دست
راست است میگوید بملکی که نویسنده سیئات است و بر دست چپ است که تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از آن حسنه بکند که اثر او را محو کند زیرا که
حق تعالی میفرماید بدرستیکه حسنات برطرف میکنند گناهان را یا شاید استغفاری بکند اگر بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة
العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذوالجلال والاکرام و اتوب الیه بر او گناهی نوشته نمیشود و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه بعد از آن نکند و
استغفار نکند صاحب حسنات بصاحب سیئات میگوید بنویس گناه را بر این شقی محروم مؤلف گوید که شاید مطلق استغفار کافی باشد و خصوص این استغفار
باعتبار آنکه اکمل افراد است مذکور شده باشد و ایضا بسند معتبر از امام زاده عبدالله روایت کرده است که از پدر خود امام موسی سؤال کرد
که دو ملک که بر جانب راست و چپ آدمی اند آیا علم بهم میرسانند بفعل بد یا فعل خوب که بنده اراده فعل آن میکند حضرت فرمود که بوی کنیف
که محل فضله است و بوی چیزهای خوشبو مثل یکدیگرند گفتم نه فرمود که بنده هر گاه قصد حسنه میکند نفس او خوشبو میشود بیرون می‌آید ملک
دست راست بملک دست چپ میگوید که برخیز که او اراده کاری نیک کرده پس چون آنرا بجا آورد زبان او قلم اوست و آب دهانش
مداد اوست پس بر او نویسد و حق تعالی فرموده است ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء
والله علی کل شیء قدیر یعنی اگر ظاهر کنید آنچه در نفسهای شما است یا پنهان کنید حساب میکند شما را خدا بآن پس میآمرزد از آن هر که را میخواهد

عذاب میکند هر که را میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است و عموم این آیه بحسب ظاهر مخالف احادیثی که در این مطلب سابق گذشت زیرا
که دلالت میکند بر آنکه هر چه در نفس آدمی حاصل میشود خدا بر آن محاسبه میفرماید اگر خواهد می آمرزد و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل
وسوسه ها و اراده گناه هست و ممکنست بین این دو جمع کنیم که عفو از اینها مخصوص شیعه است و مراد بمن یشاء شیعه است یعنی از شیعه اینها را
عفو میکند و غیر شیعه را بهمه مواخذه میکند اگرچه این موافق قواعد عدلیه خالی از اشکالی نیست زیرا که بعموم شامل خطورات بی اختیار
آدمی نیست و شیخ طبرسی گفته است که جمعی گفته اند که این آیه منسوخ است بقول حق تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها و در این باب حدیث
ضعیفی نقل کرده اند و این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف امری که در وسع و طاقت آدمی نباشد جایز نیست [illegible] چون
بود که حق تعالی تکلیف کند و بعد از آن نسخ کند پس باید مراد از آیه چیزی باشد که امر و نهی بآن متعلق تواند شد از اعتقادات [illegible]
و اموری چند که از ما مستور است و اما آنچه داخل در تکلیف نیست از وسوسه ها که بی اختیار آدمی خطور میکند داخل [illegible]
عقل [illegible] بگفته حضرت رسول صلعم که عفو کرده اند از این امت او آنچه فراموش کنند و آنچه در خاطرها بگذرد تا آنکه بر زبان نگفته است آنچه
خاطر خطور میکند آدمی را و عقل قلب خود برای میکند تا آنکه نتواند خود را از آن نگاه دارد پس از جمله افعال قلوب است و خدا جزا
امید هدایت [illegible] چنانکه بر امید هدایت افعال جوارح اما جزای [illegible] معصیت [illegible]
عزم بر طاعت که حق تعالی بر این عزم جزای اصل طاعت میدهد چنانکه در اخبار آمده که کسی که انتظار نماز میکشد در نماز است یعنی ثواب
نماز دارد مادام که انتظار میکشد و این از لطایف نعمتهای خداست بر بندگان تمام شد [illegible]
مواخذه بر افعال قلوب بعموم معلوم است و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی [illegible]
چیزی که علم بآن نداری بدرستیکه گوش و چشم و دل همه اینها سؤال کرده میشوند و باز فرموده است مواخذه میکند شما را [illegible]
لغو که بر زبان شما جاری شود و لیکن مواخذه میکند شما را بآنچه عقد دلهای شما کرده است و باز فرموده است و لیکن مواخذه میکند
شما را بآنچه کسب کرده است دلهای شما پس از این آیات و امثال اینها معلوم میشود که بر فعل دلها مواخذه میباشد و باز فرموده است
و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب و تقوی را بدل نسبت داده است و از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که اشاره بدل
نمود و فرمود تقوی [illegible] در اینجاست و حق تعالی فرموده است آنانکه دوست میدارند که فاش گردد در میان
[illegible] و ایضا کفر و شرک و حسد و بغض و کینه و امثال اینها که وعید عذاب و عقاب بر آنها شده است از افعال قلوب است پس
چون میتواند بود که مواخذه بر آنها نبوده باشد و وجوه بسیار در جمع میان آیات و اخبار گفته اند و تحقیق آنست که افعال قلوب بر چند قسمست
اول آنست که محض خطور بال باشد و آدمی را در آن اختیاری نباشد و این قسم اول است که مذکور شد و خلافی نیست در آنکه بر آن عقابی
مترتب نمیشود و محل تکلیف نیست دوم شهوت و خواهش معصیت است بدون آنکه اراده بآن ضم شود و غالب اوقات این نیز نسبت بما
اختیاری نیست مثل آنکه تخیل زنا و لواطه میکند و بی اختیار خواهش در نفس او بهم میرسد اما اراده آن فعل ندارد یا نظر میکند بسوی
[illegible] قصد عاشق او میشود اما اراده معصیت ندارد و این نیز اختیاری نیست و محل تکلیف نیست [illegible] وارد شده است که نظر اول
برای تست یعنی اگر اختیار نظر بسوی او بیفتد و نظر ثانی بر تو است یا آنکه بار دیگر از روی قصد و شهوت نظر کند یا آن نظر را از روی خواهش
مستمر بدارد و اگر مبدأ عشق اختیاری باشد نیست که معاقب باشد هر چند در لوبی اختیار باشد هم چنانکه در حدیث وارد شده است که از
حضرت صادق ع سؤال کردند از عشق فرمود که دلها چند اند که از یاد خدا خالی شده اند حق تعالی محبت غیر خود را با آنها چشانیده است سیم آنستکه بعد
از تصور معصیت و حصول شهوت قلب باعتبار لوث از شهوات و غفلات از عقوبات یا نفع عاجلی در آن فعل تصور میکند و حکم میکند که باید آن فعل
بعمل آید پس اراده در نفس حادث میشود و قوی میشود تا بحد عزم میرسد و حیا و خوف در تو مانع او از فعل منکر در حصول عزم گاه هست
بعد از تردد و تفکرات بسیار میباشد و بعد از عزم و جزم گاه هست که آن اراده باز ممکن است که فعل بعمل نیاید یا آنکه بعد از جزم پشیمان شود یا مانع
شود یا مانع بهم رسد که آن فعل برو متعذر شود پس اصل تصور معصیت و حصول شهوت و میل نفس که اختیاری نیست عقابی نمیباشد و اما حکم
عقل ظاهر آنست که بر این نیز عقابی نیست و بعضی گفته اند اگر با اختیار باشد معاقب است و اگر بدون اختیار باشد معاقب نیست و اگر اراده و عزم
بر فعل حاصل شود و فعل را بعمل نیاورد از برای عاقبت یا عوقب مانعی از ظاهر اخبار بسیار است که او را مواخذه بر آن عزم نیست و بعضی از علما بر تفصیل قایل
شده اند که اگر از برای ترس خدا و عقوبت در دنیا ترک فعل کند و نادم شود از آن قصدی که کرده بود حسنه از برای او نوشته میشود و این
حسنه کفاره سیئه عزم بر معاصیست و اگر ترک فعل از برای عاقبت یا عوقب باشد و از ترس خدا نباشد بلکه گناه برای او نوشته میشود و [illegible]

متابعت ایشان کرده اند و شکستها را آن کرده اند و روایتی که از حضرت رسول صلعم منقولست که چون بنده اراده معصیت کند ملکی که گویند بنویسد گناه
این نیت شوم بنویس او هیچ گناهی بکند بعد از آن حق تعالی میفرماید که اگر سیئه را بعمل آورد بنویسید مثل آن و اگر ترک کند حسنه بنویسید برای که ترک کرده است مگر از برای
من و ایضاً از آنحضرت روایت کرده اند که محشور میشوند مردم مگر بر نیات خود و گفته اند ما سید انام که کسی که در شب عزم کند که در صبح مسلمانی را
بکشد یا زنا با زنی بکند و در آن شب بمیرد مصر بر گناه مرده است و بر نیت خود محشور میشود و دلیل قاطع در این باب است که حضرت رسول
فرمودند که هرگاه دو مسلمان شمشیر بر یک دیگر بکشند قاتل و مقتول هر دو در آتش باشند گفتند یا نبی الله مقتول چرا در جهنم است فرمود برای آنکه
اراده قتل دیگری کرده است مؤلف گوید که این اخبار از طرق عامه وارد شده است و معارضه با آن اخبار معتبره نمیکنند و بر تقدیر تسلیم حدیث
اول ممکن است که نوشتن حسنه موقوف باشد برای آنکه از برای خدا باشد و اگر از برای خدا نباشد نه سیئه نوشته میشود و نه حسنه و
حدیث دوم مجملست و صریح نیست و مثالی که گفته است اول سخن است و ممنوع است و حدیث ممکن است که مراد اراده با آن افعال باشد که آن شمشیر
کشیدن و بر او ایستادن و معین او بر قتل خود شدن و آنها که قایل شده اند که معاقب میشود میگویند که بعزم بر سیئه معاقب میشود نه بر اصل
فعل پس اگر بعمل آورد سیئه دیگر بر اصل فعل مترتب میشود چهارم افعال قلوبیست از عقاید باطله و شک در اصول عقاید و در آن شکی
نیست که با آنها معاقبست پنجم اخلاق ذمیمه است مانند حقد و حسد و عداوت مؤمنان و سوء ظن بایشان و امثال اینها و اکثر اینها را معصیت
میدانند هرچند اظهار نکند و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر آنکه اظهار اینها معصیت است نه اصل اینها و این اقوی است بشریعت سهله
و عدم حرج در دین و ظاهر آنست که عدم مؤاخذه بر اراده معصیت مخصوص مؤمنان باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است که
اهل جهنم برای این در جهنم مخلد میشوند که نیت ایشان در دنیا این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت خدا بکنند
و جوابهای دیگر نیز میتوان گفت و بدانکه ظاهر کلام اکثر فقها و متکلمین آنست که اراده معصیت و عزم بر آن حرامست اما حق تعالی بفضل خود عفو
بخشیده است و وعده مغفرت نموده است چنانکه صغیره و عزم بر آن حرامست اما حق تعالی الطاف الهی امرزد پس آنچه خواجه نصیر در تجرید گفته است
که اراده قبیح قبیح است منافات ندارد با عفو و در کلام ابو الصلاح نیز مثل این گذشت و سید مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء در تفسیر قول حق تعالی اذ همت طائفتان
منکم ان تفشلا و الله ولیهما گفته است که مراد آنست که فشل و جبن بخاطر ایشان خطور کرده نه آنکه عزم بر آن کرده باشند بعد از آن گفته است اراده معصیت
و عزم بر آن معصیت است و جماعتی تجاوز از حد کرده اند حتی آنکه گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است و شیخ شهید در قواعد
گفته است تاثیر نمیکند نیت معصیت عقابی ما دام که مرتکب آن نشود و از جمله چیزهائیست که ثابت شده است در اخبار
که حق تعالی عفو از آن کرده است پس گفته است اگر نیت بکند و مرتکب شود امری را که معصیت میداند خلاف آن ظاهر شود آیا این نیت اثر میکند
محل نظر است از این جهت که مصداق معصیت نشده است پس بمنزله آنست که نیت معصیت کرده است و بس و نیت معصیت بدون فعل آن
مؤاخذه نیست و از این جهت که دلالت میکند بر آنکه هتک حرمت شریعت کرده است و جرأت بر معاصی نموده است و حال آنکه بعضی از اصحاب
ما گفته اند که مباحی را بیاشامد به هوای آشامیدن شراب مسکر و شبیه بآن فعل حرامی که میخواهد بود و شاید از برای محض نیت نباشد
بلکه بانضمام فعل جوارح دخل داشته باشد و چند امر دیگر است که محل نظر است اول آنکه زن یا کنیز خود را بخانه دیگری بیابد و گمان
کند که زن اجنبیه است و با او جماع کند بعد از آن معلوم گردد که زوجه یا امه او بوده است دوم آنکه زوجه خود را وطی کند و گمان کند که حایض
است پس ظاهر شود که طاهر است سیم آنکه طعامی را در دست دیگری ببیند و نداند که مال اوست و جبر بگیرد و بخورد پس ظاهر شود که ملک
او بوده چهارم آنکه گوسفندی را ذبح کند بقصد عدوان پس ظاهر شود که مال او بوده است پنجم آنکه شخصی را بکشد و گمان کند که محقون
الدم است پس ظاهر شود که خونش هدر بوده است تا اینجا کلام شیخ بود و شیخ بهاء الدین گفته است که بعضی از جمله این صور شمرده اند این
که نماز کند در جامه بگمان آنکه حریر است یا مغصوبست و عالم بحکم بوده باشد که نماز در آن باطل است پس بعد از نماز ظاهر شود که ممزوج
و غصبی نیست یا مباحست و تردد کرده است در آنکه نمازش باطلست یا صحیح است و اولی آنست که تردیدی نیست در آنکه نمازش باطلست بلی
صحت نماز در کسی میتواند بود که نهی در عبادت را مستلزم فساد ندانند سیم در بیان سایر اموریست که حق تعالی از امت مؤاخذه نمیفرماید بسند
بسیار صحیح و معتبر از طرق عامه و خاصه از رسول خدا منقولست که حق تعالی برداشته است از امت من نه چیز را اول خطا یعنی امری که بی اختیار
و بی قصد از او صادر شود مثل آنکه اراده کرد که تیری بجانب آهوی بیندازد بر آدمی خورد و او را کشت یا مجروح کرد و خطائی که مفتی که در مسئله
یا حاکم شرعی در حکمی بکند و بذل جهد خود را در آن کرده باشد و تقصیر نکرده باشد یا طبیب در معالجه بیماری خطائی بکند و تقصیری در آن
نکرده باشد در اینها گناهی بر فاعل اینها نیست اما مؤاخذه دنیوی بر بعضی هست و در اول دیه لازم میشود بر عاقله و همچنین اگر در خواب

کسی را که

کسی را بکشد گناهی بر او نیست بلکه دیه لازم میشود در مال او یا بر عاقله است و خطای حاکم بر بیت المال است بنا بر مشهور و در نسیان بعضی
گفته اند مطلقا منفیست دیه پرداختن در مال خود و بعضی گفته اند که اگر آن کسی که معالجه او میکند بری الذمه او بکند ضمان از او ساقط میشود دویم
فراموشی است یعنی عقابی نیست بر کسی که از روی فراموشی اعاده نماز را بکند و بعد ترک بعضی از افعال یا فعل بعضی از سجده سهو لازم میشود
سیم جهل است و ظاهر مشهور آنست که جاهل مطلقا معذور نباشد و آیات و اخبار بسیار بر این دلالت دارد و در بسیاری از موارد استثنا کرده اند
که خواه جاهل به مسئله باشد یا جاهل به موارد حکم خاصه باین قایل شده اند مثل نماز کسی که جاهل باشد به نجاست جامه یا بدن یا موضع سجود که
مشهور آنست که اعاده نماید در وقت و خارج وقت بر او واجب نیست و هم چنین کسی که جاهل باشد بغصبیت مکان یا جامه و در آن نماز کند
یا کسی که جاهل باشد بوجوب جهر و اخفات در مواضع آنها ترک کند و نکاح در عده چنانکه سابقا مذکور شد و امثال اینها که در موضع خود
ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مؤاخذه و عقاب باشد اگر تقصیر در تفحص نکرده باشد ظاهر شمول و مسئلت در جمیع احکام و ادله عقلیه بسیار بر این
دلالت دارد چهارم چیزی چند که طاقت آن نداشته باشند چنانکه حق تعالی فرموده است ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به یعنی ای پروردگار
ما بار مکن بر ما چیزی که طاقت نیست ما را بآن بعضی گفته اند مراد تکلیف ما لا یطاق است و هر چند بر خدا قبیح است و محالست که از حق تعالی
واقع شود ممکن است دعا کردن بر سبیل تعبد باشد و بعضی گفته اند مراد عذابها و عقوبتهاست که بر امم سابقه نازل میشد و حق تعالی ببرکت
حضرت رسالت از این امت برداشته است و اظهر آنست که مراد تکالیف شاقه ایست که در امم سابقه بود و در این امت حق تعالی آسان کرده
است و در این حدیث ظاهر این معنی مراد باشد پنجم چیزی که مضطر شده باشد بآن خواه از جانب خدا باشد مثل خوردن میته در وقتی که خوف
هلاک باشد و آشامیدن آب نجس در حال اضطرار و آشامیدن شراب در وقتی که لقمه در گلویش بند شده باشد و مایع دیگر نباشد
و تداوی بحرام در وقتی که دوا منحصر در آن شده باشد بنا بر مشهور میان علما و اخبار بسیار وارد شده است بر عدم جواز تداوی بحرام خصوصا
در شراب هرگاه بچشم کشیدن آن و در حدیث وارد شده است که هر که میلی از مسکر بچشم کشد حق تعالی میلی از آتش جهنم بچشم او کشد و در
اخبار بسیار وارد شده است که حق تعالی در هیچ حرامی دوا و شفا قرار نداده است و بعضی از علما تداوی به مسکر را مطلقا جایز نمیدانند
بلکه سایر محرمات را و اشهر جواز است خواه از قبیل خوردن باشد و مضطر شود بسوی افطار و علما گفته اند که باغی و عادی را جایز نیست
خوردن میته در وقت ضرورت بلکه سایر محرمات زیرا که حق تعالی فرموده است فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه یعنی پس هر که مضطر
شود و باغی و عادی نباشد پس گناهی نیست بر او و در معنی باغی و عادی خلافست در بعضی از روایات وارد شده است که باغی آنست
که خروج بر امام کند و عادی کسیست که راه زنی کند و بر اینها میته حلال نمیشود و در روایت دیگر وارد شده است که باغی طالب صید است
و عادی دزد است اگر اینها مضطر شوند بر اینها میته حلال نمیشود و قصر نماز نمیتوانند کرد و در حدیث دیگر وارد شده است که باغی کسیست
که برای لهو و بازی بشکار میرود و نه از برای نفقه عیال و عادی دزد است و اکثر گفته اند که بقدر سد رمق میخورد نه آنقدر که سیر شود
ششم چیزیست که او را بر آن اکراه کنند و در احکام تقیه گذشت چیزهائی که باکراه حلال میشود هفتم طیره است و آن عبارتست از
تاثر نفس بفال بد مثل آنکه در میان عرب تطیر میکرده اند در وقتی که بسفری میرفته اند هرگاه شکاری که از جانب راست او پیدا شود
بفال خوب میگرفته اند و اگر از جانب چپ بدر آید و در میان عجم نیز شایعست که اگر بسفری یا مقصدی روند و جنازه یا
کشته بر سر راه خود ببینند بفال بد میدانند و آنکه در حدیث وارد شده است که طیره در این امت نمی باشد چند احتمال دارد اول
آنکه مراد رفع مؤاخذه و عقاب باشد یعنی اگر کسی را چنین امری بخاطر رسد چون اختیاری نیست و نمیشود که نفس از او متأثر نشود خدا
برای آن مؤاخذه نمینماید و کفاره اش آنست که توکل کند بر خدا و امضای آن امر بکند چنانکه در حدیث وارد شده است که چون نظر کنی
بکن و اعتنا مکن دویم آنست که مراد رفع تاثیر آن باشد از این امت ببرکت ایشان رسیده است از رسول خدا صلعم و ائمه از عدم
اعتنای بآن و توکل بر خدا و ادعیه و اذکاری که روایت کرده اند از برای دفع ضرر آن سیم آنکه مراد رفع آن منع از آن باشد و مقصود
آن چنانکه صاحب نهایه و اکثر عامه فهمیده اند و این معنی از این حدیث بسیار بعید و معنی اول اظهر است و احادیث در باب تاثیر طیره مختلف است
و مقتضای جمع میان آنها آنست که اگر توکل آدمی ضعیف باشد و نفسش از آن متاثر باشد شود ممکن است تاثیر بکند و اگر توکلش بر خدا قوی باشد
و اعتنا بآن نکند اثر نمیکند هشتم وسوسه و تفکر در خلق است و در حدیث معتبر از حضرت صادق ع منقول است که سه چیز است
که نجات نیافته است از آنها پیغمبر و هر که پست تر از او است تفکر در وسوسه در خلق و طیره و حسد مگر آنکه مؤمن بکار نمیفرماید حسد
خود را و بر هر تقدیر این فقره نیز چند احتمال دارد اول آنکه مراد وسوسهای شیطان باشد که حادث میشود بسبب تفکر در احوال خلق

دگمان بد بردن بایشان بسبب آنچه مشاهده میشود از افعال و احوال ایشان و حق تعالی بر آن مواخذه نمیفرماید بدین که رفع آن از نفس خالیا
ممکن نیست لیکن واجب است بر او که باین گمان حکم نکند و اظهار ننماید و عملی موجب آن نکند یا آنکه قدح کند در ایشان و در شهادت ایشان
بکند و در احادیث عامه وارد شده است که هر که ظن و گمان کنی تحقیق و جزم مکن و در حدیث دیگر وارد شده است که زنهار حذر کنید از گمان
بد بردن بدرستی که ظن بد بردن دروغ ترین سخنهاست دوم آنست که مراد تفکر در وسواسی باشد که حادث میشود در نفس در مبدأ خلق
و آنکه خدا او را چگونه آفریده است و چگونه ایجاد کرده است و در کجاست و مثل اینها از اموری که اگر تکلم کند بآنها موجب کفر و شرک خواهد بود چنانکه
در وسوسه گذشت سیم آنکه مراد تفکر کردن باشد در قضا و خلق اعمال عباد و حکمت در خلق بعضی از شرور در عالم مانند خلق ابلیس و
موذیات و تمکین اشرار بر امر اخیار و خلق کفار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار در آن و مثل اینها از اموری که کسی از اینها خالی نمی باشد
و اینها معفو است هرگاه مستقر نگردد در دل و بیقین و بسبب آن شکی در عدل و حکمت حق تعالی بهم نرسد و در روایت ابن بابویه این نیز هست مالم
[illegible] این معنا بعید از ظاهر است و مینماید که حسد است مادام که ظاهر نکند بزبان یا بدست زیرا که حدیث ظاهر
[illegible] معفو نیست یا معفو است و این خلاف مشهور است اما بوسعت رحمت الهی انسب است زیرا که کم کسی خود را
[illegible] موجب حرج است و ممکن است که مادام که اظهار نکند متعلق بوسوسه و طیره نباشد چنانکه اسباب
[illegible] و تشیم مهم است و صدق و ضبط او محال است شاید مراد اختصاص مجموع این خصوص باشد باین امت چون منافات ندارد که
بعضی بعضی باشد غیر این امت و سایر امم و الله یعلم و احادیث بسیار وارد شده است که هر امری که از جانب خدا بر بنده وارد شود خدا اولی است بقبول عذر
و [illegible] باید و در آن باب حجت را بر ایشان تمام نکند و بترک آن ایشان را عذاب نمیکند و بعضی اخبار بسیار وارد شده است که خدا بر
[illegible] تکلیف را از کودکان تا محتلم شوند و از دیوانه تا عاقل شوند و از کسی که در خواب است تا بیدار شود و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت رسول
[illegible] رحم میکند بحافظان کرام که کاتبان اعمال عبادند که منویسند گناهی بر بنده مومن در وقت دلتنگی و در کافی روایت
کرده است بسند حسن کالصحیح از عبد الاعلی که گفت در خدمت حضرت صادق بودم مردی از آنحضرت سؤال کرد از شخصی که از او امری صادر
میشود در حالت نسیان یا جهل آیا مواخذه میکند باین حضرت فرمود که خدا از آن کریمتر است که او را بآنچه جاهل بوده مواخذه نماید و ابن بابویه
در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند چنانچه
فرموده است لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نکرده است خدا نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و وسع کمتر از طاقت است و حضرت صادق
فرمود که بخدا سوگند که خدا تکلیف نکرده است بندگان را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند زیرا که تکلیف کرده است ایشان را در هر شب و روز پنج نماز
و در سالی سی روزه و در هر دویست درهم پنج درهم و در تمام عمر یک حج و ایشان طاقت زیاده از اینها هم دارند خاتمه در بیان احوال عالم
بعد از انقضاء امر قیامت ابن بابویه و عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده اند از امام محمد باقر که گفت به تحقیق که خدا خلق کرده است در زمین از وقتی
که زمین را خلق کرده است هفت عالم که ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرد ایشان را از ادیم ارض یعنی از روی زمین پس ساکن کرد ایشان را
در زمین یکی بعد از دیگری با عالم خود پس خلق کرد پدر این بشر را و خلق کرد ذریت او را از او و والله خالی نبوده است بهشت از ارواح مومنان از
وقتی که بهشت را خلق کرده و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران از روزی که جهنم را خلق کرده است شاید گمان کنند که چون روز قیامت
شود و حق تعالی بدنهای اهل بهشت را با ارواح ایشان بسوی بهشت فرستد و بدنهای اهل جهنم را با ارواح ایشان در جهنم ساکن کند خدا کسی عبادت
نخواهد کرد در بلاد او و خلقی نخواهد آفرید که او را عبادت کنند و اعتقاد بیگانگی او بکنند و تعظیم او نمایند چنین نیست بلکه
خلق دیگر می آفریند که او را بیگانگی عبادت کنند و زمین دیگر خواهد آفرید که ایشان را بر دارد و آسمان دیگر خواهد آفرید که بر ایشان
سایه بیفکند آیا نشنیده که خدا فرموده است آیا مانده شدیم و عاجز شدیم از خلق اول بلکه ایشان در شبهه اند و شک دارند
در خلق تازه و مراد این خلق است که بعد از قیامت خواهد شد و ایضا در خصال بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است
که در تفسیر آیه مذکوره فرمود که چون حق تعالی فانی میگرداند این خلق را و این عالم را و ساکن میگرداند اهل بهشت را در بهشت و اهل
جهنم را در جهنم تازه میکند عالمی را بغیر از این عالم و خلق تازه ایجاد میکند از غیر نر و ماده که او را بیگانگی پرستند و از برای ایشان خلق
میکند زمینی را بغیر این زمین که ایشان بر روی آن باشند و آسمانی بغیر این آسمان که بر بالای سر ایشان باشد شاید گمان کنی که
خدا همین یک عالم را آفریده است و خلقی بغیر شما نیافریده است بلکه بخدا قسم که حق تبارک و تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم

اظهر بدیهی است که تردد اخوان عالم‌ها وارد مطلبی بد آنکه این احادیث را اکابر محدثین در کتب معتبره ایراد کرده اند و متکلمان
امامیه متعرض این مطلب بنفی و اثبات نشده است اند و منافاتی با ادلهٔ عقلیه و اصول قطعیه ندارند
و اما بحدی نرسیده که موجب جزم و قطع باشد و اخبار بسیار وارد شده است که امور غریبه و
احادیث عجیبه که از امثال اینها بشما برسد و عقل شما از قبول آنها ابا کند مبادرت برد و
انکار منمایید و تکذیب قایل آنها مکنید و تاویلش را بما رد کنید پس انکار اینها مکنیم
و در مرتبهٔ تجویز و احتمال میگذاریم تمام شد رسالهٔ حق الیقین در اواخر شعبان
المعظم سال هزار و صد و نه از هجرت و چون باستعجال در ایام اشتغال
نوشته شد ملتمس از ناظران آنکه پیروی در صدد اعتراض در
نیایند و چون بحمد الله تمام اصول مذهب امامیه که سالها
آثار آنها محو شده و اکثر مدعیان علم اعراض از آنها نموده اند
و اصول معتزله را قدوهٔ خویش ساخته و دست از آثار
کرده و اخبار متواتره برداشته اند در این رساله
حسب المقدور ایراد نموده ام شکر آنها از امکان
مبدل ننمایند و گاهی بطلب غفران و عفو
خیر یاد نمایند الحمد لله رب العالمین
والصلوة علی محمد و آله الطاهرین
مطبوع شد کتاب حق الیقین
در پنجشنبه شهر جمادی
الاولی سنه ۱۲[illegible]

از اصحاب خود جدا شد و نزد آنحضرت رفت و عرض کرد یا حسین بن علی [illegible] شهادت رسیده [illegible] شهید خواهم شد
پس حضرت فرمودند که حرّ مرا ابراهیم بشارت کشته شدن در راه دین و شهید شدن بجهة خوش کرد [illegible] اما اکتسابیت شهادت بهتر است
از زندگانی با مذلّت چون حرّ مایوس شد ملحق بعسکر خود گشت از جانبی حرّ با اصحاب و از جانبی امام علیه السلام با اصحاب خود مقاتله شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین
و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون المجلس الثانی در چیزهاست که تعمّد با افطار آنها در یوم صوم موجب قضا و کفاره است اوّل اکل معتاد و غیر معتاد
چون فرو بردن ریگ و برگ گل و شکوفه و بقیّه شرب معتاد چون آب و غیر معتاد چون گلاب و عرقها و آب چشم که در حین گریستن بدهان میرسد و با آب دهان
مخلوط میشود و فرو میبرد بحلق و آب دهان غیر هر چند بمکیدن زبان زوجه باشد یا یک قطرهٔ متمیّزه از آب دهان خود که خارج شده از دهن مثل اینکه
بمسواک یا انگشت چسبیده بعد بدهان فرو برد و فرقی نیست در شرب خواه اگر از طریق معتاد باشد یا غیر معتاد هر چند بعضی اشکال نموده
و بطلان با شامیدن بطریق استنشاق و جذب آب از بینی و دماغ سیّم جماع بغیبوبت حشفه در قبل مراة یا دبر امراة یا غلام حتّی با میت مطلقا هر چند
از سایر حیوانات باشد اگر چه انزال منی نشود بلی مفعول بودن فاسد نیست مطلقا [illegible] استمنا یعنی طلب منی بغیر جماع بمثل مالیدن یا با اعضاء
زوجه خود یا [illegible]
شد یا هوا ابیح الجنابة باید غوته
بدر مرافقه یا فاد
کشیدن قلیان و چپق پلکه اقوی اجتناب
است نظر با استمرار سیره [illegible]
یوم رمضان ترک قلیان و چپق نمایند
و بکار کشیدن قلیان فروشی قهوه خانها را بار بجهت منافع کثیرهٔ دنیویّه سد مینمایند و هرگاه راه
قدس سره یا وجوبا یا بجهة کثیر از سهو
نفسانی و منافع مالیّه ترک و تجنّب بعنوان تحتّم نمیکردند و همین سیرهٔ عظیمه دلیل قوی است بر لزوم [illegible] کذب بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام علی الاشهر
الاظهر چه در احکام مثل اینکه عامی حکم نماید بنجاست شیئی چیزی بمظنّهٔ خود من غیر تقلید یا در غیر مثل اینکه روضه خوان نسبت دهد بجناب امام حسین ع
یا بجناب سیّد سجّاد ع و هو بدون اینکه روایتی نقل در کتب دیده باشد و امّا نسبت بجناب فاطمه و زینب و سکینه موجب قضا و کفاره نیست هر
چند اثم است هفتم ارتماس عمدا و کافی است در غوطه رو بردن جمیع راس تا بکردن در آب هر چند بدن خارج آب باشد مثل اینکه سر خود را تا بکردن داخل
حوض نماید در حمام باشد یا میل دیگر پس هرگاه جمیع راس و گردن تا داخل شود مبطل نیست مثل اینکه بگذارد سر خود را اسرابا داخل نماید پس اخراج نماید و جانب
دیگر را داخل نماید فاسد نیست و در بطلان صوم و نفل و فرض و غسل هم فاسد است با تعمّد و نسیانا غسل و صوم هر دو صحیح است و جاهل مقصر چون
عامد است و بلکه نیست بصبّ ماء بجهة تبرید و اغتسال و نه با ایستادن تحت قطرات و میزاب و آبشار و شیر آب بنابر اظهر هشتم بقاء بر جنابت عمدا تا طلوع
صبح صادق امّا هرگاه بعد از طلوع صبح در نوم مثل محتلم شد عمدا باقی بماند بجنابت تا غروب فاسد در صوم او نیست و این مختص است برمضان و قضای
آن و شرط نیست در سایر صیامها سیّما واجب معیّن و غیر معیّن و مندوب و نهم بقاء بحیض و نفاس عمدا تا طلوع صبح علی الاحوط و همچنین کفاره نیست و
در استحاضه موجب غسل هرگاه اخلال نماید عمدا باغسال نهاریه لازم است علی الاحوط هر چند وجوب کفاره قوی نیست و در جمیع مواقع غسل مع العذر تیمّم
نماید قبل الفجر بدل از غسل جنابت یا حیض مثلا و ترک خواب نماید مگر بصورت ضرورت دهم نوم سیّم جنب مثل اینکه جنب شد و در شب خوابید بعزم غسل
پس بیدار شد و ثانیا خوابید بعزم غسل پس بیدار شد ثالثا خوابید بعزم غسل قبل از صبح که اتفاق بیدار شد و صبح طالع شده در این ثالث قضا و کفاره است
و در نوم ثانی هرگاه اتفاقا ممتد شود تا بصبح قضا است و در نوم اوّل هرگاه ممتد شود تا بصبح قضا است و در نوم اوّل هرگاه ممتد تا صبح نه قضا است و
نه کفاره و مخفی نماند که اینچه مذکور شد در نوم است که احتمال عادی بدهد در این خوابهای سهگانه بیقظهٔ قبل از صبح را بقدر زمان ایقاع غسل و
هرگاه بحسب عادت خود چنین بداند که بیدار نمیشود تا بصبح و مع ذلک بخوابد در حکم تعمّد بقاء بر جنابت است و همچنین هرگاه در نوم اوّل عزم بر ترک
غسل نموده و هرگاه غافل از قصد غسل بخوابد صوم فاسد نیست مخفی نماند که مذکورات احکام صوم ظاهر است امّا کمال الصوم آنست که جمیع جوارح و
اعضا از مناهی الهی مجتنب باشند مثل چشم از نظر بنامحرم و لسان از غیبت مسلمان سیّما از غیبت که منصوص صریح کتاب الله است قال الله تعالی
لا یغتب بعضکم بعضا ایحبّ احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه یعنی چنانچه کراهت دارید از گوشت برادر مردهٔ خود از غیبت نیز چنین باشید
که در حقیقت خوردن گوشت برادر مرده است زیرا که غایب چون میّت نه زبان دارد که جواب گوید و نه میشنود با بنجه [illegible] ادعوی غائب
را چون دعوی بر میّت شمرده اند [illegible] بدان که گفته و امّا انکه برادر تو است زیرا که همه از نسل آدم هستید یا آنکه هر دو امّت پیغمبر و شیعه
علی که وارد شده و هما ابوا هذه الامة و امّا گوشت بدن بجهة آنست که غیبت ذکر صفت موجوده معنا است چه هرگاه نباشد افترا است و چنانچه
لحم خارج از حقیقت شخص است همچنین صفت قائمه بنفس و در اخبار نبوی ص ایاکم و الغیبة و ان الغیبة اشدّ من الزنا فقالوا کیف اشدّ من الزنا قال
لان الرجل یزنی و یتوب فیتوب الله علیه و ان صاحب الغیبة لا یغفر له حتّی یغفر صاحبها یعنی نگاه دارید خود را از غیبت که بدتر است از

انتهای آن